



رمان: بغض ترانه ام مشو

www.romanbaz.ir

به کانال ما در تلگرام بپیوندید

Join us on Telegram



هوالحق

بغض ترانه ام مشو

شبها که بغض میکنی دنیا سکوت میکنه

زمان به صفر میرسه زمین سقوط میکنه

شبها که بغض میکنی به مرز مرگ میرسم

به گریه کوچ میکنم ببین چقدر بی کسم

دریایی از آرامشی من طرحی از خروش رود

زیباترین شعر جهان چشمان غمگین تو بود

پشت کدوم سکوت شب درگیر این سفر شدی

چه دیر به هم رسیدیم و بی وقفه شکل هم شدیم

تو که به غنچه کردن گلای باغچه دلخوشی

از عمق خاکستر شب چگونه شعله میکشی

فرصت بده گریه کنم که بی نهایت عاشقم

فکر گریز از شب و طوفان این دقایقم

:مقدمه

کنار بی پناهی من بنشین

سرت را تکیه بده به پاهای سست و بی طاقتم

چنگ بزن به روح خسته ام

ولی

.

.

نرو

کنار این بغض رهایم نکن

کنار این سمفونی مرگ آور تدریج از من رد نشو

در آغوش این ترانه مسکوت بی طاقتم نکن

من از دست رفته ام

بیگانه ام

شکست خورده ام

به انتهای بودنم رسیده ام

دست رد نزن

دست رد که بزنی در یک طپش بی گمان نوستالژی گونه به باد سپرده می

...شوم و روی دور برگردان بدبختی زندگی غلت می خورم

خنده های کشدار و پر از تزویرم میشه تکرار مکررات و روی صورتتم بساط
پهن میکنه و میشه ضمیمه سلامی که چاپلوسانه و با سعیی شگرف در
صمیمی نشون دادنش به سمیه خانوم میدم... انرژی مثبتی که من صبح به
صبح از جوابای پر و پیمون سمیه خانوم میگیرم واسه ساختن یه روز یه
گردان آدم هم کفاف میده... زیرلبی... زیرچشمی... زیرعینکی... والا بلا من
لایق این همه عزت و احترام پیچیده شده تو زورق محبت نیستم سمیه
...خانوم... به خجالت نکشون این بنده حقیرو

سمیه خانوم - کار پیدا کردی؟... داره سرماه میشه... فکر اجاره خونت
هستی؟

شما نگران نباشین... زیر سنگم که باشه من اجاره شما رو تمام و کمال -
پرداخت میکنم

جوابی به مضحکی این جواب تو عمرم نداشتم که بدم... مگه سنگی هم
هست که زیرش یه مشت پول خوابیده باشه؟... اصلا اگه با همون فرض
معروف محال باشه من از کدوم گوری پیدا کنم این سنگو؟... اصلا اگه باشه
مگه میشه کسی زودتر از من نرفته باشه سراغش؟... منم چت میزنم... چت
میزنم و یه لبخند خل منشانه میزنم به چت زدتم... چت میزنم و بازم به یاد

اجاره ای میفتم که باید سر ماه که موعد تمومیش پونزده روزه پرداخت کنم... من با این همه مشکل حق دارم که چت بزمن

در آهنی رو پشت سرم آروم می بندم تا صدای داد من عادت کرده سمیه خانوم بلند نشه و یه مرحمتی به رفتگانم نکنه اول هفته ای تا غافلگیر بشن

صدای زنگ موبایلم سوهانی میشه و مغزمو میتراشه... این هم آهنگه که این گوشی داره؟... بیشتر شبیه سوت بلبلی قاسم پسره بی کار سر کوچه است که با دیدن هر جنس لطیفی یه دهن میره تو کارش و آدمو تا دو روز... دستشویی محتاج... یعنی کیه؟... شاید مزاحم... شاید اشتباهی... شاید

دستم بعد از یه تجسس چند ثانیه ای توی کیف مشت شده بیرون میاد... مشتمو باز میکنم و به شماره حک شده روی صفحه نگاه میندازم... رندیش چشم نوازه... رندیش به فکر میندازه که یه چند میلیونی بابتش رفته... رندیش به فکر میندازه که عمرا با همچین شماره ای مزاحم باشه... رندیش به فکر میندازه عمرا دیگه از این اشتباهیا به پست این خط ناجور من بخوره... دستم روی اتصال تماس میلغزه و گوشی می چسبه به گوشم از پس تار و پود مقنعه

بیا خونه آقابزرگ... حالش خرابه -

دهنم باز شد که چیزی بگم ولی بوق ممتد زنگ زده تو گوشم دهنمو تحت فرمانش بست و گوشی از گوشم فاصله گرفت و جلوی چشمای تعجب زده من قرار گرفت... عجباً... بازم به مرام سمیه خانوم... کاری دست آدم داره جملشو ارتقا میده به درجه پاراگراف... اصلا کی بود؟... چه صدای نازی داشت... جالبه... جالبه و من دارم تازه کم کمک طعم این جلب بودنو مزه مزه میکنم... جالبه و اخمام میره تو هم... جالبه و اخمام میشه پوز خند... جالبه و دستام کنارم میفته... جالبه و نگام بی هدف میره پی آخر کوچه... جالبه و من فکر میکنم که چرا امروز قاسم نیست تا با اون هنرنامایش اهالی محلو مستفیض کنه؟... جالبه و من امروز باید برم پی کار و به اون چندرغاز ته مونده حساب فکر کنم... جالبه و بعد از چندسال... راستی چندسال؟... اصلا چی گفت؟... گفت آقابزرگ؟... گفت حالش خرابه؟... گفت بیا خونه؟... اصلا چرا من بعد از این چندسال باید پیام؟... گفت آقابزرگ... گفت حالش خرابه... گفت بیا... نرم چه کنم؟... آقابزرگمه... حالش خرابه ... میگه بیا... میگه خونه آقابزرگ... خونه خاتون... خونه دل بستگی و دل کندگی... خونه دل خون... کرده من... خونه بی مرام من

قدمای رفته برگشت... دستام کلید انداخت... سمیه خانوم با همون عادت که من خط به خطشو حفظم با تعجب نگام کرد

چیزی جا گذاشتی؟ -

باید برم جایی...لباسم مناسب نیست...اومدم عوض کنم -

عجبا...به گمونم از نیروهای زحمت کش ساواک بوده...آدم میتirse جوابشو نده.

جلوی آینه وایمیستم و آخرین نگاهو به خودم میندازم...هی بدک نیست...تنها دست لباسیه که میشه آدم وار حسابش کرد...بی پولیه دیگه...بی پولی

رو سری سرمه ای با طرحای صورتی بد نیست...بد هم باشه مثلا من و سری در خور پوشیدن دیگه ای دارم؟...مانتوی صورتی و شلوار جین سرمه ای خیلی وقته که گوشه کمدم خاک خورده و دلش آب شده واسه به تن شدن...جایی رو نداشتم...ولی الان خونه آقا بزرگه...تیپ و قیافه یعنی اصل سرمایه...نداشته باشی حکم ورود یعنی برو خدا روزیتو جای دیگه حواله کنه.

دستم میره طرف ریملو میکشم به مژه هام... آخرین باری که به خودم رسیدم کی بود؟...دو سال پیش؟...همینه آره... تقویم ذهنم فقط دو سال پیش به این ور رو خوب حالیشه...مدادو تو چشمم میکشم و چشمم درشت

تر به نظر میاد... نمیخوام شکست خورده به نظر بیام... رژ لب کمرنگ رو به لبام میکشتم... شکست خورده بودم که نباید تو قیافه ام داد بزنه... رژ گونه به صورت بی رنگ و روم حالت میده... من این دو سالو خودم گذروندم... تونستم... حتی مدرک گرفتم... بذار دم کوزه یه چکه آبی بهت برسه... خب مگه چیه؟... لیسانس معماری که کم چیزی نیست... باشه با تو. همیشه در افتاد

از اتاقم که بیرون رفتم سمیه خانوم با اون میکروسکوپش دقیق روی لام پهنم کرد و ذره ذره وجودمو برد زیر ذره بین پر قدرتش... ابروهای نازکش بالا پرید و من خندمو قورت دادم

سمیه خانوم دیگه کاری ندارین؟... من برم دیگه -

یه سر تکون داد و منم از در زدم بیرون... حالا تا فرمانیه چطور پول تاکسی بدم؟

از تا کسی پیاده شدم و با چشمای پر خون و دل پر خون تر به مسیر رفتنش نگاه کردم... خب می بینی که ندارم ملاحظه کن برادر من... خب

دیگه چی ته جیبم مونده که این راهو برگردم خونه؟...خب من چه کنم؟...در هر حال حلاله باشه

برگشتم طرف در آهنی بزرگ...تازه یادم افتاد...من اینجام...بعد از دو سال...دلهره دارم؟...ندارم؟...نچ ندارم...آقابزرگ خودش خواسته پیام...اگه نخواستہ بود مهدیس با اون شماره رند با اون صدای نازک به من نمی .گفت " بیا خونه آقابزرگ...حالش خرابه

بی تردید کلید آیفون تصویری رو فشار دادم....در با صدای تیکی باز شد...در رو هل دادم و باغ جلوی چشمم قد کشید...دلم برات تنگ شده...بی وفا ییمو ببخش...مجبور بودم...من بی وفا دوسالی هست دلتنگتم...دعوتم نمیکنی؟...چت میزنم دیگه...خوددرگیرم و با باغ اختلاط میکنم

روی اولین پله ایوون که پا گذاشتم خاتون از در زد بیرون...چقدر دلتنگتم .دردت به جونم

اومدی مادر؟...کجا بودی فدات شم؟...نمیگی من چه کنم تو دوریت؟ -

به جای جواب به دلتنگیاش کشیدمش تو بغلم...سرم فرو رفت تو گودی گردنش...نفس کشیدم از عطر تنش...غرق شدم تو حجم شناور دلتنگی

مادرانه اش... من بی تو دو سال خون شد دلم خاتون من... تو این دو سال من
جون دادم تو این حجم درد آور بدون عطر تنت... خاتون گریه نکن... من
اومدم... آقا بزرگ گفته که پیام

دلم برات تنگ شده بود -

یه قطره من... یه قطره تو... یه قطره من... یه قطره تو... گریه نکن خاتون
...من

.....
.....
به لبه دیوار پنجره تکیه زدم و دستامو تو سینه جمع کردم و گفتم: وقتی از
این خونه میرفتم فقط یه هدف داشتم... هم به خودم هم به شما ثابت کنم
که من تسلیم نمیشم... نمیخواستم یه عمر چوب ندونم کاریمو بخورم و تو
سری خورتر زندگی کنم... سخت بود ولی شد... سخت بود ولی می
ارزید... نبودن خاتون دق بود و دق داد ولی دم نشد که زده شه... ندیدن شما
خلاء بود نفس گرفت ولی پا سست نکرد... من بی شما تو این دو سال... یه بار
پرسیدین از خودتون که این دختره کجاست؟... نون شبش چیه؟... شب کجا
سر میذاره زمین؟... آقا بزرگ گناه من کم نبود ولی خدا هم می بخشه شما

نبخشیدی... حالا چرا بعد دو سال؟... خنده داره ولی دلم حتی واسه علف
هرزای باغتون هم تنگ شده بود

بیا اینجا -

لبه تخت بزرگ و پر طمطراقش نشستم و به صورت مریضش خیره شدم

دستم گرفت و آروم و شمرده حرف که نه... زخم زد

خودت خواستی... یه توپ و تشر بهت نمیزدم که نمی شد... خودسر شده -
بودی... گفتم بهت این کوچه بن بسته لج کردی و تا ته رفتی و خوردی تو
دیوار... گفتم این قبر مرده نداره لج کردی و نشستی به فاتحه خوندن... لج
کردی و رفتی... خودسر شدی ترانه... دختری که من بزرگ کردم این نبود

چهار سال پیش ترانه دیگه ترانه نبود... خر بودم... شما یه تو دهنی -
میزدی... خر بودم... شما با کمر بند سیاهم میکردی... خر بودم... نه تو دهنی
زدین نه سیاه و کبودم کردین... گذاشتین خر بمونم... من فقط هیجده سالم
بود چه انتظاری داشتین از من؟

من به تو یاد دادم که گناه خودتو گردن کسی بندازی؟ -

نه ولی یادم دادین که هیچ وقت خود آدم مقصر نیست... خوب این یکیو -
از برم... همیشه آدمای دور و برتون مقصرن و شما مبرا از گناه... دروغ میگم
فاروق خان؟

.بزرگ شدی -

دوسالی هست... از همون روزی که سهمم از این خونه یه ساک لباس و -
چندتا کتاب بود... از اون شبی که تو پارک شبو صبح کردم... از همون شبی
که تو خونه اجاره ای پایین شهرم یه تیکه نون خشک نبود سق بزنم و شب
گشنه سر گذاشتم زمین و خوابیدم... بزرگ شدن من چیز عجیبی نیست

.عوضش قدر عافیت دونستی -

آره با یه حساب بانکی که توش فقط رهن خونه ام در اومد قدر عافیت -
دونستم... من شاکر نبودم؟... قدر عافیت نمی دونستم؟... بد بودم آقا بزرگ؟

اینا رو میگی که منو شرمنده کنی؟... ترانه من شرمنده نمیشم... چون -
خودت کردی

آره خودم کردم... خدارو شکر بهترین... منم دیگه بهتره برم -
خونه... دیروقته

بمون...یه امشبو بمون...نذار دل خاتون خون تر بشه -

یه لبخند...شاید هم پوز خند...شاید هم همون لبخند...آقا بزرگ هر چقدر هم که خودخواه باشه بازم مجنون خاتونشه... خاتون بعد از خدا پرستش شدشه...من هنوزم غبطه میخوم به این عشق افسانه ای

میرم کمک خاتون واسه شام...اگه پسر خوبی باشین قول میدم خاتونو -
بفرستم اتاقتون مته اون وقتا لیلی مجنونی شامو بزنین تو رگ

رفتم طرف در...سنگین بود حجم لبخند پررنگ شده روی لبش...سایه اش سنگین سبک بود...من این لبخند رو دوست دارم...با همه غرورش...با همه خودخواهیش...با همه یه حرفیش...آقا بزرگه دیگه

.....

.....

بی خیال اخم و تخم فرهاد ظرفا رو می شمردم تا به تعداد باشه...سنگینی نگاهش خوره وار روحمو می خورد و من لب می گزیدم که سر این نگاه لجباز یه دنده و سرطق داد نزنم تا دست از سرم برداره...از رو نرفتنش قابل تجلیله... خاتون رو دیدم که یه چشم غره از اون مشتاییی که آدم رو رو به قبله میکرد بهش انداخت و حرص زد و من خنده ام گرفت

خاتون - اه بچه مگه تو کار و زندگی نداری که اینجا نشستی؟... خب برو پیش داداشت تو حال بشین

فرهاد - دوست ندارم

خاتون دندان رو هم فشرد و با همون دندونای در مرز خرد شدن مثل همیشه با حرص گفت: فرهاد

فرهاد - جون فرهاد... حرص نخور قربونت برم... پوستت چروک میفته

خاتون - فرهاد نری بیرون حرمت سن قد عززاییلتو نگه نمیدارم با همین ملاقه تو دستم میفتم به جونت تا صدا سگ سر بدی

تو مرز ترکیدن بودن از شدت خنده یعنی اند بدبختی... جلوی دید خاتون خشن وایسادن هم یعنی اند فاتحه خونی... همیشه

همینجوره... خوبه... خوبه... خوبه.. خدا نکنه عصبی بشه... به قول خودش کاری میکنه که صدا سگ که هیچی صدا فیل درآریم

فرهاد - خشن شدی خاتون جون... من که میدونم فاروق خونت اومده پایین... دلت میخواد بری بالا با فاروق جونت لیلی مجنون بازی درآرین دلت وا شه

فرهاد جان خدا بیامرزت...من که خیلی دوست داشتم...بقیه رو
نمیدونم...ولی انشالا تو جهنم زیاد بهت سخت نمیگیرن

خاتون تا اومد ملاقه رو بکوبه فرق سر فرهاد جونش فرهاد دوئید بیرون و
من غش غش خندیدم و سنگینی نگاه پر عشق خاتون رو به جون خریدم

دور خنده هات بگرده مادر...وقتی نباشی انگاری این خونه روح -
نداره...دلم پوسید

اه خاتون جون داشتیم؟...با مترسک سر جالیز که یکیم کردی -

خندیدو لپمو کشید و نگاش رو صورتم خشک شد...چشاش غم
گرفت...اشک شد...خون شد...آب شد...چکید...لباش لرزید و زمزمه کرد

مادر به قربونت...چرا اینقدر لاغر شدی؟ -

گریه که نداره قربونت برم...عوضش خوشگل موشگل شدم...یادته چه -
حرسی میخوردم واسه لاغر کردن؟

دل بندت بودم مادر؟...شب و روز نداشتم این دوسال...از غصه دق کردم -

خدا نکنه شما دق کنی فدای اون چشای خوشگلت من بشم که فاروق -
خان دل و ایمون میده واسش...من باید به خودم و آقا بزرگ ثابت میگردم
هر اشتباهی یه تاوانی داره

قربونت بره مادر...امانت دار خوبی نبودیم...ما نباید میذاشتیم تو اون -
اشتباهو بکنی

به قول آقا بزرگ آدما چوب ندونم کاری خودشونو میخورن -

چه بزرگ شدی مادر -

نه مثلا میخواستی همون خنگول خودت بمونم؟...فدات شم بیست و دو -
ساله دیگه

بیست و دو ساله...ولی قد یه زن پنجاه ساله بدبخت زجر کشیدم...خاتون
ندون این پنجاه سالگیو...من برای تو همون بیست و دو ساله ام

خاتون از آشپزخونه رفت بیرون و من موندم و اون میز شش نفره با
صندلیای لهستانی اصل و بشقابایی که دستمال می کشیدم...می ترسم از
اون آدمای تو سالن...بعد از دو سال؟...سخته؟...نیست؟...چه مرگمه؟...چرا
دم به دقیقه با هر زنگ هلو میگیرم؟...چرا میترسم از نگاه سنگین و

پرسشگر و توییخ کننده فرهاد؟... چرا نمیخوام با واقعیت روبرو بشم؟... من از این آدمای خیلی وقته دور افتادم... غریبگی حقمه... ترس از نگاه پر کنایه و بی اعتمادشون هم حقمه... کاش واقعیت این چهار سال یه خواب مسخره و بی تعبیر باشه... دلم تنگه... تنگه همون خونه آروم و کوچیک و همسایگانه با سمیه خانوم که عاشق خاموشی راس ساعت نه شب و ضد حال زدنه... دلم تنگ همون چهار سال پیشه

.....

 عمو فرامرز دست انداخت دور شونه ام و فنجون جای رو داد دستم و گفت: بخور گل عمو... یخ میشه

عمو همیشه پر از عشقه... اخم نداره... عمو عمو بوده عمو می مونه... عمو همیشه خوبه... حتی تو یازده سالگی که نمره ریاضیم شد دوازده و فقط به خودش گفتم و اون جای تنبیه گفت " حتما سخت بوده... غصه نخوری یه دفه " ... عمو پر از آرامشه... گاهی فکر میکنم آگه عمو دوسال پیش نرفته بود اصفهان واسه سرکشی به کارگاه ها من از این خونه میرفتم؟... شاید نه

گلرخ جون با لبخند گفت: خب چه خبرا؟... چی کارا میکنی؟

زندگی...والا دنبال کارم...دانشگام یه ماهه تموم شده و من -
راحت...عوضش بدبختی دنبال کار گشتن شروع شده

فرهاد - نمیخواه شما زحمت بکشی...فردا بار و بندیل تو جمع میکنی
برمیگردی اینجا

خاتون که کنار آقابزرگ حال ندار نشسته بود و لیلی وار سیب پوست
میگرفت واسه آقابزرگ گفت:هر جور راحتی مادر ... فقط بیاد و بره...من
راضیم

باریکلا روشن فکری...اجر این روشن فکری تو عشق است...چشای فرهاد که
وق زده تو کاسه سرش در میزنه همیشه مایه تفریحه...بعضی وقتا هم اجر
خوبیه

...گلرخ جون - من با حسامم حرف میزنم ببینم

فرهاد - قربونت برم زن داداش...این واسه من زده میرقصه شما دیگه
پروبالش نده

گلرخ جون ناز خندید و نگاه عمو فرامرز باهش رفت و من مردم از
خنده...تو دلم...دوسالی هست یاد گرفتم بیرون دل نخندم...من تو این

خونه از بچگی رسم عاشقی دیدم... یاد گرفتم... آزمون دادم... پاس
نشدم... من با این همه استاد این درس رو پاس نشدم

گلرخ جون - تو حرف نزن... چی کار به بچم داری؟... بده مته تو تیتیش
مامانی بار نیومده؟

خاتون خندید... آقا بزرگ لبخند زد... عمه فریبا چشم غره رفت... مهشید
غش کرد... مه‌دیس هیش کرد... مهسا با آرنج کوبید تو په‌لوی فرهاد و یه
جوری زیر لب گفت: پکیدی؟

فرهاد - دستت درد نکنه زن داداش... چه مرامی واسم خرج کردی... به خدا
راضی نبودم

گلرخ جون خندید و عمو فرامرز باز نیشش تا ته کش اومد و باز من مردم از
خنده... من شاگرد مشروط شده دلم رفت چه برسه به گلرخ جون

مهسا - ولی بی مرامی کردی ترانه... بی خبر رفتی

سرمو انداختم پایین و مهشید این بار با آرامشش گفت: بعضی وقتا آدم
مجبورن یه کارایی بکنن که نمیخوان... ترانه مجبور بوده

آقا بزرگ - نمیخوام دیگه حرفی در این مورد تو این خونه زده بشه

مهديس - آقابزرگ ايشالا بهترين؟

فرهاد - آره بابا چيزيش نبوده كه... فقط بلده شلوغش كنه... هي من به اين خاتون ميگم بابا خوشگله بي خيال نمك شو تو غذات به گوشش نميره كه... بعد ميشينه واسه من هوچي بازی در مياره كه بيا حال بابات خرابه... حالا اگه اين حرفا رو دكتر صدر بزنه تمام كمال قبوله و حتى من بدبخت هم بايد غذا بي نمك بخورم ولي چون من ميگم و خاتون خانوم پسرشو به دكترى هنوز قبول نداره ديگه مجبورم نق و نوق خانومو كه كم از دخترای لوس چهارده ساله نداره تحمل كنم

آقابزرگ - بچه آدم باش... با پشت دست ميزنم تو دهنتا

لبخندم پررنگ شد... من بدون اين خانواده چه كردم تو اين دو سال... چطور دلم اومد هيچ وقت جواب تلفناى فرهاد رو ندم... چطور راضى شدم دل بكنم از اين نگرانى... فرهاد كاش خونه بودى اون شب

چقدر محتاج بودم... محتاج اين شيطنتا... من محتاج خنده هاى مهسام كه براى حرص دادن روونه گوش فرهاد ميشه و فرهاد هم كم نميذاره و با يه چي تو گوش مهسا تلافى كه نه آتيش ميزنه بيچاره رو

آقابزرگ - حسام نمياد؟

عمو فرامرز - چرا...گفت کارش یه کم تو شرکت طول میکشه نمیتونه
زودتر بیاد...اخبارو از طریق فرهاد داره

حسام...آخرین خاطره ای که ازش دارم مربوط به دوازده سالگیه که از
ایران رفت...دوسال پیش برگشته بود...تو حجم بدبختی و شوکه بودنم
چقدر تو بدبختی ...برگشته بود و من هیچ وقت فرصت نکردم ببینمش
خودم گم شده بودم... یادمه اون شبی که می اومد و من تو اتاقم دل دادم
به بی کسی...اون شبی که حتی خاتون هم رفته بود پی نوه عزیز کرده اش
و من تو بغض بی کسی دست و پا میزدم

گلرخ جون - پروژه جدید گرفته...بچم خسته میشه

نگام به مهسا بود که رو به من چشاشو تو کاسه گردوند و به عادت همون
وقتا لب زد " خدا شانسی بده " و این لب زدنو فقط من دیدم...منی که با زیر
و بم این حرف بزرگ شدم...منی که شاهد بودم چه حرصی میخورد از
داداش حسام نبودش...داداش حسام نبوده و محبت زیادی خرج شده
براش...مهسا زیر وبمش برای من تعریف شده است و من چقدر برای این
تعریف شده دلتنگ شدم...برای رفیق همه سالای خوب زندگیم

آقابزرگ - خانوم نمیخوای یه شام به این بچه هام بدی؟

عمه فریبا - صبر کردیم بهمن خان و شهاب برسن بعد

من همه حرکات آقابزرگ رو حدس میزنم... الان صورتش جمع شده و داره زیر لب غرغر میکنه که آخه بهمن خودش چی هست که یه خان هم تهش می بندن؟!... یا مگه بچه هام مجبورن بخاطر اون جلمبون معطل بشن و گشنگی بکشن؟!... آآآ... آقابزرگ غیبت رو دوست داره... چه کنم؟!... از سرش نیفتاد

چیش جالبه که اینجور نگاه میکنی؟ -

تو این دو سال خیلی چیزا فهمیدم... بزرگ شدم... یاد گرفتم که همه چی - یه باغ دراندشت نیست... همه چی اون چیزی نیست که تو از بچگی باهاش عیاق شدی... همه چی بیرون این خونه است... واقعیت اونجاست... جایی که من بدون آقابزرگ هیچی نبودم... جایی که وقتی پول نداشته باشی غذا سگ هم نمیدن بخوری... بزرگ شدن بیرون این خونه است... یه جایی اون پایینا... یه جایی بین مردمی که تو عین نداری بازم با هم خوین... هوا همو دارن... جایی که اگه بترسی کلات پس معرکه است... فرهاد شاید بد نشد... شاید به این رفتن نیاز داشتیم

چهار سال پیش که جلو همه وایسادی دلم میخواست یه چک حرومت -
کنم و بگم دلامصب این کجاش لیاقت عزیزدل فرهادو داره؟... تو فقط با
خودت بد نکردی... همه رو غصه دار کردی... من بی غیرت اگه دو سال پیش
تو این خونه بودم و نمی رفتم واسه اون سمینار کوفتی تو برام حرف از
بزرگ شدن نمی زدی... دلامروت مگه من گفتم بری که خطتو عوض
کردی... من همه جا رو دنبال گشتم... دو ماه پا نداشتم تو این خونه... وقتی
فکر میکردم کجا شب سر میذارى زمین می مردم از این بی غیرتی خودم

آرامانی نشو... قیصر بازی هم بذار کنار... نوه فاروق خانم و یه جو -
خودساختگی رو نداشته باشم که به درد لا جرز دیوار هم نمی خورم

زندگی سخته؟ -

نه... حداقل نه همیشه... بعضی وقتا اونقدر به انرژی مثبت نیاز داری که با -
کوچیک ترین چیزی حس خوشبختی میکنی... همین که زنده ای واست یه
دنیا ارزش داره... فرهاد همه چی پول نیست... شاید نوددرصد قضیه باشه
ولی همه قضیه نیست

چهارسال پیش هم که تو رو آقابزرگ و فرامرز وایسادی همینو گفتی -

چهار سال پیش بچه بودم... کور بودم... ولی تو این دو سال یاد گرفتم کور -
نباشم... فقط واسه رسیدن به خواسته هام حرفای کلیشه ای آرمانی و عق
زن نزنم... فرهاد گذشت اون زمونی که به خاطر بی ارزش ترین چیز دنیا
جلو شماها و ایسادم... من هم کف اون نبودم
اون لیاقت نداشت -

ولی من خیلی دلم میخواد یه روز ببینمش و ازش بپرسم چرا؟!... چرا -
من؟!... مگه منو ندید... مگه خودش نخواست... پس چرا اینقدر نامردی؟!... من
که دلم با همه چیش راضی بود... من که گفتم پا همه چیت وامیستم... به من
چه که آقابزرگ نخواستش... به من چه که آقابزرگ یه پاپاسی هم خرج اون
مراسم کوفتی نکرد و سهم من شد یه محضر خشک و خالی... به من چه که
... من همین بودم... خوشگل نیستم... خودش دید... فرهاد یه بارم نیومدی
خونه ام... یادته؟

بغضم بغض موند... میون ملودی نفسای محکم و پر حرص فرهاد... بغض من
پابرجاست... کاش اشک میشد

.....

.....

با سالادم مشغول بودم که گلرخ جون گفت: ترانه چرا غذا نمی خوری؟... چیه اون سالاد؟

ممنون... عادت ندارم... معده ام سنگین میشه و میزنه پیر و دینمو در -
میاره

شهاب - اهکی... دلمون خوش بود تو تو این خونه اونقده باحال غذا
میخوری که آدم به اشتها میفته... تو هم که شدی قاطی سایر بانوان جمع

خندیدم و این بار مهدیس در و گوهر پاشید

مهدیس - با همین کارا تونسته اینجوری بشه... وگرنه تا جاییکه من یادمه
اون پسره هم به خاطر همین هیکل و بی کلاس بازیاش ولش کرد

بغضم هنوزه بغضه... یه تلخ خند... سنگینی نگاه شهاب و فرهاد و
مهسا... مهربونی نگاه عمو فرامرز و گلرخ جون و مهشید... بی تفاوتی نگاه
حسام... با بشقابش درگیره... گرسنه است... خسته... تازه از شرکت
اومده... همونه که تو اوج بدبختی من اومد و همه منو ول کردن و بخاطرش
رفتن فرودگاه

عمو فرامرز - مهدیس غذا تو بخور

مهديس - من منظوري نداشتم... فقط خواستم بگم خيلي هيكل روفرمي پيدا کرده... در ضمن قيافه اش هم بهتر از قبل شده

بازم بر خورد قاشق و چنگال با ظروف... بازم من و سالاد بدون سس... بازم من و سر پايين افتاده ام... بازم من و بغض هميشه بغض

فرهاد - صدمبار گفتم اين دو تا رو تنها نذارين... اگه فردايي پس فردايي خبر دار شدين يه ارث خور ديگه تو راهه نگين تقصير من بودا... از من گفتن

ضربه عمو فرامرز درست پشت گردن فرهاد که منجر به همون صدای سگ شد پکوندم از خنده... بازم تو دلم

مهسا - خوردی بی حیا؟

گلرخ جون - تقصير خاتونه که يه آستيني واسه اين بالا نمي زنه... شايد خدا خواست زنش آدمش کرد

فرهاد - زن داداش فدات شم من فرشته ام چي کار به آدما دارم

مهسا - شما غذا تو بخور و مارو از غذا ننداز

فرهاد - همين کارا رو کردی رو دست مامانت موندی

مهسا - اااااا...مامان نگاش کن

دوباره عمو فرامرز وارد عمل شد که فرهاد سرشو کشید کنار و گفت: نه قربون داداش...همین دخترت ارزونی خودت...نمی خواد کسیو بدبخت کنه...خدا خیرتون بده که به جوونای مردم فکر میکنین

مهشید یه قاشق دهن آرتین کرد و بعد گفت: ما بیشتر نگران دخترای مردمیم که سر تو بدبخت نشن

فرهاد - شما برو کلاتو بنداز عرش که این شهابو خدا مخ و ملاجشو گل گرفت اومد تو رو برداشت

عمه فریبا - فرهاد شوخی بسه...چرا مراعات نمی کنی... حال آقا بزرگ بده حالیه؟

فرهاد - آره حالیمه...اونقدر حالیمه که بدونم دلش واسه این دور هم بودن تنگ شده بوده و مریضیش یه بهونه...من دکترشم پس خوب میدونم...صدا خندمون اگه نره بالا غصه میخوره...چند هفته است گذرت اینوری نخورده خواهر من؟...پس بی خیال بذار هم اون خوش باشه هم ما

دلَم چیزی میخواد... شبیه اسمی به نام آرامش... دلَم میخواد سر بذارم رو
بالش و بی خیال همه وقتایی بشم که فرهاد شوخیش رو به جدی بودنش
می بخشه... فرهاد عصبیه... پر از حس بد عذابه... ماه من غصه چرا... فرهاد
دلگیره... ماه من غصه اگر هست بگو تا باشد... فرهاد جان نخور این
زهر و... غصه مال تو نیست... مال منه

.....
.....
فرهاد - من نمی فهمم... تو که ده تومن تو حسابت داشتی

همون حرف گلرخ جون راسته... تو مته اینکه نفست از جا گرم در -
میاد... آخه خوشگل پسر با ده تومن تفم نمیندازن کف دستت... همین هم
که پیدا کردم خدایی قصریه واسه من

مهسا - حالا تنهایی؟

چه اعجب شما با من حرف زدی؟ -

مهسا - شما حرف نزن... بی شعور نمی تونستی یه خبر به من بدی؟

اون وقت دوست داشتی حرفم جلو آقا بزرگ دوتا بشه... من قسم خوردم -
بی کس رو پا خودم و ایسم

مهسا - خرجتو چطور در میاوردی؟

نگام تو آینه به صورت پر حرص و رگ برجسته پیشونی فرهاد بود... غیرت
تو حلقم

تو یه رستوران نیمه وقت کمک آشپز بودم... دو ماهی هست رستوران -
تعطیل شده

فرهاد - یه فرصت چند وقته بهت میدم تا خودت با خودت کنار بیای و از
اون خونه کوفتی بزنی بیرون و برگردی... شیرفهمی؟... ترانه من حرفم دوتا
بشه که میدونی عاقبتش چی میشه؟

اگه راضی شدم برگردم واس خاطر خاتون و آقا بزرگ بود... به قول خاتون -
من همون برم و پیام بهتره... کمتر خار چشمه... بعضیا حرص نمیزنن که من
دارم تو خونه ای که حق اوناست مفت می خورم و مفت میگردم

مهسا چرخید و خیره شد تو صورتتم... فرهاد بی خیال آینه به رانندگیش
ادامه داد... و من... من گفتم این بار تحقیر چهارده سال زندگیو

ببخشید نمیخواستم ناراحتتون کنم... ولی نمی گفتم رو دلم می موند -

فرهاد - بعضی وقتا اونقدر حرفات بی منطقه و زور داره که آدم نمیدونه چی بهت بگه.. آخه کدوم الاغی همچین نظری داره؟... عزیزدل فرهاد تو تاج سر خاتون و آقابزرگی... دلشون پره ازت تقصیر خودته... تو یادگاری... یادگار پسر عزیز کرده فاروق خان... همون پسرش که فاروق خان همیشه میگفت تو منی دوزار با بچه های دیگم فرقه... چهارسالت بود همش که یتیم شدی و خاتون جا مادر بزرگی مادری کرد برات... هنوزم میگی سرباری؟... آگاه آقابزرگ راضی نشد ارثی که بابات واسه یه دونه دخترش گذاشته بودو بهت بده بخاطر بی لیاقتی اون پسره جوعلق بود... اون کثافت چشش دنبال مال و منالت بود... بعدش هم که خودت یه دندگی کردی و به قول خودت خواستی خودتو ثابت کنی... حالا این ثابت کردن ارزش اینو داشت که عزیزدل فرهاد بره تو آشپزخونه یه رستوران کوفتی کلفتی کنه؟... د مگه من بی غیرت بودم؟... خب به من می گفتی... ترسیدی زیر پروبالتو نگیرم؟... منو اینطور شناختی تو این همه سال؟... تو عزیزترینمی ترانه

مهسا - دستت درد نکنه فرهاد جون ما هم که برگ چغندر

فرهاد - د قربون اون عقل ناقصت برم صدبار گفتم خودتو با چغندر بدبخت مقایسه نکن... کمبود اعتماد به نفس میگیری... چغندر همیشه یه پله از تو جلوتره

مهسا - خیلی بی مزه ای...من موندم اون مریضات یخ نمی بدن اینقده تو خنکی؟

فرهاد - مریضا رو نمیدونم ولی پرستارا عاشقمن

مهسا - می بینی جون ترانه یه ذره هم بزرگ نشده

خود تو حرص نده...اصولا بچه آخریا اونم از مدل زنگوله پا تابوتا همه - اینجورین

فرهاد ترمز دستیو کشید و برگشت طرفم و روسریو کشید تو صورتم

فرهاد - به جا این شر و ور گوییا بنال ببینم این قصر الیزابتنانتون کدوم یکیه؟

اون خونه آخر کوچه -

فرهاد - به شخصه عاشق خونتم...تو دق نمی کنی؟...اصلا میتونی تو همچین خونه ای زندگی کنی؟

آره تازشم هرروز فیلم روز هم دارم...یک صابخونه ای دارم رد کار خودت - فرهاد جون...عاشقش میشی جون مهسا...یعنی اصلا به نیت تو رفتم تو این

خونه...گفتم نکنه خدا خواست اسباب خیر شدم...اینقده به هم
میاین..میگم به جون مهسا یعنی دروغ نمیگم

مهسا - تو غلط کردی...هر وقت قسم دروغ می خوری جون من دم دست
تیرینه برات

فرهاد - از بس عزیزی

مهسا - زهرمار...لیاقت نداری تو ماشینت بشینم

فرهاد - والا من یادم نمیاد تعارف کرده باشم...به داداشت رفتی...جفتتون
پررویین

مهسا - بچه حلالزاده هم به عمو کوچیکش میره

بچه ها من دیگه برم...شب خوبی بود...دلَم واستون یه ذره شده بود -

مهسا - اون وقتی که از اون کثافت ضربه خوردی که همچین نظری
نداشتی...ماها خیلی واست کمرنگ بودیم

مهسا شاید وقتی از اون خونه میرفتم یه لحظه فقط واسه خاطره های با -
تو بودم دلتنگ شدم...هنوزم عزیزترین دوستمی...تو این دوسال خیلی

دلم براتون تنگ شد... شما دو تا تنها کسایی بودین که بهشون فکر کردم... به اینکه وقتی نباشم سرشون چی میاد؟... نگرانم میشن؟... من عادت کردم... هیچکس هیچ وقت قرار نیست درکم کنه... همیشه من مقصرم... یه درصد هم کسی تو انتخاب غلطم دست نداشته... شب بخیر

مهسا - قبل شب بخیر شماره جدیدت

مهديس داره... نمیدونم از کجا آورده -

فرهاد - اقا بزرگ شمارتو یه سال پیش پیدا کرده

دلم قرصه به نگرونیای زیرپوستی آقا بزرگم

.....

 با صدای نخراشیده و سوهان روح گوشیم از خواب ورپریدم... ای تو روح من با این زنگ انتخاب کردنم... سلیقه هم ندارم دلم خوش باشه... اصلا کی هست اول صبح؟... مردم خودشون خواب و زندگی ندارن چرا فکر میکنن بقیه هم مته خودشونن؟... منم که کسی ندارم بر اثر جو وارده دلش بخواد مراسم کرم ریزی اول صبح راه بندازه و از خواب بندازتم

دستمو کنار بالش کشیدم و گوشیه تو مشت گرفتم و با همون چشمای بسته و دهن نیمه باز خمیازه کش جواب دادم

بله؟ -

به به می بینم که مصدع اوقات شریف شدم و از خواب ناز بیدارتون -
کردم...خوشم میاد مته اون وقتات خوابو با هیچی عوض نمیکنی

تو روح اونیکه شماره منو داده تو -

.....انگو مهدیس جون ناراحت میشه -

زهرمار...اگه تو بیدار شدی بری کله پزی فکر نکن همه ملت مته -
جنابعالی خرماین و میتونن اول صبح برن یه پرس مشتیشو بزن تو رگ و
غمشون نباشه که از خوابشون زدن

به جا زر زدن آماده شو که میخوام به همون یه پرس کله پاچه مهمونت -
کنم به یاد اون وقتا

اوه اوه چی شده دکی جون خر گازش گرفته زده تو فاز مضرات اصلی -
قلب؟

- تو دیگه بی خیال ما شو...بچه خوبی باشی یه روز هم می برمت از این -
ساندویچ کثیفا میدمت بخوری حال کنی
- دیوونه تو میخوای هلک و هلک از اون سر شهر راه بیفتی بیای دنبالم که -
یه صبحونه بخوریم؟
- هلک و هلک نباید راه بیفتم...چون ترافیک نبود یه ساعته رسیدم دم -
خونت...اگه مرحمت کنی و از اون لحافت دل بکنی و زودی آماده شی منم
مجبور نمیشم این علفا زیر چرخا ماشینو هرس کنم
- فرهادی؟ -
- جون دل فرهادی؟ -
- تا حالا بهت گفته بودم چقد خری؟ -
- منم تا حالا بهت گفته بودم چقد شبیه منی؟ -
- با همه خربازیات بدمدله میخوامت -
- آره اگه میخواستیم دو سال تو اوج دل نگرونی یه خبر بهم میدادی -

شروط آقا بزگو دست کم نگیر فرهادی...سه سوته آماده ام و تو ماشینت -

ببنیم و تعریف کنیم -

کم رجز بخون -

تقصیر خودمه...لوس بارت آوردم...خودم آدمت میکنم -

از مادر زاییده نشده...تا سه سوت دیگه -

منظورت همون سه ساعته؟ -

غش غش خندیدم و قطع کردم...فرهاد نعمت حضورت داره عابدم
میکنه...من تو این دوسال تو اوج نبودنت فهمیدم حس بودنت چقدر
آرامش بخشه...فرهاد دیگه نمیخوام تو نبودنت یاد بودنات بیفتم...پس
همیشه بمون

تیپم تو حلق فرهاد...آخه من با این تیپو چه به پرادو سوار شدن؟...بیچاره
فرهاد...بی خیال...خودش خواسته

از کنار مقنعه یه دست از موهامو ریختم تو پیشونی و اعتراف کردم تیپ از
این بدتر تو دنیا وجود نداره

.....
.....
خیره به نیمرخ جذابش به همه نداشته های این دو سال که خودشم جزئش
بود فکر میکردم...فرهاد دلم به وسعت همون ده تای بچگی برات تنگ بود

پسندم؟ -

یه عمره پسندی...مگه میشه عمو من باشی و پسند نباشی؟...فرهاد من -
تکه

حالا تو بگو من چه کنم با این خردنم؟ -

شما سروری کن...از یه امروز لذت ببر چون دیگه از این اتفاقا نمیفته که -
شما بخوای این حرفا از زبون بنده بشنوی

میشناسمت که چه بچه بی شعوری هستی...توله بودی خودم سگت -
کردم

خیلی آشغالی کثافت...اگه به خاتون نگفتم زنگوله پا تابوتش چه انگلیه؟ -

تو هم که به من رفتی -

من غلط بکنم به توئه هر دمبیل برم -

خندید و بعد از یه مکث چند ثانیه ای گفت: ترانه برگرد... میخوام وقتی شبا برمیگردم خونه بینمت... عادتمه... نبودنت بد دردیته... من اگه اون کثافتو پیداش کنم یه روز خوش براش نمیدارم

بی خی داداش ما همه جوهره زمین خوردیم... من اگه برگردم خیلی برام - سخت میشه... فراموش کردن اون سخت میشه... شاید یه روز برگردم ولی اینقدر زود نه

من بی غیرت باید یه سیلی حرومت میکردم تا آدم شی و از اون کثافت - بگذری

به نظرت با یه سیلی میگذشتم؟ -

به نظرم با پرت کردن اون عوضی از خونه تو ازش میگذشتی... ترانه چی - داشت که هممونو بهش فروختی؟... هان؟... دلامصب چرا چشات کور شد؟

من از شما گذشتم؟... منی که تو دوسالی که خونه اون بودم چشمم به در - خشک شد که نکنه خدا خواست فرهادم دلش به رحم بیاد و دل ترانشو شاد کنه... اولین بار که کوبید تو صورتم شب تا صبح خوابم نبرد و به این

فکر کردم که کاش روم میشد میتونستم زنگت بزnm و بگم دلم میخواد بیای و بغلم کنی... فرهاد سخت گذشت ولی گذشت... نمیخوام مته آدمایی باشم که به خاطر یه اشتباه زندگیشونو حروم میکنن... دلم میخواد از هرچی فرصت تو زندگیم هست استفاده کنم... بی خیال من اون دوسالو قاطی همه اونایی کردم که باید فراموششون کنم

دوسال زیردستش چی کشیدی؟ -

گفتم بی خیال... گوشت سنگینه؟ -

دلم سنگینه -

فرهاد من به این سنگینی عادت دارم... تو عادت نکن

.....

.....

لبامو به مدد جمع کردن از چاک خوردن احتمالی و قریب به وقوع نجات دادم و عوضش فرهاد غش غش خندید و گفت: کثیف تر از اینجا رفتی واسه غذا خوردن؟

من که عاشقشم -

میگم که به من رفتی وگر نه اگه به بابات و مامی جون خدایا مرزت رفته -
بودی باید الان تو گراند هتل پیدات میکردم

تو مگه چقدر اونا رو دیدی؟ -

شونزده سال... فردین نمونه بارز فاروق خانه... دیسپلین و مبادی -
آداب... تارا هم که دیگه نگو ... اونقده خانوم... نمیدونم چرا یهو تو به من
رفتی؟

چون رفیق همه سالای باحال زندگی بودی -

هیچ وقت نتونستم رابطه ای که با تو و مهسا دارم با مهدیس داشته باشم -

مشکل گوشت تلخ بودن خودته -

شایدم این معطل روی اون صادق باشه... بین خودمون باشه ولی بدجور تو -
نخ پسر عموته

حسام؟ -

یه جورایی گل سرسبده... خیلیا دندون تیز کردن واسه تنها نوه پسری -
فاروق خان

- چه معلوم تا ابد یه دونه بمونه... بهم قول بده پوزشو به خاک بمالی و یه -
پسر پسر قند عسل واسمون بیاری
- تو زنشو پیدا کن بقیش با من -
- بی حیا -
- ولی بی شوخی تو این دو سالی که نبودى خیلی اتفاقا افتاده حسام یه -
شرکت زده دنیا به دنیا... هم رشته تو بود... خرشم بدجور تو بساز بندازی
میره
- ...یعنی همیشه گلرخ جونو راضی کنم حسامو راضی کنه -
- که بری تو شرکت حسام؟... دیوونه میشی دختر... حسام تو کار یه دیوه -
پس اونم به تو رفته -
- شوخی نمیکنم... حسام زیادى بی تفاوته... نمیخوام سختیای این دوسالت -
بیشتر بشه... قد خر ازت کار میکشه
- بهتر... وقتم پر میشه -

حالا مثلا استخدامت کرد -

فرهاد جونمو هیچ وقت دست کم نمیگیرم -

خندید و قاشقو چپوند تو دهنش...ایکاش همیشه بخندی

راستی شهاب گفت بهت بگم بابت شب پیش که باعث طعنه زدن -
مهديس شد ازت معذرت بخوام

نه بابا...من ديگه مهديسو ميشناسم ميدونم تو دلش هيچي نيست -

آره هيچي نيست...از اين ديد مثبتت بعضي وقتا حرصم ميگيره...يادت -
رفته که مهديسم جز اون بعضياست که تو رو سر بار ميدونن

بی خی دکی خوش تپیه...کله پاچتو بزن تو رگ -

بدمدله وزنو کم کردیا -

ديگه ديگه...به قول مهديس حداقل بهتر شدم -

مهديسو ولش کن...از اول خار چشش بودی -

چرا با مهدیس لجی؟ -

- مهدیس هیچیش به مهشید نرفته... مته فریباست... یخه... بچه بهمن بهتر -
از این همیشه

- بعضی وقتا فکر میکنم از اون وقتی از مهدیس بدت اومد که پنج سال -
پیش بین تو و نگارو به هم زد

- مهدیس میتونست نگارو برام نگه داره... ولی آمار دوست دخترای دوران -
جاهلیتمو واسه نگار ردیف کرد... حالا که فکر میکنم می بینم نگار ارزش
خراب کردن اون سالای زندگیمو نداشت... بچه بود... از یه دختر نوزده ساله
که همیشه انتظاری داشت... فکر میکرد بهتر از من گیرش میاد

- عمرا... بهتر از تو واسه نگار وجود نداره -

- خبرشو دارم... با شوهرش شیراز زندگی میکنه -

- نگار چی داشت؟... تو هم مته من حاضر بودی بخاطر نگار جلو همه -
وایسی؟

- نگار بخاطر من جلوی فکرای مالیخولیا بایش واینساد -

نگارو بی خیال ...بعد از نگار چی؟...کسی دل فرهادجون ما رو فرهاد تر -
نکرد؟

-نمیدونم -

- این نمیدونم برداشت آزاده یا همون جواب مثبت پیچیده شده تو -
دستمال شرمه؟

- منو خجالت؟...نه جون ترانه...هنوز با خودم کنار نیومدم...نمیدونم -
میخوامش یا نه؟...بعضی وقتا دیوونم میکنه...بعضی وقتا میخوام خرخرشو
بجوئم...خیلی شره

- اجالتا یکی از پرستارای بخشون نیست؟ -

- حدسیات قابل تجلیله چون به خودم رفتی...خب آره ولی میگم که هنوز -
نمیدونم حسم بهش چیه؟

- منو باهاش آشنا نمیکنی؟ -

-یه روزی شاید -

- سرتو کوبونده به طاق؟ -

تو فکر کن یه درصد...از مادر زاییده نشده -

پس بد کوبونده...نه مته اینکه این دوسال توی سکوت زندگی کردن من -
بار عملی زیاد داشته

تو هیچ وقت از نگار خوشت نیومد مگه نه؟ -

بدم هم نیومد...ولی به دلم نشست...حس میکردم فرهاد من بهتر از نگار -
گیرش میاد...یه جورایی هم حس میکنم این بهتره همین خانوم پرستاری
باشه که از دستش شکاری

گمشو -

دلت میاد؟ -

فعلا دلم میاد بینیتو بچلونم تا حالت بشه که باید همیشه طرف -
فرهادخانت باشی

من هیچ وقت جبهتو خالی نمیکنم...مطمئن باش -

خیره تو صورتم گفت:اون بی لیاقت دیگه چی از زندگی میخواست؟

سرم پایین افتاد...نگام غلتید میون کاسه آبگوشت نیم خورده و یخ کرده از دست صحبتای تلمبار شده رو دل من و فرهاد...فرهاد بی خیال...من به همین حدشم قانعم که تو باشی بمونی کنارم فقط

.....

گذشتم از جلوی چشمام دارن رد میشن آهسته

تو رویام تو رو می بینم یه رویای پر از غصه

با چشمای پر از اشکم بهت راهو نشون دادم

خودم گفتم برو اما به پاهای تو افتادم

تو آسون رد شدی رفتی تو کوران غم و سختی

منم رفتم پی کارم تو هم دنبال خوشبختی

گذشتم از جلوی چشمام دارن رد میشن آهسته

تو رویام تو رو می بینم یه رویای پر از غصه

با چشمای پر از اشکم بهت راهو نشون دادم

خودم گفتم برو اما به پاهای تو افتادم

تو آسون رد شدی رفتی تو کوران غم وسختی

منم رفتم پی کارم تو هم دنبال خوشبختی

کی توی قلبت جای من اومد اسمو از تو خاطر تو برد

کی بوده انقدر انقده راحت باعثش بود که خاطراتمو برد

چی شده حالا که از این دنیا زندگی رو بدون من میخوای

چه جوری میشه چه جوری میتونی میتونی با خودت کنار بیای

کی توی قلبت جای من اومد اسمو از تو خاطر تو برد

کی بوده انقدر انقده راحت باعثش بود که خاطراتمو برد

چی شده حالا که از این دنیا زندگی رو بدون من میخوای

چه جوری میشه چه جوری میتونی میتونی با خودت کنار بیای

یه جوری ریشه هام خشکید که انگار کار پاییزه

خزون رفتنت انگار داره برگاشو میریزه
یه جووری گریه میکرده که بارون بینشون گم بود
کاش این رویا از آغازش فقط خواب و توهم بود
کی توی قلبت جای من اومد اسمو از تو خاطر تو برد
کی بوده انقدر انقده راحت باعثش بود که خاطراتمو برد
چی شده حالا که از این دنیا زندگی رو بدون من میخوای
چه جووری میشه چه جووری میتونی میتونی با خودت کنار بیای
کی توی قلبت جای من اومد اسمو از تو خاطر تو برد
کی بوده انقدر انقده راحت باعثش بود که خاطراتمو برد
چی شده حالا که از این دنیا زندگی رو بدون من میخوای
چه جووری میشه چه جووری میتونی میتونی با خودت کنار بیای
(کی جای من اومده از محسن یگانه)

این مدلیا گوش نمیدادی داداش -

چه کنیم غم زندگیه -

حالا حتما باید پیام؟...بابا من که دیروز اونجا بودم -

خفه...خاتون سرنمازی دید دارم روز جمعه ای جیم فنگ میزنم شستش -
خبردار شد دارم میام سراغ تو گفت شیرشو حلالم نمیکنه اگه نهار نبرمت
پیشش

وای من نمیدونستم تو اینقده حرف گوش کنی -

خب دیگه هر کسی نمیتونه منو زود کشف کنه -

دو سال پیش وقتی تو ماشینش نشستم...وقتی دلم خون بود...وقتی نگام
فرار میکرد از دست نگاه خون گرفته فرهاد... چقدر با حالا فاصله
داره...چقدر دوره...چقدر حس تلخ تو رگ و پیم جریان داشت...ولی
حالا...کنار فرهاد حقیر نیستم...شاید اجر و قرب نوه فاروق خان دیگه یال و
کوپالم نباشه...ولی بازم همین کنار فرهاد بودن بد به دلم نشسته...همین
تحقیر نشدن به دلم نشسته...همین چشای آروم فرهاد به دلم نشسته

بعد از محضر دیگه دیدیش؟ -

نه... سایه خواهرش یه روز تو خیابون اتفاقی دیدم و گفتم همراه تینا از -
ایران رفته

هنوزم نفهمیدم چطور دو سال دم نزدی و یهو آتیش شدی -
شاید یه روز گفتم -

چرا نداشتی تو هیچ کدوم از جلسه ها دادگات باشیم؟ -

فرهاد بیا ازش حرف نزنیم... اون روزا خیلی پر تنش بود... عذاب آور -
هنوزم دلت باهاشه؟ -

نگام تو گیرودار یه خاطره دزدیده شد... خودم هم هیچ وقت جوابشو
نفهمیدم

از این سکوتت بد برداشتی میشه کرد... ترانه بفهمم هنوزم خر اون -
آشغالی عزاشو به دلت میذارم

من از تپش قلب پیچیده تو داد و خطو نشون فرهاد دلگیرم... چرا از اینکه
اونو تهدید میکنه می ترسم؟... حقا که بی لیاقتم

.....
.....
سیب زمینی سرخ کرده ها رو کشیدم تو بشقاب... نگاه خاتون میون دست
من و بشقاب تو حرکت بود

از کی دستای ترانه من آشپزی بلد شده؟ -

- خب دیگه زندگی خاتون... چهار سالی میشه امید داریم انگشت کوچیکه
لیلی فارق خان بشیم

تو این زبونتو از فرهاد بد به ارث بردی -

فرهاد انحصار طلبه میگه همه چیم به اون رفته -

- بمیرم واسه بچم... اون شب وقتی برگشت خونه و دید نیستی زمین و
زمانو یکی کرد... بچم داشت سخته میکرد... تا دوماه پا نداشت اینجا... دیگه
فقط بخاطر مریضی فاروق برگشت... مهسا بچم افسرده شده بود... میگفت
تقصیر اونه... میگفت اگه به حرفت گوش نمی داده و بهمون میگفته که اون
از خدا بی خبر چه بلاهایی سرت میاره اینقدر عذاب نمی کشیدی

قربونت برم من که اینقده نازی...می بینی که ترانه خانوم سر و مروگنده -
جلوت شاخ شمشادی نشسته و میخواد اون لپای خوشگل تو دور از چشم
فاروق جونت یه لقمه چپ کنه

خاتون اشک که نه دونه مرواریداشو از گوشه چشم پاک کرد و خندید و زد
پشت دستم و گفت: برو بچه...فرهاد کم بود تو هم جا پاش گذاشتی؟

آخ آخ ببخشید...اصلا ما غلط بکنیم پامونو یه کوچولو بکنیم تو کفش -
فاروق خان...ما همون به یه ماچ نصف نیه رو لپت هم راضی هستیم خاتون
جون.

دستایی که دور گردنم پیچیده شد و بوی خنک و تلخ ادوکلن فرهاد که تو
بینیم پیچید به خنده ام انداخت...بحث اذیت کردن خاتون که میشه انگار
فرهاد رو آتیش میزنن...اونور دنیا هم باشه یه جوری خودشو تو بحث جا
میکنه

می بینم که لیلی فاروق خانو داری دست میندازی -

من...من...؟...اصلا به من میاد؟ -

اگه به فرهاد خوش تیپه رفته باشی چرا که نه؟ -

نگاه گرم خاتون به صمیمیت من و فرهاد دوست داشتنیه...خاتون تو خوش باش من با خوشیت خوشم

چقدر صمیمی کنار این جمع چهار نفره بزرگ شدم و چهارسال دور افتادم...چقدر حالا که کنارشونم پر از تجربه خوب لمس دوباره چهارده سال از زندگیمم...آقا بزرگ پر از عشقه حتی اگه بعضی وقتا به قول فرهاد حرف تو مخش کردن همون نصب ویندوزه رو چرتکه

.....
.....
مهسا - که بدون من میرین کله پاچه میزنین تو رگ دیگه نه؟

فرهاد - میخواستیم غذا گوشت بشه بچسبه به تنمون نه زهر

مهسا - کی تو رو داخل آدم حساب کرد؟...منظورم ترانه است

فرهاد - منم پس دفعه بعدی باز یادم میره خبرت کنم

...مهسا - تو به ریش

امتداد نگاه مهسا رو گرفتم که به چشم غره آقابزرگ رسیدم و دوباره به
مدل غش غشی تو دلم ریسه رفتم و مهسا حرفشو تغییر جهت داد

مهسا - تو به ریش نداشته خودت می خندی

فرهاد - آره تو که راست میگی... اصلا منظورت درگذشتگان جمع نبود

از طرف مهسا یه نیشگون از پهلوی فرهاد درآوردم و قیافه بهت‌عزین عموی
دنیا تو هم رفت... کنار گوشم زمزمه کرد

تو روحت... آدمت نکنم فرهاد نیستم -

از مادر زاییده نشده -

دوباره صدای مهسا میون بحث ما دوتا دیوار کشید

مهسا - راستی ترانه راسته که آقابزرگ با حسام حرف زده که بری تو
شرکتش؟

نگام اون چشمای با برق محبت زیر پوستی رو نشونه رفت و لبمو یه لبخند
کشدار پر کرد... چرا همیشه یه پله جلوتری؟

مه‌دیس - حسام که هر کسیو تو شرکتش راه نمیده

عمو فرامرز - خوشگل عمو هم هر کسی نیست

فرهاد باز کنار گوشم اظهار فضل کرد و گفت: دو کلوم از ننه خانوم عروس
شنیدی؟... حالشو ببر

زه‌مار -

نه جون فرهاد حال کردی سرعت عمل فاروق خانو؟... همین کارا رو کرده -
که خاتون جونش این جوری واسش چپ و راست ژو کوند میاد
به مسخره کردن شما هم میرسیم دکی جون -

اینبار حرف اقبزرگ میون حرف زدن مادوتا قدعلم کرد

آقبزرگ - من با حسام حرف زدم... ولی گفته تا آخر ماه نمیشه بری
شرکت... بعدش هم باید کل هیئت مدیره تاییدت کنن... حسامه دیگه واسه
آقبزرگش هم شرط و شروط میذاره

نگام افتاد به گلرخ جون که زیرلبی پسر پسر قندعسلشو مورد لطف و رحمت قرر میداد و هرچی مرده تو گور داشت هم برد رو درجه .ویبریشن...عوضش خاتون بلند گفت:قربونش برم من

هم زمان مهسا...فرهاد...و بنا به عادت دوران جاهلیت بنده یه نیش کش ...دادیم و یه خنده هم ضمیمه ماجرا

عمه فریبا - خب حق داره...نمیشه که به خاطر فامیل بازی اعتبار شرکتشو زیر سوال ببره

دوباره آقابزرگ ورژن های جدید ساخت میرغزی زیر چشمی نگاه کردندشو رونمایی کرد و فرهاد اینبار ردیف دندوناش رو به رخ جمع کشید

خاتون - مهشید کجاست مادر؟

عمه فریبا - خونه خواهر شوهرش...ختنه سورون پسرشه

خاتون - خدا حفظش کنه...من که دلم آب شد بچه این فرهادمو ببینم

پوزخند مهدیس و سر به زیر انداخته از شدت حرص خوردن فرهاد و دست من که روی دست فرهاد لغزید و فشارش داد...فرهادم تو هم میتونی...آره میتونی...تو بهتر از من تونستی...پس به خودت حالی کن...حالی کن که اون

عشق عشق نبود... نگار لیاقت معشوقیتو نداشت... فرهادم بی خیال... خانوم
پرستارو عشق است

عمو فرامرز - ایشالا به زودی

خاتون - ایشالا

آقابزرگ - حالا کی دختر دسته گلشو به این بچه آس و پاس من میده؟

فرهاد - من همه جوهره غلام این مهر و محبتتم فاروق خان

قربونت برم... دردت به جونم... چقدر خوشگل لباتو جمع میکنی تا
خندیدنت رسوات نکنه... گاهی میون حالاها فکر میکنم تو نبودى اونیکه
منو بی خیالم شد... اونیکه دوسال پیش گفت "باید لیاقت نوه فاروق خان
بودنتو نشون بدی" ... دلم دیگه از دستت قرار نیست بگیره

مهسا - مامان حسام نمیداد؟

گلرخ جون - نمیدونم... خبر ندارم ازش... امروز با دوستاش بود

آیفون که صدا داد فرهاد بلند شد و گفت: موشو که اتیش میزنن بدونین
پسر پسر قند عسل خاندان پشت دره

عمه فریبا - عمه به فداش

مهسا جای فرهاد رو گرفت و سرشو کرد تو گوشم و گفت: بازم خوبه
نفرمودن مهدیس به فداش

زهرمار...چی کار به عمه داری؟ -

ترانه میزنم تو دهن...آخه همین تو سری خوردنات کار دستت -
داد...منکه میدونم همه سعیش اینه که مهدیسو ببنده به ریش این حسام
ما...اگه من خواهر حسامم عمرا بذارم...کم تو عمرم نکشیدم از اینا...حالا
بذارم بشه شریک خواب داداشم دخترش؟

مهسا؟ -

کوفت و مهسا...زهر هلاهل و مهسا...خفه شو جلو مهسا بذار راحت -
غیبت کنه مهسا

کلا بلدی فقط بحثو بکشونی به سکس -

بده روشنت میکنم؟ -

ما از قبل جنابعالی چلچراغیم عزیز -

بده...نه من میخوام بدونم بده؟ -

نه عالیه...مهسا عاشقتم به خدا...هیچ فرقی نکردی تو این دو سال -

دلتم تنگت بود...ترانه من دق کردم...د بی محبت چرا همه رو با یه چوب -
روندی؟...همین عمه خانوم که سنگشو به سینه میزنی فردای رفتنت راست
راست تو چشم خاتون زل زد و گفت نباشی کمتر آبروریزیه...بعدم آقابزرگ
بین همه چو انداخت که عزیز کردش رفته لندن درس بخونه... میدونی
هیچکی تو فامیل خبر نداره زن اون کثافت شدی؟

چرا؟ -

فکر میکنی آقابزرگ از دست متلکای فامیل کمرش راست -
میشد؟...همین گوشه کنایه های عمه و بهمن خان بسشه

آخرشم من دشمنی تو رو با عمه اینا کشف نکردم -

نمیدونم شاید زبونشونه که می سوزونتم...ولی خدایی مهشیدو نمیشه -
دوست نداشت

کاش بود...جاش خیلی خالیه -

به به خان داداش هم که واتر قیدن... صفا کردن حسابی که نیششون -
چاک خورده در خدمت ما قرار گرفته

رد نگاه مهسا رو گرفتم... واتر قیدگی؟... حق داره مهسا... حسام دیشب کجا
و حسام امشب کجا؟... نوه یکی پسریه؟... باشه... من و مهسا از بچگی چشم
دیدنشو نداشتیم... من که نه... بیشتر مهسا... مهسا هم هم ته تهش عاشق
خان داداش واتر قیده است... من می شناسمش... عجب تیپی... پسر عموی
منه و ایشالا رئیس آینده... یه کم ازش خوشم اومد

کنار فرهاد نشست و رو به آقابزرگ گفت: حالتون بهتره؟

فرهاد - آره بهتره... کلا حال و احوال آقابزرگو از من بیس

حسام - نترکی از دکتری

فرهاد - مواظبم

یه لبخند به بحثشون زدم و از رو مبل بلند شدم و گفتم: خب دیگه من
برم... دیروقته

خاتون - خب بمون مادر

نه قربونت فردا کلاس خصوصی دارم اون طرفی واسم راحت تره -

دیدم...اون لبخند تاییدو...رو لب آقابزرگ...نشون مهر استاندارد روی پای
خودم وایسادن...تیتیش مامانی بزرگ نشدن...قدر عافیت دونستن

.فرهاد بلند شد و گفت:من می رسونمت

مقنعمو رو سرم مرتب ردم و رفتم طرف خاتون و خم شدم و لپ گوشتیشو
بوسیدم و کنار گوشش گفتم:هوا این آقابزرگ ما رو بیشتر داشته باش
.خاتون

.خاتون - تو دیگه نمی خواد طرفداری آقابزرگتو واسه من بکنی

آقابزرگ - چیه خاتون حسودیت میشه عزیز کرده ات طرف فاروق خانتو
بگیره؟؟...می شناسیش که باباییه... برو باباجان به سلامت...مراقب خودت
باش...زود به زود بهمون سر بزن

همون لحن...لحن چهارسال پیش...پر از مهر...گاهی اوقات...وقتایی که دلش
پر میشه از محبت...طغیان میکنه...فوران احساساتش دامنگیر
میشه...لبخند میده...لبخند میگیره...آقابزرگه دیگه...خاص...در حد یه خان

مهسا - آقابزرگ دوباره تبعیض؟...یه بار شد این نازایی که از ترانه می خری
از ما بخری؟

آقابزرگ - تو رو تو بخندن زندگیتو چتر میکنی رو سرما

فرهاد - ببین چی هستی که آقابزرگ هم شناخت

مهديس - ولی راست میگه ترانه همیشه لوس کرده خودشو واسه خاتون و
آقابزرگ

آقابزرگ - ترانه لوس شدن تو ذاتش نیست

عمه فریبا - شوخی کرد مهديس

آره ارواح خاک در خونه اش...نه که کلا همه میتونن با ابروهای بالارفته و
نگاه پر تمسخر شوخی کنن...مهديس هم میتونه...مهسا هم که فقط بلده یه
هیش بکشه سرتاپا عمه و مهديس...جمع کن خودتو دختر...قباحت داره

فرهاد - بدو ترانه

.....

.....

وایای ترانه جون چرا اینقدر گیر میدی؟ -

خب داری اشتباه میکنی... آخه من کی گفتم از نوار ابزار استفاده کن.... اتوکد یعنی صفحه کلید

.خب سخته -

.اتفاقا وقتی عادت کنی راحت میشه -

.حالا به جا حرص خوردن آبمیوتو بخور -

.لیوانو به لبم چسبوندم و با خیال راحت شروع کردم به مزه کردنش

ترانه جون؟ -

جونم؟ -

تو دوس پسر نداری؟ -

.نه -

واقعا؟ -

اره -

چرا؟ -

خب ندارم... ولی یه جاست فرند دارم -

همون دوس اجتماعی -

یه جورایی... ولی دوست اجتماعی واسه بعضیا یه جور سرپوشه ولی من -
نیازی به قایم کردن ندارم... آدم باید با خودش صادق باشه... توی سن تو و
حتی بالاترش دوس پسر چیز خوبی نیست... نمیگم همیشه بده نه ولی
عالیم نیست... یه دختر تو زندگیش میتونه فرصتای خیلی خوبی با گذشت
زمان تجربه کنه و دوس پسر ممکنه اون فرصتارو بگیره

وای چقد فلسفیش کردی -

نه واقعا نظرم بود... یه جورایی خودم به عینه دیدم -

واسه یکی از دوستات اتفاق افتاده؟ -

شاید -

ناراحتت کردم؟ -

نه اصلا... آدم باید با واقعیتای زندگیش کنار بیاد -

مامان همیشه میگه تو خیلی جالبی... هم خیلی موقری هم باحال... مامانم -
ازت خیلی خوشش میاد

لطف دارن -

...نه به خدا راست میگم... تازشم داداشم -

صدای زنگ در و حرکت جت وارانه نرگس به طرف آیفون تو سالن به خنده
ام انداخت... خیلی بانمکه

چند دقیقه بعد من سرپا و ایساده بودم و داشتم مراسم احوالپرسی رو با
پسر روبروم که از قضا همون داداش جان نرگس تشریف داشتن به جا می
آوردم و تو دلم از دست نرگس با اون نگاهای امیدوار به روابط حسنه منو
برادرش می خندیدم... میگم بچه است یه چی حالیمه که میگم

نرگس خیلی ازتون تعریف میکنه -

نرگس لطف داره... ببخشین دیگه من باید رفع زحمت کنم... تایم تدریس -
تموم شده

نرگس - اه کجا میخوای بری؟... ناهار بمون

نه عزیزم... به قرار مهم دارم -

نرگس - با کی؟

چشم غره برادرشو به نرگس دیدم و باز خنده ام گرفت... این دختر همه
سعیشو برای برقراری این روابط حسنه به کار بسته... حتی غیرت رو هم
داره به عنوان کاتالیزور استفاده میکنه

با یکی از دوستانم -

لبخند ناامیدش روی صورت با مزه اش جا خوش کرد و منم از کنارشون
گذشتم که برادر جان خودی نشون دادن

ببخشید مامان گفتن دستمزدتونو براتون چک بشم... چیز قابل داری -
نیست... ایشالا در جلسات بعدی جبران میکنیم

به قولی بخورم ادبتو... خب تو این موارد یادی نکنم از مهسا که همیشه... بچه به همین یادای یهویی و در لحظات حساس زندگی دلخوشه

دست برادر جان با یه پاکت متواضعانه... با کلاس... پر پرستیژ... با یه لبخند خوشگل و با آداب دختر خر کنی روی صورت به طرفم دراز شد و من هم یه لبخند زدم و پاکت رو گرفتم

در هر صورت لطف کردین -

اینجا چه حرفیه؟... آگه مشکلی پیش اومد شمارمو پشت چک -
نوشتیم... باهام تماس بگیرین

نگام روی لبخند نرگس که در مراسم بال درآوردنش خوش بود موند... آخه کوچولو تو رو چه به حرفای بزرگونه... برداشت آزاد نکن خانومم... شما تو حال و هوای رمانات خوش باش... ما هم با همین یه برگ چک

خداحافظی کردم و از واحدشون زدم بیرون... یه اپارتمان بزرگ و قدیمی ساخت تو پاسداران... وضعیتشون ولی خوبه... منم نوه فاروق خانم... کم چیزی نیستیم... آره... مخصوصا با اون خونه پایین شهر و بی پولی سر ماه... این پول هم برای سمیه خانوم

.....
.....
گوشیو چسبوندم به گوشم و گفتم: قبل از سلام علیک گفته باشما من پول
غذا گرون بده نیستم... صنار سه شاهی در میارم بریزم تو حلق این
رستوران دارای مفت خور؟

.سگ خور... باشه تو بیا مهمون من -

.پس افتخار میدم در رکابم باشی -

.گمشو... تا نیم ساعت دیگه پاتوق -

.می بینمت -

.بای -

اینم از قرار امروز... بازم به مرام خدا که حرفمونو دروغ نکرد جلو این نرگس
ور پریده... رو نکرده بود داداش به این هلویی رو... جا مهساخالی که از پاچه
برادر جان یه دور بالا بره... یا جای مهدیس خالی که همه عشوه های نریخته
و تو دلش مونده رو واسه برادر جان خرج کنه... یادم باشه معرفیش کنم به
این دوتا... تنها خوری تو مرامم نیست

دوباره گوشی زنگ خورد و من بدون نگاه کردن به صفحه تو گوشی گفتم: ای تو روحت...دیگه چیه؟...پشیمون شدی؟...بابا یه ناهاره دیگه

ببخشید خانوم فرزین؟ -

قلبم نزد...ایست کرد و بعد با فشار قوی زد...خدا منو مرگ بده راحت شم...خدا منو بکش یه دنیا راحت شن

...ب...ب...بله...ببخشید من خیال کردم -

مهم نیست...بنده شاهمرادی هستم...نوه سمیه خانوم -

آ...آهان...خوبین شما؟ -

بله ببخشین مزاحم شدم...غرض از مزاحمت اینکه...آخر هفته تولد - هشتاد سالگی مامان بزرگه...می خواستیم یه تولد کوچیک براشون بگیریم...میدونم پرووییه ولی به اتاقای شما هم نیاز داریم

نه اینا چه حرفیه...سمیه خانوم بیشتر از اینا به گردن من حق دارن...هر -
...زمان که بیان کلیدو میدم خدمتتون

خیلی ممنون از لطفتون... پس من امشب حوالی ساعت نه... نه و نیم -
مزاحم میشم... مشکلی نیست؟

نه خیلی هم خوبه -

خوشحال شدم صداتونو شنیدم... خداحافظ -

خداحافظ -

نه بابا انگاری نوه های سمیه خانوم بویی از فرهنگ سکوت مابانش
نبردن... انگار افتادن تو اتوبان بلبل زبونی... اون از نوه دختریش که در
عرض دوساعت مخ نداشته منو قاطی ماسه سیمان تو فرغون کرد... اینم از
این گل پسر... راستی سن سمیه خانومو عشق است... هنوز سر
جوونیشه... ماشالا به خوب موندن... قالی کرمون لنگ پهن کرده

.....
.....
پا روی پا انداخت و با لوندی نگاهشو انداخت سمت میز کناری و زیرلبی
طوری که فقط من بفهمم گفتم: من نمیدونم چرا هرچی جیگره تو این
رستورانه... خب بابا عوض کنین این اسمو بذارین جیگرکی

زهرمار...مهسا به خدا زشته...دارن نگات میکنن -

خب دوساعته چشمو پاره کردم بسکه غمزه اومدم تا نگام کنن...ای -
جونم اون پیرهن خاکستریه چه جیگره...خدا یه این بار بخت مارو باز کن

نترکی شما...می ترسم رودل کنی...آخه خر گازشون گرفته بیان نگاه به -
تو کنن

نه میان سر یکی کارت ویزیتاشونو میدن دست تو -

من افتخار نمیدم -

خفه شو داره غمزه هام به هم می خوره -

مهسا به خدا زشته -

زشت خاتونه اگه شلوار جین بیوشه -

صدبار گفتم با خاتون و آقابزرگ شوخی نکن -

وای ترانه داره میاد...وای منو این همه خوشبختی محاله محاله محاله -

بترکی که یه ذره هم شان نوه فاروق خان بودنو نگه نمیداری -

ولمون کن بابا -

نگام از پایین پیره‌ن خاکستریش بالا اومد تا رسید به صورت شیش تیغه اش... صفایی میدن به این صورتا عجیب... اون که همیشه با ته ریشش دلبری میکرد... سرمو پایین انداختم تا نیش بازم نشه زمینه پروندن مرغ از قفس و حکم اعدام

خانوما اجازه هست رو این صندلی بشینم؟ -

حالا مثلا ماهم بگیم نشین شما از خودت شعور ساطع میکنی و نمیری تو فاز سیریش شدن؟

مهسا - خواهش میکنم

مرده شور این خواهشو ببرن من یکی راحت بشم... نیشو نگاه... والا بلا زشته... نوه فاروق خانی... مگه من نبودم؟... چی دادم بابت این مزد؟

نگام به تیک و تاکشون بود... به دلبرای ذاتی و سرشستی مهسا... به خوشگلی افسانه ایش... به نگاه براق پسر کنار دستم... به مخ زنی که فقط واسه تفریح یه ساعته مهسا بسه... به پاره شدن کارت ویزیتی که خرده

هاش قراره ریخته بشه تو سطل بازیافت سبز رنگ کنار خیابون... چرا من دیگه مته اون وقتا با این کارا خوش نیستم؟... چرا دیگه نگاه من به خوش تیپای دور وبرم خریدارانه نیست؟

.....

 سرمو انداختم پایین و نیشمو تا ته کش دادم که تقریبا میشه گفت در جنبیت گوشام قرار گرفت... زیرچشمی به فرهاد که دود از کله اش بلند می شد نگاه کردم... غیرت عمو وارانہ ات تو حلقم عمو فرهاد... چه میکنه این فیلمای دهه چهل ایران زمین با محوریت قیصرانه... فرهادجان حرص نخور... به جا حرص خوردن از وسط دهه چهل شمسی بکش تو جاده خاکی قرن بیست و یک... فناوری اطلاعات و ارتباطاتو دست کم نگیر عمو جان... مهسا که گناهی نداره... قربونی این تعاملات رسانه ای شده وگرنه هم من خوب میدونم هم تو که مهسا اصلا اهل کرم ریختن نیست

فرهاد - دختره ورپریده... تعارف میکردی دیگه واسه چی میرفتی تو بغلش
 یه باره کاری

مهسا - اه خب داشتیم با ترانه شوخی میکردیم

فرهاد - شوخیت بخوره فرق سر ترانه

اه به من چه؟...مهسا خیلی نامردی مگه من صدبار نمردم و زنده شدم که -
بی خیال این پسر جیگره شو

فرهاد - ترانه یه بار دیگه این جیگرو بگو تا با پشت دست چنان بزnm تو
صورتت که هم چارتا استخونا دست من خرد بشه هم اون فک داغون تو

مهسا - اه چرا اینقده امل بازی در میاری؟...اصلا مگه تو الان نباید
بیمارستان باشی؟

فرهاد - بازم خوبه نبودم و گذرم اینوری خورد ببینم شما دوتا دارین چه
غلطی میکنین

مهسا - غلطو که ما نمی کنیم مهدیس جون غلط میکنه با دوست پسرش

گفت و هرهر خندید و فرهاد حرصی تر شد

فرهاد تو رو جون ترانه ببخش -

از تو آینه یه چشم غره از اون مشتی با حالا بهم رفت و من سرمو مظلوم
وار پایین تر انداختم و عملا چونم تو گردنم فرو رفت و مهره های پشت
گردنم در این انقلاب انعطاف صدایی در حد هورا دادن

فرهاد - خر فرضم کردی؟

مهسا - استغفرا... اینا چه حرفیه برادر؟... شما تاج سری... عزیز
دلی... عشقی... نفسی... زنگوله پا تابوتی

کف ماشین پهن شدم و قهقهه ام رفت هوا... مهسا که بدتر... فرهاد نگه
میداشت و جاش لباس کج و کوله می شد تو این نبرد نابرابر... فرهاد غیرتی
منه دیگه

فرهاد - حالا کدوم گوری خالیتون کنم؟

مهسا - زهرمار... اومدی عیشمونو به هم زدی تو رستوران حالا میگی کجا
خالیمون کنی؟... برو اون دوست دخترا نکبتتو خالی کن... گوسفندم
خودتی... اگه به آقا بزرگ نگفتم زنگوله پا تابوتش چه بی شعوریه

فرهاد گونه مهسا رو تا جاییکه کش اومد کشید و گفت: زر زر نکن... باید برم
بیمارستان

همین جاها وایسا واسه من -

فرهاد - به این میگن دختر خوب و خانوم

مهسا - فرهاد حالا چی میشد آبرومونو نمی بردی؟

فرهاد - ها چیه؟...خوشت اومده؟...پسره نکبت داشت می خوردت وایسم
عین سیب زمینی نگاتون کنم؟

الهی من قربونت برم -

فرهاد - تو که عزیز دل فرهادی...مواظب خودت باشیا...با تا کسی دربستی
برو

باشه دکی جون -

شال رو شل روی سرم انداختم و کلید اضافه رو تو مشتت فشار دادم و رفتم
تا جواب تقه شاهمرادی جون نوه صاحبخونه دل جوونم رو بدم

در رو باز کردم و اون نگاهی رو از موزاییکای تراس کند و دوخت تو چشمام
و همونجور خیره گفت:سلام

تو جواب خیرگیس سرم رو انداختم پایین و گفتم:سلام...ببخشید معطل
شدین

- نه اینا چه حرفیه؟...واقعا شرمنده ام بابت این زحمت...قول میدم هیچ - کم و کاستی تو خونتون ایجاد نشه
- نه اینا چه حرفیه...فقط من آخر هفته از ظهر دیگه نمیام خونه...اگه - کلیدو بدین به سمیه خانوم ممنون میشم
- حتما...مزاحم کاراتون نمیشم ولی خوشحال می شدیم شما هم تو جشن - کوچیک ما باشین
- تو خوشحال بشی سمیه خانوم رو مطمئنا من شک دارم
- نه ممنون...این نهایت لطف شما رو میرسونه...ولی مزاحم جمع - خونوادگیتون نمیشم
- باز هم تعارف رو تیکه تیکه کرد و منم ادای خانومای باشخصیت رو درآوردم و تو دلم هی جای خاتون رو خالی تا ببینه که چه دسته گلی بار آورده
- حضرت والا که تشریف مبارکو بردن در رو پشت سرم بستم و باز تو دلم به نوه های سه درچهار سمیه خانوم یه قهقهه رفتم...این شاه پسرش بود...پس اگه فرهاد و حسام ما روببینه چی میگه...اصلا همین برادر جان

نرگس هم شرف داره سر تا پا این پسره ريقو... چيه چار تا استخون رو هم کرده دلش هم خوشه؟... والا... هيكل فرهاد جونم رو عشق است ... بازم يه پوزخند به اون ممنوعه های ذهنم ميزنم و فکر ميکنم از همه مردای زندگم خوش استيل تر و جذاب تر بود ... لپ کلام بگم آرزو بود برای هر دختری که بر حسب تصادف از کنارش رد ميشد

.....

.....

يه لبخند بد جنس زدم و از پشت دستامو روی چشماش گذاشتم... هنگ کردی عزيزم؟... حفته... الان داری تو دلت كيلو كيلو قند آب ميکنی که يکی از پرستار خوشگلا دست گذاشته رو چش و چالت؟

برگشت طرفم و من نيشمو تا ته کش دادم و گذاشتم هرچی فحش تو سی و دو سال زندگيش از بر شده رو تو دلش ردیف کنه و حواله کنه واسه اموات داشته و نداشته ام

تو اينجا چی کار ميکنی؟ -

آهان منظورت همون جمله تو اينجا داری گور کيو ميکنيه ديگه نه؟... مثلا کلاس گذاشتی واسه اون دو تا پرستار پشت سرت؟

خب اومدم ببینم دکی جماعت چه تیریپیه داداش... بد کردم؟ -

.ترانه -

هان منظورت همون خفه شو و تا سه می شمارم گورتو گم کنه دیگه نه؟... آخه نه که من عادت ندارم به تربیتت یه کوچولو ضریب گیراییم اومده پایین.

.جون تو گذرم اینوری افتاد گفتم یه سر به شاخ شمشاد خاتون بزنم -

حیف نمیشه جلو این دو تا تابلو رنگ و روغن لقب همیشتمو به ریشتم
.ببندم داداش

لبخندشو قورت داد و اخمشو حفظ کرد... برادرم چرا اذیت میکنی خودتو؟... ذخیره نکن این خنده رو... پس انداز خنده سود نداره... کلهم ضرره... پس اندازش که میکنی سود دراز مدتش بازم میشه یه اخم قاطی
.چار تا قطره اشک

دکتر معرفی نمیکنین؟ -

نه... اصلا چه معنی داره آدم اینقده لش حرف بزنه؟... به قول خاتون بلا به دور... دخترا این دوره زمونه که دختر نیستن... یه مشت ورپریده ان

فرهاد - برادرزاده ام ترانه خانوم

وایای خوشبختم عزیزم از دیدنت -

ولی من هیچ حس خاصی ندارم -

نیش شل شده فرهاد زیادی تو ذوق خانوم زد...چه کنم که کپی برابر اصل
خودتم فرهاد جون

دختره کنف شده سر و ته حرفشو با فرهاد هم آورد و جیم فنگ زد و هنگام
عبورش از کنارم یه هیش مشتیه هم بست به ریش گوشم

حال کردی حالشو گرفتیم؟ -

ترانه زشته...تو چرا اینقده ورپریده ای؟ -

اومدم اون جیگرطلا روببینم حالشو ببرم و یه زن عمو جان جان هم -
بهش بگم دل و روده ام حال بیاد

عمرا -

صدبار گفتم اینقدر از این جونت مایه نذار تو که میدونی من کار خودمو -
میکنم پس جوونمرگی واسه خودت نخر...خالا کجاست این عروس
خوشگله خاتون؟

ترانه بیا برو تا نزدم چپ و راستت نکردم -

تو خیلی بیجا میکنی...زود تند سریع دختر خوشگله رو بیار اینجا تا منم -
زیر آبتو نزنم تا خاتون بره خواستگاری پرستو

خندید و سرشو آورد نزدیک صورتم و گفت:تو چی داری که اینقده
عزیزی؟...اگه یه دونه از این حرفا رو مهدیس میزد دندون تو دهنش جا
نمی موند

دیگه دیگه...من همیشه مهره مار داشتم...حالا خانوم پرستارو واسم -
جورش کن

از اینور -

میخوامت خفنیته -

شونه به شونه چارشونه اش رفتم طرف استیشن

لبخندمو خوردم و به اون پری ناز روبروم که مثلا میخواست خودشو نسبت به خانوم کنار دکتر فرزین بی تفاوت نشون بده خیره شدم...مرحبا به انتخاب...خوش سلیقگی در فرزین ها ارثیه و یک چیز ثابت شده است .سلام -

نگاه متعجبشش تا صورتم بالا آورد و به صورت ذوق زده و خل منشانه ام .یه لبخند ناخودآگاه زد و منم گفتم:من ترانه ام...بچه داداش این

انگشت اشاره ام رفت طرف فرهاد که با چشمای گشاده شده اش به من دیوانه خیره بود...لبخند دختر پررنگ شد و گفت:منم نسترنم...نسترن سمیع

والای چه اسمت مته خودت جیگره -

درد انگشتای پام و سوزن سوزن شدن پهلوم لب و لوچمو آویزون کرد و فرهاد که وضعیت رو سفید دید دست از شکنجه بدنی برداشت و سرد و یخی رو به نسترن جون من گفت:پرونده بیمار اتاق پونصد و یک

نسترن نگاه نازش رو تو چشمای فرهاد انداخت و...بیچاره فرهاد...غریب فرهاد...مظلوم فرهاد...دلم سوخت واسه فرهاد

نیگا چه کردی با این زنگوله پا تابوت خانواده ما... نسترن جان گفتن غمزه
بیا دیگه نگفتن که بکش... حالا من چطور این جنازه رو جمعش کنم؟

فرهاد به زور نگاهشو از نسترن گرفت و کشوند به جون پرونده

.....
.....
...نسترن با تو دل من -

زهرمار... ترانه پرتت میکنم از ماشین بیرونا -

اوه اوه... دلت از این پره که محل سگ هم بهت نداشت؟... سر من خالی -
نکنیا... دلت سریده؟... ننه من بود که میگفت هنوز نمیدونم اسم احساسم
بهش چیه؟

ترانه -

||||| خب به من چه؟... اخه عمو جان یه کم حرکت تا خدا بنماید برکت -

برکته بخوره فرق سر من... ندیدی چطور کنفم کرد دختره چشم سفید؟ -

آهان پس دردت اینه که به اون یکی دکی خوش تیپه لیبخند ژوکوند زد؟ -

...ترانه -

خفه شم؟ -

لطفا -

خواهش میکنم -

انگشت اشاره اش با تکیه گاه آرنج به لبه شیشه پایین کشیده شده میون
لباش فشرده میشد...خب فرهاد من بی خیال غرور...گورپدر نگار...نگار
دیگه تکرار نمیشه...حداقل نسترن تکرار نگار همیشه

فرهاد...عشق همیشه خب نیست ولی اکثر اوقات بهترین انتخاب -
زندگیه...نسترن برای تو میتونه بهترین انتخاب باشه

درد من اینه که...اه...اصلا کاش بهت نمیگفتم -

که چی؟...که بذارم یه عمر پاسوز ندونم کاری نگار بشی؟ -

نسترن اونقدر تو اون بیمارستان خراب شده خاطرخواه داره که دیگه -
نیازی به من بدبخت نباشه واسه خانوم

مطمئنی نیازی به تو نیست؟ -

لب کلامتو بگو... نییچون خانوم -

نسترنی که بنده امروز رویت کردم انگاری بدجور دلشون واسه این آکله -
ما سریده

توهم زدی خیر باشه -

حالا من توهم زدم یا تو خاک تو سری حرف عزیزدلتو باور نمیکنی -

لبخند بساط پهن کرده روی صورتت رو عشق است عمو جان... کیف
حالك؟... انگاری ناجور کیفیت کوکه

.....
.....
نگامو از صورتش گرفتم و دادم ارزونی گچ کاریای سقف

این دوسال سخت بود؟ -

عذاب بود... مهسا نبودتون اذیت بود ولی خب آقابزرگه دیگه -

- بعضی وقتا فکر میکنم کاش یه سر به اون دانشگاهات میزدم -
- انتقالی گرفته بودم واسه کرج -
- خیلی خری... شریعتیو ول کردی رفتی کرج؟ -
- میخواستم ببینم تا کجا میکشم -
- وقتی رفتی فرهاد دو ماه پاشو نداشت اینجا... هنوزم عربده هاش -
- یادمه... پسره لندهور چنان داد میزد انگاری من مردم
- نه بابا تو که بمیری این یارو که داد نمیزنه ذوق میزنه -
- زهرمار.. بیچاره حسام... بعد از این همه سال استقبال گرمی نداشت -
- حس میکنم آقابزرگ یه خوابای واسه خان داداشت و مهدیس جون
- دیدم
- کفر نگو... کفره این حرفا... مگه آقابزرگ عقلشو پاره سنگ برداشته؟ -
- مگه مهدیس چشه؟ -

بگو چشم نیست... گوشه... فدات شم کم از این دختره نخوردیم تو این -
همه سال... یکی نبود بگه عمه جون بعد مرگ شوهرت شوهر کردنت دیگه
چی بود؟... تازه این ور پریده رو پس انداختن که دیگه اوج هنر عمه جانو
میرسونه... به جون خودم ذات خوب مهشید به اون بابا خدا بیامرزش رفته
وگرنه اینم خرده شیشه دار میشد

بی خیال این حرفا... از خودت چه خبر؟... شوهر موهر یخده؟ -

یخده... خدایا یعنی تو این دنیا یکی پیدا نمیشه بیاد منو ورم داره؟ -

فدات شم این همه خواستگار -

ما نشستیم تا یار بیاد -

پس بشین تا بیاد -

باز شدن یهویی در به خنده ام انداخت و مهسا فحش داد

فرهاد - گفتم زیادی داره خوش به حالتون میشه گفتم یه سر بزnm رودل

نکرده باشین

کنارم لبه تخت نشست و همونجور دست برد میون موهام و گفت: دلت
واسه اتاقت تنگ بود؟

آدما بزرگ میشن... بعد اتاق بچگیاشون میشه آخرین دورنمای -
زندگیاشون ولی با همه دوریش بازم یه تجدیدی خاطره است امشب

فرهاد - کاش بر میگشتی

مهسا - مگه مغز خر خورده که عشق و حال مجردیشو ول کنه بچپه بیخ
ریش توئه غیرت خرکی؟

فرهاد - صد در صد ترانه دلرحم من مغز تو بخور نیست

مهسا خندید و یه مشت مشت می حواله بازوی فرهاد کرد و گفت: کی بشه
دومادت کنیم راحت شیم؟

ایشالا به زودی -

مهسا - خبریه؟... به خدا به من نگین من میکشمتون

فقط به مهسا بگم؟ -

فرهاد - چرا می پیچونی بگو میخوام فقط خواجه حافظ شیراز نفهمه

مهسا غش غش خندید و فرهاد یه لبخند کوچولو چاشنی اون صورت
جذابش و منم با آب و تاب مشغول حرافی در مورد عروس عزیز کرده
آینده

ریز ریز باز هم با همون عادت دوساله تو دلم خندیدم که سمیه خانوم در
...ادامه نطق فصیحشون درافشانی کردن که

آخ نمیدونی مادر که این بچم سهراب چه آقاست...یه تولدی برام گرفته -
بود...حساب سن منم نمیکنه...پدر صلواتی میگه جوونم

...اینکه صددرصد شما جوون نباشی من جوون باشم؟...والا

راستی چرا نموندی؟ -

خیلی دلم میخواست ولی خب یه کاری پیش اومد مجبور شدم -

پس دیگه من برم...راستی اون ماه اجاره بیشتر میشه -

بله میدونم نرخ اجاره این قصرالیزابت با تورم سن شما به اندازه شما رشد
ارزی خواهد داشت...ممنون از یادآوریتون...همیشه مایه انرژی مثبت من
.سمیه خانومه

بعد از رفتن اون موج مثبت نگاهی به خونه به قول شاهمرادی جان سالم
تحویل داده انداختم و یه پوف هم قاطی نگام کردم و گفتم: تولد بوده یا
کلاس عملی تئوری پرتاب نارنجک؟...خدایا من از این همه امانت داری بنده
.هات در تحیرم

صدای گوشی موبایل دوباره یه ناخن کشید رو اعصابم و من هم برای خفه
کردن اون صدای ناقوس ماندش بدون نگاه به شماره گوشی رو چسبوندم
به گوشم

بله؟ -

.مگه سر سفره عقدی که میگی بله؟...عشوه کیلوییات تو فرق سرم -

بنال ببینم دوباره چه گندی بالا آوردی این وقت شب گذر خطت به گذر -
خطم افتاده؟

.شعور هم یه ذره نداری آدم دلش خوش باشه -

مهسا؟ -

هان چته...اگه مرحمت فرمودم و منت سرت گذاشتم واسه خاطر اینه -
که بهت بگم این فرهاده میخواد ما دوتا رو دودر کنه و خودشو خاک تو سر
تر از اینی که هست

چی؟ -

ببین امشب داشتم از دم در اتاقش رد میشدم یهو شنیدم...وای ترانه -
مدیونیا اگه فکر کنی من فالگوش وایسادم

اونو که من اصلا باورم نمیشه تو اهل این کارا باشی -

باریکلا جیگر...بعد یهو شنیدم داشت در مورد یه مهمونی واسه کارکنای -
بیمارستانشون حرف میزد...غلط نکنم آخر این هفته است

خب به من و تو چه...چه ربطی به دودر کردن داره؟ -

...آخه نفهم اگه فرهاد بره صدر دصد -

مکت مهسا و لبخند کشدار من...مکت مهساو سقوط آزاد دوزار کج و کوله
...من...به به مهسا خانوم...اومدی تو خط خواهر

نه بهت امیدوار شدم... سعی کن از این به بعد ترشی نخوری تا یه چی -
بشی... فرهاد هم که کم از ماست نداره

والا... حالا اگه حسام ما باشه همون اول مهمونی هفت هشت دور که با -
دختره میرقصه بعدم پیشنهاد بیشرمانشو مطرح میکنه بعدم دست دختره
رو میگیره می بره اتاق خالی از همون لحظه شروع میکنه نامزد بازی رو
...دروغ -

جون تو... سرعت عمل داداشم قابل تحسینه -

تحسین اونورتر... نیازمند اسکاره... حالا میگی چی کار کنیم که این -
ماست چکیده یه تکونی به خودش بده

تنها یه راه داره -

مهسا قصه شب نیستا... جو گرفتت چرا؟... لحتتو چرا اینجوری میکنی؟ -

اه حسمو خراب نکن... ببین ما هم باید این ماستو راضی کنیم تا بیرتمون -
تو این مهمونی

نه بابا -

- ترانه شوخیم نمیاد... از این پسره تن لش که آبی گرم نمیشه... بابا دل این - آقا بزرگ و خاتون آب شد واسه زن و بچه این نره خر
- حالا مثلا ما خواستیم بریم فکر میکنی این بی بخار مارو میبره؟ - غلط میکنه نبره... میدونی که روش تهدید فرهاد چیه؟ -
- ایول پرستو... هر چی از خودش بدم میاد از اسمش خوشم میاد - پس پشتمی -
- برو جلو آجی هواتو دارم خفنیته -
- پس میبینمت -
- بوس بای -
- ای چندش -

...خندیدم و گوشی قطع شده رو شوت کردم رومبل

امشب میون حجم تنهایی دلم قرصه... قرصه به تنها نبودن

.....
.....
نرگس دقیقا میشه توضیح بدی این چیه؟ -

.خب پلانه دیگه -

کورنیستم می بینم یه چی پچخ شده رو صفحه ولی نمی فهمم دقیقا -
پلان چیه؟

.اه خب خوبه که -

خوب نیست...عالیه...بعد از کجا وارد میشن؟ -

.اممممممم...خب بعدش میذارم -

درکت میکنم...حالا چرا تنهایی؟...مامانت کجاست؟ -

طبق معمول دوره است...تو بگو چه خبر؟ -

.هیچی بی خبری -

.به قول مامان بی خبری یعنی خوش خبری -

تقه اصابت شده به در ناخودآگاه دستمو به طرف سالم برد و جلوتر کشیدش

نرگس سینی شربت رو از دست برادر جان گرفت و برادر جان همراه لبخند گفت: سلام... خوب هستین؟

سلام از بنده است... ممنون -

بخشین ترو خدا این خواهر من پذیرایی بلد نیست -

نه بابا اینا چه حرفیه؟... شما باید بخشین... خب دیگه منم برم -

نه کجا؟... تشریف داشته باشین... ناهار سفارش دادم -

ممنون ولی دیگه مزاحم نمیشم... دیرم هم شده -

نرگس - اه ترانه اذیت نکن دیگه... کجا میخوای بری؟

خوشحال میشیم ناهار در خدمتتون باشیم -

هی من میگم این برادر جان جیگره هی بگین نه؟... چیگر تر از این؟... نه خوبه مته فرهاد ماست باشه اونم از نوع چکیده؟... ادبت تو حلق دوست

دخترات... راستی این چرا این اینقده باشخصیته؟... اینم داره میشه قاطی سوال فنی های ذهنم و قراره دوباره یه ارور مشتی بدم و کم کم به مرحله هنگ نزدیک بشم... اون هم اینقدر با شخصیت بود؟

نرگس - می مونی ترانه؟

یه لبخند زدم و سرم رو مثلا خجالت وارانیه پایین انداختم که نرگس با سرعت جت و حالت تف صورتم رو ماچ کرد و من هم دلم پر کشید که خارج از ادب آستینم رو روی صورتم بکشم... ولی چه کنم که نوه خاتون بودن دست و بالمش رو بسته؟

.....

.....

نگاه نوسان زده نرگس پرش وار از من به برادر جان... از برادر جان به بنده در حرکت بود و گاهی هم از سر بی حواسی و غرق شدن تو عملیات مچ گیری قاشق جای دهن به گونه نرگس اصابت میکرد... لبام رو تا جاییکه راه داشت جمع کردم و بی میل به ظرف غذای جلو روم خیره شدم... من نمیدونم که چرا اینقدر برقراری این روابط حسنه من و برادر جان برای نرگس مهمه... خب عزیزم تو اگه یک صدم این همه سعی رو برای اون پلان درندار

صرف میکردی که پلانت شبیه خونه جن زده ها که نمی شد برادر به
قربونت

تنها زندگی میکنین؟ -

چطور مگه؟ -

از نرگس شنیدم -

آهان از اون لحاظ...بله تقریبا تنها زندگی میکنم -

خونوادتون شهرستان؟ -

نه...همه در حال حاضر تهرانن -

پس چرا تنها؟ -

خب همیشه همه چیز به طور نیممونه -

جالبه...ولی من از بحثای فلسفی هیچ وقت سر در نیاوردم -

منم فلسفیش نکردم...فقط به کم موضوع رو بستم -

روش جالبی بود واسه عوض کردن بحث...یادم میمونه -

شما که از بحثای فلسفی سر درنمییاوردین -

آروم و به قول مهسا جیگرانه خندید و من باز هم جای مهسا رو خالی کردم و به خودم یادآور شدم که دفعه دیگه به هر بهونه ای شده دست مهسا رو بگیرم بیارمش که تنها خوری هیچ مدله بهم مزه نمیده

نرگس - ترانه جون میدونستی داداشم هم مته تو مهندسسه...فقط عمران خونده

اه چه جالب -

فکر کنم اولین نفری باشین که این حرفو میزنین...اکثرا معماری ها و -
عمران ها طی یه قرار نانوشته با هم خصومت دارن

اون واسه تیرپای دانشجوییه...وگرنه بیرون از دانشگاه کیه که از -
مهندسای عمران بدش بیاد

...جالبه -

شاید... بابت ناهار ممنون... من واقعا ديگه ديرم شده... به خانوم والده هم -
سلام برسونين

اگه ديرتون شده برسونمتون -

نه ممنون... بابت امروز هم متشكرم خيلي خوش گذشت -

واقعا خوش گذشت مخصوصا با ناهاری که من هيچ مدله دوست نداشتم و
نگاه آرزومند نرگس بيچاره که آخرش هم بايد توجيهش کنم که من و
برادر جان شماعمرآ بتونيم برقراری روابط حسنه رو حتی در آينده دور هم
داشته باشيم

.....
.....

خاتون - وا چشونه اين دوتا؟

سرم پايين افتاد و لبخند رو لبم کش اومد... ميون صدای جیغ جیغوی مهسا
و حرفای برخاسته از لجبازی فرهاد خان لبخندمو قورت دادم و تو گلوم
گیر کرد و جاش سوپ آقابرگو هم زدم که صداها قوت گرفت و رسید به
آشپزخونه

فرهاد - ترانه به خدا جلو زبون اینو نگیری هم تو رو هم این ور پریده رو
.پرتتون میکنم از خونه بیرونا

مهسا -خاتون اینو نیگا چه دم در آورده واسه من...فرهاد قبول
نکنی الهی شیر خاتون حلال نشه

نگام تا چشم غره خاتون رسید و روی مهسای سخته زده استپ زد...مهسا
جان جوون مرگ شدی و عروس نشدی... بمیرم واسه این آرزوی دلت

فرهاد- الهی من قربون این شاخ و شونه هات برم لیلی فاروق خان

خاتون - دوباره تو خرس گنده خودتو لوس کردی؟

مهسا - ایول خاتون

خاتون - مهسا!!!

یعنی برو بمیر مهسا...یعنی خاک برسرت مهسا...یعنی دم دستم باشی پرپر
میشی مهسا...یعنی همین کارا رو کردی هیچ بنی بشری راضی به وصالت
نیست مهسا...ای مهسا...یعنی من چه کنم از دستت مهسا؟

مهسا لبای فرسنگی فاصلشو با هزار زحمت به وصال هم رسوند و خیلی
محترمانه و زیرپوستی بی ادبانه گفت: پرستو رو میگما...همون دماغ عملیه

خاتون - عمل کرده مادر؟...خاک به سرم...حتما به نظرت رسیده

فرهاد - راست میگه تازه لباس هم پروتزه

خاتون - بی حیا تو چیکار به لب دختر مردم داری؟

فرهاد - به جون خودم اگه من کاری داشته باشم

خداوندا...بارالها...تقاضا دارم جوری دهن منو با این حجم خنده ببند که
گند کشیده نشه به این سوپ عمل اومده از هیاهوی مهمونی
آخرفته...تروخدا مهسا رو نیگا...کم مونده از خنده صندلی لهستانیای
اصل وابسته به جون لیلی و مجنونو گاز بگیره

خاتون - حالا اصلا چرا اومدین اینجا؟...چتونه از سرشب عینهو سگ و
گره افتادین به جون هم؟

فرهاد و مهسا هم نوایی کردن و ملودی خاتونو یه صدا اومدن و بازم نیش
من چاک خورده تقدیم قیافه های سه در چهار توسری خورده از
خاتونشون شد

مهسا - بین خاتون چه پسر لوسی داری... آخرهفته میخواد تنها تنها بره
مهمونی... خب منم میخوام برم دیگه... نیگا جون من ترانه رو... بچه دلش
پکید.

فرهاد - تو هم که فقط به خاطر ترانه میخوای بیای

مهسا - صد درصد

فرهاد - تو همون بگو صفر درصد... آخه جوجه من تو رو نشناسم برم بمیرم
دیگه... فسقله اون وقتی که شما به اقیانوس میگفتی آقایونس ما این کلکا
رو از بر بودیم... عزیز من ما رو رنگ نکن

خاتون - فرهاد چرا اذیتشون میکنی؟... مگه کم میاد ازت خب برشون دار
ببرشون دلشون واشه

فرهاد - گل بگیرن این دلا رو من راحت شم

خاتون - فرهاد

فرهاد - جون فرهاد... فقط به خاطر تو خاتون

خاتون دست و پنجت طلا...مهسا رو نیگا...نیوکی شما...غش مرگ شدنت تو
حلق خواستگارات...قربون اخمات بره ترانه فرهاد جان...دردت به جونم
همه اینا واسه خاطر خودته...واسه خاطر خودت که نمیخوایم بیفتی زیر
دست پرستو...همون که بگم کرکس بهتره و خدا قهرش نمیگیره

آقابزرگ - ترانه؟

جانم؟ -

آقابزرگ - حسام گفت اول اون هفته بری شرکتش...بههم قول نداده...گفته
براساس لیاقتت استخدامت میکنه

میفهمم...حق داره -

مهسا - چه غلطا...لازم شد به مامان بگم یه گوشمالی حسابی آقا رو مهمون
کنه...غلط کرده واسه جنتلمن من شرط گذاشته

آقابزرگ - دوباره تو واسه من لوس شدی؟

مهسا - چه کنم دیگه؟... کاریه که از دستم برمیاد

آقابزرگ خندید و گفت: ولی کار خوبی میکنی بگو مامانت بزنه پسره رو آدم
کنه

مهسا - ایول آدمه رو خوب اومدین... مامان از دستش شکاره

آقابزرگ - دوماد میشه خوب میشه

فرهاد - کی به این نکبت دختر میده؟

آقابزرگ - دیگ به دیگ میگه روت سیاه... آخه اگه تو رو بتونم یه جوری
قالت کنم که شاخ غولو شکستم

فرهاد - داشتیم؟

آقابزرگ چشم و ابرویی اومد و من... و من... و من... دلم برای این خنده هات و
شوخیات تنگ بود... چرا همه چی عوض شد؟... چرا دریغ کردی از من این
شوخی و خنده هارو؟... گناهم چی بود جز عشق؟

خاتون - ترانه مادر اصلا ول کن کارو... خسته میشی

فرهاد - خاتون؟... این چه حرفیه؟... بچم این همه درس خونده شده خانوم مهندس که بچپه تو پستو یهو رنگ رخسارش نپره؟... حرفا میزنیا فدات شم... این دختری که من می بینم از همه ما تو کار موفق تر میشه

آقابزرگ - باید نشون بده بچه فردینه دیگه نه؟

ما کوچیک شماییم -

فرهاد - نه بابا... دوسال چه چیزا که یادت نداده

آقابزرگ - حداقلش مته توئه نره خر سوسول بار نیومده

مهسا - چاکر مرااتم فاروق خان همه جوره

آقابزرگ - شما هم ماهی گیری نکن حالا تو این آب گل آلود

فرهاد کج خندشو نثار صورت تو هم رفته مهسا کرد و زیر لب گفت: خوردی خانوم؟

دلیم برای کل انداختن شماها هم تنگ بود... تنگ ندیدنتون... چقدر بد گذشت... ولی گذشت

.....

 دقیقاً میخوام بدونم تو منو چی فرض کردی؟ -

چرا خب؟ -

من کل النگوها سمیه خانوم هم بدزدم ازش نمیتونم پول اینو درآرم -

زهرمااااااااااا... خب دیوانه آقابزرگ مگ دور از جونش مرده؟ -

قرار من و آقابزرگ اینه که تا من به جایی نرسیدم حق ندارم حرفی از -

ثروت بابامو پیش بکشم

این قرار اند ناحقیه... آخه خره حفته... میدونی با سودی که این همه سال -

از پولا بابات کارخونه و کارگاها بردن چقدر بوده؟... آخه اسکول چرا یه بار

این رودربایسی مسخره رو نمیداری کنار... آقابزرگ حق خودشو که بهت

قرار نیست بده... حق خودته... حق یتیمیده... حالیده؟

نه حالیم نیست... مهسا اونا منو بزرگ کردن... تو بی کسیم... اونوقت من -

جواب آقابزرگو چی دادم؟... یادته به خاطر اون جلو همه وایسادم... حتی تو

رو آقابزرگ... من همون روز از حقم گذشتم وگرنه آقابزرگ که ماه به ماه

حسابمو پر میکرد...هر چی بدبختی دارم از صدقه سر چشا کور شده
خودمه مهسا...من خودم این زندگی کوفتیو خواستم

ولی خیلی خوشگله -

چی؟ -

لباسه رو میگم -

کوفت...من که همچین چیزی قرار نیست بپوشم...اوج اوجش یه کت و -
دامن اسپرت میزنم به بدن و وسط مهمونی جولون میدم

ای درد بگیری که فقط بلدی منو حرص بدی...از اون گذشته یه مانتو -
شلوار درست درمون میخوای دیگه که هم خبر مرگ من بیای مهمونی هم
شرکت این داداش گور به گور شدم

حالا چرا اینقده فحش میدی؟ -

من کی فحش دادم؟ -

پس نقل و نبات بود ریختی رو سر من و داداشت؟ -

زر کم بزن...میخوام برم اون دکلته شرابیہ رو پرو کنم -

فرهاد میکشنت -

سگ کی باشه؟ -

همچین میزنمت تو جات تکون نخوری...کثافت فرهاد عشق منه -

گل بگیرن این عشقو...مجسمه بشه بره قاطی موزه ایران باستان...پسره -
امل

خیلیم دلت بخواد فرهاد جونم غیرتیه -

شما که خواستی بسه دیگه -

رفت تو مغازه و نگاه من باز پی یه تیکه پارچه ای رفت که اسم لباسو یدک
میکشید...یادمه اونم از لباسای باز بدش می اومد...غیرتی بود...اولا عاشق
این غیرته بودم بدرقمه

با صدای مهسا رفتم داخل مغازه...نه بابا...دم در بده بفرما داخل...پیشخون
نبود که عملا مهسا رو داشت تو بغل می چلونند...خدا خیر بده صاحب مغازه
رو که پیشخون یه متری علم کرده وسط وگرنه معلوم نبود چندنفر روزانه

باعفت وارد و بی عفت خارج میشدن از این بوتیک...موهارو جون من نیگا...به قول خاتون از اوناست که تو گاوداری میون یه گله گاو شیر دوشیده و به گاوا عوض شیراشون یکی یه لیس به موهاش باج داده

به نظرت خوشگله برم پرو کنم؟ -

نچ -

چشمای ریز پسره انگل در حد یه اپیلسون به زور گشاد شد و گفت:اختیار دارین خانوم...یکی از بهترین و به روز ترین مدلاست

ولی من این مدلو دو سال پیش تو یه پاساژ طرفا میرداماد دیده بودم -

فکش یک دور اسلوموشن به زمین خورد و بالا اومد و خودش خفه خون گرفته بهم خیره شد

مهسا لبای کش اومدش روبیشتر کش داد و دنبال من تقلید وار از جوجه اردک های دنبال مادر از بوتیک بیرون اومد

تو خجالت نمی کشی؟..ولت کرده بودم تا تو حلق طرف رفته بودی -

- ول کن بابا... نه به حسام نه به تو... اینقده داداشم این ماینده که خدا -
میدونه... یه کم مردم یاد بگیرن
- کم نیاریا... آخه دختر یه کم حیا داشته باش... شانس که نداریم یهو دیدی -
فرهاد عینهو جن بوداده اینجا پیداش شد... حالا مهسارو بیار و باقالی بارش
کن.
- کوفت... میزنم پخش اون ویتترین روبرویی بشی و نشه با کاردک هم -
جمعت کرد... حالا چی بخریم؟
- من که اول پاساژ یه کت و دامن شکلاتی پسندم شد... فکر کنم اون مغازه -
تهی هم مانتو شلواراش بدک نباشن
- منم برم همون دنباله داره رو بخرم -
- مهسا به نظر من اسپورت بهتره -
- ولمون کن... خسته نشدی از این تیپ مدل... یه کم خانومونه شو دبگه -
- ما راضیم... فرهاد گیرت داد نگیم من نگفتم -

ول کن فرهادو که اگه پرو بالش بدی میخواد چپ و راست واست قیصر -
بشه.

شونه بالا انداختنم یعنی خوددانی... ولی من میدونم... فرهاد حالتو
میگیره... نگیره فرهاد نیست... فرهاد من همون قیصر بودن هم بهش
میاد... امیدوارم تو نبردت با فرهاد شکست نخوری... هرچند چشمم آب
نمیخوره و میدونم ته تهش متوسل میشی به یکی از لباسای انبار شده تو
کمدت و بعدم با حرص یه دور کامل رژه میری جلو فرهاد و به فحشای
خیلی باکلاست مهمونش میکنی و فرهاد هم یه لبخند ژوکوند میزنه که تا
فیهاخالدونت به جز جز میفته

....

کفشای عروسکی پاپیون دار رو پا کردم و شالو انداختم روسرم که مهسا
گفت: زود اون مانتو منو بده فرهاد لباسمو نبینه

نه بابا بلدی -

مجبوریم عزیز... همه با فاز برقشون میگیره به ما نول هم افتخار نمیده...
همه عمو دارن ما هم عمو داریم

چشمه مگه؟... پسر به این جیگری -

آره اگه واسه پرستو جون جیگر باشه -

چشات کور شه که اینقده پررویی...مگه چه هیزم تری بهت فروخته -

هیچی...ولی با تو بد تا کرد ترانه...اون وقتی که تو اون محضر کوفتی -
چشت به در خشک شد که نکنه خدا خواست و فرهادجونت از در اومد تو
دلَم ازش گرفت...ولی در هر حال خیلی دوسش دارم حتی از حسام بیشتر

چرا گذشته من اینقدر واسه همه پررنگه؟ -

چون عزیزی...چون عمه فریبا هم با همه اون فیس و افادش ته تهش -
خیلی دوست داره وای به حال بقیه...تو که شکست خوردی یه خانواده
شکست خورد

چرا همه باهاس مخالف بودین؟ -

من نبودم...مگه چی کم داشت؟...آرزوی هر دختری بود...ولی شما بد -
شروع کردین...تو اوج منفی بافی دوتا خونواده خواستین خودی نشون
بدین

اون منو نمیخواست...دنبال همون پول فردین خان رفته زیرخاک بود -

ترانه... گلم بی خیال... تموم شد... خوشت میاد از نبش قبر؟ -

- خوشم میاد از اینکه یادم بیاد چه غلط اضافه ای کردم... نوه فاروق خان -
فرزین بودم و بد غلطی کردم... دودش هم بد چشمو کور کرد

- به جا این حرفا بریم بیرون که دو ساعت باید فقط نق و نوقا این -
فرهاد خانو تحمل کنیم که هیچ رقمه تو کتم نمیره

به خودش رفتی مهسا... دیگه ایراد اونو نگیر -

مهسای من گاهی تو اوج درموندگی میشه همون مرهم زخم... من تو این
دوسال جای این مرهم نمک پاشیده شد به زخمام... مهسای من دلم برای
همین سالی به ماهی یه بار جدی بودنات خوشه... اینکه تو باور بدبختی
حس خوشبختی بهم میدی... دلجم برات میره وقتی دلت قرص میشه واسه
حالی کردن واقعیت بهم

از اتاق زدیم بیرون و از زیر اشعه ایکس چشمای فرهاد خیلی خانومانه رد
شدیم و اون یه نیمچه اخم به مهسا رفت و گفت: تو باز میخوای منو حرص
بدی؟

مهسا - کی به پا تو میرسه تو حرص دادن؟... آقا سر جدت یه امشبه رو بذار
دل خوش بریم مهمونی

فرهاد به جای اون اخم لبخند رو چاشنی لباس کرد و دست انداخت گردن
مهسا و گفت: شما جون بخواه عزیز عمو

مهسا - داری خرم میکنی که برم تو کار خر کردن نسترن جونت؟... ببینم
چطور میشه؟... اگه قول بدی بچه خوبی باشی و تا آخر شب دم پرم نپری
شاید یه کم رومخ نسترن جون واسه بدبخت شدن با تو کار کردم که
امیدوارم خدا منو ببخشه بابت این گناه کبیره

فرهاد چشاشو درشت تر از اونیکه هست کرد و گفت: نه بابا اگه بدبختی هم
باشه واسه ما مرداست که یه عمر باید بشیم غلام حلقه به گوش
خانوما... دلشم بخواد نسترن جون... چی کم دارم؟

مهسا - یه جو عقل

فرهاد - خوشت میاد قبل مهمونی بزنم دکوراسیونتو بیارم پایین بگو چرا
می پیچونی عزیزدل عمو؟

مهسا - بیا بریم دیر شد...اگه دیر برسیم یهو دیدی یکی به نسترن جون
پیشنهاد رقص داد و وقتی تو رسیدی اونجا دیدی جا تره و بچه وسط تو
بغل یه جیگر دیگه در حال عشوه ریزیه

فرهاد - الحمدالله این کارا اصلا بهش نمیاد فقط بلده واسه ما شاخ وشونه
بیاد

...مهسا - اونجا محیط کاریه ولی امشب

فرهاد - بریم...بریم که یه کم دیگه بگذره فکر کنم امشب نسترنو حامله هم
میکنی تا منو حرص بدی

مهسا - خاک تو سرت...تو چی کار به شیکم نسترن جونم داری

فرهاد - اختیار داری عزیز مگه میشه توجه نمود به اون شکم نانا خانوم

منو مهسا در یه آژیر ناگهانی و اضطراری با هم گفتیم:فرهااااااااااااااااااااااا

فرهاد - بریم دیگه

بی حیایی تو خونته...حق هم داری...والا مایی که دختریم زیر دست دلبریا
و ناز خریدنای کیلویی خاتون و آقابزرگ چش دریده شدیم اون هم در

طفولیت تو که با این سن قد خرسست و خود عذب موندت که دیگه جای
خود داری

.....

.....

مهسا لیوان شربتو با یه حالت فوق العاده مکش مرگ ما به طرف لبای خوش
حالت و رژ زدش برد و من دوباره تو دلم به تفاوتای خودم ومهسا پی
بردم...لوندی توذات من یکی عمرا پیدا بشه

داری طرفو؟ -

کدوم طرفو؟ -

تو حلقت در آد...همون کت قهوه ایه -

نگام تا صورت یاروی کت قهوه ای بالا اومد و در دل تحسین کردم این
حسن انتخابو...خوش سلیقگیمون ارثیه

مهدیس بخورتش -

چرا مهدیس؟...مگه من رژیم گرفتم؟ -

- میت رسم رودل کنی -
- نه بابا... چهار روزه به خاطر این مهمونی لب به چیزی نزدم که بیام اینجا -
دلی از عزا در آرم
- مهسا طرف داره میاد تو حلقمون -
- ای جونم... بذار بیاد که بدمدله گشمنه -
- ایشالا با همین یکی سیر شی که بعدش باید به عملیات خودمون برسیم -
عزیزم شب درازه -
- اون روده توئه که درازه -
- حالا هر چی... شوو کم کن که میخوام درسته قورتش بدم -
- بپا یهو تو حلقت گیر نکنه -
- با دوتا لیوان آب بالاش حله -

پس من برم... تور تو پهن نکنیا... بییچ دورش... از این کیسا تو زندگی تو -
پیدا بشو نیست

با یه حالت موقر به طرف فرهاد که توی یه جمع وایساده بود رفتم و
دوشادوشش قرار گرفتم و دستای مهربونش دور کمرم پیچید و لبخند
نسترن که روبرومون بود به صورتم پاشیده شد

فرهاد جان معرفی نمیکنی؟ -

. فرهاد - آخ اصلا حواسم نبود... ترانه خانم برادرزاده بنده

مرد یه لبخند از اونا که آدم میخواد بخاطرش همون وسط غش مرگ بمیره
بههم زد وگفت: خیلی خوشحال شدم از دیدنتون خانوم

به همچنین -

نسترن - ترانه جان عزیزم هنوز داری درس میخونی؟

تا اومدم جواب بدم فرهاد جان در یک خودنمایی صوتی اظهار وجود کردن
و نیابت زبون بنده رو عهده دار شدن و یه قفل گنده هم به دهن نیمه باز
بنده زدن و با لبخند ژو کوند مختص نسترن جون گفتن: نه چند ماهی هست
تموم شده... خوشگل عمو مهندس

از این ناپرهیزیا نمیکرد فرهاد تو جمع... خوشگل عمو؟... مهندس؟... تا جاییکه این حافظه اجازه بده مهندس الان من یه اسم دیگه داشت اونم فکر کنم همون عملگی بود... چی شده آقا رو جو گرفته خدا داند و نیش چاک خورده خود فرهاد جان بر اثر هم صحبتی با نسترن جون

مته اینکه خیلی خاطرشون واست عزیزه فرهاد -

فرهاد اینبار لبخندش برق زد... من این برقو می شناسم... از جنس خاطره است

فرهاد - تنها یادگار داداش و زن داداشمه... جونمون به جونش بسته است

نسترن - متاسفم ترانه

بی خیال... جزء یه خاطره خیلی کم رنگه... زیاد یادم نمیاد -

فرهاد - ترانه خیلی بچه بود... حق داره چیزی یادش نباشه

بازم حضرت آقای جلو روم با اون لبخند مسیب غش مرگی دخترای مجلس

اظهار فضل کردن

در هر صورت متاسفیم...در ضمن باعث افتخاره که باهاتون آشنا شدیم -
ترانه خانوم

ممنون...نظر لطفتونو میرسونه -

نسترن - ترانه نمیخوای یه تکونی به خودت بدی؟

همچین بدم نیاد -

با یه ببخشید با اجازه از میون مردها گذشتیم و رفتیم وسط سالن...هرکی به
هر کی بود جون خودم...بدتر ازاون

با نسترن رقصیدم...خندیدم...بههم خوش گذشت...مثل چهار سال پیش...تو
یه همچین مهمونی...اون روز چه دلبرانه رقصیدم و نگاه اون زوم من شد و
من غرق خوشی شدم...چه چهارسال دوری

از پیست رقص زدیم بیرون و با هم رفتیم طرف میزی که مهسا حالا تنها با
یه لبخند بدجنس پشتش نشسته بود...فرهاد هم که قربونش برم چشاش
ول نمیکنه نسترن جونشو...از اول شب که چشاش دیده این حوری لباس
شب پوشیده رو...بی مقنعه...بی روپوش سفید...با یه لباس فیروزه ای و
موهای شنیون شده...بیچاره فرهادم...چه لبخندی هم میزنه ناکس

بی خیال مراسم خوش و بش فوق صمیمانه مهسا با نسترن شدم و یه دونه از خیارای ورقه شده تو ظرفشو بردم طرف دهنم و گفتم: چه خبر از طرف؟

مهسا - رفت همون طرف

خودش پرید یا پروندیش؟ -

مهسا - هیچکدوم... گذاشتمش تو آب نمک یه طعم و مزه ای بگیره من بعد دل بقیه رو هم مته من نزنه

نسترن - وایای... در مورد دکتر کیانی حرف میزنی؟... هر چی قیافه داره عوضش یه جو شعور نداره... کم مونده به دکتر فرزین هم چشم داشته باشه

مهسا - نه بابا خوشم اومد... دوزاریت همچین صاف و صوفه

نسترن - پس چی خیال کردی؟... فکر کنم تو کلهم دکترای اینجا یه دکتر فرزینه که چشم دنبال دخترا مردم نیست

مهسا - فرهاد؟... نه من میخوام بدونم دقیقا فرهاد؟... خب چون کوره... بچه از بچگیش مشکل دار بود... نه که خاتون پا به سن گذاشته اینو زایید
مشکل دار شد از همین اول

.حرفا اینو باور نکنیا...شوخیسه...با فرهاد عینهو کارد و پنیرن -

.مهسا - ولی از من میشنوی زیاد محلش نده پررو میشه

.لپای نسترن تو ایکی ثانیه سرخ شد و گفت:اوا چه ربطی به من دارن اصلا

.مهسا - ربطش دقیقا به این لپا گلितه...ببین واسه فرهاد ناز که بیای خریدارت میشه...یعنی اینو هر چی باهش دور از جون من و تو سگ تر باشی بیشتر خاطرخواته...مثلا همین ترانه رو واسه چی خیال کردی این همه لی لی به لالاش میداره...نه که از بچگی ترانه همش زد تو سر این اینم مریدش شد...اصلا از من میشنوی یه دور با ماشینت زیرش بگیر ببین چطور به دست و پات میفته

.خدمو ول دادم و نسترن هم به غش غش افتاد و مهسا جدی گفت:نخندین جون من الان میاد عین این املا به سه تامون میگه پاشیم بریم خونه...ببندین نیشا رو

.نسترن - وای مهسا مردم...خیلی باحالی

.مهسا - باحال ترم میشم وقتی که تو به وصال عموجان بررسی

.نسترن - ای لوس نشو

بحث لوس شدن نیست...بحث اینکه که فرهاد ماست تو هم خانوم...ایشالا -
ازدواجتون دم پل صراط ... ما دوتا کاتالیزور این اتفاق نشیم کلاتون پس
معرکه است

نسترن - کی گفته حالا من میخوام زن عموتون بشم؟

مهسا - کی بهتر از عمو جون من؟...فوق تخصص قلب و عروق نداره که
داره...بچه خرپول نیست که هست...خوش تیپ نیست که هست...خوش
قیافه نیست که هست...دیگه چی میخوای از زندگی؟

نسترن - بحث این حرفا نیست...خیلی باهاتون حس صمیمیت میکنم که
...اینو میگم ولی حس عموتون به من

مهسا - غلط کرده حس نداشته باشه...به حسش میاریم فقط تو اوکیو به ما
بده ببینیم وکیلیم یا نه؟

نسترن خندید و مهسا گفت: آفرین دختر خوب که عینهو خودم تشنه
شوهری

اینبار من خندیدم و نسترن یه نیشگون از بازو مهسا گرفت و مهسا برام
جیغ جیغ اومد

خوبه... آره خیلی خوبه... اینکه نسترن مثل مادو تاست... اینکه اهل حاشیه رفتن نیست... زیادی خوبه... خوبه و من نگرانم که فرهادم لیاقت این همه خوببو داشته باشه

.....
.....

مهسا یه چشم و ابرو واسه فرهاد اومد و فرهاد هم یه چشم غره تپل مهمونش کرد و من زیرچشمی واسه نسترن علامت اومدم... فرهاد هم به مدد نیشگونای مهسا رفت طرف نسترن و گفت: خانوم سمیع اگه ماشین خدمتتون نیست خوشحال میشم برسونیمتون

نسترن - نه مزاحم نمیشم

فرهاد باز با اخطار نیشگونانه مهسا به خودش اومد و گفت: اینا چه حرفیه وظیفه است... سوار شین

نسترن - ترو خدا ببخشینا

فرهاد - خواهش میکنم

مهسا - خوشحالمون میکنی

نسترن یه چشم غره مشت به مهسا رفت

من و مهسا چپیدیم صندلی عقب و نسترن با بهت به ما و فرهاد شیطون به
نسترن خیره شد... خب دیگه میشناسه این جنس جلب بچه های
داداششو

نسترن با تعارف فرهاد هزار بار مرده شده زنده شده صندلی جلو نشست و
فرهاد هم راه افتاد... مهسا چشاشو بست که یعنی خوابه و منم به تقلید از
اون به خواب مصلحتی رفتم

فرهاد - از کدوم سمت برم؟

نسترن - فرمانیه

فرهاد - ااا چه جالب هم مسیریم... راستی چه خبر از بیمار اتاق شصت ونه

نسترن - خداروشکر بهتره

مهسا کنار گوشم زمزمه کرد: گل بگیرن این شعور عمومونو که خاندانو آبرو
برده تو طبق اخلاص پیشکش نسترن کرد... یعنی یه جو عقل تو مخ گل
گرفته این پیدا نمیشه... این حرف بود این زد... ول کنیم این دو تا رو کیسه
صفرا و لسمون تشریح میکنن

هیسیسیسیسی...بذار ببینیم چی میشه؟ -

مهسا - هیچی...اوج اوجش این دوتا لbnیات تکونی به خودش بدن همون
حرف بیمارستانو پیش میکشن

نسترن - راستی دکتر شیدا باز بستری شده

فرهاد - ای جان دلم...وضعیتش وخیمه؟

نسترن - تعریفی نداره...اگه یه قلب پیدا میشد همه چی حل بود

فرهاد - من دلم روشنه...ایشالا خوب میشه

نسترن - انگار خیلی بچه ها رو دوست دارین

فرهاد - شما هم همینطور

نسترن - خب آره من عاشق بچه هام...حس خوبی به آدم میدن

مهسا باز کنار گوشم گفت:بچه این دو تا رو چه جو دست بالا گرفتتتون...نه
به داره نه به باره کم مونده اسم بچشونم تعیین کنن

خندمو خوردم و یه فحش از اون ناموسیای بد مدل حواله مهسا کردم

فرهاد - چه جالب فقط یه کوچه با هم تفاوت داریم

نسترن - بفرمایین داخل

فرهاد - خیلی ممنون...این دو تا که خوابن دیروقت هم که هست وگر نه
خیلی خشحال میشدم به خانواده آشنا بشم... سلام خدمت خانواده
برسونین

نسترن - بزرگیتونو میرسونم...شب خوش

زیرچشمی مسیر رفتن نسترن رو دنبال کردم و صدای گرومب حاصله از
برخورد کیف دستی مهسا با سر بدبخت فرهاد تو سرم پیچید...چشای
گشاد شده ام مته چشای فرهاد به مهسا دو خته شد و مهسا هم در عین
متانت گفت: خاک بر سر بی عرضه ات...یعنی یه دعوت به شام خفه ات
میکرد...کم مونده بود بررسی به وضعیت مزاجی مریضات...د آخه تو چرا
اینقده ماستی...بابا یه کم تکون بده خودتو...یعنی من برم بمیرم از دست تو
سنگین ترم

فرهاد - گاماس گاماس عزیزم

گاماس گاماس تو بیشتر به اون دنیا میخوره -

مهسا چشم و ابرویی اومد و فرهاد هم یه کج خند و منم به این باور رسیدم
که بمیرم سنگین ترم تا این بابا عموم باشه

.....

کنار آقابزرگ نشستن و خیره شدن به صورتش دردی ازم دوا نمیکنه ولی
حداقلش بهم تلقین میکنه که من فقط خودم مسبب بدبختیام بودم... تلقین
دردناکیه... شایدم یه تلقین واقعی

چییه؟... چرا اینجور نگام میکنی؟ -

کم از سمیه خانوم نداره این آقابزرگ ما... زیرچشمی دید زدنش کار هزار تا
دوربین امنیتیو انجام میده... والا

خوش تیپین خب -

زبون بازیو از مهسا یاد گرفتی دیگه نه؟ -

هی همچین... در هر حال با همون زبون بازیه میخوام بگم همه جوهره -
نوکر تونیم فاروق خان

دلم خوش بود تو مته فرهاد و مهسا نخاله بازی و با زبون پیش رفتن تو -
خونت نیست ولی انگاری کم هم نشینی نکردی باهاشون... حسام امشب
میاد اینجا... میخوام جلو حسام سربلندم کنی

حتما... اگه نزدم پوز این پسره رو بیارم پایین که رو حرف فاروق جونم -
حرف زده که دیگه ترانه نیستم

بچه داری درمورد حسام حرف میزنیا -

آخ آخ ببخشید... حواسم نبود حضرت والا عزیزدل تشریف دارن -

آقابزرگ خندشو قورت داد و من نگام رو اخمای پر خنده آقابزرگ موند و
دلم ضعف رفت واسه همون وقتایی که اخم میکرد و من با همه بچگیم
میدونستم حتی اگه بزرگترین گناه عالم هم بکنم باز آقابزرگ ته تهش
واسم همین اخم خوشگلشو میره و مثلا واسه من جذبه میاد... کاش جای
این اخم چهار سال پیش یه تو دهنی بهم میزد

مه‌دیس - خب چه خبر ترانه؟... شنیدم فردا قراره بری شرکت حسام

آره -

مه‌دیس - ولی از من میشنوی زیاد امیدوار نباش

شهاب - چرا؟!... حسام دلشم بخواد مهندس به این های کلاسیو

دوباره چی کار دستم داری اینجوری واسم هندونه بار میزنی؟ -

شهاب - بیا... من نا آرنجم غسل بکنم بذارم دهنت بازم بی چشم و

رویی... اصلا خوبی به من نیومده

مهشید - ولی خوشم اومد ترانه

ما چاکریم -

گلرخ جون - ترانه عزیزم خیالت راحت... این پسره جرات داره بگه بالا

چشم تو ابرئه... حسابشو میرسم

خاتون - من دلم روشنه... بچم حسام به این آقایی که نییاد یه دونه دختر

عموشو بیکار بذاره

فرهاد - بابا اصلا کاری به این حسام نداریم... ترانه خودش با لیاقت خودش

تو شرکت استخدام میشه

مهسا - بعدش هم کم نداره از اون مهندسایی که پول دادن مدرک

گرفتن... بچه خودش زحمت کشیده

عمه فریبا - به نظر من با ارث فردین ترانه نیازی به کار کردن نداره

نگام تا صورت آقابزرگ بالا اومد و خاتون چشم غره رفت به عمه فریبا و آقابزرگ دستش مشت تر شد به تکیه گاه عصاش و گفت: زمانی حقشو بهش میدم که از هر نظر ازش مطمئن باشم... نمیخوام مته بعضیا پشتش به پولای تو حسابش گرم باشه و قدر زندگی ندونه

مهسا - خب ترانه داره سختی میکشه

آقابزرگ - ترانه تا حالا شکایتی دلیل بر سختی کشیدنش نکرده

فرهاد - اصلا بیا اینجا ترانه

آقابزرگ - خونه ای که توش زندگی میکنه جای بدی نیست... ترانه بزرگ شده باید روی پای خودش وایسه

مهسا - باریکلا روشن فکری

عمو فرامرز - شما حالا دور برت نداره... ترانه فرق میکنه با تو... بلده یه زندگی رو اداره کنه

مهسا - من آخرش از دست این همه تبعیض خودمو میکشم

منم خودمو میکشم... نه از ذوق مرگی آزادی... نه مهسا جان... از اینکه من لایق تنهایییم و تو لایق تو ناز و نعمت بزرگ شدن... اینکه من باید برای رسیدن به حقم خون دل بخورم و تو تو حقت غرق بشی... من باید آخرش خودمو بکشم... از این همه تبعیض... از این همه یتیمی

زنگ در و اومدن حسام... سر هنوز پایین من... چرا همیشه آخر از همه میاد؟... چرا همه دوشش دارن؟

خاتونو که به قول فرهاد ول کنیم خودشو از دست ناز و قربون رفتن واسه این یکی یه دونه سخته میده

رو بروم کنار فرهاد نشست و فقط یه سر کوچولو برام تکون داد و گفت: فردا تو شرکت منتظر تونم

مزاحم میشم -

مهسا اهکی رو زیر لب با همون لحن کشدار منجر به خنده هجی کرد و زیر گوشم گفت: این یارو ادب هم بلده؟

چیکار داری به رئیسیم؟ -

نه به داره نه به باره شدی مهندس؟...بی خیال بابا...این نره خری که من -
میبینم هزار و یک عیب روت میذاره تا استخدامت نکنه...نه که میترسه
راپورت گندکاریا و فساد اخلاقیشو به ماها بدی عمرا استخدامت کنه

مهسا تو چرا اینقده اعتماد به نفسای الکی بهم میدی..بابا من واقعا -
مدیونتم...من اگه به جایی هم برسم همیشه به همه میگم قوت قلبای تو
پشتیبانم بوده

عزیزم...از بس با محبتی -

کوفت...نیشو جمع کن...بعد همش از بی شوهری میناله -

خندشو عین شیبه اسب ول داد و منو به مرز ترکیدن رسوند

.....

زنده باد برچسب استاندارد...سخت ترین مرحله اجرا شد...پس بقیش
چیزی نیست...از زیر نگاه میکروسکوپانه سمیه خانوم رد شدن و یه کج
خند تایید کننده رو لبش دیدن یعنی روز خوبی رو شروع کردم

در رو پشت سرم بستم و یه به امید تو زیرلبی واسه ضمیمه قوت قلبم
گفتم و باز به این فکر افتادم که اگه ذات نجیب حسام همونی باشه که مهسا
توصیف کرده عمرا من شاغل بشم امروز

باز هم قاسم و یه دهن هنرنمایی و باز هم چشم غره مصلحتی من... چقدر
بامزه است... با همه مزاحم بودنش بدمدله بامزه است... این هم دومین قوت
قلب بنده

سوار تاکسی میشم و واسه خودم یه نوشابه تگری باز میکنم که یه امروزو
باکلاس تشریف فرما بشم شرکت پسرعمو جان یا همون حسام سرتخته
شسته شده معرف مهسا

نگام میون کارت تو دستم و برج روبروم بالا پایین شد و باز فکرم کشیده
شد به اینکه نوه فاروق خانه دیگه... همینو باید ازش انتظار داشت

از پله های سنگی بالا رفتم و در شیشه ای خودبه خودی و جنی باز شد و
من هم عین بچه های دوساله ذوق کردم و ازش گذشتم و کج شدم طرف
اطلاعات

این اگه نگهبانشونه مهندساش دیگه چین... والا

یه لبخند از اون مدلا که به قول مهسا تنها در مواقع گره گشایی ازش استفاده میکردم به نگهبان یا بهتر بگم شاه جیگر روبروم زدم و اونم یه لبخند که نه یه دهن وا کرد که تا غذا پریروز تو معده اش رویت شد و گفت: امرتون؟

شرکت مهندسی گیتی گستر کدوم طبقه است؟ -

از طبقه دهم به بعد -

دروغ...منو نیگا...گیتی گسترو گفتما...والله...نخوره ترشی یه چی درست حسابی در میاد این سر تخته شسته

ممنون از کمکتون -

خواهش میکنم...وظیفه بود -

فاکتور از اون نیش کنترل نشده اش میشه روش حساب کرد

دوباره کج شدم طرف آسانسور و چون امروز رو دور شانس بودم آسانسور تحت اختیارم تو طبقه هکف بود و من خیلی شیک جلو اون دوتا چشم واردش شدم

گفت طبقه دهم به بعد... حالا مگه چند طبقه است؟... نه بابا... بیست تا!!!!!!... نه خوشم اومد... غیر از سرتخته شسته شدنش میشه روش حساب باز کرد

تو لابی نگام افتاد به بردی که آدرس هر گروه رو داده بود

بیستم... مدیریت... یعنی من باید یرم بیستم؟... از اوج خوشش میاد

خانوم میتونم کمکتون کنم؟ -

برگشتم طرف صاحب صدا... نه فکر کنم فقط همون نگهبانه رو میشه روش حساب کرد

م... من با جناب فرزین قرار ملاقات داشتم -

ایشون طبقه بیستم هستن -

بله متوجه شدم... ممنون از کمکتون -

من هم دارم میرم اونجا -

یه لبخند زوری به سرخلوتیان روبروم زدم و همراهش چپیدم تو اون یه تیکه جا.

دکمه رو فشار داد و بعد رو کرد بهم و گفت:میشه بپرسم چه کار با ایشون دارین؟

.خب برای استخدام اومدم -

.پس اون خانوم مهندسی که مهندس فرزین معرفی کردن شماییین -

بازم یه لبخند زوری و بازم فکر به اینکه مگه یه کاشت مو چقدر خرج داره؟

با تعارفش زود تر از اون اتاقک فلزی و آهنگ مسخره اش خلاص شدم و سرخلوتیان گفتن:از این طرف...کارتون یه کم سخته...باید یه هیئت مدیره رو راضی کنین

نگام کشیده شد به آرشیو و کیف لپ تاپ تو دستم...من میتونم...من نوه فارق خانم...نشد برای من وجود نداره...مته همه این دوسال...من برای رسیدن به اون ثروت باید بتونم

.....

.....

جالبه فامیلی شما و مهندس فرزین -

خب زیاد هم چیز عجیبی نیست... خیلی از آدما فامیلیشون شبیه همه -
درسته -

باز نگاهش غلتید روی طرHAM و من نگام زیرزیرکی نشونه رفت سمت همون
سرتخته شسته شده... با اخم به طرهای تو لپ تاپم خیره بود و بعد سرشو
بالا آورد و گفت: من از تمام پرسنلم یه اعتبار میخوام... کی میتونه اعتبار
شما بشه؟ ...البته به جز خونواتون

دوست نداری بگی من دختر عموتم قبول... اعتبار میخوای؟... اونم قبول

پس با اجازه من یه تماس داشته باشم... فقط ضامن من ایران -
نیستن... مشکلی نیست؟

دوباره جناب سرخلوتیان نیش چاک دادن و خیلی پر ذوق اظهار فضل
نمودن

اگه سرشناس باشن اصلا مشکلی نیست -

حسام هم باون نگاه یخ زده اش تایید کرد حرف آقارو

دستام رو شماره ها لغزید و ناخود آگاه یه لبخند قاطی صورتم شد... چقدر
دلَم برات تنگ شده رفیق

صدای چند بوق و بعد صدای خواب آلوده اش و باور اینکه منو الان میکشه
و در آخر حرفای خارجکی که به خوردم میداد

بی زحمت فارسی حرف بزن یه نمه حالیمون شه داداش -

صدام آرم بود ولی پنج جفت چشم میخ من بود و دهنم... خب روتونو بکنین
اونور... خجالت هم که اصلا تو مرامشون نیست

تویی ترانه؟... دختره بی شعور اگه اونجا صلوۀ ظهره دلیل نمیشه اینجا -
نصفه شب نباشه

بی تربیت سلامتو خوردی؟ -

کوفت و سلام... نصفه شب زنگ زد ی سلام کنی؟ -

نه خب... جون ترانه کارم گیر بود -

اگه کارت گیر باشه یادی از من بکنی... حالا نمیشد یه چهار ساعت دیگه -
کارت گیر میفتاد؟

.جون ترانه ببخشید -

.میدونی که خردن تو رده کاریم نیست -

.بله حالیمه عزیزدل...فقط یه این بارو -

- تو که از خواب انداختیمون...بگو این گره چیه که توئه سلیطه با اون
دندونا گرازیت هم نتونستی بازش کنی و دخیل بستی به ضریح من؟

خندیدم...با تمام سعی با سبک مهسا...جلو پنج تاجفت چشم باید مهسایی
خندید

.فدات شن دوست دخترات میگما من به یه ضامن نیاز دارم -

.چرا؟!...نکنه میخوای عروس شی؟...من جوون مردمو بدبخت نمیکنم -

. شادمهر...واسه کارم -

||||||...به سلامتی آخرش این خدماتیا استخدامت کردن؟ -

.زهرمار...ضامنم میشی؟ -

چه کنم دیگه؟... حالا این خراب شده کدوم گوری هست؟... اصلا محیطش -
به درد میخوره؟... به خداوندی خدا بفهمم محیطش آدم وار نیست با اولین
... پرواز میام ایران و

خیلی خب فهمیدم غیرت داری بابا... آقا بزرگ تضمین کرده -

خب پس مو لا درزش نمیره... راستی با فاروق خان آشتی کردی؟ -

مگه قهر بودم -

اصلا... من بودم دو سال پا نداشتم خونه پدری -

شادمهر وقت ندارم -

خیلی خب گوشیه بده اون رئیس خراب شده بینم چه لگوری بوده که به -
خاطرش نصفه شبی منو زابراه کردی؟

گوشی -

از روی صندلی بلند شدم و با قدمای مهساوار رفتم طرف حسام و
گفتم: جناب ملکی میخوان باهاتون حرف بزنم

ابروه‌اش بالا پرید... کیه که ملکی رو شناسه؟... کیه که شادمهر ملکی رو شناسه؟

بعد میگن ما زنا رودمون درازه... بابا من آخر ماه باید قبض بدم نه شما که پشت تلفن مونده لباس چاک بدین از تعارف... لبخند حسامو نیگا چون ترانه... آخه پسر خوب دوست دخترات که ناز و قربون راه ننذاختن برات که... چشات نور بارونه... یارو پشت خط شادمهره... رفیق من

تلفنو گرفت سمت منو یه لبخند تایید کننده به هیئت مدیره زدو منم گوشو چسبوندم به گوشم و بی خیال شادمهر گفتم: شادمهر شب باهات تماس میگیرم

دستم رو دکمه قطع تماس لغزید و ابرو هام از لبخندای کشدار حسام بالا پرید

ضمانت عالی داشتین خانوم مهندس -

میدونم -

خب معلومه آدم با جناب ملکی غول بساز بفروش ایران اعتماد به نفسش -
بالا میره

- خیلی خب... حالا خودمونیم چطور این داداش منو راضی کردی؟... نکنه پیشنهاده بی شرمانه داده توهم زرت قبول کرده باشی؟
- همیشه یه لطفی بکنی خفه شی؟ -
- نه بی شوخی حسام بی ضامن کسیو تو اون خراب شده راه نمیده... حتی واسه آبدارچپاش هم ضامن میخواد اونم دو قبضه معتبر.
- تو فکر کن نخواسته رو آقا بزرگو زمین بندازه -
- حسام بی چشم ورو تر از ایناست که این وصله ها بهش بچسبه -
- بی خی خوشگله... دنبال چی هستی؟... اینو بگو -
- دنبال یه اسم... شادمهر ملکی هنوزم توی زندگیته؟ -
- نباید باشه؟ -
- ترانه... ترانه... دآخه دختر خوب چرا همه اون گذشته رو پرت نمیکنی -
- دور؟
- چون بعضی وقتا همون گذشته بهم آرامش میده -

این آرامش رو مخمه...چی اون توسری خوردنات آرامش بخشه؟ -

من به اون دوسال به قول تو توسری خوری محتاجم...با همه -
بدبختیاش...با همه کتک خوردناش

از بس خری -

آره خرم...با همین خریت عاشق شدم -

راحت تر از عاشق شدنمت متنفر شدی یادته؟ -

من هیچ وقت نگفتم متنفر شدم...سعی کردم فراموش کنم -

با این آدما؟...با شادمهرملکی؟ -

شادمهر مهمه...تو زندگی من بیشتر از فرهاد مهم نباشه کمتر هم -
نیست...بی چشم و روییه اون همه محبتو ببخشم به یه نفرتی که تو تو
مخت پرورشش دادی

ترانه بفهم هر پلی که به اون دوسال زجرکشیدنت وصلت کنه بدتره -
برات...ترانه هنوز یادم نرفته خون دل خوردنات

مهسا تمومش کن... فعلا این بحث داره اذیتم میکنه -

صدای فرهاد سکوت بین نگاه از جنس گله مهسا و از جنس رنج منو پر کرد.

فرهاد - یه شیرینی میخوای بهمون بدیا... بابا دلمون آب شد
الان میارم -

فرهاد یه نگاه پر از شک بهمون انداخت و گفت: اتفاقی افتاده؟
نه... داشتیم دردودل میکردیم -

فرهاد - به جا این کارا راه کار نشونم بدین واسه نسترن

مهسا چشاشو رو درشت ترین حالت ممکن تنظیم کرد و دندوناش رو آماده
حمله نشون فرهاد داد و جیغش در آخرین

مرحله به وقوع پیوست

مهسا - تو یکی دهن گشاد تو ببند و به عملات برس... وسط ماشین کلاس
...تشریح راه انداخته پسره جلمبون

فرهاد - میخواستی اول کاری ببرمش رستوران؟

...تو اون نصفه شبی که نمیشد ولی خب میتونستی یه شماره ای چیزی -

فرهاد - اونو که دارم

مهسا دوباره نفیر کش پرید رو سر فرهاد و من هم ریلکس و بی خیال کتک خور بودن ملس عمو جان راهی هال شدم

چشمام رو یک دور باز و بسته کردم و سعی کردم به جای اعصاب خردی یه لبخند بزنم

قربونت برم خاتون جونم...اولین بارم نیست که میخوام برم سرکار -

مادر من چه کنم؟...قوه بنیه ای که نداری میتراسم خسته شی مادر -

الهی من دورت بگردم عزیز دل...من بدتر از ایناشو از سر گذروندم -
قربونت برم

پس مادر مواظب خودت باشیا...این حسام هم کار زیاد بهت گفت -
چغلیشو به خودم بکن

میخواهی لوسم کنی خاتونم؟ -

نه مادر... یادگار فردینمی... دردت به جونم مواظب خودت باشیا... شبا زود -
برگرد خونه... به این شهر اعتباری نیست... هرروز بهم زنگ بزینا

چشم... حالا مرخصم؟ -

برو مادر... برو به سلامت -

دلَم برای مهربونیات میتپه... همیشه تپیده خاتون قصه من... حق داره فاروق
خان که با یه لبخندت فتح دنیا رو حس کنه

از پله های سنگی جلوی برج بالا رفتم و باز نگهبان برام عرض اندام
فرمودن و لبخند کش دادن... کلا با دهن بسته جیگره

خانوم مهندس؟ -

سرم خودکار زاویه نود درجه رو چرخش کرد و روی صورت کاویان استپ
زد و به زور یه لبخند قاطی داشته های صورتش شد و اون با دو قدم بلند
خودشو بهم رساند و گفت: سلام... صبح بخیر

صبح شما هم بخیر -

چه وقت شناس... امیدوارم همیشه اینطور باشین -

آدمای بر اساسی عاداتاشون روزمرگیاشونو پیش می برن -

چه جواب فیلسوفانه ای -

باز هم لبام رو کش دادم و اون با دست تعارف زد که وارد اون اتاقک بشم و

خودش هم بعد از من وارد شدو گفت: کارتون فعلا تو بخش

محاسباتیه...البته بنا به لیاقت مهندسین هر چند ماه یکبار یک ارتقا مقامی

خواهیم داشت...و تا جاییکه من از طرحاتون متوجه شدم خیلی زود

میتونین به تیپ طراحی گروه ملحق بشین

ممنون از لطفتون -

در ضمن باعث افتخاره که قراره یه همکار متشخص داشته باشیم -

ممنون -

جدای از بلبل زبونی که نه همون روده درازای کاویان سر خلوت روز نسبتا

خوبی بود...پرسنل همه فوق العاده بودن...به قول مهسا سر تخته شسته هر

چیش که ناقص باشه مدیریتش نامبر وانه

.....
.....
از کنارم گذشت...خب یه سر هم تگون میدادی من دلم نیوسه...همون سر
تخته شسته بیشتر لیاقت نداری پسر عمو جان

قدماش روی استپ زده شد و با یه چرخش به قول مهسا فوق العاده
جنتلمانه و جیسون استتهانی برگشت طرفم و گفت: همه چی خوب پیش
میره خانوم...مهندس؟

مثلا این مکث یعنی اینکه من لیاقت مهندس بودن ندارم؟...منم چه
کسی...یه لبخند از اونا که تا فیها خالدون طرف دچار سوختگی بالای
هشتاد درصد میشه رو لبام نشوندم و چشمام از اون همه بدجنسی ذاتی و
سرشتیم باریک شد و گفتم:عالیه جناب...مهندس

به به مهندس فرزین...چی شد بالاخره ما امروز چشممون به جمالتون -
روشن شد؟

حسام با یه مکث چند صدم ثانیه ای نگاهشو از صورتم گرفت و با همون
پوزخندی که ثمره نطق بنده بود به کاویان تازه از گرد راه رسیده نگاهی
کرد و گفت:قرار نبود پیام...ولی مته اینکه قرارداد با اون شرکت بی در و

بیکر عقب افتاده و طبق برنامه ای که خودشون چیدن هفته دیگه تو این شرکت جلسه برگزار میشه

کاویان - چیه پسر؟... چرا اینقدر عصبی؟... نکنه ناراحتی که باید خرج پذیرایی یه جلسه نصفه روزه رو بدی؟

نیشم از حرف کاویان بیشتر باز شد و عقب گرد کردم و به طرف در اتاقم رفتم تا یارو با دیدن این نیش غیر کنترل شده نخواد همه حرص روزانشو سر من خالی کنه... بیچاره آقابزرگ که میخواد کلهم مال و یملکشو دست کی بسپاره... بچمون مهمون جماعت تو کتش نمیره البته بر اساس برداشت های بنده و کاویانی که کم کم داره ازش خوشم میاد... جدای از اون بی مویش بدک نیست

خانوم فرزین؟ -

چشمام رو تو کاسه چشم گردوندم و رو پاشنه پا یه چرخش سیصد و شصت درجه زدم و سعی کردم به نوه عزیز کرده فاروق خان یه لبخند ملیح بزنم تا خستگی روزانه از تنش بیرون بره... که فکر کنم یارو کنفیکون تر شد.

بله مهندس؟ -

بهتره بیشتر به کارتون برسین -

نگام به صورت شش تیغش کشیده شد و اخمام ناخودآگاه تو هم کشیده شد... از این خاطره ها متنفرم

بله مهندس -

نگاش رنگ گرفت... رنگی از تعجب... گربه پنجول کش چند دقیقه قبل شد
یه کارمند مطیع... دخترعمو جان مبارز عقب نشینی کرد... تعجب حفته
حسام خان

.....
.....
مهسا ساعت مارکدارشو نشون دادو با انگشت اشاره دست راستش چند تا
ضربه اون شیشه براقو نشونه رفت و گفت: خوب شد قول شرف دادی وگرنه
پس فردا باید اینجا پیدات میکردیم دیگه نه؟

نسترن یه لبخند ناز زد و من جای فرهاد لبام کش پیدا کرد

بغش کردم و گفتم: چقدر خوشحالم که می بینمت

مهسا - منم اینجا آدمم

اونکه هنوز شبیه داره -

مهسا - زهرمار...چه خبر از شرکت خان داداش؟

سلامتی -

نسترن - منظورش که این نبود...فکر کنم این بود که آمار خان داداشو رد کن بیاد

مهسا - آقربون آدم چیز فهم که میشه همه جوهره روش حساب کرد

تو بگو نسترن...این ماست ما یه کم خودشو نگرفت؟ -

نسترن - چرا خب...یه کوچولو رفتارش بهتر شده...دیگه عینهو سگ پاچه نمیگیره

مهسا - آجی داری در مورد عمو جان مادوتا حرف میزنیا...حالیته؟

نسترن - دروغ میگم بگو دروغ میگی...اینقده اخماش توهمه که من حس دین میکنم به عزرائیل وقتی با دکتر مقایسهش میکنم...وقتی میاد تو بخش

سوپر وایزر هم دست و پاش ویبره میره من که از اول باهام لج بوده که
دیگه جای خود دارم

مهسا - چه دستی دستی عمو ما رو گاد آو وار کرد

درکت میکنم نسترن... وقتی جدی باشه زیادی اعصاب خرد کنه... اون تو -
جمعی ما بیشتر باحاله و این جنبه از شخصیتش یه کوچولو واسه ما غیر
متعارفه

مهسا - ترانه صدبار گفتم روزای بعد از اینکه کتاب میخونی لطفا حرف
زن... ایییییییی حاله به هم خورد... بابا خاکی باشین... نشستیم اینجا دور
هم یکیو از درد بی شوهری نجات بدیم... هم فکری کنین جا پردازش به
لایه های شخصیتی این فرهاد زنگوله پا تابوت

نسترن - مهسا بی شوخی من فکر نمیکنم این عمو شماها اصلا به من
حسی داشته باشه

داره... منی که یه عمر پیشش زندگی میکردم میدونم حس داره -

مهسا - نسترن این ماست قرار نیست تا تو یه غلطی بکنی تکونی به
خودش بده

.نسترن – منظور تو بگو

مهسا – آهان... ماها امروز تو خونه چو میندازیم که خانوم خانوما یه خواستگار همه چی تموم پاش وایساده... فرهاد هم رگ گردن باد کرده نفس کش گل به بغل امشب نه فردا شب دم خونتونه

.نسترن – نه به خدا زشته... حالا این فرهاد فکر میکنه خیلی میخوامش

.مهسا – نه که نمیخوایش

...نسترن – خب... خب خواستن که... چطور بگم

مهسا – نگو شما... درد تو حس میکنم... فقط یه کوچولو نقش بازی کن... شاد و شنگول تر از همیشه جلوش باش... الکی الکی با تلفن حرف بزن... بگو
بخند

مهسا هر چیش مذخرف باشه... مسائل راهیابی به دل آقایونو خوب فوت -
آبه... تجربه ثابت کرده مهسا تئوریای معرکه ای واسه رسیدن به پسرا داره
.که نه سیخ بسوزه نه کباب

.مهسا – عزیزم من متعلق به همه شمام... تو فکرشم که یه کتاب بنویسم

.نسترن - بچه ها فقط من جلو فرهاد ضایع بشم میکشمتون

مهسا - چه غلطاً... تو حرف مارو گوش بده... ما خوب میشناسیم این قیصرو
.جون تو

.قیصرو خوب اومدی -

مهسا خندید... نگاه من تیره شد... کاش چهار سال پیش قیصر میشدی
.فرهاد جان

نگام بین سیب تو هوا مونده و صورت مه و مات عمو جان ده دوری گردش
کرد و دهنم چسبید به گوش مهسا و گفتم: به نظرت زیاده روی نکردیم

مهسا چشماش رو با ترس تو صورت فرهاد انداخت و گفت: بیا بریم یه جا
.دیگه... منفجر بشه ترکش بارونیمما

.مهسایبی این رگ گردنش باد کنه خونه داغونه -

.واسه اولین بار حس میکنم یه کوچولو زیاده روی کردم -

فقط یه کوچولو؟ -

.منظورم همون خیلی زیاد بود -

.آهان -

فرهاد سیبو کوبید رو میز و گفت: حالا این نره خری که میخواد بره
خواستگاری نسترن کی هست؟

.مهسا دوباره دم گوشم گفت: نه بابا جواب داد

- فکر کنم گفت "دکتر تیموری...دکتر طهموری"...پالاخره یه چی تو این -
مایه ها

...فرهاد - اون تیموری نکبت که

مهسا - که چی؟...مشکل داره؟

فرهاد کمرشو کوبوند به پشتی مبل و با حرص چشم غره وار رو به ما
گفت: مشکل اینه که مشکل نداره

مهسا - اون وقت اینجور دکترایی تو بیمارستان شمان و من باید
...بترشم؟...حقته که نسترن زن

فرهاد - مهسا یه کلمه دیگه حرف بزن ببین چطور چار تا استخون دستم
تو فکت خرد میشه

مهسا - ایشششش...حقت بود نمی گفتیم بهت تا هی دست دست کنی و
...کارت عروسی تیموری جون و

فرهاد - مهسا|||||||

مهسا - درد بی درمون و مهسا...خب به ما چه که اینقده شلی؟...خب یه
تکونی به خودت بده...دختره که هنوز به این یارو جواب درست حسابی
نداده خب تو هم تو این فرصت یه گلی به سر واموندت بگیر

اینو راست میگه بچه...خب قربونت برم هنوزم دیر نشده...یه کاری -
کن...تو میتونی...تو آرزوی خیلیا هستی...نسترن باید خل باشه که با
پیشنهاد جنتلمانه تو مخالفت کنه

مهسا - مثلا همین پرستو چقده خودشو هلاک کرده واست...پس بدون تو
قدرت عاشق کردن دخترا رو داری

اینم راست میگه -

فرهاد - این نیاز به تایید نداره که دم به دقیقه راست میگه راست میگه
واسم ردیف میکنی

مهسا - چشم نداری ببینی یکی تحویلم میگیره؟

فرهاد - حالا من چه غلطی بکنم؟

مهسا - غلطو که بعد از عقد بکن... ولی حالا نیاز به یه کم ناز خری و سوپر
من بازی حضرت آقا داره

فرهاد - مثلا چطوری؟

...مهسا - خیلی راحت... عزیزم اینجا تهرونه یعنی شهری که

زیرچشمی چشمک نامحسوس مهسا رو به خودم دید زدم و با مغز در حد
نامعلوم خنگ تو این مسائل ارور دادم که یعنی چی تو مخ این ناقص العقل
کنار دستم رژه میره

.....

روی صندلی ماشین خودمونو جاسوسانه پایین کشیدیم...یه چیزی این وسط جور در نمی اومد...با تموم حرصی که تو بیست و دو سال زندگی از خودم سراغ داشتم بوسیله انگشتای شست و اشاره ام گوشت بازوی مهسا رو چنان پیچوندم که بیچاره کبود اونور تر شد و من تونستم با خیال راحت به فیلم زنده روبروم نگاه کنم

زهرمار چه مرگته؟ -

کی وسط یه ماموریت مهم تا حالا چیپس زهرمار کرده با اون خش -
خشش که تو دومیش باشی؟

عذر میخوام که داشتم تو ماموریت امنیتیون اختلال ایجاد -
میکردم...آخه نفهم تو ماشینیم دیگه

وای وای وای مهسا بیرون اومدن -

میگم ماسته تو بگو نه...عینهو گاو داره سوار ماشین میشه...نکرد این -
نسترنو سوار کنه...من موندم این دختره از چی این نره خر پاتا بوتی
خوشش اومده

خب بچم خوش تیپه -

پسر آقا تقی سوپر ماکت سر خیابون خاتون اینا هم اینقده خوش تیپه -
دلیل مرده من برم عاشقش بشم؟

از تو بعیده تا حالا نشده باشی -

.کوفت -

گفت و نیشش به قاعده یه کف دست اوپن شد...مهسا گوشو چسبوند به
.گوشش و بعد از یه مکث گفت:حالا وقتشه

با استرس پوست لبم رو پیشکشی استرس وجودم کردم و با انشگت شست
.و اشاره افتادم به جونش

نگام به پرشیایی بود که هی جلو پا این نسترن کور شده جلو عقب میرفت و
نسترن مثلا براش کلاس محجوبیت و خانومی برمیداشت

.یا ابالفضل...قیصر شد -

.خفه شو ببینیم چی میشه -

مگه تو صدا رو داری؟ -

نه بابا میخوام تمرکز کنم -

آهان پس مزاحمت نمیشم -

لطف میکنی -

چشام گشاد شده خیره به یقه بیچاره ای بود که تو مشتای فرهاد جر
میخورد...نسترن جا خرکیف شدن خودی نشون بده

مهسایی چرا زد و خوردی شد؟ -

نمیدونم...این با برنامه ریزیای من جور در نیما -

بمیری با برنامه ریزیات یه جا خاکت کنیم -

مشتی که پا چشم فرهاد کاشته شد جیغ من و فحش ناموسی مهسا رو با
هم در پی داشت

مرتیکه نفهم...قرارمون این نبود -

مهسا زیاده روی کردیم -

.آره فکر کنم یه کم زیادی شد -

فقط یه کم؟ -

.خیلی خب بابا همون خیلی -

گاز دادن پرشیا و فرهادی که گوشه جوب نشست و نسترنی که با اون های
های گریه اش کنارش جاگیر شد... کلا گل بگیرن مهسا رو با این تزهاش

مهسا به نظرت اگه زمانی فرهاد بو بیره امشب کار ما بوده چیکار میکنه؟ -

کلی بگم یا با جزئیات؟ -

.کلی راحت ترم -

.می کشتمون... جسدمون هم ته باغ خاک میکنه -

.ممنون از راهنماییت -

ملودی گوشه مهسا بینمون یه نگاه ردوبدل کرد و مهسا دکمه سبز و زده
نزده شروع کرد

مگه من به شما یابوها نگفتم بر خورد فیزیکی تو هر شرایطی نباید انجام -
بشه؟... آخه الاغ همین کارا رو میکنی که مریم تف هم تو روت نمیندازه
دیگه... جون به جون جفتتون کنن کره خرین.. باش تا بیام حساب کنم... خفه
فعلا... راپورتتو به مریم میدما... پس ساکت

گوشیو روی داشبورده پرت کرد و گفت: یکی مته این مریم خرناس که این
وحید مرده شور برده واسه خاطرش حاضره للگی کل رفقاشو بکنه یکی هم
مته من بدبخت که هنوز اندر خم یک کوچه ام

مهسا... فرهاد -

دردو فرهاد... نمرد که... یه مشت خورد... اینا همه خاطره است... جون تو -

امیدوارم -

.....
.....
خاتون - الهی دستش قلم شه... الهی بمیرم برات مادر

مهسا - خدا نکنه خاتون... حالا که طوری نشده

خاتون - طوری نشده؟...طوری نشده؟...الهی خدا باعث و بانیشو به زمین
گرم بزنه

دهنم چسبید به گوش مهسا و گفتم: میبینم که خیلی خاطره است

مهسا - کاری نکن کفگرگی واجب شی

واقعیت تلخه باعث و بانی؟ -

چشم غره مهسا و لبخند کش اومده من و فرهاد تو هیروت...پس همچین
بی تاثیر هم نبوده این پیشنهاد سنگ در چاه انداخته مهسای خنگ و
ناتوانی چار تا عاقل مته من در در آوردنش

خاتون که از پیچ راهرو گذشت مهسا خودشو کنار فرهاد رو کاناپه ول کرد
و گفت: چه خبر؟

فرهاد - گورتو گم کن که هیچ مدله حوصله تویکیو ندارم

...مهسا - تقصیر منه که میخواستم بگم نسترن

فرهاد - نسترن چی؟

مهسا - خب من که دارم گورمو گم میکنم... به من هیچ ربطی نداره که
نسترن چی

فرهاد - بتمسرگ سر جات و خودتو واسه من یکی لوس نکن که اصلا حس
و حال نازخری ندارم

مهسا - خرج داره

ای تو روحت... بادمجون کشت میکنی هکتاری پا چشم عموجان و خرج هم
داره؟... پررویی هم ارثیه تو این خانواده

فرهاد - سگ خور... قبوله

مهسا - عرضم به حضور نا مبارکت که نسترن خانوم یه ده دقیقه پیش طی
یه تماس تلفنی اظهار نگرانی برای ماماماست روبروی من کردن و تاکید
کردن اگه حالتون مساعد بود حتما یه تماسی باهاشون داشته باشین

فنز زیر فرهاد دررفت و چشمای من و مهسا نعلبکی وار گشاد شد و فرهاد
در حالیکه دستشو به جیباش میکشید گفت: اه معلوم نیست کجا
گذاشتمش؟

مهسا - مار گزیدت؟... ضد حساسیت میخوای؟... ریلکس باش

فرهاد - چی میگی واسه خودت؟... گوشیم کو؟

مهسا - میخوای زنگ بزنی اورژانس؟

فرهاد - نه میخوام زنگ بزنی نعش کش اطلاع بدم بعد از کشته شدنت
.توسط خودم بیاد جمعیت کنه

.مهسا - نکن اینجوری

فرهاد - ترانه چرا عین تیمارستانیا منو نگاه میکنی؟... برو اون گوشی بی
.صاحب منو پیدا کن تو اتاقم

دستامو به حالت دفاعی جلو خودم گرفتم و گفتم: باشه عزیزم... تو به خودت
.فشار نیار واسه زیرچشمتم خوب نیست... الان میارم

بله ها زیرپام دوتا یکی میشد و من با خنده تو دلم و لبای کش اومدم تو
اتاق با دکوراسیون بازار شام فرهاد دنبال اون گوشی بودم که تقریبا همیشه
.گفت همون دنبال سوزن گشتن تو انبار گاه بود

گوشی به دست جلو حضرت آقا وایسادم و اون آمازونی وار گوشیه از دستم
.چنگ زد و گفت: حالا برین پیش خاتون میخوام تنها باشم

چشمای مهسا کم کم گشاد شد و دهنش آماده رگبار فحش باز که فرهاد گوشیدو چسبوند به گوشش و با چشم و ابرو اشاره کرد بز نیم به چاک

پشت دیوار دست مهسا رو کشیدم و انگشتم رو با علامت سکوت به بینیش چسبوندم و با چشم و ابرو تو مغز در حد جلبکش فرو کردم که یه کم فالگوشی به کسی بر نخورده

ممنون...بله بهترم...شما لطف دارین...کاری نکردم...وظیفم بود...اصلا -
چرا هرروز تنها میرین خونه؟...خب اینکه مساله ای نیست هم مسیریم میتونیم هرروز با هم بریم و بیام...البته اگه خانواده مشکل ندارن...نه بابا چه مزاحمتی...پس فردا صبح منتظرم باشین...شب خوبی داشته باشین

مهسا سرشو به دیوار تکیه داد و با ابروهای بالا رفته گفت:ناز شستش

کی؟ -

و حیدو میگم...چه کرده با ملاج عموجان -

اینو هستم -

اب نمیدید وگرنه پروانه میره واسمون مامان...دلیم می سوزه واسه اون -
پنجاه تومنی که دادم اون الاغ زد پا چشم این ناکس

در هر صورت بهت تبریک میگم... راهکار نسبتا خوبی بود -

قابلی نداشت اگه این زنگوله پا تابوت هدرش نده -

بقیشو بعدا جور میکنیم -

.....
.....
لیوان چای رو از دست خانوم سلیمانی گرفتم و یه لبخند چاشنی لبم کردم
و همراه تشکر به روش پاشیدم

خب بگو ببینم خانومی چند سالته؟ -

بیست و دو... یعنی آبان امسال تموم میشه -

به سلامتی... متاهلی؟ -

نه بابا -

آقا شکوری قند رو کنج دهنش جا داد و با همون خنده قاطی صورتش
گفت: اصلا به این قیافه ازدواج کرده میخوره؟

لبام کش اومد... بی لبخند... با پوز خند... با همون حس درد آور مذخرف
دوسال هدررفته از زندگی

خانوم سلیمانی چاییشو مزه مزه کرد و دوباره گفت: این مهندس فرزین
واسه استخدام اذیتت نکرد؟

نه بابا... بنده خدا که کاری نداره همه ازش دیو ساختن -

آقاشکوری - شوخی میکنی... این مهندس آدمو درسته قورت میده... هیئت
مدیره از دستش شکارن

خانوم سلیمانی چشمش رو تو کاسه چشم چرخش داد و با خنده ترکیبانه
با حالتش گفت: همه از دستش شکارن

چند وقته اینجا کار میکنین؟ -

آقا شکوری - از اولش... مهندس از صفر اینجا رو ساخت... تو دوسال عالیه
این رشد

تقه در و آقا شکوری نشسته پشت میز و خانوم سلیمانی سر کرده تو
...مانیتور جلوروش... پس اینجا فقط کاره و کاره و کار

کاویان و اون سر خلوتش با لبخند مونالیزا خراب کرده اش خیره نگامون
کرد و گفت: خسته نباشین... برای امروز کافیه... بخاطر جلسه فردا زودتر
تعطیل میکنیم

از سر جام بلند شدم و گوشیم زنگ خورد... من هم با این زنگ انتخاب
کردنم... خودم به درک... ملت عاصی شدن

دستم رو دکمه تماس لغزید

الو -

سلام... خوبی؟ -

چه اعجب آدم وار احوالپرسی کردی؟ -

هیچی بابا حس و حال ندارم... این خاتون از خواب ناز ظهر مارو کشونده -
آورده اینجا پی حمالی

چه خبره باز؟... مهدیس عروس کنیه؟ -

نه بابا ما که از این شانسا نداریم خدا بزنه تو سر یکیو بیاد اینو -
بگیره... نذری پزونه

ووووو!!!!!! ییییییی... راست میگیا اصلا یادم نبود.... حالا کی هست؟ -

شما خود تو حرص ندیا... خاتون ناراحت میشه... آقا بزرگ هم گفتن ترانه -
ام کار میکنه خسته میشه بچم زحمتش ندین... فقط زنگ زدم بگم این نره
خر مارو دیدی بهش بگو امشب سه سوته بیاد اینوری... خودتم نیای خاتون
کشتت.... بیا خانومی کن البته اگه من گذاشتم

نگفتی نذری پزون کیه؟ -

پس فردا -

مهسایی یه فکری -

سرمو واسه کاویان تکون دادم و از کنارش گذشتم

مهسا گوشی -

از خانوم سلیمانی و آقا شکوی خدا حافظی کردم و رفتم طرف آسانسور

الو.. مهسا -

فکرتو بگو میشنوم -

با یه سوپرایز واسه زنگوله یا تابوت چطوری؟ -

نه بابا زنای این خانواده جنبه منبه یخده...میتروسم نسترن ندیده شب -
همه گل به بغل شیرینی به دست خونشون تلپ باشن جلوتر از همه هم
خاتون...تازه باد به غبغب فرداش زنگ میزنه خونه پرستو اینا که عروس
پیدا کردم پنجه آفتاب همه چی تموم ناز مامانی عشق فرهادی

بی شوخی...خاتون هم یه آشنایی باهاش پیدا میکنه -

قد خر ازش کارکشیدن نگی تقصیر منه...نظر تو بود -

نه بابا...خاتونو که میشناسی -

آره...عمه فریبامون هم میشناسیم...ولی اینم بد فکری نیست -

پس هماهنگی و اوکی کردن قضیه با تو -

حسامو یادت نره -

نه بابا...بوس بای -

خداحافظ -

از آسانسور بیرون زدم و جلوی منشی سر تخته شسته وایسام و بی خیال
حدس زدن مارک لوازم آرایشیش شدم و گفتم: میتونم مهندسو ببینم؟

با یکی از همون به قول مهسا عشوه خرکیا موهای تو صورتش رو با ناخونای
مانیکور شده اش کنار زد و گفت: اجازه بدین

دو دقیقه بعد انگشتای خم شده ام تقه ای به در زد و با "بیا تو" در رو باز
کردم... بی تربیت اصولا میگن بفرمایید... شعور نداری یه ذره دلمون بهش
خوش باشه

به صندلیش لم داد و از بالا تا پایین یه دور رصد کرد و گفت: کاری
داشتی؟

مهسا گفت بگم حتما شب برین خونه آقا بزرگ... مهمه... ترجیحا خیلی -
زود

چرا به خودم زنگ نزد؟ -

نمیدونم -

نگاشو به گوشیش انداخت و سرشو تکون داد

میتونی بری -

بی فرهنگ... هر دمبیل... بی شخصیت... گاو... از گل... مرتیکه بی شعور
 نفهم... مردن نداره یه تعارف زدن... ناسلامتی هم مسیریم... بازم مقایسه... با
 همه کثافت بودنش زبون تعارف داشت... با همه کثافت بودنش غیرت
 داشت... با همه... اصلا چرا مقایسه؟... برای چی مقایسه؟

در پشت سرم بسته و نگاه رنگ باخته ام بی خیال نگاه پر عشوه منشی و
 خوراک یه مدت غیبت خودم و مهسا شد

یک خنده پرتزویر رو بک گراوند صورت تم کردم و برای عمو فریبرز با تمام
 سعیی که از خودم سراغ داشتم یک لبخند چاپلوسانه ول دادم... عمو هم
 که ماشالا خدای دوزاریای راست و ریسه چشمکی به تمام حالات بصری
 بنده در زمینه جواب داد و گفت: باشه بابا برین گلخونه... ولی آقا بزرگ
 شستش خبردار شد به منطقه ممنوعه اش پا گذاشتین من خودمو دخیل
 نمیکنما

قربون اون هیکل ورزشکاریتون برم من -

عمو در حد کل مردان خاندان فرزین از تعریف ذوق مرگ شده برام ژوکوند
اومد و منم با مهسا و به قول مهسا دممون مهدیس رفتیم طرف منطقه
...ممنوعه

مهدیس - حالا مثلا بریم گلخونه که چی؟

مهسا - بابا این راه این جاده اینم درازیش...خیلی ناراحتی میتونی راتو
بکشی بری و اینقدر انرژی منفی نیای واسم ... بابا یه کم ریسک پذیر باش

مهدیس - آره من ریسک پذیر نیستم و بلد نیستم مته بعضیا خودمو با سر
تو چاه بندازم

نفسم پوف شد و با چشمای بسته ام از میون لبای لرزونم بیرون زد...سرم
پایین افتاد و دلم تو گیرودار توسری خوری گرفت...چشمام لبریز شد و
بغض چنگ کشید به گلوم...دلم گرفت...به وسعت همه این سالای توسری
خوری دلم گرفت...مهدیس جان یه سوال...دلگیری من چه سودی داره
برای تو؟

مهسا - مهدیس ضدحال که میزنی منتظر عواقبش باش

مه‌دیس - اوا من منظوری نداشتم... فقط نمیفهمم اون گلخونه درب و داغون چه چیز عجیبی واسه اکتشافات جنابعالی داره

مه‌سا - اگه نداشت... ترانه بابا خرکنمو نمیفرستادم جلو که کسب اجازه کنه... بابا خونه عشق لیلی مجنونه... یه چی باید داشته باشه که شده منطقه ممنوعه

مه‌دیس - بهت قول میدم جز دوتا بیل و کلنگ چیزی نداشته باشه

مه‌سا - تو مطمئنی قرصاتو خوردی؟... آخه نفهم من این دوتا که مته تو مغز خر خورده نیستن چپ و راست میون دوتا بیل و کلنگ پلاس باشن

مه‌دیس - مه‌سا مواظب حرف زدنت باشیا

خیلی خب بچه‌ها... چتونه؟... صدامون میره بالا -

مه‌دیس نگاشو بی حرف از صورتم لغزوند... دلت از دست من خونه؟... طلب محبت آقابزرگو ازم داری؟... حق خوری کردم تو محبت ازت؟... آقابزرگ بال و پر نداده به بقیه رو دودستی داده به من؟... عزیز کرده خاتونم؟... به قول مه‌سا عمو فریبرز خرکنم؟... دلت میسوزه از محبتای زیرپوستی مامانت به من؟... دلت خون میشه از تعارفای کیلویی و آماده گلرخ جون؟... گلم نگیره

این دل... محبت رنگ و بودار دل خونی نداره... رنگ و بوی ترحم دل خونی نداره.

در رو باز کردم و دستم رو دیوار کنار در حرکت کرد و نگاه رو بیل و کلنگ تصور شده مهدیس و خونه عشق لیلی و مجنون در فکر مهسا ثابت موند... لبام به وسعت گوش تا گوشم کشدار شد و گفتم: میبینم که بیل و کلنگ و خونه عشقیه عجیب

.مهسا - بیشتر شبیه بهشته

.مهدیس - فکر نمی‌کردم آقابزرگ تا این حد گل و گیاه پرورش داده باشه

.مهسا - پس چی خیال کردی؟... آقابزرگ من از هر انگشتش یه هنر میباره

.مهدیس - همچین آقابزرگم آقابزرگم میکنه انگاری داره دختر شوهر میده

سرم پایین افتاد و دوباره تو دلم یه غش غشی رفتم به لباس عروس آقابزرگ

.مهسا - این لیلی مجنون هم واسه ما خوب خلوتی دارنا

شک داشتی؟ -

دستم چسبید به قلبم و جیغ مهسا و مهدیس همزمان نفیرکش رو پرده
گوشای یکی یکیمون خط انداخت

با حرص تو صورت زنگوله پا تابوت و سرتخته شسته روبرم براق شدم و تا
اومدم ماشه رگباری فحش رو بچگونم مهسا خودی نشون داده پرید وسط
جذبه شاخ و شونه بنده

مهسا - سرقبر جفتتون حلوا پخش کنم راحت شم....مرض دارین؟

فرهاد - مرضو ما نداریم...شماهایی دارین که بی اجازه پا گذاشتین تو
خلوت لیلی و مجنون

مهسا - نه که تو تا حالا بچه خلف موندی و سر و گوشی اینجا آب ندادی
اومدی در مقام ارشاد ما اظهار فضل میکنی ...جمع کن بابا

فرهاد در حال بینی مهسا رو چلوندن نگاهشو دور گلخونه باصفا انداخت و
گفت:حرف زیادی بزنی راپورتت کف دست آقابزرگه عزیز دل

مهسا نامردی نکرده یکی کوبید پشت دست فرهاد و گفت:مگه من با توه
نره خر شوخی دارم ایکیبری؟

.حسام - حرص نزن آجی

مهسا - تویکی نمیخواه اظهار وجود کنی سالی ماهی یه بار....همون
مترسک بیشتر بهت میاد

لباش رو برای حرص دادن مهسا کج کرد و مثلا لبخند زد که بیشتر با همون
معیار های پوزخند یکی بود...کم کم هم بر اثر ضربه وارده به ساق پا خنده
پرپر شده رو لبش خشکید و مهدیس جای حسام چشم غره وار مهسا رو
نشونه رفت

مهدیس - چیزیت شد حسام؟

.حسام - نه...خوبم...حساب شما هم باشه واسه بعد مهسا خانوم

.مهسا - وجودشو نداری برادر من

حسام باز پوزخند زن از کنار مهسا رد شد و نگاهشو زیرچشمی معطوف من
اخم کرده بهش کرد

بازهم همون جوابی که به مهسا داد رو دودستی پیشکش اخمای من
کرد...من از پیچ و خم ذهنم بیزارم...کنار توده سنگین این بار خاطره

حسرت به دلم... نمیخوام... از بل گرفتن این حجم خاموش شده دو ساله
بیزارم... از پوزخند توئه روبروم بیزارتر

...فرهاد - ترانه

نگام از لبای باریک شده روبروم کنده شده به صورت مهربون بهترین
عموی دنیا افتاد

جانم؟ -

فرهاد - بیا اینجا... تو عاشق یاسی

انعکاس صدام تکراروار توی اون شب بهاری تو گوشم زنگ زد "رز هم
قشنگه ولی من عاشق یاسم" ... چرا امشب؟ ... فرهاد حداقل تو تمومش
کن... دلم خونه... خون ترش نکن... این تشت خون دیگه جا نداره... من کاسه
صبرم این کاسه لبریزه

.....
.....

کش رو دور موهام انداختم و یه نگاه به

سرتاپام... هی بدک نشده بودم... یه تونیک یاسی و ساپورت مشکی بلند

از اتاق زدم بیرون و تو پیچ راهرو مهسا رو گوشی به دست پیدا کردم

.آره...کی میرسی؟...پس منتظریم...دیر کردی نکردی...بای -

.سرم کج شده منتظر پاسخ کی بود

- دوست پسرم نبود...نه که ندارم...مجبورم با این نسترن خیرندیده دل و -
قلوه بدم...فکر کنم ته تهش باید برم اینو من ورش دارم...از این فرهاد که
بخاری بلند نمیشه

- داره میاد؟ -

.آره گفت تازه رسیده خونه...یه کم استراحت کنه میاد -

- فرهاد چرا نیومده؟ -

.چه میدونیم والا...فکر کنم خاتون امروز بچه رو گرفته به کار -

.این تن پرور ازش بعیده -

خنده شد چاشنی صورت خوشگلش و از کنارم گذشت...چه نازه...با اون
دامن بالا زانوی جین و تی شرت چسبون سرخابی واقعا نازه

.نخوری منو -

.آشغال خوری بلد نیستم -

.گمشو کثافت -

.خنده باز تو دلم رنگ گرفت و قدمام طرف حجم تلنبار شده سبزی جهت

.کنار گلرخ جون نشستم و طعم گس مهربونی زیر پوستیشو بی کلام باحس
نوازش دستم درک کردم

.عمه فریبا - چه خبر ترانه؟...کارت تو شرکت حسام خوب پیش میره؟

.آره عمه جون...بدک نیست...فعلا تا بستن قرارداد سرمون خلوته -

.عمه عادت کرده به عدم ابراز احساسات سرش باز گرم حجم عمرا تموم
شدنی سبزی شد و منم دست بردم که گوشه ای از این حجم هر ساله
خاتون و دوسال نبوده خودم رو سامونی بدم

.مهمشید - حالا این پسردایی ما که تو شرکت بهت سخت نمیگیره

گلرخ جون - مگه جراتشو داره؟...خودم یک دماری از روزگارش درمیارم
 که بیا و ببین... تازه فریبرز اولتیماتوم داده تو خونه که ترانه خم به ابروش
 بیاد جل و پلاس حسام تو کوچه است

مه‌دیس مثلا با خنده و درواقع با حرص گفت: خدا شانس بده

گلرخ جون - عزیزه از بس

باز هم یه لبخند به اون مهر تو چشمای مهربون و یه حس بد از نگاه لبریز
 حسادت مه‌دیس

مه‌سا کنارم رو زمین پخش شد و کنار گوشم نظر داد باز

مه‌سا - میبینم که مه‌دیس خانوم میخوان سر به تنتون نباشه

فکر کنم بد مدله خاطر خان داداشتو میخواد -

مه‌سا - بشینه تا این حسامی که من دیدم بگیرتش

مه‌سا نامرد نباش دیگه...مه‌دیس همه چی تمومه -

مه‌سا - آره تو همه چی همون تمومه...آف آف

کوفت...یه کم منطقی باش...آخه چه هیزم تری بهت فروخته مگه؟ -

.مهسا - من از هیزمش ننالیدم از یه عمر زیر بار تحقیر تو چشاش نالیدم

- فلسفیش نکن مهسا...مه‌دیس صددرصد انتخاب آقا بزرگه واسه یکی یه -
دونه خل دیوونه فامیل

.مهسا - حسام هم زیر بار حرف زور برو نیست اینو خیلی خوب حالیمه

مهشید - چیه شما دوتا دوساعته سر کردین تو گوش هم؟

.مهسا - تو به سبزیت برس

مهشید سبزی تو دستشو طرف مهسا پرت کرد و من با خنده اظهار وجود
کردم

مهشید آرتین کجاست؟ -

.مهشید - خونه مادر شوهرم...می‌آوردمش تو دست و پا بود

..... خب من دلم براش تنگ شده بود -

مهشید - بچم به مادرش رفته... کشته مرده زیاد داره

مهسا - دوباره این واسه ما تیرپ توهم اومد... خانومی شهاب هم که اومد
... گرفتت بچه ایثار کرد وگرنه

مهشید - مهسا کاری نکن بکشمتم امشب جا آش رشته کله پاچتو بدیم
.ملت بخورنا

اینبار مهسا حجم سبزی رو پرت کرد طرف مهشید و من بازم نیشم کش
.اومد

.راستی خاتون یکی از دوستای من و مهسا هم قراره بیاد کمک -

.خاتون - قدمش سر چشم... فقط ترانه برو یه سر به غذا رو گاز بزن

مهسا - اونوقت خاتون چرا ترانه؟

خاتون - مثلاً میخواستی به تو بگم که نیمرو هم بلد نیستی بپزی؟

.مهسا - خاتون

.ابرو بالا انداختن واسه مهسا لب و لوجه آویزون تفریحیه برای خودش

غذا رو چک کرده شال انداختم رو سرم و از در آشپزخونه پا گذاشتم به باغ...نگام به جنب و جوش کارگرا بود...نگام به آرومی مظلومانه ای بود که لبه ایوون نشسته و با حسرت به تاب وسط باغ خیره بود...پاهام اختیار دارن خودشون ...تحت فرمان من نیستن

کنارش لبه ایوون نشستم و لبخند زده به اون همه معصومیت گفتم:خانوم خوشگله اسمت چیه?...اسم من ترانه است

سرش میلیمتری بالاومده باز چونه اش به گردنش چسبید و من دست دراز کردم طرفش و گفتم:از این تاب خوشگله یکی هم حیاط پشتیه...میخوای بریم ببینیم؟

اینبار سرش بالاتر اومد و گفت:بابام گفته اینجا بسینم

آخ من به فدای این لحن...دل آب میکنی خانوم خوشگله...من اگه بابات بودم جون میدادم واسه این باباگفتن

خب برو از بابایی اجازه بگیر -

از روی ایوون پرید و من تو سیالیت ذوقش شناور شدم

باباش سری برام خم کرد و من لبخند زدم و دختر کوچولوی مو فرفری پری
وار دوئید طرفم

لبخند زنون دست دراز کرده به طرفش محتاج محبت گفتم: بریم؟

دست کوچیکش ارزشمند شد تو دستم و من تو باور خوشبختی لحظه ای
گفتم: حالا نگفتی اسمت چیه خانومی؟

اسم سما... سما... ماما میگه یعنی آسمون -

خوش به حالت چه اسم خوشگلی داری -

دست کوچیکش رو رو لبش گذاشت و نخودی ریشه رفت و من ذوق کردم
با این نخوددونه چشمش

روی تاب فلزی پر خاطره نشوندمش... پشت سرش وایسام و با خنده
گفتم: چقدر میخوای بالابری؟

مثل فرهاد... فرهاد هم اینجوری میگفت چقدر میخوای بالا بری... منم
میگفتم تا آسمونا... کاش به بلندی این تاب قانع بودم... آسمونم آسمون
نبود... آسمونم با صورت رو زمین گرم خوردن بود

خاله من یه سعل بلدم...بخونم؟ -

.آره قربونت برم -

میوه نخول نسسته...لویس مگس نسسته...اول بسول با دقت...بعدس -
.بخول با لذت

دل میدم برای این جای "ر" "ل" "و" جای "ش" "س" گفتنا...دل من با دو
.حرف زیرو رو میشه و حس میکنه الان خوشبخت ترینه

.....
.....
بغش کرده و اون دست انداخته گردنم...آداب شیرین زبونی رو خوب بلده
.این نیم وجب قد و بالا

خب دیگه چی دوست داری؟ -

خب من بستنی هم دوست دالم ولی مامان بلام نمیخله میگه سلما -
.خولدم بلام خوب نیست

خب مامانی راست میگه...وقتی خوب شدی قول میدم یه عالمه واست -
بخره

قول قول؟ -

قول قول -

خاله خیلی دوست دالم -

با عشق غرق بوسه کردن یه صورت یعنی اوج بودن...با این بودن در این
لحظه خوشم

من عاشقتم عزیزم -

مهدیس - ترانه این بچه کیه؟

بچه یکی از کارگرا تو حیاطه...ببین چه نازه -

بی احساس نگاهش کرد و بی تفاوت از کنارم گذشت...نه بابا اینم به عمه
خانوم رفته

کنار خاتون نشستیم و تازه متوجه نسترن شدم...روبوسی و حال و احوال که تموم شد تازه خاتون تونست چشم بگیره از این عروس آرزوهاش و بگه

خاتون - مادر این بچه کیه؟

بچه یکی از کارگرا....ببینین چه نازه -

خاتون - آره مادر خدا حفظش کنه

مهشید - ترانه نگفته بودی اینقده بچه دوستی

یه لبخند شاد خواست رو لبم جون بگیره که تیره شدن نگاه خاتون زهرش کرد...خاتونم بی خیال....من دوساله کنار اومدم...تو هم کنار بیا...با آرزوی بربادرفته ترانه ات کنار بیا...خاتونم تموم شد...من حالا شم خوشم

لبخند لاجون و با اصرار رو لبم پافشاری کرد و گفتم: بچه ها همه عشقن

نسترن - بچه ها همه عزیزدلن....منم عاشقشونم

خاتون دم گوشم گفت: ماشالا به سرتاپاش....الهی بگردم چه نازه

خاتون با صدای غمناک تعریف نمیکنن از عروس آرزو... خاتونم قرار شد بی خیالی طی کنی... بخاطر من بی خیالی طی کن
دوسش دارین؟ -

خاتون - اگه این پسره دوباره دبه نکنه چرا که نه؟... چی دیگه از خدا میخوام مگه؟

با اون لاجونی خندیدم... برای دل تو خندیدم خاتونم... تو هم بخند برای دل من.

نگام رو صورت رنگ پریده گلرخ جون موند و رد نگاهش دنبال کرده رسید به... یا قمر بنی هاشم... این چرا اینجوریه؟ ... یعنی همیشه اینجوریه... ولی حالا دیگه چرا اینجوریه؟

مهسا کوبید تو صورتش و رنگ عمه فریبا پشت بند این ضربه شد زردچوبه و خاتون سخته رد کرده به این نمونه نادر خیره موند و حجم سبزی های تو دستش توی روفرشی ول شد

خمیازه کش و چشم بسته از پشت سرم رد شد و یکی کوبوند پشت سرم و گفت: سلام بر بانوان غیور این خانه

گفت و چپید تو آشپز خونه...مهسا ارورداده سبزی ها رو برد طرف دهنش و مهشید زد پشت دستش و بعد به ادامه ماتزدگیش رسید...گلرخ جون یه چشم غره و اشاره به مهسا رفت و قبل از حرکتی از جانب مهسا باز این نمونه نادر انسانی پیداش شد و با همون چشمای نیم بندش کنار من جا گرفت و من باز نگام به اون شلوارک ارتشی زیرزانو و رکابی پر از حرف انگلیسیش خیره موند و آفا سر گذاشت رو پا خاتون و گفت:خاتونی خوابم میاد.

.حرکت لب خاتونو دیدم که میگفت:خواب به خواب بری مادر

نگامو زیر چشمی نشونه دادم طرف نسترن سرخ شده...ما عادت کردیم...دلیل همیشه کت و شلوار پوش بیمارستانو شلوارک و رکابی پوش ببینه این...بیدار شو درد کلهمومون به جونت

چشماشو باز تر کرد...فتر دوباره زیرش دررفت و با سرعت اف چهارده جنگی تو پیچ راهرو گم شد

مهشید و مهسا پکیده ول شدن رو حجم سبزی ها و من هم سر کردم تو موهای سما و خاتون رنگ و حالش برگشت

خاتون - ببخش مادر... این بچه من از خواب که میخواد بیدار شه دور از
جون تو عین این دیوونه هاست

مهسا دوباره شیهه اسب سرداده رو سبزی ها پخش شد و گلرخ جون هم
بی خجالت یه نیشگون از ناکجای مهسا درآورد و من و مهشید با سعیی
شگرف به جای شیهه ملیحانه خندیدیم

عمه فریبا با حرص سر گردوند... نسترن جان باب میل عمه فریبا
نیست... عمه فریبا دق میکنه نبنده پرستو رو به ریش فرهاد... عمه جان خدا
قوت

.....
.....
برای سمای سوار ماشین دست تکون دادم و اون خواب آلوده تو بغل باباش
بههم خندید... جان دلم... دلتنگ میشم برات

آقابزرگ - ترانه بابا

دوئیدم طرف تخت یا همون مجمع هر ساله نذری خورون

جونم آقابزرگ؟ -

آقابزرگ - بیا اینجا بابا بشین بخور...صبح تا حالا چیزی نخوردی

مهسا - آقابزرگ من موندم چطور شما فقط آمار ترانه رو دارین

آقابزرگ - آخه تو تعارفت نکرده قد همه ما میخوری

خاتون - راست میگه آقابزرگت بیا اینجا آش بخور...جون تو تنت نمونده
صبح تا حالا

میون خاتون و آقابزرگ نشستم و فرهاد کاسه آشو داد دستم و باز خیره
شد به نسترن معذب شده...خب عمو جان میبینی که داره غذا میخوره
چشم درویش کن بذار راحت باشه...مهسا همه ناز و قربونای منو با
نیشگونی که از بازوی فرهاد درآورد حالی فرهاد خسته دل کرد

حسام - دست خاتونم درد نکنه با این دست پخت

خاتون - منکه کاری نکردم مادر...نوش جونت

مهسا - ما هم که بوق...دیروز تا حالا دور از جون تراکتور ازم کار کشیدن
بعد خاتون دستش درد نکنه؟

آقابزرگ با ته عصاش چندباری مصلحت آمیز زد به بازوی مهسا و گفت: بچه خجالت بکش جلو نسترن خانوم... نسترن جان بابا غریبی نکنیا

نسترن - نه ممنون... اونقدر جمعتون صمیمی هست که جایی واسه غریبی نمونه

حسام با آرنج کوبید تو پهلوی فرهاد که یعنی بشنو و حظ کن فرهاد خان... فرهاد هم نیش چاک داده گفت: کاستونو بدین بریزم براتون

همه نگاهمون به کاسه تازه استفاده شده نسترن خیره موند و باز شییه مهسا هوا رفت البته بی صدا و سرکرده توسینه خود فرهاد

آقابزرگ - نسترن جان بابا و مامانو هم می آوردی خوشحال میشدیم

نسترن - بابا فعلا تا یه ماه آینده ایران نیستن... مامان هم برای یه کنفرانس رفتن شیراز... وگرنه مشتاق دیدار بودن

خاتون - اونوقت بچه تکی مادر؟

نسترن - نه یه برادر هم دارم... چهار سالی هست با همسرش سوئد زندگی میکنه

عمه فریبا - اونوقت مامان بابات شغلشون چیه؟

.نسترن - بابا جراح قلب و عروقه...مامان هم سوپروایزره

فرهاد - یعنی دختر دکتر سمیع معروفین؟

.نسترن - اگه اجازه بدین

فرهاد کنار گوش مهسا یه چی گفت و مهسا با چشما گشادشده خیره

...نگاش کرد و بلندگفت: دروغ

.فرهاد - به جون ترانه

ندونستن اینکه فرهاد و مهسا بی من چی میگن و مایه میذارن از من بد رو

مخمه

خنده بالا اومده تا پشت لبم رو باز قاطی داشته های دلم کردم و منتظر

اظهار وجود سمیه خانوم سینی به دست پشت در وایسادم

سمیه خانوم و سلام زیرلبی و یه نگاه بالا به پایینی و برداشتن کاسه آش

.بی تشکر

نگام رو در بسته خشک شده بالا پایین میشد که مهسا لباسمو کشید و
کنار گوشم اظهار فضل نمود که

میبینم که صاحبخونه فوق العاده مهربونی داری عزیزم -

خفه نشی همین نصفه شبی پرتت میکنم از خونه بیرون هم خواب سگا -
بشی

دلت از سمیه خانوم جونت پره سر من خالی نکنیا -

گمشو بابا...منکه عادتیم -

آره بدجور عادتیی...ترانه چی شدی؟...یادمه هیچکس جرات نداشت به -
عزیز کرده فاروق خان بگه بالاچشمت ابروئه...ترانه چقدر عوض شدی...من
هیچوقت نمیتونم مته تو ناز و نعمتام رو فدای خودراییم کنم...من نمیتونم
مته تو عاشق بشم

هیچوقت مته من عاشق نشو...هیچوقت...حالیته؟...اون عشق -
نبود...کورشدن بود

پس چرا هنوزم این کوریو دوست داری؟ -

پاهام جهت گرفت طرف آلونک ملقب به خونه ام

یادم نمیاد گفته باشم دوست دارم -

پس اسم احساساتو چی بذارم؟ -

ولم کن تورو خدا... بیا بریم بکپیم که فردا صبح اینا میخوان زابرامون کنن -

باید تو کتاب رکوردا نوشت این قضیه همنشینی خان داداشو با ماها -

ولی انگاری رابطش با فرهاد خیلی خوبه -

اوهوم... رفیق بچگی همن دیگه -

مهسا؟ -

هوم؟ -

خاتون هیچ وقت از دلیل طلاق من به هیچکس حرفی نزد مگه نه؟ -

نه بابا این لیلی مجنون دهنشون بد قرص بود... تو هم که نم پس نمیدی -

چیز قابل گفتنی نیست... تو فکر کن جون به لب رسیدن بود -

از سایه و مامان و باباش خبر داری؟ -

خیلی وقته رفتن دوبی...سایه آخرین بار تماس گرفت...ازم خجالت میکشن

از اونا شانس آوردی...خیلی دوست داشتن -

منم عاشقشونم...دلم برای توسرو کله زدن با سایه تنگ شده -

سایه رفیق خوبیه...ترانه کاش نمیرفتیم اون مهمونی -

تقدیر دست ما نیست...نمی رفتیم یه جا دیگه تو یه موقعیت دیگه -
عاشق میشدم

ترانه دلم میسوزه از همه چی تموم بودنش...چرا اینجوری؟...کی فکرشو میکنه یکی با اون حس بدبختی داشته باشه؟

من هیچوقت با اون حس بدبختی نداشتم...من به کنارش بودن هم قانع بودم -

دلت برا اون روزا تنگ هم میشه؟ -

دلم برا روزای دختر خونه فاروق خان بودن بیشتر تنگ میشه -

دلت نمیخواد بدی خاطراتشو مرور کنی؟ -

دلم نمیخواد بدی این دلو مرور کنم... خودکرده تدبیر نداره... من از خودم -
شاکیم... از آقا بزرگ... یه نه گفت و تموم... نگفت چرا نه... دلم از فرهاد گرفته
است که تا فهمید میخوام عروس شم بی پرس و جو از یارو باهام قهر
کرد... من شاکیم ولی بخشیدم... تو همین شکایت بخشیدم

فرهاد بعد رفتنت خیلی تنها شد... همه کسش بودی... محرم -
رازش... دلتنگ بود... همیشه واسه فرهاد عزیزترینی... همه هم میدونن
فرهاد قسم راستش جون ترانشه

مهسا رمانتیک که میشی حس میکنم این مهسا یه مهسا ی دیگه است -

بخواب بابا... کله پاچه از دستمون میره وگرنه -

دیوونه -

تو عمق دیوونگی مهسا بودن یعنی مهربونی... بلد نیست ابراز
احساسات... دلش با جدی بودن صاف نشدنیه... همه سالای زندگیم با همه

شوخ بودنش جدی بود...حتی اون روزی که تو اون آشپزخونه تو نظر من
... "قشنگ کوئید تو صورت تم و گفت "چرا ول نمیکنی این بدبختیو

.....
.....
سرم تکیه داده به شونه فرهاد در حال چرت زدگی بود که حضرت آقا قری
به شونه مبارک دادن و چرت باریک بنده رو پاره نموده و در جواب این
گستاخی یک آرنج به پهلو هم نوش جان مبارک کردن

فرهاد - چته خب؟

زهرمار خب عین بچه آدم بشین بذار دودقیقه این کپه مرگ من آروم -
بگیره دیگه....هی جم میخوره پسره دیوونه

فرهاد - تو که اینقده خوابت میومد مجبور بودی هلک وهلک دنبال ما راه
بیفتی که صبح جمعمونو زهرمارمون کنی؟

واسه خاطر کوری چشم تو یکی بود جون تو -

فرهاد - گمشو کنار...شونم درد گرفت...این همه پول کله پاچه ندادم که
حیف و میل بشه پس عینهو بچه آدم بلند شو غذا تو بخور

نوموخواوم...من خواب میخوام -

فرهاد - اگه بچه خوبی باشی این حسامه رو راضی میکنم ببر تمون ویلا
لواسون فریبرز

اونوقت قول میدی دنبال نسترن هم بریم؟ -

فرهاد - تو چرا هی تو آب گل آلود ماهی میگیری؟...با آبروریزی دیروز
دیگه من روم میشه تو چشمش نگاه کنم

تا جاییکه من یادمه خوب واسش کاسه آش پر میکردی -

فرهاد - زهرمار...حالا زنگ بزن ببین خوابه یا نه؟

شما که روتون نمیشد تو چشمش نگاه کنین؟ -

فرهاد اومد جذب به وار منو به باد سرزنش بگیره که مهسا تاکتیکی پرید
وسط ماجرا و گفت: بلند بگین ببینم که در مورد چی حرف میزنین؟

...در مورد -

ادامه حرفم شد چارتا مژه زدن ویه چشم و ابرو اومدن و صاف شدن
دوزاری مهسا خانوم

مهسا - منم موافقم

فرهاد - دقیقا با چی؟

مهسا - کلا با تو یکی من هیچ وقت موافق نبودم...منظورم پیشنهاد
خردمندانه ترانه بود

مهديس - یکی به ما هم بگه اینجا چه خبره؟

حسام - انگاری رمزیه

مهسا - صدبار گفتم برادرم تو سالی یه بار حرف بزن اون هم روز جهانی
کودک...اون روز هم حرف نذنی قرار نیست کسی بگه چرا

حسام کفگرگیشو حروم پشت گردن مهسا کرد و خیال راحت شده از

تلافی رو به فرهاد و منو آدم حساب نکرده گفت: حالا میگی چی تو

سرتونه؟

فرهاد زیرچشمی مهدیس نگاه کنی انجام داد و گفت: چیز مهمی نیست... ترانه و مهسا میخوان دوستشون هم باهاشون بیاد لواسون

حسام - اونوقت کی گفته من موافقت کردم با ویلا لواسون؟

فرهاد - همون که مهسا گفت... شما همون سالی یه بار حرف بزن

سرم پایین و لبم پر خنده... خوردی مهندس فرزین؟... بینیتو قربون... بو جزغالگیش بد شامه نوازه

مهدیس - حالا چرا اون هم تو جمع خونوادگیمون باشه؟

فرهاد نگاه تو چشمش نکن... میسوزی... دلت میسوزه... بی خیال ما همه پشتتیم

حسام - مگه چیه؟... دختر به این خوبی

مهدیس چشم باریک کرده برانداز کرد حسام و با طعنه گفت: مته اینکه همچین خورش اومده؟

حسام - من که رو چشم خواهری خیلی خوشم اومده... بقیه رو نمیدوم

لبای کش اومده مهدیس و چشمک حسام به فرهاد و لبخند نیمه جوئیده
 فرهاد بد به دلّم میشینه... حسام سر تخته شسته هم که باشه بازم مرام
 فرزینا تو خونشه... چشم به ناموس کسی داشتن نامردی دونستنه تو قابوس
 .فرزینا

مهسا تلفن به دست از میز دور شد و مهدیس گفت: فرهاد جا تمیزتر از
 اینجا پیدا نکردی واسه صبحونه خوردن؟

نگاه من و فرهاد و تداعی خاطرات این همه سال صبحونه خوری روز
 جمعه... کثیفیش قلب تمیز کنه مهدیس جان... اینجا حکم داره... حکمش هم
 قرار پر از مهر کاسه و محبت من و مهسا و حسامه... حسام جان من برای
 همه سالای اینجا اومدن ازت ممنونم

.....

لبه استخر نشسته و پاچه تا زانو بالا زده پا
 تو آب حرکت میدادم که حضور کسیو کنارم حس کردم... زیرچشمی نگاهش
 کردم که روی یکی از صندلیای فلزی دور استخر نشست و سنگین کرد
 .نگاشو رو من

پامو از استخر بیرون آوردم و بلندشدم که گفت: عجیبه... تو چرا اینقدر عزیزی؟

یه لبخند از اونا که تا فیها خالدونو جزغاله میده رو لبم نقاشی شد و بی اونکه نگاهش کنم گفتم: باعث ناراحتی شما میشه؟

- هر چیزی که بخواد با زور روی من تسلط پیدا کنه منو ناراحت - میکنه... خوش ندارم چپ و راست بهم گوشزد کنن که یهو آب تو دل ترانه خانوم تکون نخوره... من دوست دارم همونجوری که با کارمندای دیگم برخورد میکنم با تو هم برخورد کنم... پس از راپورت دهی بهتره دست برداری... وگرنه من کادر شرکتم تکمیله حتی بدون... تو
- من نیازی به شاخ و شونه کشیدن اون آدمها واسه تو ندارم.... همینجور که - این دوسال نداشتم و تونستم گلیممو بدون هیچ کمکی از آقا بزرگ بالا بکشم

آره... یادم نبود تو آدم خیلی مهمیو جدای از این خانواده - داری... شادمهرملکی... خیلی سرشناسه

- به اطلاع برسونم شادمهر سه ساله ایران نیست... حرف دیگه ای مونده - جناب مهندس فرزین؟

- حرف دیگه اینکه بهتره تو شرکت فقط سرت گرم کارای خوت باشه... من -
از کلاغا متنفرم و خوب نوکشونو قیچی میکنم

قابل تقدیره... من از آدمای تو لفافه حرف زن خیلی خوشم میاد... در -
ضمن دوسالی هست یاد گرفتم نباید تو کار این خونواده سرک
.کشید... فاروق خان استادم بوده اینو همیشه یادت باشه

از سرجاش بلند شد و روبروی من قد علم کرده و ایساد... که چی؟... میخوای
بگی قدت بلنده؟... هر درازی که باشی از اون کوتاهتری

- قرارداد جدید تا فردابسته میشه... تو هنوز زیاد وارد نیستی پس بهتره -
زیاد توی این پروژه شرکت نداشته باشی؟... نمیخوام بخاطر سهل انگاری
عزیزکرده خاتون و آقابزرگ این پروژه چند ده میلیاردی رو از دست
بدم... بهتره کنار خانوم سلیمانی فعلا دوره بگذرونی

چشمای باریک شده من و پوزخند سراسر نفرت آدم روبروم... تو و مهدیس
چی از من طلب دارین؟... تو چرا؟... تو یکی یه دونه؟... نفرتت درک
نشدنیه... من حق خوری نکردم... یه عمر شاهد توسری خوری بودم

از کنارش گذشتم... من بخاطر توئه رفته دارم این همه تاوان میدم
حالیته؟... ثروت من خیلی بیشتر از این آدمیه که باید خفتشو بکشم... به
روزی میرسه که این آدم هم محتاج من میشه... دیر نیست اون روز

.....
.....
خداقوت مهسا جان... این توپ بود شما انداختی؟... والیباله نه پرتاب موشک
به فضا

نگام به صورت نسترن چشم گشاد شده و در جستجوی توپ و فرهاد با
لبخند خیره شده بهش افتاد... نه بابا این دوتا هم که دیگه تعطیل
تعطیلن... مهسا هم که همون بازی نکنه والا سنگین تره... بازم خدا خیر
شلوار مارکدار مهدیس بده که زمین گیرش کرده ... مهندس فرزین بازم
بهتره... مهندس فرزین نه دیگه حسام... باید خفت کش باشم براش... تهدید
کار کرده ... جلوم میخواد پل بسازه ... به وسعت همه سالای محبت خاتون
و آقابزرگ... واسه سدت خودم سنگ میشم مهندس

مهدیس - بچه ها بازی بسه بیاین ناهار

نسترن کنار گوشم لب زد که

نسترن - چرا این مته شما دو تا نیست

مهسا هم سر کرده تو گوش جفتمون گفت: نه که ما شلوار ده قرن پیشمونو پوشیدیم مشکلی نیست بازی کنیم ولی چون ایشون شلوارشون مارک اصله حیفه... هیشکی ندونه منکه میدونم افه خرکیشه جلو خان داداش که مثلاً بگه من ظریفم

مهسا -

مهسا - دردو مهسا... کم ازش کشیدی... من جای تو باشم یه تو دهنی حروم اون همه بی مروتیش میکنم... هنوزم یادمه چقدر سوخت وقتی اون اومد خواستگاری تو... مهدیس هوزم تو رو رقیب میدونه... حسام بهونه است همه خب میدونیم که دلش پیش کی بوده

نسترن - میشه بگین چه خبره اینجا؟

مهسا - فرهاد حرف زدن در مورد یه آدم مهمو ممنوعه اعلام کرده... اون آدم تو زندگی ما خیلی مهم بود... یه نقش کلیدی داشت... یه نقش که نابود کرد یه خانواده رو

مهسا کی نابود شد؟... بگو ببینم جز من کس دیگه ای هم ضربه -
 خورد؟... نه مهسا... همه رو با من جمع نبند... تو دوسال خونه اون بودن گفتن
 این جماعت ترانه زنده است یا مرده؟... فقط بعد از دوسال خون دل خوردن
 من یاد سرزنشای تلنبار شده تو دلشون افتادن... من خرابم... خراب ترم
 نکن... حرفشو وسط نکش

مهسا - از این حس تو چشات وقتی ازش حرف میزنی متنفرم ترانه... من
 شاهد بدبختیت از این حس متنفرم حالیه؟

نسترن - داری چی میگی ترانه؟... تو مگه جدا از فرهاد اینا زندگی میکنی؟

مهسا - چهارساله... چهار ساله وقتی میری خونه خاتون داره میناله از نبودن
 ترانش... یادگار فردینش... ترانه تو فقط با خودت لج نکردی با خاتون
 و آقا بزرگ لج کردی

نسترن - مهسا تو بگو چهار سال پیش چرا ترانه از خونه رفته؟... اصلا به
 فرهاد غیرتی نمیخوره که بذاره ترانه تنها زندگی کنه

یه روزی شاید خودم گفتم فقط اینو بدون که من دوساله مطلقه ام -

نسترن - شوخی میکنی

مهسا - کاش شوخی بود... جز خودمون هیشکی نمیدونه... همه فکر میکنن
ترانه رفته اونور آب واسه تحصیل

دلَم شکست... تکه پاره های این دلوجمع کردن آزارم میده... من
سرسکستگی میارم واسه آقا بزرگ... دلش نمیخواد جار بزنه بدبختی
ترانشو... جازدنی نیست... کی باور میکنه عزیز کرده فاروق خان بی لباس
سفید بره تو خونه شوهر... دیگه نباید انتظاری داشت از من بی لباس
سفیدرفته و بی کفن سفید برگشته... خونه شوهرم خونه من نبود... شوهرم
هم شوهر من نبود

پوشه برگه های تو دستم رو گذاشتم جلو خانوم سلیمانی و گفتم: مگه این
طرف قرارداد خیلی کاره ان؟

خانوم سلیمانی - آره فدات شم... مته اینکه خرشون خیلی برو
داره... مهندس هم حکومت نظامی اعلام کرده و طبقه دهم رو ممنوع
الورود

ای بابا... همچین کلاسی برمیدارن انگاری گفتگو تمدناست... چار تا امضا -
که دیگه این حرفا رو نداره

آقا شکوری - نه بابا یه کوچولو اونور تر گفتگو تمدناست...طوری که من شنیدم رئیس این شرکت طرف قرارداد همه پروژه ای قبول نمیکنه...کارای کم ولی مهمی انجام داده

نه همچین خوشم اومد -

خانوم سلیمانی - فقط تو نیستی که خوشت اومده...یه نگاه به سرتاپا خانوما شرکت بندازی میبینی همچین اونا هم بدشون نیومده

راستی این مهندس کاویان اینجا دقیقا چیکاره است؟ -

آقا شکوری - دست راست مهندس فرزین...مته اینکه اونور با هم آشنا شدن

خانوم سلیمانی - الهی بمیرم شنیدم چهارسال پیش زنش مرده...میگن خیلی عاشق زنش بوده

آقاشکوری - من موندم این خانوما چطور اینقدر دقیق آمار کسیو درمیارن

خانوم سلیمانی - مته اینکه یادتون رفته کی آمار خانوم شمسو میخواست دیگه نه؟

آقا شکوری - ما یه عمر نوکرتونیم بابت این قضیه

خانوم سلیمانی - شما زن پا به ماتو اذیت نکن نوکری من پیشکشت

یه لبخند و یه تبریک و یه باریک شدن چشم از بابت یه حسرت عمیق... من و این لبخند... من و این بغض... من و این درد... تا کی بشنوم و دم نزده تو خودم انبار کنم این حجم تلنبار شده بغضو؟... همش بخاطر توئه حالته؟

.....

.....

کوله افتاده از شونه رو دوباره درست کردم و به عددایی که کمتر میشد خیره شدم با یه حس بد به اسم بی حوصلگی مفرط... تو این شرکت رفیق پیدا کردن همون آب تو هاون کوبیدنه... شیطونه میگه جای این شرکت و این دخترای انگار دشمن خونی به پیشنهاد مامان نرگس برای معلم خصوصی کلهم درسای نرگس حتی با وجود برادر جان جواب مثبت بدم و نه خفت کش این مهندس فرزین بشم و نه متحمل نگاه سراسر دشمنی دخترای شرکت... انگار با نگاهشون ارث نداشته باباجوناشونو طلب میکنن... از هم... از من... نمیدونم واسه چی... خانوم سلیمانی که میگه بخاطر تب عشقشونه به مهندس فرزین و من میگم واسه خاطر تب جنونشونه.... وگر نه

این کوه یخ چی داره که ملت با نگاهشون به جنگ تن به تن برن؟...والا...من که چیز خاصی تو وجودش ندیدم...خوش تیپی و خوش قیافگی دوروبرم زیاد بوده...چشم و دل سیری آورده...با وجود اون جذاب ترین دل قرصم کرده که جذابیت دم کوزه بذاریش هم دوچیکه آب نمیشه دستتو بگیره...حسام چی داره؟...جز یه نگاه هیز؟...جز یه غرور و تکبر آمیخته به نگاه اکثریت آقایون ایرانی؟...جز پول و مکنت؟...جز مدرک معتبر اونور آبی؟...جیز خاصی نداره لاقلا واسه من خاص نیست که بخاطرش رقیب شمردن بشم

در آسانسور که باز شد نفسم رو پوفی دادم بیرون و سر پایین و سرامیک...شمار رفتم طرف در که

نگام به کوله افتاده خودم و سامسونیت افتاده پاهای روبروم بود...با همون سر پایین رو زانو نشسته سامسونیتو بالا گرفته با پشت دست تکونده گرفتم طرف صاحب پاها و سامسونیت نرم از دستم کشیده شد...کولمو برداشتم و بلند شده تازه سر بالا کردم...یکی با یه جذابیت برای من عادی...با یه نگاه بالا به پایین...ولی با یه تفاوت...سبک...نرم...سیال...با یه کج خند گوشه لب

منتظر عذرخواهیم هستین؟ -

کج خندش بیشتر شیب گرفت و یه دستش مثلا جنتلمنانه گوشه کت
مارکدارش رو بالازده فرورفت تو جیبش و در جوابم گفت: ابد...اصولا من
باید از یه خانوم متشخص عذرخواهی کنم

د بیا...این بابا هم که هیزه...یعنی کلهم مردای این ساختمون هیزن جز اون
آقا شکوری عاشق همسر پا به ماه...نه من میخوام بدونم با یه نگاه چطور
تشخیص داد که من متشخصم...اونم من...منی که در نقل قولای مهسا کاملا
به این موضوع واقفم که سلیطه ای بیش نیستم

در هر صورت هر دو خوردیم به هم پس نیازی به عذرخواهی نیست -

کارمند این ساختمونین؟ -

چطورمگه؟ -

احساس میکنم شما رو یه جا دیدم -

لابد مته یه نقاشی مینیاتوری توی یکی از موزه های لوورپاریس نیستم؟ -

کج خندش پخش شد و قهقهه اش هوا رفت و بعد از یه دور به رخ کشیدن
کلاس خنده اش با لبخند ته مونده اون خنده کذایی گفت: جالبه...من از

خانومای متشخص و حاضر جواب خیلی خوشم میاد... ولی جدای از شوخی
من مطمئنم که شما رو میشناسم

نه بازیگرم نه یه چهره سرشناس که پوسترم تو کل شهر پخش -
باشه... شاید هم شما به زندگی قبل از این دنیا اعتقاد دارین و به نظرتون
اون دنیا یه ملاقاتی باهام داشتین؟

شاید ولی با نظریه پوستر موافق ترم... حس میکنم خیلی برام آشنایین -

صدای مهندس فرزین دیروز تاحالا و حسام یک عمر و سرتخته شسته
چندساله تو گوشم صداداد و اخمامو بیشتر تو هم تداخل داد

امیرعلی چرا اینجایی؟... دوساعته بالا منتظرتم... فکر کردم از اینور -
خیابون تا اونور خیابون به رحمت ایزدی پیوستی

نه داشتم یه اختلاط دوستانه میکردم -

انگشت شستم زیربندکوله و انگشتای دیگم دورش حلقه شد و در حال
گذر از کنارش گفتم: در هر صورت من یکی مطمئنم شما رو هیچ جا ندیدم

خوشحال میشم اسم این خانوم متشخصو بدونم -

زیرچشمی شاهد شدم واسه ابروهای به سرعت بالارفته و به همون سرعت
گره خورده مهندس فرزین دیروز تا حالا...نگام بازبرگشت روی مثلا
جنتلمن روبروم و گفتم: شما کلا با همه اینقدر زود حس صمیمیت میکنین؟

نه همه... فقط آدمای خاص و آشنا و چهره پوستری -

اونوقت اجالتا کی بهتون گفته که هرکسی از این صمیمیت خوشش میاد؟ -

من کلا کاری به خوش آمد کسی جز خودم ندارم -

منم واسه آدمای زود صمیمی شوو کاری به خوش آمد کسی نداشته تره -
هم خرد نمیکنم چه برسه باب آشنایی بدم...پس خداحافظ

نگاهی به مهندس فرزین هم نکردم تا باز شاهد بشم واسه حالات بصری که
تداعی گر عمو فریبرز و فرهاده برام

خب آشنایی با شما که برای من کاری نداره -

فقط به این خاطر که شما حس آشنایی دارین میخواین عملی کنین این -
آشناییو؟...نه بابا باور کردم که شما صددرصد به زندگی قبل از این دنیا
اعتقاد دارین

باز هم کج خند چسبیده به لبای در نظر اکثریت خوش فرمش بیشتر زاویه دار شد و اینبار رو به مهندس فرزین گفت: شما خانومو میشناسی حسام؟

بی نگاه به حسام خواستم در حین قدم برداشتن بدرود دودستی پیشکش آدم مثلا جنتلمن روبروم کنم که دستی روی شونه ام سنگین شد و گفت: مهندس فرزین... دختر عموم

نگام جای تعجب از برخورد فوق العاده استراتژیکی مهندس فرزین دیروز تا حالا متعجب شد از چشمای باریک شده از تعجب مرد روبروم و گفت: باید فکرشو میکردم... در هر صورت از دیدنتون خوشحال شدم خانوم

نگاهش بی حال بود ولی پر مهر... لمس مهرش خاص بود... مثل همه مردای هیز نبود... رنگی از واقعیت آشنایی داشت... و لحن بی انرژی و در خلاف چند لحظه پیشش بود که سنگین تر کرد فشار دست مهندس فرزینو رو شونه ام... و منی که دلم خواست بدونم راز پشت این آشناییت اعتقاد پیدا کرده به جهانی قبل از این دنیا

من... من دیگه باید برم... داره دیرم میشه -

مهندس فرزین سری تگون داد و اینبار باز امیرعلی به گفته حسام اظهار وجود کرده گفت: حسام دیروقته بهتره دختر عموتو برسونی... بعدا هم میتونی اون پوشه رو بهم بدی

نگاهش روی من بود و باز لبخند از جنس مهر و نگاه آشنا و من ناآشنا به این نگاه آشنا

مهندس فرزین - خب... باشه پسر... ترانه تو لابی منتظر باش
وسایلمو بر میدارم میام پایین

منتظر جواب من نشده دست داده با امیرعلی خان قدم تند کرده رفت طرف آسانسور و امیر علی در دوقدمی من وایساده گفت: خوشحالم که دیدمت... بالاخره دیدمت... بهتره من برم... خدا حافظ

به جای خدا حافظی مغزم شروع به پردازش این جمله "بالاخره دیدمت" کرد و خواست بدونه مگه من بلا نسبت شکیرا شکیرام؟... یا جولیا رابرتز که یه مردی در حد اون و در چشم دخترا فوق جذاب بهم اینجور جمله جوگیرانه ای بگه و دم به دقیقه نگاه پر عطوفت شلیک کنه

.....

.....

باورم نشده به پشتی صندلی جنسیس سودان مهندس فرزین تکیه زده
بلاخره از هنگی دراومدم و گفتم: من سر همین چهارراه پیاده میشم

فکر نمیکنم خونت اینورا باشه -

- ممنون... دوست ندارم بخاطر رودربایستی با رفیقت مجبور شی این همه
راهتو دور کنی

- هیچکس نمیتونه منو تو عمل انجام شده قرار بده حتی اون -

آدم مهمیه؟ -

نمیشناختیش؟ -

نه... چرا میپرسی؟ -

- احساس میکردم اون میشناستت... انگاری آدم خیلی مهمی باشی تو -
زندگیش

- ولی من تا حالا اونو ندیدم -

- خیلی خب پس چطوره در مورد قبل از این دوسال او مدن من حرف بزنییم -
که دلمون هم تا خونت نگیره
- که چی؟... دنبال چی هستی؟ -
- یه بخش حل نشده از ذهنم... اینکه چرا نوه عزیز کرده فاروق خان دوساله -
که نیست و واسه چی آقا بزرگ واسش شرط ارث گذاشته
- فکر نمیکنم ندونی -
- دونستش در حد یه عکس سه نفره است لا فال حافظ مهسا -
- پس هنوز نگهش داشته -
- پشتش هم نوشته بود... از دواج دوتا عزیزترینای زندگیم تا ابد مبارک -
- اونوقت مهسا میدونه که خان داداشش تو وسایلیش سرک میکشه؟ -
- روز عید دیدم... یادش نبود و خودش کتابو داد دستم -
- واسه وقت گذرونی خیلی بیشتر از این بحث هست -

ولی من مشتاق این بحثم -

جدی حرف زدنت نابود میکنه... در حد آقابزرگ میشی وقتی میخوای حرفت
 کرسی نشین بشه مهندس... بیا و بگذر... من طاقت زیرورویی خاکسترای
 این دلو ندارم... بی خیالم شو

از کجاش بگم؟... چهارسال پیش عاشق یکی شدم تو مهمونی تولد -
 مهدیس و بعد هم پامو تو یه کفش کردم که یا اون یا هیچکس... آقابزرگ
 هم گفت یا ارث یا اون... منم گفتم اون و زنش شدم... بعد فهمیدم یه
 چیزایی این وسط درست درنیاد... آقابزرگ یه چی حالیش بود که اینجوری
 میگفت... بعد هم با مهر طلاق برگشتم خونه آقابزرگ که اون شرطو واسه
 ارث بابا فردین گذاشت

خلاصه و مفید... یارو وضعش بد بود؟ -

شوخیت گرفته؟... سرتر از همه مردایی بود که تو زندگیم دیدم -

ولی از مامان شنیدم واسه پولت میخواستت -

خبر داری از ثروت جدای از ارث و میراث آقابزرگ که بابام واسم -
 گذاشته؟

یه چیزایی از بابا شنیدم -

تو یه دوره ای چندتا طلبکار داشته...روی اون پول حساب باز کرده -
بود...ولی بعد تونست کله پاشون کنه و چندتا شعبه اونور آب هم بزنه

خنده دار بود و خیلی ابلهانه -

خب آره برای مهندس فرزین همه چیز ابلهانه است -

آره من از این عشقای آبکی و دوروزه متنفرم...یه مرد هیچ وقت نمیتونه -
عاشق باشه وقتی سرش گرم دودوتا چهارتاشه

ولی یه زن میتونه عاشق باشه حتی وقتی دنبال اینه که دودوتا شو بکنه -
پنج تا

هر چیزی نیازمند منفعته...حتی ازدواج -

اووووه....یادم نبود مهندس تزای خودشونو واسه هر چیزی دارن...حتی -
ازدواج

حداقلش طلاق گرفته برنمیگردم و واسه ارثی که حقمه سگ دونمیزنم -

زخم میزنی اما از جذام بیزاری... دلت گرم این خرد کردنامه که پوز خندت شده نیشخند؟... من یه روزی به همتون ثابت میکنم حتی اون دو سال زندگیم هم بی ثمر نگذشته... نمیخوام... من این بار تحقیر و نمیخوام... من نیشخند کنار لب هر کس و ناکسیو نمیخوام... دلم از همه این نخواستنا پره... من کاسه صبرم این کاسه لبریزه

ترمز دستی کشیده برگشت طرفم و نگاهش سوق داد ته کوچه و گفت: با همه حقارتش ولی خوب دهن آقبزرگو بسته... از بچگیت اینجوری دل آقابزرگو بردی دیگه نه؟

دشمنی تو سر ثروتمه یا محبت خرج شده برام؟ -

دشمنی من دشمنی نیست... بذارش پای کنجاوی -

به نظرت سخت نیست؟ -

فکر نکنی بهش آسونه -

مهندس فرزین من بابت همه وقتایی که به نظرت تو حقت نامردی شده -
متاسفم... راحت شدی؟

نیازی به تاسف تو نیست... تو حق من تک پسر هیچ وقت نامردی -
نشده... ولی یه چیزی رو مخمه... مایه نگرانی بودنت... حتی تو خونه ما

فلسفه آشی که پرپرور خوردی رو میدونی؟ -

نگاش گوشه چشمی و سر تکیه داده به پشتی صندلی برانداز کن بهم خیره
شد و من نگامو دادم قاطی باریکی اون کوچه و خاطرت دوساله تنهاایم

فرهاد میگه وقتی مامان و بابا تو اون تصادف میمیرن... من از دوری مامان -
چند روز تب میکنم و یه شب تشنج... دکتر گفته بوده تا صبح دووم بیار
نیستم... خاتون نذر میکنه این دیگ آشو... شاید دلیلش واسه خلیا از یاد
رفته باشه ولی واسه من و خاتون و آقابزرگ هیچ وقت از یاد رفتنی نیست

عمو فردین که مرد خونواده داغون شد... یه جور مهره اصلی -
بود... آقابزرگ همیشه عمو فردینو یه جور دیگه دوست داشته

چون مدیریش شبیه آقابزرگ بود... دلرحمی عمو فریبرزو نداشت واسه -
کارگر جماعت و آرزوپروری و دنبال کار خود رفتن فرهاد هم تو خونش
نبود... تو واسه آقابزرگ همون فردینی حتی با دنبال آرزو رفتنی
خودت... مممنون از پیشنهاد رفیقت بابت رسوندنم و تویی که تو
رودر بایستی موندی

من رودر بایستی تو کارم نیست...خوش ندارم یه چیزو دوبار تکرار کنم -

آخ ببخشید مهندس فرزین -

نموندم تا اون نیشخند رو ببینم...ماشین که تو پیچ کوچه تنگ گم شد یه لبخند نشست کنج لبم...پسر بدی نیست...فقط عادت نداره به خاکی بودن فرهادوارانه من عادت کرده...حسامه...نوه فاروق خان...اونیکه یه عمره من و مهسا با شوخی و خنده مثلا حسودی کرده چشم دیدن ارث خور اصلی بودنشو نداشتیم...راستی امیرعلی کی بود؟...دلم هنوز گرم نگاه آشناشه...یه جور تلاقی...دیگه بسمه...اعتقاد به جهان قبل از این دنیا داشتن کمترین عضو کلکسیون خرافاتم بود که به سلامتی کارت عضویتش هم صادر شد

گوشم به حرفای کاویان بود و نگام تو پس زمینه صورتش...یعنی این مرد شاد جلو روم هم سختی کشیده است؟...انگار واسه منی که خون دلی عاید سختیام شده این مدل رفتار بعیده...خانوم سلیمانی میگه عاشق زنش بوده...دلم میگیره...یکی هم که شوهرش عاشقشه باید بره زیر خاک...دلم بدجور میگیره...یکی هم مته من این همه عاشق شوهرش باید بره پی خوشیاش بدون اون

کاویان - خانوم مهندس پس متوجه حرفام شدین؟

بله جناب کاویان... سعی خودمو میکنم ولی هنوز غیر قابل هضمه برام که -
چطور مهندس فرزین خواستن من هم تو همچین پروژه مهمی شرکت
داشته باشم

کاویان - از من میشنوین این مهندس ما هیچ کاریش بی حساب و کتاب
نیست... بین خودمون باشه یه اخلاق مذخرف هم که داره اینه که واسه
کاراش به هیچکس توضیح بده نیست

یه لبخند شد چاشنی صورتم واسه شوخ طبعی مهربون نگاه کاویانی که
حالا با حس عذاب وجدان از تمسخر این چندوقته اش تو دلم جلوش
قدعلم کرده و ایساده بودم... خر کیفی رو حالا حس میکنم با شنیدن خبر
اینکه مهندس فرزین حاضر شده که من هم تو پروژه حیاتی شرکت داشته
باشم.... گرچه مشکوکه ولی قابل تشکره

در هر صورت خوشحال میشم که از مهندس فرزین از طرف من تشکر
کنین

چرا خودتون از من تشکر نمیکنین مهندس فرزین؟ -

رو پاشنه پا چرخش سیصدوشصتو زدم و با یه لبخند تمام بعد زل زده تو
صورتش گفتم: روز بخیر مهندس

مهندس فرزین - روز شما هم بخیر خانوم

میخواستم بابت این لطفتون ازتون تشکر کنم -

مهندس فرزین - نیازی به تشکر نیست...من ایده جدید میخوام...طرحای شما با اینکه جای کار زیاد داشت ولی برای یه پروژه آخر ترم بدک نبود...بهتره یه کم به تنوع فکر کرد...در ضمن خودتونو برای جلسه آخر هفته آماده کنین

بله مهندس -

کاویان در حال گذر از کنارم آروم گفت:این مهندس هم یه چیزیش میشه

لبخندم باز کش اومده تقدیم مهربونی صورتش شد...اسم نگاهشو چی بذارم نمیدونم...حتی با خیرگیش هم میدونم که هیز نیست...انگاری کنجکاوانه است...یه جورایی حتی با اون کله کچلش که تازه از آقاشکوری کسب اطلاع شده بودم که خودش هر ماه کامل میتراشدش بامزه بود...مردم هم چت میزنن...مو دارن و میتراشن

.....
.....

..... دوتایی سر چسبونده به سر خاتون و متحمل

نیشگونای کبودکننده اش با نیش باز درسکوت کامل در حال ذوق مرگی
 واسه نجات یک بشر از نژاد دختران دم بخت از بی شوهری به سر میبردیم
 که با سقلمه آخر خاتون مهسا پخش زمین و با کشیده شدن دستم توسط
 مهیسای زمین خورده منم با زانو خرد شده به صورت راضی خاتون تلفن به
 دست خیره شدم

خاتون - نگین این حرفو... ماشالا هزار ماشالا قربون قدوبالاش برم من همه
 چی تمومه... پس ما آخر هفته مزاحم میشیم... سلام خدمت آقای دکتر هم
 برسونین

مهسا به محض قطع تماس با نیش چاک خورده اش گفت: چی شد میرین
 خواستگاری؟

خاتون - آره میریم خواستگاری نسترن... نه تو که اینقده ذوق
 کردی... ورپریده ها انگاری حالیشون نیست دارم تلفن حرف میزنم... یکی
 .یه دونه بزخم که تا دوروز حال خودتونو ندونین

.مهسا - نه خاتون از شما به ما زیاد رسیده

فرهاد رو نیگا... انگاری چه خبری بهش دادن... شانسو میبینی؟... حالا العهد
دکتر هم باید یه ماه زودتر برگرده ایران که عموجان ما ماهی گیری کرده تو
آب گل آلود بخواد آخر هفته ای بره تندی به وصال نسترن خانومش برسه

مهسا - نمیری شما از ذوق؟

فرهاد - چه کنم دیگه؟

کار خاصی نکن... فقط اون نیشو جمع کن حالمون بد شد... دوماه هم -
اینقدر ذلیل؟

خاتون - ورپریده ها چی کار بچم دارین؟... چشم ندارین بینین بعد این
همه سال سرش به سنگ خورده میخواد زن بگیره؟

مهسا - دیگه اگه سنگ خورده باشه تو سرش... وگرنه این بی بخارو من
هنوزم شک دارم به آخر هفته برسه... شانس که نداری خاتونم زرت یه عمل
جراحی مهم میفته وسط تایم خواستگاریش و همه چی داغون
میشه... نسترن هم پرپر

فرهاد سیب پرتاب کرده گفت: مرده شور این سق سیاتو بببرن من راحت
شم... کوری چشم تو هم شده گوشیمو اون شب خاموش میکنم

گلرخ جون - ایشالا به خیری و خوشی تموم میشه... ما آرزو به دل عروسی
تو نمی مونیم

فرهاد - بابا من نمیدونستم همه آرزو عروسی منو دارن

مهسا - آره مادر دل خاتونم آب شد تا تو رو تو لباس عروسی ببینه

باز پرتاب سیب و باز جاخالی مهسا و باز جمله "خجالت بکشین... قد خرس
سن دارین" خاتون

دلتم تنگ اتاقم شد... پاهام قدم گرفتن طرف اتاق... در پشت سرم بسته
شد... گاهی دلگیرم از چشمای خاتون که وقتی اسم لباس عروس میاد
برگرده رو منو پر بشه از حجم حسرتای کشیده اش و کشیده ام... من از این
سهمم راضیم خاتون جان... سهم من همین حسرتاست... تو دیگه حسرت
به دل نباش... شادی به دل عروسی ته تغاریت باشه

از پنجره باغ که بیرونو نگاه میکنم دلم میره واسه عاشقانه های آقابزرگ و
درختا... دلم میره واسه مهربونی پدرانہ عمو فریبرز واسه گل و گیاه... چطور
بی خیال این عاشقانه ها و پدرانہ ها و حسرت کشیدنا شدم?... فرهادم داره
دوماد میشه... فرهاد نیومده تو محضر خطبه خون ازدواج من داره دوماد
میشه... دلم حسرت به دل نگاهت موند فرهاد جان... تو مراهم تلافی نیست

وگر نه حسرت به دلیت واسه بی من بودنت تو مراسم حفته... پشت و پناه
میخواستم نشدی... ولی اینبار من پشت و پناه عروسیت میشم... سر سفره
عقدت نیام... شگون ندارم... دختر طلاق گرفته شگون نداره

.....

.....

حسام لبخند خورده زیر چشمی نگام کرد و گفت: پس فرهاد هم رفت قاطی
مرغا

فکر میکردم از گلرخ جون شنیده باشین -

دیشب نرفتم خونه -

ابروهام بالا پرید و تو یک حل معادله به این نتیجه پر بار رسید که مهندس
فرزین زندگی مجردی نامبر وانی داره

این پوشه رو مطالعه کردم... یه جورایی خیلی خوب بود -

بهتره تمام تمرکزت رو بذاری واسه آخر هفته من جلو امیرعلی آبرو دارم -

ابروهام باز بالا پریده به صورت مهندس فرزین خیره موند که خودش با
درک بالاش به این نتیجه رسید که توضیح بده

امیرعلی رئیس شرکت طرف قرارداد... تو یه همایش تو ترکیه باهاش -
آشنا شدم... در ضمن آخر هفته باید یه کم به تیپ و قیافت برسی

دلَم باز میگیره... که چی؟... بد تیپ و قیافه ام؟... به دل نمیشینم؟... ساده
ام؟... میخوام همین جور باشم... دوساله که میخوام اینجور باشم

سرپایین رفتم طرف در که گفت: یادم نمیاد اجازه داده باشم از اتاق بری
بیرون

خفت کشی برای یه مرد از جنس تکبر یعنی آخر خرد شدن... یعنی با همه
بودن حس کاش نبودن کردن... من از این خفت کشی بیزارم... یک روزی
میرسه... دیر نیست

سرپایین بی نگاه برگشتم طرفش که گفت: پول داری واسه لباس؟

باز من و حس خفت کشی... باز من و حس بیقرار درک نشدن... من
همینم... چرا همینجور نمی بینم؟

بله... اونقدر هم بدبخت و مفلس نیستم مهندس فرزین -

تلخی لحنم و سنگینی نگاهش که تو هم میپیچه فضا خود به خود نفس تنگ
میکنه.

ناراحت شدی نوه فاروق خان؟ -

یه عمره عادت کردم واسه حرف آدمای بی ارزش تره خرد نکنم -

صدای بلند پوزخندش و حس لبخند نقش بسته رو لبم

خوبه... جالبه... اولین کارمندی که جلو رو آدم وامیسته و حاضر جوابی -

میکنه... حس جالبیه

میتونم برم مهندس؟... خانوم سلیمانی بهم نیاز دارن -

برو ولی آخر هفته و شرایطشو یادت نره -

دستگیره رو هم که فشار میدم حس میکنم فشردگیش به فشردگی قلب

یخزده ام نیست... دلم تنگ همون روزاییه که مهسا علی بی غم صدام

میزد... علی بی غم کجایی؟... دلم تنگ توئه... تنگ همه سالای با هم

بودنمون... چی شد که رفتی؟... من ولت کردم؟... یا تو بی مرامی؟

.....

 مهسا به مانتو و من به اتکتش خیره بودیم...قیمتش نجومی که نه کهکشانی
 بود

مهسا اینکه خیلی زشته -

تو از بچگیت سلیقه درست درمونی نداشتی...برو همینو پرو کن -

مهسا نگاه کن...من دیگه مته چهارسال پیش کیفم پرپول -
 نیست...حالیته؟

ترانه پوز حسام به خاک مالیدن ارزش سر گشنه زمین گذاشتنو -
 داره...اون کثافت هرچی لایق اون هرزه های زیرخوابشه بارت
 کرده...نمیخوام خردشده ببینمت...پریشب تا حالا یه چی تو گلومه که دم به
 دقیقه اشکمو درمیاره...دلم میسوزه از اینکه از هممون وضع توپ تری باید
 داشته باشی ولی واسه یه لچ و لجبازی باید منت اون برادر نسناس منو
 بکشی

مهسا داری پشیمونم میکنی از دردو دل کردن -

- پشیمونی از چی؟...چقدر تو خودت ریختی ترانه؟...اون حسام عشقشه -
 خرد کردن دخترا...دلش میسوزه از اینکه محل سگ هم بهش
 نمیدی...عادت کرده دخترا تمام و کمال در خدمتش باشن... نمیتونه ببینه
 .یکی واسش تره هم خرد نمیکنه
- مهسا تخته گاز بگیر و تا ته برو...من باید تو اون جلسه شیک باشم...با یه
 .لباس ارزونتر هم میتونم
- آره ولی این هم میتونی بخری...اونقدر پس انداز فکر کنم داشته باشی -
 که واسه روکم کنی خرجش کنی...در ضمن یادت نره که اگه خواستگاری
 این زنگوله پا تابوت قرار نیست ببرنمون ولی واسه بله برون تلپیم خونه
 نسترن اینا پس باید یه چی بپوشی در حد برادرزاده دکتر فرزین...حالیته؟
 .من حریف تو بشو نیستم...میرم پرو کنم -
- آقربون آدم چیز فهم...برم ببینم شلوار ملوار درست درمونی واسه این
 مانتو دارن؟
- برو ببینم میتونی کل زندگی مارو بدی واسه یه مانتو شلوار؟ -
- عزیزم هنوز کفش و کیف و روسری و شال هم میخوای -

صورتتم زاری به خود گرفت و مانتو به دست رفتم طرف اتاق پرو

وقتی از مغازه بیرون می اومدیم...مهسا در حال تعریف از مانتوی بلند و تنگ قهوه ای وشلوار مشکی و کیف و کفش قهوه ای مشکی و شال چروک مشکیم بود و من تو شیش وبش خرج کردنی که جونمو درسته تقدیم عزارییل کرد و عزراییل پس زده باز تقدیمم کرد خدمت مهسا جان...مهسا جانی بسازم من که اون سرش ناپیدا...نفسش جا گرمه مارو هم مته خودش فرضیه سازی میکنه

.....

 گوشیم واسه بار دهم زنگ خورد و من برداشته گفتم: الان درست جلو ساختمونم...شما فقط بگین کدوم طبقه؟

طبقه دهم...خانوم فرزین فقط زود باشین...جلسه داره شروع میشه -

بشمر سه بالام....فعلا -

قدمام تند شدن طرف آسانسور و بازم تو جنگ و جدال مغزیم حرص خوردم ازدست حسام خان فرزین با این حرفشون که هر کس خودش بیاد شرکت...چهل و پنج دقیقه فقط آدرس پیدا میکردم

از آسانسور زدم بیرون و جلوی منشی سر کرده تو مانیتور جلو روش
وایسادم و گفتم: از شرکت گیتی گستر اومدم... مهندس فرزین هستم

نیشخند کنج لبش با حجم رژه‌های جگریش زاویه دار تر شد و خیره بهم
گفت: پس منم نیکول کیدمنم

خانوم محترم مگه من با شما شوخی دارم؟... جلسه داره شروع -
میشه.... لطفا اگه شک دارین هماهنگ کنین

تا جایکه من میدونم اولاً مهندس فرزین یه آقای جوون و خوش تیپ -
تشریف دارن... دوما الان تو جلسه ان

شما یه هماهنگی بکنین متوجه میشین -

قبل از حرفی با ادای کامل واجبات تمسخر در بزرگ باز شد و امیرعلی خان
با پرستیژ بیرون اومده با اخم خیره شده به منشی اظهار وجود کردن

امیرعلی - چرا خانوم مهندسو معطل میکنی؟... مهندس من از تون معذرت
میخوام.... بفرمایید

گوشه چشم اومدن واسه آدمی که تا چند دقیقه پیش داشته حالگیری
میکرده ازت یعنی ته ته عشق و حال روزانه

با یه لبخند ملیح از کنار امیرعلی که در رو برام باز نگه داشته بود رد شدم و نگام تو نگاه عصبی حسام نشست و با لبخند روی تنها صندلی خالی نشستم و با لوندی در اثر جاذبه لباس های جدید دسته موهای تو صورتم رو با ناخونای بلندم کنار زدم

امیرعلی در حال نشستن یه لبخند آشنا پاشید به صورتم و گفت: بازم از تون معذرت میخوام

ابروهای حسام و خانم کنارش همزمان بالاپرید و منم خرکن ترین لبخندم رو برای امیرعلی جان به عرصه نمایش گذاشتم

سایت پروژه عالی بود... از حق هم نگذرم نقشه های پیشنهادی دو گروه معرکه... ولی هر دو یه اشکال ریز داشت که سعی کردم چشم پوشی پیشه کنم و جلوی مهندس فرزین حرفی نزنم... واسه تایم تنفس امیرعلی کنار صندلیم وایساد و بطری آبمیوه رو خودش باز کرد و برام ریخت تو لیوان و گفت: از خودت پذیرایی کن

نگام رنگی از تعجب داشت و اون نگاه متعجبمو با یه نگاه آشنای نا آشنا جواب داد و کنار حسام خیره شده به اون همه صمیمیت امیرعلی وایساد و شروع به حرف زدن کرد

هنوز نگام به امیرعلی بود که با چشم و ابرو اشاره کرد آرمیوه رو بخورم... دستم دور لیوان حلقه شده بالا اومد و لبای رژ زده ام خیس تر شد.

جلسه که باز شروع شد امیرعلی اینبار رو کرده بهم گفت: من احساس میکنم خانوم مهندس یه جورایی از نقشه ما یه ایرادی درآوردن درست میگم؟

دوازده جفت چشم برگشت طرفم و من خیره شدم به حسام و دختر کنار دستش که سراسر نفرت بهم خیره بود

خب... خب زیاد مهم نیست... اصلا چیز خاصی نیست... فقط یه لحظه از نگاه یه خریدار که وارد مجتمع تجاری میشه به موضوع نگاه کردم

امیرعلی - خوشحال میشم ایدتونو بدونم

این پروژه به نظر من به شرطی میتونه پیش فروش خوبی داشته باشه که - جای طبقه شهر بازی به طبقه آخر انتقال پیدا کنه... هر فروشنده ای میدونه که یه بچه همیشه زورش به مادر پدرش چربیده و خونوادش مجبورن برای بردن اون به شهر بازی تمام طبقاتو عملا دیدن کنن و این یعنی یه نوع

جلب مشتری...بودن شهربازی تو آخرین طبقه میتونه نوگیری بهتری داشته باشه اونم برای جلب نظر بچه ها

ساکت شده و نگران سرمو پایین انداختم که صدای کف زدن کسی سرمو بالا آورد...امیرعلی هم یه چیزیش میشه

امیرعلی - عالی بود...من بخاطر یه خواهرزاده شیطون اینجور موردیو تجربه کردم...نظر فوق العاده ای بود خانوم مهندس

کاویان - به نظر من هم فوق العاده بود...بچه ها همیشه تو این موارد زورگو بودن

حسام - به تیمم میگم طرحا رو عوض کنن...پس پروژه آخر این ماه شروع میشه

اینبار دختر کنار دست حسام لبخندزون به امیرعلی بی توجه گفت:البته بخاطر این طرح موقعیتای بهتری رو از دست میدیم

امیرعلی - تو کار ما ریسک پذیری حرف اولو میزنه خانوم نادری

باز یدک کشی نگاه غرق در نفرت خانوم نادری و ابروهای گره خورده حسام خان فرزین و لبخند آشنای ناآشنای امیرعلی

با لبخند جلوش وایسادم و دستشو پس زدم و شروع کردم به گره کراوات
زدن که مهربونی نگاشو حس کرده سر بالا کردم

فرهاد - برام دعا کن واسه استادم مقبول بیفتم

خیلی میخوایش؟ -

فرهاد - اولاً فکر میکردم واسم یه حس عادیه اما حالا میبینم همه جوهره
مخلصشم

من دلم روشنه... اصلاً مگه دوماً بهتر از تو هم قراره گیرشون بیاد؟ -

فرهاد - ترانه من همیشه ممنون این اعتماد به نفساتم

مهسا - منو چی؟

فرهاد - تو که خل و چل خودمی

مهسا - کاش خاتون میداشت ما هم بیایم

فرهاد - خوبه نداشت... وگرنه سه تاییتون واسم آتیش میسوزوندین... همون

یه دونش واسه کلهم مراسم کفاف میده

برو پسر که امشب راضی کردن دکتر سخت گیر مملکتو بایدانجام بدی -

مهسا - غلامیشو بگو واسه خاطر نسترن خانوم...میگما یه کار کن اعتماد به نفس بگیری تا اونجا...از اولی که نشستی تو ماشین مته همیشه آهنگ موردعلاقه رو بذار و کیف دنیا رو ببر

چه آهنگی؟ -

...مهسا - بابا همون نسترن با تو دل من

فرهاد یه پس گردنی خل و چلشو مهمون کرد و گفت: برو عمتو دست بنداز

دوباره با عمه فریبا شوخی کردی؟...راپورت بدم؟ -

فرهاد - شما فعلا برو بین این دسته گلی که گلرخ جونتون خریده

خوشگل هست یا نه؟

پس چی خیال کردی؟...سلیقه گلرخ جونم همیشه تکه...فرهاد ایشالا -

خوشبخت بشی

گاه گاهی که سر میذارم رو سینه ورزشکاری عموجان دلم قرص همه

مهربونباش میشه و دلتنگ میشه واسه همه روزای خوش گذشته...فرهادم

تو به جای من خوشبخت شو... به جای من پس بزن همه دلتنگیا رو... نگارو
پس بزن... نسترن همون با تو دل منه... با این دل بمون

.....

.....

حالا بله برون کی هست؟ -

عمه فریبا - آخر هفته... هل بودن انگاری

نگام به پشت چشم نازک شده عمه و لب گزیدگی خاتون از این نیش و
کنایه بود که فرهاد گفت: من که تا آخر هفته دق میکنم

عمه فریبرز - آقا بزرگ زن ذلیلش بدجور به خودتون رفته

آقا بزرگ - بچه چرا حرف در میاری... من کی زن ذلیل بودم؟

نبودین؟... والا تا جاییکه سن من کفاف میده خاتون میگفت فاروق شما -
چون تقدیم کرده سه سوته در خدمت بودین

مهسا - حالا بابا منم کم نداره... کافیه مامان بگه فریبرز... بابا جان اون سر
دنیا هم باشن یکی ثانیه دست به سینه در خدمتن... ارثیه انگار تو فامیل

خاتون - فردینم هم با همه غدباز یاش دلش میرفت واسه تارا... خدایا مرزا
خیلی عاشق هم بودن

آقابزرگ - خاتون جان الان چه وقت این حرفاست... الان باید خدارو شکر
کنیم و دست دکترو ببوسیم که این ته تغاری مارو به غلامی قبول کرده و
دختر دسته گلشو بدبخت

فرهاد - من همیشه مدیون مهربونیا تون بودم آقابزرگ

آقابزرگ - قابل نداره باباجان

لبخدم رو صورت داشت پخش میشد که با حرف مهدیس صورتتم خندیدن
یادش رفته زل زده به گلدون کریستال رو میز موند و دلم پیچ خورد و
دهنم تلخ شد... دلم میگیره از این حالگیریات مهدیس جان

مهدیس - خداکنه حداقل این ازدواج مته ترانه تو آب درنیاد... آخه
چشمون بد ترسیده سر عاشق معشوق بازی

گلرخ جون دست کشید رو دستم و باز زیر پوستی مهربونیشو حس کرده
دلم کمی گرم شد

آقابزرگ - صدمبار گفتم خوش ندارم تو این خونه حرفی از اون اتفاق زده بشه... حالیتونه؟... مهدیس بهتره از این به بعد مراقب حرف زدنت باشی

سرم بالا نیومد تا طعم گس لبخند رضایت مهسا رو بچشه... من سر پایین افتاده حس میکنم آرامش نگاه فرهاد و گلرخ جون و مهشید و مهسا و خاتونو... من نمیخواستم اینطور بشه

از سر جام بلند شدم و گفتم: من امشب باید زودتر برم خونه... ببخشید

کسی حرفی نزد و من در حال گذر از کنار مهدیس شنیدم حرف تلنبار شده رو دلشو

همیشه شانس داشتی... ولی بعضی وقتا آدم با بدشانسی هم میارن -

چشام لبریز اشک و گلوم بارکش بغض... دلم پر از بی مرامی اون و تنم گر گرفته از یاد و خاطرش... همه اینا بخاطر توئه... به نظرت میشه روزی ازت گذشت؟

فرهاد - ترانه میرسونمت

نه نیازی نیست... سر شبه... تو هم خسته ای... شب خوبی داشته باشین -

فرهادم ممنون...ممنون بخاطر درک بالات...ممنون بخاطر دونستن من
 محتاج تنهایی و قدم زدن...کاش بعد از این دو سال هم نمی اومدم...تنهایی
 همیشه هم طعم تلخ نداره...تنهایی با همه بدیش یه خوبی داره...نیش و
 کنایه تو خلوتت جایی نداره

.....

 نگام به پلانای پهن شده روی میز بود که کاویان گفت: به نظرتون بهتره؟

عالیه...معرکه است -

حسام - تحلیل و نقد بنا با شما...من برای اولین بار میخوام به یه تازه وارد
 اجازه همچین کار مهمیو بدم...میدونم این کار یه جورایی فرمالیته است
 ولی واسه امیرعلی مهمه....اون وسواس زیادی داره...اکثر پروژه هاش توی
 ترکیه معرکه بودن...پس نمیخوام بخاطر سهل انگاری یه نفر این موقعیتو از
 دست بدم

کاویان - فکر نکنم حتی اگه خانوم مهندس سهل انگاری هم کنن مهندس
 زند ایرادی بگیرن...احترام خیلی زیادی واسه خانوم مهندس قائلن انگار

نگاهت یعنی چی؟...فکرت انگاری بدجور اشتب میزنه...مهندس زندی که من دیدم رنگ نگاهش رنگ نگاه مردای دیگه نیست...حس داره...آشنا...آشنای نا آشنا...یه عذاب قاطی به نگاه...یه لبخند تلخ...یه مهربونی زیر پوستی... همیشه تعبیر کرد...سعی میکنم تعبیر نکنم این گنگی تو رفتار امیرعلی رو

حسام - در هر صورت باید یاد بگیرین کارای شرکت منو به نحو احسنت انجام بدین...همه اطلاعات توی اون پوشه است...در ضمن این کار شما تعیین میکنه که تو این پروژه تا آخر جایی دارین یا نه
همه سعی خودمو میکنم -

حسام - میتونین برین

عقب گرد کرده با یه پوشه دکمه دار آبی از اتاق با دکوراسیون مشکی سفیدش زدم بیرون و یه لبخند شد بک گراوند این صورت چندروزه دپرس از تداعی خاطرات این چندساله

صدای دوباره باز شدن در اتاق نگامو به سمت کاویان کشوند

امیدوارم موفق باشین...به نظر من شما لیاقت اینو دارین که تو تیم -
طراحی وارد بشین...مهندس فرزینو همیشه آسون راضی کرد

.ممنون از قوت قلباتون -

بازم لبخندش و خیرگیش و باز دونستن اینکه این خیرگی از جنس ملموس
.هیزی نیست

در ضمن...شما با مهندس زند آشناییتی دارین؟ -

نه...ولی ایشون اصرار دارن که منو به جا دیدن -

چه جالب...اولین باره که مهندس زند برای کسی از پشت میز مدیریتش -
بلند میشه و با تمام احترام اونو به اتاقش راهنمایی میکنه...اونقدر عجیبه
که میشه گفت مهندس فرزین هم با همه خونسردیش شوکه شده بود

.فکر نمیکنم زیاد هم برای یه مرد جنتلمن عجیب باشه -

آره ولی نه برای کسی که همه تقریبا میدونن رابطه زیاد خوبی با خانوما -
نداره

مهندس زند؟... امکان نداره... ایشون براساس برداشتی من یه آدم -
صمیمی و گرمی هستن مخصوصا در ارتباط با خانوما

نه همه خانوما... فعلا فقط شما -

ابروهام بالا پریده و چشمام خرگوشی به گلدون کنار سالن خیره موند و باز
به گرمی اون نگاه فکر کرد... امیرعلی کجای این معادله چند مجهولی
زندگی من جاداره؟... من هنوز تو حل ایکس و ایگرگ هام ناتوانم... این زد
جدیدو کجای دلم جا بدم که بشه حلش کرد؟

لب هام متظاهرا نه برای سمیه خانوم کش اومد و اون باز زیر چشمی... زیر
لبی... زیر عینکی... جواب سلام رو با پایین ترین ولوم ممکن حواله ام کرد و
من باز انرژی مثبت گرفته از در خونه زدم بیرون... باز حواسم بود که در
آروم بسته شه تا یک مرحمت به مرده و زنده داشته و نداشته ام اول
صبحی از قبل سمیه خانوم نرسه

باز قاسم و باز اخمای مثلا کشیده تو هم من و در اصل ذوق کرده از سوت
بلبلیش... چه نمک میریزه این بشر... کی گفته همه مزاحما بدن؟... من از
قاسم مزاحم بیشتر راضیم تا مثلا آدمای با فرهنگ بالاشهری

نمیدونم چمه؟...چم که نه...خوشمه...دلم پیچ و تاب داره از یه دلشوره...دلشوره که نه...یه پیش بینی واسه یه اتفاق خوب...دلم گرمه...مته چندروز گذشته مرده نیست...خون گردش شده داره...پیچ و تاب داره اونم از جنس شیرین... از یه جنس خوب که من با خساستو اول صبح مهمون میکنه به یه پیراشکی دست فروشی کنار خیابون...به قول فرهاد زندگی یعنی این چیزای کثیف و کنار خیابونیو با لذت خوردن...چمه امروز؟...چمه که از صبح حس زندگی سرم به سرم و قطه به قطره به بدنم سرازیر میشه و من غرق میشم تو طعم خوب پیراشکی زندگی ده

حتی اینبار که وارد میشم نگهبانو با اون لبخندش هم دوست داشتنی فرض میکنم و جواب لبخندش میشه یه نیم خند کنج لبم... تو آسانسور بی خیال شیش و بش واسه این صدای مثلا پرعشوه زن آسانسور شده و دید مثبت هم باز بی سقف توقف همین جور بالاتر میره و بالاتر میره

خانوم سلیمانی هم متلک انداز اینه که خبری شده که من بی دم گردو میشکنم کیلو کیلو و باز تو دلم پیچ میخوره و حس میکنم یه خبری هست .امروز

...با فنجون قد پارچم که از آبدارخونه بیرون میزنم

نگام بی اینکه به تکه های شکسته لیوان باشه رو صورتش بالا پایین میره و حل میکنه این معادله سینوس کسینوس پیچ و تاب این دلو... دلم با تانژانت کج خند گوشه لبش قرص میشه و از نیشگون های ریز رون پام دست برمیداره واسه اینکه خواب نباشم

قدمام جون میگیره... سرم که به سینه پرمهرش میرسه آروم میشم... با همه نا آرومیم تو اون سینه امن و بزرگ آروم میگیرم

دستاش قاب صورتم میشه و لبخندش روی تک به تک اجزای صورتم پاشیده و لب میزنه که

چه لاغر شدی دختر؟ -

اولین قطره که رو صورتم میریزه تازه یادم میفته وسط سالنم و خداروشکر کسی رد نشده ببینه این همه ابراز محبتو

کی رسیدی؟ -

دیشب... اولین کار امروز هم اومدن اینجا بود -

اینجا رو از کجا بلد بودی؟ -

اهکی مته اینکه داداشتو دست کم گرفتی...بعدا باید یه چیزاییو واست -
توضیح بدم...زود برو مرخصی رد کن که امروز میخوام در بستم در خدمت
خانوم خوشگله روبروم باشم

باورم نمیشه -

خب نشه...پرتاب نارنجک به فضا که نیستم...اومدم ایران...کار شاقی که -
نکردم...نمیذار یه روز عین بچه آدم باهات رفتار کنما...بعد دم به دقیقه
میگه به من احترام نمیذار

لبام کش اومد و دلم پر از حجم مهر انباشته تو وجودش پشت نقاب توسر
من زدناش شد...منو این همه خوشبختی محاله

قاشق بستنی رو بردم طرف دهنم که شادمهر با اون تیپ مکش مرگ ماش
نگاشو از دخترای میز بغلی گرفت و گفت: خب چه خبر؟

خبرا فعلا پیش حضرت آقااست...چی شد بعد سه سال هوای سرزمین -
مادری به سرت زد؟

اومدم که فعلا بمونم...بخاطر شادی...اونور زیادی واسش اپن مایندی -
آورده

- بی خیال پسر... تو خودت همه غلطی میکنی اونوقت به من و شادی که -
میرسی رگ ایرونی بودنت گل میکنه؟
- یعنی چی هی منو با خودتون مقایسه میکنین؟... من با شما دو تا جغله -
فرق میکنم
- یه لبخند کوچواوی من و پاسخ دهی شادمهر با یه لبخنر گنده تر
- پسر عمو تو شرکت بدکی نداره... نه خوشم اومد تو خون این خونواده پول -
پارو کردنه
- نگفتی چطور آدرس شرکتو پیدا کردی؟ -
- یه آشنا آدرس داد... فعلا بی خیال این چیزای پیش پا افتاده... از خودت -
بگو... چی کارا کردی تو این دو سال؟
- کار و درس -
- نگاش رنگ سرزنش گرفته به نگام کوک زده شد و اون خشونت رئیس
مآبانشو چاشنی حالتاش کرد و گفت: دقیقا چه کاری؟

بی خیال پسر... منو چی فرض کردی؟... تو یه رستوران یه مدت کمک -
 آشپز بودم... یه مدت هم معلم خصوصی... زندگی خرج داره... خیلی خرج
 داره... من نمیدونستم... تو این دوساله فهمیدم... همیشه هر چی خواستم
 آماده کرده جلوم آماده بود... پولای تو کیف پولم از حقوق یه ماه یه کارمند
 هم بیشتر بود... حالا میفهمم معنی زندگی یعنی چی... یعنی اینکه واسه یه
 لقمه نون سگ دو بزنی... من گشنگی کشیده عاشقی یادم رفت... دل سیری
 دل زدگی میاره... آقا بزرگ شاید در ظاهر ظلم کرد ولی یادم داد که قدر
 عافیت بدونم

یه چیزی دوساله بد رو دلم مونده -

تو که ته تهش میپرسی... خب پپرس و سبک کن این بار دلو -

تو که با همه چی اون مرتیکه نفهم ساختی چی شد یهو بی خبر افتادی -
 دنبال طلاق؟

فکر کن کاسه صبرم لبریز شد -

توئه خری که من دیدم تا ابد هم پای اون عوضی وامیساد... یه چی این -
 وسط جور درنمیاد... چی کار کرد که تو با این همه عشق خرکیت حاضر
 شدی بی خیالش بشی؟

- من تحمیل شده بودم... تو فکر کن دلم از این تحمیل شدگی دیگه خیلی گرفت و راحتش گذاشت
- از این فکر کنایی که به ریشم میبندی بدم میاد ترانه... رفتم که نبینم اون همه تحقیر شدن تو... خاک تو سر بودنتو... دلت به چیش خوش بود که دوسالتو هدر دادی پاش؟
- نمیدونم چرا هیچکس در کم نمیکنه... عشق تو مرام من حساب کتاب سرش نمیشه... تو این مرام عشق جواب بدی خوبیه... من خودم خواستم که پا همه چیش وایسم... خودم خواستم که توسری خوری قبول کنم... دیگه تموم شده... حداقل تو دیگه آتیش زیر خاکستر نشو
- هیچ وقت به عشق تو شک نکردم... ولی هنوزم طلاقت معماست... یه چی شده که تو رو ازش کنده... یه چی که بد سوزوندت... یه چی که سوای اون تینای... چی شد ترانه؟... د مگه من رفیقت نیستم؟... خب بگو چی رو اون دلت سنگینی کرد؟
- تو رو به همین رفاقت قسم بی خیالم شو... رفیقی کن و بگذر از این بدبختی من

نگاش حرف زد و لب هاش دوخته شد... برگشتی؟... جانم به قربانت ولی حالا چرا؟... تو دیگه نمکپاش این زخم دوساله نشو... خاطراتش همینجوری تیشه زن هست تو دیگه بدترش نکن

.....

کلیپس رو از موهام کندم و باز به نگاه
 مهسای مشکوک نیم نگاهی انداختم و گفتم: دقیقا الان چه مرگته؟

- دقیقا میخوام بدونم با کی بودی تا حالا که بو عطر مردونه و سیگارش از لباسات داره خفه ام میکنه

سرکردم تو سینه ام تا این بوی توصیف شده رو استشمام کنم که مهسا خانوم دوباره برام نطق غرا اومدن

- حسام میگفت از دوربین مداربسته شرکت دیده که یه مرد اومده دنبالت و تو هم زیادی صمیمی باهاش رفتی... دقیقا این یارو کیه؟

- آهان... پس بحث بو سیگار و ادوکلن مارکدار به اینجا رسید... نگفته بودی داداشت اینقده بیکاره که چپ و راست آمار کارمنداشو در آره؟

ترانه نیچون منو... اون یاروی که باهاش رفتی دقیقا چی کارته؟ -

- شادمهر ملکیو میشناسی؟... اومده ایران... واسه اولین کسی هم که وقت - داشته من بودم... سوال دیگه ای هم هست؟... در ضمن لازم به ذکره که میخواد یه چندوقتی واسه تنوع اینجا بمونه

نیشخند مهسا بیشتر کج شد و با تمسخر گفت: جالبه... بالاخره نمردیم و حضور آقا رو تو زندگی شما لمس کردیم... تو این سه ساله بدبختیت کدوم گوری بود که حالا واسه من تیرپ مرام برداشته که اولین نفر ویزیت کنندشون سرکار خانوم باشه؟... من هیچ وقت اونو ندیدم ولی میدونم کم از اون رفیق نامردش نداره

- اووووووی... شادمهر هر غلطی که بکنه مرام داره... شعور داره... راه اون - دو تا از هم جداست... تو یه بارم اونو ندیدی... پس حق نداری در موردش قضاوت کنی

باریکلا... از کی تا حالا این آقا شادمهر از ما واستون عزیزتر شدن؟ -

- تو عزیزترینی اونم برام عزیزه... من همه جوهره دوش دارم... چون برام - مته مردای دیگه نبوده

تو چرا دور نمیزی اون خاطرات لجنو؟ -

شادمهر دور ریختنی نیست... من همیشه ازش ممنونم... اولین باری که -
 حس کردم تنهام کنارم موند... آگه هم رفت سه سال پیش دیگه نتونست
 یاسیناشو دم گوشم ادامه بده... زبونش مو در آورد... اولاً فکر میکردم رفیق
 نامردیه که داره زیر آب رفیقشو جلوم میزنه تا زنش نشم... ولی بعد دو هفته
 فهمیدم رفیق من خواسته رفاقت کنه و من کور شده هیچی از این رفاقت
 نفهمیدم

نگاه مهسا بسته شد و سرش به پشتی کاناپه چسبید و دل من تیر
 کشید... میترسه... از همه گذشته من میترسه... از اون لکه سیاه زیر چشمم
 که اولین بار تو خونه اون دید هم میترسه

شام چی میخوری ؟ -

هر کوفتی خودت کوفت میکردی ؟ -

منو که میشناسی... عین خودت گشادم... حاضرم سر گشنه کپه مرگمو -
 بذارم ولی طرف آشپزخونه نرم... این حرفی هم که زدم یعنی برو تو اون
 خراب شده یه چی درست کن دوتایی بزنیم تو رگ

تو حلقه درآد این شامی که من میخوام بدمت تو بریزی تو خندق بلا -

دلت میاد؟ -

نه فقط دل شادمهر جون نمیاد -

زهرمار... برو دیگه... وقتی کسی خودش خودشو تلب میکنه اینجا... خب -
کور میشه غذا هم درست میکنه

من موندم این خاتون چپ و راست قربون صدقه چی تو میره؟ -

مهسا دلش گرم نیست... به حضور تازه وارد مهم زندگی من دلش گرم
نیست... چشم ترسیده است... نباش مهسا جان... شادمهر همیشه پشت و
پناه... و من ندیده محتاج این پناه

.....
.....
شیت ها رو جلوی حسام و امیرعلی روی میز پهن کردم که امیرعلی یه
لبخند زد و گفت: همونجور که فکرشو میکردم عالیه

چشمای خانوم نادری و حسام توپ تنیسانه به امیرعلی خیره موند و خانوم
نادری گفت: اولین باره که از چیزی تعریف میکنین مهندس

دست امیرعلی بند تلفن رومیزش شد که زنگ خورده بود و به فاصله چند لحظه یه لبخند رو لبش ظاهر شد و گفت: راهنماییشون کنین داخل

لبخندش بعد از گذاشتن گوشی رو صورت من پاشیده شد و باز اخمای شش در هشت حسام و خانوم نادری همزمان تو هم کشیده شد

...باز شدن در و

.....
چشام رو درشت ترین حالت ممکن تنظیم شد و به امیرعلی یه نگاه کردم و گفتم: واقعنی؟

لبخندش باز رو لباس پخش شد و دست گذاشت رو شونه من و باز این اخم رو حالت خودکار حسام تو هم کشیده شد و امیر علی جان گفت: آره بابا... عجیبه برام که تو منونشناخته باشی... اسمم هم برات آشنا نبود؟

خب من فراموش کرده بودم -

سنگینی یه دست دیگه و ورزدن کنار گوشم و چشم غره من

تو کلا شوتی بابا -

زهرمار -

خنده امیر علی هوارفت و گفت: ایول...دمت گرم

چیه چرا همچین خوشت اومده؟ -

امیرعلی - حال میکنم وقتی یکی توئه نره خرو سرجات میشونه

یه کم جلو این بچه عفت کلام داشته باش -

اون عمته که بچه است...دستتو بکش شونه ام خرد شد -

لیاقت نداری...دخترها واسه این دستا جون میدن -

آره دیگه یه چی تو ملاحظشون خورده که به این دجه خریت رسیدن -

امیرعلی - باهات موافقم

حالا نمیخوای پسرعموتو بهمون معرفی کنی؟...بنده خدا چشاش لوچ -

شد بس که چپ چپ نگامون کرد

خندیدم و رو به حسام گفتم: فکر میکنم یه آشناییتی با هم داشته باشین...جناب شادمهر ملکی یکی دوستان هستن

ابروهای حسام بالاپریده و لباس پوزخند دار دو قدم جلو او مدو دست دراز کرد طرف شادمهر جانی که من تازه درک کردم رفیق گرمابه گلستان امیرعلی روبرومه...امیرعلی که از روز اول شناخت منو...منی که وصل بودم به رفقاش...منی که کندم از یه رفیقش...من هنوز وصل به شادمهر زندگیش...روحیاتو قربون...زمین تا آسمون تفاوت... یکی مثل این بشر آروم و با کلاس...یکی مته شادمهر کله خر و خاکی

نگام تو تبادلات معارفه شادمهر و حسام بود که امیرعلی کنار گوشم گفت: خوشحالم که بالاخره دیدمت

نگام تو صورتش برگشت و لبخند آقا باز پخش شد رو صورتش و گفت: بابت اون به قول شادمهر عوضی هم متاسفم

تلخ کردم اون لبخند شیرین رو و باز سرم افتاد پایین که شنیدم شادمهر رو به حسام گفت: آقا اگه اجازه بدی ما این جغله رو امروز ازت قرضش بگیریم بریم یه ناهاری بزنیم تورگ...البته خوشحال میشیم در رکاب شما هم باشیم

لبخند مثلا و نیشخند واقعا رو صورت بشر روبروم حکاکی شد و گفت: امروز تو شرکت سرمون شلوغه... ترانه هم تو شرکت بهش نیازه... ببخشید ولی بهتره بذارینش برای یه وقت دیگه

سرم گرم دودوتا چهارتای این شد که امروز پنج شنبه است و ساعت راحتی من از شرکت همین حول و حوشاس

ابروهای امیرعلی اتوماتیک بالاپرید و گفت: امروز که پنج شنبه است... فکر نمیکنم ترانه کاری به اون صورت داشته باشه

باز هم نگام درگیر چشمای غرق نفرت خانوم نادری و چشمای کنجکاو مهندس کاویان شد... مهندس کاویان جون شما رو دیگه کجای دلم بذارم؟

حسام - فراموش کرده بودم... ترانه نمیخواهی بیای خونهاآقابزرگ؟... امشبو که یادت نرفته؟

خودمو میرسونم مهندس فرزین -

این هم میشه ضمیمه یاد آوریت بابت اینکه من خانوم فرزینم نه ترانه... این دوتا چپ و راست بی شعوری خرج میکنن جلو ملت مارو ترانه ترانه صدا میزنن حق آب و گل دارن شما چی اونوقت؟... ترانه شما رو به حساب چی

بذارم؟... پیش خودت نمیگی کاویان بدبخت داره دق میکنه از کنجکاوی
بابت این حل معادله ترانه امروز؟

حسام - هر جور راحتی... خوش بگذره

لبخند پیروز مندانه شما دوتا دیگه چه صیغه ایه که بار این پسر عمو جان ما
میکنین؟... انگار دوئل میکنن سه تایی؟... بابا بی خیال جو وسترن گرفته ها

.....
.....

خودمو از میون دوتا صندلی کشیدم بیرون و
نگامو دادم ارزونی دکور جلو روم و گفتم: بیخیال پسر... میخوای پول
خونمونو ازم بگیری راحت بگو... چرا دق مرگمون میکنی

صدای خنده باکلاس امیرعلی تو ماشین انعکاس گرفت... نازشی پسر... چه
لعبتی هستی تو

امیرعلی - مهمون منی ترانه... میدونم یه عمره این بچه گدا جز فلافل
فروشی جا دیگت نبرده

شادمهر - هان که چی؟... ما از این کلاسا بی دروپیگر خوشمون نمیاد... چیه بشینی جلو این همه چشم و نتونی درست درمون اندازه پولی که میدی کوفت کنی.

امیرعلی - من موندم اون بابات با چه امیدی شادی رو دست تو سپرد و مرد.

شادمهر - شما نمیخواد نگران روح پر فتوت ددی بنده باشی... ناکس نکرد دستمونو بذاره تو پوست گردو یه لعبتی بشونه تو خونمون... العهد دم مرگش این نکره رو انداخت تو خونمون که دنیا و آخرتمونو یکی کنه

یه کفرگی مرحمت پشت گردن شادمهر کردم و گفتم: بیچاره بچه... چی میکشه از دست توئه متحجر؟

امیرعلی - موافقم

شادمهر - تو برو با ننت موافق باش مرتیکه... صدبار گفتم خوش ندارم با لیدیا زندگی ما تیک و تاک بزنی حالیه؟

مهندس زند اینو بی خیال... مخش امروز یه تابی برداشته شما به دل نگیر -

امیرعلی - مهندس زندو بگو واست بزبان تمام بعد... اسم به این جیگری
مامان بابام برام انتخاب کردن که شما بگی مهندس زند؟

شادمهر - ترانه بچه گل و سنبل و خانومی باش و همون مهندسی که
نیست صدش کن

خندمو کش دادم تو صورت شادمهر و گفتم: خب میخوام بگم امیرعلی
مشکلیه؟

شادمهر - چون میدونم این نره خر کار و بارش با دخترا زیاد مچ نیست
اجازه میدم با شرطها و شروطها... حجابتو درست کن اولاً... دوما باهاش بگی
بخندی دندون نه تو دهن تو میمونه نه تو دهن این مرتیکه غول تشن کنار
دستم

از ماشین زدم بیرون و کیفو رو شونه ام صاف و صوف کردم و به شادمهر
در حال پیاده شدن گفتم: باید یه دست لباس هم بخرم... مهسا منو امروز
میکشه

شادمهر - مگه چه خبره که این پسر عمو یخت یادآوری میکرد؟

بله برون فرهاده -

امیرعلی - فرهاد؟

شادمهر - عموشو میگه...هم سن ماست...فکر کن

دقیقا به چی؟ -

شادمهر - من غلط بکنم به اتاق خواب خاتون و آقابزرگت فکر بکنم

خندم شد قهقهه و شادمهر هم تیرپ شاخ و شونه اومد و گفت:دختره
نفهم یعنی چی خندتو ول میدی جلو ملت؟

امیرعلی - کوری چشش بخند...مرتیکه امل...یه کم آپدیت شو

شادمهر - ما به سبک خودمون آپدیتیم

امیرعلی - آره میشناسم این جنس ناجورتو که همه چی واسه خودت
نامبروان باشه و واسه بقیه آخر بی کلاسی

اینو خوب اومدی...اینقده بدم میاد -

شادمهر - ما بعدا با هم تنها میشیم...حالا بریم ببینم این مثلا جنتلمن چی
میخواد بدتمون که این شیکم صاب مرده رو سروسامون بده

سه تایی تو رستوران پشت میز چند ساعت اخیر رزرو شده امیرعلی نشستیم و شادمهر آبروریز یه نگاه به سرتاپا منو انداخته گفت: خاک تو سر منو آوردی کدوم گورستونی؟... دلم خوشه اومدم ایران کوبیده و بختیاری بزنم تو رگ آوردیم از این رستورانا اجنبی؟

امیرعلی چشم غره رفت واسه شادمهر و رو به من با اون لبخند نازش گفت: چی میخوری سفارش بدم؟

اسپاگتی رو ترجیح میدم -

شادمهر - همین کارا رو کردی شدی چارتا استخون دیگه... امیر من امروز سیر نشده از اینجا بزنم بیرون کاری میکنم تا ته عمرت گشنه بمونیا

کنار این دوتای رفیق من امروز خوشم... با همه هجوم خاطرات بر اثر معاشرت بازم خوشم... تو گیرو دار غیرتای دوست داشتنی شادمهرم که دیگه بدجوره خوشم

زنگ گوشیه پکیدن شادمهر از خنده بابت ملودیش و امیرعلی چشم غره رویی که به همون قول شادمهر تا چند دقیقه دیگه لوچ میشه از بابت این عمل

گوشی چسبید به گوشم و تا اومدم بگم الو صدای نفیر کش مهسا تو گوشم
پیچید و گوشی یه ده سانتی از گوشم فاصله گرفت و یکی از چشمام
خودکار بسته شد

دختره کوووووووودن معلومه کدووووووم گووووووری -
هستیییییییییییییییییییییییی؟

.مهسا جونم -

دردو مهسا... کوفت و مهسا... زهر هلاهل و مهسا... نکشتت این مهسا -
.مهسا نیست این مهسا

نگام که تا چشمای تنیس وارانہ شادمهر و صورت در حال انفجار امیرعلی
افتاد سعی کردم تموم انرژی مثبت داشته و نداشته تو وجودمو صرف
ریلکسیشن بشر کله خر پشت خط کنم

.مهسا چته؟...یه کم آروم تر عزیزم -

یعنی چی شب به این مهمی که این همه کار سرمون ریخته با اون پسره -
زره خر یابو پاشدی هلک و هلک رفتی ناهار بخوری؟

اینبار که نگام به صورت شادمهر افتاد... حس کردم تغییرات جدید رو که شامل سرخی حضرت و باریکی چشمای به خون نشستشون بود... مهسا هم که دست گذاشت العهد رو کی اونم با اون حنجره خستگی ناپذیرش

.مهسا من خودمو میرسونم... مطمئن باش ساعت پنج خونه آقابزرگم -

به خداوندی خدا یه دقیقه دیر کنی خاتونو به عزات میشونم -

باشه بابا... چته گوشم پرده ندار شد؟ -

پس تا ساعت پنج... حالیه که گفتم پنج؟ -

.باشه بابا -

قطع کردنش همون حالت گاو مآبانه زنگ زدنشو داشت

گوشیو رو میز گذاشتم و با مظلوم ترین ورژن سراغ داشته از خودم به شادمهر دود از کله بلند شده خیره شدم و برای تاثیر پذیری بیشتر گردن مبارکو هم با زاویه چهل و پنج درجه کج کردم

- خب مهسا اصلا منظوری نداشت از اون حرفا... مهساست دیگه شوخی -

.زیاد میکنه

اخم باز نکرده اشاره زد به ظرف غذام و گفت: بخور که با لباس خریدنت باید
پنج برسونمت خدمت خانوم

امیرعلی - شادمهر جان چه با روحیه لطیفی ازت یاد کرد...حقا که هیچکی
تا به امروز به این درجه شادمهر شناسی نرسیده بود

شادمهر - میبندی یا ببندم برات؟

خنده رو لبم باز جاخوش کرد و چنگال به دست گرفته به حجم اسپاگتیای
تو بشقاب خیره شد و دلم حس کرد بعد از چندسال داره یه ناهار باب میل
میخوره

.....

خوبه دیگه...مگه چشمه؟ -

چشم نیست گوشه...آخه اینکه سرو تهش بیست سانتم پارچه نبرده رو -
بخری که کجاتو بپوشونه دقیقاً؟

شادمهر -

یه پاکوبی به سرامیکای کف پاساژ رو هم ضمیمه اعتراضم کردم که گفت: زر زیادی بزنی مجبورت میکنم با مانتو شلوار تو مجلس بشینی

اصلا تو غلط میکنی با من میای خرید...یه کم از امیر یاد بگیر چه آقا -
راشو گرفت و رفت پی کارو زندگیش

بسکه ماسته...این بچه غیرت نمیدونه یعنی چی...مثلا تو فکر کن -
خواهرشو تو خیابون با یه پسر بیینه مثلا چه واکنشی نشون میده؟...خیلی ریلکس با پسره خوش وبش میکنه و خیلی هم از خودش جربزه نشون بده به خواهره میگه "واسه شام دیر نکنی"...منو با اون سطل ماست آبکی یکی نکن...اوکی شدی؟

ولی به خدا خیلی خوشگله...تازه قیمتش هم خوبه -

یه جور میزنم تو دهنتم دندون تو دهنتم نمونه...تو چی کار به قیمتش -
داری...یه چی درست درمون انتخاب کن...ببین اون کت شلواره چه شیکه

نگامو دادم به کت و شلوار پیشنهادی الحق شیک شکلاتی رنگ که با
کفشام هم همخونی داشت...اگه بحث لجباززی نخوام پیش بیارم همین
میشه انتخاب اولم...البته بازهم یه کوچولو گرون بود که به نقو نق نشنیدن
از مهسا می ارزید

با هزار تا پشت چشم نازک کنی رفتم تو مغازه

بیرون که زدم با حرص یه سقلمه واسه نیش باز شادمهر اومدم و کیسه رو
از دستش کشیدم و گفتم: کلا از بیرون رفت با دوست دخترات خرج کردن
براشونو یاد گرفتی؟

من واسه یه دختر آویزون هیچ وقت پول مفت ندارم که خرج کنم ولی -
واسه رفیقم زندگیم هم میدم...حالیته جگله؟

سرم بالا اومدو دلم تو مهربونی قايم شده پشت اخماش گرم شد...شادمهره
دیگه...منطق بی منطق

قدمامون طرف پارکینگ تند شد و شادمهر گفت: چیز دیگه نمیخوای؟

نه بابا...فهمیدیم جنتلمنی دیگه بیشتر از این مارو خجل نکن داداش -

بینیمو با دوانگشت کشید و من فکر کردم یه عمل بینو تو این وانفسا کم
داشتم که اینم از مرحمت حضرت آقا مشمولمون شد...با همه این وحشی
باز یاش عزیزه

.....

.....

نگاهی به ساعت مچی مارکدارش کرد و گفت:دقیق چهار و پنجاه و پنج دقیقه...آی دلم میخواد ضایعی این دختره پررو رو ببینم

اووووووی مواظب حرف زدنت باشیا...مهسا مته خواهرمه -

نیشخند زد و من فهمیدم با این مخ معیوب که فکرش درگیر اینه که این خونواده اگه محبتی داشتن که چهارسال منو به امون خدا ول نمیکردن

حساب مهسا جداست...همیشه بهم سر میزد...جز این دوسال که -
هیچکس از جام خبر نداشت

- باشه فهمیدیم این مهسا خانوم شما فرشته است حالا برو تا عزرا بیل هم نشده...که من با اون چیزی که از پشت تلفن فرض کردم بعید نمیدونم

- کم زر مفت بزنی بابا...به شادی سلام برسون...فردا ورش دار بیاین خونه
من

- حالا ببینم چی میشه...خوش بگذره بهت -

- میگذره...ممنون بابت همه چی خدا حافظ -

کیسه به دست از ماشین بیرون زدم و تا گم شدن ماشین تو پیچ کوچه جلوی در وایسادم... اومدم زنگ رو بزدم که صدای مهندس فرزین دستمو رو هوا خشکوند

به سلامتی خوش گذشت؟ -

آروم برگشتم طرفش که به صندلی ماشین تکیه داه بود و با ریموت داشت در رو باز میکرد

عالی بود -

نیشخندش رو نخواستم ببینم که مثل همیشه کج تر میشه و از لای در در حال باز شدن خودمو کشیدم داخل باغ و در حال چشم و ابرو اومدن واسه مهسای منتظر رو ایوون بلند گفتم: حال میکنی آن تایمیو؟

مهسا - فعلا حال میکنم یکی بزدم تو سرت که خواب ابدیت یه سره بشه با خنده از پله های ایوون بالا رفتم که نگاش به کیسه لباس افتاد و گفت: نه بابا میبینم که جناب ملکی همچین توئه خنسکو سر ذوق خرید آوردن

منو که میشناسی آب از دستم نمیچکه... کار خودشه -

مهسا - نه بابا خوشم اومد...همچین یه رگه جنتلیو داره

پس چی خیال کردی؟...بچم اینقده باحاله -

آره ارواح عمه فریبا...شادمهر و باحالی...منافاتشونو باید جزء محالات
ممکن متصور شد

حسام - چرا اینجا وایسادی؟

مهسا - به خان داداش...شما هم بو بله برون بهتون خورده؟...ندیده
بودیمت پنجشنبه جمعه ها این اطراف

حسام زیرچشمی از بالا به پایین براساس قرارداد نانوشته اش نگام کرد و
گفت:کم زبون بریز

گفت و ردشده از کنارمون داد مهسا رو با مضمون "بی شخصیت اول
خانوما" درآورد...امیر علی و شادمهر زدن تو برجکت به من چه پسرعمو
جان؟

.....

.....

فرهاد به میز توالت تکیه داد و خیره تو صورتش گفت: زود باشین دیگه

مهسا - بابا هنوز ساعت شیش و نیمه... قرار ما ساعت هشته

فرهاد - این فس فسی که من از شما دوتا دیدم به نه هم کفاف نمیده

مهسا - فرهاد میری بیرون یا یه داد بکشم که دمپایی خاتون واجب
شی...؟ برو به مهدیس گیر بده

حسام تکیه زده به در اتاق اومد جلو و دست گذاشته رو شونه فرهاد
گفت: بیا بریم بابا... این عقل درست درمون نداره

مهسا صندل پرت کرده طرف حسام خیالش راحت شد از نشونه گیری
دقیقش و من اتو رو محکم تر به موهام کشیدم و فرهاد با داد
گفت: کندیشون الاغ... آرومتر

موهای خودمه دوست دارم -

حسام بی نگاه دست فرهاد کش از اتاق بیرون زد و فرهاد رو هم دنبال
خودش برد

اووووووف تا اینو دوماه کنیم جونمون در اومده -

مهسا موهام خوبه؟ -

مامان... بیست... اوکی اوکی -

نگامو دادم به موهای بابلیس شده اش که ناز دورش ریخته بود... مهسا
. آرزوی هر مردیه... کاش من هم آرزوی اون بودم... یه امشبو بی خیال

در اتاق دوباره باز شد و گلرخ جون اینبار سر کشید داخل و گفت: زود
. باشین بچه ها آقا بزرگ داره کم کم صداش در میاد

. مهسا - بیزحمت ساعتو نشون بده... هنوز تا هشت خیلی مونده

گلرخ جون چشم غره وار مهسا رو نشونه رفت و گفت: تو که عروس نیستی
این همه قرو فرت واسم گرفته... زود باش دیگه... ترانه مادر تو هم زود لباس
بپوش بیا پایین

مهسا - اونوقت چرا ترانه مادر؟... چرا تبعیض؟

. گلرخ جون بدجنس لبخند زد و فیها خالدون مهسا جزغاله شد

. کت و شلوارو دست گرفتم و رفتم پشت پاراوان پوشیده اومدم بیرون

مهسا سوت بلند بالا تحویل شیکی لباس داد و گفت: نه بابا یارو بد خوش
سلیقه است

سرمو پایین آوردم و گل سرو پشت حجم موهام به سرم وصل کردم و سر
بالا کرده موهام مدل دار دورم لخت ریخت... به قول مهسا امشب یه
دوزاری روم رفته بود

.....
.....
پا رو پا انداخته سرمو نزدیک سر مهسا کرده گفتم: بابا با کلاس

مهسا - نمیره این نسترن... ایول به مرام خاکی بودنش

میگما این مامان باباش چه نازن -

مهسا - عین قالی کرمون... ماشالا اصلا بهشون نمیاد... حالا از فردا باید
منتظر بوتاکس و کلاهای مدیتیشن و من جوان هستم عمه خانوم باشیم

بمیری الهی... حالا چرا این عاقده لفتش میده اینقدر... یه صیغه یه ماهه -
که این حرفا رو نداره

صدای حسام دخالت کرد تو بچثمون وگفت:یه کم آرام تر

نگام برگشت طرفش که حتی با فاصله گرفتن من و تقریباً یه وری شدم رو
مبل هم بهم زیادی نزدیک بود...چشماشو بی تفاوت ازم گذروند و من با
درگیری ذهنیم فکر کردم این یارو امروز یه چیزیش میشه

مهسا - الهی نازشن جفتشون...بگردم نیگا این فرهادو هی عین کروکدیل
عرق میکنه از خجالت

توصیفتو قربون -

مهسا - چه کنم دیگه...تعارفش کردم یه امشبو

نگام افتاد به اشاره خاتون و از کنار اون بوی تلخ و نمیدونم از چه مارکی
بلند شدم و رفتم طرف خاتون

جونم خاتون؟ -

خاتون - الهی مادر به فدات...برو تو ماشین فرهاد کیف منو بیار جا
گذاشتم

الساعه...فقط بی زحمت سوئیچو اگه میشه بدین ممنون میشم -

آقابزرگ یه نگاه به سر تا پام انداخته و لبخند زیر پوستی زده سوئیچو دستم داد و زیر گوش خاتون یه چی گفت و خاتون یه نگاه قربون صدقه ای بالا پایین منو مهمون کرد و گفت: الهی فداش شم من

چشامو گرد کردم و به سوال متفکرانه منظور خاتون کی بود پرداختم

خم شدم رو صندلی عقب و دنبال اون یه تیکه چیز گشتم که نور موبایل تو صورتم پاشیده شد و صدای حسام هم پشت زمینه اش پخش شد تو فضای ماشین

خب چراغو روشن کن چشم و چارت درست ببینه -

گفت و کیف منجق دوزی خاتونو جلوروم تکون داد و خیره شد تو صورتم

معذب شده پا پس کشیدم و گفتم: بریم دیگه دیر شد

یعنی من غریبه تر شادمهر خانم که در میری از دستم؟ -

چرا باید در برم؟ -

نمیدونم... انگاری من جنم و تو بسم الله... شادمهر کیته؟... دوست پسرت؟ -

نیشم از این تفکر گوش تا گوش درید و فکر کردم که اگه شادمهر دوست
پسرم بود چی میشد

پس دوست پسرته؟ -

چطور این فکر مسخره به ذهنت رسیده؟ -

با اون لبخند شما فکر دیگه ای هم میشه کرد؟ -

در ماشین بسته با اون کفشای پاشنه هفت سانتی خواستم برم طرف
ساختمون که بازو کشی کرده منو وایسوند و نگاه من به انگشتای حلق
شده دور بازوم و صورتش در رفت و آمد حرکت گرفت و اون با چشمای
نفرت بارش از بین اون دندونای کلیدشده گفت: خوش ندارم وقتی سوالی
میپرسم جوابشو نگیرم... شیرفهمی؟

دستمو کشیدم و بازوم با یه فشار خفیف از بین انگشتاش ول شد و حرص
بیداد کرده تو چشامو ریختم به جون چشماش و گفتم: منم خوش ندارم
کسی تو مسائل خصوصی زندگیم دخالت کنه... شیرفهمی؟

پوزخندش باز رو اون لباش پیدا کرد و بعد از یه نگاه بالا تا پایینش
دررفتم از اون وزن ثقیل مثلا انسانیت روبروم... جلوی آینه کنسول راهرو

دلم از گونه های بی رنگم پیچ خورد و دهنم تلخ تر شد... این خاطره ها
میخوان منو بکشن ... از این سوالای با ضمیمه شیرفهم متنفرم... وقتی یاد
سوالای اون میفتم که مثلا منطقی و من دونسته از حس عصبانیتش
مجبورم میکرد عین طوطی براش جواب پیدا کنم

.....
.....

سنگینی دست فرهاد نگامو از انگشتر نشون نسترن کند و به صورتش
کشوند... میون دستاش به سینه اش کوبیده شدن یعنی ترانه تو پشت و
پناه داری

خوشبخت بشی زنگوله -

آروم زد تو سرم و صورتم رو با دستاش قاب کرده خیره به چشمام
گفت: نسترنو مدیون توام... وگرنه من آدم جلو رفتن نبودم

مهسا - بسکه بی بخاری... حالا یه کم مارو دریاب شاه دوما

از بغل فرهاد بیرون اومدم و دست عمو فریبرز دور شونه ام حلقه شد و این
حس که باز این آدما با همه نبودنشون تو این چهارسال بازم دلگرمم میکنن
به این محبتای نابشون تو دلم جون گرفت

عمو فریبرز کنار گوشم گفت: نبینم غمتو عزیز دل عمو... من دلم روشنه... از همه آدمای این جمع خوش بخت ترینشون تو میشی... ترانه من غصه خوردن بلد نیست

دلم یه شونه میخواد... یه شونه از جنس همدردی... یه شونه به وسعت دل غم دیده من... یه شونه آشنا با دردای من... عمو جان گاه گاهی که دلت میخواد همدرد بشی خنجر میشی... نمیخوام زیر ضربه این خنجر بی چشم و رویی کنم... بی چشم و رویی نمیکنم و با زخمی که زدی یه لبخند به وسعت همه دردام میشونم رو این لب خشک شده از غصه زیر لایه های رژ مایع

نسرتنو بغل میکنم و میگم: خوشبخت بشی عزیزم

تو دلم دنباله دار میکنم جمله رو و میگم: جای من خوشبخت بشی عزیزم

مهسا - بابا دلمون پوسید یه آهنگی چیزی... بله برون که همینجور خشک و خالی مزه نداره

نسترن ملیح میخنده و دست فرهاد بی خجالت دکتر وبقیه دور کمرش حلقه میشه و خاتون باز ازاون چشم غره های به وصال عزرا بیل رسون .بهش میره و فرهاد هم پررو پررو چشم و ابرو میاد که زنده خب

مهسا دست کشون نسترنو میبره وسط سالن و ناهید خانوم مادر نسترن گوشه چشمشو از خیسی اشک شوق خوشبختی دخترش پاک میکنه... گاهی فکر میکنم اگه من خوشبخت نشدم بخاطر اینه که کسی برام اشک شوق نریخت... آرزوی خوشبختی نکرد... دلش برای رقصیدنم نرفت... فقط همه گفتن خوددانی و بس... با نگاشون گفتن... بی کلام... چه دادی داشت این سکوتشون... گوش روحمو بد خراش داد این داد سکوت

گلرخ جون سر کرده تو گوشم گفت: چطور دلت میاد واسمون نرقصی خانوم؟... دلمون خوش بود یه امشبو واسمون از اون هنرات میریزی

خنده بر لب زده با غم پشت نگاه روبروی مهسا وامیستم و سعی میکنم ریتم آهنگ جای ریتم بدبختیام تو مغزم جولون بده و بدنم با ریتمش ضرب بگیره

فرهاد به جمعمون پیوسته با لبخند خیره میشه تو چهره همون زنه خب و کنار گوشش یه چی میگه که به قول مهسا تا ناکجای نسترن لبو میشه... فرهادم خوشبختش کن... من صدقه همه فامیلم... بلا گردونی من بدرقه راهتون

میگردم و نگام میفته به حسام در حال حرف زدن با مهدیس و با همون
پوز خند خیره به صورتش...مگه میشه فرهاد مهدیسو نخواد؟...مهسا هم
واسه دل خوش کنک خودش چه حرفا که نمیزنه

سرمو رو پای خاتون جابجا کردم و حس کردم دست خاتونو که میون موهام
فرو رفت

براساس نقل قول فرهاد خودمو گربه وارانه لوس کردم و چشمام رو بیشتر
روی هم فشار دادم و مهسا غر زد که
مهسا - اااااا...منم میخوام لوس شم

خاتون - ورپریده بذار بچم بخوابه خسته است صبح تا حالا...مته تو که
بیکار نیست تا لنگ ظهر بخوابه

مهسا - بله خبر داریم چقدر مردم کار میکنن

آقابزرگ - نصفه شبی چتونه اینقدر سروصدا میکنین؟...من دیگه خسته ام
میخوام برم استراحت کنم

فرهاد - مهسا خانم شامل حال خانومه که یعنی برو گورتو گم کن نصفه
شبی بذار ملتی از دستت آسایش داشته باشن

بی میل دل کندم از پاهای خاتون و چشمای پف کردم دوختم به صورت
 فرهاد و گفتم: شاه دوماد یه آژانس زنگ بزن من برم خونه که داره جونم از
 تو حلقم درمیزنه

خاتون - اوا مادر کجا میخوای بری نصفه شبی؟... خب بمون همین جا

نه قربونت برم... فردا مهمون دارم مجبورم که برم... ایشالا یه وقت دیگه -

مهسا رو ابرو بالا انداخته نظاره کردم و اومدم فحش ناموسی تو دلم بارش
 کنم که گفت: بلندشو من و حسام میرسونیمت

فرهاد - حالا نمیشد یه فردا رو مهمون دعوت نمیکردی؟... حالا کی هست
 این مهمونت؟

دوستامن -

آقابزرگ - بچه تو دوماد شدی یاد نگرفتی نباید تو کار کسی دخالت کنی؟

مهسا - آقربون دهنتم آقابزرگ

از سر جام بلند شدم و زیرچشمی حسام بی تفاوت منافات ندارو با چندساعت قبل نگاه کردم و رو به مهسا گفتم: دیروقته راتون خیلی دور میشه... فرهاد جون من یه آژانس خبر کن که الان میمیرم همین وسط

خاتون - حسام دردت تو جونم مادر ترانه رو میسونی؟

حسام - اینا چه حرفیه خاتون؟... به روی چشم... شما جون بخواه ازم عزیز من.

نه دیگه مزاحم شما نمیشم -

حسام - میسونمت

یعنی خفه خون گرفته سر به زیر حرف گوش کن دختر

کنار مهسا از ساختمون بیرون زدم و مهسا کنار گوشم گفت: خاله نسترنو دیدی؟... همون کت و دامن سرمه ایه... انگاری بد رفته بود تو نخت... خاتون هم فهمید

مهسا یه امشبو توهم نزن جون من... حس و حال ندارم -

مهسا - آره دیگه اگه منم چندساعت با شادمهر خان تو خیابونا تاب خورده بودم چون ندار بودم... من هنوزم رابطه عمیق شما دو تا رو درک نمیکنم

اولین بار که ازش کتک خوردم شادمهر به دادم رسید... بعدش هم عین -
 یه داداش کنارم موند... شاید از اونجا بیشتر باهم رفیق شدیم... بعدش هم
 که به شادی تو درساش کمک کردم رابطمون صمیمی تر شد و حالا
 اینجوریم... عین کف دستیم واسه هم... همه چی همو میدونیم... شبی که از
 اینجا زدم بیرون تا دوروز دل دل کردم بهش زنگ بزنم یانه... دلم
 نیومد... بعد چندوقت که همه چیزو بهش گفت عینهو مشنگا میخواست بیاد
 ایران خدایی بود که تونستم راضیش کنم زندگیم همچینم بدک نیست... از
 اون غیر تیاست... خیلی دوسش دارم... جای فرهادو گرفت اون سال... هیچ
 وقت کنار من مثل مردای دیگه نبود... با همه فرق داشت... با همه فرق
 داره... امیرعلی رو داداش جونت قضیشو واست گفته؟

مهسا - نه... کدوم جیگریه این یکی؟

طرف قراردادمونه... یه جوری بود از اول... زیادای باهام راحت بود... امروز -
 شستم خبردار شد رفیق فاب شادمهر و اون به قول خودش مرتیکه
 بوده... عکسمو تو خونه شادمهر دیده بوده و شناختتم

مهسا - تو خودشو نداشتی ولی آدم جانبیای زندگیشو خوب داشتی

حسام - سوار شین دیگه... چرا لغتش میدین؟

هر دو سوار اون جنسیس سودان مشکی شدیم و مهسا قبل این سواری کنار گوشم گفت: یکی مته این باید همچین جیگری داشته باشه یکی هم مته من و تو آویزون

حرف حق جواب نداره... والا... من نمیدونم چه صیغه ایه که عمو فریبرز هم با این همه دم و دستگاه یه دو بیست شیش ناقابل نمیندازه زیر پا این عقده ای... مهدیس هم یه مزدا تری داره ولی انگاری تو بخت و طالع ما دوتا دختر عمو نوشته آویزون

تو ماشین بازم حکمرانی اون بوی تلخ و سیگار قاطیش حس شدنی بود... مهسا که از همون اول سرش به پشتی صندلی نرسیده خروپفو استارت زده بود... تو اون سکوت نیمه شب بازم به چهار سال پیشی فکر میکردم که باید پا میداشتم به اون پنت هاوس... چه خوش خیالانه دل داده بودم به لبخند نالبخندش... چه کور کورانه عاشق همه اون شخصیت نداشتم... چقدر کور بودم... خیلی کور... کور و کر

من نمیخوام تو زندگیت دخالت کنم... اصلا به من ربطی نداره... ولی -
آقابزرگ یه جورایی دلش گرم راپورت دهی منه... چی بگم در مورد یه مرد

جدید تو زندگیت؟... شادمهر ملکی رو جز مهسا کسی میشناسه؟... مهسا هم که نم پس نمیده

شادمهر دوستمه... اگه آقابزرگ چیزی پرسید اینو بگو... اگه راپورت - خواست بگو ترانه از این به بعد زیاد شادمهر و خواهرشو تو اوقات فراغتش میبینه... البته امیرعلی هم اضافه شده

اونوقت صنم تو با مهندس زند معروف چیه؟ -

به اندازه صنم شادمهر و امیرعلی قوت داره... امیرعلی رو نمیدونم ولی - شادمهر از هر مردی تو زندگیم مردتر بوده... اینم حتما بگو

آشناییت با دوتا آدم که پولشون از پارو بالا میره هضم نشدنیه -

دقیقا همینه... شادمهر به پول آدم نگاه نمیکنه... اولین تفاوتشه با آدمای - زندگی من

بهترینیست یه کم شفاف سازی کنی... زندگی عجیبی داری... حتی من - بهش کنجکاو شدم

کنجکاو تو مردای ایرانی یه چیز غیرقابل انکاره و صدالبته توهین آمیز -

- بین دختر خوب من نه با تو دشمنی دارم و نه دوستی... ما دوتا یه - فامیلی مشابه داریم که براساس این مجبوریم نسبت به هم مسئول باشیم... من از این مسئولیت زیاد خوشم نیامد ولی فاروق خانو که میشناسی وقتی یه چیز ازت میخواد یعنی اگه انجامش ندی کلات پس معرکه است... از من میشنوی این پاییدنت واسه خاطر خودت نیست میترسه پات بسره و آبرو خونواده رو بیشتر تو خطر بندازی... همونجوری که این دوسال به همه گفته اونوری... دوستشون داشته باش ولی زیاد هم بهشون وفادار نمون... این یه توصیه دوستانه است
- پس تنها نوه پسری فاروق خان فرزین این مدلی زیر آبی میره... جالبه -
- آره جالبه... به نظرت اگه آقا بزرگ لجبازی نمیکرد باهات تو الان سرخونه و زندگیت نبودی؟... به نظرت شوهرت باز هم مته یه آشغال از زندگیش پرتت میکرد بیرون؟... حتی با همه نامردیش به خاطر خودت هم نه به خاطر یولات پات وامیساد... این واقعیت خونواده ماست... با پنبه سر بریدن تو خونشونه... همشون نه... ولی خیلایشون چرا

چشم سوخت... با اشک سوخت... راست میگه... من آشغالانه تو خونه شوهرم زندگی کردم... ولی قبول ندارم... این حرفا رو قبول ندارم... آقا بزرگ و بقیه گرچه بی صلاح من جلو رفتن ولی من با همه بدیاشون تو حقم دوسشون دارم... زخمی که زد تاول چرکی این چندساله رو سرباز کرد و

ریخت همه چرکاشو تو تنم...ممنون...بابت واقعیت زندگیم ممنون...آشغال
بودنمو به روم نیاورده بودن که اونم تو زحمت کشش شدی پسرعمو...من
یه روزی بالاخره به جایی میرسم که از شما بالاتره...دیر نیست

.....
.....
شانس یعنی اینکه سمیه خانوم نیست و من متحمل نگاهی زیرچشمی و
زیرعینکی بابت مهمونام نیستم

نگام به سرتاپام تو آینه کشیده شد...خب بدک نیست...یه شلوار کوتاه
جین زیرزانو و یه تونیک بنفش سیر...موهام هم که دم اسبی...شادمهر و
ساده پوشی جلوشو چندسالی هست از برم

زنگ در و ریتم تند قلب من...بعد از این همه وقت یکی کوید...بالاخره
یکی قابل دونسته در این خونه رو کوید...دلَم به تپش افتاد...عقلم به پاهام
فرمان داد...پاهام قدم تند کرد طرف در آهنی و دلَم پیچ خورد از این همه
ذوق مرگی بابت مهمونای عزیز دلَم

شادی رو بغل کشیده ناز خریدم

فدات شم چه بزرگ شدی خانومی -

ابرو بالا انداخته مژه مژه ای زد و با خنده گفت: میدونم عزیز نانا ز شدم مگه نه؟

چقدر خوبه شادمهر و اخلاقیاتش که اجازه غریبزدگی به این سرتاپا شور و هیجانو نمیده

از جلوی در کنار رفته تعارف زدم بیان داخل... شادمهر سلام کنون یه نگاه به خونه انداخت و لبخند زن گفت: چه نقلی و خوشگل

همینه... عمق تفاوت شادمهر و بقیه تو همینه... اینکه شادمهر با همه دارا بودنش به نداری احترام میذاره... اینکه شادمهر با همه دارا بودنش ندارنوازی میکنه با اون لبخند جذاب کنج لبش

شادی - ای جون دلم... چه حوض خوشگلیه ترانه

اوخ اوخ منطقه ممنوعه است وپا بذاری طرفش سمیه خانوم تیربارونت -
میکنه بچه

خندید و من ذوق کردم تو حجم پررنگ انعکاس خندش

شادمهر - نه خوشم اومد... خوب زدی تو گوش استقلال... ولی گفته باشما
این محله ها درست درمون نیست آسته میری آسته میای

چشم... حالا بیا بریم داخل... پختیم از گرما -

سینی چایی به دست با اوج هنر کدبانو گری جلوی شادی و شادمهر خم
شدم و بعد پذیرایی رو کاناپه از سمساری خریده ولو شدم و شادمهر یه
نگاه دوروبری انداخت و گفت: راحتی؟

آره خب... همینکه صابخونه ام پیرزنه خوبه... میدونی که جامعه چطوریه؟ -

زانوهایش تکیه گاه آرنجای دستش شد و رو به شادی وررفته به سی دی
هام گفت: چی کار میکنی بچه؟... شد من تورو یه جا ببرم آبرو منو نریزی؟
چی کارش داری؟... شادی خوش باش -

شادی - تو فکر کردی من واسه این غول تشن تره خرد میکنم؟... حرفا
شادمهر تو یه گوش میره از اون گوش درمیزنه

...شادمهر - شیطونه میگه

شیطونه و شما جفتی غلط میکنین... دیگه چه خبر؟ -

شادمهر - خبر خاصی نیست... اگه هم هست به تو ربطی نداره

این یعنی سر تو بنداز پایین و با اون چشات نخواه حرفی بشنوی از اون
عوضی...من مگه دلم واسه شنیدن خبری از اون داره تاپ تاپ
میکنه؟!...هیچم اینجور نیست...د هست...هست که دیشب تا حالا با آتیش
انداخته به جونت از دست حسام خواب راحت نداشته همه راه حلی تو
ذهنت رسیده واسه زیرزبون کشی از این بشر چشم غره رو جلو روت
...شادمهر من -

شادی - ترانه جونم...ازش چیزی نپرس...دیوونه میشه یهو...میشناسیش
که همچین نرمال نیست

لبام با برخورد کوسن کنار دست شادمهر تو صورت شادی کش اومد...حتی
با اون غم لونه شده تو چشمم بازم لبام کش اومد...همیشه کنار شادمهر کم
میشه این بار غم...شادمهر مهم شده تو زندگیم همیشه کم کرده بار
غمو...بی دلیل که مهم نشده

.....

شادی - بپاخفه نشی شما

شادمهر - یاد بگیر یه کم...دلم اونور آب واسه یه قرمه سبزی پرپر
میزد...خدا خیرت بده ترانه

خواهش میکنم...نوش جون...حالا نگفتین چرا برگشتین؟ -

شادی - بهتر...پوسیدیم اونجا...با این امل اونور آب یعنی حکومت نظامی...آبرو ما رو جلو ملت میریخت

.شادمهر - بچه دوباره میزنم تو صورتتا

.شادی - ایشالا مامان بابا حلالت نکنن

شادمهر - فعلا این منم که باید حلالشون کنم که معذورم از این کار..تو رو به دنیا آوردنشون دیگه چه صیغه ای بود؟

لبخند زده به صورت در هم هم رفته شادی قاشق بردم طرف دهنم که باز شادمهر گفت:امیرعلی سلام رسوند...بچه خوبیه فقط اگه اینقده دیسپیرین و مبادی آداب نباشه...کلا اون وقتا ایران نبود...بعد قضیه طلاقتون هم که اومد ایران تو گم و گور شده بودی...اولین باره واسه یه زن مهربونی زرت از خودش ول میکنه...اینم بیشتر بخاطر اینه که رفیق نامردش باعث این خونه خرابیته...امیرعلی کلا مته من و اون عوضی نبود...ما دوتا از همون بچگی هم پایه خلاف بودیم ولی این بشر زیادی پاستوریزه بود

خوشم میاد از این استارت و گاز گرفته شادمهر... خوشم میاد که بی اینکه حرفی بزنم تا ته برام موشکافی میکنه همه چیو

زیاد از گذشتتون حرف نمی زدی هیچ وقت -

شادی - گذشته این سه تا فقط تو خراب کاری خلاصه میشه

شادمهر - این جغله هم واسه من آدم شد... بچه یه کم احترام منو نگه دار

شادی نیشی کرده به ادامه شکم پروریش مشغول شد و شادمهر خیره به ظرفش گفت: جدای این چهارسال رفیقای خوبی بودیم

چرا جدا از این چهارسال؟... میخوای باور کنم که تو این چندساله -
ندیدیش؟

شادمهر - مثلا داری خرم میکنی که به اون چیزی برسی که سرصبح تا حالا برقص تو چشته؟

سرم پایین افتاد و خیره شد به توده برنج و قرمه سبزی کنارش و قاشق و چنگال همکاری گونه برای انحراف بحث به جون این توده افتاده

شادمهر - در هر صورت خوش ندارم هنوزم به اون فکر کنی

دست شادی نوازشگر رو دستم لغزید و من تو خشونت صدای شادمهر مهر
 همیشگیشو قایم شده حس کردم... تو هم می ترسی... مثل مهسا... به وسعت
 همون اولین بار گوشه سه گوش اتاقم پیدام کرده... هنوزم میتونم تجسم
 کنم اون نگاه وحشت زده و داد و فحشاشو... هنوزم میتونم تصور کنم با زانو
 جلوم روی پارکت فرود اومدنتو... هنوزم میتونم تصور کنم اشک دودو زده
 .تو اون چشمای همیشه خشنشو

زنگ در و کشیده شدنم به حال... نگام رو صورت متعجب اون دو تا هم یه
 گشتی خورد و از سر سفره بلندشدم و شال دم دست رو رو سرم انداختم و
 .راهی در باز کنی شدم

نگام تو صورت خندون و سر مثلا کج شده از مظلومیتش بالا پایین شد و
 کشیدم کنار و گفتم: به سلام حداقل از اون فکت درآد... خوش داری چپ
 و راست سرم خراب شی دیگه نه؟

از کنارم رد شد و بوی قرمه سبزی رو سروصدا دار راهی بینیش کرد و
 .گفت: مادرشوهرم بدمدله دوستم داره مته اینکه

گفت و خود دعوت کن وسط حیاط شال از سر کشیده در حال باز کردن
 دکمه هاش وارد ساختمون شد و منم دنبال سرش برای یادآوری مهمونی
 .که دیشب بخاطرش زابراشون کردم تا این سر شهر

استپ زد و منم از کنارش گذشتم و شادمهر خیلی مثلا ارواح خاک رفتگانش جنتلمنانه از سر سفره بلند شد و یه لبخند از اونا که تنها میشه در مواقع رویارویی با جنس لطیف ازش دید رو لب جاسازی کرد و شیک یه سلام داد و شادی چشم دریده به این همه تغییرات چند ثانیه ای خان داداش خیره شد و مهسا من من کنون گفت: وای من فراموش کرده بودم. ترانه امروز مهمون داره

این هم که باز به اون نقش لطیف و حساس در مواجهه با جنس ذکور روی آورده بود...مردمک تو کاسه چشم گردونده گفتم: معرفی میکنم...جناب. شادمهر ملکی و خواهرشون شادی جان...دختر عموم مهسا

ابروهای شادمهر بالا پرید و جای اون لبخند شیک و دختر کش یه پوزخند جاسازی شد و شادی نفس راحت کشیده فهمید این بابا دوشخصیتی نیست فقط همون ویر اکثریت مردا رو داراست...مهسا هم بی خیال اون مراسم دلبری همیشگی شالو رو دسته مبل انداخت و چپید تو آشپزخونه و ظرف و قاشق و چنگال به دست نشست سر سفره و با یه لبخند دوستانه به شادی گفت: چرا نمیخوری؟!...این ترانه سالی به ماهی یه بار از این غلطا. میکنه...بخور که اگه نخوری باید آرزو به دل دست پخت این بشر بمونی

شادمهر هم بدتر اون رو زمین ول شد و من هم در نظاره این دو موجود عجیب الخلقه به سراغ غذام رفتم و مهسا دهن خالی کرده گفت: این فرهاد

بی جنبه نمر برداشته نسترنو عشقولی برده ددر دودور... منم که حوصله این
 مهدیسو ندارم از خونه آقابزرگ زدم بیرون... گفتم جمعه ای پیام از دلتنگی
 خودم نجاتت بدم

شادی - ترانه نگفته بودی دختر عمو ت اینقده باحاله

مهسا با تمام قوا یه تیکه از اون لپ نداشته شادی رو کشید و گفت: الهی
 بگردم... باحالی از خودته... ولی چه کنم دیگه همه همین نظرو دارن

شادمهر زیر لب دم گوش من گفت: بترکن این همه... آخه این دراکولا کجاش
 به درد حال و حول میخوره؟

یکی پس گردنی حروم شادمهر کردم و حرصی گفتم: کثافت... مجرد اینجا
 نشسته

غش کرده از خنده باز بی کلاس و عادی و راحت و مردونه غذاخوری رو
 شروع کرد و من باز فکر کردم بعد از اون از غذا خوردن با شادمهر بی
 تکلف خیلی لذت بردم

مهسا - ترانه یه چی میگم کپ کن... این شاپوری... وکیل آقابزرگو یادته؟

آره یادمه... که چی؟ -

مهسا - اومده هلک و هلک از آقابزرگ مهدیسو خواستگاری کرده... حالا فکر کن پسره از این آویزوناستا... از اینا که سرصبح از ددی پول تو جیبی میگیرن... عمه فریبا که صبح تا حالا دوتا پارچ آب قند حروم کرده... فکر کن این دختره خواستگار نداشت نداشت وقتی هم که داشت این آکله رو داشت.

خندم نیمه خورده با صورت از خنده ترکیده شادی بیشتر از هم شکفت و مهسا شونه بالا انداخته گفت: والا... همینه که عمه فریبا هی چپ و راست این دخترشو بند این داداش من میکنه دیگه... نامردی نکرده باشم این حسام هم درست درمونی نیست حقشه این دختره بیفته تو کاسه اش

زیرچشمی به شادمهر بی حوصله از حرفای خاله زنکانه مهسا نگاه کردم و آروم گفتم: بکشم برات؟

خودش دست به کار شد و یه ظرف دیگه غذا کشید و مهسا با چشا چارتا شده به شیش و بش این پرداخت که این بابا مگه چقدر جا داره؟... خب بچم. ورزشکاره... مته اون

.....

.....

با دست شادمهر که به چشمای شادی چسبید ترکیده از خنده رو زمین
پخش شدم

شادی - صحنه حساسش بود دیوونه

شادمهر - بی حیا... اینا به سن تو نمیخوره

شادی - آخه آف نرمال اونور دنیا که تو خیابوناش هم مردم راه به راه جو
میگرفتشون رو من دیدم اونوقت یه بغل گرفتن ساده رو شما منافی عفت
میدونی؟

شادمهر - همین فیلما رو دیدی اینقده پررو شدی

مهسا با خنده یه چشمک به شادی زده گفت: عزیزم ناراحت نشو هنوز
هستن مردایی که همه غلطی واسه خودشون خوبه مشکل نداره به بقیه که
میرسه میشه اه و اخ

شادمهر نگاه طوفانی شدشو نشونه رفت طرف مهسا و بی خیال اون آرزوی
کتک مشتت زدن به مهسا شد و به ادامه فیلم رسید

مهسا سر کرده تو گوشم گفت: این بابا کجاش خوبه که تو اینقده واسش
هلاکی؟

بچم به این آقایی...خودت کرم داری میچزونیش...بعدش هم سوختنت -
که محل سگ بهت نداشته؟

مهسا - سگ کی باشه؟

شادمهر کنترل دست گرفته تیتراژ پایان فیلمو دیده زد یه کانال دیگه و
شادی اونور گوشم گفت:ترانه این دو تا یه مرگیشون هست غلط نکنم...چرا
عینهو برج زهرمار همدیگه رو نگاه میکنن؟

زیرچشمی چرخشی جفتشونو رصد کردم و گفتم:چه میدونم والا؟

شادی - من که میگم مهسا بخاطر اینکه محل شادمهر نداشته شادمهر
اینجوری ظهر تا حالا وارفته

بچه تو چرا اینقده چشم دریده شدی؟ -

شادی - بابا من الان هیجده سالمه...اونور آب آگه یه دختر هیجده ساله
دوست پسر نداشته باشه یعنی مشکل روانی داره

چشم گشاد کرده تو صورت نازش خیره شدم و گفتم:شادمهر حق داشته
باروبندیل بسته یه شبه بیاد ایران....من موندم با این رگ گردن چطور سه
سال دووم آورده

.شادی - خیلی روشن فکری بازی درآورد از خودش بچه

پیشو آروم کشیدم و جای اون دلم گرم شد از حس حضور یه برادر همیشه
نگران

.شادمهر - شادی بریم دیگه... ترانه هم خسته است فردا باید بره سرکار
.بذار شادی بمونه -

.شادمهر - نه بابا فردا کلاس طراحی داره... تو هم خسته ای... این امیرعلی
هم گفته که پسرعموت قد خر ازت کار میکشه

.شادی - راست میگه ترانه؟... الهی بمیرم

.مهسا - نه بابا... این داداش من پول مفت میده این... به خانوم بگه بالا
چشمت ابروئه چارصد تا وکیل وصی پیدا میشه... بچه جرات نداره حرف
بزنه

.شادمهر دوباره پوزخند تکرار کنون کنار گوشم گفت: اون پسرعمویی که من
دیدم از این حرف گوش کنیا بهش نمی اومد... اگه اذیت شدی بگو میگم
.امیرعلی یه کار درست درمون واست تو شرکتش دست و پا کنه

نه بابا محیط کاریم خوبه... زیاد هم پسر بدی نیست... همون مثل هم خون -
جماعت گوشت همو بخورن استخون دور ریز نیستنه

موهام رو هم ریخته و بی خیالو فحش زیرلبیم رو به شادی گفت: بدو بچه
دیروفته... یه سر هم باید برم خونه و کیلم

شادی لبخند شیطون زن گفت: حالا اگه و کیلت یه سیبیل کلفت بود هم باز
شب جمعه ای میرفتی یه سر بهش بزنی؟

خنده رو لبم بالا پایین شد و شادمهر شاخ و شونه کشیده دست شادی
کش از در زد بیرون و تو همون حال گفت: بیا اونوری... خوش ندارم بچی تو
خونت و در نرنی از این چار دیواری

لبخند رو لب به اون پرادوی تناسب ندار با محله نگاه کردم و شادی دستی
تکون داد و ماشین از جلو چشم رد شد

این بابا همه چی بهش میاد الا اون فرشته ای که تو ازش برام تصور -
کردی

من نگفتم فرشته... گفتم یه پشت و پناه محکم... کسی که وقتی آقا بزرگ -
و فرهاد و عمو فریبرزی نبود اون بود... کسی که وقتی رفت بیشتر از نبودن

فرهاد تو زندگیم کمبود حس کردم...مهسا اون شاید واسه تو وجهه خوبی
نداشته باشه ولی تو یه کلوم بگم اون آرزوی هر دختریه
دقیقا چیش آرزوئه؟ -

.ثروتش...لوتی منشیش...این مرد بودنش...تیپ و قیافش -

مهسا چشم و ابرو اومده برام از کنارم گذشت و من حس کردم اون امواج
متشعشع از حس حسادت یه رقیب رفاقتو ازش...مهسا جان تو
عزیزی...اونم عزیز...من به حضور دوتا تون دلگرمم

فلش مموری رو تو دستم بالا پایین انداخته از پله های جلویی پایین
میرفتم که صدای مهندس فرزین قدمامو زد رو استپ

- ترانه -

با چشمای گشاد شده نگاهش کردم و خواستم به حل این موضوع بپردازم که
چرا تو این محیط ممنوعه من از خانم فرزین رسیدم به ترانه

منتظر با همون حالت گشادگی دوتا چشم نگاهش کردم و اون باز یخ خیره
نگام کرد و گفت:گوشیت چرا خاموشه؟

دستم خودکار تو جییم فرورفته بیرون اومد و مشت باز کرده شاهد
خاموشی گوشی شدم... شارژ تموم کردن تنها گزینه احتمالیه

شارژ تموم کردم... چطور مگه؟ -

هیچی بابا خاتون زنگ زده بود بهم نگرانت بود... مته اینکه امشب -
خونواده نسترن دارن میان خونه آقابزرگ... خاتون هم خواسته هممون
باشیم... اگه قرار مداری نداری صبر کن ماشینو از پارکینگ بردارم با هم
بریم که باز نق و نوق خاتونو من یکی حوصله ندارم

ابروهامو سعی کردم از اون بالا پریدن بکشونم پایین و
گفتم: ممنون... مزاحمت نباشم

دستی تو هوا تکون داد و باز مسیرش طرف آسانسور کج شد و منم غین یه
بیچه اردک زشت دنبالش

نگام به موهای بالازده اش بود و باز یاد موهای پرپشت اون تو ذهنم چون
گرفت و من سعی کردم این جونو بگیرم و باز نشد و چشم دلتنگ دوتا
قطره اشک شده مسیر نگاه عوض کرده به سقف آسانسور خیره موند

پشت سرش سوار اون جنسیس سودان شدم و با یه حساب سرانگشتی
دوزاریم افتاد که دفعه سومه که تو این اتاقک فوق های کلاس
مستقر میشم

این فرهاد هم میخواد دوماد شه خر حمالیش واسه ماهاست -

...من که گفتم -

منم گفتم مزاحم نیستی...امشب میخواستم یه کم خوش بگذروم -

آهان...میتونم یه توصیه به قول خودت دوستانه بکنم...من اون وقت از -
مهمونیای خاندانی آقابزرگ بدم می اومدم...وسطا هر کی به هر کی
میشد...من و مهسا هم جیم فنگ میزدیم پشت بوم...فکر نکنم امشب
کسی تو اون بل بشو و بریز پاش تو فکر سرشماری اعضای فامیل باشه
میتونی بعد نیم ساعت دودر کنی

باز نگاهش سنگین شد و من بی توجه به اون سنگینی از شیشه ماشین به
ماشینایی که تو گذر از کنارمون سرعت میگرفتن خیره شدم

پس اینجوری به قرارات میرسیدی -

سرم تند برگشت طرفش و دستم چسبید به گردنم و چشمم از درد باریک شد و دهنم به آخ تحویل پوزخند روبروم داد

منظورت چیه؟ -

خب... آقابزرگ که همیشه بی دلیل از نهش واسه اون پسره برگشته -
باشه... خب حتما یه چی دیده که راضی شده به ازدواج عزیز کرده اش با
اون پسره

درد تو چشمم بیشتر شد و دستم جای کناره گردنم چسبید به گلوم و
حس خفگی با اون بغض باز تو وجودم بیداد کرد

پس زدم... این بغض توده دارو پس زدم... چشمم درشت شد و یه لبخند
جایگزین اون افتادگی لبها

خب میدونی؟... هیجان داشت... یه کار ممنوعه رو انجام دادن فوق العاده -
است... خب تو هم حتما باید تجربه کرده باشی... وقتی آقابزرگ شرط
خروجت از ایرانو چشم و گوش بسته موندنت گذاشت... خب با علم به
اینکه تو هیچ مدله پایبند قول و قرارات نبودی میتونستی این حسو تجربه
کرده باشی... درستیه؟

باز پوزخندش کج تر شد و گفت: من مته تو با آبروی یه خاندان بازی نکردم... این درسته

- منم با کسی ازدواج کردم که آرزوی هر خانواده ایه واسه اینکه دومادش باشه... آقا بزرگ درک کرده بود که هدف اون بابا از ازدواج با من چیه... خوب این هیچ ربطی به آبرو نداره... من هیچ وقت بابت این قضیه قرار نیست جلوی خانواده ام شرمنده باشم... چون قد خودم خفت کشیدم... پس بیزحمت تو یکی تازه از راه رسیده نخواه واسم عذاب وجدان بیاری
 - دیدی...؟ خودت هم قبول داری که این خاندان تا باهاشون موافقی باهات - خوبن... خدا نکنه رودنده چپ بیفتن
 - دلت از چی این خاندان پره یکی یه دونه؟... اونی که به قول مهسا عذاب کش فامیل بوده فقط منم... پس بیزحمت اینقدر نمک رو زخم نریز... به قول خودت ما دشمن هم نیستیم
 - من که چیز بدی نگفتم... فقط میخوام چشم تو باز کنی... تو با دوتا وکیل هم میتونی اون ثروت چند میلیاردیتو از آقا بزرگ بگیری... نیازی به این همه حمالی نیست
- من مته بعضیا بی چشم و رویی بلد نیستم -

بشین ببینم این چشم و روت تا کی قراره واست نون و آب بشه...حالیته -
 که این فامیل عمرا بذارن جز ثروت عمو فردین چیز دیگه ای بهت
 برسه...میدونی که هیچی از میراث آقا بزرگ بدون وصیت بهت تعلق
 نمیگیره

من همونم بگیرم بسمه... بقیش ارزونی یکی مته تو -

ببین داری خودت دشمنی میکنی...من میخوام بهت حالی کنم که -
 اینقدرا واسه این خونواده خوب نباش...چرا باید همیشه تو نقش نوه خوبه و
 تو سری خوره رو بازی کنی؟

ببین پسرعمو من با این نقش هیچ مشکلی ندارم...درسته که تو دوسال -
 زندگی با اون هیچ وقت هیچکس جز مهسا نیومد بهم بگه بابا ترانه خرت به
 چند من ولی منو این همه سال بی پدر مادر تر و خشک کردن...من
 نمیدونم مشکل تو دقیقا با رابطه من با خونواده چیه؟

میدونی سودی که سال تا سال از پول بابات باید بره تو حساب تو صاف -
 میره تو حساب کی؟

نگام این بار مشتاق برگشت طرفش و اون بدجنس قهقهه زد و با یه مکث
 گفت: تو حساب بابای من...و این یعنی چی؟ ...اینکه تو واقعا عزیز دل

عمویی... سر تو عین کبک نکن زیر برف... بابای من هر چقدر هم که بخواد وفادار به تنها وارث برادرش باشه بازم دندونش واسه ثروت تیز هست... تو اگه زمانی بخوای پولتو از کارخونه ها بکشی بیرون ضرری که به کارخونه ها میخوره تقریبا میتونه خاندانو به مرز ورشکستگی برسونه... پشت این همه مهربونی میتونه یه عالمه منفعت هم خوابیده باشه... من حساب فرهادو جدا میدونم... ولی بهمن خان همه نگرانش بابت اینه که سر اقا بزرگ به سنگ نخوره و حقتو نده... بابای من تنها نگرانش بابت اینه که تو با رسیدن به ثروت نخوای کارخونه ها رو از رونق بندازی... یه جورایی گناه بابای من کمتره... عموی بدی نیست ولی پسر فاروق خانه و تشنه پول و قدرت... میتونه از روزی که که ثروت عزیز دردونه از کارخونه ها جمع بشه... میدونی تو میتونی هیجان انگیزترین کار خاندانو انجام بدی؟... یه روزی اگه به اون پول رسیدی کارایی رو بکن که یه عمر دلت خواسته... همونجور که این همه سال اونا تو خیال خودشون بخاطر خودت دورت زدن دورشون بزن اینبار واقعا بخاطر خودت... به اون چیزایی برس که این دو سال حق تو بوده و نوه های دیگه فاروق کیفشو بردن... تا جاییکه میدونم تو مراسم ازدواجی نداشتی ولی تولدی بگیر که جبران همه سالای تولد مهدیسو بکنه... دیدی من دشمنتم... فقط راهی رو میرم که خودم میخوام... تو هم راهی رو برو که یه عمر نداشتن بری... دلم برات سوخته که اینجور بهت گفتم... اولین باره برای یکی دلم میسوزه

نگام خالی شده باز به حجمای رنگارنگ در عبور از کنارمون بود... چرا تا حالا خودم بهش فکر نکرده بودم؟... چرا تا حالا به همه این حقام فکر نکرده بودم؟... چرا حسام با این همه دوریش باید به یادم بندازه که حق من چیه؟... چرا دادای مهسا رو هیچ وقت تره خردشده هم حساب نکردم... یعنی من اینقدر مال و مکنت دار باید تو یه خونه پایین شهر امورات بگذونم؟... هنوزم نمیتونم نابود کنم این همه محبت به پام ریخته رو... ولی... منم همه این سالها دلم خواست یه تولد مته تولدای مهدیس و مهسا... نگفتم... یادم رفت... نرفت... از یادم انداختم... خاتون و آقابزرگ زحمتمو میکشیدن حق نبود اضافه تر بخوام... من لباس عروس نپوشیدم ولی مهشید از یه مزون تو پاریس سفارش داد... من مجلس عروسی نداشتم ولی فرهاد قراره یه باغ تو لواسون کرایه کنه و بهترین پذیرایی تو خاندان واسه این مراسم باشه... من ماشین ندارم ولی مهدیس مزدا تری مشکی متالیک داره... من واسه یه لقمه نون شبم معلم خصوصی و کارمندم ولی مهدیس تو مزونا وله... من... پولای من میره تو حساب عمو؟... چرا؟... چرا حساب خودم نه؟... میگن ارث از شیر مادر حلال تره... چرا واسه من حرومه؟... چرا من نباید داشته باشم همه داشته های آدمای دوروبرمو؟... حسام من دلم پره... مسبب این پری تویی... چه کنم تو حجم این پری؟... چه کنم از این نگاه پر سوء ظنی که از حالا تو جونم افتاده که به نگاه اون خونواده بندازم... حسام خیر نبینی... خیر نبینی که من اینطور پر از شک شدم.

.....

دستایی که دور گردنم حلقه شد و لبخندی که از سر ظهر تا حالا به لبم
نیومده بود نامحسوس رو لبم نشست و گفتم: نکن مهسا... برو اونور خدای
ناکرده روغن میپاشه تو صورتت

مهسا - بسه بابا برو لباساتو عوض کن و یه کم به خودت برس... بقیشو
مامان هست

گلرخ جون - آره ترانه جون برو قربونت برم... بمیرم ظهر تا حالا از خستگی
داره جونت درمیاد... ما هم گرفتیمت به کار

لبخندم واسه اون همه مادرانه ریخته به پام بیشتر کش اومد و حرف گوش
کن رفتم طرف اتاق دوران مجرد

لبه تخت نشستن و عزا گرفتن برای چی پوشیدن تو دلم باز شک
انداخت... همون شک ظهر تا حالا

لباسی نداشتم... کمد باز کردم و اون پیرهن حریر پنج سال پیشی که فرهاد
برام از شیراز خریده بود به چشمم اومد

شونه بالا انداختم و بی خیال گشادیش شدم و رو همون شلوار جین مکشی پوشیدم و باز شونه بالا انداختم و موهامو مثل همیشه دم اسبی بستم و باز شونه بالا انداختم و آرایش معمولی همیشگیمو تجدید نکردم و باز شونه بالا انداختم.

من همونم که کمترین شانسو واسه به چشم اومدن تو جمع دارم... من همونم باید ساده باشم... من همونم که مطلقه ام و باید مواظب رفتارم باشم... من همونم... همون که آقا بزرگ واسه حقش شرط میذاره... شک نداشته باش... به اون همه مهر بونی زیر پوستی شک نداشته باش... ندارم... به اون محبت شک ندارم... به پول نداشتم شک دارم... به این لباس نداشتم شک دارم... فرهادم ببخشم... همه پولامو خرج اون لباس شب مهمونی دیدن نسترن و مانتو شلواری کردم که برای حسام خان کسر شان نیاره... ته ته کیف پولم ده تومن... ده تومن و دلم خوشه به کلاس آخری که فردا با نرگس دارم و قراره پول آخرمو بگیرم

از پله ها پایین اومدم و نگاه مهسا بالا پایینم کرد و تو جمع سکوت کرد ولی مهدیس جای اون حرف دل زد

مهدیس - ترانه این چیه پوشیدی؟

همه نگاهها برگشت طرفم... لبخند نزدم تا آب شد گیم به چشم نیاد... عوضش
چشام لبریز شد و دلم تیکه تیکه

نگامو دادم ارزونی آقابزرگ اخم کرده به مهدیس و خاتونی که به درگاه
آشپزخونه با سرزنش آقابزرگو نشونه رفته بود

قدمام طرف فرهاد تند شد و جلوش وایسادم و سرپایین انداخته
گفتم: میشه من امشب نباشم؟... سرم خیلی درد میکنه... فردا باید زود از
خواب بلندشم

لبس گزیده شد و صورتش بیشتر تو هم رفت و من فهمیدم که
یعنی "برو"... جلوی دکتر کسرشان فامیله که لباس پنج سال پیش تو تن
عزیز کرده باشه... چه عزیز کرده ای؟

از ساختمون زدم بیرون... زدم بیرون ودلم نخواست بره خونه... دلم خواست
بره یه ساندویچ بخوره... دلم خواست ولخرجی کنه و آتیش بزنه به اون ده
تومن و ساندویچ بخوره... دلم خواست تو اون مهمونی باشه... دلم خیلی
خواست که تو اون مهمونی باشه... دلم خواست و چشام پر شد... دلم
خواست و یادم افتاد اگه اون شب بله برون هم خوش تیپ بودم چون
شادمهر برام ولخرجی کرد... دلم خواست و یادم اومد اول هفته همه پولمو
دادم خرج مایحتاج خونه و یخچالی که از بی چیزی هوا خنک میکرد

ایرادی نداره... منم یه روزی دلم به هر چی خواست میرسه... دیر نیست

.....

.....

آقا شکوری رو پاشینه پا چرخیده گفت: خانوم فرزین هنوز میخواین بمونین؟

اینو تموم بکنم میرم... شما برین به سلامت -

لبخندزون از در بیرون زد و من نگام میخ ساعتی شد که از پنج گذشته بود و با یه حساب سر انگستی اگه شش هم کار تموم کرده از اینجا میزدم بیرون با مترو هفت خونه نرگس اینا بودم

تمرکزمو دادم به برگه ها... از این محاسبات هیچ مدله خوشم نیومده... منو چه به کارای عمران؟... من معاری خوندم

کار تموم کرده از رو صندلی بلند شدم و رفتم طرف در

از نگرهبانی گذشتم و بخاطر کاویان صدام زده برگشتم طرفش و بی خیال دیر شدنم شدم و سعی کردم حرصمو قایم کنم پشت یه لبخند منافات ندار با لبخند

امری داشتین؟ -

- نه خانوم مهندس... فقط اینکه مهندس فرزین بابت چند تا چیز میخوان -
فردا اول وقت تو دفترشون ببیننتون

.خب چرا شما زحمت کشیدین؟... منشی بهم میگفت -

.گفتم دیدمتون بگم... در ضمن جایی میرین برسونمتون -

.نه ممنون... خدا حافظ -

لبخند زد و من نتونستم درک کنم چطور اینقدر عاشق زنش بوده و اینقدر
راحت به همه لبخند میزنه... چه خیری دیده... دارم به این باور میرسم که
خیرندیده ها بیشتر لبخند میزنن... یکیش هم من لبخند ظاهری زن

با نگاه به ساعت فهمیدم یه یه ربعی دیر تر از هفت مقرر رسیدم... فاصله
در ساختمون تا اتاق نرگس به میمنت احوالپرسیای مادرش پنج دقیقه ای
طول کشید

روز آخری بیشتر حرف زد تا درس یاد بگیره... دلم برای این شوت بازیاش
تنگ میشه... من تو زندگیم دلم خیلی برای همه تنگ میشه... بده این
تنگی... دل کندنو سخت میکنه این تنگی

وقت خداحافظی زود رسید و منم اونقدر تو فکر این چند روزه بودم که یه
دونه از حرفای نرگس گاه لگد کرده رو هم یادم نبود

مامان نرگس - عزیزم اینم ناقابله... ببخشید اگه کمه

نه بابا اینا چه حرفیه؟... اصلا قابلی نداره -

مامان نرگس - نه عزیزم... فقط یه شماره ثابتی جز موبایلت به من بده که
اگه باز یهت نیاز داشتتم خبرت کنم

دستم به خودکار رفت و... چرا این شماره؟... نگام تو برگه بالا پایین شد و
شونه ام باز بالا انداخته... خب مگه چیه؟... چه اشکال داره خونه
آقابزرگه... چه ایرادی داره خونه آقابزرگو خونه خودم تلقی کنم؟

نرگس بغلم کرد و ابراز احساساتش تموم نشده با گوشزد من که دیرم شده
ازم دل کند و من روز آخری مایه خنده یعنی برادر جان رو ندیدم

بازم دل خوش کردم... دل خوشی به دوتا تراول پنجاه تومنی... دل خوشی به
دوتا تراولی که اوج اوجش با خرید بد مارک ترین هم دوتا کیسه خرید از
سوپر میشد... دل خوشی به دوتا تراولی که صدقه سر صبح خاتون هم ازش
بیشتره... دل خوشی به دوتا تراولی که... خودم زحمت کشیدم... عوض

کمیش مال خودمه... مال خود خودم... بی منت... بدون انتظار برای قدر
عافیت دونستن... مال خودمه... مال حرص دیر رسیدنام... مال حرص خوب
یاد دادنام

نرگس جان دلم برای کودکانه های نوجوونیت تنگ میشه... برای همون دل
خوشی به ایجاد روابط حسنه من و برادر جان هم دلم تنگ میشه... برای
همه خوش خیالیات دلم تنگ میشه

شادمهر چشمک زن به من خم شد و یه گاز اساسی به بستنی در حال
خورده شدن شادی زد و جیغ شادی به فاصله یک اپیلیسیون ثانیه تو
گوش جفتمون زنگ زد و شادمهر قهقهه زن گفت: خب دلم خواست

شادی - خب برو بخر

شادمهر - تا خواهی به خوبی تو دارم دیوونه ام این همه راه برم اونور
خیابون?... بستنیتو بده من خودت برو یکی دیگه بخر

شادی یه نگاه به بستنی رو به تمومیش انداخت و از ماشین زد بیرون و بستنی رو از شیشه پایین داده شادمهر داد دستش...نگاش کردم تا توی بستنی فروشی از نگاه محو شد

خب؟ -

به جمال بی نقطه ات...خب که چی؟ -

مخلص کلومو بگم چه مرگنه؟ -

یه ذره شعور بدنیستا -

ببین من اون جغله رو نفرستادم دنبال بستنی با اسانس نخودسیاه که -
حرف صد من یه غاز تحویل بگیرم...میفهمی که؟...چته ترانه؟...یه مرگیت هست چند روزه...یه چیت هست که وقتی امروز زنگت زدم توئه پایه خوشگذرونی واسم ناز اومدی و فقط واس خاطر شادی همرامون شدی

هیچی...چند روزیه دلم گرفته -

واسه چی؟ -

واسه چی داره؟...تو دلت میگیره دنبال دلیل میگردی؟ -

من کلا هیچ وقت دلم نمیگیره که دنبال دلیلش باشم... ولی تا دلت بخواد -
دل خلیلیا دوروبرم گرفته که مجبور شدم واسش دنبال دلیل باشم... ترانه تو
بی دلیل دلگیر نمیشی

یه چیزی عین مته رو مخمه... داره داغونم میکنه چندروزه... شده یکی یه
حرفی مثلا از رو دوستی بهت بزنه و تو داغون شی با فکر به اون حرف و
هی از تو خودتو بخوری؟

درست حرف بزنی... کی زر اضافی زده؟ -

کیش مهم نیست... حرفه مهمه... میدونی بعضی وقتا ندونستن خیلی -
خوبه... خریدت درمورد هرچی دوروورت اتفاق میفته یه جور خوش خبریه
ولی خدا نکنه بعضی چیزا رو بهت بگن و تو راست و دروغیشو نتونی
تشخیص بدی... بگن و بندازنت تو برزخ... من الان تو برزخم... دارم دیوونه
میشم... چندروزه همش دارم به این فکر میکنم که بابا مگه میشه اونا
اونجوری باشن که اون گفته... من عشق تو چشاشونو میبینم ولی حرفاش
انگاری راستن... انگاری یه چی این وسط هست... من از این یه چیه بدم
میاد... از اینکه چندشبه تا سر گذاشتم رو بالش به این یه چیه فکر کردم
دارم دیوونه میشم... شادمهر منم آدمم... منم دل دارم... منم یه زندگی عادی
میخوام... منم دلم میخواد مته شادی همه هم و غم یه بستنی باشه که
داداشم دهنیش کرده

خب قربونت برم اینکه کاری نداره یه بستنی بخر برات دهنیش -
کنم... غصه خوردن که نداره

میون بغضم به خنده افتادم و شادمهر جدی تو صورتم گفت: نمیخوام
فوضولی کنم... هر چی هست و داره اذیتت میکنه رو بریز دور... خودت
شو... ترانه ای که من دیدم چهارسال پیش وقتی فهمید وسط زندگیش
تینایی هم هست پا همه چی وایساد... فکر نمیکنم معضل الانت به بزرگی
معضل تینا باشه

چه خوب که میون بدای زندگیم بدترینامو علم میکنه و من دلم گرم میشه
که زیاد هم مشکلی ندارم

دلم واسه اون فرهاد بی معرفت تنگ شده... زن گرفته ندید بدید ما از -
یادش رفتیم

لونج نکن زشت تر اینی که هستی میشی مردم برام دل میسوزون که با -
چه عنتری اومدم ددر دودور

کوفت... این شادی رفت بستنی بگیره یا بسازه -

هیچکدوم...میخوره و میاد...بچه به داداشش رفته از یه سوراخ دوبار -
نیش نمیخوره

نگام به نیمرخ جذابش کشیده شد و فکر کردم بعد از اون فقط شادمهر برام
اوج قدرت بود

شادمهر؟ -

هوووم؟ -

تو این سه سال اونور آب باب میل پیدا نکردی؟ -

من یه مرد ایرانیم که فقط عاشق تولید ملی میشم و به این کشور وفادار -
میمونم

بی شوخی گفتم دیوونه...نمیخوای دوماذ شی؟...داره دیر میشه -

گمشو بابا...کی حالو حوصله سر خر داره؟ -

سرخری هم اگه باشه شما مردایین که سر زنا سوارین...شادمهر تا کی -
میخوای جوونی کنی؟

تایم دقیق بدم یا حول و حوشی؟ -

.شادمهر -

فعلا با شادی و این آکله هایی که میان ومیرن خوشم...کیو پیدا کنم -
اینقدر با شعور که شادی رو سرخر زندگی مشترکمون ندونه?...فعلا تنها
.چیزی که میخوام اینه که شادی خوش باشه

تو اینکه تو داداش فوق العاده ای هستی شکی نیست...ولی شادمهر به -
اینم فکر کن یه زن تو زندگی تو میتونه برای شادی هم مفید باشه جای
مادر که نه ولی جای خواهرشو بگیره...اون یه دختره نمیتونه همه حرفاشو
به تو بزنه

.بحثو نکشون به چیزایی که تهش واست هیچی نداره -

.خیلی کله خری -

واسه راحت شدن خیالت میگم...من زمانی اگه خواستم ازدواج کنم با -
دختری ازدواج میکنم که با همه اونایی که مزه رابطه باهاشونو چشیدم فرق
داشته باشه...اونقدر فرق که بتونه منو به خودش پابند کنه...اون وقت منم
.بخاطرش همه کاری میکنم

تو دلم لبخند میزنم... شادمهر جان تو عاشق نبوده اینی... برادرانه
اینی... عاشق بشی چی میشی

.....

بی حوصله سر کرده تو مانیتور به رقما خیره بودم که زنگ تلفن بی حوصله
ترم کرده مجبوری منو کش و قوس داد و به سمت خودش کشوند

بله بفرمایید -

بیا اتاقم -

به گوشی خیره شده فکر کردم یارو مهندس فرزین خودمون نبود؟

پاهامو حرکت دادم و از اتاق زده بیرون با همون رخوت تو تنم خودمو
رسوندم به طبقه بیستم

جلوی منشی تمام قد وایسادم و با حس ارث طلب داشتم ازش خیره خیره
نگاش کردم و اون چشم غره ای حواله این همه ارث طلب کرده کرد و
گفت: مهندس منتظر تونن

آره ديگه عشوه خرياش اختصاص داره به جنس ذكور به ما كه ميرسه
صداش ميشه قريب به چاله ميدون

تقه زن وارد شدم و نگاه بهش افتاد كه سيگار كنج لب دار سرش تو لب
تاپش بود

قدم جلو گذاشتم و واسه اينكه يادآوري حضورمو به حضرت داشته باشم
دوتا سرفه مصلحتي هم به سكوت اتاق الحاق كردم كه گفت: بشين

همين... بشين و من نكات نميكنم... همين بشين و من قرار نيست واسه
امثال تو تره خردكني راه بندازم

رو دورترين صندلي به ميزش پشت ميز كنفرانس نشستم و گفتم: كاري
باهام داشتين؟

سيگارش تو جاسيگاري كنار دستش خاموش شد و از روي صندلي بلند
شده پشت شيشه هاي سرتاسري اتاقش قد علم كرد و گفت: داري
پشيمونم ميكني

چرا؟... از چي؟ -

فکر میکردم تنها کسی که میتونم باجنبه حسابش کنم تو اون خانواده -
تویی... پشیمونم کردی از حرفام

برای چی؟ -

قرار ما عوض شدن تو نبود... اگه قرار باشه با چارتا حرف اینطور بل -
بگیری و از همه ببری که هیچ وقت به حقت نمیرسی... یه کم سیاست بد
نیست... اگه یه رگ هم از عمه فریبات به ارث برده باشی باید خرج کنی این
سیاستو... من واسه هیچکس اینقدر وقت خودمو هدر نمیدم ولی تو یه
جورایی اونقدر توسری خوری که آدم با همه سنگدلش دلش برات کباب
میشه

من نیازی به دلسوزی و ترحم کسی ندارم -

آره واقفم به این قضیه که تو هیچ مدله اصلا به درد ترحم نمیخوری -

برگشته طرفم... دست ستون کرده به میز... خیره تو چشم گفت: مته
خودشون باش... با پنبه سر ببر... سیاست خرج کن ترانه... سیاست... داری
خراب میکنی

چیزی شروع نشده که من بخوام خرابش کنم -

د تو داری کاری میکنی که من فکر کنم شروع شده -

چی میگی واسه خودت؟ -

بین ترانه من واسه آیندم خودم برنامه میریزم واز این زمزمه های -
پیچیده تو فامیل هم هیچ خوشم نمیاد

پس بگو آقا واسه خودش دل سوزونده...ولی از من میشنوی آقابزرگی که -
من دیدم تا تو و مهدیسو سر سفره عقد هم نشونه ول کنتون
نیست...مهدیس هم که انگاری بدش نمیاد

با آتیشی که اگه تو تو فامیل بندازی همه نون و نوا دار میشیم -

چی تو فکرته؟ -

دورشون بزن...دورشون میزنیم...من از موفقیاتات تو کار میگم تو از -
حقوق بالارفتت...آقابزرگ پسند میریم جلو...کم کم تو فکر دور و بریات یه
جور حساس نشدنی بنداز که ارثت با برنده شدن شرطت چرا بهت
نمیرسه...آقابزرگو لا منگنه بذار

تو در مورد من چی فکر کردی دقیقا؟ -

من در مورد تو فقط به این فکر کردم که باید زمینه اینو به وجود بیاری -
 که چند نفر راحت شن... تو فقط خودت باش بقیش بامن... به یه پنت هاوس
 و ماشین آخرین مدل مامانی فکر کن... یا تحصیل اونور آب... بی
 دروغ... واقعی واقعی

چی باعث شده فکر کنی من خر حرفای تو میشم؟ -

همون چیزی که چند روزه از اون باغ دورت کرده... همون شک و -
 تردیدت... همون پول نداشتت که تو روز مهمونی کشوندت از باغ
 بیرون... ترانه چرا لگد میزنی به آینده رویایت؟... من نمیخوام دشمنی
 کنم... تو رو من حساب دوستی باز کن... دوستی مسالمت آمیز.. من به تو تو
 رسیدنت به حقت کمک میکنم تو هم با حذف ثروتت از سهام کارخونه ها
 خاندانو به هم میریزی... مطمئن باش هیشکی نمیتونه بگه چرا... اینبار تو
 محقی

تو فکر کردی من به آقا بزرگ خیانت میکنم؟ -

دختر خوبی باش... خیانت؟... مسخره است... خیانت اینه که تو بخاطر -
 خودخواهی اونا الان مطلقه ای... خودخواهی اینه که اونا با پول تو کیف دنیا
 رو ببرن و تو پایین شهر زندگی کنی

من تو همون خونه هم خوشم -

ترانه... ترانه... ترانه من دارم بهت نشون میدم واقعیت این همه محبت به -
 پات ریخته رو... فکر کردی خرجی که این همه سال برات کردن پول خرد
 اون ثروت حساب میشه؟... ترانه من نمیگم بی چشم و رویی کن میگم حق
 گیری کن... حقت... خلاف نیست... بی شعون اگه واسه خاطر حقت بخوان
 ازت ببرن

من خودم به حقم میرسم... خودم... حالینه؟... تو هم یه راه دیگه واسه دور -
 زدن آقابزرگ پیدا کن

چشماش از عصبانیت دودو زده خیره تو صورتتم چرخ خورد و گفت: اگه زن
 اون مرتیکه نمیشدی باید حالا تو فکر خرید لباس عروست می بودی... فکر
 کردی همه هدف آقابزرگ از نخواستن سرگیری اون ازدواج فقط شناختن
 اون پسره بوده نه بابا... به قول خودت اون شوهرت همه چی تموم بوده ولی
 آقابزرگ حساب کتاب داشته... به هم زدی این حساب کتابو... با ازدواجت با
 من اون ثروت از فامیل خارج نمیشد ولی با اون یه پا وایسادن همه رو سر
 لج انداختی

دستم به دهنم چسبید و چشمام دودو زد تو کاسه چشمم

دیدی دختر خوب او نا فقط به فکر منافع اسم فرزین نه هیچکدوم از -
فرزینا

با همه اینا آقابزرگ حق پدری داره...بگی آقابزرگ میخواد بکشتت هم -
من میگم خوب میکنه...یه چی حالشه که میخواد بکشتم

گفتم و با حس پوز خندش از اتاق زدم بیرون...من از این دودلی بیزارم...کنار
اومدن با این همه حرف زمینم میزنه...داغونم میکنه...ولی من بازم
دوسشون دارم...با همه این مذخرفاتی که حسام گفت دوسشون دارم...گور
پدر پول هم آوردن

.....

آرتین بغل...بوی شامپوی بچه تو بینیم رفته و بیرون نیومده...به کاناپه تکیه
زده و زیر جبر دیکتاتوری چندسال سن دار زیر دستم به تام و جری پخش
شده از ال سی دی خونه پدری خیره بودم

فرهاد لم داد کنارم و گفت:نیستی چرا؟

شما سایتون سنگین شده...نسترن کجا رفت؟ -

فرهاد - رفت اتاق من لباسشو عوض کنه...چی کارا میکنی؟

هیچی... زندگی... تو این پروژه آخریه دستم بنده... حسام هم حامل مفت -
گیر آورده آی کار میکشه آی کار میکشه

مهسا ور دیگم لم داده گفت: بگو بگم ننه جون گوششو بیچونه

ننه جونو خوب اومدی -

صدای آقابزرگ تو سالن پخش شده... نگاه بقیه رو سمت خود کش... طرف
مخاطبش بنده... میون حرفای عامی و من عاشق هرروزه قد علم کرد

آقابزرگ - ترانه تو اتاقم منتظرتم

نه بابا... آقابزرگ این چندوقته نبود... این روزایی نبود... مهر چشمش کم
آورد از اون دیکتاتوریش که تو تن و ریشه همه خاندان به ارث رفته... نمونه
بارز همین فسقل بچه زیر دست ما که ملتی باید تام و جری رو به همراه
کودک درون به نظاره بشینن

بالا رفتنش از پله ها... چشمای باریک شده مهسا... خاتون چشم غره رو به
سایه افتاده آقابزرگ رو پله ها و فرهادی که لپ کلام مطرح کن خودی
نشون داد

فرهاد - خاتونم...بلا...دوباره باهاش سر ناسازگاری گذاشتی که فاروقی شده؟

خاتون - مراعتتو نمیکنم که تو دومادیتی جلو زنت همچین میزنم تو دهننت که صدا سگ سربدی

فرهاد - اوا خاتونم...چرا خشونت؟...یه کم لطیف باش

آرتینو بغل مهسا دادم و زیرچشمی دیدم مشت شدن دستای خاتون و حرصی که خورد

از پله ها رفتم بالا و به خود اومده پشت در اتاق فاروق خان چند لحظه پیش بودم...انگشت حلقه کرده چند تا ضربه زدم به در و دستگیره آب طلا رو فشار داده وارد شدم

روی کاناپه راحتی لم داده بود و بالا پایینی نگام میکرد

بشین -

لبه تخت روبروش نشستم و با نگام انتظار حرفشو به روش آوردم

کاری داشتین باهام؟ -

مکشش و بعد حرفایی که در انتهای این مکث تو گوشم رفت و تو سرم چرخ
خورده بیرون رفت

حسام میگه تو کارت پیشرفت کردی...میگه لیاقت نشون دادی...میگه از -
صدتا مرد هم جریزه دار تر میتونی بشی...چراشو نمیدونم...نمیدونم و برام
عجیبه...حسام تا آرنج غسل بذاری دهنش ته ته تعارفش اینه که تف
ندازه جلو پات...برام عجیبه که چرا داره از توئه با پارتی تو شرکتش
استخدام شده حمایت میکنه...عجیب نیست به نظرت؟

دلَم از دست لحت خونه...شک داری...شک دارم...میترسی..میتروسم..
نمیدونی..نمیدونم...حسام کجای این معادله است که لحن تو با اسم
بردنش میشه زهر و چشمت یاد اون چهار سال پیشم میندازه

نمیدونم...شاید فکر کرده اینجوری شما راحت تر ثروتمو بهم میدین -

ثروتم تو لحنم تشدیددار شد و چشمای آقابزرگ از اون باریکی در اومد و
عوضش چشمای من باریک شد...گفتم... چیزی که این همه سال بابتش
خفه خون گرفتم رو گفتم...بی عذاب وجدان...با شک...با ترس...با حس
مبارزه با اون لحن پر شک در اومده از دهن آقابزرگ گفتم

خب همه میدونن که من باید تو کارم موفق باشم تا شما ثروتمو به اختیار -
 خودم بذارین... شاید خواسته اینجوری به من کمک کنه... شاید دلش
 سوخته... از بابت خونه پایین شهر و هر روز با اتوبوس اینور اونور
 رفتنم... زیاد هم عجیب نیست... پروژه جدیدمون تونسته به یه جاهایی
 برسه

سکوتت تعبیر داره؟... سکوتت بد سکوته... آقابزرگ فاروق شو... آقابزرگ تو
 دهنی بزنی... آقابزرگ داد بزنی و بگو هنوز واسه اون ثروت بچه ام... چی
 شدی فاروق خان... حسام خیر نبینی بابت این همه شک انداخته تو جونم
 من هر وقت موقعش باشه ثروتو بهت برمیگردونم -

تا پشت لبام اومد و در نزد و دلم دادش گوش کر کن تو وجودم نفیر کشید
 "که کی پس؟"

خاتون یه حرفایی باهات داره... امیدوارم منطقی باهات برخورد کنی -

شقیقه ام نبض گرفت... دلم پیچ خورد... خاتون وقتایی باهام از قول آقابزرگ
 کار داره که... همون دو سال پیش... همون سالای... بسه... نه... دیگه چیه؟

پاهام رو زمین کشیده شد و باز شقیقه ام نبض گرفت... باز دلم پیچ
...خورد... باز

کنار خاتون روی اون استیلای طلایی و به قول فرهاد فقط در حد کلاس
واسه مهمون جاگیر شدم و منتظر به اون چشمای غرق تو مهر خیره

آقابزرگ گفتن کارم دارین؟ -

...دستش روی دستم لغزید... شقیقه ام میزد... دلم پیچ میخورد

ترانه جان... دردت تو جون مادر... عزیزمی... غمتو که میبینم انگار همه -
دنیا ز پرور و میشه... من همیشه با فاروق موافق نبودم... سکوت همیشه
دلیل رضایتم نبوده... ولی مادر اون بیشتر از من سرش تو حساب
کتابه... میفهمه... من امروزو میبینم اون فردارو... قربون اون چشای
خوشگلت برم آینده تو مال خودته... هر جور دوست داری ولی خب... دختر
پروردار مال مردمه... ترانه دردت تو جونم اینایی که میگم فقط چون
مجبورم میگم... وگرنه تو خودت مختاری

میفهمیدم و نمی فهمیدم... میفهمیدم و نفهم نشون میدادم

جونم خاتون؟... بگو... اذیت نکن خودتو -

آره اذیت نکن خودتو... من اذیت کش فامیلم... من کفایت شده ام... شما
حرص نخور دیگه

- دیرز بعد از ظهری... یه خانومی زنگ زد... مته اینکه یه مدت معلم خصوصی -
... دخترش بودی... میخواست بیان واسه

دستم جلو صورتش با لرز بالا اومد... شقیقه ام میزد... دلم پیچ
میخورد... چشمام پر و خالی میشد.. بغض زخم میزد

- اونوقت شما واسه همون چیز گفתי دختر ما... نوه عزیز کرده... یادگار -
... فردینتون... مطلقه است.. گفتم؟... گفتین که

دستش چسبید به لبای خشکی زده ام... چشماش پر شد... ریخت... به اندازه
دو سال تو خودم ریختنای من ریخت

- نگو مادر... نگو دردت تو جونم... نگو قریون قدوبالات برم... خدا ازش -
نگذره

خدا میگذره... من گذشتم... خدا هم میگذره

- دفعه بعدی کسی زنگ زد میگی این دختره طلاق گرفته است.. میگی -
آقابزرگش واسه ارثی که همه براش دندون تیز کردن شرط گذاشته...

میگین این دختره تعادل روانی نداره.. میگین تو یه خونه مجردی پایین شهر زندگی میکنه و معلوم نیست دوسال تک و تنها تو این شهر چه غلطی کرده... میگین... خاتونم من عادی نیستم... من مته زنای دیگه نیستم... من جای همه چی تمومی... هیچی تمومم... بسه خاتون... به جون فاروق دیگه از این لقمه ها واسه ما نگیر... مردمو مچل نکن... اینا رو که بگی دمشون رو . کولشونه ود برو که رفتیم

بلند شدم... باز هم شقیقه ام نبض زد... نرگس جان کاش شاگردم نبودى
... دلم پیچ خورد.. کاش آقابرگ شک نمینداخت ... چشمم پروخالی
... شد... کاش

صدای نسترن و سنگینی دستش نگامو از قاب آقابرگ کند

نسترن - کجایی خانومی؟

همین جام... خوبی؟ -

مهسا - مگه میشه آدم یه زن ذلیلی مته فرهاد گیرش بیاد بد هم باشه؟

فرهاد - بچه میزنم از خونه پرتت میکنم بیرونا

...مهسا - بابا!!!!

عمو فریبرز... حسام میگه پول سود من تو حساب... نه بابا مگه میشه؟ .. عمو فریبرز مرده... خیلی مرده... حسام میگه خیلی دوسم داره ولی از پول گذشتن... عمو فریبرز واسه من همون پشت و پناهه... نمیشه... حسام نمیشه... این حرفا رو مخمه... آقا بزرگ حق خوری بلد نیست... بهمن خان لقمه یتیم سر سفره ببر نیست... عمو فریبرز حسابش... حسابش ... من پول ندارم... مهسا تو کیف پولش تراول داره... من یه کارت اعتباری دارم و صدو بیست تومن توش و یه ده تومنی ته جیبم... مهدیس کیف پولش چرم اصله... من چهار ساله پرادا و ورساچه رو دیگه نمیدونم چطور مینویسن... من... حسام خیر نبینی

نسترن - ترانه؟

جونم؟ -

فرهاد - خاتون چی بهت گفته که شیش و هشت میزنی؟

مهسا - چته بابا؟... چرا میخ میشی به یه جا ول هم نمیکنی؟

هیچی... دیگه هیچی... مهسا حسام کی میاد؟ -

مهسا بهتش رو مخفی کرده گفت: نمیدونم... باهاش کاری داری؟

زیاد مهم نیست... واسه کار یه سوال داشتم... بی خیال... برم بینم گلرخ -
جون کاری نداشته باشه

دستم کشیده شده و ایسادم و باز عطر فرهاد تو دماغم پیچید و کنار گوشم
گرمی نفساش حس شد

فرهاد - ترانه من چشه امروز؟

فرهاد بی خیالم شو... اعصاب ندارم... بعدا با هم حرف میزنیم -

زنگ گوشیم و اسم شادمهر روی اسکرین گوشیم... دلم برات تنگه رفیق

فرهاد - شادمهر کیه؟

نگاه فرهاد هم به گوشی تو مشتم بود

مهسا به دادم رسیده گفت: یکی از دوستاشه

فرهاد - نگفته بودی با پسرا هم رفاقت میکنی

نگفتم و لحت چند ثانیه ای شد فاروقی برادر من... نگفتم و رنگ نگات شد
... رنگ نگاه فاروقی برادر من

بی خیال چشمای فرهاد و اون لحن فاروقی گوشه چسبونده به گوشم
گفتم: یه لحظه گوشه

توی ایوون نفس فوت کرده باز صدای شادمهرو شنیدم
شادمهر -

کجایی که مارو یه دقیقه علاف کردی؟ -

سلامتو خوردی پسر بد؟ -

گیرم علیک -

وعلیکم...چی شده تو کانتکتات راه گم کردی -

هیچی بابا...دیدم که تو معرفت نداری بینم چی کاره ای واسه جمعه؟ -

جمعه ها و قرار چندساله کله پاچه هم که به مدد این دومادی ته تغاری
مالیده شد

نه بابا...چه برنامه ای داری؟ -

- هیچی این شادی دیوونه گیر داده بریم پارک لویزان... اسکول کرده مارو -
گفته بگمت مهسا خانومشون هم بگین بیان

مطمئنی فقط شادی گفته؟ -

- گمشو دیوونه اون دختره آکله رو نبینم کمتر باید کفاره بدم -

...شادمهر -

باششششششه بابا... مهسا خانوم نه آکله... میانین؟ -

- من که جورم... مهسا هم جور میشه... فقط اره بده تیشه بگیر راه بندازین -
جفت ملاجتونو تو فرقون میفرستم پیش مامی جونات... تورو بهشت
زهرآ... مهسا هم پیش گلرخ جون

- کم رجز بخون... خواستی برو بچ دیگه فامیلونن هم جزهاپو مراماشون
واسمون بیار علی الخصوص داف جیگراشون... چون تو یه ماهه اومدم
اینوری هیشکی باب دل نبوده

پس اون عمه منه چپ و راست میره خونه و کیلش؟ -

من که نگاهش هم نمیکنم... اون آویزونه -

آره ديگه همه آویزونیا واسه ماست... به شما آقابیون که میرسه میشه -
مجنونیت... جمع کن بابا

ترانه این امیر علی خفمون کرد دوساعته... یه تیکه بیخ ریش من داره -
میگه سلامت برسونم

سلامت باشه -

صدا شادمهر و شنیدم که به امیر علی گفت: میگه اینقدر سلام برسون تا
جونت درآد

جیغم تو گوشه پیچید و قهقهه شادمهر هوا رفت

شادمهر هستی... هستی و من ممنون این هستنم... هستی و من کنار نبودن
همه به هستنت دلخوشم... هستی و من دلم گاهی تو این روزا از شکای
آدمای کنارم این همه عمر به هستنت خوش میشه... هستی و من کنار
هستنت یادم میره حسامی حرفی زده... حسام هم سنگ خود به سینه
زنه... حسام هم دلش داره واسه خودش مهربونی زیر آبی میره و تو
هستی... شادمهر همینطوری که واسه من برادرنه هستی واسه عشق یه
زمانیت هم عاشقانه باش

از آینه بغل به صورت مهسای خوابیده نگاه کردم که شادمهر آروم گفت: چه خبر؟

بی خبری -

پس خوش خبری... ترانه چته؟... به خدا خیلی داغونی... مته اون دفعه با -
اون جوابا نصفه نیمت نییچونم جون داداش

خودم هم هنوز یه جور یه پبچیدم... یه حرفایی از یکی شنیدم که -
چندوقته دودلم کرده... سر همین قضیه ارث بابام که چهارساله به تعویق
افتاده

خیلی ناراحتی چرا تعارف میکنی؟... رک و پوست کنده بگو پولتو -
میخوای و خلاص... من همیشه گفتم آقابزرگت نمیتونه واسه پولی که حق
فقط توئه شرط و شروط بذاره... یه جورایی زوره... رو مخمه... هرچقدر هم که
آقابزرگتو الهه واسم متصور بشی باز من میگم یه چی این وسط میلنگه...
یا آقابزرگت زیادی سخت گیره یا اینکه تو رو خر فرض کرده که منم تو این
فرضیه بد باهاش موافقم... اگه خر نبودى تو این دوسال جا رفتن از خونه
پدری وامیسادی و حقتو میخواستی... مثلا میخواستی نوه خلف و خوبه باشی
ولی داری این وسط بدجور ضرر میبینی... ترانه این سربه زیری داره کار
دستت میده... چرا میخواستی بچه خوبه باشی؟... نباش... مته همه نوه های

آقابزرگت که من ندیده اخلاقاشونو فوت آبم... مثلاً همین حسام... تو این یه باری که دیدمش دستم اومده از اوناست که رسم زیر آبی رفتنو خوب بلدن... نمیگم بد باش... اینقدر هم خوب نباش

من خوبم؟... منی که واسه حرف آقابزرگم سر اون ازدواج تره هم خرد -
نکردم؟... من دارم تاوان گناهمو پس میدم

تو گناه نکردی... یه کوچولو اشتباه کردی... همه اون دوسال زندگیت با -
اون عوضی هم همچین بد نبود... بود؟... لحظه های خوبی هم
داشتین... نداشتین؟

میخوام انصاف خرج بدم... راست میگه... تو همه بد باش بعضی وقتا غرق
میشدم تو عمق خوبباش... تو همه بی تفاوت باش بعضی وقتا دلم غنچ میرفت
واسه توجهاش... بد بود... گاهی خوب هم بود... نامرد بود... گاهی همه کس
بود... زخم میزد... گاهی نوازش میکرد... دل خون
میکرد... گاهی... نمیخوام... همه اون دوسال تلخباش بیشتر تو کامم نشسته
تا شیرینی های مصنوعیش

ترانه بسه... دوسال به هر دری زد که صنار سه شاهی دربیاری -
بسّه... بهتره یه بار عین بچه آدم اون همه عشقتو به آقابزرگت بذاری کنار و

بشینی رودررو بی تعارف حرف دلتو بزنی... تا جایکه یادمه تو همیشه قید
اون حقو زدی... حقی که شاید از ثروت من هم کم نداشته باشه

تو که اینقده وضعت خوب بود... چرا سر چکاش کمکش نکردی؟ -

اون یارو هر چی که نداشت غرورو خوب داشت... واسه همین دست -
گذاشت رو کثیف ترین کار و تورو وارد این بازی کرد... بعدش هم که دید از
تو قرار نیست آبی گرم بشه خودش زد این درو اون در و با یه سرمایه
گذاری کوچیک سر برج پول چندبرابر شدشو گذاشت جلو طلبکاراش...
بعدش هم که خبر شعبه های شرکتش تو چندتا کشور به گوشمون رسید

الان کجاست؟ -

قرارمون این بود سوالی درمورد حالاش نپرسی -

خب مثلاً چی میشه بدونم الان کجاست؟ -

جا ثابتی نداره... چند ماه اینور... چند ماه یه ور دیگه... چند ماه بعدش هم -
یه جا دیگه... پولی یارو میکنه

از سایه و بابا مهدی و مامان شهره چه خبر؟ -

- ممکنه چند ماه دیگه بیان ایران...البته سایه رو نمیدونم...سر اون آشغال -
خراب شده و داره خونشو تو شیشه میکنه...انتقام ریفقشو میگیره دیگه

یه تک خند تلخ و یه نفس عمیق و باز بغضی که آروم برگشت قاطی خون
دلایم

صدای خواب آلود شادی میون خنده تلخ من و لبخند شادمهر پرننگ شد

شادی - کی میرسیم؟

شادمهر - رسیدیم...شما یه کم بخواب چون داداش

.....
.....

یه سقلمه مهسا رو مهمون کردم و یه فحش ناموسی هم جزء یادآرای مخم
گذاشتم که بعد در تنهایی حواله اش کنم

مهسا سر کرده تو گوشم گفت: دروغ میگم بگو دروغ میگم...نه من دروغ
میگم؟...پسره دختر باز عوضی فقط بلده چپ و راست به شادی گیر بده...از
اول تا حالا تا تونسته با چشمش سایز لباس زیر دخترا هم حدس زده...با تو
تعارف نداشت دیگه پیش ما نبود که؟

به تو چه؟ -

مهسا پر حرص احم تو هم کشید و بعد با شادی و تبلتش مشغول شد

امیر علی - ترانه چند وقتیه نیستی

یه لبخند به اون همه مهربونی های کلاس زدم که شادمهر گفت: نیش تو جمع کن... خوش ندارم زیاد با این لگوری خوش و بش کنی

به تو چه؟ -

شادمهر - خفه بچه... امروزمو کلهمتون گند زدین... حالم گرفته است

مهسا باز یه نیشخند زد و نگاه شادمهر تو نیشخند باز هم به اندازه لبخندای مهسا خوشگل خشکید و پر حرص نفس داد بیرون و مهسا هم بیشتر نیشخندزن سر کرد تو تبلت و کلیپ خنده دار جلو چشاش

گوشیم زنگ خورد و شادی این بار پکید از خنده

خو مگه چیه؟... صدا نی نیه -

شادمهر - این بیشتر به حنجره غول میخوره تا نی نی

خنده رو لبم کش اومد و نگام رو صفحه خشک شد... نه بابا... مهدیس و خط
رندش و اسکرین گوشی من؟

الو؟ -

.سلام ترانه -

اون بار که زنگ زد سلام و این برنامه ها نداشت... تازه اصلا ضمیمه ترانه که
.کلا تو حرفاش نبوده هیچ وقت

.سلام مهدیس جون -

باز مهسا و بینی چین داده... و خود منی که تو دلم گفتم "این جونمو دیگه از
"کجام درآوردم؟

.شنیدم با مهسا رفتین گردش... کجایین؟... منم حوصلم سررفته -

.مهسا که گوشش به گوشیم چسبیده بود لب زد که

.خب زیرشو کم کن -

.یه چشم غره به مهسا و باز دل دادن به حرفای مهدیس و جواب خودم

خب چه اشکالی داره؟... حالا درسته بچه پایه ای نیست ولی خب همیشه -
 که دعوتش نکنم... اصلا تقصیر توئه که به همه جار میزنی میخوایم بریم
 .گردش

مهسا - عین بچه ها بهونه نیار... همیشه همین بودیا... مته همه ته تغاریای
 .لوس

...من هیچش هم ته تغاری نیستم... حالا فرهاد بچه دار میشه دیگه -

...مهسا - مایکروویو که نیست نسترن... قبل عروسیشون هم اگه

چشام این بار گشاد شد و دستم هجوم برد طرف دهنش و صدا قهقهه
 بازم باکلاس امیرعلی و پوزخند شادمهر هوا رفت.... خدا ازت نگذره که
 دهنه همه جا وله... دیگه از دست متلک انداری شادمهر امون نداری
 .خواهر

مهسا بی خیال باز به تبلت شادی از خنده سرخ شده خیره شد و من سرم
 پایین افتاد و شادمهر کنار گشوم گفت: نسترنو گفت لبو... یعنی از این
 دختره کوچیک تری؟

...آره... فقط چهار ماه... ولی خب فرهاد هم که بچه بیاره -

شادمهر اینبار جای پوزخند خنده ول داد و من جای به قول خودش لبو
شدن یه آرنج تو پهلو مهمونش کردم

.....

شادمهر نیش شل کرده مثلا و اخم نامحسوس تو پیشونی به حرفای
مهدیس گوش میداد و مهسا کنار گوشم غر میزد و امیرعلی و شادی هم بی
خیال همه بدمینتون بازی میکردن

به خدا نیگاش کن...همینجور که این پسره واسه ما نزده میرقصید حالا -
این دختره هم اومده لی لی به لالاش بذاره...من میخوام آقابزرگ این
دختره رو وقت تیک و تاک به جنس ذکور ببینه بینم اون وقت هم تو
فامیل میپیچه که عروس فریبرزخان فرزین قراره این آکله باشه؟

چرا آقابزرگ گیره رو این موضوع واقعا؟ -

بین خودمون باشه ولی چندروز پیش داشتم از در اتاق خواب بابا مامان -
میگذشتم شنیدم مامان داشت به بابا میگفت که کاش نمیداشتیم ترانه زن
اون پسره بشه که نظر آقابزرگ ازش برگرده ترانه شستم خبردار شده
که تو و این داداش نفهم من ناف بریده هم بودین

چی؟ -

اسکول دارم میگم قرار بوده این حسامه که از اونور برگرده تو رو ببندن -
 به نافش ولی انگاری مرغ یه پای تو نذاشته این قرار مداراشون به سرانجام
 برسه...همینه که مامانم از بچگیت اینقده لوست کرده فکر میکرده قراره
 عروس عزیز کردش بشی

دلم پیچ خورد...دهنم تلخ شد...نفسم برید...حسام گفته بود...مهسا
 میگه...آقابزرگ نداشت واسه خواستگاری بیان...بابا مهدی ناراحت
 شد...آقابزرگ گفت یا ثروت یا اون پسره...عمو فریبرز دلش گرفت...گلرخ
 جون نیومد سر عقدم... چرا؟...چرا هیچ وقت هیشکی از این قرارمدار
 حرفی نزد؟...حسام و من؟...از خودراضی و من؟...فرزین و فرزین؟...پولای
 من؟...آره همش پولای منه...فقط پولای منه...مال منه...پس چرا پیش من
 ...نیست؟...پس چرا مال من نیست؟ ... پس چرا

شادمهر - ترانه؟

"نگام تا چشماش بالا اومد و اون با نگاش پرسید "چیه؟

"دهن تلخ شده ام تکون خورد و لب زدم که "هیچی

مهسا باز کنار گوشم گفت:عمه فریبا چندروز پیش داشت به خاتون میگفت
 ...که اگه ترانه پولشو بخواد

...چی؟...بقیشو بگو -

- ترانه من نمیدونم اینا دارن چی کار میکنن؟...افتادم تو شک...تو شش و بش اینکه نونی که دارم سق میزنم حق تو نباشه

- مهسا بی خیال بگو عمه چی گفت؟...بعدش هم اینا چه حرفیه؟...مگه -
عمو فریبرز خودش کم پول داره که این حرفا رو میزنی؟

- مته اینکه به وکیل آقابزرگ خبررسیده که ترانه برگشته اونم به آقا -
بهمن گفته که بهتره زودتر حق ترانه رو بهش بدین وگرنه بعنوان وکیل این همه سال خونوادگی برای تنها یادگار فردین خان میفته دنبال شکایت...انگاری همه این چهارسالی که به سن قانونی رسیدی ساکت مونده تا بین خونواده اتفاقی نیفته و حالا به خاطر این دوسالی که تک و تنها و بی خبر تو شهر گم و گور شدی چشمش ترسیده...خاتون هم گفت:حق داره...اگه به اونم باشه شکایت میکنه...فکر کن خاتون از فاروق جوش شکایت کنه...چه شود؟

- مهسا داره چه اتفاقی میفته؟...من...یعنی چی؟...خب آقابزرگ قیم منه -

- تا هیجده سالگی...ترانه تو الان خودت باید واسه ثروت تعیین تکلیف

کنی.

.حرفای حسام...حق من...حق وارث فردین...حق یکی یه دونه فردین

.مه‌دیس - ترانه شنیدم از مامان که حسام خیلی تعریف تو کرده

.حسام نکن...با یه خونواده بازی نکن...با من بدبخت بازی نکن

.حسام لطف داره -

.مه‌دیس - خب عجیبه...حسام کلا از کسی تعریف نمیکنه

پرکینه...مته همه این سال...مته همون چهارسال پیش...مته همون اولین بار

...تو بغل اون رقصیدن...مته

مشکلش کجاست؟ -

تلخ گفتم...به جای همه سالای تو کینه نگاش غرق شدن تلخ گفتم...دلم

...لرزید و تلخ گفتم

.مه‌دیس - مشکلی نداره...فقط انگاری حسام خیلی باهات صمیمی شده

صمیمی؟...آره اونقدر صمیمی که میخواد بندازتم وسط بل و بشوی تو و

خودش...میخواد سپرم کنه...حقمو بندازه وسط ماجرا و دور بزنه

خاندانو...میخواد من بلاکشی کنم...مته همه این سالو...میخواد...آره من و نفرت اون با هم صمیمی هستیم...آره من و سپر شدنم بد واسه اون پسر صمیمی هستیم

واسه چی اینطور فکری کردی؟ -

...مهدیس - خب

شادمهر - ترانه اصولا آدم راحتیه ولی زیاد صمیمی نیست...اگه تعریفی هم شده خب واسه لیاقتشه...ایشالا چندوقت دیگه که پولاش بهش رسید یه شرکت میزنه بهتر از مال پسرعموش

مهسا اولین بار و بی نیش و کنایه با لبخند حرص درآری که تنها در مواقع رویارویی با مهدیس از خودش بروز میداد گفت:ایشالا

ابروی شادمهر یه وری بالا رفت و مهدیس اخم تو هم کشیده گفت:مگه آقابزرگ میخواد پولتو بده؟

مهسا - فقط پول که نیست...بیشترین سهام کارخونه بعد از آقابزرگ و چند تا ویلا تو سطح کشور و یه حساب دراز مدت و سودایی که هرساله از کارخونه باید بین همه سهامدارا تقسیم میشده

امیر علی سوتی کشید و گفت: مارو دریاب ترانه خانوم

مه‌دیس - آره خب دریابشون... کلا رفقا انگاری به فکر پولن

انداخت... متلک فهمیدن موضوع چی کاره من بودن شادمهر و امیرعلی رو
...انداخت

مه‌سا - آدم به فکر پول باشه... بهتر از اینه که تو فکر مد باشه

نه که شما نیستی مه‌سا جان؟... بازم درهر حال مرامتو عشق است

مه‌دیس - حالا چی شده که حرف از ارث و میراث اومده وسط؟

مه‌سا - خب ترانه تونسته خودشو اثبات کنه... اینکه جنمش از خلیامون

که پول تو جیبیمون همیشه به راهه بیشتره... اینکه مته بعضی نوه های
آقا بزرگ نیست که چپ و راست تو فکر سفرای اونور آیش باشه... خب یه
جورایی ترانه نمونه بارز عمو فردینه

نه بابا... من این همه خوبم و خودم خبر ندارم؟ -

خواستم تلخی لحن مه‌سا رو بگیرم که شادی گفت: خب اگه ترانه اینقده

پولداره نامردیه خونه پایین شهر داشته باشه

امیرعلی - ولی خدایی ترانه جون خیلی خوب تونستی زندگیتو به تنه
بگردونی

لبخند زدم به اون همه مهربونی و گفتم: ممنون

باز یه لبخند از اونا که باکلاسن و شادمهری که پس گردنی حواله امیرعلی
کرد

دلم گیره... فکرم که بدتر... دلم میسوزه... شقیقه ام بیشتر... این حرف ارث و
میراث من چرا حالا با استارت حسام تو دهن همه افتاده؟... چرا همه حساب
کتاباشون داره رو میشه؟... چرا همه دور و برم دارن تو کف دودوتا
چارتاشون میرن؟... چرا مهدیس نفرتش بسشتر شده؟... چرا مهسا گوشش
میجنبه واسه هر حرفی از اون ارث؟... چرا حسام؟... حسام داری چه
میکنی؟... خدا ازت نگذره پسر... دل و ایمونم توی این شک داره میشه عقل
...و بی ایمونی

با لبخند از کنار کاویان تازه از در اتاق حسام بیرون اومده گذشتم و با چند
تا ضربه مصلحتی دستگیره رو فشار دادم و وارد شدم... سیگار میون
انگشتاش یه پوزخند نشوند رو لبم... حتی سیگار کشیدن اون هم شیک تر
بود... گاهی حاله به هم میخوره از اون همه مقایسه

یه نگاه بازم بالا به پایینی بهم انداخت و منم دست به سینه گفتم: کاری باهام داشتی؟

با دست به یکی از کاناپه های چرم گوشه اتاقش اشاره زد و منم در حال جاگیری گفتم: زیاد وقت ندارم... حرفتو بزن

روبروم نشست و خیره تو صورتم گفت: واکنش همه عجیبه... نیست؟... من فقط یه کم ازت تعریف کردم... انگاری تازه دارن اون روشونو نشون میدن... وکیلumon هم که دیگه نورعلی نور شده

حسام تموم کن... من با طناب تو یکی تو چاه برو نیستم... میفهمی؟ -

من طنابی ننداختم... فقط دارم ملتفتت میکنم... تو هم بچه فردینی... یه - کم مختو به کار بنداز... این چیزی که من تو واکنش خونواده واسه ارث و میراث دیدم زیادی ناجوره... بهمنی که سال تا سال گذرش طرف خونه ما نمیفتاد حالا چار روزه تو اتاق کار بابام پلاسه... میفهمی؟... ترانه تو میتونی با این کارت هم به خودت کمک کنی هم به منی که عمرا برم زیر سلطه فاروق خان... دوران سلطنتش داره تموم میشه

تو حق نداری در مورد آقا بزرگم بد حرف بزنی -

ببین دختر خوب...من واسه اون مدرک تحصیلی مسخرت استخدامت -
 نکردم...واسه حرف آقابزرگ هم که اصلا تو حیطه کاریم براش تره خرد
 نمیکنم هم استخدامت نکردم ولی تو تو اهدافم میتونی نقش مهمی داشته
 باشی

حرفاتو زدی؟...حالا گوش کن...تو اگه تو من شک هم انداخته باشی...بازم -
 من به آقابزرگ وفادارم

آره اون که حتما...دیدیم چهارسال پیشو -

پوزخند کنج لبش و سیگار میون انگشتاش و لم دادن زیادی صمیمیش به
 کاناپه

به نظرت آقابزرگ از حرفش برمیگرده؟...چند روز پیش آب پاکبو ریخت -
 رو دستم که تا خودش نخواد نباید حرفی از ارث و میراث زده بشه

اون از این نمیترسه که تو بخوای پولتو از کارخونه ها بیرون بکشی...اون -
 از نبودت میترسه... از اینکه با اون پول حالا که برگشتی باز بری...هنوزم
 سر حرفم هستم که تو براش عزیزترینی حتی از منی که میتونم اسم
 خاندانشو حفظ کنم...آقابزرگ دودوتا چارتای بابای من و بهمنو درحال
 حاضر نداره...اون تو فکر خودته...از بابا شنیدم همه اون سودی که با پولای

تو به حسابش میرفته با خواست آقابزرگ از حساب بیرون کشیده شده...اون پیرمرد داره یه کارایی میکنه... تازه یه جور وسواس هم به رابطه ...من و تو پیدا شده...اونا از این میترسن که من و تو

گمشو...من منم...تو تو...من و تویی وجود نداره...اونا یه چیزیشون میشه -

ببین ترانه...من اگه واسه پروندن مهدیس مجبور بشم ادای خاطرخواه تو - شدن هم در آرم در میارم تا از حرف آقابزرگ سر باز بزنم...میفهمی که؟

نه نمیفهمم...از این وسیله بودنم واسه اهدافت حالم به هم میخوره... تو - یه فرزینی تا قبل از میون اومدن حرف ازدواجت با مهدیس باید یه غلطی بکنی...نمیدونم دنبال یکی بگرد که چند وقتی نقش معشوق تو بازی کنه

خب تو چطوری؟ -

شوخیای کوچه بازاریتو واسه رفقات خرج کن...من یه پیشنهاد دوستانه -
دادم

منم پیشنهاد دوستانه بود -

قهقهه ام هوا رفت...این پسر یه تخته که نه کلا تو کار تخته مخته نیست

- ببین پسر خوب... این گوری که میخوای واسش عزاداری کنی خالیه... من -
واسه یه مشکل بزرگ از چشم آقا بزرگ افتادم... تو باید دنبال یکی باشی که
سرش به تنش بیرزه
- مطلقه بودن زیاد هم معضل نیست... در ضمن تاکید میکنم این پیشنهاد -
خیلی فرمالیته است
- برو بابا... دارم بهت میگم آدم باش... من سعی خودمو میکنم که ماجرای -
تو و مهدیسو کمرنگ کنم ولی تو هم بهتره یه تکونی به خودت بدی
- پس داری از خر شیطون پیاده میشی -
- من اصولا اهل کولی گرفتن از پسر عموم نیستم -
- لبخند من و پوزخند حسام... به طرف در اتاق قدم تند کردم که صداس باز
بلند شد
- ترانه بهتره همه چیو بندازی بعد از مراسم فرهاد -
- اوکی -

حسام هم یه فرزینه...این تنها چیزیه که میتونه این همه مارموذیشو
لاپوشونی کنه

.....
.....
دست انداخته گردن نسترن و لپ فرهاد رو بوسیده گفتم:پس شما دو تا هم
پرپر دیگه نه؟

فرهاد - آره دیگه...چیزیه که تو و مهسا خانوم تو دامن من گذاشتین
نسترن - یعنی میخوای بگی ناراحتی؟

فرهاد سر کرده تو گوش نسترن یه چی گفت که لپا نسترن در عرض دو ثانیه
شد لبو

مهسا - دوباره فرهاد تو بی حیا بازی در آوردی؟...میبینی که این دختره
جنبش پایینه...مراعات کن...فکر کنم شب عروسی باید همینجور پارچ آب
قند درست کنیم بدیم این دختره

.کلا همتون بی حیاین -

مهسا - نه که شما نیستی

خاتون - ترانه مادر...لباس خریدی؟...میخواهی بگم خیاطم برات بدوزه؟

مهسا - خاتونم بچه که نمیخواه بچه پیچ بشینه تو جمع...خودم می برم
میخریم باهم...به سلیقه این اعتباری نیست

آقابزرگ - ترانه بیا اینجا

کنار آقابزرگ نشستم و آقابزرگ کنار گوشم گفت: پول داری؟

پوزخندم به زور کنترل شد و بی خیالی صورتم مصنوعی

بله...حقوقمو تازه گرفتم -

آقابزرگ - خواستی بهم بگو

نترسین...خجالت زدتون نمیکنم -

آقابزرگ - عوض شدی...ترانه من تلخی بلد نبود

چهارسال زمان کمی واسه عوض شدن نیست... آدما راحت میتونن عوض -
بشن براساس شرایط

آقابزرگ - ترانه تو چندوقته عوض شدی

عوض نشدم... فقط یه کم فکرم مشغوله -

...آقابزرگ - اگه از حرفای اون روزم

نه اصلا مساله سر این چیزا نیست... مساله سر اینه که من خسته -
شدم... دلم یه کم آرامش میخواد... دلم واسه بی فکر خوابیدن لک زده

فرهاد - ترانه بیا بریم تو باغ

نگامو دادم به جذابیت خوابیده زیر چین و شکنای صورتش که
گفت: برو... روزای آخر آزادی فرهاد... همه به حضورش تو این خونه عادت
کردیم

عاداتا راحت ترک میشن -

گفتم و بلند شدم... سنگین بود نگاش... سنگین بود... به اندازه غم همه
سالای نبودنشون... سنگینیش کمر شکنه

.حسام - ترانه...بیا دیگه

.آقابزرگ - صمیمی شدین

حرفی نیست که بشه جوابش...این ظن لحتت گاهی تو همه باورام ناباوری
میاره...بد با من تا میکنی فاروق خان

.نه زیاد صمیمی...فقط در حد دو تا آشنا -

.آقابزرگ - خوبه...دوست ندارم زیاد باهاش صمیمی بشی

جذامیه؟ -

آقابزرگ - برو دیگه چرا معطلشون میکنی؟

یعنی سوال نپرسم؟ -

.آقابزرگ - ترانه

روپاشنه پا چرخیده رفتم طرف در سالن...بازم سگینی نگاهش...بازم ناباوری
...تو کمبود باورام...بازم حرفای حسام... بازم اون تلخی

دلم پیچ میخوره... شقیقه ام میزنه... نفسم سخته... دلم گرم نیست... به هیچ
پشت و پناهی جز شادمهر و رفاقتش گرم نیست... آقا بزرگ گاهی دل سرد
...میشم حتی با گرمی بودن

.....
.....
اینم کارت عروسی -

یعنی ما هم دعوتیم؟ -

خب دیگه من نتونم چندتا از رفقا رو دعوت کنم که اون وقت نمیشم -
عزیز دل فرهاد

حالا چی شد اینقده یهویی این پسره دوما شد؟ -

هیچی بابا من و مهسا دستشو گذاشتیم تو پوست گردو -

ترانه؟ -

هوم؟ -

توی این عروسی جلوی فامیلت یعنی توتازه برگشتی ایران؟ -

- آره... ولی زیاد تو چشم نیستم... تو اون فامیل حیوون خونگیاشون هم یه دور رفتن اونور و برگشتن... واسه تحصیل دیگه افه مفه نداره
- پس بچه خوبی باش.. لباست هم باهم میریم انتخاب میکنیم -
- اهکی بی خی... مهسا رزروم کرده -
- پوووووف این دختره هم واسه ما شده معضل... شادی هم یه بند تو خونه ازش حرف میزنه... نه که تو کم بودی
- خب دخترعمو منه دیگه -
- ترانه این دختره رو ببیچون با هم بریم... به تو که باشه میری یه چی -
- ورمیداری که پنجاه سانت هم پارچه نبرده
- به تو چه؟ -
- شاید از اون یارو رفیقم جدا شده باشی ولی از همون اولش تا ته عمرت - ناموسمی... بی غیرت که نیستم... واسم از شادی عزیزتر نباشی کمتر نیستی... پس بی خیال بازی با غیرتم
- شادمهر تو مطمئنی چیزو از من قایم نمیکنی؟ -

نگاشو داد به پنجره و جوابمو با سکوتش داد... جوابتو قریون برادر... چی شده؟... یه جای کار بد شروع کرده به لنگیدن... شادمهر این چند روزه شادمهر یه هفته قبل نیست

جواب نداشت سوالم؟ -

جواب سوالت باشه واسه وقتی فهمیدم اونقدری بزرگ شدی که راحت از -
کنارش رد بشی

جناییش نکن جون ترانه -

جنایی نیست... اعصاب خرد کنه... رو مخمه... بی خیال -

زنگ گوشیش و سرباز زدگیش از جوابم... شادمهر داری چی رو تو لفافه
آروم آروم به خوردم میدی؟

لبام رو بابت تسلی شادی مادرمرده کش دادم و شادی پوفی کشیده روی
نیمکت وسط پاساژ ول شد و با چشم و ابرو یه اشاره به اون دو موجود مثلا
آدمیزاد زد و گفت: اگه یه روز ازم بپرسن بدترین روز عمرت کی بوده
مطمئن باش میگم روزی که با این دوتا اومدم خرید

کنارش نشست به اون دوتا که انگار بحثشون گفتگوی تمدنهاست یه نیم نگاه انداختم و باز توشیش و بش این موضوع رفتم که برم بمیرم با خرید کردنم

شادی - ترانه من میرم چهارتا بستنی بخرم بزیم به بدن... چشم آب نمیخوره با وجود این دوتا لباسی بخریم ما امشب

یه سرتکون دادم و اینبار شادمهر پوف کش کنارم به صندلی لم داده گفت: هرچی ما میگیرم نره این خانوم میگه بدوش... خب من نمیخوام خواهرم اون یه تیکه پارچه رو بپوشه کیو باید بینم؟

مهسا دست به کمر با تمام سعی طلبکارمآبانه خم شده تو صورت شادمهر و داد ول داده گفت: شادی میخواد بپوشه شما رو سننه؟

...شادمهر - ترانه

شونه بالا انداخته نگامو دادم ارزونی بستنی فروشی که شادی ندید بدیدانه تو انتخاب مدل بستنی دلخواش فروشنده رو به مرز غلط کردن بابت باز کردن مغازش تو این پاساژ داشت میرسوند

مهسا - اصلا ترانه چه معنی داره وقتی سه تا خانم متشخص میخوان خرید کنن یه مرد هم باهاشون باشه؟

.شادمهر - معنیش به اینه که من باید تعیین کنم خواهرم چی بپوشه

مهسا باز صورت کشید تو صورت شادمهر و با همون داد ول داده معروفش که به نقل قول فرهاد به علت همین داد شهرت عام داشتش تا حالا کسی حاضر نشده امر خطیر ازدواج باهاش رو به دوش بکشه تو گوش شادمهر یه نفیر نسبتا ملایم و به اقتضای محیط کشید و گفت: مثلا میخوای بگین خیلی جنتلمنین؟... شادی الان تو سنیه که دوست داره هر جور دوست داره بگرده... شما دارین محدودش میکنین

.شادمهر - من شادی رو محدود نمیکنم فقط امانت داری میکنم

مهسا پس کشید... چشماش پر حیرت شد و پس کشید... دیدم تعجب نگاش
و پس کشید

...مهسا - من... من نمیدونستم... یعنی

شادمهر پوف کشیده نگاش رو داد به همون مغازه غلط کرده از باز شدن تو
این پاساژ و گفت: خوشم میاد ترانه خوب روش تاثیر گذاشتی...دق میده
طرفو تا یه چی بخره

مهسا کنارم نشسته خیره به نیمرخ شادمهر موند و کنار گوشم صدوهشتاد
درجه مغایر با لحن چند لحظه قبلش گفت: مامان و باباش کجان؟

- مامانش چندماه بعد زاییدن شادی واسه بیماری قلبیش میمیره...باباشون -
...هم ده سال پیش سرطان میگره و بعد

مهسا - یعنی این همه سال تنهایی شادی رو بزرگ کرده؟

- خب مامان شهره و بابا مهدی هم کمکش کردن...شادی اونا رو مئه مامان -
باباش میدونه

شادمهر - به به چه اعجب از شادی خانوم بخاری بلند شد؟

شادی - چه کنم داداش دیدم تو سرگرمی گفتم واسه تقویت قوای جفتتون
یه تکونی به خودم بدم

شادمهر زبونش به خودت کشیده -

شادمهر - نه که تو بی زبونی روش تاثیر نداشتی

مهسا - قربون این دست شادی خوشگله

نیش شادی شل شد و خودشو حالت غش تو بغل شادمهر پرت کرده
گفت: من همیشه گفتم مهسا عزیز دله

شادمهر شادی رو پرت کرد یه ور دیگه و از سینی یه بستنی برداشت و
خیره به دوتا دختری که جلومون با لوندی رد میشدن کنار گوشم گفت: ای
جووووون

زهرمار... برو بمیر... انگل اجتماع -

غش غش خنده اش و لبخند من و شادی با بستنیش درگیر و مهسای به یه
نقطه خیره... قربون اون چشمای تو چته؟... یه مخالفت بابت یه لباس که این
حرفا رو نداره

مهسا - ترانه اون لباسه رو نیگا

نگام رفت طرف لباس و لبام کش اومدو چشمام تو صورت شادمهر چرخ
زده منتظر تایید شد

شادمهر یه نیمچه لبخند به اون لبای خوش فرم داد و زیر لب گفت: نه بابا بعضی وقتا میشه به سلیقه اش امیدوار شد

.....

.....

با دهن پر نگامو دادم به آخرین برش پیتزا خونواده که دوتا دست یکی مردونه و یکی کشیده و ظریف و دخترونه رفت طرفش و بعد از به هم کانکت ضعیفشون پس کشیده شد

شادمهر - بردارین بخورین

شادمهر و این همه جنتلمنی محاله

مهسا - نه ممنون...دیگه سیر شدم

مهسا و گذشتن از خیکش که دیگه از اوجت محالاته

مهسا یه لبخند ناز چاشنی صورتش کرد و باز شست ما هم خبردار شد که این موجود پلید جنسی لطیف از تبار ذکوررو مدنظر قرار داده

شادی رد نگاه مهسا رو گرفته نیش ول داد و گفت: مهسا داریش؟

مهسا لبخند حفظ کرده لیوان رو با ملوس ترین حالت ممکن تو دست
چرخوند و بردش طرف لبای غنچه شده و رژ زده ای که کلا من با همه
مونث بودنم از شون خوشم می اومد

سرم رو بر اثر ممارست و تمرین زیاد نامحسوس طرف رد نگاه شادی و
...مهسا و علت آب راه افتاده از لب و لوچشون دادم و

واااااای...چه تیکه ای...مهسا که دیگه امشب یه ده دوری عاشق شد و
رفت...شادی هم که غش مرگ شده باید سوار ماشینش کنیم

شادمهر - بسه دیگه بلند شین

شادی - خب یه کم دیگه بمونیم...من هنوز دلسترمو نخوردم

...شادمهر از میون کلید دندوناش غرید که

شادمهر - کوفت بخوری...میگمت بلند شو عین بچه آدم بلند شو

به جز مهسا همه قیام کرده دور میز وایسادیم و شادمهر گفت: شما تشریف
نمیارین؟

مهسا بی نگاه به شادمهر و آدم حسابش نکرده گفت: ترانه من خودم میرم خونه... میخوام یه کم دیگه بگردم ببینم یه کراوات واسه بابا میتونم پیدا کنم؟

شادمهر نگاهشو طوفانزده کشید روبروی صورت مهسا و خط دید تیکه رو مسدود کرده گفت: واسه کراوات خریدن یه روز دیگه هم وقت هست... بهتر نیست بریم؟

مهسا - نه... هنوز از ساعت برگشتم به خونه نگذشته

شادمهر حرفی نزد و من یه چشم و ابرو واسه مهسا اومدم که یارو پشت پیشخون منظورمو دریافت الا این مهسای از ابتدای تولد دارای هفتادوپنج درصد نارسایی مغزی

دستم به کار افتاد و گوشت پهلوی مهسا تو دستم چلونده شدو مهسا عین فشنگ تو جاش راست وایساد و گفت: بریم... بریم

یه لبخند به چشمای وق زده شادمهر و شادی زده و دنبال مهسا از فست فود زدم بیرون

سرم رو همراه کاویان انداخته پایین و با نیش باز به پرونده های پخش شده کف پارکت از دست منشی حسام نگاه کردیم و کاویان آروم گفت: حسام هم داغون کرده شرکتو با این منشی انتخاب کردنش

والاای نگین مهندس... گناه داره -

والا گناه ما داریم با این بشر -

یه لبخند به اون همه انرژی زدم و گفتم: کاری با من ندارین؟

من که نه ولی انگاری پسرعمو کار داره... حالا چی میشد روز اول -
میگفتین فامیلین؟

خب دبگه... جناب فرزین خواستن -

مزاحمتون نمیشم... تا بعد -

به استیل راه رفتنش یه نگاه انداختم و بازم باورم نشد که این همه غم دیده باشه

بی توجه به اون همه پرونده پخش شده رو زمین یه تقه به در زده وارد شدم

نگاشو از لپ تاپش کند و گفت: دیر کردی

داشتم با کاویان حرف میزدم -

چه خبر؟ -

فعلا هیچی... تو چیکار واسه بدبختیت کردی؟ -

...بدبختیو خوب اومدی... مهدیس سرتا پاش بدبختیه واسه من... واسه تو -

چرا واسه من؟ -

خب مهسا کم نگفته که اگه مهدیس تو تولدش دخترخاله پسرخاله -
دوستشو دعوت نمیکرد تو اینقدر تو هچل نمیفتادی

هچل؟... اسم دوسال زندگی مشترک من هچله؟ -

پس نه... حتما اسمش رویای هر دختریه -

دقیقا... زندگی با اون آرزوی همه دخترای دوروبرم بود -

چرا دعوا میکنی؟... من که چیزی نگفتم فقط دارم میگم تو همیشه خوش -
خیالی... چه تو انتخاب اون یارو چه سر پولی که حقته

ببین من واسه اون پول جلو هیشکی وانمیستم... تو هم روشتو تغییر بده -

پوزخندش از فاصله چند سانتی که من سر کشیده بودم تو صورتش نفرت
انگیز تر از همیشه بود

به پشتی اون صندلی گردون مشکی تکیه زد و خیره تو صورتش
گفت: خوشگلی

کمرم راست شد و دهنم بسته... اخمام تو هم کشیده شد و دستام تو سینه
قفل... همه نفرتم تو اون لحظه تو چشم جمع شد و لبام از هم باز

این تعریف رو برو از مهدیس بکن که تشنه یه کلمشه... در ضمن سعی -
میکنم تمسخر تو فراموش کنم

تمسخر؟... تو تعریف منو مسخره میدونی؟ -

قهقهه اش مته قهقهه همه شخصیت بدای کارتونی تو اتاق اوج گرفت و بعد
باز خیره تو صورتش گفت: تو میتونی با وجود من انتقام همه سالای زندگیتو

از مهدیس هم بگیری... چه برسه به بقیه

نفرت تو چشمام بیشتر شده باز رو میزش خم شدو براق شده تو صورتش
گفتم:داری حالمو به هم میزنی...من وسیله رسیدن تو به خواسته هات
نیستم.

گفتم و رو پاشنه پا چرخیده رفتم طرف درو دستم به دستگیره نرسیده
صداش تو گوشم اکو داد

وسيله نيستی ولی ناف بریدمی...تو ناف بریدمی نه اون مهدیس...من به -
وسيله خودشون بهشون ضربه میزنم

تو دیوونه ای...چه بدی از این خونواده دیدی؟ -

بدی؟...نچ من بدی ندیدم ولی از اجبار هم متنفرم -

بی زحمت این دام بر مرغ دگر ده -

باز هم همون قهقهه با اسلاید شخصیت بدای کارتونی و منی که به در تکیه
داده خیره شدم به جذابیتش و با حرص گفتم:چته؟...خوش خنده
شدی...آقابزرگ یه چی حالیش بود که میگفت نباید به تو نزدیک شد...تو
جنبت پایینه

روبروی من قرار گرفتن و کف دستش رو کنار صورتم به در تکیه دادنش به
تائیه هم نرسید... پررو ترین حالت ممکن رو بک گراوند صورتم کردم و
خیره شدم تو چشماش و اونم با چشمای باریک شده از بین اون همه
دندون کلید شده گفت: چه زری زدی؟

- زر زدن کار من نیست... بکش کنار -

- بین عزیز کرده بهتره پا رو دم من نذاری و مته بچه آدم منطقی -
باشی... من همیشه اینقدر مهربون نیستم

- متنفرم از منطقت... من از اسب افتادم ولی اصلمو که میتونم حفظ -
کنم... حسام بی خیالم شو... همون آتیشی که بابت ارث انداختی تو جونم
بسمه

- سرش رو بیشتر جلو آورده گفت: من میخوام به حقت برسی

- که تو هم به خواسته هات برسی؟ -

- خواسته های من واسه هیشکی ضرر نداره -

- ولی حق من واسه همه ضرره.... حتی واسه بهمن خانی که ازش زیاد -
خوشم نیامد... من وسیله نیستم... دیگه نیستم

بغض قاطی جمله آخر و نگاه حسام که تو چشمام چرخ خورد و گفت: بی
خیال راه حلای دخترونه شو... داریم منطقی حرف میزنیم

از تکرار یه جمله بدم میاد... من حرف منطقی جز حرف کار با تو ندارم -

دستش از کنار سرم کنده شد و نگاهش باز هم میخ صورتم چند قدم عقب
رفت و به لبه میز کنفرانس تکیه زد... از این همه گنگی نگاهش متنفرم... از
این همه غرور تو چشماش بیشتر... حسام هم یکیه مته همه مردای حسابگر
خاندان فرزین... یکی از همه اوناییکه منافع خودشون مهمتر از یادگار
فردینه براشون

.....

یه پشت دستی مهسا رو مهمون کرده گفتم: زهرمار خب بذار میارم بیرون
میخوریم

مهسا - حالا اگه این کیکه رو داد ما بریزیم تو این شکم گشنه وامونده

فرهاد - نمیفهمه که... قدرمو بدون ترانه... شب آخره مجردی این عمو خوش
تیپته

نسترن - همچین میگه انگاری میخوایم بریم اون سر دنیا زندگی کنیم... پسر خوب آپارتمون که دوتا خیابون اونورتره ... بعد دوروز هم که تو قراره تکراری بشی من چی کار بهت دارم میگم مهسا و ترانه هی بیان خونمون من دلم وابشه

فرهاد - اهکی... یعنی من این همه دارم خرج میکنم که فقط دوروز به چشم مبارکتون بیام؟

نسترن با چشماش یه ناز اومده و دلبری کرده و فرهاد سینه قبرستون تا فردا فرستاده گفت: خوبه تو هم... چه واسه من بل میگیره

مهسا سر کرده تو گوشم گفت: این نسترنی که من میبینم عمرا بذاره فرهاد تا فردا شب صبر کنه... والا

نیشمو جمع کرده باز مشغول تزیین کیک شدم و گوشم رفت پی حرفای درگوشی فرهاد به نسترن

فرهاد - شما که این نازا رو واسه ما میای فکر فردا شبت هم هستی؟

زیرچشمی لبو شدن نسترن خانوم هم به چشممون اومد و آخرین مجرد خونواده هم تکیه زده به چارچوب در اعلام حضور کرد

حسام - آقا این کیک چی شد پس؟

تا مهسا یه سینی چایی بریزه دیگه آماده است -

مهسا - به من چه؟... آخرین مجردی این دو تا ست من جور کشی کنم؟

فرهاد کنار سماور وایساد و قبل از دست بردن طرف قوری یه کفگرگی از اونا که تا دوساعت بعد از وقوع حادثه پیشونی طرف سرخه حواله مهسا کرد و گفت: کی بشه آخرین مجردی تو رو ببینیم... گرچه فکر کنم همون شب آخر عمرت باشه

مهسا - بترکی... نسترن چه فکری کردی از این تن لش خوشت اومد؟

نسترن - اوه اوه حواست باشه که داری درمورد آقامون حرف میزنیا

مهسا - بابا آقامون اینا... همه شوهر دارن تو هم شوهر داری

نسترن - چشمه مگه

حسام - چشم که نیست نسترن جون کلا یه پا اعضا بدنه... این کیک ترانه

پز بد داره چشمک میزنه بابا... دلمون آب شد

گفت و یه لبخند مغایر با پوزخنداش هم ضمیمه اش کرد...خدا ازت نگذره
حسام

مهدیس تا حالا سر کرده بوده تو گوشیش سر بالا کرد و پوزخند چاشنی
حرفش

مهدیس - خب حالا یه کیکه دیگه

حسام - کیک داریم تا کیک...مثلا یکی مته ترانه خانوم که بی پودر کیک
یه چی میپزه که بوش هلاک میکنه هرکی از شهاع دو کیلو تری این خونه رد
میشه و یکی هم مته بعضیا که نیمرو رو نمیدونه با تخم مرغ درست میکنن
یا مرغ

مهسا نیشش که به قاعده گوش تا گوشش چاک خورد و فرهاد که صورتش
سرخ شد و باز سرگرم چایی ریختنش شد و نسترن که لب گزید تا همون
نیش گوش تا گوش مهسا شامل حالش نشه و من...حسام بد داری شروع
میکنی... قرارمون این نبود...چشم غره ام رو دید و باز یه لبخند جای
پوزخند همیشگی زد و نا محسوس شونه بالا انداخت که یعنی "به من
چه؟"...لبات داغ ببینن که واسه من چپ و راست ژو کوند نیای

نگامو زیرچشمی دادم به مهدیس پرنفرت مته همیشه بهم خیره و کیک رو
بلند کرده رو دست گفتم: نسترن بی زحمت بشقاب و چنگالا هم بیار

از کنار حسام رد شدم و حسام سر کرد تو گوشم و گفت: واسه من شاخ و
شونه نیا

یه تنه محکم و رد کردنش و خنده ای که ول داد و حرصی که من
...خوردم...خدا ازت نگذره حسام

روی یکی از مبلاهی استیل نشستم و مهسا با ریموت یه آهنگ شاد گذاشت
و بقیه هم روی مبلاهی دیگه جاگیر شدن

مهسا - شما دو تا بلند شین یه تکونی به خودتون بدین دیگه...عروس و
دوماد هم اینقده شل؟

نسترن با ناز دست فرهاد رو کشید و رفتن وسط...نگام به حسام افتاد که
دوربین دست گرفته با خنده به رقص نمیدونم کجایی و چه سبکی فرهاد
ایراد میگرفت

نسترن - ترانه تو هم بیا

برو بابا...داره جونم درمیاد -

مهدیس جای من بلند شد و حسام کنارم به مبل لم داد و جدی خیره تو نیمرخم گفت: اون وقت این اخما یعنی من دارم با تو بازی میکنم؟

در حدش نیستی... ببین پسر خوب من خر نیستم که ندونم چرا جای اون - همه نفرت رفاقت تو قلبت بابت من جوشیده... درضمن من بعضی وقتا دهنم جلو آقا بزرگ چفت و بست نداره... خب دست من نیست

جای اون لبخند چند لحظه پیش نوبت به پوزخند همیشگیش رسید و بعد از جاگیریش کنج لب آقا گفت: ببین دختر خوب منم زیاد اهل لی لی به لالا گذاشتن واسه امثال تو نیستم... یا عین بچه آدم پیشنهاد منو قبول میکنی . یا منم دلم به یه تعدیل نیرو خوش میشه

واسه من کار کم نیست... در ضمن دم پر من نپر... هر وقت هم نیاز به - تعدیل نیرو رو حس کردی یه خبر بده بگردم دنبال کار

پوزخندش خشک شد رو صورتش و اخمش تو هم کشیده... خوردی؟... دیدی که من اهل باج دادن نیستم؟... من دیگه وسیله شدن تو کارم نیست... یه بار بسم بود

.....

گوشی رو چسبونده به گوشم در تا کسی رو باز کردم و گفتم: چته بابا... دارم میام

با چی داری میای؟ -

با تاکسی -

غلط کردی... حسام زنگ زد گفت هنوز طرفای توئه... میاد دنبالت -

دهنم وا شد واسه اعتراض که بوق قطع تماس تو گوشم زنگ زد... ای تو
روح مهسا

باز در تاکسی رو به هم زدم و با حرص پول یامفت تا اینجا اومدنشو حساب
کردم و باز تو دلم خون به پا شد و باز مهسا فحش خور دو عالم

دوباره زنگ گوشی و حک شدن اسم مهندس فرزین و نور بالایی که تو
چشمام خورد و منی که باز فحش کشیدم به دو عالم مهسا و با اون کفشای
پاشنه هفت سانتی رفتم طرف ماشین و با حرص روی صندلی چاگیر شدم

دقیقا این جنتلمن بازیات یعنی چی؟ -

سکوتش حال هم زن ترین حالت ممکنشه... خدا ازت نگذره حسام خان

صورت‌تم برگشت طرف صورت شش تیغه و بوی افترشویو به رخ کشیده
اش... اخمام تو هم کشیده شد و اون باز پوزخند معروفش رو پرده برداری
کرد.

سلامتو خوردی؟ -

.گیرم سلام -

.و علیک -

خب؟ -

.به جمالت -

.آدم باش حسام...آدم..سخت نیست جون تو -

.من تو آدمیت خودم مشکلی نمی بینم -

این کارات یعنی چی؟...ببین پسر خوب من بی چشم و رویی تو -
.خونمه...پس سعی نکن نمک گیرم کنی

میدونم این قلمو... بد کردم نذاشتم با این تیپ و قیافه بشینی تو ماشین -
یه غریبه؟... آخه کدوم دختر عاقلی این وقت شب از آرایشگاه میشینه تو
تاکسی؟

آره بد کردی... اون غریبه انتظاری از منو جایی بردن جز پول نداره ولی -
...تو

حالا من ازت میخوام بچه آدمی باشی... ساکت باش و اعصابمو بیشتر از -
این به هم نریز

- ناراحتی پیاده میشم -

- ترانه خفه خون میدونی یعنی چی؟ -

- پیاده میشم... بزن کنار -

- اون شوهرت راحت شد از دستت -

دوباره لشکر بغض با تمام ارتش داشته و نداشته هجومی غیر قابل جبران
تو گلوم راه انداخت... چشمام سوخت... دهنم تلخ شد... قلبم آتیش
گرفت... اون هیچ وقت از پر حرفیام ننالید... تو نالیدی... توئه کارت لنگ

پیش من بد نالیدی... نالیدن که نه... زخم زدی... زخمت کاریه... زخمت
همیشه تازه موندنیه

ترانه... ترانه... ترانه با توام... من... ببین لعنتی خودت سر قضیه رو باز -
میکنی... حالا من یه چی گفتم... نگام کن... ترانه خب به من چه که اون
عوضی اینقدر عذابت داده... زهرمار اصلا به درک... فکر کرده نازشو میکشم

بازم نگام به ماشینای کناری بود... بازم دلم هوای آهنگ داشت... بازم دلم
... هوای اون... بسه... ترانه تو رو جون خاتونت تمومش کن

دستش رفت طرف پخش... میخواد از این غربیا بذاره که من هیچی نمیفهمم
ازشون لابد... بره بمیره که هر چی کشیدم تو این چند وقته از دست این
آشغال بوده... حسام خدا ازت نگذره

تو اون همه حجم بی خیالی نسبت به اون موجود نفرت انگیز کنار دستم با
نسبت فامیلی عموزادگی فقط دلم به آهنگ پخش شده تو ماشینش خوش
شد

دو سه روزه که مات و بی ارده ام... یه چیزی فکر مو مشغول کرده "

همین عشقی که درگیر هواشم... منو نسبت به تو مسئول کرده

از اون رابطه معمولی ما...چه عشقی سر گرفت تو روزگارم
 دو سه روزه که بعد از این همه سال...واسه تو ادعای عشق دارم
 نمی بینی دارم جون میدم اینجا...نمی بینی به تو محتاجم اینجا
 چقدر راحت منو وابسته کردی....دارم دیوونه میشم کم کم اینجا
 میخوام مئه قدیما مئه سابق...یه وقتایی یکی با من بخنده
 یکی باشه که دستامو بگیره...یکی باشه که زخامو ببند
 نمی بینی دارم جون میدم اینجا...نمی دونی به تو محتاجم اینجا
 "چقدر راحت منو وابسته کردی...دارم دیوونه میشم کم کم اینجا
 (احسان خواجه امیری)

زیرچشمی تو بهر اون نیمرخ برق زده از بابت شش تیغی یه نگاه
 انداختم...باورش هم واسه هر کس ناممکنه...این بابا آهنگ ابرونی گوش
 بده?...اون هم همیشه وقتای دلتنگی بی خیال پز دادن ابرونی گوش
 میداد...واسه وقتایی که تو ماشینش میشستم ابرونی گوش میداد

.....

 لبخندم خورده شد تا به لوندیم آسیبی نرسونه...قدمام هماهنگ برداشته
 میشد...جای اون نیش ول داده یه لبخند ناز از همون مدلای مهسایی
 چاشنی صورتتم کرده کنارمهسا وایسادم...نگاش بالا پایینمو وجب کرده ولم
 کرد و گفت:چی شدی...نکبت...از سکه انداختیمون آشغال
 گمشو عزیزم -

نگام به حسامی افتاد که سنگین کرده بود نگاش رو...تیپش دخترکشی
 خاندانو راه انداخته...بی خیالش رفتم طرف فرهاد و نسترن
 چه جیگری شدی...مواظب باش این فرهاد ما نخورتت یهو -

فرهاد نگاهشو رنگ عشق زد و کشید به سرتاپای پری روی کنار
 دستش...لبخندم خشک شد...من لباس عروس نپوشیدم...روز عروسیم با
 قبل عروسیم فرقی نداشتم...من تبریک میگم به فرهاد...فرهاد قهر کرد با
 من...همه از نسترن تعریف میکنن...من کسی نگام هم نکرد

نسترن - ترانه کجایی؟...شاس میزنیا

یه لبخند از اون زور کیا که ته تهش همون دلزدگی بیشتره به اون لبای خشک شده زیر رژ زدم و گفتم: جونم گلم؟

نسترن - خاتون داره اشاره میزنه بری پیششون
خوش باشین -

فرهاد - مزاحم نشی هستیم

من که شب خونه شمام -

نسترن ریزخندید و دست فرهاد دور کمر باریکش حلقه شد و یه چی دم گوشش صد در صد با همون مضمون مسائل تخت خوابی گفت و منم لبخند زورکیمو حفظ کرده رفتم طرف خاتون و آقابزرگ

جونم خاتون؟ -

خاتون - دردت به جونم مادر... بگم برات اسپند دود کنن چشم نخوری

آقابزرگ لبخندشو نیم خورده رو صورتش جا گذاشت و دست انداخت دور شونم و پیشونیم رو با همون حس همه سالای خوب زندگیم بوسید... جدا از حس اون محضر خونه

اشکام پس زده شد و باز صدای مهسا مغل آسایش احساسات چند سال
یکبار به غلیان دراومده آقابزرگ بابت من

مهسا - آقابزرگ دوباره تبعیض؟

گلرخ جون - فداش شم بس که خوشگل شده منم میترسم چشمش بزنین

وای من این همه خاطر خواه داشتم خبر نداشتم؟ -

عمو فریبرز - تو عزیزدلی گل عمو

یه لبخند به اون همه پدرانہ زیرپوستی و آرومش زدم و مهسا دستمو
کشید

چته تو؟ -

مهسا - مهمونات اومدن

نگام رفت ته رد نگاه مهسا.....وویی.....شادمهر دخترکشی میخوای راه
بندازی برادرم؟

با لبخند و اون قدمای موزون رفتم طرفشون...نگاش با مهربونی خوابیده
پشت خشونت نگاش زیر وروم کرد و بعد با نیمچه لبخندش مهر تایید زد

شادی رو تو بغلم کشیدم و با امیر علی و شادمهر دست دادم

بریم پیش آقا بزرگ اینا معرفیتون کنم -

شادمهر - نه که خیلی از اون نسناس دل خوشی دارن حالا تو میخوای تو
بوق و کرنا هم بکنی که ماها چه اشخاص مهمی هستیم

لوس نشو دیگه...میگم فقط رفیقمین -

شادی - ترانه من کجا میتونم خودمو مرتب کنم؟

مهسا اونجاست بری راهنماییت میکنه -

سه تایی رد نگامو گرفتن و رسیدن به مهسایی که تو اوج لوندی با نوه عمه
خانوم فرخنده بگو بخندش بساط پهن کرده بود...بخورم تورو که گلرخ
جون از سر شب تا حالا فقط خواستگاراتو پرونده

شادی - وایای بگردم جفتی ماه شدین...اون پسره کیه؟

بین خودمون باشه این مهسا نمیدونه ولی طبق آخرین اخبار رسیده -
یکی از پروپاقرص ترین خواستگارای مهساست

شادی - خیلی خوش تیپه

تازه کجاشو دیدی؟...پسره عینهو خر پول داره...ولی طوریکه من -
فهمیدم عمو فریبرز یه چی از این خوش تیپ ما دیده که سر میدوئونتش

شادی خندیده از کنارم گذشت و قاطی بحث مهسا و بغلش شد

شادمهر سر کرده تو گوشم گفت:خوشگل شدی

بودم -

شادمهر - اون دختره هم بدک نشده

فقط بدک نشده؟...یا به قول شادی وایای داره؟ -

یه پوزخند و گذشتن از کنارم

به خودم که اومدم سه تایی درحضور آقا بزرگ و حسام و عمو فریبرز

بودیم

مراسم معارفشون که به پایان رسید آقابزرگ کنار گوشم گفت: وضعیتشون خوبه؟

از حسام پرسین -

باز آقابزرگ سر کرد تو گوش حسام و حسام تو جوابش یه چی گفت که ابروهای آقابزرگ یه نیم میلی بالا رفت و یه لبخند نامحسوس هم کنج لبش جاخوش کرد

حسام - ترانه مهسا کارت داره...اون وره

با لبخند بی خیال حسام یه تعارف به شادمهر و امیرعلی زدم تا سر میز مهسا و شادی جاگیر بشن و خودم دنبالشون راه افتادم

مهسا - وای داری چی میگی به آقابزرگ که ول نمی کنی بنده خداوو...داشتی باز ناز می اومدی؟

وقتی خریدار داره چرا نیام؟ -

شادی - وای چه جیگره این آقابزرگتون

مهسا - عزیزم لازم به ذکره که این جیگره یه خاتون داره که همه زندگیشو فدای یه تارموی این خاتونه میکنه... خاتون بگه آخ آقابزرگ زمین و زمانو یکی میکنه

شادی - تروخدا؟

مهسا - به جون همین ترانه که خودش از بچگیش شاهده... بین خودمون باشه ولی مته اینکه این خاتون ما جوون که بوده ورپریده ای بوده... آقابزرگ هم از این خشک و جدیا تو نگاه اول همینکه از بلاد کفر پاش میرسه به خونه پدری و دختر شریک جان پدرو میبینه دست و پاش شل میشه و تب عشق دامنگیرش... میگن عمو فردین خدایبامرزم هم مته آقابزرگ عاشق تاراجون شده... خدا جفتشونو بیامرزه مامان گلرخم میگه لیلی و مجنونو گذاشته بودن جیب بغلشون... البته اینم بگم که هر کی تو این خونواده مزدوج شده با عشق و عاشقی بوده... مثلاً همین مهشید شهابو که روز اول دید همچین تو بغل من غش کرد که دوتا پارچ آب قند هم به هوشش نیاورد

به امیرعلی به خنده افتاده و شادمهر با لبخند خاصش به صورت مهسا خیره شده یه نگاه انداختم و گفتم: مهسا چرا دروغ میگی؟... مهشید بدبخت که اول عاشق شهاب نشد... یادت نیست شهاب بدبخت من و تو رو مامور

رسوندن کادوهاش به مهشید میکرد؟...بیچاره خودشو کشت تا مهشید یه
.گوشه چشمی واسش اومد

.مهسا - بس که جنس جلبی داره

صدای حسام امروز در مقام راننده ام تو بحث شرکت پیدا کرد و بعدش
.حجم وجودیش روی یکی از سندلیا نشست

حسام - جنس جلب داشتن تو این خاندان ارثیه...یه نمونه اش همین
.فرهاد که خودمون چطور به این فرصت رخت دومادی پوشید

مهسا - نترس شما هم تو صفی...دیرو زود داره ولی آقابزرگ عمرا بذاره
.سوخت و ساز هم داشته باشه

حسام باز اون پوزخند معروفو تکرار کرده مشغول پوست کندن پرتقال
.بشقابش شد

.شادمهر - ترانه مهدی خان اومده ایران....میخواد ببینتت

.نگاه مهسا خشک شد رو صورت شادمهر و بعد پرحرص غرید که

.مهسا - ترانه نمیخواد کسیو ببینه

شادمهر - ترانه خودش زبون داره

مهسا - نداره... به خدا نداره... خره لنگش هم تو دنیا پیدا نمیشه... همینکه شماها تو زندگیشین هم اوج خریتشه دیگه این قلمو بی خیال شین

گفت و بلند شد... یادم رفت اون بغض تو گلومو با هیجانات واکنشی مهسا به اون اسما... شادمهر داری قبل از من اونو عذاب میدی

زیرچشمی دیدم سوال نگاه حسام رو درباره هویت مهدی خانی که شاید تو زندگیش اسمی ازش نشنیده باشه

.....

مهسای؟ -

هوم؟ -

چته؟... چرا اینقدر اعصابت قاراش میشه؟ -

این پسره طهماسب بد داره سیریش بازی درمیاره... شیطونه میگه -
مهدیسو بندازم به جونش آدم بشه

دلت سریده؟ -

گمشو -

گردوند اون دوتا قهوه شیرینو تو کاسه چشمش و من جای چرخش دیدم
اون لرزش پس زمینه رو

پس سریده... بد سریده -

ترانه هیچ معلومه واسه خودت چی بلغور میکنی؟... من و عاشقی؟ -

خندشو ول داد... دل من لرزید... دلم با مردمک چشمش لرزید... دلم به برق
اشک نشسته تو چشماش لرزید... مهسا من چشیدم طعم این لرزیدنا رو... تو
دیگه نجش... این لرزیدنا یعنی اند ناامیدی... یعنی من هستم و اون
نیست... یعنی من میخوام و اون نمیخواه... من پی اچ دی دارم تو این حس
من خواستن و اون عمرا خواستن

نخند... آشناس؟... شعور داره؟ -

ترانه ولمون کن یه امشبو... چه گیری هم داده... بعدا در مورد نظریه های -
از ذهن منگولت برخاسته حرف میزنیم... حالا بریم وسط

باشه...نگو...من نگفته میدونم...نگفته رد نگاه میخونم...این نگات لو میده همه داشته و نداشته هاتو واسه منی که رد کردم...تو اند جوونی رد کردم...سنم به قانونی نرسیده رد کردم

ریتم بدنم با ریتم آهنگ هم خونی دار ضرب میگرفت و مهسا لبخند میزد و باز نگاهش میلرزید...حالا که دستش پیش من رو شده بدتر میلرزه

با آهنگ دوتایی نگاه به هم کرده پقی زده زیر خنده نگامونو دوختیم به فرهاد نیش تا ته کش داده

"...نسترن با تو دل من"

...مهسا کنار گوشم لب زد که

- بی جنبه رو ترو خدا نیگا...شرطی چند که فقط داره به مسائل ساعت سه -
نصفه شب به بعدش فکر میکنه؟

- گمشو -

- دروغ میگم؟...نه من میخوام بدونم دروغ میگم؟...چون ترانه دروغ میگم؟ -

- برو اونور رقص خراب شد -

اوا مامانم اینا -

خندیدنت آرامشه...نگیر این آرامشو

باز نگام به حسامی افتاد که گیلای شامپاین به دست کنار فرهاد به پیست رقص خیره شده بود و با چشماش و جب میکرد سرتاپا دخترا رو...امشب تازه پی بردن به این موضوع که حسام فرزین آرزوی کلهم دخترای خاندانه ملموس تر از همیشه بود و حرص خوردن مهدیس به قول مهسا باب دل تر

نگامو از خیرگی حسام کندم و دادم قاطی رقص دخترای کنار دستم...حسام داره بد بازی میکنه...اون زیر آبی میره و من متنفرم از این سبک بازی...اون میبچه و من دلم زهر میشه از این مدل بازی...اون نارو میزنه و من شکاک میشم به این بازی...حسام...پسرعمو جان...خراب تر نکن این بازیو...یه بازی نیمه تموم بهتر از یه تموم نیمه است

.....

.....

با نیش باز نگامو از صورت شادی غش مرگ شده از خنده دادم به صورت جدی با یه رد کمرنگ لبخند امیرعلی و دست دراز شده طرف شادی و شادمهر مته چشماش اعتماد داشته به امیرعلی و بی خیال در حال ویسکی

بالا رفتن

امیرعلی - چرا میخندی؟... بده دارم آدم حسابت میکنم بهت پیشنهاد رقص میدم؟

شادی - بی خیال بابا... من فقط از رقص همون جفتکشو بلدم... چیه بریم اون بالا دوساعت هی اینور بریم هی اونور؟... خب عین بچه آدم همینجا میشینیم

شادمهر - این امیرعلی سالی یه بار از این پیشنهادا میده... بلند شو آبجی... نکنه خدا خواست و جا اون جفتنک یه کم آدمونه رقصیدن یاد گرفتی

حالا چی شده شما لارژ شدی؟ -

شادمهر - این امیرعلی همون کبریت بی خطر که تازه نم هم کشیده

با خنده به رفتن شادی و امیرعلی خیره خیره نگاه کردم و شادمهر کنار گوشم گفت: این حسامه چرا اینجوری نگات میکنه؟

ارث باباشو طلب داره -

شادمهر - پیچوندن از این بهتر بلد نبودی؟

جون تو راست می‌گم... خاصیت فرزیناست دیگه... جز فرهاد همه -
طلبکارن

شادمهر - عمو فریبرزت خیلی باشعوره

جیگره -

مهسا کنارم به صندلی لم داده و یه تیکه موز از ظرفم کش رفته
گفت: بابامون صاحب داره صاحبش هم خیلی دوست داره

کیه که ندونه گلرخ جون عزیز دله؟ -

مهسا - خدا شانس بده... والا ما هم اگه اینجور شوهری داشتیم تکون
نمیخوردیم جون تو... بعد دلش خوشه که هر کی میبینتش بهش
"میگه" اصلا بهتون نمیاد که دو تا بچه به این بزرگی داشته باشین

نپکی شما از حسادت -

شادمهر یه لبخند کنار لب زینت صورت داد و نگاهش سر تا پا دختری که با
لوندی از کنار میزمون رد میشد و دختره هم اسلوموشن با دست یه تیکه
مو از رو صورتش کنار زد و من دیدم... دیدم مشت مهسا رو... دیدم و نگام
شد ناباور... دیدم و دلم لرزید... دیدم و نگام شد نگران... دیدم و مهسا سر

پایین انداخت...دیدم و شادمهر با یه با اجازه از رو صندلی بلند شد و رسم
قدیم و همیشگی به جا آورده رفت دنبال دختر کرم ریخته...دستم رو
مشت مهسا نشست...دستم رو سنگ یخ مهسا نشست...مهسا ترکستان
منو دیدی و باز راه اشتباه اومدی؟...مهسا جان چه کنم با این حجم رنگ
پریدت؟...مهسا جان این مشت و سنگ یخ حرف یه لحظه با حرف بعدش
که دیگه ویرونی

یه تیکه جوجه کباب سر چنگال زدم و نگام رفت سمت مهسای بی خیال و
به فرهاد و نسترن خیره شده

ترانه؟ -

نگام همونجور روصورتش موند و مهسا یه نیش کش داد و گفت: این حسامه
مشکوک میزنه...حالیته که زیاد دم پرت میپره؟...کلا عجیبه چون با فامیل
جماعت زیاد اهل تیک زدن نیست

شاید چون کارمندشم -

بی خی دخی این پسره یه مرگیش هست...از من خواهرش میشنوی رو -
بهش نده...شنیدی میگن سلام گرگ بی طمع نیست...داداش منو همون
گرگه تصور کن

عجب خواهر مهربونی -

آره من نمیتونم تویی که یه عمر باهات تو غم و شادی بودمو فدا یه -
نسبت خونی کنم...یادت باشه حسام هم فرزینه...بابا من و آقا بزرگو نبین
که بعضی وقتا لی لی به لالات میدارن...این پسره تا جاییکه سودش باشه با
کسی خوب میشه...ترانه غلط نکنم این پسره یه نقشه ای تو کلشه...شستم
هم داره خبردار میشه هرچی هست واسه خاطر اون ارثه...یه بار تا ته چاه
با سر خوردی زمین دفعه دومی امیدوارم وجود نداشته باشه

مهسا چته امشب؟...نه من ترانه خر چهارسال پیشم نه حسام اون دیوی -
که داری ازش میسازی

هست ترانه...بدتر از دیوه...پای منافعش وسط باشه بدتر از اون پسره بی -
لیاقت می پیچونتت

اینو که دستم اومده...به داداشت رفتی...دوتاتون تو زیر آبی رفتن -
استادین

ما غلام شماییم ترانه خانوم... تو نگی من که میدونم کی زیرآبی خوب -
میرفت واسه قرارای عاشقانه

خریتای من به رخ کشیدن نداره -

چرا؟... چون شکست خوردی؟... ولی به نظر من یه گوشه از -
خاطراته... منطقی نیست ولی به نظر من اگه من جای تو بودم با همه
تلخیای بعدش بازم دوسشون داشتم

من به کدوم ساز تو دقیقا برقصم... تعیین کن اشتباه نکنم -

به هیچکدوم... یه کم منطقی باش -

همه این حرفا رو واسه خودت هم میگی؟... مهسا من و تو خیلی باید با -
هم حرفی بزنیم

من حرفی ندارم -

تو به ریش پدر جدمون میخندی... امشب حرف میزنیم... من نمیذارم -
خریتمو عزیزدلتم تکرار کنه

ترانه -

درد و ترانه... خفه شو فعلا بذار شاممونو بخوریم -

حضور شادمهر کنار دستم نگاه مهسا رو از خیرگی به صورتم راحت کرد و شادمهر با لبخند کنج لبش واسه دلبری از هر کس و ناکسی گفت: چته دمگی؟

. مهسا از سر جاش بلند شد و رفت طرف گلرخ جون و نگاه منم باهاش

چشه این دختره؟ -

.مهسا... اسمش مهسا است -

.ترانه من که چیزی نگفتم -

آره تو نگفتی و من تو دلم حرص خوردم... نگفتی و من عصبیم... نگفتی و من دارم جون میدم تو این حرص خوری... نگفتی و دلم میسوزه... بد دلم میسوزه... مهسا تکرار من نیست... نمیدارم که باشه

.ببخشید... یه کم حالم خوب نیست -

.خب اینقده نرقص -

شادمهر؟ -

هوم؟ -

...چیزه...میگم -

چته؟...بگو... تو که تهش میگی...اونیکه رودلت سنگینی میکنه رو بگو -

هیچی بی خیال...کاش مهمونی تموم بشه...خیلی خسته ام -

نگاه شادمهر تو صورتم چرخ خورد و نگاه من هم تو صورت

اون...شادمهرجان یک سوال کلیدی...چرا اینقده جذابی؟

.....

.....

فرهاد تو بغلش منو چلونده کنار گوشم گفت:چقدر خوبه که هستی

بی خیال شاه دوماد...تو هم که دیگه رفتی قاطی مرغا -

خندید و ولم کرد...یه قطره اشک هم نمیخوام بریزم...من نمیخوام...ولی

میریزه...دست من نیست و میریزه...مته چهارسال پیش که به حکم عمو

بودنت که نه ولی به قد برادر بودنت هم نیومدی محضر و چشمم به در
خشک شد

نسترن تو بغلم کنار گوشم گفت: ممنون... آگه فرهادمو دارم همش مدیون
شماهام

و دلبریای خودت -

کاش نسترن وارانہ بودم نہ حسرت بہ دل و ترانہ وارانہ... کاش یہ فرہاد
داشتم و تا ابد دلم بہ بودنش خوش بود نہ بہ در نظر ہمہ بی صفت بودنش و
حسرت بہ دل موندنش

مہسا - بابا بسہ دیگہ... این ہندی بازیای یعنی چی؟... خاتونم نکن اون
چشارو اشکی کہ دل آقابزرگم بیوسہ

آقابزرگ چشم غرہ حوالہ مہسا کردہ دست انداخت دور شونہ لیلیش و من
بازم تو درس عشق این خونوادہ مشروطی رد کردہ اخراج شدم

حسام کنار گوشم گفت: چتہ دم بہ دقیقہ عین عزادارا اشک میریزی؟

خودمو کشیدم کنار و بازم نگاہ آقابزرگ بہ نزدیکی من و حسام بود و بازم
دل من شور زد

.....

سرمو کنار مهسا روی اون بالش قلبی شکلش گذاشتم و اونم کنارم دراز کشید و گفت:هان چیه؟

مهسا -

جون مهسا؟...خب به من چه؟...به این دل صاب مرده بگو...بگو این پسره -
لیاقت نداره...بگو این پسره هوس بازه...بگو همه چی تمومه جز هوس
بازیش...بگو دلامصب تو که به دست و پات افتادن سرتر از این پره رو چه به
این پسره؟...بگو ترانه...بگو تا خفه خون بگیره...بگو تا نلرزه...بگو تا واسه
هر برق نگاهش جون نده...بگو تا واسه هر حرفی ازش صدا تا رویا واسه
خودش نبافه...بگو تا بدونه ای پسره دلش پیش تو گیره...گیره و واسه
دلبری ازت هوسبازی میکنه

چی واسه خودت بلغور میکنی؟ -

دروغ میگم؟...کدوم رفیق شوهر سابقو دیدی که همه کاری واسه زن -
سابق دوستش بکنه؟

مهسا یعنی اینقدر خری؟...شادمهر کثیف ترین پسر دنیا هم که باشه -
ناموس پرسته...خیال کردی خودم اولاً بهش فکر نمی‌کردم؟...خیال کردی

پرسیدم؟... جوابم یه تو دهنی بود و یه بغض... مهسا شادمهر با همه دبدبه کبکبه اش وقتی تهتمو شنید بغض کرد... شادمهر گفت من براش خواهرم... از همون وقتی که اسمم قاطی صفحه دوم شناسنامه رفیقش شده... از همون وقتی که پام رسیده به خونه رفیقش واسش شدم خواهر... قد شادی... شدم همدم داداش... حالیده؟... یا یه تو دهنی به اندازه همون تو دهنی شادمهر باید خرجت کنم تا دوزاریت بیفته که این پسره چشم به ناموس کسی نداره... حتی حالا که ناموس رفیقش هم نیستم روم غیرت داره هنوزم براش ناموس رفیقشم... حالیده؟... حالیده که از سر شب تا حالا به حرمت رفیق به قول خودش آشغال به هر جنس مذکری که نزدیکم شده واکنش نشون داده؟... مهسا حرف من حس شادمهر به من نیست... حرف من برداشت غلط توئه... من اگه میگم این پسره نه واسه خاطر خودم نیست... کی بدش میاد عزیزدلش بشه زن برادرش؟... مهسا حرف من شادمهر و اون هوس بازیشه... شادمهر و اون بی و بندوباریشه... شادمهریه که اگه خودش با هرزه ترین زن شهر هم بخوابه خواهرش حق نداره با پسر غریبه همسایه یه کلوم حرف بزنه... فکر کردی واسه چی برگشته ایران؟... یه ور قضیه شادیه و اینکه تو دل غرب بزرگ نشه یه ورش هم منم که تنها تو این شهر دوساله بودم و شادمهر دلش مته سیر و سرکه جوشیده... مهسا شادمهر بهترین برادر دنیا هم که باشه بدترین معشوقه دنیاست... رفقا همه شکل همن... فقط شادمهر مراسم

اونقدری بوده که بازی با یه دختر نشه بازی با پول و احساسش...مهسا شادمهر واسه من بهترینینه واسه تو باید همون بدترین باشه حالیه؟
من آره این دل صاب مرده نه -

منی که تو چشت بودم هم نمیتونه خفه خون بده این دل صاب مرده -
رو؟...مهسا تو که دیدی...تو که اولین نفر دیدی بادمجون پا چشممو...تو که تو بغلم گرفتی دیگه چرا؟...مهسا شادمهر لنگه اونه...فقط ناموس سرش میشه...اونم سرش میشد...خیلی هم سرش میشد...ولی تهش چی شد؟...تو که دیدی تهش چی شد؟
...ترانه من -

یادت میره...مته من -

یادت رفته؟...نه جون مهسا یادت رفته؟ -

وقتی مجبور باشی یادت هم میره...گشنگی میکشی و یادت میره -

ترانه من...میدونم مسخره است...منی که واسه هیشکی تره خرد نکردم -
دل دادم به کسی که آدم هم حسابم هم نمیکند...من نفهمیدم از کجا شروع شد...من اودمم خونت...با یه نگاه دیدمش...یه چی تو دلم ریخت

پایین... تو گفתי شادمهره... دلم پیچ خورد... شادمهره رفیق اون... گفتم یه حس مسخره است که وقتی یه پسر خوش تیپو میبینی سراغت میاد... نبود ترانه... شب خوابم نبرد... من سر رسیده به بالش و خواب هفت پادشاه ببین اون شب خوابم نبرد... ترانه حرف من حرف امروز و دیروز نیست حرف دوماهه... میبینی؟... تاریخش هم خوب حفظم... حالا تو میگی از سرم میفته؟... واسه مهسایی که اولین بار به قول خودت دلش سریده از سر افتادن باعث و بانی سریدن دلش راحت؟... نه تو بگو راحت؟

مهسا چرا اینقده خربازی از خودت ول میکنی؟ -

خر بودن هم عالمی داره... نترس من جلو اون کوچیک بشو نیستم... تو -
خودم ریختنو از تو خوب یاد گرفتم... من یاد میدم به دلم که خفه خون بگیره... خوبه؟

.آره واسه تو خیلی خوبه -

اشک دوئید تو دوتا کاسه چشمش و سرش فرو رفت تو بغل باز شده ام و
هق هقش تو گلو گیر کرد... مهسا من واسه خاطر خودت میگم... خودی که
.واسه من قد یه دنیا ارزش داره

.....

.....

مهسا بینی چین داد و سر کرد تو گوشم و گفت: اینقده بدم میاد از این
قرتی بازیا

خندمو خوردم و نگام باز کشیده شد سمت سنگینی نگاه رو وجودم...یه
پوزخند باز کنج لبش خودنمایی کرد و مهساگفت: میگما بیا دودرشون کنیم
بریم خونه تو.. جلو ملت آبرومونو بردن

.زشته -

.زشت عمه فرخنده است اگه رژ لب قرمز بزنه -

.کوفت -

.تصورش هم قشنگه -

.آخرش زشته یا قشنگه؟ -

.با شلوار جین یخی که دیگه معرکه است -

.خجالت بکش -

توتیریپ فازیم این مدل کارا اصلا وجود نداره....بریم که مهدیس جون -
هم با خیال راحت تو ماشین داداش چپه بشه....آخه من نمیدونم دو هفته
ماه غسل رفتن این همه آدم کشیدن فرودگاه میخواست؟

خب بریم...ولی گفته باشما من پول تا کسی بده نیستم -

سگ خور...یکی طلبت....چوب خطت داره پر میشه -

خندیده با همه خداحافظی کردم و راه خروجی رو گرفتم و مهسا کنارم

مهسا -

هر دو وایساده نگامون برگشت طرف حسام با اون پیرهن جذب مشکی و
شلوار جین به همون رنگ...اسپرت بهش میاد

مهسا - هان چیه؟

حسام - جایی میرین میرسونمتون

نه مزاحم نمیشیم -

مهسا - آره دیگه....روز جمعه ای برو خوش باش

.حسام - میرسونمتون

مهسا - نکنه نخواسته باشیم سرخر همراه خودمون اینور اونور
کیو باید ببینیم؟... بکشیم

.حسام - زودباشین

خودش رفت طرف پارکینگ و مهسا و من دنبالش و مهسا کنار گوشم یه
بند غرغر کن گفت: این پسره یه ریگی به کفشش هست... این نکبت منو
تنها کنار خیابون ببینه یه بوق هم نمیزنه واسه رسم ادب... ترانه میچپی
عقب و سرت هم طرفآینه جلو نمیگرده... شیرفهمی؟

مگه میخوای دختر تو پستو قایم کنی؟ -

مهسا - تو فعلا حکم گنجو واسه این خونواده داری... یه چی هم دیشب
دستگیرم شد... خاتون چپ و راست هرکی تا می اومد و میگفت ترانه رو پر
میداد... چرا؟

.اینو که خودم خواستم -

مهسا - تو غلط کردی... یعنی چی تا ابد عذب بمونی؟

یه چیز یایی هست که بین من و خاتون و آقابزرگه -

مهسا - با همه آره با ما هم آره؟

خودمو رو صندلی عقب ماشین حسام ول کردم و مهسا واسم چشم و ابرو
اومد و حسام دست برد طرف گوشیش

زنگ اس ام اس گوشیم و باز کردنش و اسم حسام

"باید با هم حرف بزنی"

دقیقا بگو که چی بشه؟.... من و تو حرفی نداریم.... تو هم اگه حرفی داری یه
مشت حرف مفتی قاطی تهدید عدم کار و شغل... اخم تو ابرو هام دوئید و
گوشی تو مشتت مخفی و نگام به شیشه کنارم افتاد

من از این حرفای حسام پرم... عادت داره به پرکردن من و آتیش تو جون
فامیل انداختن... عادت داره... ترکش میدم.... اون ترک نکرده مرض داره... با
ترک توفیری نمیکنه

مهسا - ترانه بریم شام بیرون؟... مهمون من

خندم رو خوردم از بابت اون لحن کلافه آخرش... کارد بخوره به این
شیکم... دیشب که تو عروسی عموجان قد یه ماه شکم پروروندی

بی خیال خسته ایم... پاهام داره تو گوشت درمیاد -

حسام - شام میگیریم میریم خونه

مهسا - میریم؟... کی اونوقت شما رو دعوت کرد؟

حسام - پا رو دم من زیاد میذارى آبجى... بپا بى پا نشى... خونه دختر عمومه
میام و شام هم میخورم

مهسا - دقیقا الان کی دعوت کرد؟

حسام - من نیازی به دعوت ندارم

دستام رو دکمه های گوشی لغزید و بعد از چند لحظه زنگ اس ام اش
گوشی حسام تو ماشین پیچید و اون باز نکرده میتونستم چشمای گشاد
شده از متنمو تو صورتش تصور کنم... "استعفام فردا رو میزته تا دیگه
... "نیازی به باج دادن نباشه

جای چشم گشاد شده یه پوزخند از اون مدلای همیشگی کنج لبش قدعلم
کرد و زیرچشمی نگاش برگشت سمتم

حالم از این ژستای خرکیت به هم میخوره... از این ژستایی که حس میکنی
رو من تاثیر داره و من چشم و دل سیر هیچ مدله تاثیرپذیرفتنی
نیستم... تو میتونی واسه همه جذاب باشی واسه من نه... منی که دو سال
همه قبله گاهم جذاب ترین مرد دوروبرم بوده... مردی که به نقل قول مهسا
چشم همه رو با اون اخماش هم در میاورد چه برسه لبخندش... تو برای من
هیچی نیستی... دیگه دلم واسه این تهدیدات نمی پیچه... من تا اینجا
اومدم از اینجا هم میتونم برم

.....

.....

مهسا با دهن پر از قاچ پیتزاش گف: دستت طلا داداش... روده کوچیکه جلو
بزرگه تعظیم کرده بود

حسام نگاشو از کندو کاو خونه فسقلیم برداشت و دوخت تو صورت مهسا و
گفت: شما که نمیخواستی مارو راه بدی

باز اخمای مهسا تو هم کشیده شد و بعد از یه چشم غره به سر تا پای حسام
گفت: برو دیگه رد کارت... یعنی چی اینجا عین خاله زنکا لم دادی وردلمون؟

حسام پوزخند زن با یه گاز گنده قاچ پیتزا رو نصف کرد و منم به جا
خودش به قاچ پیتزای نصفه اش خیره موندم

حسام - ترانه مشکلی داری؟

...من -

مهسا - آره که مشکل داره.... نگاه به اینکه هیچی نمیگه نکن زبون نداره
وگرنه پاش بیفته حالتو میگیره

حسام - فعلا دارم شام میخورم... شب باهم برمیگردیم

مهسا - من اینجا میمونم... پس برو دیگه... بقیش هم تو ماشین بخور

...راست میگه دیگه... خوشم نیاد جلو صابخونم... خب -

جلو من وایساد و جعبه پیتزاش نصفه موند... اخماش تو هم کشیده شد و
گفت: آره دیگه صابخونت فقط با من مشکل داره ولی شادمهرخان بیان و
برن هیچ مشکلی نیست

سرم پایین افتاد و مهسا جای من دفاعیه رو کرد

مهسا - بین بچه خوب... شادمهر حسابش با تو جداست... این همه سال تو زندگی ترانه بوده... ترانه واسه بودنش دلیل داره ولی فکر نمکینم واسه توئه تازه دیده دلیلی داشته باشه

حسام خم شد و نگاهش داد به نگاه من و گفت: فردا تو شرکت میبینمت

رفت... صدای در خبر از رفتنش داد... بی خدا حافظی رفت... با اولتیماتوم آمیخته به نگاهش رفت... با تهدید تو چشاش رفت... با حس عذاب خماری فردا چی میشه من گذاشت و رفت

اینم یه تختش کمه... خب قربونت برم زودتر میگفتی تا شرشو کم کنه -

زشت نشد؟ -

بره گم شه... پسره عوضی حتما دوست دخترش دم دستش نبودن -
خواسته چتر شه اینجا

ولی من که میگم خیلی زشت شد -

ترانه کوفت کن -

کوفتم شد... جعبه پیتزاش نیم خورده موند... کوفتش شد... آخی گشنه
است.

- ترانه؟

- هان؟

- کجایی؟... شامتو بخور... بخور و بخواب فردا صبح تمومه... فرهاد هم دوماد -
شد رفت... دیدی؟

- الان این جمله‌های چه ربطی به جمله‌های قبلی داشت؟

- گفتم همه غصه‌ها دلمو یه باره بگم... سرتو درد نیارم -

- من واقعا ممنونم -

- خواهش میکنم -

نگام به چشمای لرزون خندونش افتاد... درد نکش... درد کشیدن واسه
عشق همون گل لگد کردنه... پیشیزی ارزش نداره ترانه به قربونت... این
روزگار دیگه لیلی بودن بهایی نداره... حالا فقط لیلیا واسه یه شب

لیلین... فردا صبح همه میشن دستمال کهنه کنج سطل آشغال... مهسا جان
این مقوله رو جون ترانه بی خیال

نگام موزماری سرتاپا منشی رو رصد کرد... هی همچین بدکی نیست... در
زده پریدم تو اتاق... چشمای حسام گشاد شد... من لبخند زدم... حسام قدم
تند کرد طرفم... من لبخند زدم

چته؟... طوری شده؟... چرا اینجوری پریدی تو اتاق -

یه فکری -

چی؟ -

بین این دختره منشیت هست... عالیه... یه کیس مناسب... تازه از -
اوناست که پاش بیفته مهدیسو میذاره جیب بغلش... کم هم نمیاره

چی میگی تو؟ -

وایای چرا خنگ بازی در میاری؟...میگم به این دختره پا بدی خوب -
تیکه ایه... تازه از اون سلیطه هاست...میشه روش حساب کرد

اونوقت واسه چی؟ -

واسه اینکه بیاد منو ورم داره... خب حسام واسه چی؟... تو دقیقا مشکلک -
چیه؟... بیا برو با این دختره هم پوز مهدیس بخوره زمین هم دست تو از سر
کچل من برداشته بشه

پوز خند رو لبش جا خوش کرد و نگاش رفت طرف دسته مویی که از زیر
روسریم یه وری رو پیشونیم ریخته بود

تا جاییکه من دیدم موهای خوشگلی داری -

دهنم خشک شد... نگام تار شد... دلم پیچ خورد... شقیقه ام نبض گرفت

موهاتو خیلی دوست دارم... هیچ وقت رنگشون نکن -

نگام تو صورت آدم روبروم چرخ خورد و از گذشته کشیده شدم به حال

کجایی؟ -

همینجا... چی شد قبوله؟ -

یه چی هست که آقا بزرگ دل نمیکنه پولتو بده دست خودت... من اگه -
دست گذاشتم رو تو... واسه همه چی تمومیتنه... واسه اینه که عزیز یی... واسه
اینه که ناف بریدم بودی و من حق دارم حق خودمو بخوام

نداری... حق نداری... واسه من شرور نباف... عزیزم درست... یادگار -
فردینم درست... ولی همه چی تموم... نه نیستم... یه مشکلی هست این وسط
که بد خرابم کرده... در ضمن اگه همه چی تموم هم بودم خودمو قاطی
کثافت کاریات نمیکردم... اگه دلت میخواد اخراجم کن

تو فقط مشکلات مطلقه بودننه... مهم نیست... اصلا مهم نیست... نه تو -
زمون حالا

پوزخندم آتیشش زد و کوبوندم به در... درد تو کمرم غوغا کرد... پلکام به
هم فشرد شد

د تو چه مرگته؟... مگه من کمم؟... چی میخوای از زندگی؟... برو کلاتو -
بنداز عرش آسمون که نگاه تو روت انداختم... واسه من دختر ردیف
میکنه... من نمیخوامت واسه عروس خونم شدن... میخوامت تا از سر باز کنم
اون مهدیس کنه رو

اشتباهت دقیقا همینجاست...من هرزه نیستم که واسه خاطر یه عوضی -
تن به عروسک خیمه شب بازی بودن بدم

قهقهه اش تو اتاق اوج گرفت...دل من گرفت...چقدر بدبختم...اینا واسه
خاطر توئه حالپته؟...اگه بودی هر کس و ناکسی واسه من شاخ و شونه
نمیکشید....رفتی و شاخ و شونه شاخ شد و رفت تو دلم

دستش تو موهاش بود...دستم به کمرم بود...نگاش کلافه بود...نگام پر اشک
بود

من متاسفم...خب عصبیم میکنی -

دور منو خط بکش...فقط همین -

دستم رو دستگیره لغزیدو آخرین جملش هلم داد بیرون از اون فضای
خفقان

من و تو میتونیم با هم به حقمون برسیم -

از این حق من و حق تو عقم میگیره...از این حق من و حق تو دلم
میگره...این حقا خیلی وقته که خورده شده...من به این بی حقی تنها به
دور از تو راضیم...منو قاطی این حق و حقوق نکن

.....
.....
کیفم کشیده شد و منم پشت بندش کشیده شدم و گوشی تو دستم بیشتر
مشت شد...نگام چرخید رو صورت حسامی که گوشی چسبیده به گوش و
حرف زن بی خیال نگاه فحش کش من به سرتاپاش مشغول حرافی بود

خواستم کیفمو از میون مشتت آزاد کنم که بیشتر کشیده شد و فاصلم به
میلیمترش رسید و تماسش قطع شد

ولم کن -

کارت دارم....بریم تو ماشینم بهت میگم -

جز حرفای تکراری حرفی هم مونده؟ -

ترانه بچه خوبی باش بذار منم اعصاب درستم داشته باشم -

با حرص جلوتر از اون باز سوار اون آسانسور شدم و چشمای نگهبون جدا
از نیش مذخرفش در حد زیادی جیگر گشاد شده به حسام هم کنارم
وایساده خیره موند

روی صندلی جاگیر شده گفتم: خب

چرا با من راه نمیای؟ -

من از پیاده روی متنفرم....مخلص کلوم من با طناب تو تو چاه برو -
نیستم...من یه بار راه زندگیم رفت طرف خریت بسمه دفعه دومی دیگه
وجود نداره....بیشتر از این از چشم آقابزرگ نمیفتم... من ناخلف
بودم...ناخلف نمیمونم... تو هم یه جور دیگه مهدیسو دور بزنی... آتو بگیر
ازش....چه میدونم یه غلطی بکن ولی منو لا منگنه نذار

نقطه ضعف مهدیس تویی -

اصلا چرا مهدیس نه؟...مهدیس دوست داره...کجا میخوای پیدا کنی -
دختری رو که دوست داشته باشه؟...بیا و از خر شیطون پیاده شو

ترانه گفتی تا آقابزرگ نخواد حرفی از ارث نمیزنی کاسه کوزمو ریختی -
...به هم...یه این نقش بازی کردن که دیگه

حرفت اینه؟...باشه من کور شده حرف ارث میکشم وسط ولی ناخلف تر -
از اینی که هستم نمیشم....راحت شدی؟

جای لبخند رو لبش پوزخندش رخ کشید...دیگه دردت چیه؟...دیگه چه مرگته؟...منکه بلاکشی کردم مته همیشه...منکه میشم چوب دوسر طلا...دیگه چه دردت ته؟

دیگه چیزی مونده؟...نه که تعارفی هستی میترسم رو دلت بمونه...بگو و -
.خلاص کن خودتو

دنده رو جازد و نگاهش بی توجه به من به روبرو خیره موند و گفت: نه حرفی
.نمونده

بازم خدارو شکر...حداقل دیگه ولمون کردی...بی زحمت من بعد از این -
.پیشنهادا به ما نده

زیاد هم با اصل قضیه فرقی نکرد...تو بالاخره بعد از مراسم فرهاد حرف -
.ارثو پیش میکشیدی من میخواستم همه چی با هم اتفاق بیفته

نه من هیچ حرفی نمیزدم اگه مسخره بازی امروز تو نمیدیدم...تو نفرت -
.انگیزی.. و من واسه آدمای نفرت انگیز تره هم خرد نمیکنم

.سکوتش و دستی که به صورتش کشید

.همینجا پیاده میشم -

که چی این وقت شب؟ -

میخوام تنها باشم...از نظر شما که مشکلی نداره اجالتا؟ -

میرسونمت...تو ماشین حس کن تنهایی...مزاحمت نمیشم -

غیرت قلمیه شده یا میترسی این بادمجون بم یه چیش بشه کارت لنگ -
بمونه؟

میشه این طعنه زدنت تموم بشه؟ -

من طعنه زدم؟...ببخشید اگه ناراحتتون کردم واقعا منظوری نداشتم -

بغض قاطی صدام...لحن پر از کینه ام...نفرتم نسبت بهش...من ازت
دلگیرم...من دیگه نمیخوام وسیله باشم...تمومش کن...تا همینجاش هم
بسه...حداقل بذار طعنه هامو بزخم از بار دلم کم بشه

ماشین گوشه خیابون وایساد و من نگامو نکندم از شیشه کنار دستم و اون
از ماشین زد بیرون

باز شدن در و هوای پاییزی...نشستنش از گوشه چشم قابل رویت بود

لیوان کافی میت جلو صورت تم اومد و انگشتام جایکه انگشتای اون نبود
قرار گرفت...صدای پوزخندش و لیوانی که به لبام نزدیک شد...پوزخند
حسام همون فلسفه متلکيه که سربسته و بی حرف تو سینی پیشکش
اعصاب خرابت میشه

.حالا آرومی -

.تا وقتی کنار توام بی اعصاب ترین آدم دنیام -

.رکی...خوشم میاد -

.این خصلتم بد یا خوب فقط جلو آدمایی حس میشه که ازشون متنفرم -

.خوشت میاد رو اعصابم اسکی سواری کنی؟ -

.من تا حالا اسکی نکردم -

اینبار صدای خنده ول شده اش تو اتاقت ماشین پیچید و یه لبخند شاید
از اثرات اون کافی میت ریلکس رو لبم جاخوش کرد

.فقط واسه اینکه اذیت نشی بهش فکر نکن...تو حق تو میگیری -

و تو به خونواده رو میپیچونی -

من آیندمو میسازم...مه‌دیس چوب خطش با کثافت کاریاش پره...یه جو -
غیرت که تو تنم هست

باز هم به اون حجم پیچیده تو کت و شلوار خاکستری زیر چشمی یه نگاه
انداختم...نه بابا این یارو هم ته و ریشش همون فرزینه...فقط یه کوچولو
نخالگی قاطیشه که نباشه آدم باید شک کنه که این بابا یه ده سالی اونور
آب داشته زندگی میکرده

با سر انگشت موهای ریخته تو پیشونیمو واسه همون سوختگیری اعتماد به
نفس کنار زدم و خاتونو زیرچشمی نظاره گر شدم که با میل بافتنی و کاموا
صورتیش درگیری راه انداخته بود...آخه دردت تو جونم فرهاد صورتی
پوشه یا فاروق جونت؟

میگم خاتون؟ -

خاتون - جون خاتون

من...خب من...چطور بگم؟ -

آقابزرگ - حرفتو بزن بچه

.خب آخه سخته یه کوچولو -

.خاتون - بگو مادر...راحت باش

.خب من...من به...به پولم نیاز دارم -

نفسام با پایان جمله از دهن و بینیم هم زمان پوف وارانه بیرون زده و چشمام ترس گرفته تو جون به صورت آقابزرگ از زیر عینک نوک بینی زده بهم خیره یه نیم نگاه زیرزیرکی انداخت

آقابزرگ - چی کارش داری؟

.خونسردیت مردم آزاره فاروق خان

.خب...من باید خونمو تخلیه کنم...یعنی تا سرسال -

آقابزرگ - کو تا سر سال؟

...خب میخوام اگه بشه زودتر از این خونه برم که -

آقابزرگ - قرارمون چی بود ترانه؟

قرارمون این بود که اگه تونستم رو پا خودم بی منت کسی وایسم میتونم -
سه‌م الارثمو داشته باشم

خاتون - راست می‌گه بچم

نگاه آقابزرگ رو صورت خاتون تا حالا رو حرفش حرف نزده خیره
موند... خاتونم تو دیگه آتیش بیاری نکن... من خودم هیزم کشی میکنم
کفای میده

آقابزرگ نگاهشو از صورت خاتونش کنده داد تو صورت من و گفتم: اینا حرف
ترانه ای نیست که یه عمر زیر پرو بال من بزرگ شده... ترانه من پول و مال
و منال همون چرک کف دست بود برایش... یکی زیر پات نشسته
شما فکر کنین دوسال دربه دری زیر پام نشسته -

خاتون باز بی نگاه به مجنونش درگیر با میله و کاموای صورتی گفت: حق
بچمه... تا کی بشینه ببینه بقیه حقشو میخورن

خاتون جان دردت تو جونم چی شده امروز؟... چرا امروز دنده بیدار شدنت
شده صراط چپ؟... خاتونم میفهمی که طرف صحبتت فاروق مجنون بهت

زده از حمله کماندویی کلامته؟...خاتونم تو که داری داغون میکنی این
مجنونو

...آقابزرگ - خاتون

خاتون - دروغ میگم؟...فاروق تو قول دادی به محض اینکه ترانه به جایی
رسید همه ما یملکش تحت اختیار خودش باشه...مگه بچم چه فرقی با بقیه
داره که باید لنگ دوزار سه شاهی باشه؟...بهتره هر چه زودتر حساب ترانه
پر بشه و سهامش توی کارخونه به نام خودش...بهتر نیست فاروق؟

نگام تو نگاه آقابزرگ لبخند به لب و خیره به لیلی وشش موند و صداش تو
گوشم با تمام تعجب سراغ داشته از خودم پیچید

آقابزرگ - ترانه اون تلفنو بده من

بی سیم کنار دستم تعارف زده شد به آقابزرگ و خاتون باز هم درگیر بود با
میله و کاموا صورتی...خاتون غصه نخوریا هر چی که بشه ته این درگیری
خودم نو کرشم

آقابزرگ - الو فریبرز...علیک سلام...به بهمن خبر بده دوتایی بیاین
اینجا...یه کار مهم دارم...فعلا

تلفن قطع کرده چونه تکیه داده به عصا خیره به صورت خاتون
گفت: خاتونم یه استکان چایی ما رو مهمون میکنی؟

خاتون لبخند زد... نه معمولی... از اونا که باهاش هم دل خودش شاد میشه
هم آقابزرگ... از اونا که نیش آقابزرگو هم شل میکنه

... آقابزرگ کنار گوشم لب زد که

. پدرصلواتی برو خدارو شکر کن که خاتونتو داری -

یه چشم مظلوم کردم و نگامو دادم تو چشمای مهربون شده از تاثیر لبخند
. خاتونش و گفتم: من چاکر جفتتونم

. آقابزرگ - دلتو صابون نزن... تا حدی بهت امتیاز میدم

. همینش هم واسه ما خیلیه آقابزرگ -

باز اون لبخند کمیاب تکرار شد و دستش رو شونم نشست و گفت: همیشه
تو برای من عزیزترین نومی... حتی اگه... یادت باشه که من دشمنت نیستم
بیشتر از همه عذابت میدم... من هر کاری که کردم واسه خاطر خودت بوده

لبخندم کش او مد... آقا بزرگ میبخشی؟... اون شک نشسته تو دلمو
میبخشی؟... من خطا کارم... میبخشی؟

.....
.....
مهسا ناخن فدای دندان کرده به گلدون وسط میز خیره بود... گلرخ جون با
ذوق با خاتون مشغول اختلاط... عمه فریبا با اخم خیره به من... مهدیس
پر حرص با گوشی درگیر... باز هم خوبه آقا بزرگ گفت عمو فریبرز و آقا بهمن
بیان... وگرنه دل این جماعت که تو خونه رو به پوسیدن بود

گلرخ جون - حالا کی از ماه عسل برمیگردن؟

مهدیس - چرا اذیت میکنی خودتونو گلرخ جون... ماه عسل که نباید
بگیم باید بگیم سال عسل... خدا شانس بده

خاتون - فدا عروسم بشم... ماهه... الهی بهش خوش بگذره... دیگه پنجشنبه
برمیگردن

یعنی بچه سرت تو کار خودت باشه... بچم میخواد واسه عروسش سنگ
تموم بذاره تو رو سننه... یعنی به احدالناسی مربوط نیس که فرهاد واسه
نسترنش ماه عسلشونو بردتش پاریس

حسام تکیه داده به چارچوب در گفت: چه اعجب... فرهاد بودنش مصیبت
نبودنش فاجعه... عادت کردیم بهش

اشک قل زد تو چشم خاتونم... ته تغاریت نیست؟... قربونت برم که اینقده
فرهاد دوستی

حسام چشم و ابرویی اومد واسم... شونه من بالا افتاد... دستم رفت تو کاسه
آجیل و باز حسام چشم و ابرو اومد و اشاره زد طرف باغ... نمیروم... مگه چلم
که برم؟... همین جور همه حساسن رو این ارتباط پر نفرت فی ما بین ما
دونفر... مرض ندارم که بلا تو جون خودم بندازم... والا

حسام - ترانه بیا چندتا دیسک واسه پروژه امیرعلی بهت بدم

مهدیس سرش اتومات از رو گوشیش برداشته شد و بین مادونفر در گردش
افتاد... دیدی پسرعمو جان؟... دیسک هم بهونت بشه این تلسکوپه بازم
درحال رصده

حسام - ترانه

یعنی هرچی من بهت میگویم... منم حرف گوش نکنم... عجباً

با حرص از روی اون صندلی لهستانی گرد میز غذاخوری که نه بیشتر
کنفرانس خانوادگی بلند شدم و مهسا جای برادر جان چشم و ابرویی واسه
من رقصوندن و باز شونه بالا افتادن من شد جوابش

دنبال این مرغ یه پا از آشپزخونه بیرون زدم که صدای آقابهمن جنجالی تو
پله ها پیچید...رواستپ زدم پشت سر حسام و نگاه حسام و خودش همراهش
چرخیدن طرفم

آقا بهممن - فریبرز این خیریت محضه...اگه ترانه به سرش بزنه و سهامشو از
کارخونه ها بکشه بیرون همه ضرر میکنیم

عمو فریبرز - حقشه...ترانه حق داره بعد از این همه سال در مورد ثروتش
تصمیم بگیره

آقابهممن - اون دختر بچه با ازدواجش تو رو هممون گفت که دور ثروتشو
خط میکشه...پس حرفی نمی مونه

عمو فریبرز - بهممن خیلی کثیفی

آقا بهمن - تا جاییکه به منافع کارخونه مربوط باشه آره کثیفم... تا فردین بود باید از فردین میکشیدیم حالا هم که این دخترش... نبود چهارسال راحت بودیم

نگام تو صورت حسام پوزخند کنار لب نگه داشته خیره به من و با نگاهی گفته "دیدی هر چی گفتم راست بود؟" چرخ خورد و روی آخرین پله نشستم... بهمن من به تو بدهکارم؟... بابای خدا بیامرز شدم بهت بدهکاره؟... اشتباه میکنی بهمن خان این منم که طلبکارم... ترانه نیستم اگه با ثروتم به خاک سیاه نشونمت

عمو فریبرز - خوشم میاد که آقابزرگ به حرف من و تو نیست

آقابهمن - اون دختر از پول چی میدونه؟

عمو فریبرز - در مورد ترانه درست صحبت کن... حالیه؟

آقابهمن - چه یه روزه مهم شد

عمو فریبرز - بوده... همیشه بوده

...حسام کنارم نشسته تو گوشم لب زد که

.حسام - این جماعت لیاقت مراعات ندارن...مراعاتشونو نکن

...من...من...من -

حسام - تو چی؟...بغض نکن...بزرگونه باش...ترانه من حق ندارم نخوام
دوماد همچین آدم رذلی بشم؟

نگام میون قهموه ای نگاش گیر کرد و اون جای پوزخند لبخند پاشید تو
.صورتتم و گفت: تو هم منو به خواسته هام میرسونی هم خودتو

دیسکا رو بهم نمیدی؟ -

خنده رو لبش پررنگ شد و از کنارم بلند شده گفت: مته خودشون باهاشون
بازی کن...از پشت خنجر زدن شاید بی مرامی باشه ولی بهترین نتیجه رو
داره

من از این پشت خنجر زیاد خوردم...دیگه بساط خوردنم داره برچیده
.میشه...اینبار خنجر تو دستای منه

.....

بی خیال سنگینی این همه جفت چشم چنگال زدم به گوجه سالادم و بردم
طرف دهنم که مهدیس جو رونتونسته تحمل کرده گفت: یعنی تمام مایملک
ترانه به خودش واگذار میشه؟

مهسا - آره شنیدی که...حالا ترانه از کی میتونه از پولاش برداشت داشته
باشه؟

آقابزرگ - فردا موجودی حسابش با سود دوساله اخیر بدون اصل پول پر
میشه

...مهسا - پس بقیش

آقابزرگ - یه فکرایه واسه سرمایه گذاریش به نفع ترانه دارم

لبخندمو دادم ارزونی کج خند کنار لب آقابزرگ با مضمون حرص درآری از
آقابهمن

...حسام - من خوشحال میشم که

آقابزرگ - نه...ترانه همون کارمندت بمونه بهتره...البته اگه خواست به
کارش ادامه بده

حسام ابرو بالا انداخته لباسو پوز خند پوشوند و مهسا کنار گوشم
گفت: آقابزرگ چه امشب طرفدارت شده

مدیون خاتونم -

مهسا - آهان از اون لحاظ

خاتون - ترانه بهتر نیست برگردی همینجا؟

عمه فریبا چشم غره وار خاتونو نشونه رفت و گفت: اون که داره به مال و
مناش میرسه دیگه چه احتیاجیه اینجا زندگی کنه؟

آقابزرگ - کسی از این موضوع که ترانه داره به حقش میرسه ناراضیه؟

نگام رفت سمت آقابهمن... حسام زیرچشمی نگاهش کرد... عمو فریبرز
پرکینه خیره شد بهش

...آقابهمن - به نظر من ترانه هنوز باموقعیت کارخونه

نیازی نداره که من با موقعیت کارخونه آشنایی پیدا کنم... خیلی برنامه -
های دیگه هست که فعلا... تاکید میکنم فعلا نیازی به دست زدن به سهام
کارخونه نباشه... در ضمن من همیشه فقط به عمو اعتماد کامل داشتم

بزرگ شدن تو یه لحظه گاهی میتونه نتیجه یه کینه تازه تو قلبت ریشه
 دوونده باشه و من کینه ای ترم از همه لحظه های زندگیگم... دختر فردین
 فرزین نمیداره حقش پایمال بشه

عمه فریبا شاخ و شونه واسم رو کرد بابت تیکه ای که ارزونی آقاشون کردم

آقابهمن - خوبه... خوب خم و چم دنیای بیرون از این خونه دستت اومده

شاید ده درصد این قضیه اکتسابی باشه ولی مطمئن باشین نود درصدش -
 ارثیه

حسام ابروش رو باز بالا انداخت و لباسو جمع کرد تا انفجار خندش گند
 نکشه به میز با سلیقه خاتون تزیین شده

گلرخ جون کنار گوشم گفت: خوب حالشو گرفتی مادر... مرتیکه نسناس

گلرخ جون -

گلرخ جون - اینقده بدم میاد ازش... من نمیدونم فریبا چی دید از این بابا
 که بعد از اون خدابامرز راضی شد با این ازدواج کنه

نیشم چاک خورد و سرم پایین افتاد... کلهم خونواده دل خوشی ندارن و
نداشتن از این یارو بهمن خان... مهدیس هم راه دوری نرفته

.....
.....

با سوت شادمهر گوشه یه ده سانتی از گوشم فاصله گرفت و بینیم چین
افتاد

مرض چته تو؟ -

یعنی دیگه لیدی واسه ما شده خرمایه؟ -

تا کور شود هر آنکه نتواند دید -

حالا چقدری میریزن تو دست و بالت؟ -

والا تا جاییکه من میدونم سود این دوساله است که آقابزرگ میگه حول -
و حوش صدو پنجاه ملیونه... اصل پول و سودای قبلی هم دست آقابزرگه که
میخواد تو یه کار واسم بندازتش که با کارخونه درگیر نشم

- نه خوشم اومد...همچین زیرپوستی دوست داره...من که میگم تا تو این -
 خونه ای نمیخواد ازش بیرون بزنی...صاحبخونت شناخته شده است و تو
 هم راحتی...فعلا یه ماشین واجب ترته و به قول این جغله ما یه پاساژ
 درمانی مشت
 .البته بدون تو -
- اتفاقا اون دفعه مزش هنوز زیر دندونمه...کل کل با اون جیغ جیغو -
 .بدمدله به مذاقم خوش اومده
- .دستم عرق کرد...شقیقه ام نبض گرفت...دللم به هم خورد
- .مهسا از اوناش نیست شادمهر...دورشو خط بکش -
- نه بابا اینقدرا هم عوضی نیستم که با خودی جماعت تیک بزنی...خوشم
 .میاد بچزونمش...جیغ که میکشه همچین جیگرم حال میاد
- کارد بخوره به اون جیگر صاب مردت عوضی...مهسا هم وقت نداره تپ و
 تپ با گروه کر واسه سمفونی جیغ بیاد...دیگه کاری نداری؟
- فردا دم شرکت منتظر باش میام دنبالت شب بیای خونه ما یه فیلم
 .وشامی سه تایی دور همی خونوادگی بزنینم تو رگ

.شام از تو -

.خدا پدرمادر اونیکه رستورانو ساخت بیمارزه -

.نچ نچ دست پخت خودت فقط -

.اون جیغ جیغو رو بیار رو چشم -

.گمشو...اصلا نمیام -

.چته ترش میکنی یهو?...باشه بابا اون آکله ارزونی خودت و ننه -

.باباش....فردا ساعت پنج جلو شرکت

.امیرعلی هم میاد؟ -

.نه بابا عمه خانومش از بلاد کفر اومدن بچه دست به سینه آماده به -

.خدمته...میبینمت

.فعلا -

گوشی همراه دستم پایین اومد و نگام به تیترا پایانی فیلم افتاد... شادمهر همیشه یکیو که چشم گیر میکنه دل نمیکنه ازش... خاصیتشه... مهسا نباید طعمه باشه... نمیذارم که باشه

باز گوشی تو دستم ویبره رفت... حلالزاده بودنش حتمیه این مهسا

جونم؟ -

اشتباه گرفتم ببخشید -

مهسا دیوونه شدی؟ -

آخه نه که تو کلابی شعوری فکر کردم اشتباه گرفتم -

زهرمار... سلامتو خوردی؟ -

سلام آبجی چطوری؟ -

خوبم... چی شده یاد ما کردی؟ -

هیچی بابا گفتم فردا داره پول دستت میاد چتر بشم سرت نگی این -
دختره معرفت حالیش نیست

...آخه فردا من -

ترانه مامان داره صدام میزنه...قرارمون فردا ساعت پنج جلو شرکت -

...مه -

بوق قطع تماس و شماره گیری سریع من و "مشترک مورد نظر خاموش
میباشد"...مهسا وقت چتر شدن عادتشه گوشی خاموش کردن...چه با هم
هم هماهنگن جفتی...هردوتا فردا ساعت پنج جلو شرکت...حالا اینو کجا
دلم بذارم؟

دستم رو کانتکت شادمهر لغزید و گوشی به گوشم چسبید

الو باز چیه؟ -

...میگم شادمهر جونم -

یه صدای ظریف پاک کن شد واسه آخر جمله

شادمهر عزیزم کیه؟ -

...جواب شادمهر هم که دیگه سوت قطار کرد این مغز مارو

...خواهرمه...بگو ترانه وقت ندارم -

شما به خواهرای دیگت برس برادر...بی شعور شادی الان تنهاست تو هم -
پی کثافت کاریت؟

نه بابا پیش مهدی خان و شهره جونه...فعلا -

تازه یادم اومد حرف باعث زنگ زدنم و گفته نشدم...تا اومدم بگم بوق قطع
تماس بود و من زل زده به گوشی

باز شماره گرفته شد و باز زنی که واسه من صداش پرعشوه شد و
گف "مشترک مورد نظر خاموش میباشد"...حقا که جفتتون هم بی
شعورین

شادمهر و غرب زده بودن کنار غیرت ایرانیشو عشق است...مرتیکه شادی
رو میندازه تو جون مامان شهره و بابامهدی و خودش میره دنبال کارای
منافی عفت و مثبت هیجدهش...بترکی شادمهر با این کارات...نه تو چرا
بترکی؟...این مهسای گورمرگ مرده بمیره که دل نبنده به تونه یللی تللی
باز...ای من بمیرم که دلم به داداش خوش غیرتم خوشه...بترکی شادمهر که
جون به جونت کنن رفیق همون یارویی...این امیرعلی هم اگه قصر در رفته

باشه صدقه سر شعور خودشه وگرنه تو و اونی که من دیدیم اسم جنس
لطیف که می اومد هوش از کله مبارتون می پرید

.....
.....
ترانه -

قدمام از حالت کندی به استپ و چرخش سیصد و شصت تغییر حالت داد و
برگشتم طرف منبع صدا که از قضا همون حسام خودمونه

کاری داری؟ -

داری میری خونه؟ -

تقریبا -

یعنی چی اونوقت این تقریبا؟ -

یعنی نمیدونم... یا میرم خونه شادمهر و مهسا رو دور میزنم یا میرم خونه -
خودم با مهسا و شادمهرو دور میزنم

اونوقت این دورزدن ته جمله هات دیگه چه صیغه ایه؟ -

من چه میدونم؟...شدم چوب دوسر طلا...دوتاشون قرار میدارن بعد نظر -
منو نمپرسن بعد قطع میکنن بعد هم گوشیشونو خاموش میکنن

لنج نکن زشت تر از اینی که هستی میشی -

بی شعور -

آروم گفتم و اونم از کنارم گذشته گفت:اولا شنیدم دوما یه پیشنهاد...شام
با من بیا بیرون جفتشونو دور بزن

نه ممنون همون با جفتشون برم خونه شادمهر بهتره -

دوباره جای لبخندش پوزخندش شد زینت اون لبا و گفت:اونقدر هم بد
معاشرت نیستم

...نه خب میدونی؟...من -

بهونه تو کتم نمیره...فعلا -

رفت...خب به من چه که کت تو مشکل داره؟...یعنی چی هی هلك و هلك
با تو اینور اونور برم؟...اصلا چه معنی داره؟

...ترانه -

نگام رفت طرف مهسایی که آبرو نه واسه من گذاشت نه واسه
داداشش...بال بال میزنه تو لابی واسه من

قدمام تند شد طرفش و گفتم: چته؟...سر جالیز که صدا نمیزنی منو

سلام چطوری؟ -

سلام -

حسام بودا -

میدونم -

بریم سرش خراب شیم تا یه جا برسونتمون -

نه دیگه -

همراش از پله های ورودی پایین رفتم و اینبار پرادوی شادمهر جلو پامون
زد رو ترمز و شیشه پایین داده گت: خانوما در رکابتون باشیم

مهسا روشو داد طرف نمیدونم کجا و منم یه نیش وا کردم که تا ته
لوزالمعدم تو چشم شادمهر انعکاس پیدا کرد و گفتم: شادمهر من امشب
...نمیتونم

شادمهر – حرف مفت تو کتم نمیره...بیاین بالا...جا هر جایی که میخواستین
برین خونه من...شادی عینهو کوزت صبح تا حالا جون کنده بلانسبت خر

خب به من چه کلاکت مردای روبرو شده با من امروز آدمیزادی نیست

مهسا شونه بی تفاوت بالا انداخت و دست من رو دستگیره در رفت و قبل
سوار شدن چشم و ابروم واسه مهسا رقصید و مهسا پوف کشید و رو
صندلی عقب نشست

شادمهر دست برد ولوم پخشو پایین آورد و گفت: سلام عرض شد مهسا
خانوم

مهسا بی نگاه کردن از شیشه کنار دستش آروم گفت: سلام

شادمهر چشم و ابرو آمده اشاره زد که چشه یعنی؟...منم بنا به عادت وقتای
بی جوابی شونه بالا انداختم

شادمهر – حالا کجا داتشین میرفتین؟

.خونه من -

شادمهر - حالا همچین یه دو متر خونه است هی خونه من خونه من واسه
من راه انداخته...چه خبر؟

باز شونه ام بالا افتاد و شادمهر اینبار گفت:چتونه امروز؟...رو مود خوشی
نیستین

.دلمون واسه فرهاد تنگ شده -

.مهسا - عمرا...فکر کن یه درصد...تازه میشه هوا تهرونو تحمل کرد

.بترکی که اینقده بی چشم و روئی -

مهسا نیششو تا ته کش داد و گفت:دلت میاد؟

نگاه شادمهر از آینه جلو رو صورت مهسا بالا پایین رفت و بعد چشمش به
من اخم کرده بهش افتاد و واسه مظلومیت یه لبخند از اونا که ژو کوندو

نابود میکنه انداخت و شونه اش بالا افتاد...شادمهر من نمیذارم...مهسا

.تکرار من نمیشه

.....
.....
شادی پکیده از خنده لم داد به من و گفت: من که میگم زنگ بز نیم همون
رستوران... میمیریما... یا از گشنگی یا از این غذای شادمهر پز

مهسا لبخندشو خورد و با کلیپ پخش شده از پی ام سی سرگرم
شد... مهسا همه چی تمومیت بد به چشم آدم میاد... شادمهر واسه من
همیشه برادرانه عالی بوده ولی عاشقانه نمیتونه حالا حالاها واسه تو باشه

شادمهر - بچه کم زر بز ن... میام شقه شقت میکنم جا شام میذارم جلو
اینا

مهسا بینی چین داد و من خندم گرفت... عمرا کسی بتونه شادمهرو تحمل
کنه... حتی مهسای دل بسته به این یارو و شب خواب نداشته از عشق
بهش

مهسا - ترانه شاید چندروزی با رفیقام برم شمال... تو هم میای؟

این وقت سال...؟ سرد نیست؟ -

مهسا - همه عشق شمال به پاییزه

شادمهر - من پایه ام

مهسا - کی به شما دعوت زد؟... همه خودمونین

شادمهر - گفتم منم پیام شماها حس غریبی نکنین

نه من میرم نه شادمهر -

مهسا خندشو خورد از بابت زور زدن من واسه عدم نزدیکیش به شادمهر و شادمهر چشم غره رفت بهم... من تو رو نشناسم که به درد لا جرز دیوار هم نمیخورم برادر من... این قبری که بالاش وایسادی به فاتحه خونی من نبش قبرش کردم و مرده توش جا نذاشتم... مهسا عاشقت هم که باشه منطقی میچربه به احساسش... مهسا طعمه بعدی واسه تو نیست... مهسا دختر دیشبت وارانہ نیست... مهسا این همه سال با همه بازی کرده بازی نخورده. اینبار هم اگه خودش بخواد من نمیدارم که بازی بخوره

مهسا - ترانه تو نیای منم نمیرم... همه جفتین حال نمیده

شادمهر باز اومد واسه من خودی نشون بده که من نذاشته گفتم: تو چرا اینقدر لفتش میدی؟... یه شام میخوای بهمون بدیا... هیشکی ندونه فکر میکنه میخواد چی بهمون بده... بابا یه بندریه دیگه

شادمهر - مصبتو شکر دختر... تو عادت داری زحمت آدمو اینجور بی مزد کنی؟

شادی - الهی بمیرم برات داداش که چه زحمتی هم میکشی شما

شادمهر خندید... خنده هات هم دخترکشه برادرم... مهسا ترو خدا فدایی
این خنده ها نشو... من یه بار شدم... تو دیگه نشو

لبخند رو لبم پایین بالا شد و نسترن جا من خنده ول داد و گفت: به جون
تومهسا که خاطرت خیلی عزیزه... همچین پسره رو خفت گیر کرد که بنده
خدا گند زد به شلوارش

مهسا - خاک تو سرتو با این شوهر کردنت... آخه این همه شوهر نکردی
نکردی العهد رفتی این آمازونی امل عهد دقیانسیو پیدا کردی؟

نسترن - خوش ندارم در مورد آقامون بد بگیا... وگرنه همچین چپ و
راستت میکنم که نفهمی شوهر یعنی چی

یعنی واقعا پسره جلو فرهاد بهت پیشنهاد رقص داد؟ -

نسترن - میگم که... این رستورانه یه سن داشت زوجا میرفتن بالا تا تو
حلق هم برقصن... این فرهاد هم که از اول پهن شده بود رو غذاش اصلا تو

این خطا نرفت منم عین بچه‌آدم فقط نظاره گر شدم و هی آه کشیدم... یهو یه پسره اومد سر میز پیشنه‌ها رقص داد... به خدا بنده خدا نمیدونست این فرهاد شوهرمه تازه اگه میدونست هم که این چیزا واسه این بنده خداها چیز زیاد مهمی نیست... والا تو ایران هم دیگه مهم نیست من نمیدونم این فرهاد چی شده یهو این وسط؟... والا... بالاخره فرهاد هم یه اخمی کشید به پسره و چنان توپید بهش که رستوران کلهمی برگشت نگامون کرد... بعدم قیصرونه دست منو کشید و بی خیال غذا و اون همه پول یامفت بابتش شد. و ما رو دنبال خودش برد هتل

مهسا - حتما عینهو سگ بوده باهات

نسترن - مهسا بهت میگم درست صحبت کن یعنی درست صحبت کنا... یعنی چی عین سگ شد؟

مهسا - خب آخه همیشه مارو که مچ گیر میکرد تا چندوقت پاچمون تو حلقش بود

نسترن چشم و ابرویی رقصونده به پشتی مبل تکیه زده دست به سینه شده گفت: نه بابا همون شب حل شد

مهسا چشماش گشاده شده خیره بالا پایین نسترنو رصد کرده گفت: چه غلطی کردی؟

نسترن - اونشو دیگه شرمنده خوش ندارم مسائل خصوصی زندگیمو برات باز کنم

مهسا صورت شل کرده از حالت تعجب تکیه زد به مبل و ابروهاشو بالا انداخت و گفت: آهان... خب بگو... این فرهادی که من دیدم با یه لب تو لب با تو خره... خسته نمیکردی خودتو بعدش

نگام به کوسن چسبیده به صورت مهسا بود و فکرم درگیر تحسین ناز شست نسترن

فرهاد - چه خبره باز؟... خانومم این مهسا آدم شدن تو کارش نیست... خودتو اذیت نکن

نیش من و مهسا تو هم کشیده شد و نیش نسترن عین چی رو صورتش از گوش راست تا گوش چپ کشیده شد.... مهسا سر کرده تو گوشم گفت: اینقده بدم میاد شوهر تا این حد جلف

خدا از دلت بشنوه -

مهسا پوزخند زن باز بی خیال دل و قلوه صادری دو تا به قول خودش جلف
 ندید بدید خاندان تو گوشم گفت: من فاتحه ناز خونی رو خوندم... صلواتشو
 هم شما بفرست که یه صوابی بهش برسه

دلَم از این همه مثل من بودند میگیره... میگیره و باز یادش میاد
 .خریتاش... یادش میاد اینکه نباید تو تکرار باشی

فرهاد - دیگه چه خبر؟

.مهسا - مهمش همین پول ترانه و حرص خوری بعضیا بود

فرهاد - اونو که خاتون واسم پشت تلفن با تمام جزئیات شرح داد... دلَم
 .شاده... از سوختن بهمون بدمدله دل شادم

مهسا - بس که بی شعوری... ترانه به مال و منال رسیده اونوقت تو فقط از
 چیزیدن بهمون دل شادی؟

نسترن با حرص... دندون روی هم فشرد... من مطمئن از تو دلش فحش
 ...کشده به مهسا گفت: مهسا

خب ای حناق بگیری مهسا... میبینی که رو شوهر غیرت داره... خب آرام
 ...بگیر مهسا

فرهاد چشم و ابرو اومده واسه مهسا دست دور شونه نسترن انداخته و اونو به خودش نزدیک کرده باز گفت:قربون خانومم برم

مهسا هم واکنشش شد حرف در گوشیش و نیش جمع شده اش

مهسا - این نسترنه خوب چیزیه...یه دوره برم پیشش کارسازه جون تو

...فرهاد - مهسا یه چیزایی شنیدم مته اینکه عمه فرخنده

...مهسا - غلط کرده عمه فرخنده

فرهاد - مهسا بد پسری نیست...تا جاییکه من هم میدونیم خیلی خاطر تو
میخواه

مهسا - خاطر نشو بخواد

...دستم رفت روی تکه یخ ملقب به دست مهسا و دلم باز پیچ خورد

نسترن - فرهاد چرا اذیتش میکنی؟...خب از پسره خوشش نمیداد

فرهاد شنا نکرده تو چشمای نسترن غرق شده گفت:خب نمیخواه
دیگه...غلط میکنه اونیکه بگه بخواه اون تن لشو

لبم میون دندونام قفل شد تا انفجار خنده ام به گوش آقابزرگ در حال
استراحت نرسه...مجنونی این بشر کم بود تو کلکسیون خانوادگی که
ماشالا پیوسه شد اینم

.....
.....
تقه ای به در اتاق خورد و خانوم سلیمانی سر کرده تو کشوی کنار در بی
...نگاه دستگیره رو پایین کشید

نگام رو سبد گل پر از یاس بالا پایین رفت و منشی بخش با لبخند و
ابروهای بالا رفته از شدت شیطنت و کنایه گفت: خانوم فرزین مته اینکه
واسه شماست

از پشت میز بلند شده قدمام کند و بی اعتماد طرف سبد گذاشته شده رو
میز وسط اتاق نظم گرفت

دستم به پاکت کوچیک روی سبد گیر کرد

"بیست و سومین بیست و سوم آبانت مبارک"

نمیدونین اینو کی آورده؟ -

نه والا... مته اینکه یه آقای خیلی خوش پوش داده به ننگهبانی و رفته -

.ممنون از لطفتون -

رفت و خانوم سلیمانی شیطون شده گفت: بلا خبریه؟... سبد گل و تبریک تولد و... اصلا تو چرا نگفتی امروز تولدته؟

.اصلا نمیدونستم امروزه -

وایای تو دیگه نوبری دختر -

نوبرم و دلم میخواد بدونم دهنده سبد گل بیست و سومین بیست و سوم
آبانم کیه؟... نوبرم و نمیدونم دست خط خوش با روان نویس اصل انگلیسی
.تو دستم از کیه؟... دلم از این نوبری پره

بیا برو... بیا برو و روز تولدت خوش باش... دیگه کاری نمونده... یه امروزو -
.اضافه کاری نمیخواد وایسی

لبخندم رو صورتتم بساط پهن کرد و لبام به گونه نرمش چسبید... مهریونیتو
.عشق است

.....
..... از
پشت شیشه به خیابون خلوت گاهی پذیرای یه ماشین خیره شدم و
صداش تو گوشم جون گرفت

دلم برات تنگ شده بود -

بازم خیرگیم و باز هم رد شدن یه ماشین

محاله بی یادت برامون بگذره -

بازم خیرگیم و باز هم رد شدن یه ماشین

دلتنگت که میشدم میرفتم تو یه گلروشی و میگفتم یه دسته یاس -
بدین... یاسا جای تو عزیز منو نمیگیرن ولی دلگرمم میکنن که هنوزم تو
یادم هستی... که هنوزم دوست داشتنیات برام دوست داشتنیه... یه چی
بگو... دلم پوسید

نگام دیگه خیره خیابون و مهمونای زودگذرش نبود... حالا تو صورت جذاب
و سالخورده مرد کنار دستم چرخ میخورد

چی بگم؟ -

تو بگو هر چی دلت میخواد بگو بابا -

با یه قطره چکیده رو گونم گفتم:بابا

جون بابا؟ -

دلم براتون یه ذره شده بود...مامان کجاست؟ -

رفته طالقان...سالگرد زن داداششه -

باز هم یه قطره اشکم و کشیده شدنم میون عطر گرمش و هق هق خفه
شدم تو پناه سینه اش

نمیبخشمش بابا...هیچ وقت نمی بخشمش...تا تو نگی ازش راضی نمی -
بخشمش

...بابا -

بگو بابا...شادمهر گفته برام از دردات...رفتم تا نبینم آب شدن تو ولی -
یکاش قلم پام میشکست و پامو از این شهر بیرون نمیداشتم بابا...اگه
میموندم گل بابا که نباید سختی میکشید....دختر بابا رو چشم بابا جا
داشت

هی...هی...هی میخواستم...میخواستم به شادمهر بگم که بهتون بگه -
میخوام پیام بینمتون...ولی ترسیدم...از یادتون رفتن ترسیدم...از واستون
مته قدیم نبودن ترسیدم

هیشششش...مگه بابایی میتونه دخترشو از یاد ببره؟...نگاش کن چه -
خودشو هم لوس میکنه...بسه دیگه اشک وآه...روز تولدته ناسلامتی...بگم
یه چیزی لو نمیدی؟

با طنز کلامش خندیدم و موهای از زیر روسریم بیرون زده بوسیده شد

شادمهر الاناست که زنگت بزنه و الکی بگه بیای یه رستوران شام -
همینجوری بخورین

خب این کجاش لو رفتن داره؟ -

یه کم فکر کن بچه -

قهقهه ام تو اتاقک الگانس مشکی بابا انعکاس گرفت و شماره شادمهر و
زنگ موبایل هم باعث پکیدن دوباره شد

.....

.....

لبام رو چسبوندم به گونه پر از بوی افترشیوش و بابا گفت: پس تو چیزی
نمیدونستی

- خیالتون تخت... شما هم بیاین... خوشحال میشم -

...نه بابا... از ما گذشته... خوش باشین... فقط یه چیز -

نگام تو نگاه مهربونش نشست و گردنبد نگین یا قوت جلو چشم تاب
خورد

- اینو از سایه قلب گرفتم... گفته سلام ویژه برسونم... تولدت هم تبریک -
بگم

...بابا من راضی -

بیا برو بچه واسه من هرچی لوس شدی بسه... بگیر دستم خسته شد -

خب هرکی گردنبد کادو میده خودش هم واسه ما میبنده -

گردنبدو تو گردنم بالا آوردم و بوسیدم و چشمای بابا برق زد و دست من
رفت طرف دستگیره در و از اون اتاقک پر از عطر گرم پدرونه دل کندم

ابروهای شادمهر و مهسا با هم بالا پرید و یه نگاه بینشون رد و بدل شد و باز من حرصم گرفت

فرهاد با خنده بغلم کرد و گفت: پیر شدی دختر

...نسترن کنارش زده بغلم کرد و گفت: با خانوما در مورد سنشون

."ذکور جماعت جمع یکصدا شدن که "شوخی نکن

امیرعلی دستمو فشرد و با اون برادرانه های وجودیش و مهربونی موج زده تو رگ و پی تنش گفت: صدوبیست سالگیتو جشن بگیریم

اووووووه بی خیال بابا یعنی میخوای تا اونوقت هم زنده بمونی؟ -

جمع باز پکید از خنده و شادی تو بغلم جا گرفت و گفت: دوست دارم

من بیشتر -

من به خواهرانه هات دلخوشم شادی من...به قول شادمهر من جز فامیلی نتونسته کاری برایش کردن جزئی از خونواده کم جمعیت شمام

مهدیس دستم رو فشار داد...مehشید بغلم کرد...شهاب دیونه بازی
درآورد...آرتین کلاه بوقی خودشو دو دستی داد ارزونی سر من و لنز
دوربین شادمهر و مهسا

مهسا کنار گوشم گفت:عجیبی شما امشب

دیگه دیگه -

اومد چیزی بگه که شادمهر دست انداخت دور گردنم و عملا شوتم کرد با
اون قدمای بلندش طرف میز کیک

وای من انتظار نداشتم اصلا -

آره جون عمه فریبام...اصلا هم که بابا مهدی لو نداده بود

نگام به حسام با اون پوزخند غوغا کرده گوشه لبش و دست به سینه دور از
جمع وایساده افتاد و سرم به معنی سلام و اسش تکون خورد...ولی
پوزخندش غلیظ تر شد و قدماش طرف میز برداشته

حسام - ولی فکر میکنم همچین غیر منتظره هم نبود با اون سبد گل
یاسی که صبح بعنوان بیست و سومین بیست و سوم آبانت مبارک برات
آورده بودن شرکت

ماشالا شرکت که نیست... میذاشتین خبرنگاری سنگین تر بودین

جمع ساکت نگاه شیرجه رفته طرفم موند... شادمهر فک منقبض... امیرعلی
 اخم کرده... فرهاد دست به کمرو سوالی... مهسای چشم گشاد کرده و
 نسترن لبخند بدجنس به لب داشته رو دیگه کم داشتیم این وسط که کم
 نداشتن قربونشون برم و خداخیرشون بده

خب... خب... خب تو روز تولد آدم خیلیا بهش تبریک میگن -

مهدیس - اونوقت همه اون خیلیا واسه آدم سبد گل یاس میارن؟

مهسا واسه اولین بار هم نوایی کرده با مهدیس ادامه داده گفت: و پیام
 تبریک؟

یه آشنای قدیمی بود که من خیلی دوشش دارم -

چشمای شادمهر گشاد و بعد دهنش باز و بعد بسته و باز باز و باز بسته و
 بعد فحشی که خواست بده و نداد و بالاخره یه چی گفت

شادمهر - تو از امشب خبر داشتی

نه... اصلا... امشب یکی از بهترین شبای زندگی‌مه واقعا... خیلی غافلگیر -
شدم.

شادمهر چشم باریک کرد... شک کرده؟... خب شک نکن... بچه خوبی باش

باز تولد از سر گرفته شد... ولی حسام به جای عکس العمل فراموش کرده
کلهم ذکورای جمع پوزخندش مختص من حفظ شد

مهسا - خب اینم از کیک... بریم سراغ کادو

من راضی به زحمت نبودم -

شادمهر - تو غلط کردی.... من نشناسمت که بدچیزیه... جونت واسه کادو
درمیره

فرهاد حساس شده به صمیمت لحن شادمهر با اون تصنع لبخندش
گفت: موافقم

تو که صدر در صد موافقی... با هر کی هم نه با شادمهر به نظر خودت هووی
رابطه من و تو شده

مهسا کیف پردای به قول خودش واسه هر خانوم متشخصی واجب...مهشید وشهاب ساعت مارک رونیز مهشید هم ازش راضی...مهیدیس خرس عروسکی به قول مهسا به درد همون آرتین ذوق کرده باهاش خورده...شادی ست لوازم آرایش یا همون به نقل قول شادمهر ممنوعه استفاده... نسترن و فرهاد پالتوی چرم مهسا لو داده از یکی از بهترین مزونای پاریس مال خاله نسترن خریده شده...امیرعلی ادوکلن...شنل و شادی کش...شادمهر هم که غوغا کرده دستبند طلا سفید ظریف همه نگاهها سمت حسام گشت و حسام پوزخندش حفظ شده جعبه جواهر و داد دستم...نه بابا تو و از این غلطا؟...بهت نمی اومد از این غلطا...خوشم اومد ازت بابت این غلطا

نگاه مهسا و مهشید و نسترن و شادی تو جعبه بالا پایین میشد و نظارتشون پیچ پیچی راهی گوش همدیگه مثلا بابت نگین اصلش و قیراطش و جنتلمن بودن حضرت آقا

نگام رفت طرف مهیدیس اخم کرده به حسام بی توجه با کیکش درگیر و پوزخند حفظ کرده

مهسا - ترانه بنداز گردنت خیلی نازه

لبخندم وانشده پریپر شد و گفتم: نه خب...یه وقت دیگه میندازم

شادمهر اخم کرده به هدیه گرون حسام همه ناباور کن کنایه زده گفت: آره
خب بنداز...زیاد خرجش کردن

مهسا گره روسریمو باز کرد و نگاش رو گردنم خشک شد

مهسا میخ شده به اون هدیه بابا ده گفت: ترانه اصله؟

فکر کنم -

شادمهر - چی اصله؟

چشاش روی اون یاقوت من پسند موند و یه کج خند گوشه لبش جون
گرفت و نگاه تو چشم کرده گفت: پس دووم نیورد

خندیدم و مهسا گفت: کی دووم نیورد؟

شادمهر - یه آدمی که سبد گل یاس میفرسته و گردنبند یاقوت اصل میخره
.واسه خانوم

نیش امیرعلی و شادی هم دوزاری راست شده و ا شد و مهسا حرص خورده
در جعبه جواهر حسام اهدا کرده رو بست و نگاه حسام رو گردنبد باپاده تو
گردنم و من عاشقش بالا پایین شد و جای پوزخند اخم میون دوتا ابروش
افتتاح شد

مهشید - بزرگترا هم گفتن دیدنت هدیشونو میدن

نسترن - غلط نکنم آقابزرگ یه چی مامان واسه ترانه خانوم خریده
باشه... آخه بدجور با خاتون مشکوک میزدن

فرهاد - من تا جایکه یادمه این دوتا مشکوک میزدن...همش باید
مواظبشون باشم که بعد من زنگوله دیگه ای قاطی ارث خورا نشه

امیرعلی و شادمهر پکیدن...مهشید نیشگون گرفت...نسترن سقلمه تحویل
شوهر داد...مهسا هم یه تو سری ضمیمه کرد

.....

نگاه مهسا پر حرص بالا پایینم کرد و حسام از آینه ماشین هنوز نفهمیده
راز دهنده سبد گل یاس و گردنبد طلای نگین یاقوت گاهی نگام میکرد

مهسا - ترانه بی خیال...چرا میخوای خودتو عذاب بدی؟

من با اونا خوشم... اونا سر تا پاشون محبته -

...مهسا - ترانه

ترانه و درد... همیشه تمومش کنی؟ -

حسام - همیشه اینقدر رمزی حرف نزنین؟... دارین در مورد کی حرف
میزنین؟

مهسا - یه چیز خصوصیه

حسام - آره خب اون چیز خصوصی رو باید شادمهر و امیرعلی و شادی و
تو بدونین و من و بقیه ندونیم

مهسا - خب تو فکر کن دوستانه است

پوخذ حسام تکرارشدنی رو صورتش جا خوش کرد و مهسا مردمک
چشماشو تو کاسه چشم رقصونده و باز رو کرده به من گفت: حالا میریم
خونه آقابزرگ اصلا به رو خودمون نیاریم باشه؟

اگه دهن تو چفت و بست داشته باشه دهن من هم مطمئنا وا نمیشه -

مهسا هیش کرده تو آینه بغل ماشین خودشو چک کرد و از ماشین زد
بیرون... دستم رفت طرف دستگیره در که حسام خان نطق فرمودن

حسام - یه ساعت دیگه لب استخر میبینمت

اومدم بگم نه نمیام که مهسا نداشت و در سمتم باز شد و دستم با کشیده
شدن به تحرک بدنم کمک کرد و نگام از آینه جلو ماشین کنده شد

خاتون تو بغلش کشیدم و جفت لپام بوسیده شد... تو عمق محبتت لمس
عاشقانه هاتو عشق است خاتون فاروق خان

آقابزرگ پیشونیمو بوسیده کنار گوشم ولوم پایین آورده گفت: دلتنگ
بودیم همه واسه بیست و سوم آبان چندسالیه

خنده هام تو صدای احوالپرسی حسام با جمع گم شد و عمو فریبرز کشیدم
میون حجم آغوش پررنگ شده تر از شک های این چند وقته

گلرخ جونو بوسیدم... عمه فریبا رو پیش قدم شده تو آغوش گرفتم... فرهاد
هم باز مسخره بازی از خودش ول کرده تو بغلم گرفت و کنار خودش

نشوندم

آرتین لوس شده تو بغلم نشست و من تو بغلم گرفته بوسیدمش و فرهاد گفت: خب از هر چه بگذریم سخن دوست خوش تر است دیگه نه؟... کادوها رو رو کنین جمیعا.... کیکتون هم که بی ترانه خوردین و شام خاتون پز هم که زدین تو رگ.... ببین فسقلی عمو چه همه خاطر تو میخوان

خندیدم و خاتون چشم و ابرو اومد واسه آقابزرگ و آقابزرگ لبخند نامحسوس زده دست برد طرف عسلی کنار دستش و یه پاکت برداشته گفت: بیا بابا

آرتینو دادم بغل فرهاد و قدم برداشتم طرف آقابزرگ و بسته رو با تعارفای لوس و قاطی دیوونه بازیم گرفتم و بازش کردم... سند تو دستم ورقه... خورد

فرهاد - خب بگو چیه دختر دلمون آب شد

جا من شوکه از اون همه عجایب دیده آقابزرگ گفت: ترانه که دنیا اومد واسه هدیه پاقدمش سه دونگ ویلا نوشهرمو زدم به نام فردین... سه سه دونگش که حق خودش سه دونگ دیگشم هدیمه واسه خانومیش

آقابزرگ من خطاکار حق خواهش بخشیده شدنو دارم؟... من شکاک اصلا حق محبت دیدن دارم؟

دستم دور گردن آقابزرگ حلقه شد و صورتم تو گودی گردنش فرو رفت و آقابزرگ واسه خفه کردن اون چندتا دهن باز شده واسه متلک گویی گفت: من به همه نوه هام یه تیکه از املاکمو هدیه دادم... حق ترانه هم باید میدادم که دادم

فرهاد - نسترن خانومم بچه نیاریم؟

نسترن چشم گشاد کرده لبو شد و مهسا غش مرگ شده از خنده ول شد تو بغل خان داداش و فرهاد خفه خون گرفته به لوستر خیره شد و خاتون کفری زیر لب دیوونه ای نثار این ته تغاری کرد که انگار زیاد سر تولدش رو مود نبوده

زنگ اس ام اسم و بی خیالی لوس شدن و دل کندن از بغل آقابزرگ

"بیا لب استخر... مهمه"

ای تو روحت... من هرچی عذاب وجدان کشیدم و نکشیدم مسببش توئه
نگران فقط خودتی

.....
.....

بازم خدا رو صد هزار مرتبه شکر مجلس با
دیوونه بازیای مهسا و فرهاد شلوغ شد و آماده جیم فنگ بنده

دیر کردی -

...شیطونه میگه -

خندشوول داد و من تو گیرو دار این گیر کردم که بابا ایول خنده هات هم
کلاس داره برادر

خب...چی کار داشتی؟ -

...راحت میرم سر اصل مطلب...خوش ندارم تو شرکتم -

تکرار همیشه پسرعمو جان...یه بار بود -

...رو پاشنه پا چرخیده و آماده رفتن شدم که باز گفت:گرونه

باز یه چرخش و باز رخ و به رخش با نزدیکی بیشتر

چی؟ -

گردنبنده رو میگم... خیلی خاطر تو میخواستی -

خب هدیه تو و شادمهر هم گرونه... دلیل میشه؟ -

باز اون پوختی و باز فکر من درگیر اینکه اون لبخند نمیزد همیشه ولی
.پوختی هم نمیزد هیچ وقت

.سرشو پایین آورد و روبروی صورت زده رو استپ

- تو خودتو زدی به خیریت؟... شادمهر و نمیدونم واسه چی واسه تو این کارا -
رو میکنه؟... قرق یه رستوران معروف و سوپرایز خانوم و تقبل همه خرج
...امشب... ولی اینو هم میدونم که نگاهش به تو خاطر خواهی نیست... منم

تو چی؟... میخواستی مهدیسو حرص بدی دادی... دقیق تو نخش -
بودم... پکید از حرص... خالی شدی؟

چرا بعضی وقتا اینقدر کودنی؟ -

برخورده بهم بی خیال لبخندش دندونام رو هم فشار داده شد و اون قهقهه
زده گفت: خیلی بامزه ای

.آمادگی حملم خنثی شد و لحنم پر از کنایه

جونم؟ -

اون هدیه از طرف کی بود؟ -

یه آشنا... خیلی آشنا... واسه من هم خیلی مهم -

اونوقت این آشنا اسم نداره؟ -

تو فکر کن همون آشنای خیلی آشنا -

آره اونقدر آشنا که بدونه خانوم عاشق یاسه -

یاد گلخونه و حرف فرهاد و عشق یاس و یاد اون باز پیچید تو رگ و پی

تنم... اخمام تو هم رفت

من باید برم -

بایدی وجود نداره... اون کی بود؟ -

به تو چه ربطی داره؟... زندگی خصوصی هر کسی مال خودشه -

ترانه تو باید بگی... واسه من خیلی مهمه -

بایدی وجود نداره...چرا باید زندگی خصوصی من واسه تو مهم باشه؟ -

باز چرخش و باز خواستن رفتن...کشیده شدن بازوم و نگاه خیره ام به انگشتای حلقه شده دور بازوم باز خواستن رفتنمو ناخواسته کرد

نگام از گره انگشتاش تا چشمای قهوه رنگش بالا اومد و نگاه اون هم چرخیده تو صورتم تو چشمام قفل شده آروم گفت: مهمه...واسه من مهمه

بازومو کشیدم...انگشتاش شل شد...قدمام تند شد...شقیقه ام نبض گرفت...دلم پیچ خورد...دهنم تلخ شد...بازی بدیه...خیلی بد

.....
.....
گوشی رو چسبوندم به گوشم و دکمه آسانسور و زدم

...الو بگو -

سلامت کو جغله؟ -

شادمهر حوصله ندارم امروز -

حوصلت میارم -

شادمهر بگو چی کار داری؟...داره جونم از تو حلقم میزنه بیرون -

حتی اگه بگم شهره جون واسه خاطر ترانه خانوم امشب یه کشک -
بادمجون مشتتی و مخصوص درست کرده و دعوت کرده خانومو...مهدی
خان هم واسه خاطر خانوم حوضخونه سنتی طبقه پایینو راه انداخته؟

نیشم کم کمک وا شد و دلم شاد شد و لبم خندون

بگو جون ترانه -

جون تو که حالا مهمی نیست ولی جون خودم آره..از قبل شما من و -
شادی هم به نوا رسیده ایم امشب

نپکی شما -

نترس شما -

پس چند ساعت دیگه میبینمت -

دیر نکنیا...با تاکسی هم میای -

چشم...مرخصم؟ -

.مرخصی...فعلا -

.بچه پررو -

از آسنسور پیاده شده راه خروجی رو پیش گرفتم و جلوی شرکت منتظر
.تاکسی وایسادم

.ماشینش جلو پام زد رو ترمز و شیشه طرفش پایین داده شد

.بیا بالا میرسونمت -

.ممنون...کار دارم خودم -

.کار تم انجام میدیم...میگمت بیا بالا -

دستم طرف دستگیره رفت و خودم رو صندلی جلو کشیده شدم...نگاش
هم نکردم

.کجا میری؟ -

.فعلا خونه -

فعلا؟ -

اونوقت این لحن سوالیت یعنی چی؟ -

یعنی میری خونه آقا بزرگ یا فرهاد؟ -

نه -

دنده چپ بلند شدی دیگه نه؟ -

تو اینجوری فکر کن -

چته تو چند روزه؟... واسه پروژه امیرعلی که فلش میدی دست -

منشیم... هر جا من میرم تو غیبت میزنه... من شدم جن و تو بسم الله؟

من آتیشی که باید تو فامیل مینداختمو انداختم تو خودت باید بلد باشی -

با این آتیش کی و چی و کجا رو بسوزونی.... بقیش به من ربطی نداره... پس

کار من و تو با هم تموم میشه

اوه اوه... چه اولتیماتوم هم میده -

- تو حل نشده ای واسه من حسام...نه به اون اوایل که سایمو با تیر میزدی و آقابزرگ واست خط و نشون کشید که بذاری تو شرکتت کار کنم نه به حالات که نمیدونم چی از جونم میخوای

جواب...من بدم میاد سوالم بی جواب بمون -

- منم بدم میاد یکی تو مسائل خصوصیم دخالت کنه....حالا میخواد اون - یکی رئیسش باشه یا پسرعموم یا تنها نام برده از فرزین در حال حاضر

خنده کرده گفت:حالا مهمون کی هستی امشب؟

یادم نمیاد گفته باشم مهمونم -

مهمون نیستی؟...خب پس دعوت شام مارو که میتونی قبول کنی -

نه مهمونم...در ضمن اگه هم نبودم خسته بودم -

با پوز خند کنج لب داشته گفت:باید خیلی خاطرش عزیز باشه که از خستگی واسه دعوتش میگذری

عزیزه خیلی عزیزه -

دنده جا زد و پوزخندش بیشتر شد...وقتی حرص میخوره پوزخند میزنه

.....

دسته گلو تو بغل فشرده زنگ آیفون تصویری روبروم رو فشار دادم...دلم پیچ میخوره...بعد دوسال...دو ساله که دیگه مهون عزیز کرده و نورچشمی .این خونه نبودم

در باز شده به روم رو هل دادم و از حیاط بزرگش گذر کردم...خاطره های خوشم تو این حیاط همون خواهرانه هامه با سایه...همون دخترانه هامه با بابا مهدی...همون ناز اومدنامه واسه مامان شهره...همون بعضی شبای رو دنده خوب افتادن اون همه چی تمومه تو نگاه همه و دل بردن از منه...حالیته ای مرد؟...همه اینا واسه نامروتی توئه نالوتی

بابا مهدی کشیده منو تو حجم مهر پدری طغیان شده تو آغوشش کنار چشممو بوسید به رسم همون پسر ناخلفش...مامان شهره هم که به نقل .قول شادمهر آبغوره میگرفت و میچلوندم تو گرمای مادرانه های بغلش

کنارشون رو همون کاناپه هایی که دوسال پیش هم مرکزیت اجتماعمون تو این خونه ویلایی بود نشستیم و شادمهر سیب از ظرف میوه رو میز کش

رفته گفت: بسه دیگه شهره جون... دیدیش دیگه... سرومرو گنده جلو
روت... دیگه این اشکات چیه فدات شم؟

.بابا مهدی - راست میگه خانوم... بذار بچم خوشحال باشه

.شادی - مخصوصا که امشب کشک و بادمجون هم داریم

مامان شهره خندید و دست برد تو موهای شادی دل رفته واسه یه محبت
.ارزنی مادرانه

مامان شهره - الهی درد و بلات تو جونم مادر... سخت گذشت واست؟

شادمهر - حالا همچین تو مزیقه هم نبوده این دختره چش سفید... ما که
دیدیمش شده بود همون نوه خوشگله و تیتیش فاروق خان فرزین

.بابا مهدی - پس به سلامتی این آقا بزرگت از در سازش وارد شد

.شادمهر - تازه واسه خانوم نم نمک ارثم ردیف کرده

مامان شهره باز هم منو تو بغلش فشار داده و از حجم مادرانه های عقده
شده تو تنم نجاتم داده گفت: خدارو شکر... همش غصه اینو میخوردم که
نکنه حقت واسه خاطر اون پسره هیچی ندار من پایمال بشه

شادی خنده کرده رفته طرف آشپزخونه حکومت نظامی دار مامان شهره و گفت: خب از هرچه بگذریم سخن دوست که نه ولی چایی شهره جون دم کن خوش تر است

مامان شهره - شادی مادر مواظب دست و بالت باش نسوزی

شادمهر هنوز هم با اون سیب گنده درگیر گفت: امیرعلی میگفت زیادی درگیر پروژه این... مته اینکه این پسرعموت زیادی داره ازت کار میکشه... اگه سختته و خسته میشی امیرعلی که گفت از اونجا دریا برو شرکت امیرعلی... تازه رو سرش هم میذارنت حلوا حلوات هم میکنه... کل کاری هم که بهت بده همون چایی آوردنه که خستگی نداره جون تو

جعبه دستای کاغذی رو میز که پرت شد طرفش و حساب کار دستش اومد بابا مهدی خیال راحت کرده از وجود همون ترانه دوسال پیش با همون خصوصیات ریلکس منشانه کنترل تی وی به دست گرفته زد همون کانال یار غار همیشگیش و زل زد به صفحه سبز و دوئیدن بیست تا آدم بیکار دنبال یه شی ء دوار

شادمهر هم به رسم همه مردای دنیا کوسن کنار خود تو بهترین ناحیه واقع کرده لم داد و از تو کاسه بزرگ روی میز یه مشت آجیل برداشت و ترق ترق کنار گوشم شکوند

مامان شهره کنار گوشم گفت:دردت تو جونم چرا اینقدر پژمرده شدی
مادر؟!...نمیدونم جواب کدوم کار بدمو خدا داد که این پسر و گذاشت تو
دامنم

دستم رفت رو دست کشیده و لوسیون زده اش...مامان شهره جز این آخریا
که غمی تو زندگی ندیده بود

نه مامان...نگین اینجور...قستم بوده...حالا خوب یا بد مهم اینه که من -
باهش کنار اومدم

فردایی پس فردایی اون دنیا مادرت جلو رومو نمیگیره بگه ازم انتظار -
مادری واستو داشته؟!... ترانه تو امانتی...امانت دو تا شیر پاک خورده
عزیز...امانت آقا بزرگت بودی که امانتداریت نکردیم و تو بدترین حالت
ممکن دادیمت ارزونی خونه پدریت...ترانه مادر من تو این دو سال قدری که
یاد تو بودم ارزیشو یاد اون پسره تن لشم نبودم

قربونتون برم من...عزیزمین...منم به یادتون بودم...دلهم هم براتون قدیه -
نخود شده بود

خندید و من دیدم چروکای نداشته قبلا کنار چشمشو

شادی به اون دو تا تو بهر فوتبال چایی تعارف زد و بعد کنار ما نشست و گفت: شهره جونم؟

مامان شهره - جونم؟

شادی - سایه نگفت کی میاد ایران؟

...مامان شهره - کارش گرفته مادر...میگه چند وقتی نمیاد...حالا هم که

که چی؟...چرا چشم و ابرو واسه شادی میرقصونین و زیر چشمی منو اشاره میرین؟...چرا شادمهر واسه من تلفن مشکوک داره اونور آبی و شادی چندوقتی دهن قرصی میکنه از اتفقای افتاده و نیفتاده تو خونشون؟...چرا تو هرم چشمای شما دوتا پدر مادر راضی به حضور تون یه برق شرمه؟...چرا غصه نگاتون بیشتر از درصد دوسال پیشه؟...یکی هم که پیدا نمیشه .جواب سوال مارو ارزونیمون کنه

.....
.....

شادی نیشش رو تا ته چاک داده و بشقابش رو واسه بار سوم جلو مامان شهره گرفت و مامان شهره قربون صدقه رو واسش لب تا لب بشقاب کشک و بادمجون عشقی منو کشید و من هم سرعت داده به خوردنم سعی کردم

نذارم این ته ظرف دیگه حداقل به شادمهر گوریل پهن شده رو بشقابش و
آدم به شک انداز واسه خاطر چند روزی غذا نخوردنش نرسه

نگام پر اشک... لبام برچیده... صورتم شل و ول... گلوم پر بغض... با همون
اشکا خیره خیره نگاه کردم به بشقاب لب تا لب پر شده شادمهر... مامان
منم میخوام

مامان شهره شناخته زیر و بم حالات بصریمو یه لبخند زد از اونا که هم دل
مهدی جونش باهاش میره هم دل من و یه گردان آدم دیگه و گفت: تو
قابلمه باز هم هست مادر... برو بکش بی زحمت

الهی من به فدای دست و پنجه شما... الهی درد و بلاتون درسته بخوره -
... فرق سر همین شادمهر... الهی

شادمهر نیم خیز شده نداشت ادامه ناز و قربونامو برم... تو پیچ آشپزخونه
گم شدم و خواستم قدم تند کنم واسه رسیدن به اون خوشمزه ترین که
حرفای مرموز با ولوم پایین جمعیشون قدم سستم کرد

شادمهر - سایه قبل شامی زنگ زد و گفت دلشون کرده... یه فکری بردارین
پسرتون بد مدله داره دیوونه میشه

دستم چسبید به قلب با ولوم بالا تو گوشم ضرب گرفته... تو این زمونه از
اون همه چی تمومه تو چشم بقیه که خبری نبود

مامان شهره - حقشه... تا باشه واسه من از این غلطا اضافه نکنه

بابا مهدی - به ما هیچ ارتباطی نداره... دوسالی هست من پسری ندارم... از
.... همون وقتی که ترانه رو

شادمهر - ترانه رو چی؟.... چرا هیچ کدوم نمیگین که چرا ترانه ازش جدا
شد؟... ترانه اهل دل کندن و دل بریدن نبود

مامان شهره - بچم خانومه... اون وقتش هم اگه فاروق خان و خاتون و من و
مهدی مجبورش نمیکردیم شاید پا همه کثافت کاریای این ظالم هیچی ندار
وامیستاد... بچم ترانه پرپر شد... حالا بکشه... خدا تقاص ترانمو ازش
بگیره... آه یتیم زودتر میگیره

شادمهر - بچتونه... ترانه گذشته... شما هم بگذرین... عینهو خر تو گل
گیره... شما بزرگی کنین

بابا مهدی - یه زمانی بزرگی میکنم که ترانه تو چشم زل بزنه و بگه ازش
گذشته... از همه ظلمایی که به حقش کرده گذشته

من گذشتم...هم از خودش...هم از بودنش

شادی - سایه چه کاره است؟...کمکش میکنه

شادمهر - یکی باید مواظب سایه باشه

بابا مهدی - باز دوبار تو روت خندیدم شیر شدی پشت سر دختر من حرف زدی؟

شادمهر - نوبرشو آوردن با این دخترشون

دیگه نمودم...نمودم تا بشنوم بقیه حرفاشونو...میخوام بدونم...دلم میخواد بدونه...ای حناق بگیره این دل...تو گل گیر کرده؟...واسه چی؟...اونکه اهل گیری نبود...اونکه راه دور زنی رو خوب بلد بود...حالا گیره؟...به چی؟...سایه داره اونجا کار میکنه یا آمار طرد شده این خانواده رو ساعت به ساعت گزارش میده؟...دلم تنگه...تنگه همون چاردیواری خودم به دور از هیاهو به پایه مبل تکیه زده پا دراز کرده فنجون بزرگ چایی به دست غرق فکر شناور تو گذشته...من کجای زندگیم اشتباه کردم؟

.....

.....

چته؟... تو لکی -

خوبم... فکریم یه کم -

چه فکری؟... بگو شاید این مغز فعالم به اون مغز ناقصت یه نیمچه کمکی -
کرد

کامل برگشتم طرفش و زل زدم به اون نیمرخ جذابش... دلم از مهسا میگیره
واسه به دام افتادن این جذابیت

...نگفتی -

...بازم به اون حجم جذابیت کنار دستم خیره شدم و لب زدم که

شادمهر چیزی هست که من باید بدونم و نمیدونم؟... مثلاً بقیه نخوان که -
بدونم؟

دنده عوض کرده نامحسوس میون دوتا ابروش اخم نشسته گفت: مثلاً چی؟

خب من... من فکر میکنم... فکر میکنم یه چی هست... خب آخه یه نمه -
همتون همچین بگی نگی مشکوک میزنین

اخماش باز شده باز بی نگاه به من خیره به مسیر گفت: اون حسامه که با کاراش داره مشکوک میزنه نه من و بقیه... اصلا بذار ببینم چه معنی داره پسره نره خر هر دمبیل واسه خانوم کادو تولد گردنبند نگین برلیان بخره؟... نه من میخوام بدونم واسه همه اینجوری دست و دل بازی میکنه یا فقط مختص علیا مخدره است؟

.مسیر عوض میکنی برادر؟... خیال کردی حالیم نیست؟... خیالی نیست

حالا تو چه گیری دادی به این بنده خدا؟ -

خوشم نمیداد ازش... یه جوریه... یه جور ناجوریه... زیاد دم پرته... خوش -
ندارم هیشکی دم پر خواهرم بپره... حالите؟... نگاش رو تو بد رو
.مخمه... اذیتم میکنه

بابا غیرت فهمیدیم از نسل فردین و قیصر جماعتی... پسر عمومه... تو که -
...میدونی من با همه

نه نمیدونم... خوش ندارم... ترانه من یه مردم... نگاه یه مردو خوب -
تشخیص میدم... نگاه حسام نگاه من و امیرعلی به تو نیست... جنسش فرق
داره... جنس بنجولیه... داداشتو دوست داری حرفش هم گوش میدی

.چشم داداش -

.داداش به فدات -

حسام و نگاش؟...شادمهر و رو فامیل غیرتی شدن؟...چطور حالت کنم که
این پسرعمو واسه خاطر دلبری از من نگاه مل مل نمکینه...میخواه مهدیس
.چزونی راه بندازه عزیزم

.ولی خودمونیم...خوب پیچوندی -

قهقهه اش و فضای اتاقک ماشین...قهقهه ات هم با همیشه فرق
داره...جورناجوری میزنه

.....

.....

دست فرو برده تو جیب اون شلوار خوش کپ نوک مدادی قدم سنگین
برداشت طرفم و من هم مثلا ندیدمش و با خانوم سلیمانی و مراسم پر ملات
.خداحافظیش همراه شدم

خانوم سلیمانی رفت طرف آسانسور و من هم خواستم واسه خاطر
.شادمهرم خانوم باشم و رفتم طرف اتاق که صداس نداشت

.حرف دارم باهات -

اشاره زد به اتاقم و در باز کرد و کنار وایساد و من رد شدم...نه بابا...بلد بود
از این کارا؟

دست به سینه جلوی اون با پیرهن خوش دوخت خاکستری و کراوات
دودی وایسادم و دست از آنالیز موهای مدل فرق داده اش شدم و
گفتم: امرتون؟

با شست و اشاره دستش کنار لبش خط کشد و پوزخند زنون گفت: یه
.مرگیت هست

جونم؟ -

فاصله رو به یه قدمی تقلیل داد و نگاهشو تو صورتم چرخوند و تو چشم
قفل کرد و گفت: جذامیم؟... ترانه از قایمو موشک بازی خوشم
نمیاد...حالیته؟

دیوونه شدی حسام؟...چته امروز؟ -

من چمه یا تو؟...قرار بود رفیق باشیم...قرار نبود؟ -

نه نبود...قرار بود دشمن نباشیم...من از آدمایی که دنبال منفعت -
خودشون متنفرم...اون گردنبد کادو دادت هم برمیکردونم

اخم تو صورتش قد علم کرد و یقه مانتو پاییزه شکلاتیم تو دستش گیر
افتاد...صورتش تو پنج سانتی صورتتم قرار گرفت و من چشم گشاد کرده
خیره شدم به اون جذابیت چشم باریک کرده از شدت عصبانیت

...از بین دندونای کلیده شده اش غر زد که

بدم میاد بد باهام حرف بزنی...نشنیده میگیرم زری که ناخواسته -
...زدی...بچگی کردی ازت میگذرم...دفعه دوم

قل زد...همون خشم نوه فاروق خان فرزینی تو تنم قل زد...صدام افتاد تو
سرم...دستام چسبید به دستاش و انداختنشون

دفعه دوم مثلا چه غلطی میکنی؟...دور برت داشته چرا؟...منو چی فرض -
کردی؟...نه قربونت من اون توسری خوری که تو فکرته نیستم...جنتلمن
بازیات هم فدا اون دافای نکبتت بکن

پوزخند رو لبش شد لبخند و نگاهش بالا تا پایینمو اسلوموشنی وجب کرد

نه خوشم اومد... بچه فردینی دیگه... ولی یادت بمونه اون کادو واسه خاطر -
چزوندن کسی نبود... خوش ندارم کادویی که میخرم از یاد کسی بره

رو پاشنه پا چرخید و همونجور سنگین دست تو جیب برده قدماش
برداشته شد طرف در و دستش رو دستگیره مونده گفت: در ضمن... بهمن
داره یه غلطایی میکنه... یه ندا به آقابزرگ بده... بابا هنوز نمیدونه دودوتا
چارتای بهمن یا میشه پنج تا یا دوتا و نصفی... آقابزرگ باید از پس این
مردک بریاد... ترانه کولاک کردی... خونواده باید منتظر کولاک بعدی باشه

گفت و در پشت سرش بسته شد... کولاک بعدی؟... هواشناسی شده
یارو... دیوانه

شادمهر میگه دوری کن یه چی حالیشه که میگه

.....

نسترن دراز کش رو مبل کانال ماهواره بالا پایین میکرد و از غم دوری
شوهر فقط یه صبح تا شب ماموریت داشته و مارو علاف خودش کرده آه
میکشید

مهسا قره قروتو یه چشمی تو دهنش تابی داد و بعد یه قورت مستی و
گفت: من که میگم بیاین امشب از خودمون مجردی عشق و حال خفنیته

ول بدیم و دنبال اون شادی هم بریم یه بادی بخوره تو کلش نکنه از این همه درس خوندن یه چی حالیش بشه... بد میگم؟

نسترن نیم خیز شده گفت: موافقم... از وقتی عروس شدم مگه این فرهاد گذاشته بدون اون جایی برم؟... دلم واسه یه نمه خوشی دخترونه تنگیده

مهسا - نه بابا... چه این دل داره؟... نشسته جلو دوتا سلیطه از خاندان شوهر و راحت و خرم میگه دلش واسه غلطا اضافی خونه باباش تنگیده

نسترن کوسن ول داده تو صورت مهسا از جاش بلند شد و رفت طرف اتاق خوابش و گفت: آماده شین تا این فرهاده نرسیده

مهسا غش غش خنده ول داد و دنبال نسترن رفت و گفت: میبینی همین دوماه اول واسه هم جلوه دارن.... تازه این دوتا عاشقا توشون بودن

لبخندم تلخ شد... دوماه اول؟... من یادی از دوماه اولم جز خوابیدن اون رو کاناپه و فکر واسه جنتلمن بودنش ندارم.... فکر واسه شعورش که مثلا مراعات بچه سال بودنمو میکرد... خیریت که حد و مرز نداره

مهسا - ترانه کجایی؟...بلندشو آماده شو که میخوایم فاتحه خونی راه
بندازیم هم واسه خودمون هم واسه ماشین عمو جون که میره زیرپا نسترن
خانوم

نسترن - کم کری بخون دختر...کی شه شوهرت بدیم یه دنیا از دستت
راحت بشیم

مهسا - بگو تو رو خدا یه کم فرهاد باهات کار کنه...شده لنگه
شوهرش...حالا راستی راستی با این طبع هات عمو جون بچه مچه یخده؟

دلم پوکید...قلبم ضرب گرفت...دلم پوسید...قلبم وایساد

نسترن باز کوسن ارزونی صورت مهسا کرد و مهسا غش غش خندید و
پشت بندش خود نسترن آماده حمله مثلا

از سر جام بلند شدم و رفتم طرف اتاق

جلو آینه تمام قد زیوررو کردم اون صورت غبار گرفته از شدت غم این
چند ساله رو...پشت این نقاب منم و یه دل بی کس و کار

مهسا - بپا غرق نشی خانومی...خوشگل کن یه نامبروانشو بزنیم تو تور

- اونجا نشستن ملت من و تو بریم بزیمشون تو تور -
- حالا نه که دفعه های پیش هیشکی نگامون نمیکرده حالا باید غصه اینو -
بخوریم که هیشکی طرفمون بیا نیست
- مهسا چته؟...این بغضت دقیقا یعنی چی؟ -
- یعنی خاک تو سرم با این دل صاب مردم -
- این دل دخترای فامیل ما هم آدم وار نیست...تو لعن و نفرینش -
نکن....درست میشه
- درست شدنشو میترسم عاقبتش بشه تموم شدن -
- بده تموم شدن؟ -
- آره واسه اولین بار من بده...آدم همیشه دوست داره اولین بارش بهترین -
بارش باشه
- بس که این آدم خره...من یه بار تا ته این اولین بار رفتم...فقط راهه...ته -
نداره...یه جور بن بست بی تهه...آدم خسته کنه...دل کندن و دل بریدن
میاره...یادته بهم میگفتی من تو شوهر شانس آوردم؟...شاید واسه همه

بهترین بود... مغرور... جذاب... خوش تیپ... خوش استیل... خوش قد
 وبالا... باکلاس... وضع مالی توپ ولی از دوماه بعدش شروع شد... مهسا
 نمیخوام شادمهر جذاب من بشه همون بعد از دوماه شروع شدنی که من
 تجربه کردم

چیز تجربه کردی؟ -

اینکه من دستگاه پول ساز قرار بوده باشم و نشدم... اینکه شوهرم اگه -
 ازم جدا میخواست دلیل جنتلمنیش نبود میخواست هم بار عذاب وجدانشو
 کم کنه هم اینکه از من خوشش نمی اومد... اگه گاهی هم خوب بود و با دل
 من راه می اومد دلیل محبتش به من نبود دلیل از دنده راست بلند شدنش
 و حول و قوه الهی بود و بس و گرنه ترانه کجای اون دل دراندشت جا
 داشت؟... میدونستم میان و میرنا ولی کی بود که به رو خودش
 بیاره؟... میدونستم شوهرم یه سر داره هزار سودا ولی کی به رو خودم
 آوردم؟... اونقدر کبک شدم و سر کردم زیر برف که سر بالا آوردم دیدم یه
 تینایی هست و سوگلی شده واسه آقا... یه تینایی هست و جای همه
 نبودنای ترانه رو داره تو خالی بودنای زندگی آقا پر میکنه... سایه راست
 میگفت آدم باید لیاقت داشته باشه... من لیاقت سوگلی بودن تو نوه های
 فاروق خانو نداشتم... من لیاقت هیچیو نداشتم... من فقط واسه اون از همه
 خوبیای زندگییم دل کندم... این دل کندن بهاش سنگین بود... سنگین تر از

همه تاوانایی که تا حالا دادم... درد من یه مهر طلاق تو شناسنوم نیست
 درد من یه چیز دیگست... یه چیزی که درد خاتونم هم دوساله شده و خون
 دلی واسش آورده... مهسا من اگه میگم شادمهر نه واسه خاطر این نیست
 که پسر بدی باشه نه به خدا... فقط به نظر من شادمهر با این همه دختری
 که دوروبرشه اهل تنوعه... دلش به یکی گرم بشو نیست... ذاتشه... ولی باز
 ناامید نشو... اگه این اولین بار قسمتت باشه قسمتت میشه

یه لبخند جای اون همه بغض غوغا شده تو چشمش نشست و باز روز از نو
 روزی از نو رو شروع کرد و پلاس شده جلو آینه بساط پهن کرد... آخه توئه
 ناز پرورده عمو فریبرزو که هیشکی بالا چشمت چارتا شاخ ابروئه رو نقل
 قول نکرده رو چه به شادمهر قلدر زبون نفهم ما؟... والا

.....

 شادی نیش چاکوند و چشم دو سه باری مل مل داد و دوتا دستو تو هم گره
 زده زد زیر چونه و منو خیره خیره نگاه کرد

شادی - نوبت توئه ترانه جونم

ترانه جونت بی جون بشه از دست شما جماعت نسوان نامرد نالوتی دودره
 باز

مهسا - بچه راست میگه...نوبت توئه

بابا نامردیه شرطای شما راحت بود -

نسترن - ده بار با پاشنه کفش زدن تو ملاجم آسون بود؟

مهسا - یا پا برهنه از سر خیابون تا رستورانو پیاده اومدن جلو ملت؟

شادی - یا دزدگیر کلهم ماشینای تو خیابون رستورانو روشن کردن؟...کار تو آسون ترینشونه ترانه جونم

ای سر قبر ترانه بیای که من راحت شم -

مهسا - ترانه میدونی که راه نداره...باید بری سر اون میز

بابا زشته به خدا...اگه یه آشنا منو ببینه -

مهسا - اونوقت اشکال نداشت اون آشناها منو بدون کفش میدیدن؟

شادی - یا منو در حال راه اندازی دزدگیر کلهم ماشینا؟

نسترن - یا منو با پاشنه کفش در حال زدن تو سر خودم؟

ای بترکین کلتون که همش جواب دارین...نسترن تو یکیو که من آدم -
 میکنم...شادی خانوم شما هم میدونین که شادمهر جون چه بلایی سرت
 میاره...مهسا خانوم شما هم که گلرخ جون خوب از خجالتت در میاد و من
 نباید نگران باشم

شادی - کم رجز بخون...فعلا برو سر اون میز

رو دل نکنین یه وقت -

شادی - نه عزیزم...نسترن که شوهر داره کاری به کیس میس نداره...یه من
 و مهسا میمونیم که باید زحمتمونو تو بکشی

با حرص از سر جام بلند شدم و قدمامو به زور کشوندم طرف اون میز
 مذکور

حالا من چه گلی سر بگیرم که آبرو ریزی نشه این وسط؟

کنار میز قد علم کرده نگاه سه پسر و به خود کشیده یه لبخند از مدلای
 گوش تا گوش چاکونده گفتم: میتونم اینجا بشینم؟

مهسا بود میگفت "ای خاک دوعالم تو سرت ترانه با این عشوه
اومدنت"... یاروها داغون شده ابرو بالا داده نگاه بالا پایینم انداختن و من
پررو پررو نشستم و شروع کردم

به خدا ببخشین... من مجبورم... آخه ماها واسه هم قپی اومدیم... بعد -
خب... درک کنین دیگه... من یه یه ربعی اینجا بشینم ترو خدا

لبخند رو لب دکمه تا سوراخ ناف باز روبروم ابروی وسطش سه تا تیغ
انداخته رو بالا داد و گفت: باعث افتخاره مصاحبت با شما واسه ما

نه بابا... بهت نیماز از این غلطا... مخصوصا با اون ابروی وسطش سه تا تیغ
افتاده و دکمه تا سوراخ ناف باز... همین چیزا تو ملت عین مور و ملخ
ریخته واریخته میشن که گشت ارشاد میشه فعال ترین ارگان دولتی
دیگه... والا

یه دونه دیگه بی تیغ و میغ و دکمه در حد معمول گفت: خب چرا سخت
میگیرن به خودتون؟... یه کم ریلکس تر

من مشکلی ندارم آخه... شما رودل نکنی یه وقت

یه نیمچه لبخند و کشیده شدن یه فنجون قهوه جلوم و بالا اومدن نگام و باز سه تا تیغ وسط ابرو و دکمه ای که بد رو مخم بود تا خم شم و یه یه دقیقه وقت صرف بسته شدنش کنم

چیز نمک داری نیست -

آهان از اون لحاظ...جالبه...نمک و قهوه و دو دقیقه دیگه هم صدردصد مراد دل شادی و یه دوتا کارت مشتت دیگه نه؟

نگامو چرخوندم طرف شادی رنگش عین میت تو قبر دراومده و مهسا شال تا حد ممکن جلو کشیده و نسترن در حال علامت دهی و مسیر علامت و...خدا منو بکش

سرم پایین افتاده تا حد ممکن گفتم: تروخدا سوتی ندین

حس کردم اون گشادی چشما رو...خب به من چه؟

باز زیرچشمی منبع این رعب و وحشت رو یه نگاه انداختم...ای خاک دو عالم گل گرفته پیش کشی سرت...برو بمیر نکبت

اتفاقی افتاده -

با همون چونه چسبیده به سینه رو به اون دکمه در حد معمول باز
گفتم: یکی از آشناها اینجاست باید یه جوری در برم

دوباره اون دکمه تا سوراخ نافش باز و ابرو واسه من سه تا تیغ به جونش
زده گفت: خب مگه دارین خلاف میکنین؟

لبم بین دوتا دندونم گیر افتاد... واسه این بشر موقعیت واقع شده من در
این لحظه از جرم جنایی بالا تره

...خب نه ولی -

دستمو جلو چشمم سایه بون کردم و فنجون قهوه تلخو یه نفس بالا رفتم
و باز نگام افتاد به اون و لوند دختر کنار دستش که کم مونده یله بده تو
بغل آقا و کارو دیگه به تخت خواب بعد از شام نکشونه

نگامو گردوندم طرف شادی که با اون استتارش منو خفه کرده تو مرز
ترکیدن رسونده بود... یه علامت از این مدلای فرود هواپیمایی واسم اومد
که رستوران کلهم برگشت نگامون کرد

خب دیگه از حضورتون واقعا مستفیض شدم... بازم معذرت میخوام بابت -
مزاحتم

گفتم و فشنگی تو جام در رفته از ندیدن اون منبع رعب و وحشت
 سوءاستفاده برده زدم از رستوران بیرون و پشت بندم اون سه کله پوک هم
 جوجه اردک و ارانه مورچه ای گام برداشته و تو خیالشون گانگستری جیم
 فنگ زده دورم حلقه زدن

هم زمان چا رتایی نفس ول دادیم و شادی پشت بندش صبر نکرده گفت: ای
 بتر که پسره لندهور....هیششششششش...چی بود این آکله؟

نسترن - حالا همچین بد هم نبود...واای دیدن شام هم نخوردیم؟

شادی - الهی مرده شورشو ببرن که هر چی میکشیم از گور این لندهور
 بلند میشه

نگامو دادم قاطی فرار کرده های نگاه مهسا و سرش با خرده سنگ جلو
 پاش سرگرم شده...دردت تو جونم...بی درد کن این نگاهو قربونت برم

شادی - بریم نکنه شد یه ساندویچی بتونیم سق بزنی

نسترن خوشش اومده از شیطونیای تو وجود همیشگی شادی دست
 انداخته گردنش جلو تر رفت و من موندم و مهسای هنوز درگیر اون خرده
 سنگ

دستاش تو دستام گیر افتاد و نگاش لرزون... بی حس... لبریز... دلتنگ به
نگام گره خورد

شانس آوردیم نه؟... وای چه خیری از سرمون گذشتا -

من دلم از این بغض گیر تو صدای نازت تنگه... دلم از این لبریزی و نریزیت
تنگه

دست انداختم گردنش و قدماشو با خودم هماهنگ

دیدی؟... این واقعیت پیش روته... از غیرتش باید بچزیم و سوراخ موش -
پیدا کنیم و در بریم تا نبینه غلطای نانا و دخترونه و پاستوریزمونو اونوقت
آقا واسه من داف میاره از اوناش که از صد فرسخی داد میزنه چی کاره
است... شادمهر همینه... شادی رو میبینی؟... از بچگی بزرگ شده با این
رفیقای شبونه داداشش... شادی زود بزرگ شده... از همه هم سن و سالاش
زودتر... میدونی چرا؟... چون این داداشش از بچگی جلو چشم این تنها
غلطی که نکرده این بوده که تخت خوابشو نیاره تو نشیمن خونشون... مهسا
ترکستونشو که دیگه دیدی؟... پس جون ترانه بی خیال

گفتم و باز بغض کرد... گفتم و اولین بارش خراب شد... گفتم و نداشتم
قسمت بشه... مهسا تو حیفی... عاشقانه هات حیفن... شادمهر لیاقت این

عاشقانه ها رو نداره... حالا حالاها نداره... شادمهر فقط در حال حاضر
برادرانه هاش به دل نشینه... دلتو نبند به این برادرانه های واسه من... اون
عاشقانه هاش همون رستوران و شب تو بغل خوابیه گلم... پاکی تو از سر
شادمهر زیادی زیاده نفسم... مهسا ی من... تو ماه من بی خیال شو

...ترانه -

جون ترانه؟ -

...من دوشش دارم -

همون یاسین بود دیگه نه؟... خر باز دهیش که بالاتر از توئه نفهمه... همون
برو بمیر با این خاک تو سرانه هات

...ترانه -

مهسا دستش چسبید به قلبش و من پاهام غش رفت و دستم از دور گردن
مهسا شل شده افتاد و بدنم سیصد و شصت درجه ای با پاشنه پام چرخید
و نیشم از اینور تا اونور چاک خورد و با همون سعی شگرف خر کردن
گفت: وای شادمهر تو اینجا چیکار میکنی؟

شادمهر ابرو تو هم گره زده نگاشو بالا پایین من و مهسا انداخته ناراضی از
 تیپ زدنمون گفت: تنهاییین؟
 نه خب...وای اصلا سلام -

مهسا جای بغض عینهو خر تیتاپ هدیه گرفته نیش ول داد از این جواب
 من و سقلمه من حروم اون پهلوی ناقصش شد و باز گفتم: وای اصلا یادم
 نبود...نسترن و شادی هم باهامون...رفتن ماشینو از پارک در آرن...نه که
 شادی هوس ساندویچ کرده گفتیم بی خیال اینجا بشیم

شادمهر ابرو یه وری بالا انداخته با اون تیپ دختر کشش دقیق در معرض
 دید مهسا قرار گرفته واسمون غمزه پسرونه می اومد و حرارت بدن مهسا
 هی عینهو آبگرمکن سمیه خانوم بالا پایین میشد

شادمهر - یعنی تو رستوران نیومدین؟...آخه حس کردم تو رو سر یه میز
 یه لحظه دیدم

دیگه مرد...سکته ای با همون نیش خشک شده فحش بلد بوده نبوده تو
 کل زندگی ردیف کردم واسه رفته مونده این سه تا نخاله و قلبم رو هزار
 رفت....مهسا رو که همون مرد

نه...ههههههههههههه...یعنی اومدیم...نیومدیم...نسترن منو رو که دید -
جیم...یعنی بیرون اومدیم..آره حتما اونجا دیدیمون

شادمهر چشم گشاد کرده خیره به نمونه نادر انسانی رو برش مشغول آنالیز
ته مونده های اثرات مغزی تو جمعم گفت: مطمئنی؟

...مهسا - آره راست میگه...نه که شادی ساندویچ بندری خواست

بندری؟...شادی؟...شادی که بندری دور دهن هم نمیبره...چه برسه
خواستن...ای تو گل بگیر با این رفع و رجوع گند مالی کشیدت

...شادمهر - شادی گفت بندری؟...اونکه

خب هوسه دیگه...یهویی شد اصلا...حالا نه که بچه تو کنکوره گفتیم یه -
کم تعارفش کنیم

نیشگونم تو ناکجای مهسا در اومد و جیغ مهسا میون ردیف دندونای
فشردش خفه

خب دیگه ما بریم...مزاحمت نمیشیم -

موبایلش زنگ خورده نگاه به صفحه انداخته زیرچشمی منو پاییده اخم تو هم کشیده ازمون دور شد و مکالمشو با چار تا فحش و داد و بیداد ختم به خیر کرد

شادمهر - پس خوش بگذره

مهسا طعنه زده لباسو غنچه کرده بینی چین داده گفت: و همچنین... مطمئنا خوش میگذره بهتون

گفت و رو برگردونده قدم تند کرد طرف بچه ها و من موندم و شادمهر و فکر درگیرم بابت اون تلفن

تلفن مهمی بود؟ -

هل شد... از دست بردن طرف پیشونیش فهمیدم... دلم مشت شد... شقیقه ام نبض گرفت... شادمهر و هل شدن؟... کم پیش میاد

کس خاصی نبود... شخصی بود حل شد... برو منتظر تن -

نشد... نشد که نشه... بی نیش که نمیشد

به قول مهسا و همچنین... بای -

رفتیم و شنیدیم خداحافظی آرومشو...شادمهر زیر آبی رفتناش بد حال گیره

کنار ماشین سه تایی منتظر بودن و شادی گفت:چی شد دیدت؟

نه بابا...شک کرده بود -

یهو شادی لوند ترین لبخند عمرشو رو لب نشونده شالشو درست کرده ندا
...داد که

شادی - دارین اونورو؟

خاک تو سر من با اون ور داشته نداشته تو...آخه اینو دیگه کجا دلم جا بدم
من؟

روبروم یه وری لبخند زده مثلا تو فکر خودش جذاب یه کارت میون
انگشت سبابه و وسطش گیر انداخته گفت: خوشحال میشم شمارمو داشته
باشی.

تو که میشی دلیل میشه منم بشم؟...مخصوصا با اون دکمه باز تا سوراخ
ناف و ابروهای وسطش سه تا تیغ حروم شده؟ ...قابل تجلیله این اعتماد به
نفس... والا

کار تو گرفته گذاشتم تو جیب پیرهنش و ابرو هامو با خنده تو صورت برویچ
 اهل حالگیری جنس ذکور در حال پشتیبانیم گفتم: من خوشحال نمیباشم
 ...ترانه -

یعنی دو حالت بیشتر نداره... اون زمونیکه شانس کیلو کیلو میدادن دست
 مردم من یا تو صف بدبختی گیر بودم یا جا ظرف آبکش برده بودم
 فاصله اسلامیم با اون بشر جلو روم بیشتر شد و شادی شالشو جلوتر کشید
 و مهسا بی تفاوت شد و نسترن لبخند خانومونه آشنایی دار زد و زودتر از
 همه گفت: سلام شادمهر خان خوبین شما؟

شادمهر مردونه لبخند زده نگاش دنبال ناموس مردم نبوده گفت: ممنون
 شما خوبی؟... فرهاد جان خوبن؟

نسترن - سلام دارن خدمتتون

تو این گیرودار احوالپرسی از ننه قمر همدیگه بودن جفتی که مهسا هرچی
 تیک و تاک تو کلهم زندگی بیست و سه سالش فرا گرفته بود واسه اون تن
 لش دکمه دریده اجرا کرد و این یارو اسکولانه نگرفت که نگرفت

شادمهر خلاص شده از احوالپرسی با نسترن رو به اون دکمه دریده
گفت: کاری دارین؟

نسترن یهو قاشق نشسته وار پریده وسط ماجرا گفت: بله... یعنی پسردایی
منه... نه که مسافرت بود تو عروسی ندیدینش

فرهاد هم با این زن گرفتنش... پسردایی؟... عروسی نبوده؟... مسافرت
بوده؟... دروووووغ

شادمهر رصد کرده زیوررو اون دکمه دریده رو عقب گرد کرده دزدگیر
ماشینشو چک کرده در حال رفتن گفت: خوش بگذره... ولی من هنوز اسم
شرفتونو نمیدونم

دست جلو برده همون کج خند قاطی صورت کرده گفت: کارن زند
هستم... از دیدنتون خوشوقتم

خب هستی که باش چرا فشار ما چار تا رو بازی گرفتی؟... ای من برم سینه
قبرستون راحت شم حداقل از دست این سه تا منگول آبادی خرفت

شادمهر سری تکون داد و رفت و ما موندیم اخمامون و کارن زند روبرون

خب دیگه برو رد کارت -

آخه آدم با فنیلش اینجوری خرف میزنه؟ -

یه نگاه از اونا که تا فیها خالدون طرف جزغاله میشه بالا پایینی مهمونش کردم و پوزخند زنون گذشتم از کنارش... آدم هم این همه بی جنبه؟... خب یه دودقیقه سر میزتون نشستن که دیگه این حرفا رو نداره... حالا یه فنجون قهوه هم بوده... کم اومد؟... حسابیه بگو دنگمو رو کنم داداش... والا

نشسته تو ماشین نگاهش هم نکردم و اون لم داد به بدنه پورشه آبی کاربنی رنگ کنار دستمون و خیره خیره نظاره نشست دست فرمون مشتی نسترنی که لاک پشت رو زکی وار پشت سر میذاره

عجب شبی بود امشب... تنها خوبیش همین به اثبات رسیدن خریت مهسا بود واسه من یاسین خون دم گوشش

مهسا - نسترن دروغاتو قربون

شادی - ایول دخی داشتی از این پسردایی ها رو نمیکردی؟

ماشین ترکید از خنده و من نگام رفت طرف اون که هنوز به بدنه ماشین خوشگله تکیه زده دور شدن ما رو خیره خیره نگاه میکرد

به دسته مبل لم داده زیرچشمی احکام پاییدن پسرعمو جان در حال
پایشم رو به جا می آوردم که گفت: چه خبر؟

نگامو جای اون غلتوندم رو خاتون درگیر با اون کاموای صورتی و مهسای
غرق تو لپ تاپش وبعد بی خیال اون حرص خور همیشگی برش گردوندم تو
تلویزین و گفتم: سلامتی

پوزخندش تکرار شدنی تو صورتش غوغا کرد و خم شد طرفم و خیره خیره
نیمرخمو آنالیز کرده گفت: ولی من چیز دیگه ای شنیدم... چند روز پیش
این خونه مهمون داشته

نگامو باز میخ تلویزیون کرده گفتم: این خونه زیاد مهمون داره

پوزخندش باز تکرار مکررات کرد و قد علم کرده تو صورتش گفت: مامان که
...میگفت خیلی آدم حسابی بودن... ولی

کشید این ولیو... ولی که چی؟... مهمون آدم حسابی اومده تو این خونه رو
چه به من؟

نگامو دادم به قهوه ای های نگاهش و اون اینبار بی پوزخند و عدم تکرار
مکررات اخم دوئیده میون دوتا ابروش نگاه گیر داده به فرش تبریز زیر

پاش گفت: مته اینکه تو عروسی فرهاد دیدنت... خاتون ردشون کرده ولی یه پا وایسادن که الا و بلا باید خود ترانه بگه نه... میگی نه دیگه؟... مگه نه؟

پا رو پدال گاز گذاشتن و دل نکندن ازش تو خونته دیگه نه؟... پیاده شو نکنه هم مسیر شدیم پسر عمو جان... چی چیو ترانه باید خودش بگه نه؟... من هنوز از اصل قضیه باخبر نشده رو چه به جواب رد دادن؟

چی داری میگی؟ -

با همون اخم گره خورده تو ابروها پوز خند زنون نگاشو داد به خاتون کاموای صورتی در حال بافتن نمیدونم چی چی و گفت: خبر اینکه تو عزیز کرده فاروق خانی بین همه پیچیده... بو کباب شنیدن نفهمیدن خر دارن اینجا داغ میکنن

فهمیده نفهمیده... خوشحال از ردشون توسط خاتون... ناراحت از طعنه حسام به مبل تکیه دادم... کباب؟... خر؟... داغ؟... کدومشم من حسام جان؟... بی تعارف رو کن تو لفافه هاتو... من کدومشم؟... کباب سوخته یا خر داغ دیده؟

مهسا - ترانه بیا این لباسه رو ببین

زنجیر نگامونو پاره کرده دل چرکین پر بغض از جام بلند شده قدم سستامو برداشتم طرف مهسا و خاتون مهربون بالا تا پایین با چشم قربونم رفت و دلم گرم شد... به همه وقتایی که بوده... به همه وقتایی که نبوده ولی حس بودنش بوده... خاتونم من تو رو نداشتم چه می کردم؟

کنار مهسا نشستم و خیره شدم به اون لباس انتخابی مهسا و مهسا کنار گوشم گفت: چی گفت بهت که دوقورت و نیمتو طلب کار شدی از لپ تاپ من؟

هیچی... داداشت هم مته خودت دیوونه هست -

مهسا اومد یه چی بگه که حرف حسام قطع کرد این رشته رو

حسام - خاتون چه خبر؟... ساکتی چرا قربونت برم؟

خاتون آه کشیده دلگیر از پیاده روی یه ساعته آقابزرگ و ندیدن مجنونش گفت: بی خبری مادر... چی بگم خب؟

حسام - خبری نیست؟... شنیدم از بابا که آقابزرگ داره دنبال یه کمپانی خوب واسه سرمایه ترانه میگرده

خاتون - به من که چیزی نمیگه ولی انگاری زیادی دل نگرانه واسه اینکه شرکته خوب و معتبر و شناخته شده باشه...بازم هر چی صلاح بچمه

مهسا مردمک تو کاسه چسم رقصوند و من لبخند چاشنی اون همه کدری صورتم کرده گفتم:تو این موارد شادمهر کار کشته است...اگه آقا بزرگ بخوان میگم یه اطلاعاتی بهشون بده

مهسا لبخند نامحسوس ول داد رو صورتش و من نیش تو هم کشیدم براش...خاک دو عالم که کمه ولی بازم جفتیش تو سرت

حسام دست برد به گوشیش و بعد چند لحظه گوشی تو جیبم و بیره رفت و حسام با چشم و ابرو اشاره زد به جیبم و شست منم خبردار شد که حضرت آقا باز نامحسوس اظهار فضل نمودن

"بیا پشت ساختمون...نیمکت زیر بید مجنون"

من نخوام برم کیو باید ببینم؟

خنده کش دادم واسه مهسا و گفتم:من میرم قدم بزنم

نگاشو عاقلونه اندر سفیهونه داد تو چشم و سر با تاسف تکون داده گفت:خدا یه شفایی به تو بده یه عقلی به شادمهر و یه صبری به من

نیشگونم از بازوی مهسا یادگاری گرفت و پالتو پوشیده زدم از اون
ساختمون بیرون

کنارش با فاصله رو اون نیمکت نشسته خیره به باغ سرمازده روبروم
گفتم:چی کارم داری باز؟...از حالا گفته باشما بخوای بانبول درآری من
...میدونم و تو

سرشو عقب داده خیره به آسمون و رمانتیک بازی گونه و حال من به هم
زده از این ژست گفت:چی داشت که عاشقش شدی؟

دهنم تلخ شده شقیقه ام نبض گرفته بغض به گلوم چنگ کشیده صدامو
صاف کرده بی لرزش ناشی زده از اون بغض گفتم:منو تو این سرما کشوندی
بیرون که چرت و پرت به هم ببافی؟...تو هوشیاری یارو؟

نه...یه سوال پرسیدم...یه جوابم خواستم...نگیرم ول کن نیستم -

پس بشین تا جوابم بیاد واست -

اینقدر سخته؟...یا بسکه متنفری ازش نمیخوای حرفی ازش زده بشه -
هان؟

باز دستم رفت طرف دل پیچ خوردم... دلم واسه خودم میسوخت برای قلب درگیرم... لبای خشکی زدمو تو اون سرمای استخون سوراخ کن با زبون تر کردم... سرم رو گرم میکردم که از یادم بره این غم... های دهنمو ول دادم کف دو دست چسبیده به صورتم... نمیخواستم بفهمی تو که من طاقت نمیارم... اشکم تو کاسه چشمم مته همه این چندسال ناکام پس زده تو .خلوتش نشست

جواب نداشت سوالم؟ -

... نداشت... اینکه من یه زمانی عاشق اون شدم فقط واسه خودم معنی - داره و بس... میدونم هیشکی بهم حق نمیده ولی من واسه خودم حق دارم به همه اونایی که این حقو ازم میگیرن هیچ حرفی نزنم... شاید بزرگترین اشتباه زندگیم بود ولی به قول شادمهر همیشش هم بد نبود... نمیخوام بی چشم و رویی کنم بابت این غیر همیشه هاش... تو هم این حجم کنجکاویتو بکشون سمت یکی دیگه... مهدیس هم گزینه بدکی نیست

.لبخندم شیطون شد و حسام پوزخند زد... حرص که میخوره پوزخند میزنه

هنوزم بهش فکر میکنی؟ -

دل‌م واسه خودم میسوخت برای قلب درگیرم...خواستنت تو عین
نخواستنت...من به اندازه دوست داشتنهام نفرت دارم...ولی بازم شبا تا
صبح تو رو تو خواب میدیدم...کمرنگی...بیرنگی...حس نبودنت
...پررنگه...نمیدونستی اینا رو چرا باید میفهمیدی

فکر کردن به آدمای زندگی کار هر روز و هر شبمونه...چه خوب چه بد -

پس فکر میکنی -

چرا نباید فکر کنم؟ -

چرا نباید این دندون لقو بکشی؟ -

دندون لق؟...من و این زندگی دندون لقیم؟...یا اون و اون
زندگی؟...کدومش؟

حسام چرا به این بحث علاقه داری؟...درکت میکنم نبودى تا از نزدیک -
زندگیمو ببینی...خب بهتره بگم هیشکی جز مهسا نبود...همه این دوسالی
که از همه دور بودم غصه نبود مهسا بیشتر بهم گفت...بیشتر باهام بود...از
مهسا پیرس...من بعضی جاها خوب نمیتونم حرف بزنم

پرسیدم...میگه راضی بودی...میگه سوختن و ساختن تو خونت -
 بوده...میگه میکشیدی و دم زدنو بلد نبودی...ازچی باید دم میزدی؟...به
 شادمهر نمیاد رفیق رذل داشته باشه

ردل؟...امشب تو لغتنامه زندگیم کلمه های جدید استفاده میشه...ردل و -
 دندون لق...حسام من و زندگیم به تو هیچ ربطی نداریم...پس بیزحمت
 واسه من جو نگیرت من بعد که رو نیمکت تو سرماییه که خر زورش میاد
 جفتک بندازه بشینیم و زر مفت تحویل هم بدیم...بعضی وقتا فکر میکنم
 برگردیم به همون سایه همو با تیر زدن خیلی به منفعت تره واسه حداقل
 من.

...گفتم و بلند شدم و اونم پشت بندم

تو چشمام خیره سر جلو آورده لبخند کنج لبش غوغا کرده گفت:ازت
 خوشم میاد...نترسی...و...وصدالبته...خ و شگلی

چشمام گشاد و به همون سرعت گشادی تنگ و ابروهای بالا رفتم هم مته
 چشماتو هم کشیده و بدنم چرخیده قدم تند کردم طرف ساختمون

...ترانه -

درد و ترانه... بچه مزلف و بینی بالا کشیده واسه من خوشگل خوشگل و
 نترس نترس ردیف میکنه... شیطونه میگه برگردم یه مشت حروم اون شش
 تیغی صورتش کنم و هوار کش تو صورتش متذکر بشم به زندگی لنگ در
 ...هوای خودش لقب دندون لق اهدا کنه

دستم عقب موند و تنم هم عقب رفت و پاهام تو نبرد جلو کشید تنمو ولی
 .دستم باز عقب موند

جلوم وایساد و دست زیر چونم برده نگامو از سنگ فرشای کف باغ کنده
 داد تو صورتش و بخار از دهنش بیرون زده گفت: بی جنبه ای چقدر
 تو... ترانه بزرگ شو... حرفامو بفهم... همه چیو همیشه گفت... بفهم دیگه د
 .دختر

چیو بفهمم... چیو همیشه گفت؟... مرموز میزنی... منم معما حل کردنم همون
 .گل لگد کرده... بی خیالم شو غریزه جان

دستمو کشیده اینبار موفق به ورود به ساختمون نفس راحت ول
 .دادم... حسام بد بازی میکنه

.....

.....

با انگشتاش رو پیشونیش ضرب گرفته متفکر بعد اون تماس و داد و
هواراش به گوشی رو میز خیره بود و منم دولپی چیپس تو دهن جاداده به
اون.

حالا چند تا هست؟ -

سر بالا گرفته مات موند بهم و گفت:چی؟

کشتیا تو میگم داداش...چند تاشون غرقیدن که اینجور تو لکی؟ -

لبخند زد و لباس بد کش اومد و شستم باخبر که آقا تصنع میبره تو صورت
واسه من

جون ترانه چته؟ -

قسم نده...یه چی هست تو هم قرار نیست درگیرش بشی -

شادمهر عجیب شدی...تو واسم کف دستی میشناسمت یه چی داره -
داغونت میکنه

منو داغون نمیکنه یکی دیگه رو داره نابود میکنه...چوب کاراشه...همه -
میگن حقشه

دلَم پیچ خورد... پاکت چیپس اومد پایین... همه مزه خوش چیپس ساده تون
 دهنم ماسید... نکنه اون یکی و چوب کارش خور... به تو چه؟... واسه من
 انسان دوستیت درگیره نه من نه تو... حالیته؟... آره حالیمه من یه عمره من
 .منم نه تو

تو چت شد یهو؟ -

هان؟... هیچی... اصلا بذار ببینم اون دختره آکله کی بود پریشب به صرف -
 شام مهمونش کرده بودی؟... ایی چه تیپ خزی هم داشت... اصلا به سلیقت
 .شک کردم

دختر فرهودیه... همون تیتیشه که تازه از آلمان اومده یه مدته -
 .آویزومه... دنبال یکیم ازم بکنندش

نگاه و لبخند پر معنی دارش به صورتم کوک زده شد و اخمای من تو هم
 .کشیده شد و دادم هوا رفت

که چی اینطور نگام میکنی؟ -

چه به خودت میگیری تو...مگه چلم توئه شاس زنو هلک و هلک دنبال -
خودم بندازم که دختره گیس بریده ولم کنه؟...راحت و نامبروانی اگه شما
...مرحمتی کنی و مهسا خانومو یه شبی تو رستورانی اجاره اش کنی

لنگه کفشم پرت شده طرفش عکس العمل نشون داده خودشو کنار کشیده
خورد تو دیوار و نگاه متفکر بهش انداخته گفت:ضرب دستت هم که
...خوبه...ولی جون ترانه این مه

لنگه بعدی و من آسوده از حصول اهدای کفش به تخته سینه شادمهر باز
درگیر چیپسم شدم

خب چرا هوچی بازی درمیاری؟...نگفتم که واسه تخته اجارش بده -
...گفتم

دستم بند گلدون کریستال رو میز شد که دستش تسلیم مدلانه بالا اومد و
گفت:غلط کردم...من همون با دختر فرهودی خوشم...ولی درکم نمیکنیا
.جون شادی...همه خواهر دارن منم خواهر دارم

خواهرت سر قبرت حلوا خیرات کنه من راحت شم...شادمهر دارم اتمام -
حجت میکنم مهسا اونقدر از سر تو یکی زیاده که حق نداری حتی فکر

اینکه یه روز یه نگاه هم بندازه بهت داشته باشی... مهسا پاکه مته تو پر از تجربه نیست... من خط نگاتو حفظم شادمهر این خطه جدیدا بد رو مخمه

شمشیر واسم از رو نبند... من میدونم دختر یکی یه دونه فریبرز خان -
فرزین از سرم زیاده ولی بعضی وقتا آدم از ممنوعه ها خوشش میاد

میبینی تو هنوزم همه رو به یه چشم میبینی... مونده تا عاشقیت... مونده -
تا اینکه یه دختر تو چشمت با ارزش بشه... تو واسه من و شادی همیشه
بهترینی ولی واسه یه دختر دیگه حالا حالاها نمیتونی... شادمهر مهسا
برای من خیلی مهمه... دوستم که داری... پس طرف این دوست داشتنی من
نرو... اون میتونه اولین بارش با یکی باشه که قدرشو بدونه

حیوون فرضم میکنی ترانه؟... قربونت برم... شوخی بود... تو ببخش خانوم -
خوشگله

چرا آدم نمیشی؟... اگه آدم بودی الان بچت هم تو بغلت بود -

اونوقت به نظرت همه زنی میتونه ببینه من اینقدر ترانه خانومو دوست -
دارم؟... اونوقت همه زنی حاضر میشه شادی تو زندگیش بمونه و حکم
سرخ براش نداشته باشه؟... ترانه من با هم همه چیزو نمیتونم کنار هم
ذداشته باشم... شادی و تو فعلا مهم ترین پارامترای زندگی منین... خیالت

هم تخت سعی خودمو میکنم طرف مهسا خانوم شاه پریون نرم البته قول
 بده نیستم

باز دستم بند گلدون کریستال شد و شادمهر خنده کنون پشت صندلی
 گردونش سنگر گرفت...من با تو چه کنم؟...با تو و اون مهسای دلباخته به
 تو؟...کنار هم مکمل همین ولی اگه هر دو یه جو عقل داشتین...به چیتون
 دلخوش باشم؟... به مهسای آب تو دلش تکون نخورده یا توئه یللی تللی
 باز؟...مهسا همه پارامتراتو قبول بکنه غیرتات تو کتش نمیره...پس همون
 تو اینجا بمونی اون اونجا به نفعه

.....

خنده رو لبم پررنگ شده نگام رفت سمت کاویانی که بیچاره نمیدونست
 بخنده یا جدیت ساطع کنه از وجود مبارک... موفق شده کنترل لب رو به
 دست گرفت و زیرپوستی لبخند زده رو به منشی با همون صفات دست و
 ...پاچلفتی توپید که

خانوم فرخنده این چه طرز کار کردنه؟...به نظر خودتون این بل بشو -
 آمادگی پذیرایی از مهندسای شرکت مهندس زندو داره؟

واقعا متاسفم مهندس کاویان...همین الان همه چیزو درست میکنم -

نگام باز کشیده شد به اون حجم ریخته رو زمین و لبام تو دهنم فرورفت
که یهو خدایی نکرده کش نره

مهندس کاویان طوری که نشده... میتونیم جلسه رو توی اتاق کنفرانس -
سالن پشتی برگزار کنیم

مهندس کاویان لبخند زده گفت: همین کارم تو فکرش بودم که انجام
بدیم... خب مجبوریم بین بد و بدتر یکیو انتخاب کنیم

در هر صورت امیر... یعنی مهندس زند زیاد اهل تشریفات نیستن -

ابروهاشو بالا انداخته با دست اشاره زد به اتاق حسام و گفت: وقتتونو
نمیگیرم... مهندس بابت تحلیل سایت یه سری حرف باهاتون داشتن

لبخندمو پاشوندم به اون منبع انرژی شرکت و از کنارش گذشته با قلاب
انگشت دوتا تقه درو مهمون کرده بی اجازه حسام چپیدم تو اتاق

تیپو نیگا... نگاه اونم که منو رصد کرد باز برگشت تو لپ تاپش با اون سیب
گاز زده پشت صفحه اش و منم قدم برداشته طرفش کنارش نیم رخ به نیم
رخش و ایساده نگاه سر داده تو لپ تاپ بوی افترشیو و ادوکلن تلخ

نمیدونم چی چیش رفته تو دماغم گفتم: مهندس کاویان میگفت کارم داری

کارم زیاد حرفه ای نیست... فقط میخوام بدونی که نظراتو بی زحمت -
کمتر ارائه بده تا این امیرعلی چپ و راست واسه خاطر خانوم نخواد ملتییو
به در دسر بندازه... من واقعا فلسفه این همه محبت ابراز شده شادمهر و
امیرعلی به تو رو نمیفهمم

دیگه دیگه -

لحنم شیطون... لبام خندون... چشمام برق دار... اخم اون تو هم... لباس رو هم
... فشرده... چشاش پر خون

حواسته که چی بهت گفتم دیگه نه؟... باز نری یه ایده ای بدی امیرعلی -
بیفته تو جونمون

چندبار میگی حالیمه... حالا یکی هم که پیدا شده مارو تحویل میگیره -
اگه توئه نتون ببین گذاشتی

نگام رفت سمت چشمای کمتر خونیش و خیره تو صورت نیم مثقال آرایش
داشتم

چیه؟... آدم ندیدی؟ -

نگاشو گرفته باز تو اسلایدای جلو روش دنبال اشکال گشته گفت: تیپ زدی.

پوزخندم دندون گردی کرد رو صورتتم و صداش تو اون فاصله تو گوش حسام نشست و واکنش برانگیزی حسام رو یدک کشی کرده نگاه حسامو باز کوک زد تو صورتتم و منم پررویی قاطی ملات اون پوزخند کرده... گفتم: قبلنا یه نظر دیگه داشتی... مثلاً همون اولین جلسه

تمومش کن... رابطه اون وقت خودم و خودتو با رابطه حالامون مقایسه - میکنی؟... اونوقتا برام یه مزاحم بودی... زور داشت برام که آقا بزرگ بخواد تو. تو شرکتی که من مدیرشم دخالت کنه و تو رو جا بده

حالا چیزی فرق نکرده... فقط حس میکنم از اون بار نفرتی که قبلنا - خرجم میکردی کمتر شده... خب اینم نتیجه اینه که کارت پیشم گیر بوده... میبینی از اون کلید خونواده رو ازدواج تو و مهدیس چقدر سر این قضیه ثروت من کمتر شده... تو یه عمر هم مهربونی پسر عموییتو خرجم کنی بازم بهم بدهکاری پسر عمو جان

اونوقت کی تعیین میکنه این حرف مذخرفو؟ -

...من -

- نه بابا نیم منم حسابت نمیکنم جوجه... واسه من دور بردار... هنوز مونده -
تا ضربه فنی که قراره مهمونشون کنم

مواظب باش یهو خودت آچمز نشی داداش -

- دوتا قانونو یادت میدم خوش دارم تا ته زندگیت گوشواره گوشت -
بشه... یک من یه خواهر دارم اونم اونقدر بلا تو جون آدمه که آدم به همون
یه دونه داشتنش هم غلط کردم میگه... دو حسام همه رو آچمز میکنه و
میپیچونه و یه گره محکم میزنه ولی آچمز شدن تو خط مراسم نیست

حالا که چی؟... واسه ما خود دست بالایی میگیری و به خواهری قبولمون
نمیکنی؟... یه کلمه از این تعاریف مثبت اندیشانت هم که برسه کف دست
...مهسا که زنده زنده خوراک شب مهدیس میشی شما

با دست کراوات نظم داد و خیره تو صورتم گفت: خوبه؟

نگامو از نگاه خیرش کنده دادم به کراوات طرحدار خاکستریش و گفتم: هوم
خوبه

قلبم زده زده... شقیقه ام نبض گرفته نگرفته... چشم گشاد شده نشده
 خیره شدم به دستی که موها تو پیشونیمو کنار زده گفت: چیه راه به راه اینا
 رو ول میدی تو صورتت؟... میخوام بدونم اصلا این چشات میبینه؟... اولین
 بار که خونه آقا بزرگ دیدمت بسکه این موها رو ریخته بودی تو این صورت
 . فکر میکردم چشم مشم نداری

دستش که عقب رفت یادم افتاد یه چند ثانیه ای هست که از نفس
 افتادم... دستام لرزیده بالا اومده جای دست اون روی موهامو لمس کرده
 بیشتر کنارشون زد و سرم پایین پارکنای کفو دید زد و گفتم: من دیگه
 ... برم... نیم ساعت دیگه

بمون... دیوونه ای بخاطر نیم ساعت بری پایین؟ -

... یا من از اول اونو اینجور ندیدم یا اون از اول اینجور نبوده

. کجایی تو؟... بیا این اسلایدا رو ببین باز این فتحی اشتباه نکرده باشه -

رو صندلی گردون مدیریتمش لم داده حس خوب بهم تزریق شده بی خیال
 ... بداندیشیم اسلایدا رو مو به مو زیر و رو کرده صداشو شنیدم

. این دختره نادریو حواست بوده تو این چند وقته چه کنه است -

نه که تو بدت اومده -

من همیشه دنبال آدمای خاصم... متفاوت... چیزی که تا حالا تجربش -
نکرده باشم... این واسه من عشوه اومدنا تو زندگیم زیاد بودن... دلم تنوع
میخواه

میترسم رودل کنی -

نترس حد خودمو میشناسم -

اونوقت اینجور آدمای خاص تو وجود مهدیس پیدا نمیشن؟ -

تو فکر کن یه درصد -

ولی به نظر من منشیت واقعا خاصه -

قهقهه اش هوا رفته نیش من چاکوند و شونم اتوماتیک بالا پرید... خب
دختره مشنگ گری درنیاره غیبت پشت سرش ردیف نکنه... به من چه؟

بهش فکر میکنم -

آره حتما فکر کن...بعد خیلی قشنگ تو روز خواستگاریت پاسوخته -
وقتی برگشتی من و مهسا هم بهت تبریک می‌گیم

حالا چرا پاسوخته؟ -

...نه که سینی چایو میدن دستش -

قهقهه اون هوارفت...دل من پوسید...آقا بزرگ که نداشت واسه بابا مهدی و
مامان شهره ام چایی دلبری بریزم ببرم...حقم اون روز ازلت نشینی کنج
اتاق بود و ناخن جویدن بابت استرس

چی شدی باز تو؟ -

هان؟ -

می‌گیم چته؟...یهو میری تو هم؟ -

...هیچی...دیر نکردن -

تفه منشی و بی اجازه و عین گاو سر انداختنش پایین و اومدن توو چشم
گشاد کرده از نزدیکی من و حسام و من تکیه زده به صندلی مدیریت...خب
من بی اجازه وارد میشم حق آب و گل دارم دختر جون...حق

خونی...میدونی یعنی چی؟...یعنی من بگم آخ آقابزرگ دک و یز شرکتو
پایین میاره بابت این آخ

حسام صدا تو سر انداخته توپید به منشی مات مونده به این همه نزدیکی و
من لم داده به صندلی مدیریت و حسام نیمه رو میز نشسته روبرو من و
...گفت:صدبار گفتم تا اجازه ندادم خوش ندارم کسی بیاد داخل

که چی؟...یعنی منظورت کلی بود یا فقط بدبخت هوار کشیده سرش؟

ب...ببخشین مهندس...آخه تیم مهندس زند اومدن...الان تو اتاق -
کنفرانس همه منتظر شما و خانوم فرزین

با دست اشاره زد به بدبخت و اونم سر پایین رد نگاهشو مشکوک کرده از
اتاق جیم زد و حسام راست و ریس و ایساده باز خودشو مرتب کرده دست
طرفم دراز کرد و امروزمو تکمیل کرد و من مبهوت این همه عوض شدن آقا
مونده خیره خیره دستو نظاره کرده بی توجهی خرج کردم و بلند شدم

حسام کم نیورد و دستشو مهمون جیب کرده برای اولین بار بی پوزخند و
منو بازم غرق بهت با دست اشاره زد من اول رد شم و خودش لپ تاپو بسته
با یه دست برداشته کنارم راه افتاد و باز تو مراسم از در رد شدن رسم
لیدیز فرستی به جا آورده باز نگاه منشی مشکوک کرده اشاره زد اول من و

منم بی خیالی طی کردم بابت اون همه بهت و رفتم طرف اتاق کنفرانس
سالن پشتی

.....
.....

..... امیرعلی باز آبمیومو باز کرده برام تو لیوان
ریخت و نگاه خانوم نادری باز من و امیرو زیر نظر گرفت

چه خبر؟ -

هیچی بابا... فعلا درگیر این پروژه و یه دونه دیگه ام... میخوام اینا تموم -
بشه یه سفر برم... اولین باره که این همه مدت تو ایران بودم... اونم فقط
تهرون

اهکی یعنی میخواستی واسه من کلاس بیای که سفرات خارج کیه؟ -

خنده ول داد و مهندس کاویان در حال تنفس سنگین کرد نگاهشو مته
اکثریت افراد اتاق رو مادونفر

عمت رفت؟ -

آره خدارو شکر...یه کم دیگه میموند بابا هم شده بودم...از اول میدون - آزادی تا خود سعادت آباد همون شب اول که پاش رسید ایران هر جنس مونثی که دید واسم لقمه پیچید...دیگه این آخریا میرفت تو این پارک دم خیابون خونم میشست دنبال دختر آفتاب مهتاب ندیده پارک دیده...الهی بمیرم نه که خودش پسر نداره آرزو یه خواستگاری رفتن رو دلش مونده بچه.

اینبار من غش غشی خنده ول دادم و تو گیرودار رخت دومادی و مضحکی .امیرعلی تو اون لحظه خندم بیشتر شد حضور حسام پشت سرمون حس شد که گفت:چیز خنده داریه بگین ما هم بخندیم

امیرعلی لبخند مصنوعی زده به اون پسرعموی عوض شده امروز من .گفت:چیز خاصی نبود حسام جون

جونت این وسط همون برو رد کارت بود دیگه نه؟...شادمهره دیگه تاثیر نذاره رو کسی روزش شب نمیشه

حسام چشم غره رفته به اون نیش هنوز باز من و خشکونده اون نیشو
خیال راحت کرده و باز گفت: آخه حس میکنم خیلی موضوع جالبی باید
باشه.

امیرعلی - اونکه صد در صد... هر چی ترانه رو خوشحال کنه موضوع جالبیه

برادرانه هات شادمهرونه نیست ولی بد به دل میشینه... چشم به ناموس
یکی دیگه نداشتنتون فقط مته همه

مهندس کاویان دوباره رفتن سر جلسه رو اعلام کرد و نفس منو ول
داد... تنش زایی حسام نامبروان ترین قضیه ایه که من تو این جلسه
فهمیدم

از کنارم رد شده تو گوشم گفت: جلو من مراعات نداری جلو بقیه مراعات
کن.

جونم؟... نه من میخوام بدونم جونم؟... دقیقا این حرف یعنی چی؟... جلو تو
مراعات کنم که چی بشه که حداقلش میکنی؟... تو رو سننه تو این لحظه بد
رو مخمه که یکیشو حرومت کنم

منم هنوز قدم از قدم برداشته آروم با لیوان آبمیوم بازی کرده گفتم: به
خودم مربوطه

برای اولین بار تو طی روز تکرار مکرراتش انجام شد و پوزخندش خیالمو
راحت که نه بابا این بشر یه نیمچه سلامتی هنوز داره... هنوز میشه بهش
امیدوار بود

.....

دستم بند کلید در بود و لب و دندونام تو یه همکاری مسالمت آمیز درگیر
...بند کیفم که

...سلام ترانه خانوم -

پاهام پاشنه چرخیده منو برگردوند طرفش و دستم جدا شده بند بند کیفی
شد که از دهن و دندونام آویزون بود و تاب میخورد

...سلام -

خوب بودن و نبودنش که اصلا به من ربطی نداره تا جویایی خرجش کنم

...اگه خسته این مزاحمتون -

...امرتونو بگین آقا سهراب -

خب لااقل یه اسمی درخور وجود خودت داشتی که نمی سوختم داداش
...جان

...میدونم حرفمو میذارین به حساب پروگرام ولی -

- اصلا مساله ای نیست فردا کرایه اون ماهو پیش پیش میدم خدمت سمیه -
خانوم... بهشون هم بگین اگه خواستن اتاقا رو خالی کنم یه دوهفته قبلش
...خبرم کنن

...نه... اصلا مساله این حرفا نیست... بحث سر اینه که -

بحث؟... آقاسهراب من تازه از سرکار برگشتم اگه میشه زودتر حرفتونو -
بزنین من ممنونتون میشم

زبونی رو لبا کشیده گفت: والا میخواستم اگه میشه یه روز با خانواده خدمت
...خونوادتون بابت یه امر خیر

شقیقه ام نبض گرفته... دلم تو هم پیچ خورده... سرم از شدت نفرت پایین
افتاده... صدام به حد داد رسیده گفتم: تا آخر اون هفته اتاقو تخلیه میکنم

...تر... ترانه خانوم آخه... منکه حرفی نزدم... فقط -

...دیگه نمیخوام چیزی بشنوم -

صدام هوار زنوننی تو حیاط اوج گرفت و ته تهش سمیه خانوم از اون اتاق فرمانرواییش زد بیرون و با چشاش برام خط و نشون کشیده رو به سهرابش گفت: بیا مادر... خودتو واسه این جماعت کوچیک نکن... این اگه خانواده درست حسابی داشت که ولش نمیکردن تک و تنها هر غلطی که دلش خواست بکنه

هر روز پاییزه... هر هفته پاییزه... هر ماه پاییزه... هر سال پاییزه... پنهونم از چشمات... من ماه پس ابرم... من کاسه صبرم... این کاسه لبریزه... این کاسه... لبریزه

اشکم و بغض نفس برم تو حنجره خنجر کش به مدد اون غد بودن ارته ورته شده تو خون تک تک فامیل فرزینی پس زده شد و صدام افتاد تو سرم... تو سری خوریم واسه اون وقتایی واسه سمیه خانوم خانوم نبوده ردیف بودن که لنگ دوزاتر سه شاهی تو یه رستوران فکستنی وردست آشپزش نازک تر از برگ گل که پیش کشم کلفت تر از سنگ خارا میشنیدیم... حالا این دختر جلو روت همون نوه فاروق خان فرزینه که وقتی چپ نگاهی مهمونش میکنن یه گردان آدم پشتشن

حرف دهننونو بفهمین -

سمیه خانوم - دختره معلوم نیست داره چه غلطی میکنه که یهو واسه من وضعش خوب شده... خلاق هر چه لایق..نوه من ارزشش خیلی بالاتر از...امثال توئیه

...من کاسه صبرم...این کاسه لبریزه

نوه فارق خانم هنوز...کمتر شده از درجات افتخار چهار سال پیشم ولی هنوزم پشت فامیلیم یه خم و راستی تا کمر هست و یه نگاه حسرتزده به موقعیتم...هنوزم منم اون سوگلی خونه فاروق خانی که بگم آخ زیر پوستی واسم جون میده...من همونم که مهدیس یه عمری واسه جا من موندن حسادت شد همه اخلاقش...من همونم که حسام هم با همه یکی یه دونه پسر بودنش جا من عمرا بتونه باشه...من همونم که خاتون دو ساعت که حرف نزنه باهام قد همه این دو سال بی خبری واسم نگرانی راه به راه ول میکنه و دل ریش واسه همه جا میذاره...من همونم...ترانه فرزین...کم کسی نیستم...کم کسی اون تویی هستی که واسه دو روز دیر کرد یه اجاره بی...آبرویی مهمون دل من همه در و همسایه میکنی

...تا آخر اون هفته از این خونه میرم -

منم و بی جنبه بازی...منم و دلخوشی به صدوپنجاه تای تو حسابم...منم و دل گرمی از بودن آقا بزرگ...منم و پشت گرمی به شادمهر...منم و یه پشت... و پناه به اسم بابا مهدی

سمیه خانوم - هی بهت گفتنم این دختره معلوم الحاله به گوشت... نرفت... ببین خوبت شد؟... دختره آکله

... زخم میزنی اما از جذام بیزاری

من و معلوم الحالی؟... دوسال پیش کم خردم کردی جلو ملت؟... دوسال پیش کم واسه من صدا تو سر انداختی بابت دوروز دیر کرد اجاره خونت؟... دوسال پیش... حالا من معلوم الحام یا توئه آبروریز؟... به حرمت سفیدی اون مو صدا پایین میارم و تو دلم هر چی لایقته بارت وگرنه منم بابت همون خون فاروقی تو رگ و پیم خوب بدم رسم سر جا نشونی امثال تو رو... فاروق خان خانزادگی رو واسه همین تو سری نخوریا یاد هممون داد.. و من با همه زیر دستش بزرگ شدنا بازم رفوزگی آوردم

در پشت سرم کوبیده شد و پاهام سست شده رو زمین پخش شدم... صدای فحشا و دری وریاش هنوزم می اومد... صدای اون آخرین نمونه آمیب پیوند زده شده به جلبک تک سلولی هم واسه آروم کردن اون آبروریز پشت... بندش

من و مردن لایق همیم... به کجا رسیدم من؟... من نوه سوگلی بودن اینقدر
 ذلیلم؟... من وارث اون همه ثروت این همه خاک بر سرم؟... من و شاه دختر
 بودن خاتون این همه خوارم؟... اینا همه واسه خاطر توئه... چطور ازت بگذرم
 ... د نالوتی؟ ... من که ذلیل و خوار فقط واسه توئه بی مرام

.....

 د دست برده تو موهاش نیش منو کش داد و با
 ... چشم غره اش قهقهه ام هم ضمیمه شده اش هوا رفت

چته تو؟ -

.شادمهر - زهرمار... ببند اون دک و دهنتو تا نزدم نرم نرمش کنم

جون ترانه از این غلطاهم بلدی؟ -

... نیشگون مهسا از نا کجام خفه خون زده ام کرد و نابود

شادی ذوق زده کتاب تو دست هنوز دو دقیقه از فراگیری علمش با داد و
 تشر شادمهر نگذشته از اتاق زد بیرون و گفت: فهمیدم... خب بیا همین
 جا... اینقدره خوش میگذره

شادمهر یه نیمچه داد حروم اسم شادی کرد و شادی جنگی پرید تو اتاق و یه نیم ثانیه گذشته از لای در سر کرده بیرون چشم مظلوم کرده واسه اون...
ظالم گفت: بد میگم؟

...باز اسم شادی با ولوم بالا و در کوبیده شده از بابت حرص شادی

...مهسا - اینکه اصلا معضلی نیست... اوج اوجش میای خونه ما

شادمهر حرص زده از این پیشنهاد به کانایه لمیده زیر چشمی مهسا رو با ...اون همه پسر کشیش پاییده گفت: خونه آقا بزرگت ختم کلام
...نچ -

شادمهر - یه بار دیگه از اون فکت نچ و نوچ در آد خودم اون فکو خردش
میکنم میفهمی مطلبو؟

مهسا - حالا چرا خونه ما نه؟... اینقده هم خوشحال میشیم هممون... یه
...مدت بی خیال خونه مجردی شو دیگه ترانه

...شادمهر چشم نکنده از اون اندام تک توپید که

شادمهر - همون که گفتم... تا یه خونه مطمئن پیدا کنم میری خونه
آقابزرگت... اصلا چه معنی داره چپ و راست واسه من دم از استقلال
میزنی؟... مگه خونه آقابزرگت چشه؟

...نگام رنگ تعجب گرفته تو صورت شادمهر بالا پایین شد و گفتم: قبلنا

...شادمهر - قبلنا آقابزرگتو نمیشناختم

آهان اونوقت تو همین دوتا جلسه تجاری باهاش شناختیش دیگه نه؟ -

نیشش یه وری شد و بالاخره دل کند از نگاه به اون اندام تک و نفس منو
.آزاد کرده برگشت تو اون صفحه سبز نمیدونم بین کجا و کجا مسابقه اش

.مهسا - ترانه بریم دیگه... اومده بودیم فقط شادیو ببینیم

شادی جنگی دوئیده بیرون جلومون کتاب برعکسی تو یه دست گرفته و تو
اون یکی گوشی فشرده گفت: چون من؟... الهی درد و بلات تو سر یکی یکی
.این آکله هایی که هی میان و میرن

اشاره چشمیش هم به شادمهر ضمیمه شد و نیش من چاکید و مهسا تو هم
رفت... ای دردت تو جونم... باور کن این نکبت جلوروت فقط به درد یه بار

...دید زدن میخوره ولا غیر

شادمهر پشت شادی قرار گرفته... پس گردنی حرومش کرده... یه فحش ج و آبادی و بی فرهنگی مخصوص خودش بارش کرده شوتش کرد طرف اتاق و گوشیش هم قرنطینگی تو مشت خودش فشرد و باز غرق فوتبال زیرچشمی مهسای نکبت امروز زیادی جیگر شده رو از نظر گذرونده
گفت: شام سفارش دادم

یعنی که چی؟... برو بمیر داداشم... من نمیذارم... نه نمیذارم... مهسا تکرار من... نیست

مهسا بی خیال اون همه نخ دادنای تابلوئه شادمهر رفت طرف اتاق شادی و من موندم و پوز خندم و شادمهر حرص خورده بابت اولین بار دست رد به سینه خوریش... خوردی داداشم؟... مونده تا آدم شدن... نفس کم نیری... برادرم

مهسای برگشته از اتاق باز رد نگاه شادمهرو به خود کشید و من حرص... خوردم از اون تیشرت ساده ولی زیادی رو تن مهسا خوشگل

مهسا - من قرار دارم واسه شام... ترانه اگه تو میخوای بمون

میمونم و حرص خوردن رو سینمایی با بازی شخصیت اول یعنی شادمهر... میبینم

فک شادمهر چفت شده باز نگاش رفت طرف اون صفحه سبز و چند تا آدم
علاف دنبال یه توپ دوئیده

.....
.....
لقمه به زور خاتون تو حلقم چپونده شده رو قورت دادم و رو به آقابزرگ
زیرچشمی لیلیشو دید زده گفتم: نهج...آخه آدم به زنش هم چشم ناپاک
میندازه?...قباحت داره والا

آقابزرگ - دلم خوش بود اون مزاحمو دکش کردیم رفت حالا یکی دیگه
شده بلا جونم

آخه من فدات شم دلت میاد؟ -

لبخندش زیرپوستی واسه من آشنا نیومده رو لب خورده شد و خاتون هم
تکرار مکررات کرده تشر زده به آقابزرگ مثلا و تو دلش قربون قد و بالاش
رفته گفت: اذیت نکن بچمو فاروق

آقابزرگ اینبار اون زیرپوستی قبل از رونمایی رو لبش خورده رو بروز داد و
کش داد اون لب رو گوش تا گوش و خاتون اینبار رو به من ناز اومده واسه
آقابزرگ گفت: الهی دردت تو جونم اینقده خوشحالم که الان پیشمی

الهی من فدات شم نباش دیگه... نیگا آقابزرگ چه حرصی میخوره جا من -
 طرفدار فاروق باش... در ضمن من تا آخر ماه یه خونه خوب و درست
 درمون که پیدا کنم رفع زحمت میکنم و شما دوتا لیلی مجنونو میذارم که
 به هندی بازیاتون برسین

آقابزگ دست برده به عصاش... من عاقبت اندیشی کرده واسه اون دست
 بردن به عصا... عین جت بلند شده از جا... شانس آورده بابت نخوردن اون
 عصای آب طلا به ملاج مبارک دوئیدم طرف در و گفتم: جستم فاروق خان

آقابزرگ - یه بار دوبارش شاید جستته باشی بار سومو دیگه عمرا بتونی بابا
 خندیده گفتم: خداحافظ تو نبود من بهره کاملو ببرین

باز حرص الکی و لبخند واقعیش... آقابزرگم من تو اون چهارسال نبود
 کنارت دلم پوسید تو همه حجم بی کسی و بی پشت و پناهی

از در زده بیرون یه ماشین جلو پام ترمز کرده نگام کشیده شده به شیشه
 پایینش تو اون سرما پسرعمو جانو زیارت کرده اخم تو هم کشیده
 گفتم: اینجا چی کار میکنی؟

سلامتو خوردی دیگه نه؟ -

...سلام خب اینجا -

علیک سلام...سوار شو با هم میریم -

واسه چی؟ -

یخ نزدی اون بیرون؟...میگمت میرسونمت دیگه...یه مسیریم -

دستم بند دستگیره شد و بعد بستن اون کمر بند گرم شده تو گرمای
ماشین آخرین مدلش گفتم: نذر داری؟

چی؟ -

میگم نذر داری که اومدی دنبالم؟ -

یه کج خند قاطی فیگور کلاس رانندگیش کرده گفت: گفتم یه کوچه
فرقمونه یه محبتی در حقت کرده باشم

آهان -

حالا که باز عزیز آقابزرگ و خاتون شدی چه مزه ای داره؟ -

- بد نیست... یعنی خوبه ولی نه من ترانه چهار سال و خرده ای پیشم نه -
 اونا اون آدم... من طعم استقلال چشیدم بد هم بهم مزه داده دیگه نمیتونم
 خودمو با ابن سبک زندگی وفق بدم... یه جورایی از همون بچگی تو خونه
 ای بودن که پر از رفت و آمده و زندگی شخصی توش محدود دلزده بودم
 واسه همین به اون سرعت عاشق شدم؟... تا از اون خونه پر رفت و آمد -
 بیرون بیای؟

چی تو زندگی من واسه تو معماست؟... بگو واست حلش کنم -

- تو که اینقدر دم از عشق میزدی چرا ازش جدا شدم؟... شاید هم اون -
 نخواستت... درسته؟

خرد شده از بار تحقیر نفرت بار حرفاش نگاه لبریز اشکمو دادم قاطی
 ماشینایی که از کنارمون میگذشتن

... ترانه من منظوری -

داشتی... من عادت کردم راحت باش -

واقعا منظوری نداشتم... ببخش -

وای باید باورم بشه یکی یه دونه نوه پسری خاندان فرزین داره ازم عذر -
میخواه؟...مهربون شدی

چرا جلوی من هی گارد میگیری؟...من با تو دشمن نیستم -

دوست هم نیستی...پس سرت به کار خودت باشه -

چرا؟...چون یه سوال درباره اون عوضی کثافت پرسیدم -

داغ کردم...دلم به هم خورد...صدام لرزید

مواظب حرف زدنت باش -

چرا؟...چون به اون آشغالی توهین کردم که تو رو عین یه تیکه آشغال از -
زندگیش پرت کرده بیرون؟...بزرگ شو ترانه...اون عوضی لایق فکر کردن
هم نیست...خر بودنو بذار کنار...یه بار خرش بودی واسه هفت جد فامیل
بسه

بزن کنار...میگمت بزن کنار -

...قفل کودک زده سرعتشو بالا برده منوبه مرز جنون رسونده داد زدم

تو چرا یهویی اومدی وسط زندگی من؟...چی از جونم میخوای؟...مگه من -
باید بلا کش کارا و غلطای تو باشم؟

من یه چیزی میخوام...به اونم میرسم...گاماس گاماس...بچه خوبی باش -
ترانه...من به هر دو مون فکر میکنم نه فقط به خودم...همه اون گذشته ای
که تو رو از همه چیزایی که حقت بوده گرفته رو بنداز دور...اینبار دوستانه
گفتم دفعه دیگه نمیدونم چطور قراره حالت کنم...حتی رفاقت با شادمهر
و امیرعلی هم غلطه

زندگی شخصی من به تو هیچ ارتباطی نداره...مطمئنا امیرعلی تقاضای -
کار منو تو شرکتش رد نمیکنه

بچه ای ترانه خیلی بچه ای...جا خالی دادن کار بچه هاست...تو اهل -
وایسادن پا حقت نیستی

چی عایدت میشه بابت چزوندن من؟ -

گفتم که من فقط به خودم فکر نمیکنم دارم به حق خودم و خودت که -
ازمون گرفته شده فکر میکنم

جمع کن بابا دلت خوشه... چه حقی؟... چه کشکی؟... دیدی که آقا بزرگ -
منو هیچ وقت دور نزده... تو فقط استاد اینی که منو بچزونی

ترمزش تو پارکینگ شرکت زده شد و من راجت شدم از اون اتا فک پر از
هوای مسمویت فکری

...قدمام تند شد طرف آسانسور

...ترانه -

درد و ترانه... ترانه دیگه اون دختر هیجده ساله پا عقیدش یه پا وایساده
نیست... این ترانه از جنس چینی بند زده هاییه که بار دوم شکستنش
همون دیگه فاتحه خونیشه... ترانه امروز دیگه جون معماهای زیرکانه
پسرای اطرافشو نداره... ترانه این روزا هست که دیگه ترانه نیست

در به روش بسته شد و دیدم حرکت لباسو که با حرص که میگفت: کله شق

.....

مهسا کنار امید نشسته و از خاطرات لوس دانشجوییشون بهره کاملو برده
و شادمهر حرص داده بابت اینکه کافی شاپ قحطی آوردیمش یه نیم نگاه
بههم انداخت و یه لبخند هم چاشنیش... آهان... دوزاریمون هم راس وریس

شده تو جاش افتاد و ملتفت اصل قضیه یعنی همون حرص دادن و سگ
محلی به شادمهر شدیم... نه بابا اینم بلده

شادمهر نفس پر حرص تو گوشم ول داده گفت: این پسره عنتر کیه؟

وای نیگا چه خوش تیپه... هم کلاسی مهسا بوده... خبرش هم دارم که یه -
تمایلاتی به مهسا داره... شکیلا رفیق مهسا رو میگما میگفت عینهو چی تو
دانشگاه خاطر خواه داشته

بدت هم نیومده شما -

نه والا کیه که از همچین تیکه ای بدش بیاد -

ترانه زر بزنی بلند میشم هم تو رو چپ و راستت میکنم هم اون لگوری -
نفهمو... عوضی و لش کنن تا تو صورت طرف میره

شادمهر چشات درست میبینن؟... بنده خدا که اینقده آقا نشسته -

آقا؟... آره دیگه آقایی به همین مو تو هواست دیگه نه؟ -

گمشو... مدل مو به این نازی -

...ترانه -

خفه خون گرفته باز نگامو دادم طرف امیدی که هرچی ازش تعریف کرده و نکرده بودم رو ناامید کرد...خدایی عینهو بز میمونه...مدل مو هم که نگم همون یه چی در حد انیشتین دیگه...ای درد بگیرن این هنریا که آبرو واسه هنر جا نمیدارن چپ و راست

سنگینی دستی رو شونم و کشیده شدن هم زمان نگاه من و شادمهر به دسته و لبخند کجکی حسامی که نمیدونم وسط سگ محلیای مهسا و حال به هم زنیای این امید مو عین دم موش بسته از کدوم گوری نزول اجلال فرمود

حسام - سلام

شادمهر هنوز میخ اون دست رو شونم سنگین شده زیرلبی خودشو در مقام دشمن واسه حسام تراشیده جوابی داد و جای اون صاحب دست سنگین شده رو شونم دیوار منو کوتاهتر پسندیده چشم غره حوالم کرده حالیم کرد که ما با هم تنها رو صددرصد میشیم

سلام...اینجا چیکار میکنی؟ -

مهسا جای اون کنار من لم داده و تیپ اسپرت زده گفت:هیچی بابا اس داد
بهم که کجاییم؟...منم گفتم پاتوقیم

ای پاتوق تو سر توه نفهم خاک تو سر همون شادمهر لیاقتت خراب بشه
که من نفسی تازه کنم از دستت...آخه شادمهر که همینجوری واسه من
بندری میره رو چه به حسام دیدن بد مدله روش حساسیت داشته

حسام صمیمی تر و حرص در آری تر از همیشه دست پشت صندلی من
انداخته و من هم سیخ نشسته لب زده به لیوان لب زده آب پرتقال من با
نگاش رصد کرد لاقیدانه اون امید مو مدل انیشتینی رو

حسام – فرهاد سراغتو میگرفت...مته اینکه با تور دارن میرن کیش گفتن
تو ومهسا باهاشون برین

شادمهر خودشو دخیل کرده گفت:آره فکر خوبیه...من و شادی هم وقت
آزاد داریم

حسام – منم یه چندروزی میتونم به خودم مرخصی بدم

شادمهر – حس نمیکنم تو این پروژه وقت آزاد به اون صورت داشته باشی

یعنی تو غلط میکنی بخوای همراه ما بیای... نه که آقا رو شخصا دعوت
کردن مانور هم میدن... والا

حسام - کاویان هست... من اصولا زیاد خودمو درگیر نمیکنم

این جنگ پنهان شادمهر و حسام گونه بد رو مخم تاتی میره... یکی هم
نیست بگه این دو تا چه مرگشونه

چه خبر از شادی؟... گوشیشو گرفتی دیگه دلمون داره میپوسه -

شادمهر - دختره پررو کنکور داره چپ و راست یا تو فیس بوکه یا تو
گوشی... اینی که من میبینم آبیاری گیاهان دریایی هم قرار نیست قبول
بشه

ولش کن... چی کار به درس خوندن داره؟... یکی درس میخونه واسه -
خودش کسی بشه... یکی درس میخونه و مدرکشو قاب میکنه میزنه به
دیوار... یکی هم درس میخونه بر فرض محال یه کاری پیدا کنه که توش نون
باشه... شادی میخواد چیکار کنه؟

خندیده سیگار مارکشو کنج لبش جا داده فندک طلاشو یه تیک خرچ کرده بوی خوب سیگار تو بینیم پیچید... اونم سیگار میکشید... حتی با استیل تر

شادمهر - شادی درس میخونه که زحمتی که این همه سال واسش کشیدم باد هوا نشه

خندیده دلم رفت واسه این همه پدرانهای برادرگونه شادمهر... مهسا خر همین کاراته دیگه... خاک تو سر خرس

حسام کنار گوشم هنوز با اون لیوان لب زده آب پر تقالم گفت: چته واسم قیافه گرفتی؟

محلش نداده نفس ول دادم بابت رفتن امید و مهسایی که به جمع برگشته با لوندی تو ذاتش پیدا گفت: چقد ماهه

نیش من تو هم کشیده... حسام نمیدونه چطور خنده ول داده... شادمهر پر حرص و پوزخند به لب... آره از جهاتی ماهه اونم با اسلاید نزدیک

مهسا - ترانه اینقده وضعشون توپه... میگن باباش همین یه پسر و داره

شادمهر ابرو بالا انداخته پوزخند ول داد باز و منم نیشم باز تو هم کشیده شد... خوب پول دارن چه ثمر؟...یه کمشو خرج این قیافه داغون بچشون بکنن...والا

حسام - این آکله ها رو از کجا پیدا میکنی مهسا؟

مهسا - زهرمار

حسام - ترانه دروغ میگم؟...شادمهر جون دروغ میگم؟

شادمهر واسه اولین بار نیش موافق چاکونده واسه حسام گفت: نه داداش...انگار همچین دستگاه کموانت یه دور سروته رو یارو رد شده بود

مهسا حرص زده بابت این تحلیل های واقعا بی شعورانه ولی واقعی آقایون گفت: حالا از شما بهتره...مهم اخلاقه

حسام - مبارکه ایشالا...حالا من کی دایی میشم؟

دهنم افتاده از این همه غیرت خرج شده بابت خواهرش به زور جمع شد و نیش شادمهر هم تو هم کشیده...این دیگه کیه؟

مهسا خندیده فنجون قهوه به لب نزدیک کرده گفت: من اصولاً چندسال اولو به خودم و خودش مرخصی میدم

حسام - نه بابا نکن این کارو با ما... من دلم خواهرزاده میخواد

مهسا - حالا ببینم چی میشه؟... اینم فقط واسه خاطر اینکه خاطرت خیلی عزیزه

حسام - من همه جوره مخلص مرام این آبجیمم

مهسا - دوست دخترات هم اینجوری خر میکنی دیگه نه؟

حسام - نه چلقا مختلفه... نه شادمهر خان؟

شادمهر فکش چفت شده از این همه غیرت خرج شده پسرعمو جان نیش زوری وا کرده گفت: من اهل قلق ملق نیستم... کلهمشون بابت همون آویزونیشون قلق اینا رو معافمون کردن

حسام پوزخند زده نگاه زیرچشمی حوالم کرده گفت: پس دستت تو کاره

مهسا سر پایین انداخته دل منو خون کرده حال منو از داداشش به هم زده
پر حرصم کرده دادمو در آورد

بسه دیگه...واسه من آمار ول میدن...نه که افتخار داره -

شادمهر - شما ببخش خانوم

دلَم بی خیال مهسا واسه اون همه شیطنت داداشم رفته خندیدم و حسام
نگاشو سنگین کرد رو صورتم و تو حواس پرتی شادمهر بابت تماسش سر
کرده تو گوشم گفت: چه نیشتم هم واسش میره

لبامو غنچه کرده جلو دادم بابت حرص در آری و خندیده گفتم: دوشش
دارم

اخماش تو هم دوئید و نگاش رو لبای بابت حرص در آریم ثابت
موند... حرصت گرفت پسرعمو جان؟!... دوشش دارم

.....

چمدون دنبال خود کشیده آخرین سفارشای به جون فرهاد شده رو چک
...میکردم تا دست بر قضایی خاتونم یادش نره یه واوی این وسطا

نسترن هم خنده کنون آبمیوه خاتون دهشو بالا میرفت و خانومونه و پر
ابهت واسه آقای بدبخت و زیردست خاتونش چزیده چشم و ابرو ول
...میداد

مهسا هم که با گوشی درگیر تو مراسم ادای نذری بود که یه هفته ای بابت نیومدن مهدیس همرامون یه بند دخیلشو به همه امامزاده های داشته و ... نداشت تهرون بسته بود

حسام هم یه وری لم داده دونه دونه پره پرتقال میداد بالا و خیره خیره ... مارو رصد

زنگ در خورده جنگی خود رسونده به آیفون لبخند ول دادم به تصویر عینک دودی دار شادمهر و شادی... کلیدو زده تو ایوون منتظر شدم و شادمهر باکلاس لبخند شیک آقامنشی رو لبش ول داده همون مختص مواقع دیدن بزرگون قدم برداشت طرف من و خاتون از اول دیدن شادمهر و شادی یه ریز زیرلی قربون قدوبالای خوشگلوشن رفته... خاتون هم بله... مهسا رو من نمیدونم چرا خرده گیریشو میکنم؟... والا... شادی هم جودی ابوتانه سعی در همگام سازی قدماش با قدمای داداش خنده کنون دستی تکون داد و شادمهر از همون زیر عینک دودی چشم غره رو رفت و ... شادی هم دستش شل شد و هم خندش

با بهترین ژست سراغ داشته از خودش عینک دودی برداشت و خم شده دست خاتونو بوسیده دهن منو شش متر وا انداخته لبخند چاشنی اون صورت ته ریش دار منو یاد اون انداز رو به خاتون و منو آدم حساب نکرده . گفت: سلام احوالتون؟... به خدا ببخشید دائم مزاحمیم

خاتون لبخندش تمام به تمام وا شده نگاه از صورت جذاب مهسا کشش
...نکنده گفت: نه مادر اینا چه حرفیه؟...خونه خودته

شادی هم خودشو یه نموره واسه خاتون لوس کرده دست انداخته گردنش
با خاتون رفتن داخل و من موندم و شادمهر واسه من تیرپ چای شیرین
...برداشتته

چیه؟...مشکلیه؟ -

...راحت باش جون ترانه...میخوای نریم کیش تو اطراق کن اینجا -

بد فکریم نیست...ولی خب همه رو این سفر حساب کردن -

روتو برم...این خانوم خوشگله خاتون من بودا...تاکید میکنم فقط خاتون -
...من

با دست پشه مزاحمونه منو کنار زده رفت داخل و منم وصله ناجوری و
...خنده رو لبم دنبالش

شادمهر دست با آقا بزرگ ردوبدل کرده کنارش جا گرفته سرکرده تو
گوشش یه چیزایی میگفت و چشمای حسام و فرهاد هم درگیر این

صمیمیت عجیب آقابزرگ اکثرا به جز فرزنداشو آدم حساب نکرده بالا
... پایین شده فوضولی ساطع میگرد

مهسا تو گوشم سر کرده گفت: داری آقابزرگو؟

... دارمش... شادمهره دیگه -

مهسا - چه جایی هم وا کرده تو دل همه... مامانم از همون عروسی این
. شادمهر از دهنش نمیفته

. خوشم میاد همه فامیلی عاشق یکی میشین -

. مهسا - نه که خیلی آدمه

. تو هم عاشق همین غیر آدمی دیگه -

... مهسا - بره بمیره

اون نیش باز ته بره بمیرش هم که من اصلا نمیدونم کدوم صیغه صرف شده
... هست که دیگه نه؟... آره جون خودت

فرهاد - بچه ها بهتره دیگه راه بیفتیم... به ترافیک میخوریم دیر به پرواز

...میرسیم

شادی - چرا خاتون جون شما با ما نمیاین؟

یعنی چایی شیرینو نابود کرد این نیم و جب قد و بالا

...مهسا باز سر کرده تو گوشم گفت: میبینی چه خواهرشوهرم نمک داره

...چه خودت هم فامیل میکنی... گفتم که -

...مهسا - ولمون کن بابا... بذار حداقل با خیالش خوش باشیم

...دردت تو جونم همین خیالاس که میزنه پدرصاب بچه رو درمیاره دیگه

.....

دستش رو شونم سنگینی کرده نگاشو داد به مجله تو دستم و گفت: بهت

...نمیاد اهل این چیزا باشی

مگه به اومدنه؟ -

حسام - پ به چیه؟

زندگی یادم داده از رو قیافه قضاوت نکنم -

...حسام - واسه خاطر اون

میشه تمومش کنی؟...حداقل دلم خوش بود چند روز از دست حرفای بی -
...سروتهت راحتم

حسام - از چی فرار میکنی؟...از واقعیت؟

از تو...از تویی که فقط بلدی با روان یه آدم بازی کنی...من اون گذشته رو -
به با حرفای تو گذروندن ترجیح میدم...واقعیت من هم تلخی داره هم
...شیرینی...بی خیالم شو...خواهش میکنم

عجز صدامو شنیده نگاشو همونجور زوم کرده تو چشم پوزخند قاطی لبش
...کرده گفت:مشکل از تو نیست مشکل از اینجاته

ضربه زده تو پیشونیم با انگشت اشاره خواست باز واسه من نطق غرا بیاد
...که صدا شادمهر شک قاطی لحنش کرده نگاه جفتمونو برگردوند طرفش

شادمهر - ترانه اینجایی؟

ابروهاش توهم کشیده شده به انگشت اشاره رو پیشونیم بود و حسامی که
...مته مزاحم نگاهش میکرد

...داشتم می اومدم -

...شادمهر - بهتره بریم

منتظر من شده نجاتم داد از اون انگشت اشاره به پیشونیم زده و حالمو از
...خودش به هم زده

سر کرده تو گوشم گفت: با این پسره چی میگفتی؟

هیچی...چیز خاصی نبود...چته شادمهر؟ -

خوشم نمیداد ازش...نگاش بهت یه جوریه -

چه جوریه؟ -

...یه جور ناجوریه...رومخه -

...راستی حرفت بد واقعیه داداشم...رومخه...با همه باکلاسیش بد رو مخه

به کنار مهسا و بقیه رسیده فرهاد گفت: کجا بودی؟... حسام کو؟

داره میاد -

فرهاد یه چی دم گوش نسترن گفته نسترنو خندوند... من هم از این خنده
...ها داشتم ... کم داشتم... ولی داشتم

فرهاد مدیونی... نه به من... به همه حسرتای با رفتارت تو وجودم ریخته
...مدیونی

.....
.....
با مهسا و شادی هم اتاقی شده به سقف بالا سرم خیره صدا مهسا رو
شنیدم

بیداری؟ -

اوهوم -

ترانه به نظرت حسام یه مرگیش نی؟...یه اتفاقی داره میفته من -
مطمئنم...یه چی که بد داره رو مخم تاتی میره...دلم شور میزنه...نمیدونم
چرا حس میکنم تا ته امسال یه اتفاق بد واسه یکی از ماها میفته

...خب این چه ربطی به حسام داره -

حسام ساز ناکوکشو کوک کرده...تا جایکه یادمه از وقتی برگشت حرف -
اینکه باید با مهدیس ازدواج کنه تو خونه بود اونم هیچی نمیگفت منم
میگفتم به چی مهدیس دل خوش کرده ولی چند وقتیه جنگ اعصاب تو
خونه راه انداخته که مهدیس نه...نمیگم اشتباه میکنه پشتشم ولی پشت
این جنگ اعصابه یه چی هست...حسام طمع پول آقابرگو بد داره...یه
جوایی مته خود آقابرگه ولی این از سر باز زدنه جدیدا داره معادله هایی
که یه عمر درموردش داشتمو به هم میریزه...پا یکی وسطه...یکی که بد دل
...داداشمو برده...باید باشه وگرنه بی دلیل که نمیشه

مهدیسو نخواستن دلیل اینکه کسیو بخواد نیست...مهسا هر کسی حق -
...داره واسه زندگیش تصمیم بگیره

نه ترانه من میشناسم حسامو یه مرگیش هست...به این یه مرگه هم بد -
دلم گواهی بد میده

...سخت نگیر -

چند روز پیش شنیدم داشت به بابا یه چیزایی در مورد تو -
...میگفت...نمیدونم چی فقط اسم تو قاطیش بود...بابا هم ناراحت بود

...بی خیال دختر...از خودت بگو -

...ترانه شادمهر داره بهم نزدیک میشه...حس میکنم -

مهسا نمیگم بهش نزدیک نشو فقط ضربه نبین...مته من نشو...شادمهر به -
...قول خودش تا وقتیکه عاشق نشه مرد زندگی نمیشه

میبینی چقدر همه دوسش دارن...حتی بابا هم ازش تعریف میکنه...مته -
...اینکه خیلی خرس میره

به خاکی بودنش نگاه نکن یه چیه در حد بابا مهدی و اون و -
...امیرعلی...شادمهر واسه همه دوست داشتنیه

چی شد که با هم رفیق شدین تا این حد؟ -

قبل ازدواج به هر روشی شد خواست نذاره عقد من و اون سر بگیره -
بعدش هم که گفت اگه کاری از دستش برنمیاد حداقل مبتونه واسم برادری

کنه... دووم نیاورد... خریتامو دووم نیاورد که رفت... وقتی واسه دومین بار هم با صورت کبود دیدم نتونست بمونه... داغون شد... خواست بزنه تو گوشم... نتونست دلش نیومد... داد زد سرم که چرا خودتو راحت نمیکنی... گفتم من بدون اون راحت شدن تو کارم نیس... مهسا خربودم؟

تو خانوم بودی... خانومی خرج دادی... ولی چرا؟... چرا یهو بریدی؟... تو که - این آخریا دلت گرم شده بود... تو که میگفتی نهال زندگیت داره پا میگیره... تو که میگفتی یه چیزی داره یه چیزاییو عوض میکنه... چی شد اون چیزه؟

نابود شد اون چیزه... یه حرفایی رو باید گفت ولی قلبم نمیذاره... بغض میکنم بازم... یه حرفایی رو باید گفت ولی قلبم نمیذاره... چقدر دور شد ازم... یه حرفایی رو باید گفت ولی قلبم نمیذاره... چقدر تلخ بود... مثل... زهرمار

.....
.....
... کارتو تو دستش بالا پایین کره گفت: اسمش هم باکلاسه

چشم و ابرو اومده باز زل زدم به کشتی یونانی و مهسا و نسترن ندید بدید بازی در آورده آخرین مولکول کارت اون پسره مثلاً با پرستیژو زیر و

رو کرده ذوق مرگی کردن و نسترن گفت: مامانش فداش شه "سورنا
مدیرزاده"... فامیلو دارین؟

مهسا - غلط نکنم اینا جدشون به آموزش پرورشیا میخوره
...ندید بدیدین چقدر -

مهسا - قربونت برم آخه اینجور چیزایی واسه توئه نکبت بعیده... حالا گاهی
یه دری به تخته میخوره یکی جو میگیرتش واست دمی تکون میده که
دلیل نمیشه تو تیریپ اعتماد به نفس برت داره و فکر کنی که ممکنه تو
جاد سنگلاخی زندگیت ماشین مدل بالاتری جلو پات بزنه رو ترمز

نسترن - اینو راست میگه... مثلاً تو فکر میکنی اگه من خودمو ننداخته
بودم به فرهاد کسی دیگه میومد منو ورم داره... عمرا... یه عمو شما دوتا مغز
...خر خورده بود تو زندگیم که منم تنورو داغ دیدم نونو چسبوندم

...مهسا - تو که نچسبوندی... ایزوگام کردی

فرهاد به کنارمون اومده گفت: چی میگی دو ساعته؟

کم کمک هم نگاهشو داد به کارت تو دست نسترن و نسترن با لبخند خیره
...شده بهش

فرهاد - اون چیه دستت خانومم؟

نسترن - هان؟!...چیزه...کارت تبلیغاتیه...از اینا که تو تهرون سرچهارراه
...میدن...حالا اینجا بدون ماشین میدن دست خود آدم

فرهاد فهمیده خانومش هل کرده خواست کارتو بگیره که مهسا نذاشته
چنگ انداخته کارتو گرفته نگرفته کارت افتاد دست یکیو و نگاه چهار تایی
...ماها هم کشید سمتش

فرهاد لبخند پیروزی به لب...مهسا اخم کشیده تو هم...نسترن لب فشره از
...ترس به هم...منم شوکه شده خیره به اون

...شادمهر - نه مته اینکه شمارش هم رنده

جای من هم واسه مهسا شاخ وشونه اومده دل خونی جا گذاشت از بابت
...این همه استرس داده به وجود ماها

فرهاد - حالا این نره خری به این باکلاسی کدوم از شماها رو آدم حساب
کرده کارت ویزیتشو داده بهش؟

مهسا ایشی کرده بینی چین داده نیمرخ و گوشه چشم ارزونی فرهاد کرده
...گفت:خیلیم دلش بخواد

شادمهر عینهو گاو نگاش موند رو این ری اکشن های حساس خل منشانه
تیرپی مهسا و شادی هم شیطون و چشمک رو بهم با حروم یه سقلمه به
...پهلو شادمهر داداش داغون کرده ریز خندید

شادی هم کم خر نیست...والا...اینم مته این مهسای لا گور مرده دلش به
...زن داداشی مهسا خوشه

.حسام کنارم وایساده آروم گفت:کیسای خوبی به تورت میخورن

...تا کور شود -

...اینا کوری نداره...یه جو غیرت داره...بهتره زیادی اهل شیطونی نباشی -

اونوقت کی تعیین میکنه؟ -

تعیین که نه...یه جور اخطار فرضش کن...من عادت ندارم چشم کسی -
...روی داشته هام باشه

دلم پیچ خورده...دهنم تلخ شده...شقیقم نبض گرفته...داشته ها؟...چشم
کسی؟...روی داشته ها؟...داشته های تو؟

.....
.....
آفتاب رو صورتتم چتر انداخت و دستم سایبون چشمم شد... صورتمو یه
وری کردم و باز هم بی خیال آب بازی و دردهاتی بازی جماعت نسوانی
...شدم که یه جو آبرو هم واسه ما ذخیره منبع نکرده بودن

دست فرهاد چارتا شاخ موی افتاده تو پیشونیمو کنار زد و من حل شده تو
این ناز کشیدنای زیرپوستی رفیق همه سالای کودکیم گفتم: فرهاد؟

هوم؟ -

خوشبختی؟ -

ندیده حس کردم اون گوش تا گوش باز شدن لبها و خیرگی به اون منبع اون
...کشاکشو

...بیشتر از اونیکه فکرشو بکنی -

...پس باهاش کنار اومدی -

آره با عشقش کنار او مدم... نسترن واسه من خونسرد یه عالمه -
 گرماست... به بودنش تو زندگی نیاز داشتم... نسترن برای من
 ...بهترینه... اونقدر عاشق که من جلوش کم میارم

نگار چی؟... نگارو تونستی فراموش کنی؟ -

نگار یه اشنباه بود... یه بخشی از زندگی... فراموشی یه بخشی از زندگی -
 هم سخته... اشتباها قشنگ نیستن پس نباید نگران این باشیم که با
 فراموش نکردنشون بازم تکرارشون میکنیم... یه جور سرمشقه... من با
 نسترن خوشم... چه خیالی به نگار؟

خوشحالم... بچه که بودم فکر میکردم تو میشی دو مادم... چقده خل -
 ...بودم

صدا خندش تو صدا بر خورد موج به دریا گم شده گفت: حسامو چی؟

حسامو چی چی؟ -

میگم بچه بودی نظرت در مورد حسام چی بود؟ -

...نمیدونم یاد ندارم.... تو بچگی من فقط تو و مهسا پررنگین -

...ولی من از همون بچگی تو فکر میکردم تو و حسام میشین یار غار هم -

چرا؟ -

شاید یکیش بابت همون ناف بر بودنتون بود یکیش هم بابت اینکه هم تو -
واسم عزیزترین بودی هم حسام برام مته برادر... تو و حسام از همون بچگی
...انگار مال هم بودین... کی فکرشو میکرد تو اینجور... اون اونجور

مگه اون چشه؟ -

آقابزرگ مهدیسو انداخته جلو تا حسام لا منگنه قدرت آقابزرگ -
بمونه... آقابزرگ میدونه یه دونه نوه پسری اعتماد دار بهش هم اگه از این
خونواده ببره حرفش دیگه واسه هیشکی خریدار نداره... یادته چطور برت
گردوند؟... اون سیاستای خودشو داره... اون فکر میکنه حتی اگه مهدیس
لیاقت تنها نوه پسریشو نداره ولی بازم محکم میکنه ارتباطشو با
خونواده... اون نمیخواد حسامو از دست بده... حسام واسه اون همون
...فردینیه که از دستش داد

حالا اینا به من چه؟ -

ربطش به اینه که من امروز تو نگاه حسام چیزو میبینم که که یه عمر -
 دوروبریام تو نگاهشون دیده شده... حسام امروز یه مرگیش هست... یه
 مرگی که زیادی باب دل منه... ترانه هیچ وقت نذار حقو ازت بگیرن... نذار
 مته حرف ارثت بشه که یه مشت لاشخوری مته بهمن سرش خیمه زده
 باشن... ترانه وایسا... پا همه چیزایی که حفته... نمیدونم حسام تا کجا میخواه
 پیش بره ولی ته تهش همونیه که من فکر میکنم... حسام نمیداره کسی
 ...مانع رسیدن به حقش بشه... حسامه دیگه

سرمو از رو پاش بلند کرده نگامو دادم به قهوه ای نگاهش... فرهاد امروز چه
 گیری داده به حسام امروز؟... فرهاد دو پهلو که حرف میزنه آدمو از زندگی
 ...سیر میکنه

.....

 جبر دمای هوا با بعداز ظهر زمین تا هوا تفاوتش بوده حاکم شده شالو
 ...بیشتر دورم پیچیدم

اینجا چیکار میکنی؟ -

ترسیده دستم چسبیده به قلبم ولی نگامو نکنم از اون همه آب رقصیده
 ...زیر نور ماه

عادت داری مزاحم خلوت کسی بشی؟ -

کنارم رو تخته سنگ نشسته نگاهشو به جا اون همه رقص زیر نور مه خیرگی
نیمرخم کرده گفت: تو هم عادت داری شب و نصفه شب از ویلا بزنی
بیرون؟... باید دست و پاتو به تخت بست؟

طنزی لحنش دیگه چه صیغه ایه؟

تو چرا شبگردی میکنی اونوقت؟ -

...فکر کن از سر بی خوابی -

...یا شاید هم به هم زدن خلوت یکی -

خلوت کنی که چی بشه؟... تو گذشته دنبال چی میگردی؟... چرا به -
آیندت فکر نمیکنی؟

آینده رو کی دیده که من نوعی بخوام بهش فکر هم بکنم؟... گذشته -
آدماست که آیندشونو میسازه... چرا به گذشته فکر نکنم؟... وقتی گذشته
برا آدم یه چیزای حل نشده داشته باشه فکر درگیرش میشه... گذشته
...خوب یا بد مال منه

...خاکستر زیور و کردن نداره -

چه اصراریه زندگی دوساله منو خاکستر بدونی؟ -

چون آتیش زده... چون خاتونبو آتیش زده که اشک ریختنش فقط واسه -
...توئه... ترانه خاکستره... خاکستر... باور کن اون زندگی تموم شده

منم نگفتم تموم نشده... فقط میگم فرار کردن از گذشته هیچ فرقی با -
...ترسیدن ازش نداره... من و شوهرم

...شوهر سابقت... مثلاً شوهر سابقت -

باشه بابا فهمیدم نکته سنجی... من و به قول تو شوهر سابقم تونستیم با -
همه سختیا رو پامون وایسیم... شاید جدا از هم ولی تونستیم... زندگی با اون
هر بدی که داشت این خوببو داشت که به من یاد داد همه زندگی خونه باغ
آقابزرگ و اتاق همه چی تموم من و تخت خواب گرم و نرمش
نیست... زندگی رو میشه ساخت... حتی با جیب خالی... سختی داره ولی
...مزش بیشتره... قدرش بیشتره

آرمانی نشو ترانه... تو همه زندگیتو کردی اون دوسال نحسی که با اون -
...مرتیکه لجن زیر یه سقف زندگی میکردی... ولش کن... خاطراتشو ول کن

به تو چی میرسه بابت این ول کردن من؟ -

- فراموش کردن اون عوضی واسه من خیلی مهمه... خیلی... هنوز بچه ای -
...ترانه خیلی بچه بابت اینکه بهت حالی کنم پشت حرفام چیه

...بگو نکنه دری به تخته خورد و بابت حرفات بزرگ شدم -

- نه... نه حالا که عین دیوونه های شبگرد خیره شدی به این خلیجی که -
نمیدونی چی ازش میخوای... فقط اینو بدون من اگه دست بذارم رو چیزی
...اون چیز بی برو بگرد باید مالم بشه

...مته فاروق خان -

من مته هیچکس نیستم... من حسامم... حسامی که اگه یه بار گذاشت -
حقشو بگیرن دفعه دومی دیگه نداره... من به همه چیزایی که مالمه میرسم
...اینو یادت باشه... حالا بلند شو سرده هوا

دستم تو دست بزرگ دراز شده طرفم گم شد... گرم شد... کشیده
شد... فشرده شد... حسام تو چته؟... حسام این روزا چشه؟... حسام
میترسونیم... ندونستم چی شد اما توی هر لحظه گیر کردم... بابت همه
نزدیکیام میترسونیم... ندونستم چی شد اما توی هر لحظه گیر

کردم... حسام داری چی به سر همه و من و خودت میاری؟... ندونستم چی شد اما توی هر لحظه گیر کردم... همیشه قصه سرعت بود ولی انگاری دیر کردم...

.....
.....

دندونام تو نبردی برابر... تن به تن... زور آزما
به جون هم افتاده شاهد قدم زنی اون دوتا کفتر ارواح خاک در خونه جفتشون عاشق بودن که دست شادی نشسته رو شونم صدایش تو گوشم ...
...مته وار فرو رفت که

شادی - میبینی ترو خدا چقد به هم میان؟... ایشالا مهسا بشه زن داداشم... وای اگه بشه چی میشه؟

...نپکی از خوشی -

خندیده باز رفت طرف شیشه های آکواریوم و من هرچی خط و نشون تو بیست و سه سال زندگیم بلد بودم واسه خانوم و آقای نیش چاکیده و قدم زده ای که معلوم نیست چطور بعد از اون همه پاچه گیری نرم برخورد میکنن با هم کشیدم و سری یه دوتا فحش ناموسی ملس دست اولی هم

بارشون...مهسا رو من نکشم که ترانه فرزین نیستم چون دداداش...

...شادمهر هم که دیگه خودش بره بمیره...والا

چیه تو لکی؟ -

...هیچی بابا -

همون قضیه از دنده چپ بلند شدن دیگه نه؟ -

...تو اینجور فکر کن -

جمله بهتر بلد نیستی نه؟ -

...حسام...اصلا حوصله جنگ اعصاب ندارم چون مهسا -

پس واس خاطر مهساست...نگرانشی؟...شادمهر بدک نیست...به درد -

غلامی همچین میخوره... خواهر منم که معلومه بد خاطر طرفو میخواد پس

چی این وسط واست ناجوره؟...شاید دلت پیش شادمهر گیره و نمیتونی

...ببینی رقیب عشقی پیدا کردی

خودش هم میدونه که اگه لحن شوخش نبود محال ممکن بود که یه دندون

...سالم هم تو فکش بمونه

بعضی وقتا میخوام یکیو تا سر حد مرگ بزخم که زوزه سگ سر -
...بده...دقیقا الان از اون وقتاس تو هم از اون یکیایی

سرش عقب رفته همه جذابیتشو به رخ کشیده قهقهه ول داده گفت:مال
این حرفا نیستی جوجه...چته؟

تو چه گیری به من دادی؟ -

برم به نسترن گیر بدم یا شادی یا مهسا؟...مهسا که خواهرمه و سرش -
هم شلوغه...نسترن هم که اگه به شعاع دومتریش نزدیک بشم فرهاد دک و
دهنمو میاره پایین...شادی هم که کلا دایره لغاتش منتهی میشه به همون
مهدکودک و ما گل های خندانیم...میبینی جز تو کسیو ندارم که بهش پیله
کنم...حالا چته؟

...من واسه مهسا نگرانم -

شادمهر هم مته همه پسرا...کمتر پسر همیشه پاکيو پیدا -
میکنی...شادمهر حداقل مردیشو واسه تو به خونواده نشون داده...وضعش
...هم که همه میدونیم ترکونده

...همه چی وضع خوب نیست -

واسه خاندان ما نود درصد قضیه است...سختش نکن ترانه... مهسا -
...دوشش داره

...من گشته مرده غیر تتم -

- غیرت یعنی اینکه خواهرم واسه نرسیدن به چیزی که میواسته خون دل
بخوره؟...من مهسا رو بهتر از خودش میشناسم...اون فقط واسه شادمهر
سرخ و سفید میشه...اینا یعنی چی؟

...عجیبی -

- خاصم... خاص بودن دلیل عجیب بودن نیست...درکشون کن...شادمهرو
...نمیدونم ولی مهسا حق بودن با شادمهرو داره

مهسا هم داشته باشه...شادمهر با هوس سرتاپا مهسا رو رصد کرده
...نداره...شادمهر هنوز لمس عشق نداشته نداره...لیاقت نداره

.....

دستم دور لیوان آب آلبالوی خونگی مامان شهره تاب خورده گفتم:دیگه
چه خبر؟

بابا مهدی درگیر با اون رادیوی قریب به عهد دقیانوس متلاشی شده رو میز
سربالا کرده لبخند چاشنی صورت کرده گفت: بی خبری بابا... تو چه خبر؟

خبر که هیچی... فقط این چندوقته که خونه آقابزرگم برام سخته... تنهایی -
...عادت شده بود

مامان شهره - ترانه بچه نشو... تنهایی خوب نیست... حالا خیال منم راحت
تره... اگه میومدی پیش خودمون که دیگه من خیلی خوشحال میشدم

...شادمهر - آقابزرگو که میشناسین حرفش یکیه... ترانه جاش خوبه

نگامو زیرچشمی غضبونه حوالگی شادمهر کردم و اونم از بابت دونستن
...عامل این غضب نیشی چاکوند

شادمهر - از سایه چه خبر؟

بابا مهدی - درگیره... خیلی درگیره... جورکشی میکنه بچم... شیطونه میگه
برم برش گردونم

شادمهر خنده ول داده گفت: خواهری میکنه شما ناراحت میشی؟

مامان شهره - خودش یه غلطی کرده باید تا تهش هم وایسه... به سایه چه؟

شادمهر - من فدای اون اخمت... خب چیکار کنه نمیتونه که دست رو دست
بذاره ببینه اون یارو اسمشو نبر تو گل گیر کرده باشه

...بابا مهدی - هرکی خربزه میخوره

...شادمهر - من تسلیم... فقط اگه سایه هم برگرده دیگه اون

سرم پایین و لبم لبه لیوان گیر... حالاچه اصراریه حرف اون باشه؟

مامان شهره نگاش تو صورتم چرخ خورده رشته کلام به دست گرفته
گفت: کور شده این دختره سایه بچه داداشم از اون سردنیا رفته استانبول
واسه دیدن خانم دختره برداشته رفته آنتالیا... آخه من موندم این دختره از
زندگی چی میخواد... ترسمه آخرش هم برداره دست یکی از این پسرا اونور
آبی که آدم باید کفاره بده تو صورتشون نگاه کنه رو بگیره بیاد اینجا بگه
...مامان این آقامونه...والا

نیش شادمهر تمام صفحه باز شده گفت: مگه چیه قربونت برم؟... دوما
...خارجی دار میشی که

مامان شهره ایشی کرده راهی مقرر حکومتیش همون آشپز خونه شد و بابا مهدی آروم گفت: بهترچی بود اون نره خر؟.. دختر بابا که چیزی تو سرش نخورده بخواد زن این پسر هردمبیل بشه

شادمهر قهقهه زد... من لبخند زدم... بابا واسم مهر خند زد... چشمش ترسیده... بابت من ترسیده... ترانه شده الگو... ترانه شده مایه ترس همه... دوروبریا... حتی بابای اون

...شادمهر بلند شده گف: بلندشو دیگه ترانه... بریم

...بابا مهدی - کجا؟... شهره شام پخته

...شادمهر - نه دیگه بریم دیره... خاتون تا حالا دلش هزار راه رفته

...بابا مهدی - خاتونی شدی تو

بس که خاتون لوسش کرده... به خدا حسام هم تا این حد واسه خاتون -
...عزیز نیست

...شادمهر - حسودیه دیگه... شاخ و دم نداره

...بابا مهدی - بیا برو بچه... کم دخترمو اذیت کن

دلَم به دخترم گفتناته که میره...بابا جان طعم بابا چشیدم با دخترم
...گفتنات

چرا مهسا؟ -

نگاش از چراغ قرمز رد شده تو صورتم نشست و گفت:چی چرا مهسا؟

...تا حالا فکر میکردم حرفام واست مهمه -

...ترانه واضح حرف بزَن...من نمیفهمم -

میفهمی...شادمهر مهسا واسم عزیزه...محرم رازمه...من عاشق که شدم -

...مهسا فقط فهمید...مهسا پاکه...مثه اون

میدونم...پاکه..خانومه...همه چی تمومه...که چی؟...که حق ندارم بهش -

حتی فکر هم بکنم؟

شادمهر تو خودت گفتی تا عاشق نشی نمیتونی آدم بشی...مهسا رو -

...نمیخوام فدا کنم

تو که فداش نمیکنی...اون داره خودشو فدا میکنه...دوسم داره... تو -
چشاش میخونم...اونقدر دختر دوروبرم بوده که بتونم خط نگاه ساده مهسا
رو بخونم...دوسم داره...چرا این دوست داشتنو ازش بگیرم؟...همه چی که
عشق نیست... اون خوشگله...باباش دنیا به دنیا پول داره پس چشمش
دنبال پولم هم نیست...عاشقمه...منم بهش بی میل نیستم...شادی رو
دوست داره...من کدوم زنیو پیدا کنم که بتونه با وجود شادی
بسازه؟...مهسا همه اون چیزو که من از زن آیندم میخوام داره

...خیلی خودخواهی -

من خودخواه نیستم...به خودش هم گفتم...ترانه مهسا بی قیدوشرط -
...عاشقمه

توچی؟...اون که بی قیدوشرط عاشقه واسه تو خوبه نه؟...شادمهر -
نمیبخشمت...اگه مهسا به خاطر تو یه روزی تو بغلم گریه کنه نمی
...بخشمت

حرص زده دنده عوض کرد...شادمهر ملاک داره...شادی ملاکشه...شادمهر
...دلش گیر نیست...مهسای من دلش گیره

...ترانه من میتونم باهاش خوشبخت بشم -

- هر مردی با مهسا میتونه خوشبخت بشه...مهسا چی؟...میتونه با تو خوشبخت بشه؟...دوست داری مهسا هم تکرار من باشه؟
- منو با کی مقایسه میکنی ترانه؟...اینقدر تو چشمت حقیر شدم؟ -
- حقیر نشدی...تو هنوز هم برام همون شادمهری که همیشه واسم - عزیزه...ولی شادمهر فرق توو اون شوهر من ملاکتونه...ملاک اون پول بود...ملاک تو شادی...حالا خودت کلاتو قاضی کن بین بین تو و اون به جز ملاکتون فرقی هست؟

ترمز دستی رو کشیده...نگاشو به ته کوچه داد و گفت:ممنون بابت یکی کردم با اون شوهرت...ترانه حرفات زور دارن...خیلی زور دارن...بهشون فکر میکنم ولی قول نمیدم که مهسا رو بی خیال بشم...باز میگم مهسا واسه من همون ایده آلیه که همیشه دنبالش بودم

از ماشین پیاده شده سر کردم تو شیشه پایین داده و گفتم:حرفام همون یاسین بود دیگه نه؟

لباش کج شده واسم استیل خنده اومد و من حرص زده باز گفتم:همون...خری هستی که بودی

...قهقهه ول داده گفت: برو سردته میچایی

اینی که من دیدم تا ته این ماه عروسیش هم به راهه... تجربه ثابت کرده
حرفای من همون یاسینه که کلهم آدمای اطرافم بابتش خریت ول میکنن و
...منم دم گوششون هی میخونم

از کنار مهندس کاویان گذشته لبخندشو حواب دادم و باز درگیر مساله این
شدم که اگه همه دخترای دنیا یکی یه مهندس کاویان گیرشون می اومد
...چه خوشبخت بودن

تقه به در زن وارد شدم و حسام سر از لب تاپش در آورده گفت: دیر
...کردی

مشکلیه؟ -

لبخندشو خورده گفت: حالا پسر عموتم دلیل نمیشه استفاده ابزاری کنی
...شما

مشکلیه؟ -

اینبار خنده خورده اش شد لبخند و گفت: بیا بشین...چی میخوری؟

...واسه چیزی خوردن نیومدم...فایل محاسباتیو آوردم -

...این پروژه امیرعلی هم انرژی همه رو گرفته -

...من که عاشقشم -

دقیقا عاشق چی؟ -

خندیده رو مبل لم داده پا رو پا انداخته گفتم: بی خیال...گلرخ جون خوبه؟

گلرخ جون هم خوبه نگفتی عاشق چی؟ -

...حسام من دیگه برم...پس این فلش خدمت شما -

...از جا بلند شده رفتم طرف در...دستم کشیده شده برگشتم طرفش

گفتم عاشق چی؟ -

به تو چه؟ -

قدم به قدم جلو اومده قدم به قدم عقبم برد...چسبیده به دیوار سر بالا
کرده گفتم:چته تو؟

صداش ولوم پایین نفشش پوست صورتمو داغ کرده گفت:عاشق چی؟
...عاشق هر چی -

...ترانه من خر بشم خر شدما -

...تو چته؟...گذشت دوروزمونه قیصرو غیرتاش...قرن بیست و یکه داداش -
من داداش تو نیستم...عاشق چی؟ -

...کنه به امثال تو میگن -

نفشش داغ تر شده... صورتش پایین تر اومده...نگاش تو نگام قفل شده
گفت:عاشق چی؟

...دلم پیچ خورده...دهنم خشک شده گفتم:عاشق پروژه

لباش کش اومده باز ولوم پایین با اون دست لعنتی بالا سرم به دیوار تکیه داده و استیل عشاق کنار پارکی برداشته گفت: از این بعد خوش دارم .سوالام جواب داشته باشن

زبونم رو لبام کشیده شده نگامو کندم از چشماش صداس تو سرم زنگ شده گفت: عطر تنت اونقدری خوشبو هست که نیازی به عطرای دیگه نداشته باشی

دلَم پیچ خورده... لبام خشک شده... شقیقه ام نبض گرفته کنارش زده رفتم ...طرف در

زیرچشمی همون حالت وایسادنشو زیرنظر گرفته گفتم: حسام عوض شدی

...تازه خودم شدم... ترانه بفهمم... یه کم بفهمم -

همین فهمیدنه رو مخمه... یه چی این وسط داره رو مخم تاتی میره... کاش ...فقط همون مهدیسو از سر راه کنار زدن باشه

.....
.....
همین که تو اینجا کنار منی همین که کنارت نفس میکشم"

همین که تو می خندی و من فقط کنار تو از غصه دست میکشم

همین که تو چشمای من زل زدی نگاهت پناه دل خسته

همین که دنیا بهم رو کنه همین که کنار منی بسمه

مه حتی به این حدشم راضیم که تو باشی کنارم بمونی فقط

ترانه به چی من دلت خوشه؟ -

به همینکه دارم... به همینکه کنارمی... به همینکه کنار تو اصلا غصه -
ندارم.

دست دور شونم محکم شده... بینیم عطر تنشو تو ریه کشیده... دلم قرص
...بودنش شده

واسه من فقط بودنت کافیه دیگه هیچی جز این نمیخوام ازت

واسه من فقط بودنت کافیه که هستی کنارم قدم میزنی

ترانه من یه روز نباشم چی کار میکنی؟ -

...زندگی -

...ناباور شد چشاش و من لبخند زدم به اون همه ناباوری

...زندگی میکنم در حد مردگی -

...بیشتر به سینه اش فشردم شدم

بهم حس دلدادگی میدی داری لحظه هامو رقم میزنی

من حتی به این حدشم راضیم که باشی بمونی کنارم فقط

واسه من فقط بودنت کافیه دیگه هیچی جز این نمیخوام ازت

ترانه من چیم واست؟ -

...تو واسه من عزیزترینی...دنیای منی -

من لیاقت این همه عشقو دارم؟ -

..واسه من فقط بودنت کافیه دیگه هیچی جز این نمیخوام ازت

من چی...؟ لیاقت داشتنتو دارم؟ -

...بیشتر عطر تنش به ریه ام رفت

ترانه یه روز بفهمی من اینی که دوس داری نیستم چیکار میکنی؟ -

...همین که تو چشمای من زل زدی نگاهت پناه دل خسته

یعنی چی؟ -

...بی خیال -

...بهم حس دلدادگی میدی داری لحظه هامو رقم میزنی

ترانه؟ -

نگام از بید مجنون بی برگ باغ کنده تو صوت مهسای گیتار به بغل چرخ

...خورد

هان؟ -

...کجایی تو؟...واسه درودیوار میخوندم مته اینکه -

...خندم لوس و بی محتوا تو فضا تراس پخش شد

...دیگه نیستی تا ببینی همه مردگی هامو زندگی میدونن

.....

...نیش مهسا خوکار باز شده اشاره زده به لیوان شربت منو خنده انداخت

عمه فریبا - بخور عمه...بخور جون بگیری...الهی بمیرم از صبح تا شب تو
...اون شرکت خسته میشی که

فرهاد چشماشو تو کاسه چشم چرخش داده مسخره بازی تحفه کنار
...دستشو به حد اعلا رسونده زیرلب همه بفهم گفت: همه خسته میشن

نسترن لبشو به دندون گیر بابت عدم فوران خنده یه سقلمه آقا رو مهمون
...کرده چشم و ابرو اومد که یعنی زشته

مهدیس بی خیال این جو حسام لوس کن رو به آقابزرگ گفت: آقابزرگ اگه
میشه میخواستم بغل دست بابا تو کارخونه باشم بابا گفته حتما باید از شما
...اجازه بگیرم

پوزخند حسام و من درگیر بابت اینکه بابت چی توئه مثلا تئاتر خونده
میخوره به کارخونه فرش که میخوای از خودت فداکاری ول داده مارو عرق
...شرم نشین خودت کنی...والا

آقابزرگ نگاشو به من بغ کرده بابت این حرف مضحک مهدیس خانوم داده گفت: تو از کار چه سرت میشه؟... همون بشین پول تو جیبیتو بگیر بهتره... برات

نسترن فکشو تا حد ممکن جمع کرده تا از بروز اون طغیان آماده به وقوع از سرشب جلوگیری کنه که فرهاد کار همه رو راحت کرده قهقهه ول داده مهسا رو ترکونده... حسامو به لبخند کشونده... خاتونو با اون لبخند کنج لبش به چشم غره رفتن رسونده... و منو ذوقونده مهدیسو ضایع کرد در حد... جام ملت های اروپا

...فرهاد کنار گوشم لب زد که

...آقابزرگ این ضایع کردنش بد به دل میشینه -

...نیکی شما از ذوق -

خندیده دستشو محکم تر کرد دور شونه ظریف خانوم خوشگلش و نیش...نسترن تمام دیجیتال وا شد

مهسا - حالا مهدیس چون چه اصراریه دست از خوشگذرونی برداری
بچسبی به کار؟...والا بهمن خان جا همه خونواده تو اون کارخونه حق آب و
...گل دارن

حسام سرشو به پشتی مبل تکیه داده لبخند عریض زده گفت:حتما میخواد
...باباش دست تنها نباشه

...حسام و این حملات؟...سنگر نشین بودی همیشه...عوض شدی حسام

خیرگی نگاشو بی خیال نگامو دادم قاطی تیکای عصبی بهمن خان چشم
...غره رو به عمه فریبای سرخ و سفید شو

...مهدیس - مهسا جون مئه اینکه کار کردن من زیاد باب طبعت نیست

مهسا - نه که تئاتر خوندی گفتم حروم نشی...همین امثال تویین که
...استعدادا پنهون میشه دیگه

خندش تو صورتش کش اومده فرهاد رو هم خندوند...این دوتا مهدیس
...ببینی تو خونشون نیست

مهشید - راست میگه مهسا...حالا تو چی سرت میشه که بخوای بری تو
کارخونه هم کار کنی؟

...مهديس - گفتم بابا يه کم دست تنهاست

فکر نمیکنم بهمن خان زیاد خسته بشن... تا جاییکه جلو چشم ماست -
...عمو فریبرز سختی کار داره و جوش جوش زدن حق و ناحقی نکردن

سکوت تو سالن و نگاه متعجب همه به من... حسام يه وری خند زد... فرهاد
...لبخند زد... آقابزرگ کج خند زد... عمو فریبرز هم پوزخند زد

...زخم میزنی اما از جذام بیزاری

من با همه ی اوناییکه بد باهام تا کردن بد تا میکنم... این اون روی سکه
...است بهمن خان

.....

.....

ترانه یادته يه بار که با اون شوهرت رفتیم در که چه خوش گذشت؟ -

اخمام تو هم نشسته چونمو تکیه دادم به نرده تراس و گفتم: حب که چی؟

کی فکرشو میکرد اون اینطور از آب در بیاد؟ -

چرا یاد اون افتادی؟ -

همیشه فکر میکردم از حسام بیشتر حق برادری به گردنم داره... ولی -
 چیکار کرد ترانه؟... چی شد که آقا بزرگ بریده ازت یهو یه پا وایساد که
 ترانه الا و بلا طلاق بگیره و تو هم برده حرف گوش کن شدی و طلاق
 گرفتی؟

زندگی من عجیب نیست که تا این حد کنجکاو تون کرده -

ترانه هنوزم بهش فکر میکنی؟ -

...نه -

...پس چرا با خونوادش -

اونا خونواده من... بابا مهدی و مامان شهره تومنی دوزار با اون -
 فرقشونه... یادته یه سری افتاده بود رو دنده لچ نمیداشت باهات پیام
 بیرون؟... کلا نمیداشت هیچ جا برم... حتی خونه مامان باباش... بعدا فهمیدم
 همون وقتایی بوده که شستش خبردار شده هیچی بهم نمیرسه... مهسا من
 خیلی بدبختم نه؟

...نه فدات شم... تو این همه آدم داری که اینقده هواتو دارن -

مته شادمهر؟ -

...لبخند زده نگاهی رفت ته باغ و گفت:عاشق همین مردونه هاشم

به کجا رسیدین؟ -

ترانه باهام خوبه...من انتظار دیگه ای ازش ندارم...همینکه باشه برام -
...بسه

...واسه من فقط بودنت کافیه دیگه هیچی جز این نمیخوام ازت

...مثل من نباش مهسا...تکرار من نباش...مثل من بودن تاوان داره -

ترانه چرا زندگی همه رو با عینک زندگی خودت نگاه میکنی؟ -

...اولا نظرت این نبود...میگفتی شادمهر هم یکیه لنگه اون شوهر نامردم -

...ترانه درکم کن -

...درکت میکنم که اخطار میدم...منم عین تو بودم -

...من پشیمون نمیشم -

قول میدی؟ -

...قول میدم -

...پس پای قولت وایسا -

...نگاش باز بند ته باغ شد و نگاه من بند صندلی فلزی خالی جلو روم

...پای قولت وایسا -

واینسم چیکار میکنی مثلاً؟ -

...یه نرهو ماده میخوابونم تو صورتت حالت جا بیاد -

بیا برو بچه کم واسه من رجز بخون... تو رو جوجه اردک زشت هم -
حسابت نمیکنم

...پسره ی لوس... تو قول دادی -

...حالا پس میگیرم -

...اینقدر نامرد نباش -

دستمو کشیده پرت شدم تو بغلش و اون کنار گوشم با همون ولوم من
...عاشقش گفت: من نامرد نیستم

منم عشوه قاطی لحنم کرده...چشم ململ داده...اونو به خنده انداخته
...گفتم: پس پا قولت وایسا

...حالا یه قول شام از ما گرفته بین چه کولی بازی درمیاره -

...خب مگه چیه؟...دلم بیرون میخواد -

...بینیم میون دوتا انگشتش چلونده شده گفت: بیرونتم میبرم

...بگو جون ترانه -

...به جون سایه -

...جون سایه رو قسم دروغ نخور -

...قسم راستم جون سایه است -

دلم پکیده...اشکام تا دم چشم اومده نریخته...بغضم خنجر کشیده غلاف
...شده لبخند شده گفتم: پس...به جون سایه

ترانه؟ -

نگام از صندلی کنده رفت میون قهوه ای نگاه مهسا و گفتم: جون ترانه؟

...حس میکنم دلگیری -

...من یه عمره دلگیرم

...نه... خوبم... فقط هوا دلگیره -

...دونفره است -

- خب یه زنگی بزن شادمهر جونت جنگی بپره بیاد نکنه فاز گرفتی خدا -

...بخواد

اگه بشه چی میشه؟ -

دستش بند گوشیش شده از تراس زدم بیرون... شادمهر تو خط آوردنش

...خوب تکنیکیه

.....

.....

تو تخت غلت خورده مهسای غرق خوابو دید زده دستم رفت رو پاسخ
...گوشی و گفتم: بله بفرمایید

...بیا پایین کارت دارم -

تق قطعش هم پشت بندش... پایین؟... حالا؟... ساعتو نگاه کردی؟... سه نیمه
...شب؟... چله زمستون؟... دیوانه

از تخت پایین اومده پاورچینی خرج قدمام کرده پالتومو از جا رختی چنگ
...زده زیر لب ذکر کرده گفتم: دیوانه

در رو پشت سرم نیم باز گذاشته یه نگاه به سرتا پا منکراتیش انداخته باز
...ذکر کرده گفتم: دیوانه

قدماش طمانینه وار طرفم برداشته شده روبروم تو یه قدمیم وایساده
گفت: چه خبر؟

به حد انفجار رسیده خواستم یه جیغ فرابنفش در شان بالاشهری بودن
فعلیم پیام که دستش از صورتم رد شده و لبخند چاشنی اون همه جذابیت
کرده کلاه پالتو رو رو سرم انداخته گفت: نمیگی سرما میخوری؟

لحن آروم بد به دل نشسته ات دیگه اونوقت کدوم صیغه صرف شده است که ما بی خبریم؟

اینجا چیکار میکنی؟...طوری شده؟...عمو فریبرز و گلرخ جون خوبن؟ -

لبخند چاشنی اون همه جذابیتش پررنگ تر شده دست انداخته زیر بازوم منو هل داده طرف ماشینش نگامو کشونده به تیپ اسپرت زیادی بهش رسیده گفتم:چیکار میکنی دیوونه؟

...سرده هوا -

در ماشینو باز کرده پرتم کرده عملا تو ماشین درو رو بسته از طرف دیگه وارد شده قفل کودک هم ضمیمه کرده گفت:با یه دوردور موافقی؟

...این یارو کلا دیوونه است

دیوونه نصفه شبی منو کجا میبری؟ -

دیوونگی هم عالمی داری...شرط میبندم تا حالا این ساعت شب از خونه - بیرون نبودی...کیف داره ترانه خیلی کیف داره

دیوونه...برگرد -

- ناراحتی ترانه؟...خوش میگذره دختر...خیلی خوش میگذره...فکر کن تو -
...این ساعت بری یه چایی داغ دیشلمه تو بام تهران برنی تو رگ

به موجود دیوونه خارج از جو بشری کنار دستم که کلا ناشناختگی مرتب
برام رو میکرد یه نگاه بالا پایینی کردم و با عدم حل این اخلاق عجیب تا
حالا ازش سر نزده اولین احتمال موجود که یه چی زده تو ذهنم نشات
...گرفته جیغمو در آورد

- منو پیاده کن روانی...حسام به خدا جیغ میزنم...حسام منو پیاده نکنی به -
خدا میکشمت...حسام با همین ناخونام میفتم به جون صورتت حالت جا
...پیاد

غش غش خنده اش خفه خونم داد و چشای چارتا شده ام به زور جمع شد
که ای بابا این بشر تو عمرش هم اینجوری نخندیده بود...به خدا این امشب
...یه مرگیش هست

...حس _____ ام -

جیغم و بالا رفتن سرعت ماشین و خفه خونی مجدد...این بشر یه جو عقلو
...امشب عمرا داشته باشه

...حسام تر و خدا...مهسا میفهمه من خونه نیستم -

دختر خوبی باش...مهسا هیچ وقت زودتر از ساعت هشت صبح بیدار -
نمیشه...خاتون هم فکر میکنه خوابی...تو تا قبل از ساعت هشت خونه
...ای...البته اگه دختر خوبی باشی و نق نزن

بغ کرده دستامو تو سینه جمع کرده به فضای تاریک بیرون خیره شده
زیر لب باز هم تکرار گونه گفتم: دیوونه

باز هم خنده ول داده حرصم داد و اینبار یه نیمچه لبخندی رو لبم هم
کاشته شد...خدایی دیوونه بازی اونم سه نیمه شب عالمی داره...اونم با یه
ساپورت یه وجب زیر زانو و دمپایی پلاستیکی صورتی و پالتوی چرم اصل
...هدیه فرهاد...منکراتی بودم امشب

.....
.....
گیجگاهم به شیشه تکیه داده شده لیوان چایو با لبام لمس کرده
گفتم: خداوکیلی امشب جنی نشدی؟

قهقهه تا حالا ازش نشنیده هیچکسش تو فضای ماشین پخش شده در حد
...داغونی رسوند گوش بدبخت منو

...دستم به گوشم چسبیده گفتم: جنی شدی به خدا

خنده اش آروم شده خیره به من دست به گوش با یه لحن تا حالا از اش
...سراغ نداشته گفت: چند وقتیه جنی شدم

...خدا شفات بده -

لبخندش یه وری رو صورتش مونده...خیره تو صورت من...با همون لحن
...امشبیش گفت: خوابالو که هستی با مزه ای...زیادی خوردنی

دهنم وامونده نگامو تا چشماش کشونده گفتم: حالت خوبه حسام؟...منو این
وقت شب آوردی بام تهرون که مذخرف به هم بیافی؟

مذخرف؟...جدید نمیگیری چرا؟...ولی از این به بعد عادت میکنی همه -
...حرفامو جدی بگیری

چته حسام؟...چرا شیش و هشت میزنی؟ -

د لامصب دیگه چه جور حالیت کنم؟...تو این سی و خرده ای سالی که -
داشتم یه بارم واسه خاطر یه دختر از خواب شبم نزدم...همیشه وسیله
بودن...ولی حالا از بی خوابی فکر به توئه نفهم اومدم دنبالت تا با خودت
...دلتنگیامو رفع کنم

مات مونده بهش لیوان چایی تو دستم مونده گفتم: دیوونه شدی حسام؟

... تو فرض دیوونگی بذار... ولی دیوونگیشم عالمی داره -

آب دهنم تو دهنم ماسیده گفتم: حسام چی میخوای بگی؟

بیشتر طرفم خم شده... صورتش تو پنج سانتی صورتم وایساده... نگاهش کل صورتمو بالا پایین کرده گفت: یه نگاتو بهم بده دنیاو بهت بدم... خیلی... میخوامت

گرمای نفساش رو صورتم... تن آروم صداش... لحن عجیب مختص... امشبش... دل من پیچ خورده... دهنم تلخ شده... شقیقه ام نبض گرفته

... حسام... شوخیه نه؟... مسخره... فکر کن یه درصد منو بخوای -

فاصله پنج سانتی به دوسانتی صورتم رسیده نگاهش میخ کنج لبم شده... گفت: من شوخی ندارم ترانه... عادت کن به اینکه خواسته من باشی

خودمو عقب کشیده... ترسیده از این همه نزدیکی و نفس گرم پخش شده رو صورتم... خسته از این کشمکش عقل و وجدان با همون صدای ویبره دار... مختص این دقایق گفتم: تو دیوونه شدی

...دیوونه تو...دیوونه حقم...دیوونه توئی که باید مال من باشی -

مال تو؟...مال حسام؟...امشب چه خبره؟

...حسام این مسخره بازیو تمومش کن -

تازه داریم به جاهای خوبش میرسیم...تو از اول واسه من بودی بایدم مال -
منی باشی که این همه وقته واسه یه بار آدم حساب کردنم به درودیوار زدم
...تا ببینیم...من ازت نمیگذرم...میخوامت خیلی هم میخواست

دستای لرزوم و لیوان چایی هنوز یه قلپ خورده و حسام خیره
بهم...داغونی از این بالاتر؟...حسام و منو خواستن؟... حسام و من مال
اون؟...مال اون؟...عشق هم مدل خاندان فرزینی؟...نه من این خواستنه رو
...مخم راه رفته رو نمیخوام

امشبو فراموش میکنم تو هم فراموش میکنی مطمئنا...یه چی زدی -
حالیته نی داری چی بلغور میکنی...امشب مذخرف ترین شب این چند سال
...بود

چونم میون انگشتاش گیر افتاده رخ به رخش شدم و اون با اون همه دندون
...کلید شده یه دست غرید که

جرات داری یکی از این کلمه های امشبم یادت بره... ترانه تو مخت فرو -
کن من امشب هوشیار تر از همیشه دارم بهت میگم که تو واسه من همه
...چیزی... من به همه چیزم میرسم

حسام تو میفهمی چی میگي اصلا؟... من ترانه ام... دختر عموت... یه دختر -
مطلقه چند وقتی از فامیل طرد شده... همون که سوگلی آقا بزرگه... همون
که ازش بدت می اومد... همون که یه طفیلی بود واسه خانواده... تو نمیفهمی
...چی میگي

لرزش صدام و فشردگی بیشتر چونم... امشب چه شبیه... چشمش تو
صورتتم چرخ زده لبخندش دوباره رو صورتش چتر انداخته با اون ولوم
مخصوص امشب گفت: باورم کن... ترانه یه بار باورم کن... من حسامم... تو این
لحظه تو این ساعت تو این ماشین دارم بهت میگم نفسم شدی... نفسم
بمون... زمین و زمانو واست به هم میدوزم... تو فقط باورم کن... ترانه کم
نیستم تو حقیرم نکن... دست رد نزن... مسخره ام نکن... د لعنتی چچور بگم
چند ماهه دارم با خودم کلنجار میرم که یه بار این دهن لامصب وا بشه و
بگم میخوامت... همه جوره میخوامت... ترانه واسه تو اگه کم هم باشم خرابم
...نکن

لیوان چایی روی داشبورد و من خیره به تاریکی روبروم... تاریکی چند تا
نقطه نور روشن دار... حسام دیوونه شده... حسام و من؟... حسام و

ترانه؟... ترانه و حسام؟... نمیخونه... نه نمیخونه... من چه مرگمه؟... من کجا اشتباه کردم؟

...میخوامت -

لبم میون دندونم گیر کرده گفتم: چقدر؟

...خندیده بینیمو فشرده گفتم: سر کارم نذار بچه

گفتم چقدر؟ -

تو چقدر؟ -

...قد همه نیا -

...بیشتر از دنیا -

...دستم روی دست روی دنده مونده اش نشسته گفتم: دوست دارم

..خندیده گفتم: میدونم

تو چی؟ -

...مردا دوست داشتن رو زبونشون نمی چرخه -

...ولی یادت باشه تو منو میخواستی -

...نه که تو نمیخواستی -

اول تو خواستی...اگه آقا بزرگ قبول نکنه چی؟ -

خندیده نگاش تو ترافیک چرخ خورده گفت: قبول هم میکنه...ترانه خانوم

...که چیزی بخواد آقا بزرگش محاله قبول نکنه

...لبام کش اومد و دلم پر ذوق شد

ترانه؟ -

نگام از اون چندتا نقطه روشنی کنده تو صورتش پرسه زن گفتم: حسام

...اشتباهه..از بنیان...تو داری خطا میری

چرا؟...چی این وسط میتونه غلط باشه؟ -

حس تو...حس تویی که فرزینی...حس تویی که دو دو تا چار تات میچربه -

به احساست...چی شده که از مهدیس راهگشایی واسه اون پول وعده

آقابزرگ گذشتی داری واسه من فرهاد و کوهکنی میکنی؟... پول فردین
فرزین بیشتر سهمت میشه نه؟

کدري نگاهش...مشت شدن دستاش...غلطونی نگاهش تو اون همه تاریکی چند
...تا نقطه روشنی دار

تو نظرت چیم ترانه؟...من اونقدر خودم دارم که چشمم دنبال پول -
دختری نباشه که خودم واسه پولش به درو دیوار زدم...خرابم نکن...چند بار
بگم؟

تیرم به سنگ خورده...پوزخند رو لبم خط کشیده...صدام ولوم تمسخر
تنظیم شده گفتم:وای باورم شد...حسام بدم میاد خر فرض بشم...گفتی
مهديسو نمیخوای گفتم نخواه کمکت کردم از سر این خونواده بیفته وعده
وعید تو و مهديس... گفتی ترانه پولتو بگیر بل بشو بشه گفتم باشه...آتیش
انداختم تو جون فامیل و روم تو رو آقابزرگ واشد...گفتی ترانه شک
کن...شک کردم و خجالت کشیدم...نه حسام طنابت بد پوسیده است...یه
بار که رفتم باهاش تو چاه بد زمینم زد...دفعه دوم نه طنابتو میگیرم نه
...میرم تو چاه

...روشنی ماشین و سنگینی نگاه دلخورش و من تازه تونسته نفس کشیده

.....
.....
خاتون - چیزی شده مادر؟... چرا نمیخوای بری شرکت؟

خسته ام خاتون... گفتم یه چند روزی مرخصی بگیرم استراحت کنم -

آقابزرگ نگاهشو سنگین کرده گفت: مشکلی نیست ترانه؟

نگامو از ظرف عسل نکنده گفتم: نه آقابزرگ همه چی خوبه

خاتون - خوبه مادر... استراحت کن چیه این همه کار؟

آقابزرگ - مهسا رفت؟

...خاتون - آره بچم... باید میرفت دانشگاهش با دوستاش قرار داشت

آقابزرگ - ترانه بابا نمیخوای یه ماشین بخری؟

...حالا میخرم -

آقابزرگ - یه مدت دست نگه دار... شادمهر گفته واست خوبشو جور

...میکنه

لبخند زده نگامو بالاخره کندم از اون ظرف غسل و گفتم: عیاق شدین با
...هم

آقابزرگ - پسر خوبیه.. جنم داره... خبرشو دارم هم اینجا هم تو ترکیه
خوب دم و دستگاهی به هم زده... یه مدت هم که نیویورک بوده... خیلی
...جنم میخواد یه تنه یه دختر بچه رو بزرگ کردن

...خاتون - الهی بگردم جفتشون نازن

...حسودیم میشه خاتون نگو اینجوری -

خاتون - حسودیت نشه چون تو عزیز دل منی... یه خار که به پات بره
...میمیرم و زنده میشم مادر

...حالا نگفتم لوسم کنین -

آقابزرگ - ترانه من تلخ که میشم واسه خاطر خودته... تو از بچه هام
...عزیزتری... یادگار فردینمی... همیشه صلاح تو خواستم

...میدونم... این منم که همیشه قدر نشناس بودم -

لبخند زد... زنگ آیفون خورد... خاتون نزدیک آیفون با نگاه تو صفحه باز
...کرد

آقابزرگ - کی بود این وقت صبح؟

...خاتون - بچم حسامه

نگاه آقابزرگ رو من مونده گفت: این وقت صبح؟

در سالن باز شده آقا با اون پالتو کوتاه خاکستری دختر کششون اومدن
...تو

لبخند زده از همون جلو در گفت: صبح بخیر لیلی مجنون خودم... میبینم که
...ترانه خانوم هم هنوز آماده نیستن

...امروز نمیام... خسته ام -

چشمش خط و نشون کشیده ازم رد شد و پشت میز صبحونه نشسته
گفت: مهندس خوبی باش و تا بیست دقیقه دیگه آماده... منم رئیس خوبی
...میشم و افتخار میدم که برسونمت

آقابزرگ - میگه خسته است... چرا زورش میکنی؟

عجیب لحن آقابزرگ محکم بود... نگاه حسام رو آقابزرگ مونده گفت: از اول قرارمون همین بود... ترانه دختر عموم هم که باشه بازم مته همه کار... میکنه

...آقابزرگ - مرخصی میگیره... خسته است... چند روزه کسله

نگاه حسام روم برگشته گفت: فقط همین یه امروز... اونم فقط واسه خاطر... اینکه چشات داد میزنه کم خوابی داشتی

...خاتون - اینقدر به بچم سخت نگیر حسام

...حسام - سخت نمیگیرم... مسئولیت پذیر بارش میارم

...آقابزرگ - خودم این همه ساله به بارش آوردم... نیازی به تو نیست

آقابزرگ و لحن خصمانه با حسام؟

...حسام - ما کوچیک شماییم فاروق خان

...خاتون - چرا اینقدر حرف میزنین بخورین صبحونتونو

حسام لقمه گرفته خیره خیره منو نگاه کرده باز خط و نشون کشید با اون
...دوتا قهوه ای چشماش

نگامو با اخم ازش برگردونده گفت: چه خبر آقابزرگ؟... شنیدم شادمهر پول
ترانه رو یه جا بند انداخته... کدوم شرکت؟

...آقابزرگ - نمیشناسی تو ایران نی

حسام - یعنی چی؟... چرا اینقدر به این پسره اعتماد دارین؟

...آقابزرگ - من میدونم چی کار میکنم

...حسام - آره شما همیشه میدونی چیکار میکنی

بلند شده از سر میز با پوز خند نگاهشو خیره کرده بهم گفت: ایشالا
...خستگیتون در بره

خاتونو بوسیده از در رفت بیرون و آقابزرگ خیره در مونده گفت: این چه
مرگشه؟

...خاتون - چه میدونم؟... حتما بهش برخورده که تو کارش دخالت کردیم

آقابزرگ - ترانه که تراکتور نیست صبح تا شب کارکنه... زیاد جدیش نگیر
...بابا

...خندیده گفتم: اطاعت امر آقابزرگ جانم

...از سر میز بلند شده رفتم تو اتاقم و زنگ گوشیم بلند شده رفتم طرفش

"حسام"

دستم رو دکمه وصل لغزیده گفتم: دیگه چیه؟

اینو تو اون کله خوشگل کوچولوت فرو کن حسام اهل جا زدن نیست... تا -
ته دنیا هم که باشه پات وامیستم... تا مال من نشی ول کنت نیستم
ترانه... زرای دیشبتو میدارم به پا شوکه شدنت ولی دفعه بعدی خوش دارم
...باهام راه اومده باشی

...ازت بدم میاد -

خوشت هم میاد... من نمیدارم نفرت تو دورت کنه ازم... ترانه روزی هزار -
...بار با خودت مرور کن که حسام تورو میخواد... خوب بخوابی خوشگله

...دیوانه

من چه کنم با این حجم دیوونگی؟...اینم یه کله خر فرزین نام دیگه...خدا
...اینو آدمش کن

.....

خودشو تو آینه دید زده کنارم نشست و گفت:چه خبر؟

فعلا که تو خبرداری...چی شد اینقده راحت با شادمهر راه اومدی؟ -

من اون وقتی هم که خودمو واسش میگرفتم واس خاطر این بود که -
تحویلم نمی گرفت...یه قدم که اومد طرفم صد قدم رفتم طرفش...خرم نه؟

...عاشقی -

حالا این بده یا خوب؟ -

...اگه پشیمون نشی عالیه -

...ترانه چته؟...گرفته ای -

...چی بگم مهسا جان؟...چی بگم از این همه پر بودن؟

نه بابا یه خرده کسلم...حالا این پسره قصدش ازدواج هست؟ -

...آره گفته تا آخر این ماه میان واسه خواستگاری -

پس حسابی خوش خوشانته دیگه نه؟ -

...ترانه من کنار شادمهر خیلی کمم...اون خیلی ازم سره -

غلط کرده...خودتو پایین نیار...شادمهر عاشق دست نیافتنیاست...ناز کن -
...واسش مهسا

حالا به نظرت بابا قبولش میکنه؟ -

اونو که آره...کجا میخواد بیاره دیگه دوماه به این خر پولیو؟ -

چرا واسه این خانواده همه چی پوله؟ -

...نه که واسه شادمهر نیست -

...میدونم که به نظرت انتخاب من غلطه -

...مهسا هچکس کار خودشو غلط نمیدونه...کاش واقعا کارت غط نباشه -

یه کم سکوت و نگاه خیره من به اون همه خوشگلی مهسا...مهسا جای من
...خوشبخت شو

حالا نمیدونی آقابزرگ واسه چی هممونو دعوت کرده امشب؟ -

...نه که تو کار به دعوت داشتی تعجب هم کردی -

...نه بابا بی شوخی میگم...این بزرگترا یه نموره مشکوک میزنن -

...چه میدونم والا؟...شاید یه کاری دارن -

...عاقل اندر سفیهونه نگام کرده گفت:بریم پایین...حسام هم اومد

...اخمام تو هم کشیده تو آینه خودمو چک کرده همراهش رفتم

رو یه استیل دونفره خالی نشسته به همه حضار لبخند زده حضور حسامو
کنارم حس کردم...کنارم نشسته دم گوشم گفت:چه خبر؟

خودمو عقب کشیده بی خیال جوابش شدم و نگاه آقابزرگو سنگین شده
...حس کردم

...آقابزرگ - ترانه بابا بیا اینجا پیش من بشین

ابروهای مهسا بالا پرید... اخم مهدیس تو هم کشید... پوز خند حسام
صداداد... آقابزرگو این لوس کردنای تو جمعی؟

کنار آقابزرگ رو دسته مبل نسیه نشسته به حسام خیره به خودم یه نیم
نگاه انداخته صدا آقابزرگو شنیدم که گفت: دور هم جمع شدیم تا بالاخره
... تکلیف مهدیس و حسام معلوم بشه

نگام با سرعت نور برگشت طرف حسام... پوز خندش کشارتر شد... مهدیس
دیگه اخم نداشته به دهن آقابزرگ خیره بود... و باز هم حسام... حسامی که
... ژست غرور گرفته پارو پا انداخته خودشو منتظر نشون داد

آقابزرگ - تا آخر این ماه مراسمو میگیریم... فریبرز دنبال مراسم
... باش... نمیخوام چیزی کم و کسر باشه

... خاتون - فاروق خان

آقابزرگ یه وری لیلیشو نگاه کرده گفت: شما دو تا حرفی ندارین؟

حسام کف زده با همون ژست غرور گفت: عالیه... چرا اینقدر خودتونو اذیت
میکنین؟... مراسم که نمیخواد... بیهویی میریم سر زندگیمون دیگه
نه؟... خوب نی؟

بلند شده از سر جاش نگاه سخت شدشو داده به آقابزرگ اخم کرده
...گفت: من بریده و دوخته کسیو تنم نمیکنم... شب خوش

قدمای بلندش تند تر شده از سالن زد بیرون و همه‌مه پشت بندش تو
...سالن غوغا کرد

عمه فریبا - فریبرز این کار حسام یعنی چی؟

...عمو فریبرز - نمیدونم چه مرگشه... حتما تو شرکت مشکلی پیش اومده

...آقابزرگ - تا آخر ماه عروسی برگزار میشه

...گلرخ جون - هر چی شما بگین آقابزرگ

...مهدیس نگاشو به یه نقطه دوخته گفت: موافقم

نگام روش سنگین شد... از حسام چی دیدی دختر؟

.....

.....

...بابا مهدی دست انداخته گردن مامان شهره گفت: حالا قهر نکن خانوم

...مامان شهره ناز و کرشمه ریز گفت: اذیتم میکنی مهدی

...خندیده گفتم: همین شماهایین که سطح توقعا رو میبرین بالا دیگه

...بابا مهدی پس گردنی آروم نثارم کرده گفت: ما رو دیدن زن بچه

...قهقهه ول داده رفتم تو سالن

کنار شادمهر غرق لپ تاپش بوده نشسته گفتم: چه خبر؟

...فعلا که خبر عروسی اون پسر عموت بد تو شهر پیچیده -

نگام مات یه جا مونده گفتم: نمیدونم چرا یهویی؟

- آقابرگت هیچ چیزش بی دلیل نیست... یه چی دیده از این پسره میخواد -

سر به راهش کنه... حالا تو چته داغونی؟

...من؟... نه بابا چند وقتیه حس و حال ندارم -

چی شده؟ -

...هیچی -

ترانه تو یه مرگیت باشه من اون سر دنیا هم که باشم میفهمم... بگو چته؟ -
...این چند وقته یاد اون چند وقته میفتم -

اخم کرده نگاشو میخ لب تاپ کرده گفت: نیچونم... چی این وسط یاد اون
چند وقتت میندازت؟

ترق انگشتم شکسته منم سر کرده تو اون همه رقم و عدد گفتم: بی خیال
...من... از خودت و مهسا بگو خواستگار محترم

لبخند رو لبش پخش شده گفت: زود تر از این پسر عمو شلت عروسی رو راه
...میندازم

چرا اینقدر هولی؟ -

آمار دارم یکی هست مهسا رو میخواد که بدجور موقعیتش باب میل -
...عموته... حوصله فس فس کردن ندارم

شادمهر قول میدی مهسا رو خوشبخت کنی؟ -

بینیمو کشیده نگاشو تو صورتم چرخونده گفت: من اینقدر بدم؟

تو عالی ولی شادمهر من میت رسم از اینکه یه روزی اشک مهسا رو -
...ببینم

مهسا با من خوشبخته... من کجا پیدا کنم بهتر از مهسا؟ -
...ممنونم -

باز بینیمو کشیده گفت: حالا حسامه واقعا مهدیسو میخواد؟

...لبام جمع شده بینیم چین افتاده گفتم: فکر نکنم

...حق داره -

از سایه چه خبر؟ -

...فقط کار میکنه... بین خودمون باشه... دیوونه که بوده دیوونه تر شده -

مشتمو کوبیده تو اون سفتی بازو گفتم: گمشو پررو... در مورد رفیقم درست
...صحبت کن

...لبخند زد... سرحالم آورد و لبخند زد... شادمهر غم منو نمیتونه ببینه

.....
.....
...خفه شو ترانه...خفه شو -

اشک تو کاسه چشم دوئیده گفتم: مگه چی گفتم؟

...حوصلتو ندارم...برو تو اتاقت...اعصابمو خرد میکنی -

نگام به اون حجم انسانی مست روبروم مونده قدمام عقبکی رفته خوردم به دیوار...پاهام شل شده رو زمین نشستم زانو هامو بغل کرده سر گذاشتم
...روشون

از زندگی فقط گریه کردنشو بلدی؟ -

...تو مستی...اشتباه میکنی...امشب مستی...من از اشتباهت میگذرم

از من چی میخوای د لعنتی؟...من کثافت چی دارم؟...چرا ازم نمیبری؟ -

..اشک از کاسه چشمم بیرون زده ریخت رو گونم

بدون تو نمیتونم تو خیلی وقته میدونی بیا احساستو رو کن بگو با من تو

...میمونی...بگو با من تو میمونی

د یه حرفی بزن...بسه این همه خفه خون...مگه من چیم؟...بکن -
...ازم...ترانه بی خیالم شو

تو که با من خودی هستی همه دنیامو میشناسی بدون تو نمیتونم...بدون تو
...نمیتونم

به پیشونیش کوبیده خودشو ول داده رو کاناپه چشماشو بسته گفت:من
آشغال چی دارم ترانه؟

تعجب میکنم از تو که از فردا نمیترسی تو انگار با شب و گریه علیه عشق
...همدستی

...دستم به دهنم چسبیده هق هقم خفه شد

...دیگه آروم نمیگیرم...دیگه آروم نمیگیرم

.....

...گوشیو به گوشم چسبونده پول تاکسی رو حساب کرده پیاده شدم

جانم مهسا بگو؟ -

...آره ديگه قراره آخر هفته بيابن خواستگاري بنده -

بيابيم؟ -

آره ديگه شادمهر خان فرمودن ترانه بعنوان خواهر بزرگيش تو اين -
مراسم شرکت داره

...نه بابا -

جون بابا...راستي زياد دم پر اين داداش من نريا، بلانسبت سگ عين سگ -
پاچه ميگيره

...دونسته جوابشو باز پرسيدم که

چرا خب؟ -

ديشب که فهميد آقا بزرگ واقعي ميخواد اين دختره ترشیده رو ببنده -
به ريشش نديدي چه الم سنگه ای راه انداخت تو خونه ۸ نصفه شبی، بعدش
هم جا گذاشت رفت، ديشب تا حالا هم نه يه زنگی زده نه جواب تلفنشو
داده... ترانه اين پسره ديووونه شده... تو عمرم داد هيشکی رو اينجوری
...نشنيده بودم جون تو

بی خیال بابا داره ناز میکنه وگرنه کیه که از وعده اون همه سرمایه -
گذاری آقابزرگ تو شرکتش بگذره؟

...ولی ترانه حسام عوض شده...دیگه حسام همیشه نیست -

مهسا من دیگه باید قطع کنم ولی بازم یه کم بیشتر فکر کن...خیلی -
...داری عجله ای تصمیم میگیری...شاید باید بیشتر فکر کنی

ترانه تو خر بودنم که اصلا حرفی نیست ولی میترسم...میترسم از اینکه -
تعلیم باعث بشه شادمهرو از دست بدم...بی خیال اینکه نود درصد انتخابش
که من باشم واسه اینه که با شادی خوبم...بی خیال اینکه بیشتر
مهربونباش واسه خاطر اینه که دختر فریبرز خان فرزینم...ترانه من عاشقم
تو این حرفیه؟

...قربونت برم من...بوس بوس عروس خانوم -

.بوس، بای -

دلم میپوسه میون این همه غریبگی وجود مهسایی که میدونه و باز
عاشقه...میدونه و باز صادق...مهسا جرات عشق داره...خدایا به شادمهرم
...هم لیاقت عشق بده

از جلوی نگهبان با اون نیش چاک خورده گذشته خودمو پرت کردم تو
...آسانسور

خانوم سلیمانی رو بوسیده مشغول کار شدم که تلفن رو میزم زنگ
...خورد

بله؟ -

...تا یه ربع دیگه اتاقمی...نباشی من میام اونجا -

چشام تو کاسه در زده به گوشی مونده تو دستم خیره خیره یه نگاه کردم و
واسه خانوم سلیمانی از اون لبخندای دست سازی خودم رو کرده گفتم: باید
...برم دفتر مهندس فرزین...برآوردای پروژه رو میخواد

بی حواس سر تکون داد و من فلش مموری تو مشتم خیس عرق شده از
... اتاق زدم بیرون...خدا خودش به خیر بگردونه

.....

.....

...بشمر سه پایینی ترانه وگرنه من میام تو خونه آبروریزی میکنما -

وای من نمیتونم... تو رو خدا بی خیال شو... الان وسط مهمونی همه -
...میفهمن من نیستم... ترو خدا اذیتم نکن

دختر خوبی باش ترانه... شوهرت اومده دنبالت... من مهمترم یا اون آدمای -
تو مهمونی بابا جونم؟

وای من از دست تو چیکار کنم؟ -

...هیچی بیا بغل خودم... قول میدم بد نگذره -

...ترو جون سایه -

...قسم نخور بچه... خوش دارم امشب با ترانه خانوم خلوت کنم -

گمشو تو هم حالا... مچل کردی منو؟ -

جون تو نباشه جون خانوم خوشگلم امشب میخوام دونفری خوش -
بگذرونیم... اگه این ننه بابا ما رو ول کنی کل سالو مهمونی میگیرن... از
...تایمت فقط دو دقیقه مونده ترانه... میام تو و کشون کشون میبرمتا

...لبخندم تو انعکاس آینه جلو روم پررنگ تر شده گفتم: نمیخوام پیام

...نیچ راه نداره... باید خودم پیام -

بوق قطع تماس و من چشام گشاد شده و پالتومو از رو تخت سایه چنگ
...زده و از رو تراس یه متری پریده

پرحرص نگامو دادم به اون همه استیل جذابیت و اخمامو با آخرین توان تو
...هم کشیده گفتم: مسخرشو در آوردی

قهقهه ول داده باز از اون اسلایدای مست ولی جذابشو اومده
...گفت: ترسیدیا

...مشت آرومم تو بازوی عینهو سنگش فرود اومده گفتم: گمشو پررو

دستش دور کمرم حلقه قدماشو باهام طرف ماشین تنظیم کرده کنار گوشم
با اون بوی شام پابین هلوئه قاطی سیگارش گفت: کسب اجازه شدین از مادر
...شوهر خانوم

عادت داری به آبروریزی؟ -

...عادت دارم به خانومم -

آره جون خودت... توئی و امشب مستت... توئی و امشب و فردا یادت
...رفته... توئی و من دلخوش فقط به همین شب

...نبینم ترانه خانوم قهر باشه -

...صورتتم طرف دیگه گرفته شده و اون ندید قطره اشک چکیده رو گونمو

...بازم چشمامو میبندم که خوبیهاتو بشمارم

با سر انگشت قطره اشکو گرفته سر بردم کنار گوشش و اون عطر اوفریای
...گرم زنونه مته این چند وقته تو بینیم پیچیده گفتم: عاشقتم

...دستش محکم تر شد و بغض من بیشتر

...تو حتی از خودم بهتر غریبی هامو میشناسی

تقه ام به درو شنیده خودش درو باز کرده از جلو در با اون چشمای سرخ
کمبود خواب دار کنار رفته گفت: عادتته دیر کردن؟

با فاصله ازش وایساده نگامو بند پارکت کف اتاق کرده گفتم: چیکارم داری؟

فاصله رو طی کرده دستاشو سنگین کرده رو شوئم کنار گوشم گفتم: دلم
...تنگت بود

نگامو گردش یافته تو اون همه سرخی بی خوابی کشیده نشسته
...لرزید... منو از این عذاب رها نمیکنی

حسام بی خیال شو... خراب نکن... آیند تو فدای من به چشم برادر بهت -
...نگاه کرده نکن... حسام این راه تهش بن بسته

من بازش میکنم... دلمو قرص کن... به موندنت... به همیشه بودنت... دلمو -
...قرص کن

...تمام قلب تو به من نمیرسه

خودمو کنار کشیده جلوی اون پنجره های بزرگ طبقه بیستم وایساده
گفتم: یه روزی واسه رسیدن به اونیکه دوش داشتم از همه چی
...گذشتم... اون واسه من حتی از خودش هم نگذشت

...واسه تو از خودم که سهله از دنیا میگذرم -

چطور باورم بشه این عشق افلاطونیتو؟... تویی که تا دیروز چزوندیدم و راه -
...به راه متلک بارونم کردی؟... مرد جماعت لیاقت اعتماد نداره

با یه چوب نرون... من امروز اینجا وایساده پام که رسید ایران یه هدف -
 داشتم، وایسادن جلو خونواده واسه ازدواج با تویی که از بچگی تو گوشم
 خونده بودن عروسته... تویی که سوگلی آقابزرگ بودی و نفس همه به
 نفست بند... میگفتم نمیخوام، این دختره لوسو نمیخوام... پام رسید ایران
 میون همه که چشم چرخوندم تو نبودی... توئه نفت واسه من بریده
 نبود... اوادم خونه نبود... رفته بودی... دوسال نبود... خیالم که از
 نبودت راحت شد پرسیدم که چرا نیستی... مهسا میگفت خون جگر
 خورده... مهدیس میگفت مطلقه... مامان میگفت ترانه طفل معصوم و تو
 نبود... وقتی برگشتی... نگام هم نکردی... اومدی شرکت نگام هم
 نکردی... ترانه من تو این نگاه نکردنت سوختم... تو این ندیده شدنم
 ...سوختم

پس بحث دیده شدن... تو که عقده نداری... یه دنیا نگاشون بهته... کم -
 ...نیستن اوناییکه منتظر یه گوشه چشمتن

...فعلا که ماییم و انتظار واسه یه گوشه چشم شما -

خلاصت کنم... نه گوشه چشمی میبینی و نه نظری... ترانه رو حرفش -
 ...میمونه

...منم خلاصت کنم... حسام اهل پا پس کشیدن نیست -

به چی میرسی با بازی دادنم؟ -

به تو... به تویی که تو این چند وقته واسه خاطرت از خودت مایه -
 گذاشتم... فکر کردی در انداختنت با خونواده بابت ثروت واسه من چه
 سودی داشت؟... فقط خواستم جایگاتو بهت برگردونم... ترانه من مرد پا
 حرف آقابرگ و ایسادن نیستم... من یه عمره خودم واسه خودم انتخاب
 کردم...

آقابرگ هم فاروق خانه... فاروق خان هم یعنی تو خودتو بکشی ته تهش -
 به حرف اون میرسی... منو نیگا... از اون لیلی چی مونده؟... از اون دختر
 عاشقی که پشت پا زد به دنیا دنیا مالش و شریک مردی شد از جنس
 مردای دیگه زندگیش... بزرگ شدم حسام... بچه بودم بزرگم کردن... تو این
 چارساله بزرگ شدم... فهمیدم همه مردای زندگی من اولین ملاکشون
 پوله... عشقه کجاست؟... نیست، اگه هم هست اون ته مه‌های خط
 فکریشونه... فاروق خان عاشق خاتون هم، بی مشکل عاشق بود... گشنگی
 نکشید عاشقی یادش بره... اگه کلهم آدمای زندگیم عاشق هم بودن... بی
 مشکل عاشق بودن... اینو خوب حالیمه که من و احساسم واسه هیچکدوم
 از مردای زندگیم ارزش نداشتن جز بابا مهدی و شادمهری که درکم
 کردن... اونا هم درک نکردن، نه، فقط پشتمو خالی نکردن... کاری که همه
 ... عزیزام باهام کردن

...بوی تلخ عطرش و من دور شده ازش

ترانه منو مطمئن کن... باش تا دنیا رو واست بهشت کنم... گور پدر -
همشون... میریم، از ایران میریم... اصلا ما رو چه به این خانواده؟... میریم و
...زندگیمونو میکنیم... حتی بدون پول

یعنی فرار کنیم؟... من تجربش کردم حسام... این راه هم تهش بن -
...بسته... از حسام فرزین این حرفا بعیده... شاه دوماد به فکر دومادیت باش

دستم رو دستگیره در لغزید و اون گفت: برو ولی بدون اونقدر دوست دارم
... که تسلیم شدن تو کارم نباشه

...لبخندم تلخ شده رو صورتتم پخش شد و دستگیره پایین اومد

.....
.....
هق هقم تو فضای اون پنت هاوس دویست متری اوج گرفته با نفس نداشته
گفتم: من چی بودم برات؟... حساب بانکی؟ ... من... من... من فقط واست
... واست حکم... حکم پول داشتتم؟... دیگه نمیخوایم؟... من... من که
دیگه.. دیگه پول ندارم... ازم بدت میاد؟

سرش خم شده... آرنجای دستاش به زانوهایش تکیه داده شده... یه دستش
... تو موهایش و یه دستش به سیگارش بند

هق هقم بیشتر شده... نفسم کمتر شده... دلم پیچ خورده... شقیقه ام نبض
... گرفته... چشم پر و خالی شده از اشک

راحت... راحت باشیا... پرتم کن بیرون... آره دیگه من که دیگه پول -
... ندارم... من... منو واسه... واسه پول

... دوباره هق هقم و حرف نیمه تمومم

... ممنون... واسه این چند ماهی که... چند ماهی که تو خونت بودم ممنون -

قدمام شل و وارفته طرف اتاق قدم گرفت و دستم کشیده شد و هق هقم
... باز اوج گرفت

... کجا میری؟... وایسا من توضیح بدم -

انگشتای سردم به لبای داغش چسبیده با اون چشمای به زور باز نگه
داشته شده خیره تو صورتش گفتم: نه... خودم از برم... نگو... بدترش
... نکن... میرم... من که دیگه پول ندارم

...وباز حق هقم

کجا بری؟ -

..هر جا -

طرف چپ صورت‌م سوخته پخش زمین شدم و اون باز دست تو موهاش
کشیده گفت: منو چی فرض کردی؟... تو زن من کثافتی... پاتو از این خونه
..بذاری بیرون پاتو قلم میکنم

باز حق هقم و خونی که از بینیم رو صورت‌م با اشکام ترکیب رنگ کار
...میکردن

...صدای کوبیده شدن در و باز هم حق هق من

...اینجا تو این قطب سکوت کابوس طولانی تره

.....

...عروس تا این حد هول هم ندیده بودیم...والا

ریجکت کرده تماسو زیر چشمی نیش چاک خورده شادمهر پشت فرمونو
... پاییده گفتم: نپکی از خوشی

... شادی - ترانه داداشمو اذیت نکن

... رو دل میکنه -

شادمهر دنده جا زده زیر چشمی با همون نیش چاک خورده گفت: چته
یارو؟... خوشی به ما نیومده؟

ابروهام شیطون بالا پریده لبام بابت عدم خندیدن جمع شده گفتم: خب
... چون از سرت زیاده این عروس خانوم

... شادی - موافقم در حد لالیگا

شادمهر با دست آزادش از فرمون کوییده تو پیشونی شادی پرتش کرد تو
... صندلیش و گفت: آدم باش بچه

شادی لباسو جمع کرده با بینی چین داده لوس شده گفت: ایشالا دختر
... بهت ندن

... شادمهر پوزخند زن تو آینه شادیو پاییده گفت: تو فکر کن یه درصد

اخمام تو هم کشیده نگامو دادم به ترافیک جلو روم و زیر لب
...گفتم:قبولی...وضعت توپه

...سنگینی نگاهش و من باز دلم از این همه ملاک انتخاب پوسیده

...شادمهر - ترانه من بهت قول دادم

شادی حواسش پرت گوشیش صدامو ولوم پایین داد و گفتم:من تو چشای
...توئه امشب خواستگاریت بوده یه برق ناقابل هم نمیبینم

...شادمهر - ول کن ترانه این دری وریا رو

دری وری؟...تو و احساس نداشتت و خواستگاری رفتنت و حرف من دری
...وری؟...شادمهر کاش عشق مهسای من نبود

شادی - ترانه؟

جونم؟ -

شادی - چرا امشب رو کیف نیستی؟

...خسته ام -

شادمهر زیر چشمی منو پاییده و پوز خند رولبش نقاشی شده...برادرم
....خواهر کمو نابود نکن

.....
.....
با دندونام یه دور کامل ناخونامو گرفته دور دومو آغاز کرده به مهسای
گوشش به در چسبیده گفتم: خب چی میگن؟

مهسا دل نگرون با اون دو جفت قهوه ای نگاش منو نگاه کرده آروم
...گفت: آقا بزرگ داره شرط و شروط میذاره

یعنی قبول کرده جون ترانه؟ -

چشماش باز نگرون شده خودشو سر داده پایین و پاهاشو تو سینه جمع
کرده گفت: دوسش داری؟

لبخندم واقعی تر از هر لحظه رو صورتم بساط پهن کرده نگامو به بک
گراوند یه ماهه گوشیم دوخته گفتم: دوسش ندارم... من عاشقشم... میمیرم
...براش... دیوونشم

لبخندش نامطمئن رو صورتش پخش شده گفت: اگه بین ما و اون قرار باشه
یکيو انتخاب کنی چی؟

پاهام شل شده رو زمین نشسته نگامو باز بند بک گراوند یه ماهه گوشیم با
اون لبخند دوست داشتنی جذاب از نوع لعنتیش کرده گفتم: از عاشق نکیر
و منکر میپرسی؟

ترانه تا چه حد؟... آقا بزرگ راضی نیست... امشب هم حرمت به نامی -
...باباشو نگه داشته پرتشون نکرده از خونه بیرون

چشام پر و خالی شده دستم به روی صفحه حرکت نرم داده گفتم: من
...میخواستم خودم چایی ببرم

رو زمین لغزیده سرمو به سینه اش فشرده کنار گوشم با بغض نشسته تو
صداش گفت: فدات شم غصه که نداره... بازم خوبه ندادن تو چایی ببری
...وگرنه این بد بختا که پاسوخته میرفتن از این خونه

...خندیده میون اون همه بغض مشت زدم به بازوش... من عاشقم

.....

.....

با رو پا گردونده به مدل تعارف چابیش از بعد خواهرشوهرونه نگاه کرده
...سر کرده تو گوش شادمهر گفتم: نه همچین بگی نگی تعارف بلده

شادمهر نگاه گشاد کرده خودشو جمع و جور پشت بندش چایی داغو
ریخته تو حلقش تا ماتحتش سوخته به رو خودش نیاورده لبخند الکی ول
داده گفت: والا منم و همین یه خواهر... خونواده زیادی نداریم... یه عمه پیر
هست که پیش دو تا بچه اش سوئد زندگی میکنه... ریش و قیچی دست
...خودتون

از کار و بار هم که خودتون بهتر میدونین... اسم ملکی بازار کورکنه... یه -
صنف ساختمون سازه و یه شادمهر ملکی... خونه الانشون که از هر جهت
نامبروانه... یه خونه دوهزارمتری توشمرون... چندتا ویلا اطراف شهر دارن و
یکی هم تو نوشهر... کار و بار اونور آبش هم که سکه است... اینم از شرایط
...شادمهر جان

نگاه همه روم مونده نیشمو تا ته کش دادم و گفتم: خب من الان حکم
خواهرشوهر دارم دیگه یه خودی باید نشون بدم... شما چرا اینجوری نگام
میکنین؟

جمع یه کم مکث کرده بعد یه خنده ملیح مناسب فضایی اومد و شادمهر
...سر کرده تو گوشم گفت: فدای این خواهرشوهر بودنت خواهر

...چاکر داداش -

عمو فریبرز - هر چی مهسای بابا بگه وگر نه آقا شادمهر واسه ما از هر
...جهت تایید شده ان

دقیقا از همین جهت مال و اموالی؟...جهت دوست دختری که اصلا مهم نی
...دیگه نه؟...آهان

...خاتون - خب این دوتا جوون برن سنگاشونو با هم وابکنن حرفی نمونه

یه عمر زندگی و نیم ساعت تایم واسه رفع عدم تفاهم؟

شادمهر و مهسا تراس رفته نگام چرخی رو حسام از اول مجلس آروم به
...من خیره موند

براش اخم کرده لبخند جاش پاشید تو صورتم...تمام قلب تو به من
...نمیرسه

بالاخره تایم نیم ساعته تموم شده دو نوع گل شکفته با نیش بازشون وارد
شده در جواب چی شد بقیه گفتن "به تفاتهم رسیدن" "...نه بابا...خاتون و
آقابزرگ هم هنوز با شصت سال زندگی به تفاهم کامل نرسیدن اینا چطور
تو نیم ساعت به تفاهم رسیدن؟

نگامو دادم به برق نگاه مهسا و برق خاموش نگاه شادمهر... تمام قلب تو به
...من نمیرسه

...همهمه و گوشی تو جیب جینم لرزیده و من از جمع جدا شده

نسترن؟...این وقت شب؟

گوشی به گوشم چسبیده گفتم:جونم نسترن جون؟

صدای بوق قطع تماس و من زل زده به گوشی...کرم نیست...نسترن اهل
کرم ریختن شبونه نیست...کرم هم با تکه نه با یه زنگ این همه وقته و یهو
...بوق قطع تماس تو گوش آدم زنگ زده

دلَم شور افتاده برگشته به جمع رو به خاتون گفتم:خاتون امروز با نسترن و
فرهاد حرف زدین؟

خاتون - نه مادر...دیشب که تا صبح نسترن کشیک بوده منم مزاحم
...نشدم

دلَم باز شور زده نگاه پر سوال حسام فهمیده یه چیزی ناجوره رو رد کرده
...گفتم:الان خودم زنگ میزنم

باز ترک جمع و دستم که رو شماره فرهاد لغزید...یه چیزی دلمو بیشتر
..شور میندازه...بوی بدی میاد...یه بوی آشنا

الو ترانه؟ -

...الو فرهاد -

...ترانه وقت ندارم...خودم دوساعت دیگه زنگت میزنم -

قهقهه یه زن و خنده فرهاد و بوق قطع تماس و من دونسته که نسترن هیچ
...وقت تا این حد جلف نخندیده

دستم رو شماره نسترن خورده گوشی به گوشم چسبید "مشترک مورد
"نظر در دسترس نمیباشد

...دلم پیچ خورده باز بو شنیدم...یه بوی آشنا...یه بو از جنس انزجار

...تمام قلب تو به من نمیرسه

.....

...زود باش دیگه...گاز بده -

...چته ترانه؟...چرا اینقده هولی؟ -

...جواب نمیده -

کی؟ -

...نسترن -

مگه نگفتی خود نسترن گفته شب بری پیشش؟ -

...اه چقدر حرف میزنی حسام...گاز بده -

...باز دستم رو شماره خونه لغزیده زیر لب خدایا گو منتظر یه جواب شدم

...الو...ت..ترانه؟ -

دلم از نگرانی پوکیده گفتم:نسترن چته؟...چرا جواب نمیدی؟

...ت...ترانه...م...من حالم بده؟...ت...ترانه بچم -

چی میگی نسترن؟...کدوم بچه...درست حرف بزن...من دارم میام -

..اونجا...نسترن حرف بزن

ت... ترانه من... من کممم؟... زشتم؟... من... من چی کم دارم؟ -

نسترن چته تو؟ -

...ت... ترانه بچم... بچم -

بچه؟... کجای این معمای حل شده امشب این کلمه جا داره؟... فرهاد کدوم گورستونیه؟

الو الو گفتنای من و سکوت پشت خط و حسام جنون وار گاز داده... امشب چه خبره؟

حسام چی شده؟ -

... ترانه حرص نخور... حتما این دوتا دبوونه شوخیشون گرفته -

... نسترن شوخی خرکی بلد نیست... حسام -

... جانم... الان میرسیم... هیچی نیست -

منم و آرزوی جمله آخر مرد کنار دستم...منم و لرزش دستام...منم و
خاطرات چندسال پیش کنار ذهنم خاک خورده...منم و دل رخت شورخونه
...شدم

.....
.....
..دوش چه خورده ای دلا راست بگو نهان مکن

سرش تو گودی گردنم مونده....بوی اون اوفریای چندماهه کل لباساشو
...برداشته... بوی ودکای قاطی اون بوی اوفریا تو بینیم رفته

...باده ی خاص خورده ای نقل خلاص خورده ای

...اشک تو چشمم دو دو زده...سرمو کنار کشیده زیر لب گفتم:عاشقتم

...دوش شراب ریختی از بر ما گریختی

...باز منو به خودش فشرده کنار گوشم گفت:دیوونتم خانومم

...بار دگر گرفتمت بار دگر چونان مکن

قطره اشکم رو بازوش چکیده... تو بغلش بیشتر فشرده شده... دلم از اون بوی اوفریا هم خورده... خودمو عقب کشیدم و چشمای اون باز شده با همه خماریش تو صورتم خیره گفت: چیه خانوم؟

...بوی شراب میزند خربزه در دهان مکن

از تخت پایین اومده، بی خیال نگاه مات شده اش رو کاناپه جلو تلویزیون زانو... تو بغل نشسته با اون لباس مردونه اون و باز بوی اوفریا تو بینیم پیچیده

ترانه چی شده؟ -

...قطره اشکم باز چکید

...چون خموشان بی گنه روی بر آسمان مکن

...ترانه -

تو بغلش کشیده شدم... از خودش به خودش پناه بردنو خیلی وقته یاد... گرفتم

...دوش چه خورده ای دلا راست بگو نهان مکن

.....
.....
جلوم وایساده نگامو به خودش
کشوند... چونم لرزیده قطره اشکام رو گونم خط انداخته ، دستش رو شونم
...سنگین شد

...لباس رد خون دارش... دستای تازه شسته اش

...من دلم خون تر... مغزم شسته تر

کنارم رو صندلی نشسته سرشو به دیوار تکیه داده چشماشو بسته
گفت: کدوم گوریه این نسناس؟

کجایی؟... کجایی توئه نسناس؟... کجایی توئه بی غیرت؟... کجایی فرهاد
نسترن؟... کجایی بابای دیگه بی بچه؟

...به آقابزرگ خبر دادم... تو راهه... امشب سخته نکنه خلیه -

خم شده به جلو سرمو تو دست گرفتم و اون باز شونمو فشرده گفت: غصه
...نخور گلم

شونمو از زیر دستش کشیده از رو صندلی بلند شده ، هق هق خفه کرده به
...دیوار تکیه داده نگامو دادم به سرامیکای کف

...سنگینی نگاش و من دل ریش

...تمام قلب تو به من نمیرسه

...صدای عصای آقابزرگ و من نگام رفته ته راهرو

خاتونم چی شدی؟

...خودمو به خاتون در حال سقوط رسونده زیر بغلشو گرفته گفتم:خاتون

خاتون - دیدی چی به سرم اومد...نسترن امانته...نسترن دخترمه

مادر...نسترن طوریش بشه من جواب مادر پدرشو چی بدم؟

...خاتون چیزی که نشده هنوز -

خاتون - چطور این بلا سر عروسم اومده؟

...پاش رو سرامیک آشپزخونه لیز خورده بود -

خاتون - الهی دورش بگردم من... این پسره گور به گور شده کجاست؟

...فرهاد کجاست؟

نگام میره به جای خالی حسام... حسام با اون چند تا لکه خون مونده رو
...پیرهن و دستای تازه شسته

...فرهاد کجاست؟

آقابزرگ ساکت روی یه صندلی نشسته، سرشو به عصاش تکیه داده زیر لب
...زمزمه کرده گفت: سر ترانم کم نکشیدم خدا... نسترن چیزیش نشه

...دلم مشت شده... پاهام شل شده... قلبم یکی زده یکی نزده

...دست خاتون رو دستم نشسته... نگام رفته ته راهرو

...مته فشنگ از جا پریده دوئیدم طرفش

حسام پشتش وایساده سر پایین انداخت و چشمای اون ناباور از یکی به
...اون یکی میچرخید

گل نسترنم چی شده؟ -

اومدم با اون بغض چنبره زده تو گلوم یه چی بار اون همه خوش تیبی و با
ادوکلن خود خفه کنی بگم که سیلی آقابزرگم رو صورتش نشسته دستمو
...چسبونند رو دهنم

آقابزرگ - تف به روت بیاد...من اینجور پسری بزرگ کردم؟...خاک بر سر
بی لیاقتت...تا این وقتت شب کدوم گوری بودی نمک به حروم؟

فرهاد زانو خم کرده ...نشسته رو زمین...سرش پایین افتاده...هق هق
...مردونش تو سکوت راهرو خط کشیده... دلمو لرزونند

...زیر لب گفتم:بی لیاقتی فرهاد...بی لیاقت

...کجاست اون ناجی افسانه دیروز؟...جوونمرد محل ما یه نامرده

.....
.....
...دست به من زن -

دستشو پس زده...قدم عقب گذاشته...هق هقم تو سکوت ساعت سه نیمه
شب خط انداخته گفتم:برو...برو همون جاییکه تاحالا بودی...ازت بدم
...میاد

...با یه قدم خواسته فاصله رو طی کنه...من یه قدم جبران کردم فاصله رو
بی رحم نگامو به اون برق اشک تو چشماش دوخته زیر لب گفتم: ازت بدم
...میاد

باز یه قدم طرفم برداشه...دو قدم جبران نزدیکیشو
کرده...صدای "نه" گفتنش تو گوشم زنگ زده...پام سریده...دستش طرفم
...دراز شده...جیغم بلند شده گفتم: خدا

قطره اشکش تو دل بالش رفته گفت: میخواستم جشن بگیرم بگم بابا فرهاد
نسترن خانومت شکمش دوماهه رخت خواب بچته...ترانه نیومد...تا ساعت
یازده نیومد...قرارمون هشت بود...نیومد...هوای خونه بو خیانت میداد...یه
زن همیشه میفهمه...مفهمه مردش داره بهش یه جای دنیا خیانت
میکنه...ترانه من حس کردم...زنگ زدم...گوشیشو یه زن برداشت...گوشی
فرهاد منو یه زن برداشت...ترانه بچم...دیگه نیست...اگه من خر اونجور
...شوکه نمیشدم...ترانه بچم

سرم به دستم تکیه داده شده با نوک انگشت قطره اشک چکیدشو

...چیدم

...شاید اونی نباشه که ما فکر میکنیم قربونت برم من -

یه حس شیشم زنونه هیچ وقت اشتباه نمیکنه...نگار برگشته...نگار فرهاد -
...برگشته...بی شوهر...خیلی وقته خبرشو از مهدیس شنیدم

دستم رو دستش لغزیده نگامو دوختم به قطره اشکای چکیده تو دل
...بالش

- فرصت بده بذار توضیحشو بده...توضیح نداده ردش کنی یه عمر خودت -
مته من پشیمونی...من اینجا نشسته بدتر الان تو رو تجربه کردم...من
هرشب کنار حس شیشم هزار تا مدرک حی و حاضر کنار شکم
داشتم...نسترن من نذاشتم هیچ وقت توضیح بده...یه مدت خیرت خرج
دادن به اسم نجیبی و هیچی نگفتم...اون آخریا هم پام تو یه کفش طلاق
گرفتم...بعضی وقتا به خودم میگم شاید حرفاش حتی با دروغ واسه من
شیرینی داشت...حتی اگه همه دنیا ردش میکردن ولی اون با قاطعیت از
خودش دفاع میکرد و اونجور ساکت اون آخریا فقط لبخند تلخ نمیزد الان
وضعم خیلی فرق داشت...حتی اگه بازم ازش جدا میشدم حداقل وقتی
یادش می افتادم دلم گرم شجاعت حرف زدنش میشد...نسترن من بدتر از
دیشب تو رو تجربه کردم...من یه سال هر شب با بوی یه عطر زنونه قاطی
عطر تن شوهرم خوابیدم و ازش توضیح نخواستم...روز آخر قبل از امضای
اون برگه طلاق بغلم کرد کنار گوشم گفت "کاش جای بغض حرف زده

بودی "...میبینی نسترن حتی اون هم فهمید که من بی توضیح به اون درجه رسیدم که حاضر شدم عشقمو فدای جدایی کنم... نسترن مثل من نشو... مثل من شدن درد داره... مثل من شدن یه عمر پشیمونی داره... شک داره... به خودت... به اون باورت که چطور پشش زدی... اینا نصیحت نیست... فقط یه حرف دوستانه است... یه پیشنهاد... که یه روزی برنگردی به ... "خودت بگی" چرا ازش گذشتم؟

سرعت قطره اشکاش بیشتر شده گفت: حالا نه... نمیدونم قراره برخوردم... باهاش چطور باشه... ولی ترانه حالا نه... نه حالایی که دل چرکینم ازش خیالت راحت... آقابزرگ واسه عروسش یه اتاق خوب تو خوش روبراه -
... کرده که عروسش یهو نره خونه پسر بی لیاقت هر دمبیلش
- ترانه چی شدی که جدا شدی؟... به قول خودت یه سال ساختی یهو چی شدی؟

صبر هم حد داره... حد که پر میشه... میشه داد... میشه -
... کینه... نتونستم... اون حد نداشت

دستمو آروم فشرده نگاه خوشگل پراشکشو به سقف دوخته گفت: فرهاد
چه کردی؟

...کجاست اون ناجی افسانه دیروز؟... جوونمرد محلما یه نامرده

.....

مه‌دیس دست دور بازوی حسام انداخته با اون لبخند محو مونده رو
صورتش به نسترن خوابیده رو تخت نگاه کرده گفت: آخی... حالا یهو واسه
...بچه دار شدن بعدنش مشکل پیش نیاد

اخم خاتون تو هم کشیده مه‌دیسو نشونه رفته گفته: ترانه پیش نسترن
...میمونه... بقیه بهتره برین... انگار اومدن مهمونی

گلرخ جون پتو رو رو نسترن بالا تر کشیده با لبخند مهربونش منوهدف
...رفته گفت: مواظبش باش

...همدردی میکنم جا مواظبت

...لبخندشو جواب داده گفتم: حتما

حسام بازوشو از دست مه‌دیس رها کرده به لبخندم لبخند زده و چشمک
...قاطی لبخندش کرده همراه بقیه از اتاق رفت بیرون

...حسام تو رو دقیقا کجای این دل وامونده جات بدم؟

صدای ماشین تو فضای باغ پیچیده کشوندم دم پنجره...وای این دیگه
...اینجا چی میخواد؟

نگامو دادم به گونه های رنگ پریده نسترن خوابیده رو تخت به خاطر اون
...همه دارو و زیرلب باز گفتم: بی لیاقت

صدای داد و فریاد فرهاد و آقابزرگ تو دل ساختمون پیچیده ترسونده
...کشوندم از اتاق بیرون

با اون دو تا چشم خون گرفته و قیافه خسته و داغونش، عصبی، بی خیال
التماسای خاتون و داد و فریادای آقابزرگ از پله ها بالا اومده جلو روم
وایساده بی حرف نگاهشو مدل خیرگی تو صورتم چرخونده گفت: ترانه من
...تکرار نیستم... تو حداقل باورم کن

سرم پایین افتاده گفتم: تو تکرار بی لیاقتی نیستی... خود بی لیاقتی هستی
فرهاد...وقتی رسیدیم بالا سرش جون تو تنش نبود...زن تو، مادر بچه دیگه
...نبودت خیلی زجر کشیده

هیچی اونی نیست که شماها فکرشو میکنین...من خواستم نگارو از سر -
خوشبختیم باز کنم...مدیونین اگه فکر کنین من آشغال یه لحظه هم به
نسترنم خیانت کرده باشم...خواستم حالیش کنم نگاه کن این منم فرهاد

فرزین با یه زن که می پرستمش قد دنیا... ترانه من با اون تیپ رفتم تا نگار
بفهمه زخم کم نیست... که مردش چقدر باهوش تو اوجه... نسترن باید در کم
کنه... نسترن همه زندگیمه... نسترن تو این دو روزه که نبوده خونه ام رنگ
...مرگ گرفته... من بی نسترن میمیرم ترانه... میمیرم

رو زمین نشست... سرشو به دیوار کریدور تکیه داده... چشماشو بسته
...گفت: نسترن عشق منه

...قطره اشک دوئیده رو گوش و من دلم بابت اون قطره اشک مشت شده
...قدمام طرف اتاق سرعت گرفت

کنار نسترن سرشو به زانوهای تکیه داده و هق هق آروم سر داده رو اون
تخت نشست... دیدی توضیح چقدر خوبه؟

نسترن سرشو تکیه داده گفت: آره خوبه ولی نمیتونم... نمیخوام حالا
بینمش... نه حالایی که دلم از همه دنیا گرفته... نمیتونم ترانه ساخته... من
...بچه دوماهمو از دست دادم... ثمره عشقمو... هیچکس در کم نمیکنه

...من به وسعت بیشتر از خود تو تورو در کم میکنم

تا کی نمیخواهی ببینیش؟ -

تا وقتی که با خودم کنار بیام... زیاد طول نمیکشه... ولی نیاز دارم که بی -
... فرهاد به فرهاد فکر کنم

... دستم شونشو فشرده کنار گوشش گفتم: پس بی فرهاد فرهادو دق نده
خواستم از اتاق بیرون برم که گفت: چرا همه آویزونتن ترانه؟... چی داری که
همه محتاج حرف زدن باهاتن؟

... خنده رو لبم اومده گفتم: نمیدونم

من میدونم... تو سنگ صبور خوبی هستی... ولی هیچکس سنگ صبور تو -
... نیست

لبخندم تلخ شده از اتاق زده بیرون زیر لب گفتم: من کاسه صبرم این کاسه
... لبریزه

... فرهاد نگام کرد... با اون التماس تو چشماش نگام کرد

... کنارش نشسته گفتم: بهش فرصت بده... قبولت داره... ولی زمان میخواد

من که بی نسترن دق میکنم... یه روز نباشه من چطور روزمو شب -
... کنم؟... چند شبه واسه خاطر نبودنش کنارم یه خواب راحت نداشتم

...خنده ول دادهمشتمو حواله بازوش کرده گفتم:بی حیا نشو دیگه

...اونم خسته خندید

خیره نگاش کرده گفتم:خیلی دوشش داری؟

دوشش ندارم...عاشقشم...نسترن واسه من عوضی خیلی زیاده...خیلی -
...زیاد

...هیچ وقت در موردنگار اینجوری حرف نزدی -

...نگار بی لیاقت بود -

...من چند روزه تو خیالم تو رو هم بی لیاقت کردم عمو جون -

...عمو به قربون این موش کوچولوش....همه مردا یه جور نیستن ترانه -

چرا همه اصرار دارن مرد منو کم بدونن؟ -

...مرد گذشته تو ترانه...دیگه رفته...اون کثافت رفته -

مشکلت با اونیکه هیچ وقت جز تو دادگاه و بیمارستان ندیدیش چیه؟ -

- مشکل من توئه بچه بودی...تویی که یه پا وایسادی یا اون یا -
...هیچکس...تویی که هممونو دادی فدای اون پسره تن لش
- ...همه صفتاتون هیچ مدله به اون نمیخوره...خودتون هم خوب میدونین -
فراموشش کن...من امرزو تو نگاه حسام جلو آقابزرگ وایساده چیز یو -
...میبینم که یه عمر آرزوشو داشتم
- ...نمیدونم چرا این خونواده دوست دارن آرزوهاشونو رو من بدبخت پیاده
کنن

...از رو زمین بلند شده بی خیال ماتی اون نگاه نسترن ندیده شدم

.....
.....
چشمامو رو هم فشرده باز تو ریه کشیدم اون همه تلخی عطر و سیگار
...قاطیش

...حس کردم لبه تخت نشسته خیره موند بهم

...دستش رو صورتم نشسته صدای نرمشو کنار گوشم شنیدم

جان دلم چی شدی تو؟ -

...نفسم حبس شد تا وا نشه بغضم

من چه کردم؟ -

...دلم از اون همه بغض مونده تو گلوم فشرده شد

تو بغلش بالا کشیده شدم و سرش به عادت همیشه تو گودی گردنم فرو
...رفت

نفساش باز با پوست گردنم بازی کرده گفت: ترانه من چه کردم؟...من کثافت
چه کردم؟

...بغض تو گلوم بیشتر شده نفسم بیشتر حبس شد

صدای باز شدن در اتاق و اونیکه منو باز رو تخت خوابوند و ملحفه رو روم
...درست کرد

تو اینجا چه غلطی میکنی؟ -

...واسه دیدن زخم نیاز به غلط کردن ندارم -

...گورتو گم کن تا ندادم حراست بیاد جمعت کنه -

...اینو تو مخت فرو کن ترانه زن منه...حراست مسخرت میکنه -

...ترانه دیگه قرار نیست زن تو باشه -

تو این دوسال کجا بودی که حالا واسه من سنگشو به سینه -
میزنی؟...ترانه دوسال تو دوری همتون سوخت اون وقت حالا واسه من
...هزارتا وکیل وصی پیدا کرده

با زبون خوش برو از اینجا...ترانه اونقدر ازت متنفر هست که دیگه نخواد -
...حتی صداتو بشنوه

قطره اشکم رو گونم چکید و اون دست آشنای من باهش آشنا رو صورتم
...نشسته قطره اشکو پاک کرد

...کنار گوشم صدای بغض دارش شنیده شد که

...جان دلم توغصه نخور من میرم -

...صدای تق در و من بغضم شکسته

...صدای تق در و بوی اوفریای رو تن اون همه بغض مردونه نبوده

...تق در و رفتن اون همه بغض مردونه

...اینجا تو این قطب سکوت کابوس طولانی تره

از کنارش بی خیال گذشته مچ دستمو باز گیر انداخته کنار گوشم
گفت: واسه من ناز و غمزه نیا... حرکت بعدیم میمونه پا خودت خانوم
...خوشگله

مچمو از دستش کشیده ابرو و اسش تو هم کشیده تو صورتش براق شده
...گفتم: فقط یه بار دیگه دستت بهم بخوره

باز اون پوزخند مختص خودش رو تکرار کرده گفت: نه بابا... چی کار میکنی
مثلا؟

...حسام با من بازی نکن -

...بازیش ایشالا باشه واسه بعد عقد -

چشام از اون همه بی حیاییش گشاد شده با حرص از کنارش گذشتم که باز... گفت: فکر کن... چه شود

یوف محکمو بیرون داده به طرفش برگشته گفتم: تا حالا هیشکی بهت گفته بود مذخرف ترین آدم دنیایی؟

به خودت افتخار کن... چون اولین نفری... و لازم به ذکره تو مجبوری با -
...این مذخرف ترین بسازی... خانوم خوشگله

ه...همون قضیه شتره و خوابشو پنبه دونه است، دیگه نه؟ -

...من بی خواب دولپی میخورمت... خانوم خوشگله -

دندونامو روهم فشرده گفتم: بس که خری... آخه من به چه زبونی به توئه
الاغ نفهم حالی کنم راهی که میخوای واسه من بری ته تهش ترکستونه... د
...بفهم نفهم

باز پوزخند واسه من به نمایش گذاشته درجه جوش منو به حد فوق العاده
رسونده گفت: تو هم تو مخت فرو کن مال منی... یه بار یه سهل انگاری کرده
این خونواده حق من مال یکی دیگه شده... خیالی نیست... حالا که من
میخوامت دیگه نمیذارم حقمو ازم بگیرن... حالته خانوم خوشگله؟

سرم با تاسف تکون خورده نگامو دوختم به استخر و گفتم: فکر کردی واسه چی آقابزرگ به این سرعت داره مراسم تو و مهدیسو برگزار میکنه؟...اون از این خرابازی تو ترسیده... آقابزرگ یه چی حالیشه که نمیخواد یه دونه نوه پسریش خرابازی در آره... مهدیس کم هم که باشه بازم پر از پشتوانه است واسه آینده تو... مهدیس که زنت بشه هم اون ثروت وعده داده آقابزرگ واسه تو همیشه هم سرمایه گذاری بهمن خان... حسام من ثروتم... کنار اونا پیشیزی ارزش نداره

دستش دور بازوم حلقه شده... خشونت قاطی رفتارش کرده گفت: واسه آخرین بار بهت میگم... هم گور پدر پولای تو... هم گور پدر پولای اونا... من.. اونقدر دارم که گدای صنار سه شاهی این جماعت نباشم

...ولم کرده رفت طرف صندلیای فلزی

...تمام قلب تو به من نمیرسه

از محوطه باغ خارج شده... تو ایوون نگاش کرده گفتم: خب د لامروت چهار... سال زودتر می اومدی

...تمام قلب تو به من نمیرسه

.....

...تو به من ثابت کردی حرفام پیشیزی واست ارزش نداشتن شادمهر -

ترانه به چی میخوای برسی؟...مهسا تا چند هفته دیگه زن من -
میشه...مگه خودت نمیگفتی وقت دوما دیمه؟

نه حالایی که همه هدفت شده ازدواج با دختر فریبرز فرزین و یه سرمایه -
گذاری مشت تو کارخونه اش...من تو رو شناسم به درد لا جز دیوارهم
...نمیخورم شادمهر...مهسا حیفه

اون منو میخواد...این کجاش حیفه؟ -

تو چی؟...تو هم اونو میخوای؟...یا فقط مهر بونیشو بابت شادی میخوای؟ -

حرفات همش درسته...مهسا واسه من پر از موقعیته...چرا ازش بگذرم؟ -

...شادمهر عوض شدی...عوض نه...عوضی شدی -

عصبی خودشو پرت کرده کنارم...سرشو به پشتی مبل تکیه داده
...گفت: ترانه خراب نکن...مهسا با من خوشبخته

مشکل دقیقا همینه...مهسا با تو خوشبخت بشو نیست...چون تو وصل -
زندگیش نمیشی...شادمهر میبینم اون روزیو که مهسا پشت پا بزنه به همه
...عشقش...دیر نیست اون روز

...مشکلت چیه ترانه؟...من قسم میخورم مهسا رو خوشبخت کنم -

بهای خوشبختی مهسا چیه؟...راحتی شادی؟...سرمایه گذاری تو تو -
کارخونه باباش؟...نه شادمهر...مهسا یه زندگی جدید میخواد...بی خیال مال
و ثروت...مهسای من یه زندگی میخواد پر عشق... مته من...نمیخوام چند
...ماه بعد ازدواجش یکی مته تینا درست وسط زندگیش قد علم کنه

...ترانه تو عادت کردی...عادت کردی همه مردا رو مته اون بدونی -

همه رو نه...تو و اون هم کاسه این...از یه قماشین...مته اون دونستنت -
...چیز عجیبی نیست

امروز از دنده چپ بلند شدی ترانه...تا حالا که مشکلی -
نبود...خواستگاری هم واسم رفتی...یهو حالا چرا؟

- امروز آدم وار اوادم باهات حرف بزئم برادر من...شادمهر تو که کارت با خودی نبود...تو که اینقدر غیرت داشتی که رو خودی دست نذاری واسه...قمار
- بی غیرتم دیگه نکن تو رو خاک پدرمادرت...قسم خوردم مهسا با من ...خوشبخت بشه...سر قسمم میونم
- ...نه اشتباه نکن تو قسم خوردی نذاری آب تو دل شادی تکون بخوره -
- مهسا پا پس کشید ازش میبرم...ولی ترانه مهسا پا همه چیم وایسه دیگه - حرفی توش نیمونه...الان زنگ میزنی تلفنو میذاری رو آیفون و بهش میگی این شادمهره آدم زندگی نیست...دختر بازه...شباش بی حداقل دوپیک مارتینی صبح نمیشه...میگی این کثافت همه غلطی تو زندگیش کرده...میگی ترانه...همشو میگی... آخرشم میپرسی پا همه چیش وایسادی یا نه?...گفت آره حرفی دیگه توش نیست...قبوله؟
- با همه دونستن جواب اون خر خاندان فرزین بازم دستم رو کانتکتش ...لغزید
- چیه باز?...تو کار و زندگی نداری؟ -

لبخند رو صورت شادمهر نقاشی شد و من باز هم دلم گرفت از اون همه
...عشق مهسا به شادمهر فکر منفعت

مهسا یه سوال دارم...راست و حسینی جواب میدی...باشه؟ -

...اوکی...پپرس -

...لحن جدیم و مهسای جدی شده

میدونی شادمهر دختر بازه؟ -

...میدونم...بوده...دیگه قرار نیست باشه...قول داده -

میدونی شادمهر بسکه مشروب میخوره کبدش داره میپکه؟ -

...میدونم...گمش میکنه...تمومش میکنه -

میدونی شادمهر تو زندگی هیشکی رو قد شادی دوست نداره؟ -

...چرا تو رو هم دوست داره -

میدونی همه غلطی تو زندگیش کرده؟ -

...میدونم...ولی تمومش میکنه...منم همه کارام درست نبوده -

میدونی عاشقت نیست؟ -

میدونم...حداقل یه کوچولو دوسم داره...نداشت هم مهم نیست...من -
...اونقدر عشق تو زندگیمون میریزم که جا دو تامون بس باشه

...مهسا خری -

...میدونم -

...مهسا گوساله دنیا اومدی، گاو از این دنیا میری -

...میدونم -

آخه این تن لش چی داره؟ -

...نداشتیما...توهین نداشتیم...به خودم فحش بده...بزنم...ولی شادمهر -

- بمیره این شادمهر...گوربه گور بشه من از دستش راحت شم...اصلا جفتی -

..با هم بمیرین

صدای خنده ملیحش و من لبخند زده پر حرص به اون همه عشق...خریتش
به خودم کشیده دیگه...چه کنم؟

شادمهر چشم و ابرو اومد و دم گوشم آروم گفت:دیدى پا همه چيم
...وايساده؟...به اين ميگن زن زندگى

...چه برسه مرد...عوضش به تو، گورخر زندگى هم نميگن -

...قهقهه ول داد و من باز حرص زدم

آخه مهسای من اين يه ندا داد تو بايد با سر قبول ميکردى؟

.....

.....

پر حرص کنارش زدم و اون هم انعكاس عملمو انجام داد و دوتايى شاخ و
شونه واسه هم كشیده باز گوش به در چسبونده منتظر اظهار عشق و
...اعمال خاك برسرى شدیم

مهسا ولوم پايين داده گفت:هى ميگمت بيا بریم تو تراس...حاليه كه
...نمیشه...بابا همه عشقش به صحنشه

وای نه ترو خدا... این فرهاد به این هاتی دیدی یهو جو گرفتش دوباره -
میخواود یه بچه دیگه درست کنه ... آدم هم که تو اون لحظه حالیش نیست
...باید چندماه صبر کنه

...ترانه ولی من میگم بیا بریم...به خدا اینقده کیف داره -

تو خوشت میاد وقتی شادمهر داره ازت لب میگیره یکی زاغ سیاتونو -
..چوب بزنه

...آره مگه چیه؟...یه لبه دیگه -

...نکنه -

به تو چه؟ -

آخه خیالم راحت شد...به شادمهر نمی اومد همچین خشک و خالی شب -
...خواستگاری بی خیالت بشه بیاد تو سالن

...مرض...هر چی هیچیش نمیگم پررو میشه...بیا بریم دیگه -

تسلیمش شده راهی تراس اتاق من شدیم و از کنار در شیشه ای تراس
...اتاق نسترن شاهد ابراز عشق فرهاد به نسترن

نسترن - ببین فرهاد... این کار تو رو توجیح نمیکنه... میفهمی؟... اصلا چه
دلیلی داره بدون اینکه به من بگی بری دیدن یه زن غریبه؟

...فرهاد - من فدای اون دل کوچیکت... ببخشید... عقلم نرسید

...مهسا هم کنار گوش من اظهار فضل نمود که

...مهسا - خاک تو سر زن ذلیلش کنن

...نسترن با کمال خر شدگی نالید که

...نسترن - فرهاد بچمون

...باز دوباره اظهار فضل مهسا

...مهسا - این چه یهو خر شد

فرهاد هم راضی از این همه خر شدن همسر گرام دستاشو دور نسترن
...انداخته اونو تو بغلش کشیده گفت: فدا سرت... ما اینقده فرصت داریم

نسترن هم همراه خرشدن قوه زنانگیشو به عمل انداخته با اون همه

...مظلومیت فرهاد به جون بیستون انداز ناز اومد که

نسترن - یعنی نگارو دوست نداری؟

فرهاد هم مات اون همه عشوه زیرپوستی مونده دیگه از هات گذشته زده
...تو کار کوره گفت: فدای تو من بشم...من عاشق توام

...مهسا - ایی چه چندانش

نیش نسترن هم تو اون تاریکی کاملاً مشهود چاکیده با اون بوس فرهاد
بسته شد و دستش میون موهای فرهاد فرو رفت و دست من هم به چشمای
از کاسه در زده مهسا چسبید و اون یکیش هم به دهنش تا صدا جیغش در
...نیاد یهویی

کنار گوشش با کمال بدجنسی و دید زدن اون دو تا کفتر عاشق جوگیر
...خاک تو سر گفتم: تو هنوز متاهل نشدی واست خوب نی

نیشگون مهسا از ناکجای من و فکر من بابت اینکه خاک تو سر این نسترن
مثلا فرصت هم میخواست...به دو روز نکشید جاذبه این شوهره
...گرفتش...والا

.....

.....

...من ازت انتظاری ندارم -

رو دستش بلند شده، رو این فرود اومدم... خیرگی اون نگاه من به دام کش
...رو تحمل کرده باز ولوم پایین گفتم: تو حق داری

حق چی؟ -

...من میدونم دوسم ندارم -

...با اون لحن تمسخر آمیزش واسه من ژست اومد که

خب دیگه چی میدونی؟ -

تینا رو دوست داری؟ -

...پوزخندش و دست کشیدن عصبیش میون اون موهای خوش حالت

...بینیمو فشرده گفت: خره اون فقط یکی از مدلامه

...خب حق داری... خیلی خوشگله -

یاد حرف سایه افتادم که گفته بود "هرچی خوشگله ولی اخلاقش عینهو
سگ صاحب دوست"... خب شوهر ما هم که صاحب...سگه هم صاحب
...دوست

خم شده رو شکم یه کم بیرون زدمو بوسیده گفتم: من فعلا پسر بابا رو
...خیلی دوست دارم

باز دلم ریش شد... اومد تا نوک زبونم و پس رفت که بگم "فقط پسر بابا
...رو؟"

...فکرمو پس زده ،اخم تو هم کشیده گفتم: فکر کن یه درصد پسر باشه
...یه درصد که اصلا...ولی صد در صد پسره -

...عمر! این فنچول مامان دختر مامانه -

...عجب زنی گیر ما افتاده... آخه دختر خوب همه مامانا پسرین -

نخیرشم... پسر میشه عصا دست بابا... من دختر میخوام همدم دل -
...مامان...میگما

...بگو مامان پسر م -

لوس نشو دیگه...من تو زندگیت اضافیم نه؟ -

عصبی قوطی روغنو کوبیده سر جاش برگشت طرفم و صورتمو با دستاش قاب گرفته گفت:اگه گذاشتی یه شام بپزم من امشب؟...آخه این فکرای...بیخود چیه؟...تو الان مادر بچمی...ترانه زر مفت زیاد میزنی

"باز تا نوک زبونم اومد و من پشش زدم که "فقط مامان بچه ات؟

از رو اپن پایینم آورد و من خیره تو اون شب چشما گفتم:همیشه یادت...باشه...من عاشقتم...برام هم مهم نیست که تو هیچ وقت منو نخوای

باز تو اون حجم من عاشقش فرو رفتم و اون کنار گوشم گفت:اینقدر فکر...بیخودی نکن

...قطره اشک چکیده رو گونم و باز فشار بیشتر دستاش دور تنم

...تمام قلب تو به من نمیرسه

بوی او فریا میدی و من بازم عاشقم...با تینا قرار شام میذارى و من باز هم...عاشقم...منو خرد میکنی و من بازم عاشقم

...تمام قلب تو به من نمیرسه

شب ها دیر میای خونه و من باز عاشقم...بوی اوفریا میدی و من باز هم
...عاشقم

...تمام قلب تو به من نمیرسه...همینکه فکرمی برای من بسه

.....

مهسا سر کرده تو گوشم بی خیال ادب تو جمع گفت:مثلا این دو تا رو
آوردیم بیرون روحیشون عوض بشه...خودمون داره روحیمون میپکه...این
...دو تا که کم مونده تا تو حلق هم برن
...خفه شو الان این شوهرت میفهمه -

...مهسا نیش چاکونده بابت کلمه شوهر گفت:درد و بلا شوهرم تو سرم
...خاک تو سرت -

شادمهر سر از گوشیش درآورده یه نیم نگاه به فرهاد و نسترن انداخته
...گفت:ماشالا چه زود هم آستی کردن

شادی دست زیر چونه زده، بهر اون دوتا رفته گفت: دوبار لوپشو بوس کرد...نسترن هم خجالت کشید و به دور و ور اشاره کرد...هنوز زیاد مثبت...هیجده ای نشده...ایشالا واسه خونشون

...پس گردنی شادمهر و خنده من و مهسا

شادمهر – خستگیتون در نرفت؟...بریم دیگه به ادامه خریدمون برسیم
...بابا

شادی از سر جاش بلند شده گفت: حداقل بذارین این دوتا به اختلاطشون
...برسن

...مهسا سر شونه شادی زده گفت: شعورت تو حلقم خواهرشوهر

شادی هم دلک وار واسه هندونه گذاری زیر بغل گفت: قربون تو من برم
...زن داداش

شادمهر مردمک تو کاسه چشم رقصونده گفت: من از دست این دوتا دیوونه
...میشم

مهسا لبخند زن با تمام عشق سراغ داشته از خودش دست دور بازوی
...مردش انداخته گفت: عوضش من همه جوهره دیوونتم

...لبخند شادمهر و دهن کجیش به من نیشم تو هم کشیده شده

شادی یه عق مشتی وسط ماجرا اومده نیشمو درست کرد و ما هم به ادامه
...خرید عروسی این دو تا نوگل شکفته شتافتیم

جلوی یه بوتیک لباس شب وایساده نگامو دادم به اون لباس ساده سرمه
...ای بلند که سادگیش خوشگلش کرده بود

نگام رفت به اون شادمهر و مهسای بیشتر از توجه به ویتрина محو همدیگه
...شده

یه لبخند رو لبم نشست...شادمهر لایق باش...به جای همه ی بی لیاقتی
...هات لایق باش

.....
.....
خوشگه؟ -

-

میگمت خوشگله؟ -

- ...

...نگامو پر حرص دادم به صورتش که به نیمرخم خیره مونده بود

...خوشگله... خیلی هم خوشگله -

تو اصلا نگاه کردی؟ -

...من هر روز دارم نگاش میکنم... خوشگله -

مات اون نگاه امشب غریبش مونده گفتم: چی خوشگله؟... چیو هر روز
میبینی؟

...دست دور شونم انداخته گفت: خانوممو

...تو دلم کیلو کیلو قند آب شده گفتم: نکن زشته

بیشتر بهش فشرده شده کنار گوشم گفت: من هر جوری بخوام با خانومم
...رفتار میزنم... به کسی چه؟... بغلت هم میکنم

باز نگاهم به ویتیرین دوخته گفتم: خوشگله؟... لباسه رو میگم... واسه تولد
سایه خوبه نه؟

...نچ...خیلی هم زشته -

- این به این خوشگلی کجاش زشته؟...داری بهونه میاری...نمیخوای بخری -
...بگو نمیخوام بخرم

- چیه این یه تیکه پارچه؟...خودم میسپارم واست یه خوبشو بفرستن در -
...خونه

دلم پر غصه تر از همیشه باز درگیر حل این مساله شد که " مگه من نباید
"پوشم که تو انتخابش میکنی؟

...سرم پایین افتاد تا اون نبینه اون دو قطره اشک بهونه گیر رو گونمو

قدمام باهاش هماهنگ شده کنار ویتترین بعدی وایساده نگامو دیگه
ندوختم به ویتترینش تا سرخورده تر از این چند وقته تازه با معضل زندگیم
...روبرو شده، بشم

ترانه؟ -

نگامو به نیمرخ جذابش دوخته گفتم:جانم؟

لبخند لبشویه وری کرده بی نگاه به من گفت: وقتی میگی جانم حس
میکنم حداقل یکی تو این دنیا هست که منو فقط واسه خودم بخواد... نه
...موقعیت و ثروتم

لبخندم تلخ تر از همیشه شد و اون باز گفت: من خودخواهم ترانه... دوست
دارم تا ابد فقط مال من باشی... دوست دارم وقتی از همه میبرم تو کنارم
...باشی

و من باز هم بعد از همه واسه تو هستم... دلم میگیره از این بعد از
...همه... کاش یه بار هم قبل از همه بودم... فقط یه بار

نگام به اون زن و مرد کیسه به دست از اون مغازه موردعلاقه من بیرون زده
...موند

...خب حداقل میخریدی واسه خودت می پوشیدم

.....
.....
...سنگینی دست رو شونم و بوی تلخی ادوکلن حسام

نگامو از ویتیرین کنده دوختم به صورتش که با لبخند به نیمرخم خیره
...بود

سلام خانوم... کجایی شما؟ -

سلام... اینجا چی کار میکنی؟ -

...از مهسا آدرس پرسیدم اومدم... خوب شرکتو دور میزنیا -

...به خاطر مهساست -

فقط مهسا؟ -

و تو... نمیخوام فکر کنی شرکت اومدم واسه خاطر توئه... رک بهت -

...گفتم

من چه کنم که تو باورم کنی؟ -

دست از سرم بردار... بذار زندگیمو بکنم... من تازه دارم رنگ خوشبختی -

...رو میبینم

...با من باش... دنیا دنیا خوشبختی به پات میریزم -

...خسته شدم از دستت...از این یاسین خوردن دم گوشت خسته شدم -

...خب یاسین نخون...حرف عاشقانه بخون -

باز نگام رفت سمت اون لباس سرمه ای خوش دوخت و حسام رد نگامو

...گرفته گفت:خوشگله...برو بروش کن

...منتظر اجازه شما بودم -

...از کنارش گذشته رفتم طرف مهسا و شادمهر شاخ و شونه واسم کشیده

شادمهر سر کرده تو گوشم گفت:خوش ندارم این پسره چپ و راست داره

...باهات تیک میزنه

این غیرت برادرانه رو دیگه کجا دلم جاش بدم من؟

شادمهر - چته؟ رو مود نیستی؟

...هیچی -

شادمهر - هیچی میبندی به ناف همه این چند وقته هیچیت نمیگم...دیگه

...واسه من اینجور جوابی رو نکن...بگو نمیخوام بگم راحتم کن

...چیزی نیست...یه کم دل گرفته ام -

شادمهر - از چی؟

...دلگیر نیستم...دل گرفته ام...برو مهسا کارت داره -

آره من دلگیرم...از خودم...از خودی که فقط تجدید خاطره کردن بلده و
...بس

.....

پتو رو رو دوش آقابزرگ انداخته کنارش روی اون صندلیای فلزی روی
ایوون نشسته گفتم: تو این هوا این وقت شب چرا بیرونین؟

لبخند زده نگاشو از آسمون گرفته دوخته تو صورت تم گفتم: همه نوه هام یکی
...یکی دارن سروسامون مگیرن

لبخند تلخم جا صورت آقابزرگ پاشیده شد به میز و دلم پیچ خورد از بابت
...اینکه من مته بقیه نوه های عزیز آقابزرگ سر وسامون ندارم

یادمه بچه که بودی همه از اینکه تا این حد بهت بال و پر میدادم -
حسودیشون میشد...حتی این پسره حسام...با اون سنش بازم حسودی

میکرد... میچزوندت... خاتون همش باید مراقبت میبود که یهو این پسره رگ
 نا نجیبیش گل نکنه و یه بلایی سرت نیاره... نگاه به حالاش نکن که ادا
 آدمای متجددو درمیاره... نه اینجوری نیست... ظاهرشه... تهش یکیه مته
 همه جدش خانزاده... خانزادگی هم منطق سرش نمیشه... میفهمی بابا؟!... این
 پسره مار خوش خط و خالیه واسه همینه که بعد از باباش روی اون حساب
 باز کردم واسه این همه ثروت... یه عمر آرزوم بود دوتا عزیز کرده هام بشن
 عزیز هم و نشد... اون دیر اومد یا تو زود عاشق شدی رو من نمیدونم فقط
 میدونم دوتا نوه عزیزام الان دیگه به درد هم نمیخورن... مهدیس ذاتش به
 باباش کشیده ولی ته تهش نومه... از گوشت و خونمه... حسامو اگه زور
 میکنم که با مهدیس سر سفره عقد بشینه دلیل این نیست که بخوام
 حرفمو به کرسی بشونم نه... هم مهدیس میتونه رو غلطای حسام سرپوش
 بذاره... هم حسام رو غلطای مهدیس... از همون بچگی ناخلف بودن... همیشه
 میگفتم اگه یکی تو نوه هام پیدا بشه که حرف آقا بزرگشو بی برو برگرد
 قبول کنه اون ترانمه... ترانه بابا نمیخوام بزنم تو سرت که یه دندگی کردی
 نه... تو جونمی بابا... فکر کردی نفهمیدم فکر ارثتو کی تو سرت
 انداخت؟!... حسام محض رضای خدا موش بگیر نیست... ولی بچه خیلی بدی
 هم نیست... میدونم دلش باهاته... ولی دل ترانه من که باهش نیست
 نه؟!... جون بابا بگو که پشش میزنی... حسام مرد یه عمر زندگی نیست... مته
 باباش و من نیست که پا زنش همه چیشو بده... مته تو نیست که وقتی برگه
 طلاقو امضا میکردی به زور من دست و دلش بلرزه... جون بابا من اگه امشب

دارم میگم تو و حسام هم کف هم نیستین یه چی حالیمه که میگم... فکر کردی همین گلرخ جون و عمو فریبرز یی که یه عمر مئه مهساشون باهات رفتار کردن وقتی بفهمن گلو یه دونه پسرشون پیشت گیره بازم همون آدم مهربونا میمونن... نه بابا من خونوادمو میشناسم... من نیمخوام توئه عزیز دل من و خاتونت بیشتر از این غصه و خفت بکشی... خاتونت یه بار دیگه برق اشک تو چشات بیینه دیگه زندگی نداره بابا... من میدونم که حسام هنوزم جا پاش تو دل ترانم اونقدر محکم نیست که فراموش کردنش سخت بشه... مگه نه بابا؟

دستامو بغل کرده جا صورت آقابزرگ به آسمون شب خیره شده گفتم: من یه بار حرف آقابزرگمو گوش ندادم وضعم این شد... میخوام بچه خلف باشم یه بار... خیالتون راحت... عروسی مهدیس و حسام تا آخر ماه به راهه... راضیش میکنم... شاید راست میگین... هیچ وقت از این بعد به آدمای اطرافم نگاه نکرده بودم... من میمیرم اگه یه روز گلرخ جونم با غصه نگام کنه... من اونقدر عاشقتون هستم که بگین بمیر ترانه بمیرم... من یه عمر زیر... دینتونم

از روی صندلی بلند شده رامو طرف در کج کرده با حرف آقابزرگ
...وایسادم

- من بدم بابا نه؟...یه عمر حق تو رو دادم به بقیه بچه هام...حالا هم دارم -
...میگم خوشبختیتو فدا نگاه خونواده به خودت کن
- شما حق دارین آقابزرگ این خاندان فرزین یه وارث اسم فرزین میخواد
دیگه نه؟

...سنگینی نگاه آقابزرگ و من در رو باز کرده

...اینجا تو این قطب سکوت کابوس طولانی تره

.....
.....
...دستم دور مچ خاتون حلقه شده ضجه زدم

بچم خاتون...بچم...بچم چی شد؟...خاتون من بی بچم میمیرم -
خاتون...خاتون بچم پر پر شد خاتون...خاتون دوماه دیگه باید دنیا می
...اومد...خاتون من بی بچم چه کنم؟...خاتون بچم

...اشکای خاتون و من سرم تو سینش فرو رفته و هق هقم هوا رفته

فرهاد - خاتون بیا برو... حالت خوب نیست... ترانه تنها که باشه آروم
... تره... مرتیکه نسناس... دستم بهش برسه میکشمش

کجاست اون مرتیکه نسناس من؟... کجاست اون بابای بچه دیگه تو شکمم
نبوده؟... کجاست اون بابای ذوق دار و یه اتاق بزرگ فقط عروسک
خریده؟... کجاست اون مرد من؟... کجایی مرد من؟... کجایی مرد نسناس
... من؟

اتاق از خاتون و فرهاد خالی شده باز من موندم و هق هق تلخ خفه شده تو
... گلوم

در اتاق باز و بسته شده نگام رفت به سایه ی از غصه زیر چشماش گود
... رفته

دستم طرفش دراز شده گفتم: دیدی سایه نیومد... بچم مرد و
نیومد... کجاست اون لامروت؟

هق هقش پررنگ تر از من تو اتاق انعکاس پیدا کرد و من تو بغل
خواهرونش فرو رفته گفتم: هم بچم مرد هم دیگه بچه دار شدنم... خودم
شنیدم دیشب دکترم به فرهاد گفت دیگه بچه دار نمیشم... گفت
نمیشه... من بچمو میخوام... کجاست داداشت؟... کجاست اون نامرد؟... بهش

بگو نمیبخشمش...من به خاطر اون نامرد از پله ها پرت شدم پایین... بگو
ازش نمیگذرم...بگو ترانه گفت دیگه نمیخواد چشاش تو چشات بیفته...بگو
...ترانه ازت بدش میاد

...باز حق هقش و من درمونده تر از همیشه

من بالا تر از مرگو حس کردم...رو تخت بیمارستان واسه مرگ بچه دوماه
...مونده تا تولدش بالاتر از مرگو حس کردم

...سایه بچم...دختر مامان -

...باز صدای حق هق و من عزادار تر از همیشه

...بدون تو نمیتونم تو خیلی وقته میدونی

.....
.....
تو بغل آقا بزرگ لم داده دونه دونه پره پرتقالایی که خاتون میداد دستمو
...میخوردم که مهسا و شادمهر از در وارد شدن

مهسا - دوباره تو خودتو لوس کردی دختر؟

مهدیس شونشو به درگاه آشپزخونه تکیه داده گفت: ما عادت کردیم هرچی آقابزرگ یه دستی به سرمون نکشید عوضش بغلش واسه ترانه خانوم سند... خورده باشه

نسترن سر حال تر از این چند وقته لیوان چاییشو به لب برده گفت: ترانه... واسه همه عزیزه... حق دارن آقابزرگ که این ته تغاریشونو لوس کنن

خاتون - حالا نمیتونین به بچم ببینین یه بار محبت بهش میشه؟

حرف خاتون از رو شوخی و من برداشت جدی کرده... راست میگی خاتونم... این محبتا سالی به ماهی یه باره

حسام لبخندشو پاشیده تو صورتش به مبل تکیه داده بی خیال تبلتش... گفت: ترانه واسه همه تافته جدا بافته است

دست آقابزرگ دورم محکم تر ومنم به نیمرخش لبخند زده... آقابزرگم من... قول دادم

از بغل آقابزرگ خودمو بیرون کشیده گفتم: بیاین، راحت شدین؟... یه بار... بعد عمری آقابزرگم مهربون شده بودآ

عصای آقابزرگ قبل نشونه روی به مغز سر بنده جیم فنگ زده پشت مبل
...گلرخ جون سنگر گرفته گفتم: ما کوچیک شما هم هستیم فاروق خان

شادمهر با نگاه واسم مهربونی ریخته نزدیک آقابزرگ نشسته سر کرده
تو گوشش یه چی گفت و آقابزرگ هم واسه این دوماد باب طبع یه سری
...تکون داد و یه چی زیرلبی گفت

...این دو تا مشکوک میزنن

کنار دست فرهاد نشسته گفتم: همه چی خوبه؟

فرهاد - همه چی آرومه من چقدر خوشحالم... فقط نگرانشم... یه کوچولو
افسردگی داره... تنها که باشه میفهمم گریه کرده... همش تقصیر من
...کثافته

...موافقم -

...یه پس گردنی و خنده ته مایه صداس

...فرهاد - گمشو بچه پرو

خندیده به نیمرخ جذابش خیره شده گفتم: گفته بودم خیلی دوست دارم؟

...فرهاد - زیاد

...گمشو بچه پررو -

طرف دیگه ام حسام نشستہ گفت: چی میگین که خندتون به راهه؟

فرهاد نگاهشو تو نگاه خیره حسام به من گردونده و واسه من نیش منظور
...دار چاکونده گفت: با ترانه همه خوشن

...حسام - بر منکرش لعنت

آخه من میخوام بدونم با من کی خوش بودی؟...من که چپ و راست واسه
...تو حالگیری راه انداختم

واسه آقابزرگ خیره به خودم لبخند اطمینان بخش زده از کنارشون بلند
...شدم

آقابزرگ - شادمهر همه چی واسه عروسی خوبه؟

...شادمهر - عالی...به مشاورم کارا رو سپردم...همه چی اوکیه

مهدیس - ماه عسل کجا میرین؟

مهسا - من خواستم بریم ایرانگردی... کیفش بیشتره... چیه هنوز کشور خودمو ندیدم برم اونور؟

شادمهر با لبخند خانومشو دید زد و من بازم فهمیدم تو دلش داره میگه "به این میگن زن زندگی"... حالا ببینم این زن زندگی یه سال دیگه هم همینجوری زن زندگی میمونه؟... یا دلزدش میکنی شادمهر خان؟

کنار مهسا نشسته گفتم: چه خبر؟

مهسا لبخند پرعشقشو تو صورت شادمهر مشغول لمبودن میوه پوست کنده های خاتون پاشیده گفت: دکور خونه رو کامل عوض کرده... شادی هم... قراره یه چند وقتی بره خونه بابا مهدیت

اونقدر اطمینان تو وجودت هست که دیگه حرفی نمیمونه... فقط یه - چیز... همیشه یا همه چی موندن طرف خوب نیست... من یا همه چی شوهرم و ایسادم و چوبشو خوردم... بعضی وقتا جلوش و ایسا نه پاش... جلوش که ایسی یادش میاری که تویی هم هستی ولی وقتی پاش و ایسی داری خودتو تو حاشیه میکشی و هیچی بدتر از همین تو حاشیه موندن... نیست... خوشبخت بشی مهسا... آرزوم اینه

.....

.....

کنارم جلو تلویزیون لم داده... دست دور شونم انداخته گفت: خانوم ما چطورره؟

...خانومتون و دخترتون خوبن -

...خوشم میاد با بچت تبانی کردی شد دختر -

دختر دوست نداری؟ -

...دختر نفس باباست... مخصوصا دخمل من -

خم شده شکمو بوسیده واسه نفس مامان عشق تراوش کرده گفت: اذیت نیمکنه دختر مامان مامانو؟

...به باباش رفته... اذیت تو خونشه -

داشتیم ترانه خانوم؟ -

...دارا میشیم آقای من -

سرش تو گودی گردنم فرو رفته... پوست گردنم میون لباش گیر افتاده... نبضم بیشتر شدت گرفته... یه مک محکم به گردنم زده... یه نفس

عمیق تو گردنم کشیده با اون صدای ولوم پایین من عاشق گفت:وقتی
...میگی آقای من باید پا عواقبش هم وایسی

...خندیده هولش داده گفتم:نکن گردنم کبود شد

باز یه نفس عمیق کشیده با همون مدل من عاشق گفت:اینا عواقب آقای
...من عشوه دار خانومه

...باز خندیده گفتم:نکن زشته جلو بچم

...نه دیگه بچم حالیشه این وقتا باید چشم و گوشش بسته بشه -

باز خنده من و باز بوسه های ریز اون تا زیر گلوم....باز ناز من و نیاز اون...باز
من الهه شده و اون پرستشگر الهه عاشقش...باز من و اون و خلوت شبونه
...ما شده...باز من و اون...من و اون

.....

یه دور دیگه خودمو تو آینه برانداز کرده به اون عروسک منتظر دوماد
...نشسته گفتم:حالا نمیری از خوشی

ترانه دیر نکرده؟ -

بترکی دختر...هنوز یه ساعت پیش که وردلش تو آتلیه داشتی غلطای -
قبل عقد میکردی دیگه چه مرگته؟...مجبوری بیای تجدید آرایش که
اینجوری واسه من نق بزنی؟

...تو هم که صبح تا حالا فقط منو ضایع کردی -

...خب خره الان میاد دیگه -

آرایشگر که گفت دوماد اومده یکی باید این هولو میگرفت نیوفته آبرو
...ریزی بشه

از آرایشگاه همراه مهسا بیرون اومده به شادمهر با لبخند به عروسک نازش
خیره گفتم: چه اعجب نزول اجلال کردین شما؟

...شادمهر - کم حرف بزن

گفت و دست دور شونه مهسا انداخته اونو طرف ماشینش برده گفت: زنگ
بزن یه آژانس بیاد ورت داره بیارتت عروسی...من سر خر شب عروسیم
...سوار ماشین نمیکنم

...این هم یکی از عجایب دهه اخیر...شادمهر و منو سوار نکردن؟

گاز ماشینو که گرفت تازه این دوزاری واسه ما خورده زمین دریافتیم آقا
...شوخی بردار نیست

...یه تک بوق و ترمز جنسیس سودان آشنای کنار پام

شیشه پایین داده با نگاهی سر تا پامو و جب کرده یه سوت کشدار کشیده
...گفت: چه کردی لیدی؟... ما رو امشب نکشی آرزو داریم

با حرص سوار شده بی نگاه به اون همه جذابیت گفتم: بیکاری چپ و راست
ولی تو دست و پا من؟

بده نخواستم با تاکسی بیای؟... این دوماه ما هم که تا چشمش به -
...عروسش خورد غیر تو بوسید گذاشت لب طاقچه... خوشگل شدی خانوم
...بودم -

بر منکرش لعنت... خوشگل تر شدی... مواظب خودت باش امشب... به من -
...اعتباری نیست

واسش شاخ شونه اومده قهقههشو هوا فرستاده گفتم: کوفت... هر چی هیچی
...نمیگم دور بر میداره

بده اینقده میخوامت؟ -

من نخوام باید کیو ببینم؟ -

...منو اونقدر میبینی تا بخوای -

...رودل نکنی شما -

...تو با من سازگاری...رودل کردن واسه تو به من نمیخوره -

...حسام تمومش کن...یه امشبو زهرم نکن تو رو هر کی دوست داری -

...تو رو دوست دارم -

...آره پولامو خیلی دوست داری -

باز عصبیش کرده ...دستش به دنده میخ شده...فرمونو تو مشتش فشرده

گفت:واسه آخرین بار میگمت خوش دارم تو مخت فرو کنی...تو

جونمی...خود خودت بدون هیچی...واسه خاطرت همه کاری

میکنم...زندگیم هم شده به پات بریزم میریزم تا از خر شیطون پیاده

شی...د نفسم چطور حالت کنم این دل لامصب میخوادت؟...هان؟...تو بگو

...من اونجوری حالت کنم

...دورمو خط بکش -

....جوابم یه نفس پر حرص شده ، صدا آهنگو بلند کرد

دوستی ساده ما غیر معمولی شد...نمیدونم اون روز تو وجودم چی شد"

نمیدونم چی شد که وجودم لرزید...دل من این حسو از تو زود تر فهمید

تو که باشی پیشم دیگه چی کم دارم...چه دلیلی داره از تو دست بردارم

بین ما کی بیشتر عاشقه من یا تو...هر چی شد از حالا همه چیزش با تو

دیگه دست من نیست بستگی داره به تو...بستگی داره که تو تا کجا دوسم
داری

بستگی داره که تو تا چه روزی بتونی...عاشق من بمونی منو تنها نداری

دست من نبود اگه اینجوری پیش اومد...میدونستم خوبی ولی نه تا این حد

انگاری صدساله که تو رو میشناسم...واسه اینه اینقدر روی تو حساسم

من احساساتی به تو عادت کردم...هر جا باشم آخر به تو برمیگردم

دیگه دست من نیست بستگی داره به تو...بستگی داره که تو تا کجا دوسم
داری

بستگی داره که تو تا چه روزی بتونی...عاشق من بمونی منو تنها نذاری

دیگه دست من نیست بستگی داره به تو...بستگی داره که تو تا کجا دوسم
داری

"بستگی داره که تو تا چه روزی بتونی...عاشق من بمونی منو تنها نذاری

...این آهنگ حرف دل منه -

حسام چند بار بگم تمومش کن؟ -

...نگو بانو خسته میشی...من حرف گوش کن نیستم -

...منم واسه حرفات تره خرد کن نیستم -

تو نرنی کی بزنه تیشه به ریشه این جون؟...خراب شدنم از دست تو هم -
...عالمی داره

...عاشقی بهت نمیداد حسام...تو با غرور تو اوجی -

...من حاضرم تو قعر باشم تو یه بار باورم کنی -

حسام امشبو واسه خودم و خودت خراب نکن...من و تو وصله هم -
...نیستیم

تو جون منی...وصله بودنتو چیکار دارم خانوم...جون آدم واسه آدمه...به -
...وصله نیاز نداره

...حسام یه بار دیگه از این شروررا بگی از ماشین پیاده میشم -

...خودکشی میکنی یعنی؟...چون من رو ترمز بزن نیستم -

...حق داره گلرخ جون که چپ و راست از دستت میناله -

...تو منو بخواه قول میدم هیچ وقت از دستم ننالی -

...بزن کنار...تا سه میشمرم بزن کنار -

دیگه حرف نمیزنم حله؟ -

...اگه زنی آره حله -

پوزخند کنج لبش و من حرص زده بابت این همه احساس خرج شده
 بابتتم... من عادت ندارم به این همه احساس... من عادت دارم به رفیق شب
 سالی به ماهی یه بار شوهرم بودن... من با جمله "دوست دارم" بیگانه
 ام... من "عاشقتم" سرم نمیشه... جدیدن این کلمات تو دایره لغات شنیدنی
 ...گوشم

تمام مبانی پرستیژ و نوه فاروق خانو به جا آورده، یه ور دامن لباس شب
 بادمجونی رنگمو کمی بالا گرفته، نگامو رو درجه مغرور تنظیم کرده، به
 ...طرف میز بابا مهدی و مامان شهره رفتم
 رو صندلی نشسته گفتم: لیلی مجنون من چطورن؟

مامان شهره - چشمم کف پات مادر... از اول مراسم تا حالا چشمم گردوندم
 دیدم همه چشمشون بهته... الهی من دورت بگردم... یادم باشه شب رفتم
 ...خونه یه اسفندی واست دود کنم

بابا مهدی - سر اسفندیش هم حتما دست منو میبوسه دیگه نه؟

...خندیده گونه بابا مهدی رو بوسیده گفتم: قربونتون برم من

مامان شهره نگاهشو پر از قربون صدقه به سر تا پا شادمهر تو جایگاه کنار
عروسکش نشستہ دوخته گفت: الهی قربونش برم بچم سروسامون
گرفت... مهسا خانومه... میدونم از سر شادمهر زیاده ولی چه کنم که
... خوشبختی شادمهر و شادی قد سایه واسم مهمه

... الهی قربونتون برم من که اینقدہ مهربونین -

مامان شهره - خدا نکنه مادر... برو خوش باش فدات شم... چیه میشینی
... پیش ما پیرپاتالا

... نگیں ترو خدا... از سر شب تا حالا عروس دومادو از سکه انداختین -

... بابا مهدی - بیا برو بچه کم زبون بریز

خندیده از کنارشون بلند شده ، خیرگی نگاه آقابزرگو از اونور سالن تحمل
... کرده ، رفتم طرفش

کنار آقابزرگ وایساده به مردای دور حلقه لبخند زده دست آقابزرگ دور
... شوئم افتاده گفت: عزیز کرده من... ترانه... نوه آخرم

سر بالا کرده باز جواب لبخندا رو داده نگام تو یه جفت نگاه آشنا گیر
... افتاد

فشارم چهار درجه افت کرده سعی در ماندگاری لبخندم به خرج داده تازه
...فهمیدم این یارو کیه

لبخندشو تو صورتم یه وری پاشیده با اون چشای عجیب غریبش گفت:
...باعث افتخاره ملاقات باهاتون

...میخوام صدسال سیاه نباشه

...صدای مهندس کاویان و من لبخند زده به اون همه مهربونی

کاویان - به به مهندس فرزین... حال و احوال خانوم؟...سایتون سنگین
...شده

دست دراز شده طرفموفشرده بهترین و لیدی وار ترین لبخند سراغ داشته
از خودمو به صورتش پاشیده گفتم: ممنون... میبینی که درگیر مراسم
...شادمهر و مهسا بودم

...کاویان - ایشالا همیشه به خوشی

آقابزرگ با نگاهش اونو زیر میکروسکوپ قرار داده کنار گوشم گفت: کیه این
مرده؟

...معاون شرکت حسامه -

آقابزرگ نگاهشو گرفته داد به اون پسره حداقل امشب دکمه هاشو آدموار
...بسته

...من میرم پیش بچه ها -

...آقابزرگ سر تکون داده از کنارشون دور شدم

ترانه خانوم؟ -

رو پاشنه پا چرخیده نگامو به اون موجود پرروی هیچ جوهره تو کتم نرفته
دوخته گفتم: امری دارین؟

...خوشحال میشدم بهم زنگ بزنی -

...نیازی نمی دیدم -

...جالبه...خب نوه فاروق خان فرزین میطلبه که مغرور باشی -

...فاصلشو باهام کمتر کرده...به یک قدم تقلیلش داده گفتم: با من برقص

نیشخند قاطی پرستیژ صورت‌م کرده سرتاپای خدایی خوش تیشو برانداز
کرده گفتم: تنها مرد مهمونی شمایین؟
چی؟ -

بر فرض تنها جنس ذکور این مهمونی هم میبودین من با شما نمی -
...رقصیدم

اون هم انعکاس نیشخندمو به خودم داده سرشو به صورت‌م نزدیک
کرده...نگاشو تو صورت‌م چرخونده... تو چشام قفل کرده گفت: من عاشق
...دخترای سرتقم

...باش تا صبح دولتت بدمد -

از کنارش گذشته سنگینی نگاه سنگین حسامو یدک کش کرده رو صندلی
خالی کنار نسترن نشسته گفتم: دیدی یارو رو؟

آره تن لش... حالا کیم بود؟ -

...بترکی با این دروغات -

- فکر کن بیاد جلو بگه چطوری دختر عمه؟...یعنی دیگه خوش پا -
...خودشه...فرهاد همینجور نزده واسه من هیپاپ میره
- ...تو و مهسا با این شوهر کردنتون دیگه آخرشین -
- مگه چشونه پسرا به این ماهی؟ -
- ...اینما ماهی نیستن کوسه ان -
- کوفت...اون خانوم و آقائه که هی میری پیششون کین؟ -
- ...عزیزای دلم -
- ...کوفت...درست جواب بده -
- ...مادرشوهر...پدرشوهرم -
- ...دروغ...پس راسته که شادمهر رفیق فاب شوهرت بوده -
- ...هنوز هم هست -
- جون نسترن؟...پس چطور این همه خوبین با هم؟ -

...ما مسائلو با هم قاطی نمیکنیم -

باهاشون رابطه داری؟ -

...اوهوم...اونامته مامان بابامن -

...خیلی باکلاس -

...به اطلاع برسونم...بابا مهدیم تاجر فرشه...بهترینش تو سطح کشور -

کی میره این همه راهو؟ -

...من میرم و دورشون هم میگردم -

من برم پیش شوهرم تا این دختر ورپریده های فامیلتون اغفالش -

...نکردن

...مال بد بیخ ریش صاحبشه...خیالت تخت -

...چشم نداری ببینی آقامون خیلی خوش تیپن؟ -

خنده رو لبم و پوز خند تو دلم... ندیدی پسر بابا مهدی و مامان شهرمو که
...بدونی جذابیت یعنی چی؟

باز حضور اونکه اسمش هم بابت خاص بودنش از یاد نرفته بود... کارن
...زند... سهامدار جدید کارخونه... به تیرپیش نمیداد از این غلطا

...کنارم رو صندلی لم داده باز من حس کردم سنگینی نگاه حسامو

جا کم بود؟ -

...هوای اینجا بهتره -

...خلاصش کنین... من اهل حاشیه رفتن نیستم -

هم با من برقص هم بهم زنگ بزن... ازت خوشم اومده... چموشی... منم اهل -
...رام کردن

فکر میکنی در حد نوه فاروق خان فرزین هستی؟ -

سیگار مارکشو کنج لب گذاشته با فندک تلاش روشن کرده گفت:- با من
...برقص

چشمام شیطون تو نگاه جذاب رنگ شبش قفل شده گفتم: خواهش بلد نیستی؟

اوه مای گاد... عزیزم افتخار یه دنسو به شوهرت میدی؟ -

چشمامو تو کاسه چشم گردونده... عشوه خریامو رو کرده گفتم: باید فکر کنم...

...دستمو کشیده از رو صندلی بلند شدم

دستش دور کمرم حلقه شده کنار گوشم با اون ولوم من عاشق گفت: واسه ...من عشوه نیا... ما همینجوری هم خراییم

...باز مستی تو و من لبخندم تلخ شده... مست که باشی ترانه شناس میشی

وسط سن... دستام دور گردنش حلقه... دستای اون محکم کمرمو گرفته... نگام تو نگاش غرق... نگاش با عطش تو صورتم چرخیده... سرم به همت کفشای پاشنه ده سانتی تو گردنش فرو رفته... نفسای اون پوست سرمو داغ کرده... قلبم باز ضرب گرفته... کنار گوشم گفت: اولین بار هم ...آشناییمون با رقص بود

...چرا بین اون همه دختر صاف دست گذاشتی رو من؟ -

...ساده تر از همه بودی خانومم -

پس فقط چون فرق داشتم شدم انتخابت؟... یا چون پول داشتم؟ -

دستاش محکم تر شده... نفساش گرمتر شده... صداش منو عاشق تر کرده
...گفت: کنایه زنی نداشتیم

... کمی سکوت و دوباره ولوم من عاشق

ترانه؟ -

تو اون نور کم سالن... تو اون جشن تولد سایه... تو بغل شوهرم... با اون نگاه
...خیره اش

لباش لبامو میون خودش کشیده... دستم تو موهاش بند شده... بی خیالی
واسه اطرافمون طی کرده... دستش رو کمرم بالا پایین رفته... لبامو پر
اشتیاق تر از همیشه بوسیده که نه خورده... دلم از این همه هیجان
...پوکیده... باز من موندم و اون

...من و اون

.....
.....
سوالم جواب نداشت؟ -

به صورت شش تیغ شده اش نگاه انداخته اومدم یه چی بگم که صدای
...حسام نگامو به خودش کشید

حسام - عزیزم برقصیم؟

دستم کشیده...پشت سرش راه افتادم و میون جمعیت سرخوش وسط
...سالن چرخ خورده تو بغلش گفتم:ولم کن حسام...نمیخوام برقصم

میخوای با اون مرتیکه حرف بزنی؟ -

...حسام ولم کن -

که بری پیش اون عوضی بی ناموس؟ -

...حسام -

...حسام و درد...کثافت با چشاش داشت میخوردت -

...حسام من نه با تو میرقصم نه با هیچکس دیگه...ولم کن -

یه امشبو با این دل لامصب من راه بیا...د چقدر منت بکشم؟...ترانه من -
حسامم...حداقل به حرمت پسرعموت بودنم بذار یه امشب با دلم خوش
...باشم

نگامو از چشماش کنده...پر حرص...بی همراهی...قهر کرده گذاشتم یه کم
...به مراد دلش برسه این پسرعوی کله خراب

مهدیس - ترانه میتونم شریک رقصتو این دور بگیرم؟

با لبخند بهش زل زده...خودمو از بغل ناراضی حسام بیرون کشیده
...گفتم:حتما...اینا چه حرفیه؟...این همراه رقص حق توئه

سنگینی نگاه پر بغض حسام و من رامو کج کرده طرف اون دوتا نوگل
...شکفته جیک تو جیک

...شادمهر ته گیلاسشو بالا رفته گفت:کم پیدایی آبجی

...گفتم یه امشبو بهتون مرخصی بدم -

...رو دسته مبل کنار مهسا نشسته کنار گوشش گفتم:خوشبخت بشی

...مهسا - دعا کن واسم

...شادمهر - زیر آب منو جلو خانومم بزنی من میدونم و تو

مهسا لبخندشو پرعشق تو صورت شادمهر پاشیده گفت: نیازی به زیر آب
...زنی نیست... جلو چشممی

شادمهر خم شده گونه مهسا رو بوسیده کنار گوشش یه چی گفت و
...مهسای با خجالت بیگانه من لپاش گل انداخت

...این خوشبختی حق مهسای منه

.....
.....
بشقاب غذا جلو روم رو میز گذاشته شده نگامو دادم به نگاه خیره کارن
زند و ابرو بالا انداخته بشقاب غذا رو نگاه کرده گفتم: من گفتم غذا
میخوام؟

روبروم اونور میز دایره ای نشسته لبخندش لباسو یه وری کرده گیلاسشو
...شیک و حرفه ای گردونده گفت: با پسرعموت زیاد تیک میزنی

...اون پسرعمومه -

فقط پسرعمو؟...ولی من چیز دیگه ای از اون عزیزم قبل رقصتون -
برداشت کردم؟

...اون نامزد داره -

پس تو خونه خراب کنی نه؟ -

...حرف دهندو بفهم -

اوه اوه چرا عصبانی میشی؟...فهمیدم تو دختر خوبی هستی...ولی اون -
...پسرعموت زیادی روت حساسه

چه گیری دادی به من و پسرعموم؟ -

میدونی؟... من نشده چیز یو بخوام و بهش نرسم؟ -

خیلی کلیشه ای بود...حرفت حرف همه بچه خرپولا و علی بی غمای -
بالاشهریه...حالم از این کلیشه به هم میخوره...من چیزی نیستم...پس بی
...زحمت این دام بر مرغ دگر ده

فعلا اشتهای من روی جوجه کوچولوی جلو روم قفل شده... نه مرغای -
...دیگه

...پس به اطلاع برسونم این جوجه خیلی گوشت تلخه... همون زهره -

...من شیرینش میکنم... پدرم از وصلت با فرزینا خیلی خوشش میاد -

...پوزخندم و قفل شدن نگام تو اون چشمای مذخرف ولی جذاب

...به اطلاع برسونم مجردی توی خاندان فرزین نمونده -

و تو چه کاره ای؟ -

...من چهارسال بیشتره که متاهلم -

میدونم مطلقه ای... به نظرت من بی گذار به آب میزنم؟... کمتر کسی -

میدونه که دردونه فاروق خان مطلقه است ولی برای من درآوردن گذشته

...تو مته آب خوردنه

تو هم مته همه اون خرپولایی که به خودشون اجازه میدن همه غلطی -

بکنن... یه چیه تو مخت فرو کن من هنوزم دردونه ام و فاروق خان نمیداره

دردونش اذیت بشه و اگه بفهمه دردونش امشب بهش خوش نگذشته

صد درصد سهامدار جدید کارخونه با زد و بندای خونوادگی تا ته ماه ديگه
سهامي نداره... اينو مني بهت ميگم كه تازه دارم اون روي سكه كار و بار
...كارخونه رو از بر ميشم

نگاش تو نگام قفل گفت: منم ز نمو طلاق دادم... دختره هرزه بود... ما مثل
...هميم

...من آشغال نيستم -

...از رو صندلی بلند شده بی خیالش قدم برداشتم طرف ميز شام

همه اينا به خاطر توئه د لامروت... حواست هست؟

.....
.....
...دستم رو گونم مونده سعی عجيبی صرف خفه خونی هق هقم ميکردم

آخه من به کی بگم ز نمو ازم خواستگاری کردن؟...هان؟ -

داد "هان" گفتنش تنمو بيشتتر لرزونده، تو سه گوش مبل بيشتتر فرو
...رفتم

آخه من بی غیرت به کی بگم که امروز واسه زخم خونم خواستگار -
...اومده؟...ای خدا

...داد "ای خدا" و من باز بیشتر تو سه گوش مبل فرو رفته

تو میمیری اون حلقه بی صاحب تو دستت کنی...هان؟ -

...داد "هان" و من این بار زانو هامو بیشتر بغل کرده

عصبی یه ور مبل نشسته دستشو به موهاش بند کرده یهو خودشو کشید
...طرف من و من دست جلو صورتم گرفته گفتم: غلط کردم... تو رو خدا نزن

...مکش و من کشیده شده تو بغلش

...سرم رو سینه اش فشرده و هق هقم تو سینه اش خفه

لباش به موهام چسبیده کنار گوشم با اون ولوم من عاشق گفتم: تو فقط مال
منی... فقط مال من... تا ابد... میمیرم اگه یه روزی مال یکی دیگه بشی... تو
... فقط مال منی... زن منی... تا همیشه... فقط زن من

...کاش یه بار فقط از رو حرف میگفتی "فقط عشق من" ...کاش فقط یه بار

.....

...لبخند یه وریمو دادم به صورت مهسای ناز تر از همیشه شده

...بغلم کرده کنار گوشم گفت: مواظب خودت باش این چند وقته

...سفر قندهار که نمیری...یه چند هفته ماه عسله...خوش بگذره -

...نگاشو پر عشق داده به شادمهر گفت: من همیشه با شادمهر خوشم

خندیدم و شادمهر منو بغل کرده کنار گوشم گفت: تو این چند ماهی که

...پیشت نیستم حسابی مواظب باش

...چی؟...چند ماه؟...سال عسل که نمیری...ماه عسله -

...خندیده نگاشو مرموز به آقا بزرگ دوخته گفت: حالا

دیوانه " من و قهقهه شاد شادمهر...این شادمهر هم یه چیش "

میشه...همراه مهسا سوار ماشین شده واسم دست تکون داده یه چشمک

...ناز هم پس ضمیمه کرده گاز شو داد

...دلَم تنگ میشه

...نبینم تو لک باشی -

...نگامو تو چشمای قهوه رنگش دوخته گفتم: فقط دلم بر اشون تنگ میشه

لبخند جذاب کرده واسم نگاهش دوخت به راه رفتشون و گفت: یه روز از من هم دور بیفتی اینجور دلتنگم میشی؟

...تو دیوونه ای حسام... دیوونه -

...واقعی پرسیدم... واقعی جوابمو بده -

نگامو رو سخت ترین حالت ممکن تنظیم کرده گفتم: نه... دلتنگ نمیشم... چون تو حتی از یه پسر عمو هم واسم کمتری... کمتری چون خیلی سالای زندگیم نبودی... وقتی هم بودی داغ تحقیرت رو دلم بود... پس خیلی... واسم کمی که من نگران بشم

نگاش دلگیر شده تو چشمام قفل گفت: هنوز لایق باورت نیستم؟

...لیاقت آدما رو من نمیسنجم... من فقط خودمو درگیرشون نمیکنم -

...یه بار امتحان کن... سخت نیست -

چی؟ -

...درگیر من شدن...من واست بهشت میسازم ترانه -

بهشت من جهنمه وقتی مهدیس همه روزای زندگیش بخواد اینجور بهم -
...زل بزنه

رد نگامو گرفته رسیده به مهدیس مشکوک بهمون خیره و گفت: همه واست
مهمن الا من دیگه نه؟

چرا باید واسم مهم باشی؟...این پنبه رو از تو گوشت در آر که من خام -
...حرفات بشم

...چقدر راحت ازم میگذری -

چون حس میکنم گذشتن از چیزی که حق من نیست خیلی راحت...تو -
...هم اینجور فکر کن...واست راحت تر میشه...من خسته ام...میرم اتاقم

...از ایوون گذشته راه اتاقمو گرفتم

.....

.....

بابا مهدی روزنامه رو یه وری کرده از گوشش، به من زل زل خیره شده
بهش یه نگاه چپکی کرده گفت: چیه بچه؟... چرا دو ساعته داری اینجوری
منو نگاه میکنی؟

نمیدونم والا؟... یه چند وقتیه حس میکنم شما و آقابزرگم و شادمهر بد -
...مشکوک میزنین

مامان شهره یه پره پر تقال داده دستم گفت: این مهدی همیشه مشکوک
...میزنه

شادی بی خیال تلویزیون شده گفت: شهره جونم اومدی تو خطا... مشکوک
...میزنه دیگه چیه؟... تازه مهدی خانت که همیشه عاشقه

...بابا مهدی - اگه این جغله هوا منو داشته باشه

...نه بی شوخی میگم... یه چی هست بهم نمیگین -

بابا مهدی - وقت خودش آقابزرگت میگه... خب بگو ببینم چه خبر؟... این
...پسره کارن زند دیگه دم پرت نپرید؟... پسره اصلا تو دلم نرفت

...شادی - خوب بود به خدا... پسر به اون جذابی

...شاخ و شونه بابا مهدی و شادی نیش تمام بعد واسه بابا مهدی چاکونده

بابا مهدی - اگه مزاحمت شد بگو بهم، باشه بابا؟

...چشم -

...بابا مهدی - چشمای خوشگل دختر بابا بی بلا

...مامان شهره - چه نازی هم میخره از دخترش

بابا مهدی عادتشه دختر دوست بودن...من و سایه به قول خود بابا نور دو
...دیده ایم

مامان شهره - ماشالا چه پسرعمو آقایی داری مادر...پس که آقاس همه
...ازش تعریف میکردن

...شادی - من با این هم موافقم

بابا مهدی - بچه تو کنکور نداری مگه؟...بلند شو برو اتاقت ببینم...هی
...هیچیش نمیگم واسه من دور برداشته

...شادی - ا خب مگه چی گفتم؟...خب پسر خوبیه

مامان شهره - مادر زشته این حرفا... عادت میکنی تو جمع هم میگی مردم
نمیدونن که شوخیته؟

شادی - شوخی نمیکنم که... پسر خوبیه... تازه من از مهسا شنیدم به زور
...میخوان مهدیسو بدن بهش

مامان شهره - این حرفا رو جایی نگی یهو... مهدیس هم دختر
...خوبیه... ایشالا پا هم پیر شن

سرم پایین افتاده... نگام بند ریشه فرش دستباف شده... زیر لب زمزمه کرده
...گفتم: ایشالا

شادی - راستی ترانه امروز که با شادمهر صحبت میکردم گفت بری پیش
امیرعلی چند تا پاکت بگیری برسونی دست آقابرگت... مته اینکه
... آقابرگت این چند روزه خونشو کرده تو شیشه

آقابرگ عادتشه حرفش که رو زمین بمونه خون همه رو بکنه تو -
...شیشه

بابا مهدی اخم تو هم کشیده روزنامه دوباره سد صورت کرده
...گفت: آقابرگت عادتشه فقط خون تو رو بکنه تو شیشه

دلَم پیچ خورده...دهنم تلخ شده...سرم پایین افتاده...نگام بند ریشه های
...فرش شده گفتم:نگین اینجور بابایی

بابا مهدی - اسما عزیز دردونشی ولی کجا بود اون دوسالی که پسر نره خر
من خونتو تو شیشه کرده بود؟

بابا همیشه هم بد نبود که؟ -

مامان شهره - چرا بود...من پسر خودمو میشناسم...بدی بیشتر خرجت
...کرده تا خوبی

...من شمارو داشتم -

بابا مهدی - تو دختر بابایی ولی مساله سر اینه که مسبب به اینجا رسیدنت
فقط پسر من نیست...خیلیلای دیگه ان...مثل من...آقا بزرگت...خیلیا...شاید
...اگه آقا بزرگت پشتتو خالی نمیکرد تو الان خوشبخت تر بودی

...بابا من خوبم...خوشم...دردی ندارم -

...بابا مهدی - خدا کنه

خدایا خوشبختم کردی؟

.....
.....
پاکتو تو دستم بالا پایین کرده گفتم: حالا چی هست؟

...اگه میخواستن تو ببینی که این همه مهر و موم نداشت -

...بچه پرو شدیا -

...شادمهر نی، گفتم جا خالیش پر بشه -

...بی معرفتا به زنگ هم نمیزنن -

...خوشن دیگه...ایشالا همیشه خوش باشن -

...تو هم لحتت مئه من پر از شکه -

رفیقمو میشناسم...ما سه تا آدم بشو هیچ وقت نبودیم...هر کدوم یه -

...مرگیمون هست...من نگران مهسام...مهسا خیلی عاشقه

شادمهر سر وعدش میمونه...مگه نه؟ -

...کاش بمونه -

...به دلهره نندازم پسر -

خودمونو میشناسم...من سر تو هنوز غصه میخورم نمیخوام مهسا تکرار -
...تو باشه

...شادمهر مته اون نیست -

...شادمهر بدتر از اونه -

تو چی؟...تو که هیچکی تو زندگیت نیست چرا فکر زن و زندگی نیستی؟ -

...لبخند تلخ شده اش و گردش نگاهش تو خیابون خلوت شرکت

...منم یکیم لنگه اون دوتا الدنگ -

...تو مته اونا نیستی...اونا شر و شور دارن...تو آرومی -

...به قول یکی قلب من از سنگه...عین آدمیزاد نیستم...من لیاقت ندارم -

اجالتا نقل قول از یه خانوم نبود؟ -

...بود...دیگه نیست...آدم هم حسابم نمیکنه -

...پس عاشقی -

...نچ -

پس اون لبخند کجکیت واسه چیه؟ -

...زیر زبونمو نکش... حرف من شادمهره... کاش مهسا بیشتر فکر میکرد -

...مهسا انتخابشو کرده بود... پا همه چیش وایساده -

مشکل همینیه... من از همین پا همه چیش وایسادن میترسم... شادمهر -

هنوز عاشق نیست... مهسا رو انتخاب کرد چون همه چی تموم

...بود... میترسم از روزی که این نره خر عاشق بشه و مهسا عشقش نباشه

...شادمهر به من قول داده -

یه چیزو آویزه گوشت کن دختر خوب... به قول ما سه تا رفیق هیچ وقت -

...نباید اعتماد کنی... ما زیر حرفمون زدنو خیلی ساله یاد گرفتیم

...پس لنگه همین -

آره... ترانه؟ -

هوم؟ -

چرا ازش جدا شدی؟... روزای آخر که باهاش حرف میزدم حس میکردم -
صداش پر شادیه... میگفت سوپرایز داره واسه هممون... میگفت من و
شادمهر بفهمیم بال در میاریم... میگفت واسه خاطر سوپرایزش حتما باید
برگردیم ایران... یهو چی شد؟... از این رو به اون رو شد... روز طلاقتون از
صبح تلفنش خاموش بود... خبرشو از شهره جون گرفته بودم... تا چندماه
گم و گور بود... چی شد ترانه؟

...من و اون به هم قول دادیم هیچ وقت هیچی از اون روزا نگیم -

هنوز هم دوسش داری؟ -

یه وقتایی هست با خودت هم روراست نیستی اون وقت عین خر تو گل -
گیر میکنی... وقتی با خودت روراست نباشی یهو همه چی میریزه به
هم... یهو به خودت میای میبینی که خودت هم فرق خواسته هاتو
نمیدونی... اونوقت تو میمونی و هزارتا سوال تو فکرت که باید جواباشو به
خودت پس بدی... بعد به یه مرحله ای میرسی که بی خیال میشی و سوالاتو
...بی جواب میداری

...فلسفیش نکن سوادم قد نمیده -

...خدمو از دوز تلخی به شیرینی تغییر داده گفتم: خودم هم نفهمیدم

...پس دیشب کتاب خوندی -

باز خندم و باز خیابون خلوت شرکت و پیچیدن یه سودان سفید تو

...پارکینگ شرکت...داره دوماه همیشه

.....

...صدای داد اون و دستای رو گوش گذاشته من

باز شدن در اتاق و وارد شدن اون با اون ته ریش بلند شده و چشمای

...غرق خون بابت کم خوابی

لبخندش غمگین تر از همیشه تو صورتش پخش شده قدم گذاشت

...طرفم

بریم؟ -

نگامو ازش برگردونده باز میخ یه نقطه روی اون دیوار سفید شده بی خیالی

...حضورشو طی کردم

جلو همشون وایسادم... زنم باید خونه خودم باشه... باید خونه خودمون -
باشی... تو هم دلت خونمونو میخواد مگه نه؟... الان میریم خونه بعد شام
...میخوریم فیلم میبینیم... هرچی تو بگی میبینیم

فرهاد کجاست؟ -

نمیذارم ترانه... تا وقتی زن منی تو خونه من میمونی... کاری به بعدش -
ندارم که این جماعت میخوان چی سرمون بیارن ولی حالا که هنوز مال
منی باید پیش من باشی... تو خونه من... تا حالا کجا بودن؟... بلند شو
...بریم... خسته ای... یه وان آب گرم سر حالت میاره

دست زیر بازوم برده از رو تخت بلندم کرد... بوی او فریا نمیده... چند روزیه
...دیگه بوی او فریا نمیده

بازومو خواستم بکشم که این بار دستش دور شونم حلقه شده همراهیم
...کرد تا در

بابا مهدی نگران از رو صندلی بلند شده، چشم غره نشونه رفته پسرشو،
قدم طرفم برداشته گفت: خوبی بابا؟

...داغونم بابا... خردم بابا... جون ندارم بابا... بچم بابا

...فرهاد - ترانه رو ول کن... ترانه میریم خونه آقابزرگ

...خانوم من خودش خونه داره -

...بابا مهدی - لج نکن پسر... ترانه مراقب میخواد... میریم خونه ما

...خودم مراقبشم -

...فرهاد - تونه بی غیرت نکشیش مراقبت پیش کشت

...فشار دستش دور شونم و اجبارم به قدم برداشتن

فرهاد - تو حرف حالت نی؟

...بی خیالی اون و من نگام به سرامیکای کف دوخته

...هنوز زن منی... تا وقتی زن منی خانوم خونه منی -

این خش رو صداش و ولوم من عاشق دیگه کدوم صیغه ایه امروز؟

...تا حالا کجا بودن؟... حالا اومدن زنمو میخوان؟... زن منو -

...محبوب من چشمتا به من میگن روز جدایی خیلی نزدیکه

.....
.....
...تقه ام به در و در باز شده قبل رسیدن دستم به دستگیره

از لای در گذشته به حسام دست به سینه به دیوار کنار در تکیه زده خیره نگاه کرده گفتم: چیه؟

چی کارت داشت؟ -

کی؟ -

تو ماشین امیرعلی چیکار میکردی؟ -

دستام تو سینه جمع شده، از نوک کفش چرم اصل مشکیش تا موهای ژل خوردش رو طی کرده گفتم: به تو مربوطه؟

تو یه قدمیم وایساده...فاصله صورتش تا صورتمو به یه کف دست رسونده گفت: همه چی تو به من مربوطه؟

ابروهام بابت استهزای صورتم بالا رفته گفتم: اونوقت بابت چی اینجور توهمی گرفتت ولت نمیکنه؟

چون واسه خاطرت میخوام از همه چیم بگذرم؟ -

اونوقت چی شده که تو فکر کردی من واسه خاطر تو از همه چیم
میگذرم؟

من چی کم دارم ترانه؟ -

...هیچی -

پس چرا واسه تو کمم؟...حتی لیاقتم از اون پسره زند هم کمتره که -
معاشرت با اون تو مهمونی از حرف زدن با من خوشایند تره واست؟

تو رو ول کنم به رابطه من و فرهاد هم گیر میدی؟ -

آره گیر میدم...همه واست مهمن الا من...الا منی که خودمو به آب و -
آتش زدم تا یه بار ببینیم... من واست هیچی نیستم ترانه؟...د اگه نازه
چقدر نازخوری کنم؟...بس نیست؟

...من اهل ناز نیستم...بی خیالم شو حسام...فقط همین -

واسه تو راحتہ چقدر... واسه من تا ته دنیا زجره... من یه بار تو زندگیم دل -
دادم... نمیگذرم ازت... نمیتونم بگذرم ترانه... تو حق من بودی... چرا ازت
بگذرم؟

...ضربه نهایی

...چون ازت بدم میاد -

...عقب گرد من و چشمای به خون نشسته حسام و... داری دوماد میشی

...تمام قلب تو به من نمیرسه

.....
.....
گردن کشیده تو برگه گفتم: حالا چی هست؟

آقابزرگ واسم شاخ و شونه علم کرده گفت: آگه میخواستم ببینی که
... میدادم دستت... بشین سرجات

لب برچیده... چشم مظلوم کرده... لحن ستم دیده از خودم ول داده
گفتم: خب چیه؟

ابرو بالا انداخته باز سر کرده تو برگه ها گفت: برو با هم قد و قواره خودت بچه... چرا دم به دقیقه میشینی وردل من؟

...چشم مل مل داده گفتم: دوستون دارم

...آقابزرگ - آره ارواح خاک مامان بابات... برو بچه

...خاتون این آقابزرگتون مشکوک میزنه همچین -

فرهاد سیب پوست گرفته نسترنو نزدیک دهن برده گفت: شلوار دوتا کردن... به مرام آقابزرگم نمیخوره...مجنونه دیگه

...حالا من کی گفتم شلوارشون دوتا شده؟...میگم مشکوک میزنن -

...آقابزرگ - بچه کم حرف بزن

...خاتون - فاروق خان بچمو اذیت نکن

...آقابزرگ لبخند زده بیشتر برگه ها رو زیر و رو کرده گفت: خوبه

چی؟ -

...خنده مرموز آقابزرگ و من حرص زده

گلرخ جون - ترانه مهسا گفته بهت بگم چندتا سوغاتی خوشگل واست
...خریده

...وای که چقدر من مهسا رو دوست دارم -

...فرهاد - تو هرکی کادو بهت بده رو دوست داری

...سنگینی نگاه حسام رو گردنبندهایی بابا مهدی و پوزخند کنج لبش

...حسام - میخواستم الان که همه جمعین یه حرفی بزنم

مهدیس بشقاب میوه های پوست گرفته رو جلو حسام گذاشته، با لبخند به

...اون همه جذابیت خیره، منتظر نگاهش کرد

حسام - من فکر میکنم که به اون سنی رسیدم که بخوام واسه زندگی

...خودم تصمیم بگیرم واسه همین

نگاه نگرانم رو آقابزرگ برگشت و آقابزرگ قبل ادامه حرف حسام

گفت: حسام یه لحظه من حرف مهمتری میخوام بزنم...میخواستم بگم من

سرمایه ترانه رو تو یه شرکت مد تو ترکیه به کمک شادمهر سرمایه گذاری

کردم...یه شرکت فوق العاده هست...ترانه تا آخر دو هفته دیگه واسه
...چندماه میره ترکیه

...عکس العمل فرهاد زودتر از همه تو سکوت خونه خش انداخت

فرهاد - مسخره است...چه معنی داره ترانه یکه و تنها پاشه واسه چندرغاز
بره ترکیه؟

...آقابزرگ - کسی نظر تو رو نخواست فرهاد...ترانه خودش راضیه

نگاه همه روی من برگشته ، منو به مرز دیوونگی رسونده ، چشامو تو کاسه
...به دو دو انداخته ، زیر لب گفتم: آقابزرگ ... درست میغن

نگام تو نگاه حسام گیرافتاده ...از روی مبل بلند شده...بی خیال برق
...خاموش نگاش شده... راه پله ها رو بی هیچ حرفی در پیش گرفتم

...هنو هم صدا بحث آقابزرگ و فرهاد می چربید به سکوت خونه

آقابزرگ عادت داره به یهو آدمو تو منگنه گذاشتن...منم عادت دارم میون
...منگنه پرس شدن

...چرا حالا ترکیه؟

...شادمهر گفت چندماه دیگه

...شادمهر گفت چندماه دیگه میبینمت

..."شادمهر گفت "حالا

...بابا مهدی گفت خود آقابزرگ میگه

...بابا مهدی گفت من اسما عزیزدونه آقابزرگم

من اسما عزیزدونه آقابزرگم...من به اسم عزیزى بار ناعزیزى به
...دوشمه

آقابزرگ چه میکنى با من؟

...حسام دوماد همیشه

...من خودم گفتم پشش میزنم

...حسام دوماد همیشه

من باید برم؟

کجا برم؟... باز برم تو دل تنهایی؟... باز من باشم و خودم و هر سایه از ش
ترسیده؟

دوسال کم نبود واسه آدم شدن؟

باز هم امتحانه؟

من از این امتحانای بدون اطلاع قبلی آقابزرگم متنفرم... مته دوسال
پیش

داره دوماد میشه... حسام دوماد میشه... مهدیس زنش میشه... من میرم
... ترکیه... میرم تو دل تنهایی

من با کدوم سازت برقصم آقابزرگ؟... با عزیز دلت بودن یا با حکم موش
آزمایشگاهی داشتن؟

... بگو آقابزرگ... من اهل رقصم

.....

.....

... قاشقو تو فنجون جای چرخونده بی خیال سنگینی نگاه آقابزرگ شدم

آقابزرگ - دیگه نمیخواد بری شرکت... برو دنبال هرچی نیاز داری... دو...
...هفته دیگه پروازته

...باز بی خیال فنجون چایو به لب بردم

خاتون - دردت تو جونم چرا ساکتی؟

چی بگم؟...چی دوست دارین بگم؟ -

...تلخ نیست لحنم و آقابزرگ به تلخی میشناستش

...آقابزرگ - من صلاح تو میخوام ترانه

اونجا کجا برم آقابزرگ؟ -

آقابزرگ - امیرعلی هم باهات میاد...اونم چندماهی داره میره

...اونجا...شادمهر یه خونه واست خریده

...پس همه میدونستن الا من -

خاتون - منم نمیدونستم مادر...فاروق عادت داره واسه بچه هاش تنها

...نقشه بکشه...بدون نظر من و بچه هاش

...خاتون دلگیر از سر میز بلند شده و نگاه آقابزرگ هم باهاش رفته

آقابزرگ - اون فکر میکنه من خودخواهم... فکر میکنه فقط به خواسته
...های خودم فکر میکنم... همتون فقط ظاهر قضیه رو میبینین

ولی من قول خودمو میبینم به شما... من قول دادم حسام سر سفره عقد -
بشینه و وجود من دلیل به هم خوردن مراسم نشه... من خودمو میبینم که
...قولم واسه شما ذره ای ارزش نداشت

آقابزرگ - دلم خوش بود به اینکه میون همه خونوادم یه ترانه ای هست که
اگه همه آقابزرگشو زورگو بدونن من واسه اون همون آقابزرگ دوست
داشتنی هستم... چرا ترانه؟... من کی صلاح تو نخواستم؟

...لبخند تلخم و نگاه گیرافتاده ام تو نگاه دلخور آقابزرگ

من راضیم... راضیم به هرچی فاروق خان رقم میزنه برام... خیلی وقته زود -
...راضی میشم

...از پشت میز بلند شده کیفمو رو شونه انداخته از در زدم بیرون

جای شرکت کجا برم؟

.....
.....
...با بی حالی به اون همه ذوق تو صورتش خیره نگاه کردم

کی برمی گردیم؟ -

بی خیال جواب سوالم سیخای جوجه کبابو توی دیس وسط میز گذاشته

...گفت: سردته بریم داخل

...بی حرف شالو بیشتر دور خودم پیچیده به آسمون شب خیره شدم

...کنارم نشستته یه تیکه جوجه کباب از سیخ جدا کرده آورد طرف دهنم

...سرمو کنار کشیده خودم یه تیکه جدا کردم و تو دهن گذاشتم

....اولا عاشق این بودی از دست من غذا بخوری -

...مزه بغض میداد...بغض ترانه

سرشو تو گودی گردنم فرو کرده یه نفس عمیق کشیده گفت: از من

متنفری؟

...بغض تو گلوم نشسته و و بوی ادوکلن تلخ تو بینیم رفته

دستش دور کمرم حلقه لبشو به زیر گلوم فشرده گفت: دلت برام تنگ
میشه؟

...دلم تنگ نمیشه...دلم پاره پاره میشه

- بگو ترانه...یه چیزی بگو...فحش بده...تف بنداز تو صورتتم...ولی ساکت -
...نباش...دلم واسه آقای من گفتنات میره ترانه...با من اینجوری نکن

بغضمو قورت داده سرمو تکیه سرش کرده گفتم: تو با من خوشبخت
...نبودی...حداقل بی من خوشبخت باش

...فشرده شدن کمرم و گرمای نفسای داغ اون تو گردنم

...محبوب من چشمتا به من میگن روز جدایی خیلی نزدیکه

.....

کیسه های خریدو روی مبل انداخته با صدا تو سرانداخته گفتم: هیشکی
...خونه نیست؟...خاتون

خاتون از آشپزخونه بیرون زده گفت: سلام مادر... خوبی؟... کجا بودی تا الان؟

سلام خوشگل خانوم... خرید بودم قربونت برم... والا ما نمیدونیم چه -
گیریه بریم ترکیه که هیچی از زبونشون حالیمون نمیشه... مثلا همین
...افغانستان چشه؟... والا

خاتون خندیده گفت: حالا چی خریدی مادر؟

یه چندتا لباس و پالتو و این خرت و پرتا... امیرعلی میگه عید نوروز اونجا -
...مته زمستون اینجاست

خاتون غمزده رو مبل نشسته گفت: چه کنم تو دوریت؟

کنارش نشسته... سر رو شونش گذاشته... دست گرمشو تو دست گرفته
...گفتم: دردت تو جونم... نمیرم که سفر قندهار... یه چند ماهه تموم میشه

...خاتونم که غصه میخوره دنیا غصه میخوره

- آخه مادر من چی بگم به این شوهر؟... چهارسال از من دورت انداخت دق -
کردم... حالا که باز کنارمی داره دورت میکنه... من شبا تا ندونم راحتی
...خواب ندارم مادر

...میگذره خاتونم...میگذره -

چطور میگذره؟ -

نگام برگشت رو صورت ته ریش دارش...چند روزه ندیدمش؟...چهار
...روز؟...نه پنج روزه...داره دوماه همیشه

رو بروم رو اون کاناپه نشسته...آرنجاشو به زانوهای تکیه داده...دست میون
موهای برده...نگاشو از فرش نکنده گفت: پروازت کیه؟

غم صداش و نگاهش و صورت اصلاح نکرده چند روزه اش...پنج روزه
...ندیدمش

...خاتون - من برم یه چیزی بیارم بخوری مادر

با لبخند بدرقش کرده نگامو کم کم دادم قاطی خیرگی نگاه غم گرفته
...وارث نام فرزینا

سرم که پایین افتاد گفت: تو باش من دم پرت نمی برم...فقط باش...ترانه
داری میری؟...چرا؟...حرف آقا بزرگ اینقدر سنده واست؟

دستم رو زانوم مشت شده...دلم از این همه غمش گرفته...پسرعمو من
...لیاقت ندارم...داری دوماه میشی...مهدیس کارت عروسی انتخاب کرده

یه کم به سکوت‌م نگاه کرده از سرجا بلند شده پالتوی من بهش بی توجه رو
از رو دسته مبل استیل چنگ زده قدم تند کرده طرف در گفت:خاتون من
...رفتم...خداحافظ

نموند تا جواب خاتونو بشنوه...نموند تا ببینه خاتون متعجب از آشپزخونه
زد بیرون...نموند تا ببینه من تو جواب نگاه خاتون سر پایین انداخته کیسه
...خریدامو به دست گرفته رفتم طرف اتاقم

...ته این قصه کجاست؟؟؟؟

.....
.....
...روی یکی از صندلی فلزیای دم استخر نشسته نگام به استخر خالی بود

تنهایی چرا؟ -

نگامو دادم به قد نسبتا بلندش و گفتم:باید عادت کنم دیگه نه؟

...آقابزرگ صلاح تو میخواد -

آره آقابزرگ همیشه صلاح منو میخواد...نمیدونم چرا فقط صلاح منو -
میخواد؟...مگه بقیه نوش نیستن؟...چرا بین همه ترانه مهمتره...همیشه
ترانه اولین بار باید تجربه کنه؟...فرهاد خسته ام...نمیدونم چه دردی
همیشه من باید بار اشتباه بقیه رو به دوش بکشم...از همون بچگی همین
بود... مهدیس گلدون میشکست مینوشتن پا حساب ترانه و ترانه تنبیه
میشد که دو ساعت تو انباری ته باغ حبس بشه...همه با هم ترقه مینداختن
زیر پا آقابزرگ ترانه گناهکار اصلی بود و جاش باز هم انباری ته باغ...شاید
یه روز انباری یادم بره ولی هیچ وقت ترس از تاریکی یادم نمیره فرهاد...
نمیدونم این چطور عزیز کرده بودنیه که بیشتر از نازکشی واسم تنبیه
داشته؟...خاتون میگه وقتی مامان بابام زنده بودن سرما که میخوردم اون
دوتا هم از غصه باهام مریض میشدن...فکر نمیکنم بابام اگه زنده بود هیچ
وقت تنبیم میکرد...دلتم پره نه؟

...سنگینی نگاش و من نگامو نکنده ار استخر خالی

دلت پر نیست...عین حقیقته...من و تو ثمره بزرگ شدن تو سالایی -
هستیم که آقابزرگ میخواستته نظارت مستقیم رومون داشته باشه...بچه
های دیگش زیردست خاتون بزرگ شدن چون آقابزرگ وقتی واسه تربیت
بچه هاش نداشته ولی من و تو وقتی بودیم که آقابزرگ تمام وقت تو خونه

بوده اینه که بیشتر از همه ظلم تو حقمون شد... آقابزرگ بد نیست... هیچ وقت بابای بدی نیست ولی دوست داره بچه هاش جوری بار بیان که اگه یه روز این ثروت جد اندر جدی رو نداشتن بتونن بالاخره زندگی کنن... ترانه آقابزرگ دوست داره... اذیتت میکنه ولی دوست داره... فکر کردی اون روزایی که تو انباری زندونی میشدی تنها بودی؟... نه قربونت برم... آقابزرگ اون دو ساعتو پشت در انباری میشست و سرشو تکیه میداد به عماش... ترانه همه بابت این چیزایی که تو ندیدی و خودشون دیدن بهت میگویند عزیز... شاید این رفتنت هم حکمتی داره با اینکه من اصلا دلم راضی... به این نیست که هلک و هلک با یه پسر غریبه پاشی بری کشور غریب... غیرتو شکر مرد -

مسخره نکن... من هیچ وقت نتونستم جز با تو و مهسا با کس دیگه ای -
حس صمیمیت داشته باشم تو این خونواده... چه زود بزرگ شدین شما
...دوتا

فرهاد؟ -

جون فرهاد؟ -

چرا آقابزرگ نداشت جز تو و خاتون کسی از مشکل من خبردار بشه؟ -

میگم عزیزی میگی نه... می ترسید... میترسید از اینکه یکی بگه بالا -
چشت ابروئه... یکی یه روز اینو چماق کنه بکوبونه تو سرت... مهسا هم
ندونست چون از اول از بارداریت خبر نداشت... بیچاره وقتی از پیش خاله
اش برگشت دید تو اینجور داغونی... روزای سختی بود ترانه... اینکه تو
نخندی واسه همه عذابه... حتی اون روزای آخر که تو خونه اون مرتیکه بی
غیرت بودی تا طلاق بگیری همه نگرانت بودن... هنوز هم بهش فکر میکنی؟

...سکوت من و اون خیره شده بهم

...پس فکر میکنی... حسام داغونه دختر... میفهمش -

نمیفهمی... فرهاد نمیفهمی که من دارم حرمت نگه میدارم... درکم -
نمیکنی مرد... حسام حق من نیست... منم حق اون نیستم... اگه ما برای هم
...بودیم یا اون زودتر می اومد یا من عاشق نمیشدم... مهدیس گناه داره

...با همه دشمنی که باهاش دارم آره خیلی گناه داره... دلش گیر حسامه -

آره خیلی گیره... شاید دشمنی من و مهدیس تقصیر خودمه... اون عاشق -
...شوهرم بود و من نداشتم شانسشو با اون امتحان کنه

تمومش کن ترانه... شوهرت اگه اونو میخواست قبل از تو بهش پیشنهاد -
 میداد... هیچ وقت یادت نره ترانه تو معرکه تر از همه ای تو خونواده... هر
 مردی آرزوش بودن با تونه... حتی اون شوهر به قول خودت همه چی
 ...تمومت

مسخره نشو جون ترانه... این هندونه هایی که میداری زیر بغلم کمردرد -
 ...داره بیشتر جون داداش

خندید... فرهادم دارم میرم... نمیبینم خنده هاتو چند وقتی... فرهادم چه
 کنم تو حجم این شش حرف غمناک تنهایی... فرهادم تنهایی
 ...سخته... سخته فرهادم

.....

.....

...مه‌دیس - کاش حداقل یه هفته دیرتر میرفتی... بودی تو عروسی

لبخند یه وری کرده... دستمو دور فنجون بیشتر فشرده گفتم: امیرعلی
 میگه چون دم عیده پروازا شلوغن... میگه سخته اگه دیرتر بریم هم واسه
 ...کارا دیرمیشه هم اینکه بلیط سخت گیر میاد

...مه‌شید - دلمون تنگ میشه برات

...فرهاد - اشک بچه رو درنیار...همینجوری همه دلمون خون هست

...تیکه اندازی به آقابزرگ هم که فقط از دست فرهاد برمیاد

نسترن دست رو دستم گذاشته گفت: یهو چی شده که باید بری؟... خبری
...که نبود

...نمیدونم والا...دستورات آقابزرگه دیگه...واجب الاجراست -

عمه فریبا - حسام کجاست گلرخ؟

گلرخ چون نگاشو پر غم تو صورت من گردونده...منو شرمنده نگاش کرده
گفت: نمیدونم...میگه کارا شرکت تو هم ریخته...زیاد وقت نداره...بیشتر
...شرکته

باد مهدیس خالی شده گفت: حتی امشب هم نمیاد...میخواستم لباسی رو
...که انتخاب کرده بودم نشونش بدم

...فرهاد - دومادی بهش نمیاد

...مملک انداخته به آقابزرگ و آقابزرگ خیره خیره فرهادو رصد کرده

خاتون - این دو تا نگفتن کی قراره از ماه عسل برگردن؟

نمی بینمشون... شادمهر میدونسته مهسا قراره بی تابی کنه همه برنامه -
...رو اینجوری ریخته

...مه‌دیس - چه شادمهر واسه آقابزرگ معتمد شده

آقابزرگ - جریزه داره... چیزی که همه تو این خونواده ندارن... تو کار میشه
...بهش اعتماد کرد

...گوشیم تو جیبم ویبره رفته از رو مبل بلند شدم

...پشت پنجره های سرتاسری سالن به شماره شادمهر جواب دادم

...چه اعجب... یادت افتاد یه بدبختی اینحا سردرگمه -

...ترانه تلخ نشو... بهت نمیاد... سلام -

گیرم علیک از دلخوری کم میشه به نظرت؟ -

من اینجا باید نازکشی یه دختر لوسو بکنم تو دیگه واسم ناز نکن... من -
واسه خودت اینجوری برنامه ریختم... مهسا دوروزه باهام حرف

نمیزنه... پاش هم تو یه کفش کرده که میخواد برگرده پیشت... لوسه
دیگه... دو شبه خانوم رو کاناپه میخوابه واسه من... گوشو میدم بهش، بهش، بهش
حالی میکنی شادمهر اهل نادیده گرفته شدن نیست... بگو بچه خوبی
باشه... دو روزه خونم تو شیشه است... ترانه من کی کاری کردم که برخلاف
صلاح تو باشه؟

نمیدونم شادمهر... سخته... خیلی سخته اینکه یهو همه چیو ول کنم -
... برم جایی که واسم غریبه است

ترانه من و مهسا هم چندماه دیگه میایم پیشت... شادی که کنکور شو داد -
میایم اونجا... گوشو میدم مهسا... عین برج زهمار نشسته جلوم داره حالمو
میگیره... کی گفته ما اومدیم ماه عسل... فعلا که اومدیم خون دل خوری... از
... من خداحافظ

...خداحافظ -

...چند لحظه سکوت و بعد صدای غمگین مهسای مه آسای من

ترانه؟ -

جون دلم؟ -

من چی کار کنم تو نبودنت؟ -

فدات شم به قول اون شوهر کله خرابت چند وقت دیگه میان -
...پیشم...تنها هم که نیستم امیرعلی هست

که چی؟...دلتنگی من رفع میشه؟ -

نمیدونم هدف آقا بزرگ و این شادمهر چیه؟...ولی هر چی هست یه کاسه -
...ای زیر نیم کاسشونه

این حرفا رو بی خیال خوش میگذره؟ -

یه لحظه سکوت و بعد نفس عمیق مهسا...دلم میلرزه با این نفس مهسای
...مه آسای من

...آره خوبه...شادمهر خیلی خوبه...خیلی خوش میگذره -

...منم مطمئنم که مهسای من به من دروغ نمیگه -

ترانه من دیگه برم...شادمهر دو ساعته دم در منتظره که واسه آشتی -
...بریم یه گشتی بزنیم

...برو دختر... اینقدر هم اذیتش نکن -

...اوکی دوست دارم -

...من بیشتر -

...غم صدای مهسا و عصبی صدای شادمهر... دلم میلرزه... شادمهر قول داده

.....

دلت تنگم میشه؟ -

...سرمو رو زانو گذاشته دلم رفت واسه عطر آغشته به بوی سیگار مارکش

...پس تنگ نمیشه -

گونه سمت راستمو رو زانو فیکس کرده به موهای شونه نشدش خیره شده
...باز سکوتو واسه جوابش پیشکش فرستادم

من لیاقت عشقتو نداشتم مگه نه؟ -

...تو چشمم اشک غل زده نگامو نکنم از اون موهای آشفته

...ترانه خودت که شاهی من گناهی نداشتم -

...داشتی -

...لبای چسبیده به موهام و نفسایی که بوی تند بغض میداد

...اگه تو میگی حتما داشتم -

...فردا همه چی تموم میشه -

میون حجم عطر تن و بوی تند سیگار مارکش فرو رفته سرمو رو سینش
فشرده گفتم: دل تو واسه من تنگ میشه؟

...تنگ نمیشه -

...قلبم فشرده شده باز تپیدن گرفت

تنگ نمیشه...میپکه...نباشی واسه این خونه زندگی یعنی هیچی...این -

...خونه و من عادتمونه دیدنت

....تا نوک زبونم اومد که بگم فقط "عادت" و نگفتم

لباش رو تا روی گردنم کشیده کنار گوشم با همون لحن من عاشق
...گفت: میمیرم اگه یه روز مال یکی جز من باشی

زیر لب گفتم: نمی‌میرم اگه یه روز مال یکی جز من باشی...مردگی میکنم به
...اسم زندگی

...محبوب من چشمت به من می‌گن روز جدایی خیلی نزدیکه

...کاش فردا نرسه -

.....
.....
...کاش فردا نرسه -

...چشم رو هم بذارین برگشتم -

دست روی دستم گذاشته گفت:واست همه چی گذاشتم...رسیدی اونجا
بذار تو فریزر...به خوراکت برسی مادر...نبینم وقتی برگشتی شده باشی
...پوست و استخون

...چشم...نمیرم که قحطی -

نه مادر من دلم به این خار جیا خوش نیست... معلوم نیست چی -
...میخورن

...مسلمونن خاتون -

...باشن... من دلم نمیشینه -

...چشم هرچی شما بگین -

...صدای عصای آقابزرگ و من لبخند واسه آقابزرگ کش داده

...آقابزرگ - اینقدر شب آخری خون بچه رو تو شیشه نکن خانوم

...خاتون - همینه دیگه یه کاری میکنی من آب خوش از گلوم پایین نره

آقابزرگ - من غلط بکنم خاتونم... ترانه خودش میفهمه که من واسه خاطر
...خودش دارم مستقل بارش میارم

حالا یهو واسه خاطر من شب آخری دعواتون نشه که بد کلامون میره تو -
هم... من برم بخوام فردا کسل نباشم... شما هم لیلی مجنون بازی
...در آراین... خوش باشین

...آقابزرگ - برو بابا که تو فقط منو درک میکنی

...من به فدای شما -

سر روی بالش گذاشته ...دلم از این همه غصه دلتگی گرفته ...یه قطره
...اشک حروم بالش کرده ...صدای اس ام اس گوشیمو شنیدم

"ساعت سه منتظر باش...دیدار آخر"

حسام گاهی اوقات منو به اثبات این موضوع میرسونه که دیوونه شاخ و دم
نداره...میتونه یه مهندس اونور آب تحصیل کرده باشه...میتونه یه بیمار
...روانی روتخت تیمارستان باشه...دیوونه، دیوونه است

اینبار سعی در تکمیل تیپ به خرج داده...یه کاپشن قرمز و شلوار جین
سرمه ای و کلاه شالگردن سرمه ای خرج خودم کرده ...با تمام تدابیر
...امنیتی از خونه زدم بیرون

به در ماشین تکیه زده ،بعد از این همه وقت لبخند روی لبش واقعی بوده
...گفت:چه اعجب یه بار حرفمون مورد اجابت خانوم خوشگله قرار گرفت

اخم میون ابروهای تازه اصلاح شده ام دوئید و اون در ماشینو واسم باز
کرده گفت:افتخار میدین در رکابتون باشیم بانو؟

...افتخارو که شوهرش دادیم رفت -

خنده اون به حرف بی مزه من و نشستن من تو اون ماشین چند صد
...میلیونی

کنارم رو صندلی راننده نشسته خیرگی نگاشو کمتر کرده گفت: دو هفته
است ندیدمت بانو... نمیگی دق میکنه این بنده حقیر؟

- حسام مسخره باز یو بذار کنار... ساعت سه نصفه شب منو از خواب ناز -
...کشوندی آوردی بیرون که دری وری و دیوونه بازیتو واسم رو کنی
...یه امشبو جون ما مهربون باش بانو -

...چشم... حالا داریم کجا میریم؟ -

...بام -

یه لبخند زودگذر از رو لبم رد شد و اون گفت: بهترین خاطر من مال
اونجاست... تو بهترین خاطر من مال کجاست؟

خاطره من خلاصه میشه تو روز خبردار شدنم از بچه تو بطنم رشد کرده و
بابای بچه رو پاش بند نشده... بابای ذوق دار هفت هشت دور منو رو هوا

چرخونده...بابای ذوق دار دلش واسه بچش تپیده..بابای ذوق دار اولین بار
...جلو من از شدت ذوق اشک ریخته

...ترانه...کجایی؟...جوابمو ندادی -

...من خاطره خوب زیاد داشتم -

خنده تلخش و به جواب دلخواهش نرسیدن...من چه کنم حسام؟...تو مال
...من نیستی...حق من از این زندگی هر چی باشه تو جزئش نیستی

دستی رو کشیده گفت:بریم بالا یا همینجا بشینیم؟

...همینجا...سرده بیرون -

بی زحمت اون فلاسک چاییو بده گرم شیم...البته راههای بهتری هم -
...هست

به شیطنت نگاش و اشارش به سینه پهنش چشم غره رفته از فلاسک دوتا
...فنجون چایی ریخته یکیو دادم دستش

پروازت ساعت چنده؟ -

...ده شب -

نگاشو تو تاریکی لغزونده گفت: چقدر راحت ازم گذشتی؟

من اصلا بهت نرسیدم که بخوام راحت ازت بگذرم... چی بگم بهت حسام -
جان؟... بگم پسرعمو نکن با خودت اینطور؟... بگم حسام خان فرزین گناه
داره، عروس آرزو به دلت؟... بگم این احساس زودگذره؟... بگم از دل برود
هر آنکه از دیده برفت؟... چی بگم که خاموش کنه؟... ثمری داره
گفتنم؟... آخه حسام جان چه دردته؟... تو که اینقدر اهل این قرتی بازی
نبودی... تو که اسم ترانه می اومد لرز چندش میشست تو تنت... تو که ترانه
واست اخ و پیف بود... تو که ترانه رو از کلفت خونتون هم کمتر
میدونستی... چی شد یهو؟

منو طرف خودش کشیده تو چشم براق شده با دست آزادش تخت سینش
کوبیده گفت: دلامروت کار اینجاست... اینجاست که هر وقت خانومو میبینه
واسم خودش ریتم میره... کار اینجاست که منو کنار تو خرتین آدم دنیا
میکنه که با یه اشاره خانوم حاضرم جونم هم بدم... کار اینجاست که اگه
نبود بی خیالت میشدم... من خر عاشقتم... عاشق توئه بی احساس... عاشق
توئی که نمیدونی این دله واسه تو فقط میزنه نه واسه مهدیس و هر خر
...دیگه ای

...حسام -

...جون حسام -

میگه جون حسام و واسه من قطره اشک میریزه رو گونه...میگه جون حسام
و بازوی من تو دستش شل میشه...میگه جون حسام و دل من میپکه از این
...همه غم قاطی اون قطره اشکش

...مهدیس عاشقته -

...منم عاشق توام -

...مهدیس لباس عروس پسندیده -

...تو عروس آرزومی -

...مهدیس خوشحاله -

...تو داری میری من عزادارم -

...تو دوماذ خوش تیپی میشی -

...لباس عزا بیوشم بیشتر به حالم میاد -

...تو خوشبخت میشی -

...بی تو نه...نمیشم...با خوشبختی لج میشم -

...تو به من قول میدی هم خوشبخت بشی هم مهدیسو خوشبخت کنی -

...من قول میدم به تو هیچ قولی ندم -

...جون ترانه -

...بازوم باز تو مشتت فشرده گفت:قسم نده

...جون ترانه -

...لحنش ملتمس تر از قبل تو گوشم طنین انداخته

...قسم نده -

...تو رو جون ترانه -

...سرشو رو فرمون گذاشته گفت:خوشبختش میکنم و خوشبخت نمیشم

...چاییتو بخور -

سرشو از رو فرمون بلند کرده... مات نگام شده... واسش لبخند تلخ ول
...داده... گفتم: سرد میشه

...ماشینو روشن کرده گفت: همیشه حرف توئه... جلو تو کم میارم

دستش دکمه پخشو فشرد و من ساکت فنجون چای ولرم شده رو به لب
...بردم

...دلم از اشک خاتون خون شده سوار تاکسی شدم

...دارم میرم... کجا رو بقیه میدونن... ولی دارم میرم

از پیچ کوچه گذشته یه جنسیس سودان جلو تاکسی پیچیده یه لبخند تلخ
...رو لبم نشوند

از ماشیم پیاده شدم... از ماشین پیاده شد... یه تلخ خند واسم زد و از کنارم
گذشته گفت: فکر کردی میذارم بانو تنها برن فرودگاه؟... بقیه رو بشه
پیچوند منو که نمیتونی بانو؟

با راننده حساب کرده...چمدونمو صندوق عقب گذاشته در رو برام باز نگه داشته تو ماشین نشستم و اونم کنارم جا گیر شده گفت:ترانه خانومی...دیگه...بی خداحافظی نمیشه ازت گذشت

شادی صدات و تلخی لحت دیگه کدوم صیغه من درآورده؟

دستش بند ریموت پخش شده و بعد چند تا پس و پیش کردن رو یه ترک...نگه داشته

برو اگه میخوای بری دلت نسوزه واسه من"

اینجوری که کلافه ای بدتره خب دلو بکن

بکن دلو از این همه خاطره های روی آب

فکر کن ندیدیم ما همو حتی یه بارم توی خواب

راحت برو یه قطره هم گریه نداره چشم من

اشکاشو پشت پای تو میخواد بریزه دل بکن

من که نمی میرم اگه بخوای تو از اینجا بری

چون میدونستم که تو از اول راه مسافری

شاید نفهمیدی که من بی اونکه تو چیزی بگی

سپردمت دست خدا که بی خدا حافظی نری

غصه راهمو نخور شاید همینجا بمونم

شاید به مقصد رسیدم خودم فقط نمیدونم

....

.....

برو اگه میخوای بری دلت نسوزه واسه من

اینجوری که کلافه ای بدتره خب دلو بکن

بکن دلو از این همه خاطره های رو آب

فکر کن ندیدیم ما همو حتی یه بارم توی خواب

من که نمی میرم اگه بخوای تو از اینجا بری

چون میدونستم که تو از اول راه مسافری

شاید نفهمیدی که من بی اونکه تو چیزی بگی

سپردمت دست خدا که بی خدا حافظی نری

غصه راهمو نخور شاید همینجا بمونم

"شاید به مقصد رسیدم خودم فقط نمیدونم

...پخشو خاموش کرده دستمو رو دنده فشرده گفت: فراموشم نکن

دستمو بالا آورده پشت دستمو نرم و پر بغض تر از این چند وقته بوسیده

گفت: فقط واسه خاطر خودت حرف زور این جماعتو قبول کردم... چون

...خودت خواستی ازت میگذرم

من کی خواستم؟... من کی گفتم ازم بگذر؟... من که چیزی نگفتم... من که

...فقط بغض دادم واسه جواب نگات

...د لا مروت تو میخوای ازم بکنی تقصیر من نذار

دستم بند لباش بود و لبای اون گرمتر از همیشه بند به بند انگشتمو بوسه
...میکاشت

کی دیگه بهم بگه آقای من؟... کی واسم ناز کنه؟... کی دلبری کنه؟... ترانه -
کاش یه چی میگفتی... کاش فحش میدادی ولی حرف میددی... د فدای تو
چته؟... بگو خانومم... بگو و این دم آخری غمم نده... من کثیف... من
آشغال... من هرزه تو بگو... بزن تو صورتم ولی تمومش کن... یه چی بگو
همین الان بزنم رو ترمز... نمی خوای منو؟... از چشمت افتادم؟... باشه خانومم
...خیالی نیست... تو خوش باش من مهم نیستم

...تمومش کن... باشه؟... بذار این آخرش خوب تموم شه -

...تلخه... خوب نمیشه... ایم تهه تلخه -

این پایان تلخ خیلی بهتر از اینه که یه عمر با تلخی زندگی کنیم... من -
واست خیلی کمم... مگه خودت نگفتی؟... مگه نگفتی ترانه فقط راه رسیدن
به پوله... پولی نداشتیم پس مهره سوخته ام... بیا تمومش کنیم... هر دو مون
...راحت میشیم... من شکنجه نمیشم و تو از دست یه طفیلی راحت میشی

با دست تو پیشونیش کوبیده...چشماشو خون گرفته...پاش رو پدال گاز
فشرده شده گفت:من کثافت کی گفتم طفیلی؟... ترانه حرفات زور
...دارن...خلی زور دارن

...من لپ کلامو گفتم...کوچه رو رد نکنی -

...سنگینی نگاش رو نیمرخم و دستی که باز رو دنده فشرده شد

جلوی دفترخونه رو ترمز زده...دستی رو کشیده باز نگاه سنگین کرد رو
...نیمرخ ماتم زده ام

دستش منو تو بغلش کشید و من هق هقمو تو اون سینه پهن شش تیکه
...خفه کردم

لباش لبامو با طعم بغض تو خودشون کشیدن...دلم رفت با این بوسه...دلم
...خون شد با این بوسه...دلم تنگ شد با این بوسه

.....

.....

ترانه؟ -

نگام روی نیمرخ بعد از چند وقته خالی از ته ریشش برگشت و اون باز یکی از اون لبخندای تلخشو پرده نمایی کرده گفت: داریم میرسیم چرا هیچی نمیگی؟

چی بگم؟ -

من چی بودم برات؟ -

...یه پسر عموی خوب... کسی که چشم منو روی خیلی از چیزا باز کرد -

...مهربونیتو شکر -

باز تلخ خندش و من دلم خون شده... من تا کی بلاکشی کنم؟

امیرعلی اونجا منتظرته؟ -

...اوهوم... گفته دم سالن منتظرمه -

حالا چرا با این یارو هلک و هلک باید راه بیفتی بری؟ -

...امیرعلی معتمد همه است... آقاییه واسه خودش -

...آره خب همه آقان الا این حسام بدبخت -

...بی خیال پسر...حساس شدی -

...آره من به هرچی به تو مربوطه حساس شدم -

...جلوی سالن ترمزدستی رو کشیده برگشت طرفم

نگاش تو صوتم چرخ خورد و من نگاهش دوست نداشته از ماشین زدم

...بیرون

چمدونو کنار پام رو زمین گذاشته گفت:بگم نری نمیری؟

...میرم -

دستشو به بازو هام بند کرد و خواست منو تو حجم آغوشش بکشه که صدای امیرعلی با لحن عصبی ازش انتظار نداشته گفت:به به چه اعجب

ترانه خانوم؟

یعنی بکش کنار ترانه خانوم تا اون روی سگ سالی یه بار از من سر زده رو

...واسه حسام خان فرزین رونمایی نکردم

حسام دستشو از بازو هام به زور کنده گفت: به به بین کی
اینجاست؟... چطوری پسر؟

امیرعلی - از مرحمت شما... ترانه بریم دیر شد... حسام ممنون که ترانه رو
...رسوندی

حسام - چرا تو تشکر میکنی؟

...امیرعلی - چون وظیفتم نبوده... بریم ترانه

...حسام - تلخ شدی امیرعلی

امیرعلی - آروم بودنم دلیل بی غیرت بودنم نیست... ترانه ناموسمه... خواهر
...آدم ناموس آدمه... ترانه چمدونتو بده

دسته چمدونمو دست گرفته جلوتر راه افتاد و منم نگامو به زور از صورت
...پرغم حسام کنده گفتم: قول دادی حسام

...قول دادم -

...دستمو به سینش چسبونده گفت: تا ابد به خیال تو میتپه

با همون سر پایین دستمو کشیده گفتم: نکن اینجور بهت
...نمیاد...خداحافظ

صدای پر حرص ترانه گفتن امیرعلی و من از نگاه سنگین و بغض دار حسام
...دل کنده

...اینو یادت باشه بانو باورم نکردی...باورم نکردی -

...دل شکستن مثل دل بریدن سخته

کنار امیرعلی و شونه به شونه برادر ناموس پرست بودنم هم غم نگاه
...حسامو از یادم نبرد

.....
.....
نگامو تو سالن چرخونده گفتم: یعنی الان خارجیم؟

...جون امیر امل بازای شادمهری درنیار -

میگم حالا کجا بریم؟ -

...خونه پسرشجاع میریم...خب میریم خونه دیگه -

کدوم خونه؟ -

...حالا میفهمی... اینقدر عین بچه ها سوال نپرس -

...اداشو در آورده پشت سرش راه افتاده گفتم: امیرعلی عنق شدیا

چشم غره واسم رفته به راهش ادامه داد و منم واسه عدم خجالتش یه
...صورتی تو هم کردم

...ای خانوم کجا کجا -

تو بلاد غریب... صدای وطنی شنیده... اونم از نوع آشناس دیگه واسه آدم
...اوج تعجبه

رو پاشنه پا به طرفش چرخیده نگامو تو صورت بی نقصش چرخونده... نیشم
...کم کم شل شده شنیدم صدای زیرلبی امیرعلیو

امیرعلی - این اینجا چیکار میکنه؟... کی بهش خبر داده؟

نگامو از بوتای ساق بلند قهوه ای چرم اصلش دادم به دامن ده سانت بالاتر
از زانوش و پالتوی چرم کوتاه ست بوتش و موهای زیر کلاه فرانسوی بافتش
...که دورش افشون شده بود... نچایی شما

خودشو پرت کرده تو بغلم حتی فکر اینم نبود که من بی تکیه گاه احتمال
...سقوطم میره

...الهی من فدات شم...نگاش کن چه خوشگل شده -

به زور اون بختک افتاده به جونمو از خودم جدا کرده...یه اخم چاشنی
حالت صورت تم کرده...با تمام خواهر بزرگترونه ای که از خودم سراغ داشتم
گفتم:ورپریده چشم بابا مهدیم روشن...این دیگه چه تیپیه؟

خندیده دست دور گردنم انداخته ...بی خیال اون مترسک سرجالیز
خنثی "امیرعلی" خان شده... منو طرف در خروجی کشونده گفت:دلم
...واست یه ریزه شده بود

واسه خاطر همینه که چپ و راست تلفنات به راه بود؟ -

...تلخ نشو جون سایه -

از حرکت وایساده باز هم اون حجم فوق العاده زیبایی رو از نظر گذرونده تو
...بغلم کشیدمش...دلم واسه خواهرانه هامون تنگ شده بود خواهرم

تو پارکینگ از کنار ماشینا گذشته جلو یه نمیدونم چی چی دودر ایساده با
...دزدگیرش قفلا رو زده گفت:بپر بالا که حسابی دلم تنگته

یه نگاه دیگه به ماشین رو زمین پخش شده و توسر خورده ولی عجیب
 مامانی انداخته با یه لحن کشدار ولوم تو سر انداخته گفتم: ماشینه
 ...خودته؟...بابا دریاب مارو

نه بابا ما اگه شانسی داشتیم که الان زن یکی از این شانس الدوله ها -
 ...بودیم...قرضیه..مختص یه هفته در رکاب خانوم بودن
 رنت کردی؟ -

...نه بابا دیگه اینقدر ا هم عزیز نیستی -

...یه کوفت و قهقهه آسمون رو سر خراب کنی سایه...سایه نخنده خوبه

با ذوق تو صندلی نرم ماشین نشسته باز هم بی خیال اون مترسک
 ...سرجالیز شده گفتم: سایه عجب چیزیه

سایه - خونتو ببنی پس چی میگی؟

خواستم یه سوال پشت بند حرفش ببندم که با بسته شدن در... مترسک
 سرجالیز از یاد ما رفته، به تکونی به خودش داده بعد از دو ساعت، چند تقه
 حروم شیشه کرده سایه رو به اجبار بند کلید پایین بر شیشه کرده ...سر تو
 ...ماشین آورده گفت: منم که دیگه بوق

...سایه بی واکنش آقا رو برانداز کرده باز دهن امیرعلی رو باز کرد که

امیرعلی - خب اگه شما مرحمت کنی جاتو بدی به من و با ترانه دوستانه
...بشیننی

چشمای فوق تصور خوشگل سایه و امیرعلی سرکج کرده در ادامه حرفش
...که

...امیرعلی - که اصلا امکانش نیست...من با همون تاکسی میام

تا بنده خدا سرشو از شیشه جدا کرد، سایه خانوم با پای لگدی نثار گاز
...ماشین کرده ماشینو تو جا پرونده مراسم اشهدخونی ما رو به راه انداخت

...سایه -

چییه؟ -

...گناه داره امیر -

...خداست که بی گناهه -

تو سکوت به وسعت این دو سال و خرده ای نیمرخشو برانداز کرده
...گفتم: دلم واست تنگ شده بود

به وسعت غم آخرین بار دیدنش گفتم و اون نیم نگاه حوالم کرده گفت: من
...بیشتر... تو شهر غریب تنها بودن سخت تره

چرا برنمیگردی پیش مامان بابا؟ -

حالا که تو اومدی دل بکنم؟... نه خانوم از اینجا به بعدش دیگه نمیشه ما -
...رو دور زد

چه خبر از این دوساله؟ -

زیرچشمی براندازم کرده گفت: تو دوست داری چی بشنوی؟

عروس نشدی؟ -

من قصدشو هم داشته باشم... کو شوهر؟ -

...تو لب تر کنی واست ریخته -

همون مهسا آکله رفت شوهر کرد واسه هفت پشت ما بسه... پسر قحطی -
افتاده تو تهرون که این دیوونه هلک و هلک برداشته زن این قزمیت هیچی
ندار شده؟

...یکی حالیش کنه -

نه واقعی چی شد این شادمهر دم به تله داد؟ -

...بهتره بگی مهسا دم به تله داد -

...بمیرم واسش... نمیره تو این تله خوبه -

...سایه عوض نشدی -

تو عوض شدی... انگاری واتر قیدی همچین... ماشالا، مامان راست میگه -
...همچین خوش برورو تر شدی

...کوفت -

نه جون سایه راست میگم... مامان میگفت تو عروسی این دو تا نخاله -
...زیادی تو چشم بودی

...مامانو که میشناسی عادتشه تعریف کردن از من -

...بله دیگه یه ترانه میگن صدتا تصاعدی از کنارش میزنه بیرون -

حسودیت میشه؟ -

...نه والا...دلم میسوزه...حروم ما شدی -

سایه بی خیال غصه خوری...خبرداری این سرمایه گذاری شادمهر کدوم -
شرکت؟

ابرو واسم شیطونی بالا انداخته گفت:اختیارداری خانوم...سایه جونتو دست
کم گرفتی؟...میذارم پولت حروم غریبه بشه؟...مگه شرکت ما چشه؟

جون ترانه؟ -

به جون تو...شادمهر هم دیده بوده داری تهرون اذیت میشی اینجا واسته -
...سرمایه گذاری کرده

تو پارکینگ یه ساختمون لوکس چهارطبقه پیچیده گفت:به خونه خوش
...اومدی

تو کجاست خونت؟ -

...واحد روبرویی شما -

...وای چه خوب...سایه من امشب زیادی شوکه ام -

دست روی شونم گذاشته تو چشم خیره شده گفت: خیلی حرفا هست که

...باید بهت بزنم ترانه...خیلی اتفاقا افتاده

...من میگم از اول تا حالا یه مرگیت هست -

...ترانه بی شوخی دارم داغون میشم -

الان نمیتونی بگی بهم مگه نه؟ -

...نه -

...هروقت خواستی گوشای من مال تو -

...به قول بابا ترانه فرشته است...فرشته ای به خدا -

از ماشین پیاده شده همراهش پله ها رو بالا رفته گفتم: همه واحدا پره؟

امشب چهارتاش پر میشه... آراس که سفره... امیرعلی هم که با آراس -
طبقه سومن... من و تو هم طبقه دومیم... شادمهر هم که واسه خودش و
شادی طبقه اول دوتا واحد خریده...۰۱

آراس کیه شیطون؟ -

...یه جنتلمن خوش تیپ -

...نه بابا -

جون بابا... یکی از مدلای کمپانیه... یک تیکه ایه ناناس... دورگه ایرانی -
...ترکیه

تا حالا با هم تنها بودین؟ -

...گمشو منحرف -

...نه جون ترانه تو این چندوقته که نبودم پیشت یه خبرایی شده -

...تو این خبرا مطمئنا آراس نقشی نداره -

بگو و خلاصم کن دختر... چته تو؟ -

هیچی...این پسره چلمن کجا موند؟ -

کیو میگی؟ -

پسر تقی ماست بند سر کوچه خاتونت اینا...مگه چندتا چلمن -
...داریم؟...امیرو میگم دیگه

آهان...آخه تا حالا به این بعد امیر نگاه نکرده بودم...همیشه بهترین -
...مهندس بوده و همه واسش خم و راست شدن

...چه غلطاً...پسره دماغش هم باید واسش بگیرن فین کنه -

...کم غیبت کن -

کلیدو تو در چرخونده از جلو در کنار رفته با دست اشاره زده داخل واحد
...هلم داد

نگام تو دکوراسیون لوکس با طیف آرامش بخش و گرم گرم قهوه ای چرخ
...خورده تو صورت سایه استپ زد

...خیلی خوشگله -

...سایه جونتو دست کم نگیر -

...پس شادمهر دلش به تو خوش بوده -

آره دیگه جلمبون تو عروسی گرفتنش همه قر و فرا خانومو انداخت
...گردن ما

چرا نیومدی عروسی؟ -

نشد...افتادیم تو یه ژورژمان...منم که نباشم یه پا شرکت لنگه...آراس که -
...اصلا رو سن نمیره بسکه استرس میگیرتش

...دروغ -

جون تو...کم روئه...به زور و ضرب راضیش کردیم بی خیال طراحی بشه و -
...تهش بشه مدل

...نازی -

روی کانپه های جلوال ای دی نشسته پالتومو کنارم گذاشته گفتم:دلم
...واسه این حرف زدنامون هم تنگ شده بود

...سخت بود نبودنت -

...خواستم جوابشو بدم که صدا در خونه از جا بلندم کرد

در رو تو روی امیر برعکس همیشه بدون هیچگونه خونسردی باز کرده
...گفتم:سلام

نگاشو تو صورتم براق کرده صداشو به ولوم پایین خشمگینانه رسونده
گفت:بار کش دوست داری؟

لبمو به دندان گرفته ،نگامو دادم به چمدونای کنار پای امیر و سرمو کج
کرده نگامو مل مل داده ،تمام ارکان خرکردنو به کار برده گفتم:واااای
...ببخشید

امیر هم با همون پتانسیل خر شدن ، خر شده نیش برام نسبتا چاکونده
گفت:ایراد نداره...تا باشه از این بارا...حالا برو کنار ببینم این خونت چی
شده؟

از جلو در کنار رفته از کنارم گذشت و نگاشو تو سالن چرخونده ندیده اون
حجم خوشگلی رو مبل لم داده رو گفت: برعکس اخلاق نداشتش سلیقه
...خوبی داره این دختره

نگام رفت قاطی احم تو هم کشیده سایه و سرمو پایین انداخته جلو خودمو
...گرفتم تا ول نره این خنده

سایه - حتما اخلاق شماس که بیسته نه؟

امیر چشماشو تو صورت من گشاد کرده ، آروم آروم سرشو چرخونده ،
ریلکس گفت: حالا تو بیستی اخلاق من که شکی نیست ولی خب خیلی
...خوب شده

...سایه - دست آراس و سلیقش درد نکنه

ار سرجا بلند شده خودشو به آشپزخونه نازم رسونده گفت: ترانه با یه
فنجون قهوه چطوری؟

...امیر باز ولوم صدا پایین داده گفت: یعنی من بزnm به چاک

...خندیده تو صورتش گفتم: خدا به خیر کنه

از کنارم گذشته ، یه چی زیر لب گفته... شب بخیر به ریشم بسته درو پشت
...سرش بست

موهامو با دوتا حرکت شل پشت سرم با کش بسته راهی آشپزخونه
پرسروصدا شده گفتم:چه خبرته اول صبحی؟

...صبح نه و دوئه ظهر...کمک کنی میزو بچینم ناهار حاضره -

.نیش واسش شل داده گفتم:نه خوشم اومد،خونه دار شدی همچین

.تازه کجاشو دیدی...از هر انگشتم یه هنری میریزه -

.به پا از ذوق نری تو دیوار -

پشت میز نشسته واسه خودم برنج و قرمه سبزی کشیده گفتم:امیر نمیاد
ناهار؟

اخماشو واسم تو هم کشیده مته من به بشقاب خودش رسیده گفت:به ما
چه؟..خودش یه فکری واسه اون خیکش بکنه

.من عاشق این حس انسان دوستانتم -

.همه عاشقشن -

.مرده شور اون همه رو بشورن ایشالا -

خندیده قاشقشو مدل بیلی پر کرده برد تو دهنش و من بازم فکرم درگیر
این شد که آیا این همون سایه است که در مواقع در جمع نشینی یک سوم
قاشقش هم غذا وارد دهن نمیکنه؟

یه برنامه های خوب خوب واست دارم -

با همون دهن پر آدم از غذا انداز گفت و منم نیشمو یه وری داده گفتم: ببند
اون گاله رو حالم به هم خورد... ایــــــــــــــــــــــــــــــــش

صدا ولوم بالا خندیدنش تو صدای زنگ در پیچیده از سر جا بلند شده
گفتم: کوفت... همین کارا رو کردی که هیشکی ورت نمیداره دیگه

باز خندیده حرص من در آورده راهی در بازکنیم کرده گفت: از خداشون هم
باشه.

آره دیگه اگه به قول بابا مهدی دیگه خدا باشه بیاد تو رو ورت داره -

صدا جیغ اون و من در باز کرده و امیرعلی نیشش تمام دیجیتال سه بعدی
...سینما خانگی گوش تا گوشی جلو روم قد علم کرد

واسه این خنده تا حالا ازش ندیده ابرو بالا انداختم که گفت: ناهار چی

داری؟

از جلو در خودمو کنار کشیده گفتم: قرمه سبزی

با اون تی شرت فسفری یقه دار مارک نایک و شلوار ورزشی مشکی از کنارم گذشته یه نفس عمیق کشیده گفت: من همیشه گفتم ، اگه بخوام یه زن بگیرم یکی میگیرم مته ترانه که از هر انگشتش یه هنر بیاره، درضمن .آشپزیش هم امیرعلی پسند باشه، مته ترانه خانوم

تخت گاز حرفاش با تخت گاز قدماش مسابقه دهنده شده تو درگاه آشپزخونه ترمز زده با یه مکث چندثانیه و نگاه خیره دست نکشیده گفت: سلام عرض شد

.شنیدن سلام زیرلبی سایه وو گذشتن از کنار امیر و نشستن رو صندلیم

بیا بشین -

روبروی سایه اونور کانتر نشسته گفت: ترانه خانوم واسه من بشقاب بیاری .ممنون میشم

با اشاره دست سایه و بلند شدنش و بشقاب و قاشق چنگال آوردنش و نگاه .خیره امیرعلیو دنبال خودش کشون به صندلیم رل پلاک شدم

امیرعلی واسه خودش غذا کشیده و اولین قاشق پروپیمون کرده رو تو دهن برده گفت: به به عجب دست و پنجه ای داری ترانه... آدم حظ میکنه

لبخند شیطون زده زیرچشمی سایه بی خیال مشغول غذا رو زیرنظر گرفته گفتم: من که تا حالا خواب بودم، دست پخت سایه رو داری میخوری

غذا تو دهنش مونده نگاشو رو سایه نگه داشته با اون لحن کشدار تاثیر گرفته از مجالست با شادمهر گفت: اه، دستتون درد نکنه سایه خانوم؟

دستتون؟... سایه خانوم؟... نه بابا

سایه با همون پرستیژ در مواقع در جمع نشینی غذاشو نیمه اره ول کرده گفت: بعد ناهار با یه دور دور چطوری؟

میدونی که خوراکمه -

امیرعلی در مقام شادمهر نشینی گفت: با کی میرین اونوقت؟

سایه بی خیال گل لگد کوبی امیرعلی گفت: میبرمت یه جاهایی حالشو ببری... این هفته فقط عشق و حالو داریم... دوتایی

طعنه آخر حرفش هم که مختص مقام شادمهر نشینی و قیصربازی امیرعلی
بیهو جو گرفته بود

امیرعلی - خب چه کاریه؟ منم جاها باحالی میشناسم با هم میریم

سایه بی نگاه به امیرعلی ظرفشو تو ماشین ظرفشویی گذاشته گفت:اولا
ماشین دونفره است،دوما فضا دخترونه است

امیرعلی سرشو پایین انداخته خونسردی همیشگیشو پیدا کرده
گفت:آهان

امیرعلی - این هفته نباید شرکت باشین؟

سایه قهوه جوشو راه انداخته گفت:این هفته رو به خاطر ترانه خانوم
مرخصیم و در رکاب ترانه خانم.امیرعلی از رو صندلی بلند شده جلو من
چشماشو تو کاسه چشم چرخونده گفت:باز هم بابت نهار ممنون،من
میرم،یه چندتا قرار دارم

جای سایه گوش کر کرده گفتم:خواهش قابلی نداشت،یه نهار بود دیگه
پیش هم خوردیم

از خونه بیرون زده توپیدم به اون حجم بی خیال گوشه آشپزخونه در حال قهوه کوفت کنی

تو مشکلات دقیقا با این امیرعلی چیه؟ -

من باهاش مشکلی ندارم، اصلا در اون حدی نیستم که با حضرت والا -
مشکلی داشته باشم، میرم آماده شم، نیم ساعت دیگه میریم بیرون

...لحن پرحرصش و من نگام با رفتنش رو در میخکوب

همه دور و بر من مشکل دارن...والا

.....
.....
تو خیابونای این شهر نمیدونم مال کدوم دوقاره قدم زدن کنار سایه
سرخوش و بی خیال عالمی داره، کنار سایه تو بسفر محل تلاقی آبهای
دریای سیاه، دریای مرمره و خلیج شاخ طلایی یه ساندویچ کباب ترکی بی
خالی رژیم واسه عصرونه خوردن هم عامی داره، سایه هم که انگار باید
همین امروز منو با همه مسجدا و کلیساها و موزه های شهر آشنا کنه ول
کن معامله نبوده بالاخره با قسم و آیه ساعت یازده و نیم شب راهی خونه
شدیم

با خنده تو لابی وایساده گفتم: بیا اینوری

تو امشب بیا اینوری -

یه صدای سلام مرونه لهجه دار و من جیغ بنفش کشیده و دستمو
چسبونده به قلب با سرعت هزار تو ثانیه چسبونده

نگام برگشت طرف صورت جذاب و قد و بالای استیل دارش و شستم
خبردار شد که آقا همون آراس آراس گفتنای سایه خانومن

رفته رفته یه لبخند واسه نگرانی تو چشماش زده گفتم: سلام

سایه مهلت عکس العمل به آراس نداده بغلش کرده هم چشمای منو گشاد
کرد هم امیرعلی تازه تو پیچ پله ها پیچیده رو

سایه - فکر میکردم بیشتر میمونی مرد

آراس با اون لهجه با نمک گفت: خب کارم زودتر تموم شد و مشتاق دیدار
ترانه بودم

چه چایی نخورده هم حس پسرخالگی برش داشت

با لبخند دستشو طرفم دراز کرد اظهار خوش وقتی کرده گفت: مثل
تعريفاتون بی نهایت زیبا هستین

من... نه من میخوام بدونم من؟... عینکيه... یادش رفته عینک بذاره

امیرعلی به خودش تکونی داده گفت: سایه ما رو به هم معرفی نمیکنی؟

تا ظهر که این بابا سایه خانوم بود چی شد تنزل مقام داد یهویی؟

سایه گیج یه نگاه به امیر انداخته دست دور بازوی ورزشکاری آراس
پیچونده گفت: آراس امیرعلی... امیرعلی آراس

کشت مارو با این معرفی... والا... طول و تفسیرش عمودی تو حلق جفتشون

امیرعلی با اکراه دست دراز شده آراسو فشرده گفت: دخترا تا حالا که
بیرون نبودین؟

سایه - من به ترانه گفتم زوده برگردیم ولی اون گفت خسته است

دهن امیرعلی از این همه اروپایی منش بازی سایه باز مونده، به زور و ضرب
بسته شده گفت: زیاد خوب نیست تا این وقت شب تنها بیرون باشین

آراس - منم همیشه به سایه میگم

نازشی تو که، مامانت آیا تو رو زاییده؟

امیرعلی عملا آراسو بی خیال شده گفت: برین بخوابین دخترا، دیروقته

یه شب بخیر حواله آراس و امیر کرده رو به سایه گفتم: خب پس من

لباسامو عوض میکنم میام طرف تو

سرشو تکون داده کلیدو تو قفل در خونش چرخوند

.....

یه نگاه به سرتاپام تو آینه انداخته رو به سایه خودخفه کن گفتم: خوبم؟

- بیستی -

حالا کجا میخوایم بریم این وقت شب؟ -

- دیسکو -

- نه بابا -

.جون بابا -

- بی خیال دختر...این امیره با این ماستیش بفهمه ما داریم کجا میریم جو -
قیصر میگیرتش ول کنمون نمیشه

.چیکار به اون مرتیکه هر دمبیل داری؟...خوش باش -

.همینه که دل نمیکنی برگردی پیش مامان بابات دیگه -

- یکی خوش گذرونیای اینجا یکی یه چیز دیگه که نمیتونم ساده از -
کنارش رد بشم

چی؟ -

.شاید یه روز بفهمی -

.اینقده بدم میاد همه واسم معما طرح میکنن -

.بریم دیگه -

.یعنی بذار بیچونم دیگه

با سایه از واحدش بیرون زده شاهد قدم رنجه امیرعلی خان که با یه ابرو بالا داده و خونسردی همیشگی‌ش از تیپ در مقابل سایه ساده من گذشته و جب به جب اندام سایه رو با چشماش متر کرده شدیم ، گفت:جایی تشریف میبرین؟

سایه بی خیال دو قفله کرده واحدشو گفت:بریم

امیرعلی - اگه بگین کجا بنده هم یه تیپ درخور بزنم در رکابتون باشم

سایه - واسه سومین بار میگم ماشین من گنجایش دونفرو داره

امیرعلی - ماشین شما؟...چه زود هم صاحب شدین...نیچیچونین منو، کجا میرین؟...ترانه دست من امانته

سایه - فعلا چند قبضه به من امانت داده شده

امیرعلی - در حال حاضر تنها کیس واجد شرایط که میتونه از ترانه مواظبت کنه بنده هستم

سایه - آهان پس بابت همون بادیگاردی فرستادنتون...ولی خب میدونین؟
نه که زیادی شلین این چیزا بهتون نمیداد

رد خشم به فاصله چند لحظه تو چشمای امیر پیدا شده ، کنارش زده ،
گفت: ترانه تو بگو کجا میری؟

نمیدونم راسیتش، فکر کنم دیسکو -

ابرو بالا انداختنای سایه رو بی خیال نگامو دادم به اخمای درهم امیرعلی
...خان و براق شدنش طرف سایه که

امیرعلی - خودت خواستی سایه

سایه بی خیال این شاخ و شونه تا حالا از امیرعلی برنیومده ، دستمو
کشیده دنبال خودش کشوندم

چته سایه؟ -

نفسشو پرحرص از بینی بیرون داده با ریموت درای ماشینو باز کرده
گفت: متنفرم ازش... پسره آشغال

دقیقا چرا؟ -

...ترانه -

- نیار بهانه...هی ترانه ترانه میکنه واسه من،خب فدای تو من بشم،بگو چه مرگته؟

.اون حق نداره واسه من ادا آقابالاسرا رو درآره -

- امیرعلی؟...آقابالاسر؟...یه چی بگو تو این مخ ما بگنجه...آخه این پسر به این ماهی کجا دیدی؟

.ارزونی صاحبش -

.خیالت تخت نداره...پروندش پاکه پاکه -

نگاش رو صورتتم مات مونده گفت:چی؟

.هیچی بابا...میگم این بابا بچه مثبتیه در حد خودش -

.آره جون تو -

- جون خودت نکبت...دروغم کجا بود؟به قول مهسا کبریت بی خطر نم کشیده بخوایم مثال بزنینم میگی امیرعلی

.پوزخند واضحش و من شاخ درآورده

همراه سایه و اون آهنگ ترکی آرامش بخش راهی دیسکو شده
گفتم: برنامهت واسه آینده چیه؟

همین برنامه های حالا -

اون وقت شوهر جزء برنامه هاتون نیست دیگه نه؟ -

نه -

زیادی قاطع بود -

تو شوهر کردی چه گلی به سرمون زدی؟ همه مردا لنگه همن، اون آشغال -
که داداشم بود این از آب دراومد وای به حال بقیه

بی خیال دختر، خسته شدم بسکه تو زندگیم همه خودشونو یا با من -
مقایسه کردن یا طرفشونو با اون

هنوز هم خری ترانه... خیلی خری -

من خر، من گوساله، تو چته که تا این امیرعلیو میبینی هاری میاد سراغت -
پاچه طرفو جر میدی؟

.گفتم که ازش متنفرم -

من خر نیستم، اونقدری هم حالیم هست ، تو از کسی که خوشت میاد -
بیشتر میچزونی، امیر واسه تو عالیه

.گمشو ترانه، امیر و من؟ اون کثافت مارو لایق کلفتیش هم نمیدونه -

دلت پره ازش؟ -

دلّم خونه ازش -

.پس یه چی هست -

.یه امشبو بی خیالمون شو چون سایه -

.امشبو باشه ولی ته شبو قول نمیدم -

.باشه هر چی عروسمون بگه -

.کوفت -

.نیشتم چاکیدا، هنوز هم همون خری هستی که بودی -

با پشت دست همچین میخوابونم تو صورتت که دماغ و دهننت یکی بشه -

خندیده تو جایگاه پارک کرده گفت: بزن بریم بریزیم این قرا رو

سایه آدم باش -

نکنه میخوای مته این خاله خان باجیا یه ور بشینی و خانومونه واسم رو -
بگیری؟

نه به این شوری ولی تو هم بی نمکش نکن -

چشم خانوم -

با سایه از جلو دوتا غول تشن گذشته و آب دهن قورت داده و سقف دهنو
به خشکی رسونده وارد اون همه رقص نور آبی صورتی و صدای کرکننده
موزیک شده تو گوش سایه داده زده گفتم: اینجا دیگه کدوم گورستونیه؟

خاک توسر نخوردی نون گندم دیدی که دست مردم، این همه فیلم -
دیدید آبرومونو نبری تو

نیشمو واسش تا ته باز کرده روی یکی از این کاناپه های روبروی هم
نشسته گفتم: باحاله

- باحال تر هم میشه وقتی چارتا از این هلو بپر تو گلوئا بیان جلو واسمون -
جنتلمنی ول بدن و یه پیشنهاد رقص هم تنگش ببندن

چندبار اومدی؟ -

- دومین بارمه، لامصب دفعه پیش خر مگس با خودم آورده بودم نمیداشت -
تو جام جم بخورم، چپ و راست هم واسم چشم غره میرفت

احیانا با بابامهدی نیومده بودی؟ -

یه چی تو همین مایه ها، چه خبر از مهسا و شادمهر؟ -

ندارم خبر، فردا یه زنگ میزنم -

با سفارشای سایه نگامو دورتادور دوخته به رقص دخترآ و پسرا با اون
سبک عجق و جق خیره گفتم: الکل ملکل که نمی بندی به خیکمون؟

واسم اخم اومده گفت: بچه ای؟!... اینا خودشون هم حالیشونه که دوتا خانوم
متشخص مته من و تو که تنهایی میایم اینجا گذری میایم و اهل این کثافت
کار یا نیستیم

لبخندمو تو صورت خوشگلش پاشیده اومدم تیپ یکیو نشون بدم که
گوشیش رو میز ویبره رفته از سر جاش بلندشد

نگاشو رو شماره میخ کرده ازم فاصله گرفه عصبی جواب داده شروع به
بحث کرده در آخر با فحش ناموسیش تماسو قطع کرده اومد طرفم

بلند شو بریم -

چی؟ -

به من ربطی نداره، دستور از بالا رسیده باید زود جیم شیم -

بالا؟ -

ترانه ایقدر سوال نپرس، من که میدونم کار اون مرتیکه جوعلقه -

کی؟ -

امیرعلی نکبت دیگه، مگه چندتا جوعلق داریم؟ -

کیفو روشونم انداخته همراش از پله ها بالا رفته گفتم: سایه میشه واضح
حرف بزنی؟

نه -

من عاشق این نه‌ای قاطع توام به شخصه -

چه کنم دیگه، همه عاشق همه چی منن -

سایه بنال ببینم کی پشت خط بود؟ -

یه عوضی -

واقعا من ممنونم از این جوابای طول و تفصیل دار تو که کنجکاوای آدمو -
ارضا میکنه

با ریموت درای ماشینو باز کرده گفت: ترانه بعدا همه چیو میفهمی، من فقط
مجبورم حرفای اون عوضیو قبول کنم؟

اون عوضی شادمهر نیست؟ -

ترانه بی خیال شو، ولت کنم امشب به تقی ماست بند سر خیابون -
خاتونت اینا هم شک میکنی

چه ارادتی پیدا کردی تو به این تقی ماست بند -

درد بی شوهریه دیگه، خدا نصیب گرگ بیابون نکنه -

تو سکوت ماشینو تو خیابونا گردونده ته تهش تو پارکینگ ساختمون ترمز کرده گفت: نشد که شب خوبی بشه، نداشتن که شب خوبی بشه

ابرو بالا داده به موهای اتو شدش نگاه کرده گفتم: نمیدونم چرا چند وقتیه از اینکه همه یه چپو ازم پنهون کنن میترسم، سایه تو یه چی میدونی و به من نمیگی

نمیشه که بگم قربونت برم، قول دادم قسم خوردم، مطمئن باش چیز -
خاصی هم نیست، فکر کن همه ما به آقا بزرگت قول دادیم آب تو دل عزیز دردونش تکون نخوره

همراش اون پله ها رو بالا رفته نگام تو نگاه امیر علی رو پله ها نشسته گیر کرده گفتم: تو چرا اینجایی؟

لبخند پیروزشو تو صورت سایه پخش کرده چشم و ابرو حرص در آر در آورده گفت: خوش گذشت؟

سایه بی خیال اون کوه خونسردی کلیدو تو در واحدش انداخته گفت: لباسامو عوض میکنم میام اونوری

یهو مسیر صحبتشو عوض کرده بی حس تو صورت کوه خونسردی نگاه
انداخته گفت: خبر دارین آراس واحدش هست یانه؟

یه برق عجیب تو چشمای امیر جهیده گفت: به من ربطی نداره که ایشون
.خونشونن یا نه

سایه بی خیال باز کردن در شده خواسته از کنارش بگذره گفت: ترانه دیرتر
میام برم ببینم این پسره خونه است یا نه؟

.امیرعلی - نیست، برو خونت

سایه نگاشو یه وری حواله امیر کرده گفت: شما که گفتی بهت ربطی
نداره، پس بی زحمت تو مسائلی که بهت ربطی نداره دخالت نکن

دوباره خواست راشو ادامه بده که امیر گفت: نیست سایه، امشب نمیداد

.سایه نگاشو تو نگاه امیر میخ کرده بعد چند لحظه عقب گرد

بی خیال این دوتا نمونه نادر بشری تو واحدم رفته باز صداشونو شنیده
گوشمو شل داده و چشمامو به چشمی در چسبونده شاهد این بگو مگوی
.جانانه شدم

امیرعلی - تو چه مرگته سایه؟

.سایه - حرف دهننتو بفهم

...امیرعلی - مگه تقصیر منه که تو

.سایه - تمومش کن، من خسته ام

.امیرعلی - واسه اون پسرقرتیه که خسته نبودی

سایه - به تو چه ربطی داره؟

چسبوندن سایه به دیوار و یه بار جنم نشون دادگی این کوه خونسردی و
.من چشمم تا ته تو این چشمی نیم مثقالی فرو رفته

سایه - دیوونه چته؟

.امیرعلی - من چمه یا تو که تو این چند وقته معلوم نی چه غلطایی کردی

سایه خودشو از پرس دیوار و امیرعلی کنار کشیده گفت:ازت

.متنفرم، میفهمی؟ متنفر

کوبیده شدن در تو صورت امیرعلی و فرو رفتن دست امیرعلی میون
موهاش

این دیوار میون ماها چه میکنه با ما؟

...کاش این دیوار خراب شه من و تو با هم بمیریم

.....

دست زیر چونه زده خیره تو صورتش مونده کلافگیشو حس کرده با خیال
راحت قهومو با قاشق به هم زده منتظر شکستن سکوتش موندم
چیه اینجور نگام میکنی؟ -

حالا من غریبه ام؟ منی که کمترین چیزا زندگیمو گفتم واست؟ -

به جز این سه سالو آره، مته کف دستم تا قبل این سه سالتو میدونم ولی -
این سه سالو نه، نه تو میدونی چی به سر خودم آوردم نه من میدونم چی به
سرت اومده، فقط میدونم این چندماه آخر باز هم عزیز شده بودی

سایه نییچون منو، این امیره چی میگه؟ چه غلطی کرده؟ چه غلطی کردی؟ -

ترانه خوار کردم خودمو، یه عمر غرور و دختر مهدی سحابیو زیر سوال -
بردم ترانه، من دیوونه خودمو کوچیک کردم، برای کی؟... واسه اون کثافتی
که منو لایق دست بوسیش هم نمیدید، ترانه من چه کردم؟

د بنال ببینم چه گلی به سر خودم و خودت گرفتی؟ -

از امیر خواستگاری کردم -

دهنم واموند و فنجون گنده قهوه تو مشتم فشرده شد و خیرگی نگام قاطی
...نگاه لرزون سایه شد

بمیری من راحت شم، دقیقا چه غلطی کردی؟ -

خودشو با ترس عقب کشیده من و من کنون گفت: خب... من... من... من که
نمیخواستم... یعنی... خب بذار از اولش بگم

از گاردم فاصله گرفته گفتم: بگو ببینم چه خاکی تو سرمون شده

...یه کم مکث و بعد فوران اطلاعات

بعد از اینکه تو رفتی منم که دیدم ایران بمونم با اون همه جارو جنجال -
اعصابم قراره خرد بشه واسه همین چندماهی رفتم پیش شادمهر و شادی

نیویورک، امیرهم اومده بود...خب من تو دوران رفاقت این سه تا زیاد امیرو
 امیدیدم و نظری روش نداشتم، گوشه گیرتر از اون دوتا بود...تو اون
 مسافرت جذبش شدم، جذب رفتارش، منشش، کاراش، جنتلمن بازباش، ترانه
 یه شب زد به سرم دیدم فس فس کنم از دستم رفته به خودم که اومدم
 حرفاش از سیلی بدتر خورد تو گوشم، گفت فکر نمیکرده اینقدر دختر
 جلف و سبکی باشم، گفت به نظرش امثال من بوالهوسن، ترانه خیلی چیزا
 گفت منم تهش گفتم جای قلب تو اون سینش یه تیکه سنگه، ترانه من اون
 شب خیلی خرد شدم...شاید راست میگه امثال من لیاقت اسم عاشق بودنو
 ندارن

غلط کرده که راست میگه، حالا گندیه که زدی، خوب داری جمعش -
 میکنی، سگ محلی واسه این جماعت بهترین مداواست

چه ثمر؟ من خودمو جلوش خراب کردم -

نشاشیدی که هی میگی خراب کردی خراب کردی، برو کپه مرگتو بذار -
 ببینم میشه این مرتیکه ماستو آورد تو خط یا نه؟ اگه دیدم راه نداره میریم
 تو نخ همون آراسه، سگش شرف داره سرتاپا این سه تا رفیق

...ترانه -

درد و ترانه... دروغ میگویم بگو دروغ میگی، من نمیدونم چرا طالع من و تو -
 و مهسا با این سه تا نخاله یکی بدتر از اون یکی گره خورده
 والا... ترانه؟ -

بمیره این ترانه، بگو ببینم گند دیگه ای بالا آوردی یانه؟ از این آراسه -
 خواستگاری کرده باشی دیگه همیشه جمع کردا، اینا اپن مایندن جو
 میگر تشون همون لحظه یه تعارف واسه تختشون هم میزنن
 مگه دلم پارکینگه؟ -

یعنی با اون همه چیزی که بارت کرده هنوز هم دوشش داری؟ بابا تو که -
 رو سیب زمینیو سفید کردی دیگه

چونشو بالا داده مغرور شده گفت: نه... کی گفته؟ من اصلا آدم حسابش
 نمیکنم، منکه دوشش ندارم... من دوشش ندارم، ندارم... ترانه من دوشش
 دارم؟

بغض چونشو لرزونده به کابینت تکیه داده گفت: من دوشش ندارم مگه نه؟

سرمو واسه تایید الکی تکون دادم که اینبار با گریه گفت: ترانه من دوشش
 دارم.... خیلی دوشش دارم

...واسه ما رهایی مرگه تا رها بشیم میمیریم

.....

.حرص زده بی خیال گوشی تو دست سایه شده دکمه آیفونو زدم

.مهسا - مرده شور جفتونو ببرن چپیدین وردل هم من اینجا تنهام

برو اون شوهر تو با فحشات مستفیض کن، چه خبر؟ -

مهسا - اِ تو هم اونجاهایی؟

سایه - مهسا من موندم تو چطور تحملش میکردی اینو...این چند وقته
گند شده اخلاقی فجیع

مهسا - درکت میکنم عزیزم، چه خبرا؟

سایه - اینجا که خبری نی اونور چه خبره؟

.منم که مقامم بوقه و عدم نظرم واسه این دو تا ثابت شده

مهسا - هیچی بابا بالاخره قراره مهدیس ترشیده فرداشب با جان فشانی

.داداش من بره قاطی متاهلین

نگام به دکمه آیفون بند و دلم با این حرف پیچ خورده

سایه - بگو جون سایه

مهسا - والا ما دوروز رفتیم ماه عسل برگشتیم دیدیم هم ترانه خانوم
اومده پیش شما هم داداشمون رفته قاطی مرغا

سایه - اومدن ترانه که تقصیر اون شوهر نکبتته

مهسا - در مورد آقا ما درست صحبت کن که بد خاطرش واسمون عزیزه

سایه - حالم به هم خورد

مهسا - ترانه خفه مردی؟

سایه - بچه از ذوق ازدواج تنها ترشیده خاندانتون رفته تو شوک

مهسا - ترانه جات خالیه... الهی بمیرم واسه داداشم، دلش به این ازدواج
رضا نیست

از رومبل بلند شده پالتوئه از دیشب بلاتکلیف رو مبل افتاده رو برداشته
گفتم: سایه من میرم یه قدمی بزnm

نگاه سایه مات روم مونده بعد چند لحظه سری تکون داده منو راهی کرد

کنار اسکله رو یه نیمکت نم کشیده نشسته و هنسفریامو تو گوشم چپونده به اون همه آب خیره نگاه کردم، دلگیریم بابت چیه رو نمیدونم، دلگیریم از چیه رو هم نمیدونم، نفسام واسه چی با آه همراهه رو هم نمیدونم، من امروز هیچی نمیدونم

گر می دستی رو شونم و نگاه من به صاحب دست

تو عمق آرامش همیشگیش فرورفته هنسفریا رو از گوشم درآوردم

نبینم تو لک باشی -

نیستم -

خبرشو از شادمهر دارم که حسام داره دوماد میشه -

به من چه؟ -

منم که خر، ندیدم شب اومدنمون چه التماسی تو چشاش -

بود؟ میخواستیش؟

.خزعل میگی امیر -

.تو فکر کن خزعل ولی یه مرد رد نگاه یه مردو خوب از بره -

تو امروز چی میخوای بدونی از من؟ -

میخوام بدونم یه عمر قراره عذاب وجدان رو دوشم سنگینی کنه یا نه؟ -

چی میگی تو؟ عذاب وجدان؟ -

دوشش داشتی؟ -

کیوو؟ -

.حسامو -

.تو یه چیزیت میشه امروز -

- ترانه هنوز هم دیر نشده ، اگه دوشش داری بی خیال این همه سال -
رفاقت میشم و نمیدارم باز هم از همه ما حس ترس داشته باشی

امیر هیچ معلومه چی میگی؟ -

دلم پره ترانه، از این دلتنگی تنها نشستنت دلم پره، میت رسم...میت رسم از -
اینکه به ناحق با بقیه دست به یکی کرده باشم

امیر شماها چرا اینقدر مشکوکین؟ -

ترانه یه سوال پرسیدم جوابش یه نهه یا آره؟...دوسش داری؟ -

نه -

این نه متزلزلتو بذارم پای چی؟ -

بذار پای اینکه من با اون اولین بار طعم جمله دوست دارمو شنیدم...بذار -
پای اینکه اون اولین مرد زندگیم بود که فقط خوبیامو دید...بذار پای اینکه
نازمو فقط اون خرید...بذار پای اینکه اعترافش خیلی قشنگ بود...بذار پای
اینکه هم خونم بود

ترانه میخواستیش؟ -

نه...نه تا وقتی که من واسه عروس خاندان فرزین بودن مقبول نیستم...نه -
تا وقتی که گلرخ جونم مادری میکنه برام تا جاییکه پام وسط زندگی
پسرش نرسه...نه تا وقتی که عمو فریبرزم نازدونه بارم میاره تا جاییکه

پسرش واسه خاطر تو روش واینسه...نه تا وقتی که آقابزرگم اینا رو سیلی
نکنه بزنه تو گوشم

پس دوشش داشتی -

نه...نذاشتم به دوست داشتن برسه...نخواستم به دوست داشتن -
برسه...تو فکر کن عادت...آره همون عادت...از سرم میره

آره ترانه میره، با خوابایی که آقابزرگت واست دیده میره -

شفافی لبخندش و نگاه خیرش به اون همه آب

به رسم عادتتم، به حرمت عادتتم، برای عادتتم یه قطره اشک کافیه

.....
.....
قدمامو کلافه ضربدری بدون خانومونگی برداشته گفتم:گم نمیشدم که شما
دوتا افتادین تو جونم

سایه بی خیال لیبسی به بستنی زده یه نیم نگاه حواله به قول خودش سرخر
چند وقته کرده گفت:منم که کاری به تو ندارم

امیر علی هم نگاشو رو لبای بستنی دار سایه قفل کرده گفت: تو امانتی بانو

دقیقا من یا اون لبای بستنی خورده سایه؟

بی خیال اون دو تا درگیر نگاه هم رو نیمکت نشسته به سیاهی شب خیره
فکر کردم که عجب مراسمی بشه مراسم این دو تا نوه عزیز فاروق خان
امشب، چه مهسا با خوشگلش دلبری کنه از شادمهر و چه شادمهر واسه
مهسا شاخ و شونه غیرت نام بیاد، چه عمه فریبا قربون قد و بالای دوماش
بره و چه گلرخ جون با پشت چشم نازکیاش مادرشوهر بازی در آره، چه
آرتین تو عروسی یه دونه خالش آتیش بسوزونه و چه مهشید آرتینو بندازه
... تو جون شهاب... چه مهدیس دلبری کنه و چه حسام

همون قطره اشک دیروز عصر واسه این همه عادت بسه، خاتونم هم بابت
عروسی این دو تا نوش درگیری داره و ترانش یادش رفته این چند روزه

سایه - ترانه؟

نگامو تا صورتش بالا آورده منتظر شدم که جای اون امیر گفت: دیروقته هوا
هم سرد بریم خونه

انگار با این حرفش بیشتر سردم شده تو خودم جمع شدم که گوشى سایه
زننگ خورد

سایه - آراسه

اخمای امیر تو هم شد و گوشى با ذوق سایه چسبید به گوشش

سایه - سلام چطوری؟

.... -

ابروهاشو تو هم کشیده از کنارم بلند شد و چند قدم اونورتر مشغول حرف
زدن شد

امیر عصبى با پاش رو زمین ضرب گرفته گفت: این دو تا چه حرف خصوصى
دارن؟

به تو ربطى داره؟ -

تو صورتتم براق شده گفت: دیگه تو واسه من ربط و بی ربط راه نندازیا...مگه
بی غیرتم که خواهر رفیقم با این پسره اینقدر صمیمیت داشته باشه و من
دست رو دست بذارم

خونواده سایه با روابط آزادش مشکلی ندارن -

حرف حسابم جواب نداشته روشو برگردوند

سایه با قدمای بلند و اخم میون ابروش امیرو نشونه رفته گفت: میتونم یه لحظه باهاتون حرف بزنم؟

امیر متعجب اخمای سایه رو نگاه کرده باهاش چندقدمی ازم دور شد و من دیدم لبخند کمرنگ رو لب امیر و حرص تو نگاه سایه و شنیدم صدای بلند... امیرو

امیر علی - سوخته؟... بیشتر هم میسوزه

من معادله تمام مجهولی این چند وقته رو عمرا بتونم حل کنم

.....

از ماشین پیاده شده چشمامو واسه سایه مل مل داده و تزویر رو قاطی رفتارم کرده گفتم: اینجا کلا مال منه؟

اون عاقلی اندر سفیهونگی مخصوص خودشو تو نگاش ریخته و سمتم
پرتاب کرده گفت: بشین تا باشه، کلا تعارف کردن یه بیست درصد
سهامشو زدن به نامت

یعنی اینقدر می ارزه؟ -

آخه دختره منگول آقا بزرگت فقط یه کوچولو از ثروتو داده اینجا واست -
سرمایه گذاری کنن

خب همینش هم خیلیه، منکه قرار نبود ثروتو داشته باشم -

ساده ای دختر، حالا بریم که ببینم تو این یه هفته ای که نبودم چه گندی -
زدن به این شرکت؟

...نگفته بودی -

چیو؟ -

اینکه تو بخش خدمات کار میکنی -

چشم غره آدم فلک کنش و من نیشم تا ته وا شده و چپیده تو آسانسور

تو آینه آسانسور تیمو از نظر گذرونده اروپایی شدنمو به نظاره نشستم، موهای حالت دار دورم ریخته و کلاه فرانسوی کج رو موهام و پالتو کوتاه و بوتهای چرم اصل که خرید این یه هفته بخور و بخوابی و خرج سلیقه سایه و خرج جیب بنده بود

از کنار اون دخترای قدبلند رو کفشای پاشنه میخی گذشته نیم نگاه حرومشون کرده گفتم: دوپاره استخون چی داره واسه رفتن رو سن؟

سایه تک خند زده گفت: پول همین دوپاره استخونشونو میخورن دیگه

ایبی خوشم نیومد -

شما سروکارت با اینا نیست که بخواد خورش بیاد یا نه -

چی کارم اینجا؟ -

یادمه سه سال پیش طرحایی که باید واسه شرکت خان داداش میزدمو از تو تقلب میگرفتم، تو اصلا تو معماری حروم شدی، باید بزنی تو طراحی لباس

بی خیال دختر -

خندیده لنگه یه در با کنده کاریای فوق العاده طلایی و زمینه سفید و باز کرده گفت: ولی فعلا مجبوری فقط تو اینکار به من کمک کنی البته اجباری نیست تو میتونی تو خونه راحت استراحت کنی و بی خیال کار و بار بشی و عشق دنیا رو ببری

از کنار اون حجم انسانی خوشگل گذشته دورو برم از نظر گذرونده
گفتم: اینجا کجاست؟

بخش مدیریت -

اوه لالا -

سایه با ببخشید تنها تو اون سالن با اون همه در خوشگل تنهام گذاشته وارد اون اتاق با بزرگترین در شد و من هم به اون کاناپه های طلایی سفید لم داده منشی رو از نظر گذرونده فکرم درگیر این شد که این بشر بیشتر از اون دخترای چارپاره استخونی به مدلینگ میخوره

تنهایی چرا؟ -

نگام رفت طرف امیرعلی خوش تیپ تر از همیشه و گفتم: اومدی؟

سلام -

سلام ، اینجا چیکار میکنی؟ -

بیکار بودم اومدم اینجا -

کنارم به کاناپه ها لم داده نگاه منشی رو با خودش کشید

...صدای در اتاق و سایه با

بهت تو صورتم بیداد کرده آرومتو جام بلند شده قدم شل و وارفته

...خودمو حرکت دادم طرف سایه عصبی و

دستم طرفش دراز شده نرم رو گونه هاش کشیده شده گفتم: تو کجا بودی

تا حالا؟

امیرعلی عصبی دست تو موهاش کشید و سایه صورتشو حرصی یه ور

...دیگه کرد

.....

.....

بی خیال نگاه خیره اون دوتا لبخند تو صورتم رونق داده زیر لب گفتم: جان

دلَم

.خنده دلبرش ومن تو حجم گرمای وجودش بیشتر فرو رفته

.سایه - ترانه بریم

.امیرعلی - آره ترانه بهتره دیگه بری

نگاه دلخورم به نگاه مصمم جدایی انداز اون دوتا گره خورد و دلگیریم از
.بابت سایه بیشترشد

تو که میدونی چرا؟ تو که خواهی چرا؟

.باز گرمای وجود اون و من عشق کرده تو این حجم گرما

.سایه - ترانه بریم، خواهش میکنم

نگاه دلخوربغض کردم تو نگاه جدی و غم گرفته سایه و اینبار تشر اولین
...باری امیرعلی

.امیرعلی - بلند شو دیگه ترانه میریم یه گشتی بزنیم

.سایه هم بی خیال این دشمنی چندوقته گفت:امیر راست میگه بلند شو

سکوت اون حجم آرامش و من غرق تو این آرامش و سایه عصبی و
...امیرعلی دستش با موهای درگیر

کشیدن دستم با دست سایه و کشیدن دستش با دستم

هم دیدنی بودی ، هم خواستنی بودی، هم باغچمون گل داشت

زنجیر میخواستم دستاتو بخشیدی

از من تا اون چشمت هر دره ای پل داشت

...سایه - ترانه

لحن حرص زده ققطی لرزش ترس صداش و من گیج از این هم ترس... تو که
همدمی چرا؟ تو که خواهی چرا؟

از حجم آرامش و آسایش دورم کرده گفت: تمومش کن ترانه

نگام به اون حجم گرمای خیره بهم و تو سکوت شاهد تقلای عدم دوریم

قدمای منشی طرفش و من اخمام تو هم رفته

به چه حقی دستای گرمش شکار اون دستاست؟

...دلم مشت شد و اخمام و بغضم بیشتر کارساز

پل بود اما ریخت، گل بود اما مرد

...کشیدن دستم و بغض بیشتر تو گلوم خراش انداخته

.....

سنگینی نگاه سایه و من بی خیال نگاش به بیرون خیره شده

آخه تو عادت کردی هر بچه ای که میبینی تریپ احساس برت داره؟ -

- تو و اون امیرعلیو درک نمیکنم چه ترش کردین وقتی یه دو دقیقه اون -
فرشته کوچولو رو بغلش کردم...دل ندارین ببینین من عاشق بچه هام

- همچین بغلش کرده بودی که انگار یار غارته، بچه مردم که بغل کردن -
نداره

پس چرا تو بغلش کرده بودی؟ -

بچه رئیسه آخه -

ای جان دلم، اینقده بدم اومد که منشیه اینجوری آماتور بچه رو تو بغلش -
میچلونند، ای جان دلم چه ناز بود

پوف محکم سایه و من ریز خندیده

من بچه دوست دارم -

آخه خره هر کی بچه دوست داشت باید عین بختک بیفته رو سر یه بچه -
تازه از راه رسیده

الهی من فداش شم دیدی چه ناز میخندید؟ -

بپکی تو، یاسین میخوندم دم گوش امیرعلی به از حرف زدن با تو بود -

...غش غش خندم تو صورت و خون گریگیم تودلم

...بچم سه ماه دیگه دونیا می اومد

...بچم عش مادر بود، جون بابا بود

...بچم سه ماه دیگه دنیا میاومد

...بچم دخمل بابا بود، عمر و دین مامان بود

...تو بیمارستان دست رو شکمم کشدم نبود

...به سه ماه دیگه یه دنیا اومدم نبود

...همه عمر و دین و جون مامان نبود

...باباش هم نبود

پل بود اما ریخت، گل بود اما مرد

چرا بچه رو آورده بود شرکت این رئیسه؟ -

- پرستارشو اخراج کرده تا زمانیکه بتونه یه پرستار پیدا کنه مجبوره که -

تو جون خودش اینور اونور ببرتش

- مته اینکه با این رئیسه زیادی جیک تو جیکی دیگه نه؟ آقا امیرعلی -

میدونن؟

...یه گمشو زیرلبی و غرق شدنش تو فکر

سایه بهش بگو اگه میخواد من میتونم نگهش دارما، نه که بیکارم -

کوبیده شدن کیف سایه تو صورتم و نیش باز بازشدم

من میگم تو نباید اینقدر رو نقطه ضعفت کلید کنی، دِ من به فدای تو یه -
بچه ارزش این همه ذوقو داره؟

داره واسه منی که جونم با یه خنده بچه ها میره خیلی ارزش داره؟ -

ترانه تو نباید اینقدر زود وابدی؟ -

وا رو واسه چی بدم؟ فقط بغلش کردم -

میتروسم از روزی که وابسته بشی -

یعنی میگی به یاروئه که من از بچش مراقبت کنم؟ اصلا مامان بچه -
کجاست؟

وقتی بچه رو زاییده گورشو گم کرده -

نه بابا، چطور دلش اومده؟ -

ولی قرار نیست تو به اون بچه نزدیک بشی -

سایه جون ترانه -

بگو جون امیر... محاله -

سایه -

خر نمیشم -

من که میدونم خر شدن تو مرامته

.....

قدم روئه امیرعلی جلوم و اخمای تو هم کشیده سایه ی رو کاناپه لم داده و
کانال بالا پایین کرده فلسفه رو مخ بودنو به اثبات بنده میرسوند

خب دقیقا این راهپیمایی یعنی چی؟ -

...در حد لالیگا منفجر شدنو امیر تازه به رخ کشیده، داد زد تو صورتم که

امیرعلی - ترانه به خداوندی خدا داری منو دیوونه میکنی

اصلا من دلم میاد؟ -

تیریب خونسردیم واسه اونیکه با آب و هوای ترکیه نساخته خونسردیشو
...از دست داده این چند وقته، حرص به همراه داشته باز توپید که

امیرعلی - یعنی من موندم اون خونوات چه میکشیدن از دست تو؟ آخه
زن هم اینقدر یه کلمه ای؟

نه خب من خیلی کلمه بلدم، بعدشم خونوادم منو خیلی دوست دارن، -
میگی نه یه زنگ بزنی خاتون ببین چه آبغوره ای از دست فراقم راه
میندازه.

چشماشو تو کاسه چرخونده ژست پر نخوت واسه من اومده گفت: تو
نیومدی اینجا للگی

للگی یعنی چی؟ من فقط میخوام مواظب اون بچه باشم -

امیرعلی - ای من از دست تو بمیرم راحت شم، این شادمهر یه چی
میدونست که میگفت این ترانه آدم کچل کنه

اوا من چیکار به موها تو دارم؟ چرا حرف میذاری تو دهنم؟ اون نیم -
مثقال موت هم مال خودت

سایه نیش اومده کش بیاره رو یه جوری نا فرمونه جمع و جورش کرده
گفت: ترانه محال ممکنه، اصلا رئیس هم قرار نیست بذاره سهامدارش
.پرستیزشو ببره زیر سوال

هان؟ اینکه گفتمی دقیقا یعنی چی؟ -

سایه - یعنی اینکه چه معنی داره نوه فاروق خان تو بلاد غریب زیر بچه
مردمو تمیز کنه؟

یعنی تو کلا از بچه یه پوشکش در مواقع تعویض تو ذهنت نقش میبندده؟ -

هیش سایه و نیش اینبار تا ته باز شده امیرعلی و خیرگیش به چشم غره
.سایه

حالا کی با رئیس صحبت میکنی سایه؟ -

مات موندن اون دوتا به من و من خیره به آهنگ ترکی پخش شده از
.تلویزیون

امیرعلی - این دیگه کیه؟

.سایه - این دیوونه است

شعور خودتونو حفظ کنین چون من اصلا اهل شنیدن توهین نیستم -

سایه - دورم بگردی

امیرعلی - ترانه بچه خوبی میشی میری خونت تخت میگیری میخوابی و به فردا ناهارت که مهمون من تو یه رستوران با یه غذای دریایی هستی فکر میکنی

بینیم چین داده شده گفتم:ایی اینقده بدم میاد از غذا دریایی

امیرعلی سعی در ثبات خونسردیش یه نیش زورکی واسم باز کرده گفت:هر رستورانی که تو بخوای

آخه قراره فردا اون نی نی کوچولوئه مهمونم باشه نمیدونم وقت دارم یا - نه؟

...امیرعلی بی خیال سعی وافرش شده دیگه عملا تو صورتم داد زد که

امیرعلی - برو خونت بگیر بخواب، یه ذره هم آدم باش

با اون لبخند از سر شب حرص در آرم واسه جفتشون ادای احترام کرده زدم
بیرون و صدای جیغ سایه همراه بسته شدن در به گوش رسیده خنده
...نشوند رولبم

من عاشق این مهمون کوچولویی که با پیاده شدن این دو نفر جامعه بشری
از خر شیطون قدمای کوچولوش به خونه ام راه پیدا میکرد

.....
.....
شیشه شیرو تو دهنش گذاشته گفتم: من عاشقشم

سایه نگاش به این همه مادرانه خیره مونده گفت: خاک تو سرت

امیرعلی با کریر نی نی کوچولوئه به قول این دوتا بی اسم درگیر گفت: من
دقیقا نمیدونم خاصیت این چیه؟

سایه لباسو با حرص جمع کرده کریرو با وحشی ترین حالت ممکن از دست
امیرعلی کشیده گفت: ترانه فقط همین یه امروزو واسه خاطر عزیزت به این
مرتیکه نره خر رو زدم وگرنه دیگه از این خبرا نیست

یعنی نگفتی پیشنهادمو به رئیسست؟ -

امیر علی - نه، قرار هم نیست آدم هر پیشنهاد مذخرفیو مطرح کنه

ببخشید شما؟ -

سایه مثلا زیر لب ولی با بالاترین ولوم ممکن زیر لبی گفت: دسته خر

خندمو جمع کرده یه اشاره به سایه چشم و ابرو اومده واسه امیر کردم که در زنگ خورده رو مرحمتا یه بازی بکنه، خودشو کشت یارو پشت در

صدای خنده سایه و لهجه بانمک آراس و اخمای باز در اختلاط هفت و هشت هم فرورفته امیر علی و من ذوقم از بابت این همه غیرت هدر رفته ...بابت سایه عاشق

امیر؟ -

نگاه پرسوالشو از بچه کنده داد قاطی چشمای شیطونم و من با همون حالت سر ذوق اومده این دو روزه گفتم: از آدمایی که دیر به خودشون میجنبن خوشم نییاد

...لبخند مردونش و ورود آراس

از همون دم در بعنوان اولین آدم با احساس و برای من محترم امروز با دیدن مادرانه های خرج اون کوچولوی صورتی پوش یه لبخند از اون جذابای مخصوص مدلینگ زده گفت: خوشحالم که خوشحالی

با دست دعوتش به نشستن کرده گفتم: چی میخوری؟

سایه - آره چی میخوری؟ نه که ایشون للگی راه انداختن منم حکم کلفتشونو دارم به پذیراییتون میرسم

امیر زودتر از سایه به خودش جنبیده آشپزخونمو زیر و رو کرده در عرض پنج دقیقه فنجونای شکلات داغ رو عسلی های کنار دستمون گذاشت و نگاه سایه دنبال این همه هنر خونه داری مرد مجرد بی عیب روبروی من و سوای اون دوتا رفیق پاک پاک از غلط اضافه روون شد... امیره دیگه

آراس - چی شد این خوشگله رو آوردین اینجا؟

سایه - واسه خاطر مرغ یه پا ایشون دیگه

امیرعلی لبخند مردونه مته همه روزای همکاریمون به روم پاشیده گفت: ترانه است دیگه یه چی بخواد ول کن معامله نمیشه

... ترانه است دیگه

...این ترانه حتی از داشته هاش هم برید

کجا، این ترانه به خواسته هاش رسید؟

کجا، این ترانه پا داشته هاش و خواسته هاش وایساد؟

آراس - ترانه میدونم که تو هم مته همه ما دیوونه این کوچولویی ولی امروز
یه پرستار خوب واسش پیدا شده و رئیس دستور داده این نیم وجبی تا
قبل از تاریک شدن هوا تو خونه باشه، میترسه بدزدنش

...ولی من -

آراس - راستی رئیس گفته هر وقت دلت خواست میتونی بیای ببینیش ،
البته تو قصر رئیس

لبای از غصه جمع شده ام چسبید به گونه اون صورتی پوش چشم مشکی
خیره بهم

پل بود اما ریخت، گل بود اما مرد

.....

کد ایرانوکه رو آیدی کالر دیدم بی خیال بقیه شماره شده گوشیه با ذوق به
...گوشم چسبوندم

...الو -

.....

الو، صدا نیما؟ -

.....

خاتون شماین؟ -

.....

مهسا؟ -

هیچ وقت تو لیست آدمایی نبودم که انتظارشونو داشته باشی -

شوکه به تجزیه تحلیل صدای بم تر شده اش شدم که با اون ولوم پایین
دلبری گفت: خوبی؟

گوشیه تو مشتم فشرده گفتم: تو خوبی شادوماد؟

-

عروسی خوش گذشت؟ -

-

حسام؟ -

جان دل حسام؟ بیای از خودمون بگیریم... تو بگو اونجا چطورره؟ -

خوبه، بیشتر اومدم انگاری تفریح... تو چه خبر از شرکتت؟ -

دست و دلم به کار نمیره، عادت کردم یه دختر عمویی که بد دلمونو برده -
چپ و راست اتاقم باشه

...حسام -

ترانه بذار بگم، بذار بگم که وقتی نیستی چقدر جات خالیه، بذار بگم که -
وقتی نیستی انگاری خونه خاتونم روح نداره، بذار بگم همه دلگیرن از
آقابزرگ و شادمهر، ترانه خیلی سخته، کاش بودی حتی اگه کنار من
نبودی، من به دیدنت راضی بودم

...حسام، من -

- ترانه عادت‌م شده قایمکی تو تراس واست پیام دادن دم استخر آقابزرگ -
قرار گذاشتن، عادت‌م شده تراس اتاقتو دید بزنم، عادت‌م شده هر روز یه
جوری خودمو برسونم خونه خاتون و یه بهونه الکی بتراشم، از ان حسام
هیچی نمونده

- حسام حواست هست که زن داری؟ حواست هست که الان داری خیانت -
میکنی؟ حواست هست که مهدیس عاشقته؟

من نیستم، من عاشق نیستم -

- اون زود تسلیم شدنت واسه ازدواج که واسه همه برداشت دیگه ای -
داشت

...ترانه -

رو دلم مونده بود باید می‌گفتم -

...خودت که گفتی -

- تو کی به حرف من گوش کردی که اینبار آقایی از خودت درآوردی و -
شدی نوه خلف آقابزرگ؟

یه کم سکوت و بعد حرفایی که با صدای خش برداشتت تو گوشم نشست

من اگه سکوت رضایت فرض شده واسه خودم به راه انداختم واسه اون -
 نگاه بی عشق تو بود، واسه اون نگاهت بود که واسه من ذره ای احساس
 نداشت، من عشق ریختم به پات ترانه ولی تو نمک پاشیدی به زخمم با اون
 همه بی مهری و منطقی بودنت، من چرا باید تاوان به آدم عوضیو
 میدادم؟ ترانه من عاشقتم

تمومش کن حسام، مهدیس گناه داره -

تمومش میکنم ترانه ولی یادت باشه من هیچ وقت به یادت خیانت -
 نمیکنم، هیچ وقت، تو همه زندگیم هستی، همه زندگیم میمونی

صدای بوق قطع تماس و نگاه من به مجسمه گوشه نشیمن گیر کرده

تمام قلب تو به من نمیرسه

چند دقیقه گذشته با زنگ تلفن و باز من بی نگاه برداشته

...الو -

سلام ترانه -

سلام خوبی؟ شادمهر خوبه؟ -

آره هر دو مون خوبیم، تو چطوری اونجا خوش میگذره؟ -

هی بدک نیستم، اره بخور و بخواب خوش میگذره -

تزانه همه چی قمر در عقربه، تو این بیست و سه سال که از خدا عمر -
گرفتم فکرشو هم نمیکردم که یه روز دلم واسه مهدیس بسوزه

پیچخوردن دلم و مشت بیشتر فشردم به دور گوشی تو دستم

چی شده مگه؟ -

شب اول مته اینکه حسام مهدیسو تو خونه جا گذاشته رفته بیرون و تا -
فردا ظهرش ازش هیچ خبری نبوده، حالا هم فقط واسه عوض کردن لباس
ویه دوش چند دقیقه ای میره خونه، مهدیس داغونه، همش غصه میخوره
ولی تهش میگه تقصیر خودشه که با اینکه میدونسته حسام دوشش نداره
باز هم زنش شده، آقابزرگ هیچی نمیگه، خاتون هم میگه همش تقصر
آقابزرگه، میگه یه نومو که آواره غربت کرده، دوتا دیگه نوه هاش هم که
اینجور دارن همو تحمل میکنن، ترانه تا رفتی همه چی به هم ریخت

چند لحظه مکثشو سوال غیر منتظره اش

ترانه یه چی بگم راستشو میگی؟ -

.خب...آره...بگو -

حسام عاشق توئه مگه نه؟ -

...مهسا اصلا -

قول دادی راستشو بگی، من داداشمو میشناسم، تا یه حرفی از تو میشه -
...خودشو یه جوری میرسونه که خبرو بگیره، چند روز پیش هم که

چند روز پیش چی؟ -

رو اسکرین گوشیش عکس تو بود معلوم بود حواست نیست و این عکسو -
ازت گرفته

...مهسا، من -

میدونم ترانه، تو عاشق نیستی، ولی کاش بودی، شما لیاقت همو داشتن، -
.حسام داره با همه لج میکنه، حتی بلیطای ماه غسلشون هم پاره کرده

مهدیس چی کار میکنه؟ -

هیچی، واسه اولین بار ارومه، فقط نگاه میکنه، نه شکایتی نه چیزی، -
 اولش فکر میکردم چون اونقدر پسر دورش ریخته بوده که این کمبود
 حسام واسش خیالی نیست ولی ترانه دیدم که تو تنهائیش گریه کرد، من
 تا حالا اشک مهدیسو ندیده بودم حتی روز یکه تو و شوهرت عقد کردینهم
 .مهدیس گریه نکرد

.من مطمئنم همه چی درست میشه -

کاش بشه، عمه فریبا خون همه رو تو شیشه کرده، بهمن خان و بابا هم -
 که چند وقتیه سر قضیه کارخونه با هم قاراشمیشن

من فقط سه هفته است که نیستم بین چی شده؟ -

همین سه هفته رفتن توئه که همه رو انداخته تو جون هم، حتی چند روز -
 پیش حسام به شادمهر هم توپید که چرا دم به دقیقه تو کارای آقابرگ
 دخالت میکنه

مهسا من نمیدونم چی بگم؟ -

بی خیال با زندگیت خوش باش، این جماعت دوسال فراموشت کردن تو -
 هم واسه همیشه فراموششون کن، اینا لیاقت دوست داشتن ندارن

مهسا چرا دلت پره؟ -

دلم از خودم پره ترانه، خیلی پره -

شادمهر کاری کرده؟ حرفی زده؟ اذیتت کرده؟ -

نه اون خوبه، این منم که توقعم زیاده -

شادی چی کار میکنه؟ -

هیچی درس میخونه -

سخت نیست تو زندگیت خواهر شوهرت هم کنارت باشه؟ -

نه در حال حاضر تنهاهمدمه -

مهسا پیچیده حرف میزنی -

هچی ترانه، چیز قابل گفتمی نیست، شاید تو طالع من و تو غصه خوردن و

دم نزدنه، چند وقتیه دارم فکر میکنم میون ماها چقدر مهشید از همه

خوشبخت تره، چقدر شهاب عاشقشه

مهسا شادمهر کاری کرده؟ -

نه، من میدونستم شادمهر عاشم نیست ولی خب بعضی وقتا سر درد و -
دلت که باز میشه نمیدونی از چی بنالی، خب دیگه کاری نداری؟

نه عزیزم خوشحال شدم صداتو شنیدم -

من بیشتر، پیشاپیش عیدت هم مبارک -

دیوونه هنوز ده روز مونده -

خب گفتم که پیشاپیش -

عید نمایین اینجا؟ -

نه، شادی کنکور داره، ولی کل تابستونو اونجاییم -

ایول خلی خوشحال شدم، دوست دارم -

منم همینطور ، خدافظ -

خدافظ -

من و مهسا و یه سرنوشت؟...دلم خوشه به اینکه امیرعلی مته اون دوتا
نیست.

.....

به سایه آلاگارسونی تیپ زده بالا پایینی نگاه انداخته گفتم: کجا به
سلامتی؟

دارم میرم خونه رئیس، تو هم اگه میخوای بیا -

اون کوچولو هم هست؟ -

- کوچولو هم هست -

پس دو دقیقه ای آماده ام -

تیپ بزن خود رئیس که نیست ولی ما جلو این خدمتکاراش آبرو داریم -

حالا این رئیسه چطور آدمی هست؟ -

والا چون ما چشممون جز یار کسیو نمیگیره به این بنده خدا از بعد -

برادرונה نگاه کردیم فهمیدیم همچین چیز مالیه

به من باشه به خاطر این بچش حاضرم زنش بشم -

تو اگه واسه خاطر بچش میخوای زنش بشی یه ایل دختر میخوان واسه -
خاطر خودش زنش بشن

حالا داریم میریم اونجا چیکار؟ -

رئیس واسه یه مراسم گفته برم خوش به کارا رسیدگی کنم -

چه مراسمی؟ -

نترس، میگم تورو هم اختصاصی دعوت کنه، چند هفته دیگه هست -

خب باید بریم تو فکر لباس -

اونو بسپار به من... آماده ای؟ -

نگاهی به تیپ شیک از صدقه سر خریدام با سایه کرده ، گفتم: بریم

.....

.....

به قصر و بروم خیره بوده ، گفتم: اوه اوه من واقعا دارم عاشق این رئیسه
میشم

بی زحمت اینقدر سریع عاشق نشو، همون یه بار به اون سرعت عاشق -
شدی واسه هفت پشت همه بسه

حالا این یارو چرا زنش ولش کرده؟ -

نمیدونم ، یعنی هیچکس نمیدونه، دو روز بعد از به دنیا آوردن بچش -
رفته

رئیس چیکار کرده؟ -

هیچی زندگی، بگو یه ذره غمش باشه، نیست -

خب حتما همو دوست نداشتن -

مطمئن باش که رئیس دوسش نداشته -

دارم مشتاق میشم رئیسو ببینم -

نه بابا -

خندیده پشت سرش وارد اون همه اشرافیت شده نگامو با گردش سیصد و شصت درجه ای و ورژن ندید بدیدی به کار انداخته گفتم: چی هست؟ دشت؟

دراندشت -

غش غش خندمون تو صدای یه زن سرمه ای پوش گم شد و سایه به ترکی یه چی جوابشو داد واون با دست و لبخند مصنوعی کشیده رو لب رژ خوردش ما رو به سالن بزرگ پذیرایی با اون همه ست ایتالیایی اصل راهنمایی کرد و سایه کنار گوشم گفت: چطوره؟

همون دراندشت، یارو ارثی چیزی بهش رسیده؟ -

دوسال پیش تو یه فشن شو، یکی از کمپانیای معروف اسپانسرش میشه -
و یهو میکشه بالا

صدای جیغ جیغ اون ست یشمی پوش تو فضای حجیم سالن پیچیده خنده رو لبم شکونده از جا بلند شده رفتم طرفش

با تمام قوای آنالیزوری سراغ داشته از خودم در یک نگاه پرستار جدید رو از نظر گذرونده حالیم شد که همچیم مال بخور نمیری نیست، پس نتیجه

گیری حاصله میتونه این باشه که از لیست زن باباهای احتمالی حذف
نیشه.

الهی من قربون اون خنده هات برم عسلم -

سایه یه لبخند تو صورتم پاشونده گفت: یعنی من عاشق این انتخابای فجیع
آراسم، یعنی سلیقه میریزه از این حسن انتخاب

خنده ریزمو دادم قاطی هفت و هشتمای نگاه مات شده سایه رو پرستار
سرپا وایساده، حالا اگه خاتون بود که آبرو نذاشته واسمون میگفت "چرا
"سرپایی مادر بیا بشین خسته میشی

سایه مشغول کارش و من مشغول یشمی پوش چشم و ابرو مشکی ناناسم

...

عروسکو از دستم کشیده جیغمو درآورده غش غش خندید

کوفت بدش من ببینم -

نچ، آقاتونو دریاب -

من بمیرم با این آقا انتخاب کردنمون -

مگه چشمه آقاتون؟ -

چشم نیست که گوشه، بعدشم اونو بده من -

نچ، خوش ندارم تا من بیخت نشستم جز من حواست مال کس دیگه ای -
باشه

داری اذیت میکنیا -

دقیقا -

اذیت نکن دیگه -

الان مثلا با این لحت توقع داری من خر شم؟ -

دقیقا -

نچ، راه نداره -

میدونم دیگه بن بسته، کلا جاده ی بخت من بن بسته -

...تو بغلش کشیده شده، اون ولوم من عاشقو کنار گوشم ول داد که

خودم واست بازش میکنم، غمت نباشه خانوم -

خب تو که اینقده خوبی عروسکمو میدی؟ -

نچ -

چپکی نگامو مهمون نگاش کرده از بغلش بیرون زده گفتم: ای کوف و نچ،
امشب افتادی رو دنده لجا

صور تشو تو گودی گردنم فرو کرده ، باز تنها وسیله خریدت منو رو کرده ولوم
تغییر داده گفت:امشب افتادم رو دنده خانوم خواهی

واسش عشوه خرکی اومده با اون صدای لوس از من بعید گفتم: گمشو

دستش دور کمرم حلقه گفت:یعنی تو قابلیت یه ناز اومدن هم نداری
خانومم؟

باز چپکی نگامو مهمونش کرده گفتم:ولم کن بچه پررو، برو اوناییو بغل کن
که ناز خوشگل میان واست

به من ربطی نداره، به این دله حالی کن که جز ترانه خانوم ساز دیگه بلد -
نیست.

آره ارواح خاک هفت نسل پشت این دل -

کمی سکوت و یکی از معدود شبای بی عطر اوفریا سر شده و حرف لبخند
...رو لبم آورده

ترانه؟ -

جون دل ترانه؟ -

تو بچمونو خیلی دوست داری؟ -

خیلی -

سرش از گودی گردنم دراومده جلو صورتم قرار گرفته گفت: از منم بیشتر؟

دستمو رو گوش گذاشته گفتم: من تو رو دوست ندارم

چشمای دو دور زدش مات صورتم موند و لبخند رو لبم نقاشی شد و
گفتم: من عاشق توام و هیچکسو اندازه بچمون دوست ندارم

...خنده سرخوشش و لبایی که لبامو میون خودشون کشیدن

نگامو تو آینه به خودم دوخته یه سوت بلند بالا فضا رو مهمون کرده
گفتم: چی شدم؟

هلو بدو بیا پیر تو گلو -

نگامو به وجب به وجب قدوبالای فوق تصور نایس سایه دوخته گفتم: امیر
کشی میخوای راه بندازی؟

بینی چین داده موهای حلقه شده دورش ریخته رو با دست مرتب کرده
گفت: اون بشر کی چشم و چار درستی داشته که امشب داشته باشه؟

لباس آبی فیروزه ای رو تنم خوابیده رو باز تو آینه دید زده گفتم: محشره
سایه

آره فکر نمیکردم اینقدر خوب طرحشو بزنه -

مگه تو طرحشو نزدی؟ -

.خب...وقت نداشتم دادم یکی از بچه چیزی که تو ذهنم بودو درآره -

.آهان، هم دست تو درد نکنه هم اون یکی از بچه ها -

یهو جن زدگیش بالا زده تو بغلم کشده گفت:ترانه میبخشیم؟

چی؟ -

ترانه من همیشه طرف تو بودم، من و مامان و بابا همیشه طرف تو بودیم، -
من مته خواهر نداشتم دوست دارم، تو واسم نفسی، ترانه هیچ وقت از من
دلخور نشو ، باشه؟

جو شب سال نوئه دیگه نه؟ -

.تو اینجور فکر کن -

نگفتی این رئیسست چرا عید نوروزو جشن میگیره؟ -

.رفیق ایرانی کم نداره -

.پس همه امشب هم وطنن -

آره اکثرا، اگه ديگه پارتنرا و همسراشون ترکی باشن، بریم؟ راننده -

.منتظره

- راننده؟ -

.راننده شرکته -

.این رئیس زیادی لی لی به لالات میذاره سایه -

.اختیار داری واسه سهامدار بیست درصدیش داره ناز خری میکنه -

.کم کم داره ازش خوشم میاد -

کت خرمو رو شونه انداخته کیف ست کفشای پاشنه ده سانتیمو به دست

گرفته همراه سایه از اون پله ها پایین رفتم و راننده با تمام جذابیت و

پرستیژ مردونه و لبخند بذل و بخشش شده رو لبش در رو برامون باز و

بسته کرد و دهن من چسبید به گوش سایه ، گفتم: کلا مردای شرکت همه

اینقده جذابن؟

- تو فکرشم یه تست مدلینگ ازش بگیرم، بچه با این همه جذابیت داره -

.حیف میشه

.یعنی خاک تو سرت -

چرا یهو؟ چی کار کردم؟ -

با این همه هلو دور و برت چیکارته به امیرعلی عین شفته وارفته؟ -

.یکی بگه -

- حالا من که دارم میگم، ولی از شوخی گذشته خوشم اومد خیلی عاشقی -

که با این همه مستر دور و برت دلت یهویی نسریده

- کارواش نیست فدات، هم نشینی با ترانه خانومه دیگه، اینجور من و -

.مهسا رو بار آورده

.خنده تلخم وسایه دستمو فشرده

من و زندگیم چرا مایه عبرت نمیشه واسه این دوتا؟ چرا شده مایه عزت؟

.....

.....

..... کتمو به دست خدمتکار داده با یه حرکت نرم

.موهای حالت دار شدمو از روی شونه کنار زده همراه سایه راه افتادم

معرفیم به اون همه آدم به جایی رسیده تو بلاد غریب هم خودش مایه
هیجان بود

امیرعلی از اول سنگین کرده بود اون نگاهش رو سایه لوندتر از همیشه شده
و با آراس گرم گرفته

کنارش وایساده گفتم: چطوری؟

.خوشگل شدی -

.اونو که بودم -

.بر منکرش لعنت، اولین بار که عکستو دیدم همینو گفتم -

.بس که ماهی پسر، چرا دمگی؟ -

من چند سال پیش یه غلطی کردم، تا حالا شده عین سگ پشیمون -
باشی؟

- من همیشه بیشتر از شادمهر به تو ایمان داشتم، شادمهر واسه عزیزاش -
مرام داره ولی تو واسه همه مرام داری، ولی هیچ وقت دیر نیست، حتی
حالا، میتونی با یه پیشنهاد رقص خیلی جنتلمنی شروع کنی

چشمای باریک شدشو به نیمرخم خیره کرده با اون لحن کشیده گفت: آره؟

آره -

گفته بودم خیلی خانومی؟ -

نیازی به گفتنت نیست، میدونستم -

ولی میخوام بگم خیلی خانومی -

برو پسر ، دیر بجنبی آراس با اون تیپ مکش مرگ ماش زودتر جنبیده -

گیلاس ویسکیشو رو میز گذاشته یه دست به کراواتش برده با تمام جذابیت سراغ داشته از خودش راهی شد و با یه صحبت و لبخند کنج لب سایه شوکه رو کشوند وسط سالن و دست به کار شد و نگاه سایه خیره من ابرو و اسش بالا انداخته شد

دست برده یه دونه از جامای شربت بی الکلو بردارم که دستی دور شکمم حلق شد و گرمایی آشنا از پشت احاطه ام کرد و ولومی آشناتر تو گوشم...مانور داد

قرار نبود اینقدر خوشگل بشی -

..دستم تو هوا خشک و نگام درگیر قاب عکس بزرگ کوبیده به دیوار

صدای آهنگ ایرانی وسط اون همه کلاسیک خارجی و آرامش بخش
...ترکی

تو نزدیکی که ماهی ها به سمت خونه برگشتن "

به عشقت راه دریا رو بازم وارونه برگشتن

تو این دنیا یه آدم هست که دنیاشو تو میبینی

کسی که پای هفت سینش یه عمره سیب میچینه

کنار سبزه و سکه ، کنار آب و آینه

تموم لحظه های شب، سکوت هفتمین سینه

تو هم درگیر تشویشی مته حالی که من دارم

برای دیدنت امشب تموم سال بیدارم

هوای خونه برگشته، تموم جاده بارونه

یه حسی تو دلم می‌گه تو نزدیکی به این خونه

هوای خونه برگشته، تموم جاده بارونه

یه حسی تو دلم می‌گه تو نزدیکی به این خونه

کنار سبزه و سکه، کنار آب و آینه

تموم لحظه های شب، سکوت هفتمین سینه

تو هم درگیر تشویشی مته حالی که من دارم

برای دیدنت امشب تموم سال بیدارم

تو نزدیکی که ماهی ها به سمت خونه برگشتن

به عشقت راه دریا رو بازم وارونه برگشتن

تو این دنیا یه آدم هست که دنیا شو تو میبینه

کسی که پای هفت سینش یه عمره سیب میچینه

هوای خونه برگشته، تموم جاده بارونه

یه حسی تو دلم می‌گه تو نزدیکی به این خونه

هوای خونه برگشته، تموم جاده بارونه

"یه حسی تو دلم می‌گه تو نزدیکی به این خونه

.تمومی آهنگ و من هنوز تو هنگ

.بیشتر بهش چسبیده شده باز اون ولوم زیادی آشنا تو گوشم زنگ خورد

.نظرت با یه رقص دونفره چطوره؟ من و تو، مته همیشه -

کشیده شدنم وسط سالن و همونطور شوکه بودنم...من امشب چمه؟ اینجا
چه خبره؟

دیدمش، اون صورتشو دیدم، اون ته ریش همیشگی خوش حالت رو
صورتشو دیدم، اون چشمای کشیده و خوش نقش مشکی رو دیدم، اون
بینی خوش تراش و فک خوش تراش ترو دیدم، اون پوست برنزه کم نظیرو
دیدم، اون لبای درشت خوش حالت و اون موهای خوش کپ بالا رفته و چند
.تراش رو پیشونی ریخته هم دیدم

من اینجا چه میکنم؟ اون اینجا چه میکنه؟

دستی که خودش رو شونش گذاشته بودو مشت کرده باز نگامو چرخوندم
تو اون همه جذابیت دخترکش

دستش رو کمرم لغزید و چشمام بسته شد

همون عطره...سیگار تند آمریکایی و عطری که از یه دوره گرد تو ایتالیا
خریده و هیچکس نمیتونه نظیرشو پیدا کنه

نفساش باز کنار گوشم بیداد کرد و من سرم روی شونم ناخودآگاه کج شد

خیلی خوشگل شدی لعنتی...خیلی...همه نگاهها روته و من متنفرم از این -
نگاهها

لحن شیطونش و من هنوز مه و مات

دهنم واسه حرفی باز نمیشد

چیزی نمیگی بانو؟ دلم واسه صدات تنگه -

نگام سرتاپاشو وجب کرد و باز همون بود یه مرد با صد و هشتاد و هفت تا
قد و استیل ورزشکاری

ترانه خانوم؟ -

نگام تو سیاهی نگاه گیرافتاد و دلم ضرب آهنگ گرفت

ببخشید اگه یه کوچولو شوکه شدی -

کوچولو؟ تو به این میگی کوچولو؟

کنار گوشم با اون نفسای داغ و بوی الکل ملایم تر از همیشه گفت: برای دیدنت امشب تمام سال بیدارم

چرخ خوردیم و نگاه سایه... چرخ خوردیم و نگاه امیرعلی... چرخ خوردیم و ...نگاه همه

تنگ تر شدن حلقه دستش و باز نفساش کنار گوشم

ترانه خانوم شوکه ای؟ -

...کشیدم عقب، با تمام فرمانی که به مغزم رسید کشیدم عقب

اینجا چه میکنم؟ اینجا چه میکنه؟

قدمام سرعت گرفت طرف خلوت ترین جای سالن و سنگین شد یه نگاه
روم

چشمامو بسته تمرکز کردم، خب اون اینجاست، اصلا مهم نیست، اون
اینجاست، به من ارتباطی نداره، اون اینجاست، امشب سال تحویله، اون
... اینجاست... لعنتی، اون اینجاست

گرمی دستی رو شونم مته گرمی دست حسام رو شونم

ترانه؟ -

نگامو دوختم به کت و شلوار خوش دوخت خاکستری ست شده با اون
چشماش

من متاسفم -

واسه چی؟ -

لحن تندم هم غریبه با خودم هم غریبه با آراس

من درکت میکنم -

- من نیازی به درک شدن ندارم، فقط میخوام برم خونه -

- ترانه همیشه، همه این آدمها میدونن تو صاحب بیست درصد از سهام -
رئییسی و حضورت تو مهمونی بیشتر از اونیکه فکرشو بکنی مهمه

- بسه تمومش کن، فهمیدم، من تا آخر مهمونی باید تحمل کنم -

...ترانه، من -

- آراس میشه تنها باشم؟ تضمین نمیکنم رفتارم زیاد خوب باشه -

- رفتن آراس و مغناطیس اون و نگاه جذب شده من بهش

- گوشه سالن با اون گیلاسش درگیر، خیرگی خرجم میگرد و لبخند ژوکوند

- هم ردیفش

- با اون قدمای همیشه جذابش نزدیک شده تو یه قدمیم وایساد

- چشمامو از خشم به هم دوخته شد و دستمو به نرده کنار دستم محکم

...تر

گرمی دستش رو دست بندم به نرده چشمامو باز کرد و من باز تسلیم
خیرگیش شدم

فکر نمی‌کردم لباس تا این حد تو تنت محشر بشه -

...گیجیم و خیرگیم به لباس تو تنم، یعنی

دست از سرم بردار -

لبخند رو لبش آورده دستمو بیشتر فشرده گفت: ترانه، عزیزم، دلم واسه
صدات یه ذره شده بود

دستمو با وحشی ترین حالت سراغ داشته از خودم عقب کشیده گفتم:
گفتم دست از سرم بردار، میفهمی؟

این مهمونیو میبینی؟ همش واسه خاطر توئه، من این همه خرج نکردم -
که دست از سرت بردارم

...معنی جملش، اون خرج کرده؟ مگه رئیس خرج نکرده؟ مگه...نه...نه...نه

...نفرتم تو چشمام ریخته

...یعنی میشه؟... یعنی اون... نه... نه... نه

من ترانه سه ساله پیش نیستم، من این دختر سختی کشیده روبروشم، من...
دیگه نازدوونگی تو خط مشیم نیست... من ترانه ام... ترانه

با اون بغض چنگ زده به گلوم تو صورتش با آروم ترین ولوم ممکن
عصبانیت گفتم: ازت متنفرم

سردی نگاهش و من اونو کنار زده

کتو از دست خدمتکار چنگ زده با اون چشمای پر اشک دوئیدم بیرون

اون لعنتی رئیسسه، اون لعنتی صاحب این قصره، اون لعنتی... اون لعنتی... اون
لعنتی بابای اون کوچولوئه چشم مشکیه

...ن_____ه.... بسمه

ترانه صبر کن -

عصبی برگشتم طرف امیر دوئیده طرفم

دیگه چیه؟ همتون میدونستین، شما میدونستین -

امیر علی - ترانه برات توضیح میدم

نه من فقط میخوام برگردم خونه، باشه؟ -

امیر مگه نمیبینی اعصابش خرده همین الان میبریش خونه -

باز نفرت قاطی رنگ چشمش شد و به سرعت ارزونی چشمش

خفه شو سامی، خفه شو، نمیخوام صداتو بشنوم -

من فقط نگرانتم -

اومدم باز یه داد دیگه خرج اون فضای باز و گوش اون دوتا کنم که امیر علی

گفت: بسه سامیار تمومش کن، ما الان میریم ترانه، سایه پالتوشو بپوشه

رفتیم، اوکی دختر خوب؟

نگامو ازش کنده پشتمو بهش کردم... با عطرش چه کنم؟

من مادر نمیشم... اون بابا شده... من مادر نمیشم... اون زنش ولش کرده... من

مادر نمیشم... اون واسه بچش پرستار میگیره

سوار ماشین شده آخرین نگاهم هم حرومش نکردم

...زانو هامو بغل گرفته یاد اون همه جذابیتش افتاده بغضم بیشتر کرد

...اون که بچه داره، اون که به اینجا رسیده، اون که

چه نیازی به من؟... به من زخم خورده این سه سال تنهایی؟... به من تازه به خوشی رسیده؟

زنگ تلفن واسه صدمین بار سکوت آپارتمانمو به هم زده نگامو به خودش
.کشوند

خودمو بهش رسونده دلم واسه سایه دو روز پشت در آپارتمانم خون گریه
.کرده تنگ شده دستم به گوشی رفت

.سایه خوبم، به خدا خوبم، تمومش کن این زنگ زدنا رو -

-

صدای نفساش آشنا تو وجودم پیچیده پاهامو سست تر از دو روز کم
.غذایی کرده کنار میز نشوندم

سکوت من هم با نفسای بریده بریده ام تو گوشی سکوت اون و صدای
.نفساشو برید

- این چه عادت بدیه تو داری؟...خوشت میاد چند نفر چپ و راست دل نگرونت باشن؟...ترانه بگو چه کنم؟

- دست از سرم بردار -

چقدر خشدار نفسای بریده بریده و سکوتم قطع شد

- من تو این سه سال هم دست از سرت برنداشتم چه برسه حالایی که - نزدیکی

- من میرم، تا هفته دیگه از این خراب شده میرم -

- این همه برنامه نریختم که تهش بشه رفتنت از پیشم -

- تینا ولت کرده یادت به من افتاده؟ -

- ترانه تو هیچی نمیدونی -

...تمومش کن سامی -

- من به فدای سامی گفتنت فرصت بده -

- خسته شدم از همه فرصتایی که بهت دادم و تهش واسه خودم پشیمونی بود.

- یادت رفته من اهل پا پس کشین نیستم؟... چیزی که مال منه فقط مال منه.

- حالم به هم میخوره از این خواستنای زوریت

- تو بگو چطور بخوامت؟

- نخواه، من اینبار نمیذارم بچه خواستت برسی

- فکر میکردم تو اون دو سال هم نفسی خوب شناخته باشیم، من اهل پا پس کشیدن نیستم

ولی حسام بود... حسام اهل پا پس کشیدن بود... اهل زیربار حرف زور تهش مال و مکنت بیشتر بود... اهل چزوندن مهدیس ولی زیر یه سقف رفتن با مهدیس بود... حسام اهل پا پس کشدن بود

- ترانه؟

دِ نگو ترانه... این ترانه اعتبار دلش دست خودش نیست... میریزه دلش با این ترانه

حرف من یکیه ، من میرم...اگه حتی یه ذره واسه اون دو سال هم نفسی -
که نه ، هم نفسی احترام قائلی بذار دور شم ، خاطرت هم عذابه سامی

من سه سال سگ دو نردم که بذارم مفتی مفتی از دستم بری...منت -
شادمهر هم بیخود نکشیدم که نذاره یه بی ناموس چپ به ناموسم نگاه کنه ،
قبول دارم دو سال پایین شهر زندگی کردنت از صدقه سر اون خونواده مثلا
پر محبتت از دستم دررفت ولی بقیشو نداشتم بی خبر بمونم

اینا رو میگی که چی؟ -

که بگم نفسم ، همه چیزم بیا و یه بار به حرفام گوش بده -

به چی گوش بدم؟ چیه بفهمم؟ عطر زنونه ای که هر شب رو تن شوهرمه؟ -
مهر بونی شوهرمو فقط تو تخت خواب؟ نه سامی من همشو از برم...تینا بد
گذاشته تو کاست نه؟ حتما پیش خودت گفتم کی خاک تو سر تر از
ترانه؟ هم للگی بچمو میکنه هم مته خر جلو هر کاری دوست دارمو نمیگیره
نه؟ خودمو تو دو سال زندگی باهات خوب شناختم ، همه اون دو سال زجرم
تو خونت فقط تقصیر تو نبود، تقصیر خودم هم بود که تا بهت میرسیدم

میشدم خانوم و لب از لب باز نمیکردم که یهو دل آقا رو نزنم، میشدم اون زن توسری خور مرد پسند که مردش هرکاری دلش خواست بکنه و اون اگه خدایی نکرده تو خیابون یکی یه متلک ناقابل بارش کرد تا دوروز خوراک هرشبش داد و بیداد مردش و اشک و آه خودش باشه، سامی تو خسته از این زن توسری خور نیستی من خسته ام، پس اینبار من تمومش میکنم

.سکوت و نفسای کشدارش و گرمیشو من با اون همه آشنایی حس کرده

گفتی حالا بشنو، ترانه من پاشو از خاک استانبول بیرون نمیداره مگه -
وقتی که با من بخواد واسه یه سفر چند روزه بره دیدن اقوام...بهت فرصت میدم، فکر کن و بعدش دوست دارم که با هم حرف بزنینم، حرف نه گله و شکایت...اون در خونت هم رو سایه باز کن دو روزه بس که گریه کرده و تو جونم نق زده ازش هیچی نمونده...فکراتو کردی خبرم بده

.تماس قطع شده و گوشی مونده تودستم

روشش حرف خودش به کرسی نشسته و من گاهی عقم میگیره از خودمی
.که چقدر ذلیل این حرفش به کرسی نشسته

خونه خیلی وقته که بهم میگه با خودت مرور کن گذشته رو

.....
.....
سایه گوشه مبل کز کرده رو زیرچشمی برانداز کرده گفتم: چته تو؟ من باید طلبکار باشم اونوقت شما نشستنی اینجا واسه من شاخ و شونه رو میکنی؟

خیلی بی شعوری... من دو روزه دق کردم بسکه ناز تو کشیدم، میگن -
لوسی راست میگن

یه لبخند تلخ زده فنجونای قهوه رو پر کرده گفتم: نمیخوام هیچی بشنوم
سایه، از این چند روز بگو

از چی بگم؟ از رو مخ راه رفتنای سامیار یا از نقایی که امیرعلی یه بند به -
جون شادمهر و من و سامیار فرستاده، شادمهر هم که قوز بالا قوز از اونور
یه بند تلفن میزنه و واسه این سامیار خیرنندیده خط و نشون میکشه که
اگه سامیارو نخواستی برت میگردونه ایران

پس بهتره بگی زودتر کارای برگشتمو انجام بده -

حتی نمیخوای بهش فکر کنی؟ -

حتی یه ثانیه -

میخواهی باور کنم از اون عشق افسانه ایت هیچی نمونده؟ -

.بهتره باور کنی -

- چیزی که من تو چشای تو میبینم اون چیزی نیست که زبونت میگه،
میخواهی یادم بره دودو زدن چشاتو وقتی تو شب مهمونی باهش
میرقصیدی؟

.سایه اون بچه داره -

- بهش فرصت بده حرف بزنه، مته طلاقتون نذار بشه که هر دو تونو نابود
کنه.

.اون منو دوست نداره -

- پس واسه من خونه شیک میخره و ماشین آخرین مدل واسه اینور اونور
رفتیم میندازه زیرپام؟

گوشه چشمی براندازش کرده گفتم: یعنی این ماشین خودت نی؟

نچ، داداش نره خرم کلکسیون ماشین داره ولی من باید با تاکسی اینور -
اونور برم ، فکر کنم اگه تو نمیومدی از عقده سوار شدن ماشینه دق کرده
بودم.

سایه من یه بار خر شدم بسمه مگه نه؟ -

من طرف توام ترانه، هر تصمیمی بگیری باز هم برام عزیزی -

بی خیال از امیرعلی بگو، شب مهمونی خوب با هم جیک تو جیک شده -
بودین

دیدیدی یهو چطور جو گرفتش بچمو؟ دهنم وا مونده بود -

سایه امیر مته شادمهر و سامی نیست لیاقتتو داره -

گذشته رو چطور یادم بره؟ -

بعضی وقتا آدم مجبوره گذشته رو یادش بره سایه -

چرا حرفی میزنی که خودت بهش عمل نمیکنی؟ -

قضیه من و تو تفاوتش زمین تا آسمونه -

ترانه سامیار میخواد خودش توضیح بده پس من هیچی نمیگم، ولی -
بدون اون دیوونته

میشه تمومش کنی؟ -

آره تمومش میکنم ولی کاش خودتم تو فکرت بتونی تمومش کنی، من -
اسه خاطر خودت میگم آدم اگه ندونسته یه کاری کنه تا ته دنیا عذابش
باهاشه که چرا ندونسته یه کاری کردم که واسم پشیمونی بیاره، سامی بده
،، آشغاله ، قبول دارم ولی همه آدما یه فرصتو نیاز دارن

...نگام تو گیرودار نگاش بود و فکرم درگیر گذشته

خونه خیلی وقته که بهم میگه با خودت مرور کن گذشته رو

.....

هوای بهاری اینجا سرده و من دلم تنگ هوای بهاری تهرونه با همه دود
وسپاهیش

روی نیمکت این چندوقته پاتوقم شده نشسته خیره اون همه آب مونده
حضور یکیو کنارم حس کره با اون عطر آشنای همیشگیش نگاه
برنگردونده فهمیدم خودشه

میخوام تا هفته دیگه برم -

اگه تونستی حتما این کارو بکن -

نگام آخر به اون همه خونسردی و خیرگیش به اون همه آب مونده تسلیم شده گفتم: چطور میتونی اینقدر محق باشی؟

همونطور که تونستم تا اینجا بکشونمت -

نمیدونم شادمهر چی تو گوش آقابزرگم خونده ولی صددرصد وقتی -
برگشتم تهرون حساب اونم میرسم

شادمهر کاره ای نیست، همه چی بین من و فاروق خانه -

تعجبم قاطی نگام به نیمرخش با اون همه جذابیت خیره گفتم: چی داری
میگی؟

یه چیزایی که بین دو تا مرد ردو بدل شده -

پوزخندم و چشمای پراشکم بی منافات تو صورتم غوغا کرده نگاه اونو به
خودشون خریدن

- آقابزرگم چی شده توئه یه زمانی تو چشمش بی لیاقتو لایق دونسته؟ -
- ترانه بیا از این چیزا حرف نزنیم، نه تا زمانیکه من بهت فرصت دادم تا به -
خودت بیای، بیا از خودمون حرف بزنیم، از این سه سال بگو، چی کار
کردی؟

بغض باعث شده تا صدام بلرزه بیشتر شد و من پر غصه تر از همه این چند
ساله گفتم: از کجاش بگم؟ از نون شب نداشتن یا از تو یه رستوران درب و
داغون کمک آشپز بودن؟ از یه خونه اجاره ای خراب پایین شهر بگم یا از
معلم خصوصی بودن واسه بچه قرتیای بی غمی که خودم هم یه روز
جزوشون بودم؟ تو بگو، از زنت، بچت... منم میگم از وقتایی که تو پارک
.میشینم و بچه هایی رو میبینم که یکیشون میتونست دختر من باشه

ترانه من و تو با دشمنی جدا نشدیم که با دشمنی حرف میزنی -

به نظرت این سه سال کینه نمیاره؟ -

- منم کم نکشیدم، سه ساله مامان یه کلمه باهام حرف نزده، بابا نگام هم -
نکرده، سایه دیگه خواهر نیست

سامی بیا روراست باشیم، نه من دیگه اون ترانه ایم که نفسم واسه -
نفسات بره، نه تو اون سامیاری که نیاز به پول ارث من داشته باشی

طوفان غوغا کرده توچشای شب رنگش رو تو چشم دوخته گفت: ترانه این
تو سری زدنت خردم میکنه

منم واسه پول زنت شدن خردم کرد -

یه نفس عمیق کشیده از رو اون نیمکت بلند شده دستشو طرفم دراز کرده
گفت: نظرت با یه پیاده روی دوستانه دو نفره چطوره؟

پوزخندم و نگاه ثابت شده ام رو دست دراز شده اش خار چشمش شده
دستشو پس کشیده گفت: بیا امروز با هم خوب باشیم

بهت این همه خوب بودن نیاد -

نگامو باز به اون همه آبی دوختم که گفت: تو دقیقا مشکلت چیه؟

مشکل من؟ میخوای حلش کنی؟ نزدیکم نشو، راحتم بذار، من به این سه -
سال تنهایی عادت کردم

برابری صورتش با صورتم و پوزخند میه جذاب تر شدنش

- بهتره عادتتو ترک کنی چون سامیار جلو روت واسه همیشه میخواد -
تنهاییاتو پر کنه

- این سامیار جلوروم شر نرسونه خیر پیشکشش -

- اینقدر تو چشمت کمم؟ -

- آره کمی، کمتر از حسامی که میمرد این آخریا برام -

نگاه خشک شدشو کنده با خونسردی زیادی رو مخم گفت: غلط کرده
مرتیکه، شادمهر میگفت چشم این عوضی دنبالته میگفتم ترانه من فقط
منو میخواد

...یه زمانی آره ولی -

- ولی نداره اینو تو مخت فرو کن تو مال منی -

- اشتباه به عرضتون رسوندن من چیزی نیستم که مال کسی باشم -

- اشتباه به عرض شما رسوندن، تو همه چیز منی -

دلَم پیچ خورده نگام تو اون همه سیاهی چماش گیر کرده نفس پر حرص
ول داده از رو نیمکت بلند شده راه افتادم و اون کنارم قدم برداشته
گفت: دوسش داری؟

جوابشو نداده به بوتای ساق بلندم خیره شدم

ترانه ساکت که مکشی دلَم میپکه -

بیا و برادری کن و بفرستم برم تو خلوت خودم راحت زندگی کنم، من -
ترانه پنج سال پیش نیستم که بی منطق عاشقی کنم

من یه خواهر دارم اونم سایه است، نسبت توام واسه من همسرینه -

عذاب دادنم چه سودی واست داره؟ -

تا زمانیکه فرصت فکر کردن بهت دادم هیچ حرفی نمیزنیم -

بغض تو گلوم چنگ شده جلوی اون قد بلند و استیل شاهکارش قد علم
کرده گفتم: خرتراز من پیدا نمیشه؟ واسه تو که ریخته، نترس اونقدر
خواستنی هستی که بچه سرجهازیت هم بذارن رو سرشون حلوا حلواش
کنن.

بازو هامو با اون دستاش چنگ زده به طرف خودش کشیدم و با اون عصبانی های جذاب کننده اش خیره تو نگام گفتم: وقتی میگم همه چیز می یعنی همه دنیا یه طرف ترانه من یه طرف، وقتی میگم نفس می یعنی نفس می، یعنی وقتی اسم رقیب میشنوم نفسم میگیره

اشک چکیده روگنمو با پشت دست پاک کرده بازو هامو آزاد کرده به قدمام سرعت داده گفتم: نمیخوام ببینمت، نمیخوام ببینمت حالیه؟

سرعت قدمام و پرت شدن بغض چنگ شده تو گلوم

کاش میدونستی که این مهربونه هات چه میکنه با این دل مهربون ندیده من

کاش میدونستی که این بغض غوغا کرده تو گلوی من فقط واسه خاطر بی وفایته

کاش میدونستی که همین بچه داشتنت واسه من یه عمر بچه ندار یعنی اوج حقارت

کاش میدونستی من از همه این بار حقارت بیشتر از اسم تینای مادر بچت بیزارم

...کاش میدونستی

.....

حواسم پی امیری بود که حواسش پی شام نبود و حواسش هی میرفت پی
سایه حواسش پی غذاش

سایه؟ -

سایه اینبار حواسشو جای غذاش داده به من گفت: جونم؟ باز هم بکشم
برات؟

نگاش که رفت سمت بشقاب دست نخورده ام گفت: چته؟ چرا
نمیخوری؟ دوباره اون سامیار اومده باهات حرف بزنه ناراحتت
کرده؟ میخوای بریم دوسه روز دوتایی آنکارا بگردیم دلمون واشه؟

امیر اینبار کلا خودشو قاطی ماجرا کرده گفت: چه معنی داره دوتا دختر
تک و تنها پاشن برن تفریح؟

سایه ابرو بالا انداخته استهزاء قاطی رفتارش کرده گفت: اونوقت با کی باید
برن؟

امیر علی - اگه خواستین برین منم میام، اصلا ترانه دست من امانته

سایه - آهان از اون لحاظ

یه شام نخوردن من ببین بحثش به کجا کشیدا، من کلا شبا زیاد شام -
نمیخورم

سایه - پس چته؟ دمغی چرا؟

نگام درگیر ظرف پرم شده گفتم: اسم بچه سامیار چیه؟

نگاه امیر و سایه درگیر هم شده جای جواب من چشم و ابرو اومده واسه
هم پوزخند منو یدک کش کردن

میگن آب که از سر بگذره دیگه یه وجب یا ده وجبش توفیر نداره، بدتر -
از حالا که همیشه حالم دیگه نه؟

امیر - ترانه چرا اینقدر آرومی؟

آتیشم امیر، آرومی بهم نمیداد، اونقدر داغونم که آتیشه جا خشم داره -
خاکسترم میکنه

سایه - من به فدای تو، چرا خودتو عذاب میدی؟

من به سوال پرسیدم، جواب نداشت؟ -

امیرعلی - تو وقتی سامیارو نمیخوای چی کار به اسم اون بچه داری؟

یه اسم اینقدر گفتنش سخته؟ از چی میترسین؟ شاید تنها کسی که -
نمیتونه منو عصبی کنه همون بچه باشه

...سایه نگاشو داده به امیرعلی زیرلب گفت: ترسا

.....
.....
حالا اسم این دخمل بابا رو چی بذاریم؟

چی بذاریم نه، چی بذارم؟ -

جونم؟ -

جونت بی بلا آقا، اسم بچه حق مادره -

نه بابا -

.بله بابا -

اونوقت من بابا چه نقشی دارم این وسط؟ -

تو همن فامیلیتو میدی بچم بسه -

خندیده دست دور کمرم انداخته گفت: حالا مامان دخمل من چی میخواد
بذاره اسم بچمونو؟

یه ترکیب از اسم دو تامون باشه قشنگ میشه نه؟ من میگم ترسا، چطوره -
سامی؟

.سامی به فدای ترسای بابا -

دلم چنگ شد از این مهر سامی فقط مختص بچش و مال من نبوده حتی یه
ذره اش

.ترسای بابا، خوشگله، بچه من و تو خیلی خوشگله -

.....

.....

هوم؟ -

امیرعلی - اگه میخوای میتونم واسه هفته بعد بلیط بگیرم برگردیم ایران

نگاه سایه رنگ باخته میخ امیر بی توجه به حضور اون همه عشق ساطع شده از سمت سایه بود

خبرت میکنم -

من نرسیدم به اون حجم عشق لیاقت دار چرا سایه نتونه برسه؟

از سر میز بلند شده گفتم: ممنون سایه، شام خوبی بود

از سر میز بلند شده درگیر شوهای ترکی پخش شده از تلویزون شده
فکرمو درگیر ترسای بابایی کردم که بود و نبود، ترسای من و سامی نبود و
ترسای سامی بود، چرا ترسا؟ چرا بین این همه اسم ترسا؟

صدای جیغ خفیف سایه از آشپزخونه پاورچینونه کشوندم طرف دیوار کنار
...اپن و

سایه تکیه زده به دیوار و امیر خیمه زده روش و نگاه درگیر جفتشون به
هم و امیر جو ترکیه گرفتتش لباسو به لبای سایه رسونده و سایه هم کلا

تحت فرهنگ چند ساله ترکیه به یقه امیر چنگ زده و اونو بیشتر به
خودش فشرده

لبخند رفته رفته بعد از چند روز دپرسی کامل رو صورتم نقش بسته از این
همه جوشون خواستم جلوگیری کنم لیوان کنار اپنو زمین انداخته با صدای
برخوردش اون دو تا جنگی از هم فاصله گرفته لبخند منو از خبائتم ندیده
عقب گرد کرده رو مبل پخش شده بدترین حال افسردگی رو زینت صورت
داده گفتم: چی شده سایه؟

سایه هول کرده با اون صدای لرزیده از زور هیجان از همون آشپزخونه با
اتاق خواب اشتباه گرفته شده گفت: نمیدونم ترانه جون، تو نمیخواه بلند
شی

آره دیگه بلند نشم تا لپای گل انداخته تو و چشای از زور خوشی امیرو
نبیم دیگه نه؟

.....
.....
مامان شهره رو راهی پذیرایی کرده خودم با اون همه آشفستگی آشپزخونه
جنگ زده انگار مامان شهره درگیر شدم

دستایی که دور شکمم حلقه شد و منی که از پشت چسبیدم به سینه پهن مردم و لبخند رفته رفته رو لبم نشستته گفتم: سامی زشته الان یکی میاد میبینه

با اون ولوم من عاشق و نفسای ول داده کنار گوشم گفت: ز نمی خب، میخوامت، به کسی چه؟

ناز قاطی صدام داده و حال سامی رو خراب تر از همیشه کرده گفتم: سامی؟

دستاش دور شکمم محکم تر شده عقب عقب رفته و منو با خودش همراه کرده صدای تق بسته شدن درو راه انداخته تو چند صدم ثانیه منو چسبونده به در بسته خودش روم خیمه زده و دستشو حصار تنم رو دیوار چسبونده تو صورتم با اون نفس داغ قاطی بوی شام پاین هلو گفت: خانوم من ناز میکنه حواسش به عواقبش هست؟

دستم بند سرشونه هاش شده ناز بیشتر تو حرکاتم ریخته سرمو رو شونه راست کج مدل داده چشمامو خمار کرده گفتم: آقای من میدونه که من باید این آشپزخونه رو سرو سامون بدم و خسته میشم و شب دیگه جون ندارم برگردم خونه و پیش سایه میخوابم؟

لبم به دندونم گیر کرد تا قهقهه خندم از دیدن وارفتگی حال سامی یهو
هوا نره

وارفتگیشو پس زده کنار گوشم با اون ولوم من عاشق گفت: این شیطونیات
امشب بد کار دستت میده خانومم، من خستگی حالیم نیست و خانومم هم
فقط پیش من میخوابه، به من چه که خانومم امشب زیادی دلبر شده و
آقاش هم بد میخوادش امشب؟

نگامو با ناز دادم به نگاش و تنها چیزی که حس شد لبام بود که میون لباش
بوسیده میشد و کمرم که تو چنگ فشرده میشد و من که حریص تر از
همیشه به گردنش آویزون شده خودمو بیشتر بهش فشرده داغ میکردم و
داغ میکردم و داغ میکردم و پر نیاز میشدم و پر نیاز میشدم و پر نیاز میشدم
و پر نیازم میکشید

تقه به در خورده و صدای مامان شهره نگاه وحشت زده منو راهی چشمای
نیمه باز از خماری این بوسه سامی کرده ازش جداشده به زور گفتم: وای
بدبخت شدم... برو از در پشتی بیرون

دست تو موهاش کشیده زیر لب با حرص و قدم زده طرف اون در گفت: ببین
چه گیری کردیم واسه با زنون بودن هم باید قایم موشک بازی در آریم

غش غش خندمو فروخورده واسه اون همه عصبانیت بوس فرستاده
شیطونی قاطی لحنم کرده گفتم: حالا شاید خواب از سرم بپره

خنده بلند اون و من دستم به علامت هیس به بینیم چسبیده و در
آشپزخونه رو باز کرده

.....

از اون همه فکر بیرون زده به امیر از در خونه با اون هل وولا بیرون زده یه
خنده کردم که از چشم سایه دور نمود و سایه با اون لپای گل گلی
گفت: چیه چرا میخندی؟

بابا مهدی خبر داره دخترش تو بلاد غریب تو خونه مجردیش چی کارا که -
نمیکنه اونم با امیر بیشتر از چشمش بهش اعتماد داشته؟

چشمای وق زده سایه و من غش غش به این حالت خندیده و از کنارش
گذشته

درو نبسته سر داخل خونه کرده و سایه مبهوتو دید زده گفتم: باید یه
فکری به حالتون بکنم، همیشه دیگه تنهاتون گذاشت بهتون اعتباری
نیست

... جیغ آروم سایه و من غش غشی خنده سر داده و درو بسته و

خونه خیلی وقته که بهم می‌گه با خودت مرور کن گذشته رو

.....

گوشی تلفنو تو دستم محکم کرده گفتم: چته مهسا؟ دِ جونم به لبم رسید

.هیچی، فقط دلم تنگه -

.این حق دلتنگی نیست -

.ترانه من خیلی دلم می‌خواد ببینمت -

.منم دلم می‌خواد، فقط بگو چته؟ -

- هیچی، می‌گم که دلم تنگته، تنهام، شادی بیچاره فقط باید درس بخونه، -
شادمهر هم همش سرکاره، یه کوچولو روزمرگی روم اثر گذاشته

.خیلی زود می‌ای پیشم -

ترانه سامیارو دیدی؟ من نمیدونستم ترکیه هست، چند روز پیش که -
شادمهر تلفنی حرف می‌زد شنیدم

.آره، دیدمش -

.ترانه محل سگش هم نذار، آدم نیست -

.مهسا یه چیزایی شده که نه اینجا میخوام باشم نه میخوام برگردم ایران -

.جون دلم چرا اینقدر پر بغضی؟ -

.مگه تو میگی اون شادمهر عوضی داره چی به سرت میاره که من بگم -
اینجا چه به روزگارم اومده؟

.شادمهر آقاست ترانه، نمیذاره آب تو دلم تکون بخوره، من زیادی -
پر توقعم

.من و تو مشکلمون اینه که فکر میکنیم مردمون کنارمون باشه بسه، -
حتی به هر قیمتی

.بی خیال، از سایه بگو -

.اون دیوونه هم معضلی داره با خودش -

تقه های خورده به در نگامو به بدنه سیاه کنده کاریش دوخته تو گوشه
گفتم: مهسا یکی در میزنه، کاری نداری؟ به این شادمهر هم اینقده رو نده

صدای خنده نازش تو دل گوشه و خدا حافظیش

شادمهر به من قول داده، ولی یادم نبود قول این جماعت فقط حرفه

سایه پشت در با اون قیافه نزارش به چارچوب تکیه زده آماده سقوط به من
...چنگ زده نالید که

ترانه؟ -

چته؟ چرا داری وا میری؟ -

منو کنار زده خودشو به نشیمن رسونده پرت شده رو مبل گفت: داره از
خستگی جونم درمیاد، دیشب تا صبح چشم رو هم نداشتم

کجا بودی دیشب؟ -

خونه سامیار، ترسا آنفولانزا گرفته، تب کرده اگه تبش پایین نیاد ممکنه -
تشنج کنه

چشمام نگر و نیشونو به رخ کشیده منتظر ادامه علایم حیاتی اون کوچولوی
چشم درشت مشکی شدم

حالا حالش چطوره؟ -

همونطورا...دیگه داشت جونم درمی اومد انداختمش تو جون پرستارش -
اومدم خونه کپه مرگمو بذارم

... ای گور به گور بمیری...مطمئنی پرستاره بلده بچه رو -

ترانه نمیخواد تو یکی نگران باشی،اون عرق مادرونتو حروم نکن -

حالا چرا یهویی سرما خورده؟ -

داداش دارم قد خر حالیش نی،چند شب پیش جو گرفتتش با بچش رفته -
تو تاب باغ نشسته خلوت کرده

من بچه دار نمیشم و اون با ترساش خلوت میکنه

...خب...خب...میگم چرا نیاوردیش اینجا؟حالا یهو یه چیش بشه که -

ترانه؟ -

خب سامی هم که نیست یهو بچه حالش بد شد چی؟ حالا حداقل اینجا -
تو شهره، بچه حالش بد میشد میبردیمش بیمارستان

یعنی تو مشکلی نداری؟ -

نه سایه، اون طفل معصوم چه گناهی داره؟ -

اون گناه نداره، مشکل اینه تو زیادی لنگ بچه هایی -

حالا که میدونی زنگ بزن، راننده سامی بیارتش اینجا -

بعضی وقتا فکر میکنم خیلی خری، یعنی اونور تر خری -

اون بچه رو تو حساب سامی نمیدارم -

یه چی بگم؟ -

بگو و زنگ بزن -

داداشم خیلی میخوادتا، دیشب تا صبح یه ریز تو جونم نق زد اگه ترانه -
اینجا بود اینجور نمیشد، خود خرش هم سرما خورده

اون دیگه به من ربطی نداره -

آهان اونکه صد در صد، اون منشی شرکتی که تا میگم آقا سرماخورده -
گردنش یهو بالا میاد و چشاش نگران همیشه

گمشو زنگ بزنی -

حالا گم شم یا زنگ بزنی؟ -

سایه؟ -

جون سایه؟ -

گل بگیر سایه -

غش غش خندش و من دلم پیچ خورده

خونه خیلی وقته که بهم میگه با خودت مرور کن گذشته رو

.....

.....

قاشق سوپو فوت کرده برده طرف دهنش گفتم:خدا رو شکر تبت پایین
اومده

چشمای تبار من عاشق کنش تو صورتم رژه رفته گفت:چه پرستار
جیگری

قاشقو تو حلقش فرو کرده گفتم:به جا شیطونی استراحت کن و غذا تو
بخور

بچه بدی بشی تو رو هم سرما میدما -

آدم این غلطا نیستی -

ابروهامو هم با چند تا بالا رفتن حرص در آری ضمیمه ماجرا کردم

که آدم این غلطا نیستم نه؟سرما که خوردی من پرستار خوبی نمیشما -

حالا کی سرما خورد؟ -

شما میخوری -

چطوری؟ -

تو بغلش کشیده شده، رو تخت سینش فرود اومده لبام شکار لباش و پر حرارت و تبتدار بوسیده شده گفت: اینطوری

هنوز دلم ضعف اون بوسه رفته مشت آرومم حواله سینش شده گفتم: سامی؟ من این هفته امتحان دارم

خودت شیطونی کردی -

خیلی بدی -

نمیدونم بغض وسط ماجرا چطور یهویی تو گلوم نشست که اثرش شدیه قطره اشک چکیده رو گونم

ترانه؟ گریه میکنی؟ خرجش دو تا قرص سرماخوردگیه، میندازی بالا ضد - میکروب میشی

سرما میخورم ولی تو با تینا بیرون نرو، سرما میخورم ولی تو تو بارون با تینا قدم نزن، سرما میخورم ولی تو با تینا سرما نخور

باز رو تخت سینه پر از امنیتش فرود اومده دونه اشکامو راهی اون سینه شیش تیکه کرده گفتم: سامی من خیلی دوست دارم

دستش دور کمرم محکم و لباس چسبیده به موهام

خونه خیلی وقته که بهم می‌گه با خودت مرور کن گذشته رو

کسی اینجا به تو وابسته نبود خودتو خسته نکن دیگه برو

.....

سایه غش کرده از شدت خوابو بی خیال شده لباسای گرم ترسا رو با اون
تب شدید آدم نگران کن تنش کرده و از خونه بیرون زده به آراسی پناه
بردم که بیشتر از این دوتا مثلا مواظب من به دردم می‌خورد

آراس هم نگران تر از من تا خود بیمارستان یه ریز سوال پرسید و سوال
پرسید و سوال پرسید و نگران شد و نگران ترم کرد

تو اورژانس رو صندلی نشسته نگام به در اتاقی بود که آراس جلوش قدم
روی راه انداخته بود و لبام درگیر صلواتایی بود که میفرستادم

ترسای من و سامی مرد، کاش ترسای سامی چیزیش نشه

گرمی دستی رو شونم و نگام به منبع اون گرما

... سامی با اون چشمای به خون نشسته از شدت خستگی و بیماری

ترسا کجاست؟ -

آراس اونو ملتفت کرده کنار من نشوندش رفت پی دوتا نوشیدنی گرم

تکیه سر سنگین شده رو تنش به دیوار پشت صندلی دل عذاب میداد

دستم به پیشونیش چسبید و نگاه اون به صورت من دل نگرون فقط بابت

ترسا

تبت بالاست، تا اینجا اومدی خودتو به دکتر نشون بده -

درد من یه پرستار خوبه -

با یه زنگت میتونی ردیف کنی واسه خودت -

دستی که از پیشونیش جدا شده بود رو تو دستای داغش گرفته گفت: من

تو زندگیم فقط یه پرستار میخوام اونم کنارم نشسته و تلخی میکنه و

حواسش نیست این آدم کنار دستش جون حرف زدن هم نداره

پس این آدمه حرف نزنه هم واسه خودش بهتره هم واسه پرستاره -

دِ نه دیگه میخوام خیالم بابت پرستاریش تخت باشه -

ترسا رو چند روزی میتونم نگه دارم اونم به حرمت نون و نمکی که با هم -
خوردیم

دستم میون دستش فشرده و صدای جیغ ترسا تو راهرو پیچیده و دو تامونو
جنگی پشت در رسونده و سامی رو پراز و هل و ولا تو اتاق انداخته و ترسا
رو به بغل کشیده بی توجه به پرستار و دکتر و زیر لب گفته: جون بابا، نفس
بابا، گریه نکن بابا، هیچی نیست بابا

اون میگه بابا و مرده ترسای من و بابا، اون میگه بابا و من نمیتونم بغل کنم
ترسای من و بابا، اون میگه بابا و آروم میگیره ترسا تو بغل بابا

خستگی اون تن تبارو یادم میاد و با قدمای آروم کنارش وایساده ترسا رو
تو بغل خودم جا داده رو تخت نشسته اجازه صادر میکنم بابت معاینه
ترسای جون بابا

سنگینی نگاه تبار و خسته از بیماری سامی رومه و ترسا آروم گرفته تو
بغلم با اون نفسای پر از خش میشه موش آزمایشگاهی یه جماعت دورش و
من دلم میره با اون همه معصومیت چشمای بی فروغ امروزش و دلم میره با
اون نگاه تبار تکیه زده به دیوار و خسته از بیماری

آراس میرسه و لیوانای کاغذی نسکافه رو به خیکمون میبنده و یه ریز به جا ما روحیه میده به اون همه معصومیت تو بغلم آروم گرفته و چلپ چلپ ماچ بی قواره میچسبونه به لپای اون همه معصومیت مریض احوال تو بغلم خواب.

.سامیار - بچمو اونجور بوس نکن پوستش حساسه

آراس به ترکی یه چی گفت و سامی با اون همه مریضی شاخ و شونه ول داد واسه آراس و یه چی به ترکی گفت که من با همه ندونستگیم فهمیدم فحشه و قهقهه آراس تو اون اتاق پر از هوای مریضی بالا رفت و چپ چپ نگاه پرستارو جون خری کرد

زنگ تلفن سامی تو سکوت چند دقیقه ای اتاق و کم شدن اون درجه . سنگینی نگاه

مکالمش با سایه انگار تازه از خواب بیدار شده بیشتر از سه دقیقه طول نکشیده با دکتر وارد صحبت شده نسخه رو داده دست آراس گفت: برو .بگیر ما هم میریم طرف ماشین

آراس هم ابرو بالا انداخته منو اشاره زده با اون لهجه نمکپاشش گفت: ترانه .با من میاد

سامیار - شما یه سر فعلا برو شرکت ببین چه خبره؟

خنده آراس و اخمای تو هم کش من و مته جوجه اردک دنبال سامی
افتادن

ترسا رو تا جای ممکن پوشونده و حتی پالتوش هم در اختیار پوشش ترسا
گذاشته لبای تبارشو چسبونند به اون گونه مخمل وزیر لب با اون ولوم یه
روز من عاشق گفتم: جون بابا مریض شده؟ الهی بمیره بابا

یه روز هم نخواست واسه من بمیره این بابای ترسا

به اون ماشین شاسی بلند سفید من ندون اسمش رسیده ترسا به بغل با
ریموت درا رو باز کرده نگاهشو به من معطل داده گفت: سوار شو دیگه، هوا
سرده، نمیخوام دیگه تو سرما بخوری

با اکراه در ماشین باز کرده خودمو از اون غول بالا کشیده ترسا رو با اون
پالتوی پر از عطر مخصوص سامی به بغل کشیده فکرم رفت به آخرین بار با
سامی تو یه ماشین بودن، جلو محضر، آخرین وداع

نیم نگاه طرفم انداخته، کیسه داروها رو از آراس گرفته، هرچی توصیه
داشته به ریشش بسته راهی شد

دستش به پخش بند شده آهنگ ایرونی تو فضا پیچید و نگاه من به
نیمرخش گیر کرد

با حس عجیبی، با حال غریبی دلم تنگته"

پر از عشق و عادت، بدون حسادت دلم تنگته

گله بی گلایه بدون کنایه دلم تنگته

پر از فکر رنگی یه جور قشنگی دلم تنگته

تو جاییکه هیشکی واسه هیشکی نیست و همه دل پریشن

دلم تنگه تنگه واسه خاطراتت که کهنه نمیشن

دلم تنگه تنگه برای یه لحظه با تو بودن

یه شب شد هزار شب که خاموش و خوابن چراغای روشن

من دل شکسته با این فکر خسته دلم تنگته

با چشمای نمناک، تر و ابری و پاک دلم تنگته

ببین که چه ساده بدون اراده دلم تنگته

مته این ترانه چقدر عاشقانه دلم تنگته

یه شب شد هزار شب که دل غنچه ما قرار بوده واشه

تو نیستی که دنیا به سازم نرقصه به کامم نباشه

چقدر منتظر شم که شاید از این عشق سراغی بگیری

کجا، کی، کدوم روز منو با تمام دلت می پذیری

من دل شکسته با این فکر خسته دلم تنگته

با چشمای نمناک، تر و ابری و پاک دلم تنگته

ببین که چه ساده بدون اراده دلم تنگته

"مته این ترانه چقدر عاشقانه دلم تنگته

...نگام به نیمرخت و دلم تنگه تنگه برای یه لحظه با تو بودن

ترسای وار فته از شدت این همه آنتی بیوتیک رو تو بغلم گرفته در رو رو
سایه ساک به دست باز کرده متعجب ، اون همه تیپ و کلاسو برانداز کرده
گفتم:جایی میری؟

خم شده و لپ ترسا رو بوسیده گفت:آره واسه یه سفر کاری باید برم
.آنکارا

تنها؟ -

امیر ساک به دست از پله ها پایین اومده نیاز به جواب سایه رو جا نداشته
لب گشاد کرده واسم گفت:کاری نداری ترانه جون؟

با هم هم میخواین برین؟ -

امیرعلی - خب من میرم واسه اینکه آراس نمیتونه بره، بعد سایه هم
.تنهاست

آهان از اون لحاظ، اونوقت کی به شما این توهمو داده که میتونین با هم -
برین؟

رگ خواهر بزرگتریم بالا زده دوتاشونو پر اخم نگاه کرده دلمو به مرز
.خنکی رسوندم

سایه - ترانه وقت شوخی نداریم، داره دیرمون میشه

داداشت میدونه داری با امیر میری؟ -

امیرعلی ابرو بالا انداخته علامت پشت علامت ردیف کرد و سایه بی توجه به علایم پشت سرش واسه من ردیف شده گفت: آره، امیر با سامیار حرف زده

لبخندم فروخورده شده گفتم: که اینطور

سایه - چیزی نیاز نداری؟

داشتم به آراس میگم -

امیرعلی دستمو فشرد و سایه گونمو بوسید و من رفتن اون دوتا پنبه و آتیشو نظاره نشستیم هیچی نگفتم

حالا این دوتا بی سرخر تو شهر غریب آبروریزی بار نیارن که سامی رو این سایه قد جونش حساسه

زنگ تلفن رو مخم تاتی کرده ترسا رو با چسبوندن یه بوس به لپ ناز و من
عاشقش تو کبرش خوابونده دست به گوشی بردم و صدای خسته و
خشدار سامی تو گوشی پیچید

الو ترانه؟ -

سلام -

سرد و سخت مثل هیچ وقت حرف میرنم این روزا

خوبی؟ ترسا خوبه؟ -

ترسا هم خوبه، کاری داشتی؟ -

نه، حتما باید کاری داشته باشم که بهت زنگ بزنم؟ -

پس خدافظ -

...ترانه -

چیه؟ -

اولا جونم میگفتی -

اولا نمیدونستم فقط وسیله به پول رسیدنتم -

تو هیچ وقت بی رحم نبودی -

اقتضای سنم بود، بچه بودم، حالیم نبود -

دلگیر میشم وقتی پشیزی واسم ارزش قائل نیستی -

ارزش هر کسی رو خودش تعیین میکنه -

ترانه من میخواستم -

پس چرا سه سال پیش نخواستی؟ وقتی همه خواستن همو نخوایم چرا -

اونوقت نخواستیم؟ تو که میگفتی حرف کسیو قبول نمیکنی؟

ترانه تو میخواستی، نمی خواستم با زور تحملم کنی، تو تو اون برحه از -

زندگیت نیاز داشتی که تنها باشی، که من نباشم، من مایه عذابت بودم، ما

هر دومون به این دوری نیاز داشتیم

... سامیار -

سامی، من واسه تو سامیم -

تمومش کن، تو دیگه واسه من هیچی نیستی، تو همیشه مایه عذابمی، -
اون وقتا با بچگیم فکر میکردم من واست کمم حالا میبینم هیچ کدوم کم
نیستیم فقط به درد هم نمیخوریم، من دلم آرامش میخواد، من دلم یه مرد
میخواد که فقط واسه خودم باشه، نه سامیار تو مرد من نیستی

...ترانه -

سامیار نمیخوام دیگه هیچ وقت ببینمت -

قطع گوشی منو بغض ترکون راهی آغوش پر عشق همدم این روزام، ترسا
کرد و دلم خون گریه کن مهر اون دختر رقیب این همه سالو به خود گرفت

زنگ تلفن واسه آخرین بار و من بی توجه و رفتن تماس رو پیغامگیر

ترانه حرفاتو زدی و بی خیال من شدی، فقط یه چیز ماشین تو پارکینگه، -
جی پی اس هم داره، اگه طوری شد با اون اینور اونور برو، سوئیچش هم
گفتم سایه بذاره روش، ترانه من متاسفم

کاش میدونستی همه تاسفت بار تاسفمو زیاد میکنه

.....
 ترسا رو غذا داده جلو اون ال ای دی بزرگ نشسته پیغام رفته رو
 پیغامگیر و گوش دادم

- ترانه؟ خونه ای؟ ببین یه اتفاقی افتاده، سامیار حالش خوب نیست، ما الان
 تو دیسکوییم، همون که اون شب با سایه رفتی، ترانه سامیار اصلا حالش
 خوب نیست، ما هیچکدوم حریفش نمیشیم، اون دیوونه رو فقط خودت
 میتونی آروم کنی، ترانه خواهش میکنم خودتو برسون
- نگاه شوکه ام به تلفن بود و دلم پیچ خورده از این همه مشکل داشته و
 نداشته بابت این مرد پنج سال اخیر زندگیم

آدرس دیسکو سرراسته، چهار تا چهار راه بعد از این خیابون سکونت
 داشته درش، ماشین هم با سوئیچ روش تو پارکینگه

ترسا رو لباس پوشونده تو کریرش رو صندلی کنار راننده مستقر کرده
 پشت فرمون اون ماشین تا حالا لنگشو تو ایران ندیده نشسته و صلوات
 خرج اون همه تکنولوژی من ازش سر درنیار کرده، با اون بسم ا... زیرلبی
 سوئیچو چرخونده، با ریموت افتاده رو داشبورده در پارکینگو باز کرده، زدم

سرعت لاک پشتیم و اون ماشین من باهاش اصلا اخت نشده و ترسای تو
.خواب ناز غرق شده

جلوی اون دیسکوی سایه کش و سامیار در حال هلاک توش ترمز کرده زدم
بیرون و به آراس طرفم اومده رسیده گفتم:چی شده؟

اشاره به پشت سرش و به اون آدم بالای ابروش خون راه افتاده و مست تر
از همه لحظه های مستیش شل و وارفته رو سکو و اون راننده بیکارش در
حال شونه ماساژ دهی، زده گفت:خیلی عصبی بود، نمیدونم چه مرگشه،
فقط از جاش تکون نمیخوره و یه ریز هم اسم تو رو میبره، ترانه یه امشبو
.باهاش خوب باش، با چند نفر درگیر شد

...صدبار تو را گفتم کم خور دوسه پیمانه

جلوش وایساده دست رو شونش گذاشته نگاه خمارش رو به خود کشیده ،
بی خیال اون نبض بالا رفته تو وجودم تشرزده گفتم:مجبوری اینقدر
بخوری رو به موت شی؟

لبخندش شل ولی جذاب رو صورتش خط انداخته دست داغشو رو دست
.سردم گذاشته گفت:چه خشوگل شدی

نگام مات اون همه مستی بود و دلم پوکیده از این همه بی خیالی

...صد بار تو را گفتم کم خور دو سه پیمانہ

اشاره به آراس زده سامیارو کمک دهی کرده جای ترسا نشونده، ترسا رو به
.آراس سپرده تا خونه، حرص زده پشت فرمون نشستم

...صدبار تو را گفتم کم خور دوسه پیمانہ

سرعت لاک پشتیم و اعصاب نداشتم و اون همه مستی با خماری مایه
جذابیتش خیره نگام کرده

هان چیه؟ فکر نکنی خبریه یهو، اینا همش به خاطر سایه است -

دستش بند دستی شد که به دنده بی احتیاج دست من بند بود

دستم از اون همه داغی کنار کشیده، دل پیچ خورده و نفس بالا نیومده رو
بی خیال شده گفتم: تو همیشه همینجوری، تا مست میکنی یه گندی بالا
میاری، دعوا کردنت دیگه چه صیغه ایه؟ بابا تو الان رئیس یکی از بزرگترین
شرکتای مد ترکیه ای، حالیته؟ اینا بی کلاسیه، ایران بودی بیشتر به اینا
توجه میکردی، فقط کافیه یکی از خبرنگارا تو رو دیده باشه فردا صبح
ببین چه غوغایی تو مطبوعات میشه

...ترانه -

شل و وارفته گفتم و شل و وارفته شدم

...صدبار تو را گفتم کم خور دوسه پیمانہ

کنار اون نیمکت همدم این چند وقته شده ترمز کرده نگاه به اون همه

خماری جذاب کنش انداخته زیر لب گفتم: هوم؟

دست داغش رو پام و من شوکه خیره به اون دست

...سه ساله

سه ساله که من گرما ندیدم، سه ساله که سردم، سه ساله که داغی حروم

...شده از من، سه ساله

چه تشنه میشه یه زن واسه عطش، چه تشنه میشه یه زن واسه داغی، چه

تشنه میشه یه زن واسه گرما

نفسای تبادارش به صورتم خورده گفت: میخوامت

نگام تو نگاه میلیمتری باهام فاصله داشته نشسته، خود عقب کش از این همه نزدیکی دچارش شده و دلم پیچیده از شدتش گفتم: چته تو؟

خودشو جلوتر کشیده و فاصله رو همون قبلی با متر اژ میلیمتری رسونده گفت: ترانه مال من باش

به در چسبیده، گرماشو با اون همه نزدیکی و نفس ول داده تو صورتم حس کرده، دلمو از پیچ خوردگی و قیلی رفتن منع کرده گفتم: من خر نمیشم... تو تو احساس از حسام خیلی کمتری

گم شدن گرمی نفساش و من نگامو کنده از بهت نگاهش و داده به تاریکی شب.

...صد بار تو را گفتم کم خور دوسه پیمانه

دستم کشیده و بدنم قفل بازوهایش و شوری قطره های خیس صورتمش و صورتم و لبایی که لبامو مزه میکرد

دلم تاب این همه نزدیکی رو نداشته بعد از اون چند ثانیه حس لذت تقلا رو شروع کرده تنها چیز عایدیم شد لبای رها شدم و لبای چسبیده اون به چشمای پر اشک و بستم

...من مست و تو دیوانه ما را که برد خانه

.....

.....

با اون همه اشک ریخته رو گونه هام ترسا رو رو تخت دونفره اتاق خوابونده، بتادین و پنبه و چسب برداشته از اتاق بیرون زده، به اون کوه مستی دست به پیشونی گرفته و به کاناپه لم کاملو داده نزدیک شده .گفتم: برو خونه آراس

چشماش رو با اون همه مهربونی ازش بعید خیرم کرده گفت: اونوقت چرا؟

...سامی -

جون سامی؟ -

نفسم پرحرص پوف شده و دلم قیلی رفتنش تو دهنی خورده براق شدم تو صورتش و گفتم: سامی تو الان دیگه شوهر من نیستی، حالیته؟

خنده شلش و دراز کشیدنش رو کاناپه رو مخ راه رفته، منو به مرز جنون .کشونده گفتم: بیا برو، زخمتو میبندم میریا

چشم بسته لب کش داد و من روی میز روبروی اون کاناپه نشسته ، پنبه بتادین زده زخمشو با جمع شدن اون صورت تا حالا نیشش چاکیده تمیز کرده چسب زخمو زدم به اون زخم و حرصی گفتم:دیگه میتونی بری

نیشخند جا خوش کرده رو اون صورت کم کمک از مستی دراومده کفریم کرده دلم یه تودهنی به اون همه بی خیالی خواست که گفت:کی میتونه منو از خونه خودم بیرون کنه؟

مات موندم به اون همه پررویی و حرص زده گفتم:اینجا قصرت نیست، یکم از مستی درآیی میفهمی

مست نیستم حالیمه که اینجا خونه شماست و مال من و تویی هم که -
اصلا نداریم

...سام_____ی -

جون سامی؟ -

برو وگرنه زنگ میزنم پلیس -

زنگ بزنی، مشکلی نیست، کی میتونه منو از خونه خودم بلند کنه -

چی میگی تو؟ -

- این خونه اسما و تاکید میکنم فقط اسما به نام منه و همه میدونن همه -
چیز من مال توئه

.شوکه سقوط آزادمو روی میز انجام داده گفتم: آقابزرگم خریده اینجارو

نچ، آقابزرگت نخریده، من خریدم واسه خانومم... تو تا منو داری چیکار -
داری بقیه واست چیزی بخرن؟

خسته از این همه بی منطقی قوطی بتادینو کوبیدم به اون شیکم شیش
تیکه و حرصی قدمای بلند برداشتم طرف اتاق و سه قفله کرده درو قهقهه
.اون یاروی دل من پیچ بده رو بالا آوردم

من چرا خر میشم؟ چرا دل میدم؟ چرا خل میشم؟ چرا دوست داشتنی
میشه؟ چرا داره دوست داشتنی میشه؟ چرا بوی اوفریا نمیده؟ چرا این همه
تمنا داره؟ چرا این همه ناز میخره و پرنیاز میشه؟ چرا اون این همه خوب
.میشه و من این همه خر؟... من دلم پره از این همه چرا

.....

موهای حوله پیچم و اون تونیک و ساپورت مشکی تیپ محشر در شان
نامحرم تو خونم ساخته ازم ، نونا رو از تستر درآورده یه نگاه به میز
صبحونه انداخته زیر لب گفتم: کوفت هم زیادشه چه برسه صبحونه

نگام با حس خیرگیش تو صورتش نشست و بینیم از شدت حرص چین
...خورد و دادم تو فضای آشپزخونه پیچید که

یعنی چی لخت میگردی؟ -

یه پوزخند از همون مدلای منو به جزغالگی رسونده زده، پشت کانتر
نشسته گفت: حتما از این به بعد تو خونه خودم لباس میپوشم

...سامی -

دوست داری بهت بگم جون سامی؟ -

فکر میکنم اونقدری حالت خوب باشه که بزنی به چاک -

اوه اوه عزیزم تو که اینقده بی ادب نبودی... ببین چه کرده خانومم، ما -
راضی به زحمت نبودیم خانوم

سامی چرا عذابم میدی؟ -

نگاش مات نغام موند و لقمه تو دستش پایین اومد و من هم بی نگاه به اون همه جذابیت بالاتنه لخت رو صندلی روبروش نشسته شنیدم که گفت: من عذابت میدم؟ منی که عشقت بودم؟ منی که دارم جون میکنم تا یه بار مئه سه سال پیش نغام کنی؟ منی که دلم تو این سه سال خوش بوده به سر به راهیت و هیچکس تو زندگیت نبودن؟ منی که اگه به اینجا رسیدم واسه خاطر تو چشم آقابزرگت اومدن بوده؟ ترانه نغام کن، منم سامیار، همونی که پنج سال پیش تو اون مهمونی بین اون همه دختر چشمش یه دختر ساده رو گرفت که خندش دل میبرد از همه، من همونم که تو واسه ...خاطرش از همه چیت گذشتی، من همونم که

تو همونی که بزرگترین اشتباه زندگیم بودی -

مئه اینکه یه اتفاقی افتاده، مئه اینکه تو نبودم حسام خان فرزین بد -
جا پاشو محکم کرده

سامی نتیجه بگیر بی زحمت، کی حرف حسامو زد؟ -

تو، تویی که دیشب گفتی اعترافاش قشنگ بوده، حتما خیلی خوبه یکی -
مئه حسام فرزین آدمو بخواد دیگه نه؟

...سامی من -

تو چی؟ آره حق داشتی به یکی دل ببندی که به جا همه بی احساسیای -
 من احساس به پات بریزه، ولی یه سوال اگه این آقا اینقدر میخواستت چرا
 پاش شل شده واسه اون سرمایه گذاری آقا بزرگت تو شرکتش و بغل خوابی
 مهدیسو به جون خریده؟

سامی چی داری یه سره واسه خودت ردیف میکنی؟ من کی گفتم -
 حسامی جا پاش تو زندگی من محکمه

نیازی به گفتن تو نیست، امیرعلی گفته شب آخر هم اون رسوندت -
 فرودگاه... میدونی الان خیلی دارم جلو خودمو میگیرم تا ادا آدمای منطقیو
 درآرم و فکر کنم مشکلی نیست اگه ناموسم تو ماشین یه پسری نشسته
 .که چشمش دنبال ناموسمه

من سه ساله که نه ناموستم نه هیچ کس و کارت همیشه خواهش کنم -
 تمومش کنی؟

به اون هم همینو میگفتی؟ -

نه جالب شد، به جای اینکه من از آقا طلبکار باشم آقا واسه من شاخ و -
 شونه ردیف میکنه

پرسیدی؟ نه ترانه خودمونیم یه بار پرسیدی؟ یه بار پرسیدی تا من -
کثافت تو چشم تو جواب بدم؟ دِ خانوم من به فدای اون همه خوشگلپیت
این سامی جلو روت نشسته رو به گناه ندونسته میزنی

یه زن میفهمه -

چیو میفهمه؟ فقط بو یه عطر زنونه رو؟ خودت هم میدونی فقط شک -
داشتی ، اگه اون روز دستمو پس نمی زدی الان ترسای من و تو زنده بود و
جفتمون سر زندگیمون

تو که چیزی از دست ندادی ، هم ترساتو داری هم یه خونه زندگی توپ ، -
این ترانه است که نه میتونه دیگه ترسایی داشته باشه نه خونه و زندگی بی
منتی

کی منت گذاشته ترانه؟ -

تو این سه سال کم منت نکشیدم، حتی پول حق خودم هم با منت دادیم -
سامی، همه میترسن از اینکه ترانه به حقش برسه

ترانه تو منو داری، پولت هم صدقه سرت ، بذار خوش باشن باهاش -

لارژ شدی عجیب -

یاد گرفتم ترانه من قیمت نداره، همه زندگیم هم به پاش بریزم کمه -
واسش

خوب مسیر حرف عوض شد -

میگم بهت، به خدا میگم، فقط میخوام با خودت کنار بیای -

دستش رو دست مشت شده ام رو کانتیر نشسته خیره تو نیمرخم گفت: تو
اون کله خوشگلت فرو کن ترانه واسه سامیه، آسمون هم که زمین بیاد
سامی بی خیال ترانش نمیشه

دلَم محتاج گرماش گرماشو پس زده سراغ اون منبع آرامش رو تخرم
خواییده رفت

.....

کلاه رو رو سرش بیشتر پایین کشیده نگامو رو غمگین ترین حالت ممکن
تنظیم کرده گفتم: حالا یه دو روز بیشتر میموند که واسش بهتر بود، این
پرستاره خودش هم بلد نیست جمع کنه چه برسه این فسقله خوشگله رو

آراس خنده رو بابت این همه نق و نوق من به جون خریده، بینیمو کشیده
گفت: یه فکری هم به حال باباش بکن بیچاره دلش واسه دخترش تنگ

شده، شما هم که نزدیک شدنشو به اینجا ممنوع کردی.... بعضی وقتا همه چی اون چیزی نیست که ما میبینیم

لبامو با دلخوری جلو داده گونه مخملی ترسای تو بغل آراس وول زده تا فرجی بشه نزول اجلال کنه تو بغل منو بوسیده گفتم: مواظبش باش

خوشحالم که اینقدر دوشش داری -

اون هیچ ربطی به خصومت من و سامیار نداره -

اتفاقا ترسا درست وسط خصومت شما دوتاست، شاید اگه ترسا نبود تو - هم این همه سامیارو پس نمی زدی

تو چی میدونی از زندگی من و اون؟ -

اونقدری میدونم که تو همه تقصیرا رو فقط انداختی گردن سامی و یه - طرفه به قاضی رفتی، شاید من بیشتر از اینکه یه ایرانی باشم یه ترکم ولی یه مادر ایرانی به من یاد داده که یه زن ابرونی همیشه با گذشته

فارسیت خوبه -

- نمیخوای در موردش حرف بزنیم و من دیگه باید برم، باز هم بابت این -
مدت که خوشگل عمو رو نگه داشتی ممنون

باز هم ترسا رو بوسیده دل بریده به زور از اون همه موج مهر من به دام
کش ساطع شده ازش گفتم: برو دیگه

لبخند به اون همه عشق من به اون نیم و جب قد و بالا زده و رفت... رفت و
من دلم رفت با اون رفتن اون همه آرامش این چند روزه

.....
.....
امیرعلی قدم محکم حروم پله ها رو کرده بی خیال به سایه با اخم
براندازش کرده نگاه انداخته گفتم: طوری شده؟

- پسره امل عهد دقیانوسی حالمو به هم میزنه -

- چی شده باز؟ شما که به مراحل خوبی رسیده بودین، فقط مونده بود -
پاتون تو تخت هم واشه که بعید نمیدونم با این سفر اخیر

- آره اون که صد درصد با این اخلاق گند این بشر آشغال -

.خب بنال ببینم چی شده؟ دلمونو صابون یه عروسی زده بودیم -

- اگه این عوضی میذاشت آره، ولی مساله اینه که اون همون کثافت سه -
سال پیشه

چی داری میگی واسه خودت؟ -

...تو بغلم ول شده، هق زده، دلمو ریش کرده نالید که

ترانه اون...اون سر من داد زد -

دختر لوس تو بغلم جا خوش کرده و این یه ماه رابطه خوب با امیرعلی
برقرار کرده رو عقب زده عاقل اندر سفیهی نگامو حرومش کرده گفتم: برو
بمیر

.منو کنار زده راهی نشیمنم شده گفت: اون مرتیکه بره بمیره

- سایه قبول کن زیادی نازدونه بارت آوردن -

.خواهرشوهر میشما -

.شوهر داشته باشم بعد تو خواهرشوهر شو -

منو چی فرض کردی؟ خبرای این خونه قبل از هر کس به من میرسه، مثلا -
میخوای باورم بشه داداش هات که نه کوره من یه شب تا صبح اینجا بوده و
هیچ غلط اضافه ای نکرده اونم تو اوج مستی؟

غلط اضافه ماشینو فاکتور گرفته میشه گفت یه شب تا صبح با اون همه
هاتی جلو خود گرفته تا پشت دراتاق هم نیومد این داداش کوره سایه

- همه که مته شما دو تا بیشعور نیستن کلا تو کار اعمال منافی عفت باشن -

- آره جون عمت، من هم که اصلا داداشمو نمیشناسم که تا اسم ترانه میاد -
چطور آب از لب ولوچش آویزونه

.گمشو تو هم -

- همچین بدت هم نیادا -

سایه به جا این حرفا بنال ببینم چه گندی کاشتین جفتی؟ -

گندو اون مرتیکه کاشت...!!! پسره بی شعور دیدی چطور آبرو منو برد؟ -

والا من ندیدم -

ترانه پسره بی شعور منو سکه یه پول کرد جلو آراس -

درست حرف بزن خب -

لندهور هر دمبیل -

کی؟ آراس؟ -

نه بابا آراس به این ماهی ، اون امیره رو میگم -

تا چند روز پیش که امیرم اینا بود -

ترانه آراس زنگ زده بهم این امیر گوشیه برداشته راس راست به این بده -
خدا میگه خوش ندارم دیگه به گوشه سایه زنگ بزنی، آخه آدم تا چه حد
نفهم؟

پقی زیر خنده زدندم پیست پاتیناز رو مخ سایه راه انداخته، کل حرصشو با
یه نیشگون از گوشه رونم خالی کرد

ترانه دارم جدی حرف میزنم، من چطور دیگه تو چشم آراس نگاه -
کنم؟ بابا این پسره کلا تو این خطا نیست، چهار سال پیش عاشق یه دختره
شد که سرطان داشت ، شیش ماه بعدش هم دختره مرد

بمیرم الهی -

واسه من؟ -

نه بابا تو که آدمی نیستی واسه آراس میگم، ای جونم چقدر سخت -

یه بار با من همدردی نکنیا، به خدا راضی به این همه غصه خوردنت -
نیستم

آخه غصه چیو بخورم؟ اون امیرعلی باید یه نمه رگ و ریشه این دوتا -
رفیق قیصر منشش تو تنش باشه یانه؟ بابا مهسا پس چی بگه که تا سوپر
مارکت محل میخواد بره باید صدبار به شادمهر جواب پس بده، آراس درک
میکنه، من مطمئنم، بابا این امیر بنده خدا حساس شده، خود تو هم
حساسش کردی

بره بمیره با این حساسیتش -

بعدش چی شد حالا؟ -

خب من گفتم تو حق نداشتی با آراس اونجوری حرف برنی اون هم گفت -
هر جور دلش میخواد حرف میزنه، داد زدا

الهی بمیرم این هم یه جو غیر تو داشت بچم -

اینقده بدم میاد طرفشو میگیری، امیرعلی عادت کرده هرچی داره مال -
خودش باشه، بسکه نر بارش آوردن، بچه یکی بودن همینا رو داره دیگه

دست شما درد نکنه -

تو رو که لوس بار نیاوردن، والا ما تنها لوسی که از تو اوایل ازدواجت -
دیدیم آشپزی بلد نبودنت بود

حالا چیکار میخوای بکنی؟ -

فعلا نمیخوام قیافه نحسشو ببینم -

آره جون ترانه -

ترانه شاید زیادی خوب باهاش تا کردم که اینقده پررو شده ، نه؟ -

نمیدونم خود من فعلا اونقده دچار شوکم که نمیتونم هیچ راهنمایی در -
راستای این امیرعلی برات به عمل بیارم

ترانه از ماها دلخوری؟ -

واسه چی دلخور باشم؟ -

واسه اینکه کشوندیمت تا اینجا؟ -

من فعلا یه کم با آقا بزرگم قاراشمیشم و میدونم تا آقا بزرگم چیزی نخواد -
اون چیز اتفاق نمیفته، اگه اینجام همش برنامه آقا بزرگه، نمیدونم واسه چی
ولی خیلی میخوام ببینمش و ازش بپرسم

ترانه فقط یه خواهش ازت دارم، به حرفای سامیار گوش بده، پشیمون -
نمیشی

تو فعلا برو بخواب و به جا من یه خاکی توسر خودت بکن -

من که بی خیال امیرم -

آره منو کفن کنی -

خندیده تو پیچ راهروی منتهی به اتاقای خواب گم شد

...اگه عاشقت نبودم پا نمیداد این ترانه

.....

کنار امیر روی اون پله های سنگی نشسته به حرکت بازی انگشتاش با اون آیفون مشکی تو دستش خیره شده گفتم: چته؟

بی نگاه بهم گفت: به نظرت من املم؟

شونشو تو پنجه فشرده، از انفجار خندم جلوگیری کرده گفتم: بی خیال
پسر.

اگه دلت میخواد بخندی، بخند -

خندم تو دل لابی پیچیده خنده اون هم در آورد

حس میکنم خیلی احمقانه به یه دختر لوس و زیادی آزاد دل بستم -

اوه اوه مواظب حرف زدنت باش، اون دختر یکی از رفیق فابریکای منه که -
خیلی هم واسم عزیزه

فکر میکنم از اون عشق سه سال پیشش هیچی نمونده -

حس نمیکنی یه کم خودخواهی؟ به نظرت سایه هیچ وقت میتونه -
توهینی که تو بهش کردیو فراموش کنه، یادت نره که سایه کیه، سایه کم
کسی نیست، همین حالاش هم کم کشته مرده نداره

- مگه من چی گفتم، خوش ندارم کسی که این چندوقته همه فکر و ذکر کم شده اینقدر راحت با یه پسر اجنبی رفت و آمد کنه، حرف بدی میزنم؟
- اینو نمیدونم ولی میدونم عوض شدی، تو بیشتر منطقی عمل میکردی تا احساسی.

.آراس رو مخمه -

اون پسر جز خوبی مگه چه کرده؟ -

.طرف من باش دیگه -

میخوای چی کار کنی؟ -

.نمیدونم، شاید تا آخر اون هفته برگردم -

.چقدر راحت میخوای جا بزنی -

- میخوام فکر کنم، میخوام فکر کنه، ما عین جوونای بیست ساله رام هم شدیم.

.همه قشنگی عشق به یهویی بودنشه -

بی خیالم با همون گوشی درگیر تو دستش راه واحدشو گرفته تو نیمه راه زده رو استپ گفت: من دلم عشق یهویی اونو میخواد، اون سرد شده ترانه، اون سایه سه سال پیش نیست که غرورشو گذاشت کف دستش و گفت میخوام، من تو این سه سال هر دختری رو که دیدم با اون سایه پر دل و جربزه بی غرور مقایسه کردم و هر بار بیشتر دلم سرید واسه اون سایه، من با این سایه امروز غریبه ام، من سایه ایو میخوام که یه بار دیگه به جا نیش و کنایه بگه میخوام

لبخد رفته رفته رو لبم جا افتاد و اونم به راه افتاد

...اگه عاشقت نبودم، پا نمیداد این ترانه

دلم پیچ خورده، گرما تو جونم افتاده، از کنار اون همه مدلای لباس خوش هیکل گذشته خودمو پرت کردم تو آسانسور

من و اینجا اومدن اونم با چشمای پر کنایه سایه و تنها گذاشتنم دم در به بهونه چندتا کار داشته و نداشته و من تنها راهی دفتر سامی شده و دلی که اصلا تو دلم نیست

جلوی میز منشی تا او مدم یه چی دست و پا شکسته به انگلیسی حالی اون همه لوندی و تیپ مکش مرگ ما و بیشتر مخصوص مهمونی شب کنم در اتاق باز شده سامی با اون همه جذابیت نیش منشیشو چاکونده تو کادر در جا شده واسم جذاب ترین لبخند عمرشو پرده برداری کرده با چند قدم بلند خودشو بهم رسونده گفت: چه اعجب قدم رنجه کردی؟ میگفتی گاوی... گوسفندی

بادست کنارش زده از قاب در گذشته خودمو رو نزدیکترین مبل استیل با روکش چرم ول کردم و در اتاقو اون بسته گفت: چی شده یاد من کردی؟

یاد تو؟ فکر نمیکنم زیاد یادت مهم باشه، نه که بیست درصد اینجا مال -
منه گفتم یه سرکشی چندوقت یه بار شاید بدک نباشه

یه پوزخند محو نشسته رولبش وکشوندن خودش تا مبل روبروی من و مثل همیشه جلو من راحت ترین لم ممکنو به مبل داده گفت: خب چه خبر؟

نگامو میون ترکیب رنگ سفید و طلایی اتاق گردونده گفتم: خبری نیست
.... ترسا بهتره؟

پوزخندش اینبار شفاف تر قد علم کرد رو اون صورت جذاب دختر به دام کش و قبل توجیح به کار برده ذهنی من گفت: ارزش بچم خیلی بیشتر منه ، نه؟

خب فکر نمیکنم من و تو صنمی داشته باشیم -

چند شب پیش که تو بغلم گرفته بودمت حس نمیکردم بی صنم تو بغلم -
آروم شده باشی

صورتتم از فشار اون همه خون دوئیده توش به قرمزی زد و لبخند جای
پوخنندو رو اون لبا گرت

دیوونه همین کاراتم خانومم -

این میم ته خانوم که رو لب ت میاد دق میده منو سامی

از سر جا بلند شده پشت اون شیشه های سرتاسری ، به خیابون پر رفت و
آمد زیر پام خیره ، گرمی حضورشو پشت سرم حس کردم و دستاشو که
دور شکمم حلقه شد و سرش که میون موهای بازم فرو رفت و نفساش که
بلند و کشدار شد مته همه وقتای با من بودنش وجودمو احاطه کرد

نفسم به شماره افتاده بابت این همه نزدیکی خودمو از حصار اون همه گرما و عطش خلاص کردم و صدای من عاشق کن سه سال پیشش تو گوشم...نشست که

سه ساله حسرت به دل این عطر تنتم، دوری که میکنی عطشم بالا -
میزنه، من لاشی نیستم ترانه ولی کنار تو عادت به مراعات ندارم، من کنار
تو یادم میره یه وقفه سه ساله ای هم این وسطا بوده

من نیومدم اینجا که حرفای مذخرفتو بشنوم ، اومدم که یه کم از بی -
حوصلگی بیرون پیام و یه حالی هم از ترسا بپرسم

بانو نکن با من اینجوی، من طاقت تو چشم تو حقیر بودنو ندارم -

تو تو چشم من حقیر نیستی...فقط دیگه به چشم من نمیای -

با تیکه اول جلم لبخند رفته رفته رو لبش جا خوش کرد و با نیمه دوم
چشمش از شدت حرص بسته شد

از کنار اون همه جذابیت گذشته کیفمو از رو مبل چنگ زده دستم رو
دستگیره در با اون صدای من عاشق کن سه سال پیشش خشک شد

- ترانه من اینقدر بی رحم نبود، ترانه من خانوم بود، ترانه من بدی که -
میدید صد برابر خوبی خرج میکرد، ترانه من اهل گوشه کنایه نبود
- ترانه تو سه سال پیش مرد، خودت ترانتو نخواستی -

- ترانه منو نخواست، من که پا همه چیش وایسادم، من که دلم میرفت -
واسه یه خندش اون روزای آخر، ترانه خودشو دریغ کرد
- نمیدونم چرا همیشه ته همه بحثای زندگی من ، من مقصرم، همیشه -
...ترانه نفهمی خرج داده، همیشه ترانه

گرمی دستش رو دست به دستگیره گیرم نگامو تا اون همه غم نشسته تو
نگاش بالا آورد

- ترانه من هیچ وقت مقصر نیست -

نمیدونم چرا هر کی از راه میرسه رو من حس مالکیت داره؟ -

من هر کسیم؟ -

- دقیقا میتونی تشریح کنی برام که جایگاهت تو زندگی من چیه؟ -

جایگاه خودمو تو زندگیت نمیدونم، ولی جایگاه تو تو زندگی من همه -
عمرمه، جونمه، همه چیزمه، من اهل گذشتن از عمر و جون و همه چیزم
نیستم.

نگام به اون همه شفافیت سیاه چمشاش خیره گفتم: من هم اهل خر شدن
دوباره نیستم، حتی اگه باوجود ترسا باشه

چند روز دیگه همه چی معلوم میشه اون وقت میبینیم که کی قراره پا -
پس بکشه از حرفش

واسه اون روز خودتو آماده کن -

اگه با شنیدن حرفام باز هم جوابت منفی بود من خودم برت میگردونم -
ایران

پس بهتره چمدونمو آماده کنم -

زیاد مطمئن نباشه خانومم -

باز بند کرد اون میم اضافه رو به ته خانوم و باز دل من غش رفت و باز من
زدم تو سر این دل

دستشو پس زده از دفترش زدم بیرون و نگاه پرکینه منشی رو پوزخند
بارون کرده دلم خوش شد

....اگه عاشقت نبودم پا نمیداد این ترانه

.....

.....

نگام به ان دوتا میرغضب سر میز نشسته بود و نگاه آراس به بازی فوتبال
پخش شده از تلویزیون

آراس - اتفاقی افتاده تو سفر؟

همونجور مات تلویزیون گفت و نگاه سایه کامل و امیرعلی زیرچشمی
نشونش گرفت

امیرعلی - شما شامتو بخور

آراس - شاید شامای آخرمون باشه، سامیار میخواد شعبه آنکارا رو بسپاره
دست من

سایه - یعنی باید بری؟

.آراس - خودم خواستم

.سایه - تو همه زندگیت اینجاست

.آراس - چرا سختش میکنی سایه؟ من تو آنکارا خاطره های خوبی دارم

.سایه - دلمون برات تنگ میشه

.آراس - به قول خودت هندیش نکن

.امیرعلی - واسه چی حالا یهوئی؟

.آراس - چندماهه دارم با سامیار بحث میکنم، خسته شدم از مدل بودن

.حیفی به خدا، تو حالا حالاها قیافت از اون تو دل بشیناست -

.آراس لبخند خوشگلشو مهربون تو صورتم داده گفت: من هیچ وقت علاقه

.ای به این کار نداشتم، من با طراحی راحت ترم

.سایه - موفق باشی

نگاه امیرعلی بی تفاوتی سایه بابت رفتن آراسو خیره نظاره نشسته
صندلیشو از پشت میز پس زده گفت: ترانه شام خوبی بود، باید برم
چمدونمو جمع و جور کنم، شب خوش

نگاه سایه ناباوری خرج راه رفته امیر کرد و سوال نگاهی منو نشونه رفت

آخر هفته داره برمیگرده -

آراس - سایه دیر بجنبی رفته

سایه - چی میگی تو؟

آراس - اگه دوسش داری اشتباه منو نکن، دل دل نکن

سایه میزو مته اون امیر ترک کرده نگاه منو به ظرفای نشسته کشوند و

آراسو خندونده گفت: نترس، کمکت میکنم

این دو تا لنگه همن، جفتشون بی شعورن -

آراس - عاشقن بابا، تو که خب درکشون میکنی

ولی خدایی فارسیت خیلی خوبه، لهجه رو داری ولی خیلی خوب حرف -
میزنی

خنده اون و نگاه من مات اون همه غم چشماش، تو که از ما عاشق تری

....اگه عاشقت نبودم پا نمیداد این ترانه

.....

نگام رو چمدون امیر و نگاهش به واحد سایه در نوسان ، گفتم: حالا نمیشد
یه کم بیشتر فکر کنی؟

من سایه رو میخوام نه غرورشو، اگه اون سایه رو دیدی بگو پرواز من تا -
سه ساعت دیگه است

شونه سمت راستم تکیه به چارچوب در زده، خیره شدم به اون همه اعتماد
به نفس روبروم و با اون کج خند لبام گفتم: نه بابا، رودل نکنی شما، همیشه
باید سایه کوتاه بیاد؟

من نگفتم کوتاه بیاد، من میگم خودش باشه تا من دنیا رو به پاش بریزم -

سایه یه بار ازت خورده، دیگه کشش دفعه دومو نداره -

- چطور همه از تو انتظار دارن یه بار دیگه فرصت بدی به سامیاری که هر -
چی بدبختی کشیدی زیر سر اون بوده
- زیر سر اون بوده و انتخاب غلط خودم -
- چرا سایه نباید مثل تو واقع بین باشه؟ -
- واقع بینی من نتیجه سه سال تنهاییمه و گلیم خودمو تنهایی از آب -
بیرون کشیدن

ترانه تمومش کن ، من دیگه فرصت ندارم -

دست سردش رو شونم نشست و چمدونو از رو زمین برداشت و باز یه نگاه
به در بسته اون واحد من مطمئن که سایه پشتش فال گوش وایساده ، کرده
رفت ،،

ده دقیقه به مسیر رفتنش خیره سایه ایو دیدم که تو چارچوب در نشسته
دونه دونه اشک میریخت و دل بیتاب اون مرد رفته بود

خودت خواستی، پس چرا گریه؟ -

نمک نشو واسه این زخم -

این زخمو خودت زدی، سایه هر دو تون اشتباه کردین، اون سه سال -
پیش و تو حالا

دستم شونشو فشرده هق هقشو هوا برد

دست انداختم دور شونش کشیدمش تو بغلم و هق هقش تو سینم خفه
شده گفتم: دوسش داری؟

عاشقشم ترانه -

ما سه ساعت فرصت داریم -

نه ترانه، اون اگه منو میخواست نمیرفت -

اون تو رو خواست و اینبار تو نخواستیش -

طرفش نباش دیگه -

سایه تو میتونی اونو برگردونی فقط کافیه بری دنبالش، اون تو این سه -
سال عاشقت شده، تو ندیدنت عاشقت شده، نذار تو ندیدن دوبارت دلسرد
بشه

از تو بغلم بیرون رفته بینیشو بالا کشیده گفت: فقط فرصت داری پنج دقیقه آماده بشی

چی؟ -

فقط یه بار دیگه شانسمو امتحان میکنم، فقط یه بار -

ضربتی تصمیم گرفتنش خنده رو لبم پهن کرد و از جام بلند شدم

دنبال اون همه شتاب به کاربرده تو حرکاتش افتاده ، گفتم: نه به اون منم
منم گفتنات نه به این خاک تو سر بازیات

ترانه ساکت باش ببینم چه گلی به این سر وامونده میگیرم -

خب بگیر مگه من جلوتو گرفتم؟ -

ترانه اوناهاش ، حالا چیکار کنم؟ -

مسیر انگشت دراز شدشو دنبال کرده رسیدم به اون مرد تکیه زده به
پشتی صندلی فلزی سالن انتظار

- اینجا وایسا نگاش کن تا بره...خب خله پسره داره میره تو اینجا وایسادی -
واسه من میگی چی کار کنی؟...برو دیگه

کجا برم؟ -

برو دستشویی از استرست کم بشه...خب برو یه چی بهش بگو -

امشب شوخیت گرفته توهم -

بسکه شوتی -

ترانه خودمو خرد نمیکنم اگه برم؟ -

یعنی میخوای بگی این همه بنزین الکی سوزوندیم تا بیایم اینجا؟ -

....ترانه _____ ه -

جون ترانه؟ -

داره میره -

خب برو، یه عمر پشیمونی به جون نخر -

.تو هم بیا -

...باشه دختر مامان، بدو مامانی ، بدو -

قدمای نامطمئنش کنار قدمای بلند و تند من برداشته تو دوقدمی امیرعلی
.و پشت سرش رو استپ زدیم

.سایه - امیر

مکت امیر و گردشش به طرف اون امیر گو و خیره تو صورت اون امیر گو با
.اون لحن پرناز و ولوم مرد افکن

ناباوری نگاه امیرو با نیش باز خیره نگاه کرده، نوسان دادم نگامو بین سایه
.نگاه گریزون کرده و امیر با اون لبخند کنج لب خیره نگاش کرده

امیرعلی - اومدی خداحافظی؟

.سایه - اوهوم، دیدم بعضیا بی معرفتن من پیام خداحافظی ازشون

پوزخند جای لبخندو رو لبای امیر گرفته منو واسه یه نیشگون از پهلوی
.سایه ترغیب کرد

امیر علی - خب دیگه من باید برم، مراقب ترانه باشین

عقب گردش واسه رفتن به دو قدم هم نرسید

سایه - فقط مراقب ترانه؟

امیر از سرشونه یه وری سایه رو نگاه کرده گفت: چی بگم دوست داری؟

سایه - هیچی... من هیچی دوست ندارم... داره دیرت میشه

دهنم باز موند از این همه کله شقی این دو تا مخ تو مخچشون نبوده

چند قدم دور تر شدن امیر و سایه یهو جو تمام وجودشو صاعقه زده

سایه - به نظر تو اگه یه دختر واسه بار دوم از یه پسر خواستگاری کنه

خیلی بده؟

دهنم باز تر از حالت قبل با سرامیکای کف یکی شده به اون منبع این همه

حالات میمیکیم خیره زیر لب گفتم: سایه دیوونه شدی؟

امیر علی رو پاشنه پا چرخیده قدمای آروم و حوصله سر بر طرف سایه

برداشته، یه دستشو به جیب بند کرده گفت: اگه پسره دختره رو تا سر حد

مرگ دوست داشته باشه ، نه ، چرا بد باشه؟...اگه اون پسره مته من دیوونه
سایه خانوم باشه هیچ اشکالی نداره

لبخند رفته رفته رولب سایه نشست دستاش روی سینه چلیپا شده
خودشو یه کم جلو کشیده خیره چشمای امیرعلی گفت: پس دوسم داری

امیر هم اون لبخند رو کنج لب حفظ کرده خودشو مته سایه جلو تر کشیده
و صورتشو تو پنج سانتی صورت سایه نگه داشته و خیره چشمای سایه
گفت: شک داشتی؟

از این همه نزدیکی مطمئنا تهش به یه صحنه خارج از بعد شرعی رسیده،
ترسیده گفتم: بسه دیگه

نگاه هر دو متعجب باز با همون فاصله من حرص ده به طرفم برگشت و امیر
گفت: ا تو هم اینجایی؟

چشمام از این هم کوری یارو گشاد پرحرص نفس فوت کرده گفتم: بریم

امیرعلی - این چرا اخلاقی اینجوری شده؟

سایه ناز قاطی اداهش کرده شونه بالا انداخته گفت: نمیدونم

امیر چمدونو با یه دست بلند کرده، دست دیگشو دور شونه سایه انداخته، اونو به خود فشرده جلو جلو راه افتاد و من هم از قافله عقب افتاده دنبالشون دوئیدم و سایه سوئیچ اون ماشین ظرفیت دونفرو داشته رو واسه امیر پرت کرده گفت: نظرت با یه دور دور چطوره؟

امیر هم سوئیچو تو هوا قاپیده گفت: بالاخره قراره پشت این خوشگله بشینم... با پیشنهادات موافقم

هر دو سوار شدن و یه کم که گذشت با سنگینی اون همه عصبانی های نگام متوجهم شدن و امیر با یه لبخند بچه خر کن از ماشین بیرون زده کنار یه تاکسی وایساده یه کم پول بهش داده و حرف زده به من گفت: میبرتت .خونه ترانه، خیالت تخت، حساب هم کردم

دیگه فکم از این همه گشاد شدن دم به دقیقه درد گرفته پرحرص از کنارش گذشته گفتم: بچه پررو

قهقهه خنده اون و من باز حرص زده

اگه عاشقت نبودم پا نمیداد این ترانه

...بی خیال بد بیاری، زنده باد این عاشقانه

.....
.....
سایه رو کنار زده گفتم: گمشو اونور حوصلتو ندارم

حالا مثلا قهری؟ -

نه جونم از اون همه تعارفی که واسم برداشتین و پرتم کردین تو یه -
تاکسی فکستنی فوق العاده متشکرم

تو که نمیخواستی سر خر ما بشی؟ -

به نظرت خان داداشت بفهمه ماشینی که به تو داده تا در اختیار من باشه -
شده وسیله عشق و حال شما دو تا جوجه چی کار میکنه؟

این کریا رو واسه من نخون که اصلا بهت نمیاد، حالا هم بیا این تلفنو -
جواب بده از ایرانه

گوشی رو به گوشم چسبوندم و گفتم: الو

سلام ترانه -

سلام، چطوری؟ -

هیچی، فقط منتظرم این شادی کنکور شو بده بیایم سرت خراب شیم، تو -
چه خبر؟ از سامیار؟ سایه؟

سایه رو که خودت اومدی اینجا میفهمی، سامیار هم خبر خاصی نداره -

ترانه حسام دیشب رسیده ترکیه، واسه یه همایش اومده -

دلَم پیچ میخوره و نفسم پشت دندونام سد میبندد

ترانه آدرستو از شادمهر گرفته یه سر بهت بزنه، فکر کنم امروز بیاد -
سراغت

قدمش سر چشم -

نمیخواد خودتو اذیت کنی، بد ادا نیست، نون پنیر هم باشه میخوره -

میدونم که بد ادایی جزء اداهش نیست

خب دیگه گلم کاری نداری؟ -

نه سلام به شادمهر برسون -

.بزرگیتو می‌رسونم، بوس ، بوس -

.خداحافظ دیوونه -

.دیوونه صدای غمگین ، شده واسم معما

.....

.....

.موهام رو پشت گوش زده به اون همه استرسم تو آینه نگاه کردم

.زنگ در که میخوره دلم هم باهش پیچ میخوره

.تصویرشو تو آیفون دیده کلید رو زدم و جلوی در به انتظار اون آدم خوش
پوش با یه لبخند جذاب از پله ها بالا اومده شدم

.قدماش رو بلندتر برداشته روبروم وایساد و خیره تو صورتم با اون همه
نفس گرم هدیه کرده به صورتم گفت: سلام خانوم

.یه لبخند دوستانه مئه همه روزای کنارش بودن به روش پاشیدم و اون با
همه مهربونی مختص منش گفت: رامون نمیدی تو خونت خانوم؟

از جلوی در خودمو کنار کشیدم و اون با دست اشاره زد اول من و من هم با همه اون استرس راه افتادم و پشت کانتر آشپزخونه وایساده خیره به اون همه خوش پوشی گفتم: چی میخوری؟ چای، قهوه، آبمیوه
یه فنجون قهوه -

قهوه جوشو راه انداختم و خودمو با چیدن شیرینی های خرید سایه تو ظرف سرگرم کرده گفتم: خب چه خبر؟

صداش نزدیکم و به فاصله یه قدم ازم شنیده شده گفت: خبر از این مهمتر که دلم خیلی تنگت بود؟

از این همه مهربونی قاطی صداش فرار کرده ظرف شیرینی رو به دست گرفته راهی نشیمن شدم

تیر خلاصم شد سوالم و راست خورد وسط اون همه حساسیت حسام

مهدیس خوبه؟ چی کارا میکنه؟ -

اخماش تو هم کشیده و دل من مچاله از این همه بی عشقی، مهدیس هم بیچاره است

خوبه، جالب مسیر حرفو عوض میکنی، با بدترین موضوع ممکن -

من برم فنجونای قهوه رو بیارم -

آره فرارکن -

تو آشپزخونه نفس حبس شدم آزاد شد و سینی رو به دست گرفته روی دورترین مبل نسبت به اون نشستم و لبخند زینت اون همه استرس صورتتم کردم و گفتم: همایش خوب بود؟

برای وقت گذرونی آره، جات تو شرکت خیلی خالیه -

تو این مدت اونقدر استراحت کردم که مزش رفته زیر دندونم -

امیر علی بر نمیگرده ایران؟ -

اومدم جواب بدم که زنگ در نداشت و دلم خوش وجود یکی میون تنهایی من و اون همه مهربونی نگاه حسام شد

در رو روی امیر اخم تو هم کشیده و سایه حسابی به خودش رسیده باز کردم و نگاه نگرانم رفت به اون همه غیرت تازه به خروش اومده این امیر

مراسم خوش و بش اون سه نفر به چند دقیقه بسنده کرد و همه دور هم نشستیم و سایه با چشم و ابرو اشاره زد به خوش تویی تنها نوه پسری خاندان فرزین

امیر علی - چه خبر از کار و بار حسام؟ شنیدم کارت سکه شده

حسام هم همه اون غرور فرزین ها رو به نمایش گذاشته گفت: کار من همیشه سکه بوده

ابروهای امیر بالا رفت و لبه‌اش با یه لبخند استهزاء آمیز از هم باز شد

امیر علی - اونکه صد در صد

سایه - خب چه خبر از خونواده؟ مهسا چطوره؟

حسام - خوبه، زیادی خونه دار شده، از مهسا همیشه بعید بود اینجور خانومی بشه

جرات داری یه کلمه از این حرفاتو جلو مهسا بگو -

حسام مثلا خندید و امیر گفت: ترانه یه ناهار نمیخوای به ما بدی؟

خوشحالی نگام بابت کمتر شدن حضورم کنار مهربونیای نگاهش رو فقط خود
حسام دید و پوزخندش دلمو به هم زد

.....

اشاره سایه رو به ظرف کم خورده ام دیدم و بی خیالش شدم که حسام
گفت: نمیخوای برگردی؟ فکر نمیکنم زیاد اینجا کاری داشته باشی؟

سایه - اتفاقا ترانه اینجا خیلی بهش خوش میگذره

...آره جون تو

نه خب ، سایه راست میگه اینجا بهم خوش میگذره، تو کی برمیگردی؟ -

حسام - امشب

چه زود -

حسام - فکر میکنم همین اندازه هم زیاد به مذاق خیلیا خوش نیومده

نگاش امیرعلی رو نشونه گرفت که با اخم به سخنرانی غرای حسام گوش

میداد

سایه - این چه حرفیه؟ ما خیلی از حضور تون خوشحالیم، اصلا ترانه این همه تدارک فقط واسه شما دیده

حسام - در اینکه ترانه فوق العاده مهمون نوازه شکی نیست

متلک میگه و کنایه نگاش رو کنار اون همه مهربونی به طرفم پرتاب میکنه

امیرعلی از پشت میز بلند شده گفت: ترانه ناهار محشری بود، من میرم یه کم استراحت کنم

سایه با نگاه بدرقش کرد و سوال نگاش منی رو نشونه رفت که خودم هم تو حل این همه مجهول زندگیم پر از علامت سوال بودم

سایه هم از پشت میز بلند شده صد در صد تصمیم به سراغ امیر رفتن گرفته، گفت: منم امروز خیلی خسته شدم، ترانه ناهار خوبی بود

لبخند متزلزم به روش پاشیده شد و صدای در تو گوشم پیچید

ظرفش رو به دست گرفته راهی آشپزخونم شد و گفت: خاتون خیلی دل تنگته

منم دل تنگم -

فقط دل تنگ خاتون؟ -

حسام میشه ادامه ندی؟ -

تو هیچ وقت نداشتی ادامش بدم -

هیچکس نخواست که ادامش بدی -

بی حرف کنار هم میز رو جمع کردیم و کنار سینک کنار هم وایسادیم و اینبار من گفتم: برو بشین، چیزی نیست، خودم میشورم

با هم میشوریم -

از لبخند شفاف شده توچشمات فرار کرده بی حرف ظرفای شسته رو به دست مهندس فرزین می سپردم واسه خشک کردن

اولین بار که خونه آقابزرگ بعد از این همه سال دیدمت برام عجیب -
بودی، همه میگفتن ترانه دختر شلوغیه ولی تو خیلی ساکت بودی، مته
حالا

چی بگم؟ -

- یه چی عوض شده... یهچی تو نگاه تو عوض شده، اون ترانه ای نیستی -
که از ماشین من پیاده شد و خداحافظی کرد، یه برق عجیب تو نگاهه

بی خیال، چرا دری وری میگی؟ -

...ترانه من هنوزم -

نگو حسام، خیانت نکن -

- چرا، بذار بگم، من هنوزم اونقدر عاشقت هستم که اگه یه ذره مطمئن
باشم که تو هم منو میخوای بزخم زیر همه چی و همه زندگیم بشه تو

حسام خواهش میکنم -

هر جور تو بخوای -

ظرفا که تموم میشه من یه لبخند دوستانه میزنم باز و میگم: با یه پیاده
روی چطوری؟

اون هم لبخند میزنه، دوستانه نه، همون مدل خودش ولی اسانس تهش
تلخه اینبار

.....
این نیمکتو دوست دارم -

سنگینی نگاهش روی نیمرخم حس شدنی تر از همیشه است و من دلم
واسه همه روزای حروم شده میسوزه

کی برمیگردی؟ -

واسه چی برگردم؟ -

حداقل دلم خوشه یه جایی هستی که نزدیکی که هر وقت دلم گرفت -
بتونم ببینمت

آقابزرگ سرمایه گذاری کرد؟ -

چه تلخ میگم و چه تلخ میشه دهنم و چه تلخ میشه پوزخند اومده رو لب
حسام

ترانه استادی...استادی تو ضدحال زنی -

حقیقت ضدحاله؟ -

- حقیقتی که تو میبینی از زهر هم تلخ تره -
- حداقل من واسه خاطر حرفم از همه ثروتم گذشتم ولی تو واسه خاطر -
ثروتت از حرفت گذشتی، فرق من و تو اینه حسام جان
- حرفات زور دارن ترانه، آدمو میچزونن -
- حرفای من چیز عجیبی نیست، اون همه منم منم زیر سوال رفته تو چیز
عجیبیه
- کی میگفت مهدیسو خوشبخت کنم؟ -
- منی گفتم که تو تو دهن همه انداختی که نامزدشی -
- ترانه کی یه بار هم محل سگ بهم نداشت؟ -
- منی که بد نیش خورده بودم، جای مرهم گذاشتن شک انداختی تو دلم -
- یه بار نشد به برق نگات امیدوار بشم -
- یه بار نشد به حرفات شک نکنم -

من چی کم داشتم؟ -

من چی کم داشتم؟ منی که یه عمر خردم کردی و از تحقیرم دست
برنداشتی

پس عقده های بچگیتو باز کردی -

اینا عقده نیست، واقعیته -

ترانه من که حاضر بودم جونم هم واست بدم -

ولی من حاضر نیستم واسه تو هیچ کاری بکنم -

چرا؟ از اون مرتیکه ای که سه سال پیش ولت کرد به امون خدا کمترم؟ -

آدمایی که یه سره دنبال مقایسه ان خودشون کم میارن -

پس کمترم -

من کی همچین حرفی زدم؟ -

مهسا عکساشو نشونم داد، حق داشتی بچگی کنی و عاشقش بشی -

من عاشق قیافش نشدم؟ -

پس دقیقا عاشق چیش شدی؟ عاشق اون همه عشقی که به پات ریخت؟ -

شاید دروغ بود ولی من دوسشون داشتم با همه دروغ بودنشون -

پس بحث سر خریده -

بحث سر اینکه که تو داری خیانت میکنی -

به کی؟ کسی که اگه حتی شبا کنارش میخوابم با زجره؟ کسی که هنوز -

هم که هنوز به همسری قبولش ندارم؟ به کسی که ده تا بچه هم برام بیاره

باز هم کس و کارم نمیدونمش

حسام تو قول دادی -

چه قولی؟ اینکه مست کنم و بغل خوابش بشم؟ اینکه زخم حامله است و -

من بعد از یه شب باهش بودن دیگه از عطر تنش هم عقم مگیره؟

ناباور شد نگام و دلم پیچ خورد و اینبار من خیرگی حروم اون نیمرخ کردم

...تو چرا -

- چرا چی؟ من نمیخوامش، به کی بگم؟ من دلم باهاش یکی نیست؟ بچشو -
زایید طلاقش میدم و از ایران میرم
- چقدر راحت در مورد زندگی دو نفر دیگه هم تصمیم میگیری، مهدیس -
زنیتش واست مقبول نیست قبول ، دختر عمت که هست
کاش نبود و من این همه بدبختی نداشتم -
- حسام باچیزایی که تو باورم گنجوندی یکی نیستی، یکی نشدی، تو اون -
مردی نیستی که اون شب زمستونی واسم قشنگ حرف زد، حسام اون
شب اینقدر بی رحم و بی عاطفه نبود
- حسام اون شب چند وقتی هست که دیگه حسام اون شب نیست، وقتی -
ترانشو خودش رسوند فرودگاه تموم شد، اون حسامه تموم شد
از رو اون نیمکت بلند شدم و دل پیچ خوردمو چنگ زدم و گفتم: عوض
شدی
- قدمام رو خلاف جهت اون نیمکت برداشتم که نگام تا چشمای سامی بالا
اومد که نگاش منتظر نگام بود

منتظر اخم و تخمش بودم که لبخند زد و دست روی شونم گذاشت

از اول صبح حس کردن حضورش پس دروغ نبود

...باور کنم یا نه هرم نفسهاتو

سنگینی نگاه حسام رو به خیرگی نگاهامون حس میکردم

حسام - به به مشتاق دیدار، جناب سحابی

سامیار لبخند رولش کشیده ، چند قدم کوتاه طرف حسام برداشته ، دست

دوستی دراز کردش بی جواب موند

نگاه من هم به پوزخند خط کشیده رو لبای حسام موند

سامیار - خیلی از دیدنتون خوشحالم ، از اینکه یه مدت ترانه تو شرکتتون

مشغول بوده هم ممنون

نگاه حسام خیره من گفت: چرا شما تشکر میکنی؟ فکر نمیکنم نسبت شما

نزدیکتر از نسبت دختر عمو پسرعمویی من و ترانه جون باشه

جون ته ترانت یعنی اند صمیمیت دیگه نه؟ یعنی سامیار خان حساس شو

به این رابطه دختر عمو پسرعمویی

...دستم دور بازوی سامیار حلقه شد

...واسه خاطر مهدیس حلقه شد

...واسه خاطر بچه تو شکم مهدیس حلقه شد

...واسه خاطر اون پوز خند رو لب حسام حلقه شد

واسه خاطر اون حلقه نبوده تو دومین انگشت دست چپ حسام حلقه
...شد

...واسه خاطر اون همه خاکی بودن اون لحظه سامی حلقه شد

داره دیرت میشه حسام، باید بری، به مهدیس سلام برسون و بهش بگو -
منتظر کوچولوش هستیم

نگاه حسام یخزده شد و خداحافظی از دهنش در نیومد و دستش تو
جیباش فرو رفت و خمیدگی شونه هاش کنار اون اسکله با اون تیپ عجیب
خوشگل نگاه همه رو به خود کش پشت به ما راه افتاد

...رفت -

همه امیدم اینه که فقط پسرعمو بوده باشه واست -

رفیق بود -

پس امیدی هست -

دستم از دور بازوش کنده باز روی اون نیمکت داغ از حضور چند لحظه
پیش حسام نشستم

دربارش نمی پرسم ولی میدونم که همه اون نقش بازی کردنت و بعد از -
سه سال تکیه گاهت بودنو مدیون حضورشم

کنارم طرف دیگه نیمکت نشست و خیره به اون همه آبی بی حرف آرامش
ریخت تو سکوت پر حرف میونمون

...باور کنم یا نه هرم نفسهاتو

درد داره، درد داره وقتی میبینی همه چیزت واسه خاطر رقیبت اشک -
دوئیده تو چشاش...درد داره وقتی میبینی رقیبت هیچ نقطه منفی
نداره...درد داره وقتی میبینی چقدر رقیبت تو چشم زنی که همه چیزته
بالاست و تو پایینی... درد داره...خیلی درد داره

نگام رو نکندم از اون همه آبی ولی دلم واسه بغضش لرزید

...شاید من و مهدیس وصله ناجور رابطه تو و اون مردی هستیم که -

تمومش کن سامی، اگه میخوای ادامه بدی برو، من اهل خیانت به هم -
خونم نیستم

حس گرمی لبخندش و باز خیرگی من به اون همه آبی

...باور کنم یا نه هرم نفسهاتو

.....

به اون همه طرح روی میز خیره به سایه میگم: چته امروز تو؟

...اتود رو روی اون همه حجم کاغد ول کرده به پشتی مبل تکیه زده میگه

ترانه یه چیز بگم نه نمیگی؟ -

چی؟ -

تو بگو نه نمیگی -

من که شدم خر تو باشه نه نمیگم -

امشب پیشنهاد سامیارو واسه یه شام دونفره قبول میکنی؟ -

چی؟ -

ترانه قول دادی زیرش نزنم ، خب؟ -

چی میگی تو؟ من حالم از اون به هم میخوره -

آره جون خودت ، اگه از اون عشق هیچی هم نمونده باشه باز هم نفرت -
نیست ، فکر میکنی یادم میره با چه زجری از هم جدا شدین؟ فکر میکنی
یادم میره وقتی سر لج و لجبازی ازش دل کندی پشیمون بودی؟ ترانه من
اگه خواهر اون باشم صد برابرش رفیق توام پس منو هم جبهه اون ندون تا
دروغ به ریشم ببندی

. سایه اون لیاقت هیچیو نداره -

چرا ، چون یه بچه داره؟ -

اگه امیر همچین خبطی تو این سه سال کرده بود باز هم حاضر میشدی -
تو روش نگاه کنی؟

امیر و سامیار بحثشون جداست ، امیر هم کم مشکل نداره ، دوبار من خر -
 منت اون الدنگو کشیدم تا آقا طاقچه بالاشونو گذاشتن کنار و شدن مرد
 رویایی بنده ، هنوز هم بی مشکل نیست این پسره ، حرف حرف
 خودشه... پس سامیار تنها مرد مشکل دار دنیا نیست ، در حالیکه تو هنوز
 هم نمیدونی پشت این همه قضیه چیه

اینا رو میگی که خرم کنی شب با داداشت برم شام کوفت کنم؟ -

هی همچینکی -

بترکی تو ، کم واست خواهری کردم که میخوای از چاله در آریم بفرستیم -
 قعر چاه؟

د من فدای اون همه خواهریت ، مگه گفتم امشب برو تو تختش بخواب -
 که واسه من ترش میکنی؟ دارم میگم بابا به پیر به پیغمبر پسره فقط
 میخواد حرف بزنه ، ترانه این همون مردیه که تو میدیدی چشم همه
 دنبالشه و زبون از زبون باز نمیکردی که یهو آقا ناراحت نشه بابت حسادتت
 و امل نخونتت ، به خدا همون داداش کله خرابمه که وسط تولدم خانومو از
 مهمونی بیرون کشید تا بعد مسافرت یه هفته ایش با خانومش خلوت کنه ،
 تو کم خوشی باهاش نداشتی که فقط بدیاش واست پررنگه ، این همون
 مردیه که اگه عروسی واست نگرفت عوضش تو اون تولد دونفره ای که

تعریف کردی واست سنگ تموم گذاشت ، ترانه چرا نمیخوای باور کنی
سامیار دیو دوسر نیست؟ سامیار همون سامی توئه که تو فقط حق داری
صداش بزنی سامی

وسط اون همه اشک راه افتاده تو چشم یه تک خند نشست کنج لبم بابت
اون حسادت اسم سامی رو بردن

هنوزم میسوزی که سامی نمیذاره سامی صداش کنی؟ -

دق میکنم ، چیه این دنباله اسمش؟...والا -

ولی من شب نمیرم -

جون سایه نه نیار دیگه -

جون کی هم قسم میخوره واسه من -

جون بابا مهدی و مامان شهره...اینو که دیگه نمیتونی بگی نه...برو ترانه -
ضرر نمیکنی

سودی هم نداره -

تو برو خنثی و بی سود برگرد -

ساعت چند میاد دنبالم؟ -

جون سایه میری؟ -

چرا تو نمیخوای باور کنی که جونت زیاد ارزشی نداره؟ -

بترکی ، ساعت شیش میاد که برین خونش ، اونجا واست تدارک دیده -

حالا چرا خونش؟ -

اون میخواد واست قصه کرد شبستری تعریف کنه اونوقت ببرتت
رستوران؟

خب اینقدر نمیخواد طول و تفصیلش بدی -

حالا چی میخوای بپوشی؟ -

مگه حالا چمه؟ -

نگاش از کفشای اسپرت سفیدم لغزید رو شلوار جین سرمه ایم و تهش
رسید به تونیک یاسی تنم

محشری ، یعنی تیکه واسه خود شام دونفره -

تعارف نکن چون سایه بگو کدوم لباس شبمو بپوشم؟ -

شما نمیخواه فکر تیپت باشی ، یه چی دارم تو بساطم راست کار خودت -

سایه من دارم به زور و قسم جون دوتا عزیزم میرم اونوقت تو فکر
تیپمی

جلو رئیس یکی از بهترین شرکتای مد ترکیه میخوای با تیپ اسپرت و
راحتی بری؟!...افت کلاس نداره واسه یه فرزین؟

من که امروز خرت شدم بذار تا شب خرت باشم ، البته فقط همین یه
امروز ، حرفاشو که شنیدم قانع که شدم برمگیردم ایران ، نه دیگه باری رو
دوشمه نه چیزی ، حداقل بهش فرصت حرف زدن دادم

حتی اگه حرفاش به دلت نشست جا میذار میری؟ -

فکر نمیکنم دیگه هیچ وقت حرفاش به دلم بشینه -

سوت سایه که کشیده میشه نگامو به ذوق تو چشاش میدوزم و دلم میره
واسه خونه آقابرگ و راحتیش و گاهی به اجبار حضور پرعشق حسامو
...تحمل کردن

چی شدی...نایس نایس -

سایه چرا بخت من اینجوریه؟ -

دردت تو جونم نگو اینجور ، من و تو و مهسا مشکلمون اینه که بختمون -
پیچیده به بخت سه تا رفیق کله خراب داغون

من پشیمون نمیشم از قبول این پیشنهاد؟ -

اگه پشیمون شدی خودم باهات میام ایران و تا عروست نکنم ول کنت -
نمیشم

من سه ساله بی خیال ازدواج شدم -

ترانه خیلیا هستن که هیچ وقت بچه دار نمیشن ولی خوشن ، تو چرا -
خودتو عذاب میدی؟

- بچم مرد ، سامی راست میگه شاید اگه لچ نمیبردم و دستشو پس -
نمیزدم از اون همه پله پرت نمیشدم پایین

- با عذاب کشیدنت قرار نیست نه بچت برگرده نه بچه دار شدنت -

- راحتی واست گفتنش سایه -

- به جا این حرفا برو که داداشم یه ربهه دم در جنتلمنی منتظر خانومه -

- چه داداشم داداشمی هم میکنه -

...میخنده و من دلم به هم میخوره...میخنده و من چقدر حال گریه دارم

سعی میکنم اون تیپ مکش مرگ ما و اون گردنبند پر خاطره برق زده رو
پوست برنزه تنشو بی خیال شم و از دری که واسم باز نگه داشته وارد اون
یکی از ماشینای لوکسش شم

بوی اون عطر خاصش تو بینیم پیچیده حس میکنم اون نگاه خیره پر
...لبخندشو

کنارم پشت فرمون میشینه و من میفهمم که سایه چه جالب ست کرده
...تیپ من و اون سامی با لبخند چند دقیقه یه بار به نیمرخم خیره شده رو

...باورم نمیشه -

...جواب نمیدم و اون باز میگه

یه زمانی واست همه چیز بودم ، اونقدری که وقتی تو ماشین میشستیم -
از اول تا آخر به نیمرخم خیره بودی و من حواسم پرت میشد

یه زمانی خیلی اتفاقا افتاد و یه زمانی همش تموم شد -

پس زبونتو جا نذاستی -

امیدوارم حرفای امشبت اونقدر مهم باشه که وقتمو تلف نکرده باشم -

اونقدر مهم هست که امید داشته باشم یه بار دیگه از ته دل نگام کنی -

سامی بیا تمومش کنیم ، من و تو تا ابد من و تو میمونیم ، اصلا از اولش -
هم ما نبودیم

ما همیشه ماییم ، تو فقط با من میمونی ، حتی اگه بارم کنی زورگو و -
خودخواهم تو رو به زور واسه خودم نگه میدارم ، من از چیزی که
میپرستمش دست نمیکشم

...پرستشش منم و من چقدر دلم میره واسه این حرف تا حالا ازش نشنیده

پرستشش منم و کل ابراز احساساتش محدود میشد به بغل کردنم و با
...حرارت خانومم گفتنش

نگام رو نمیرخش مونده دلم میگره از این سه سال دوری تازه اونو به
...خودش آورده

...باور کنم یا نه هرم نفسهاتو

.....

نگام رو با سعی فراوون عادی نشون داده روی صندلی که سامی جنتلمنی
خرجش کرده و بیرونش آورده تا بشینم نشسته ، نگامو به محوطه باغ
دوخته گفتم: چه دک و پزی به هم زدی

قابل خانوممو نداره -

نگامو رو مدل بی تفاوت تنظیم کرده ، اون فضای رمانتیک رو بی خیال
شده ، گفتم: میتونی زودتر شروع کنی؟

یه لبخند از اون مدلای دختر خفه کن نثارم کرده ، گفت: بعد از شام

اشاره زده به یه خدمتکار ، ظرفم تا نصفه از سوپ اشباع شده مشغول شدم
زیر اون نگاه لحظه ای منو بی خیالی طی نکرده

چرا جای غذا خوردن منو نگاه میکنی؟ -

سه ساله دلم لک زده بود باهات یه شام دونفره بخورم -

پس بخور ، چون دیگه همچین فرصتی گیرت نمیداد -

من با غذا خوردن تو سیر میشم -

اولا اینقدره رمانتیک نبودى -

باید یه کم به پا اون پسرعموت برسم یا نه؟ -

دقیقا مشکلک با حسام چیه؟ -

من مشکلی ندارم ولی انگار اون مشکل داشت -

نگو که منو تا اینجا کشوندی که اینجور حرفایی تحویلیم بدی -

نه...شامتو بخوری میگم -

البته اگه تو بذاری -

...خنده خاص خودش و من دلم باز پیچ خورده

...باور کنم یا نه هرم نفسهاتو

شامو بی میل تموم کرده زیر اون نگاه مشتاق سنگین کردم سوال نگامو
روی اون آدم از اول تا آخر مثل فیلم سینمایی شام خوردن منو به نظاره
نشسته

بریم داخل ، داره هوا سرد میشه ، عادت نداری ، سرما میخوری -

...بی تفاوت کنارش راه افتاده باز دلم پیچ خورد

...باور کنم یا نه هرم نفسهاتو

روی اون کاناپه های بزرگ بیشتر شبیه تخت خواب نشسته منتظر اون آدم
یه لحظه هم سبک نکرده سنگینی نگاهشو روم شدم

منتظرم -

از کجاش بگم؟ -

مگه من میدونم میخوای در مورد چی حرف بزنی؟ -

.تلخ نشو بانو...میگم ، از همون اول میگم -

...بانو میگی و شیرین میشه دهنم....بانو میگی و دلم پیچ میخوره

...باور کنم یا نه هرم نفسهاتو

پنج سال پیش که تولد مهدیس درست افتاده بود وسط اون بدهی -
بزرگی که سر آخرین ارائم بالا آورده بودم ، خلیا میدونستن که مهدیس
چشمش دنبالمه ، یکی از رفیقام هم رو شوخی گفت برم دنبال مهدیس
واسه خاطر اون ثروتی که داره ، من عمرا از بابام پول میگرفتم ، یعنی
اونقدر ناخلفی کرده بودم که رویی واسه گردن کج کردن جلوش نداشته
باشم ، فکر مهدیس بد افتاده بود تو سرم ، من که اهل زندگی نبودم ولی
میتونستم هم یه مدت مهدیسو دلخوش کنم هم به نون و نوایی برسم ،
درست وسط اون هیر و ویر چشمم خورد به تو ، تویی که میخندیدی چه
ناز و همه هواتو داشتن ، حتی مهدیس هم با همه مغروریش یه جورایی
مواظبت بود ، کم پسری بود که چشمش نگیرت ، نمیدونستم کی هستی
ولی پیشنهاد رقص دادم ، خوشم اومده بود ازت ، فقط خوشم اومده بود ،
آخر شب هر چی آمار بود واسم ریخته شد رو دایره ، عزیزدردونه فاروق
خان فرزینی که این همه سال دور از چشم همه زیر نظر تربیت سفت و

سخت فاروق خان بزرگ شده و پول خودش تنهایی دنیا به دنیا آدم میخوره و آزاد میکنه ، قبول دارم لقمه ی چرب و نرم تری از مهدیس بودی ولی بچه بودی ، ده سال کوچیکتر از منی که همه غلطی تو زندگیم کرده بودم ولی خودت خواستی ، اون برق نگات وقت رقص و اون لبخندت وقتی زیر زیرکی دیدم میزدی برداشتی جز این نداشت که تو هم به خیل عشاق بنده پیوستی ، ازت خوشم می اومد و پولدار بودی و من هم تو اون برحه از زندگیم یه کثافت به تمام معنا ، جلو آقا بزرگت کم خرد نشدم تا قبولم کنه به دومی ، قبولم کرد و تو نگفتی که از ارث و حقت محروم شدی ، اون روزای اول تو اون بی خبری بی پولی تو، دلم بد گرفته بود ، از خودم ، از خود نامردم ، خود نامردی که به یه دختر بچه هفده ساله هم رحم نکرده بود ، واسه همین نزدیکت نمیشدم ، خبر که بهم رسید واسه خاطر من از همه چیت گذشتی دیوونه شدم هم واسه خاطر خودم هم واسه خاطر خودت ، تا دو روز خودمو گم و گور کردم و چپیدم خونه پدری ، بابا از اولش هم با این وصلت مخالف بود ، میگفت ترانه یتیمه ، عزیزه ، واسه همه عزیزه ولی کو گوش شنوای من؟ تو اون دو روز بابا تا تونست بارم کرد ، گفت لیاقتتو ندارم ، گفت خم به ابروت بیاد طلاقته به زور هم شده ازم میگیره ، گفت ترانه عروسم نیست دخترمه که اگه این دختر دلش بگیره دنیا مو میگیره ، برگشتم خونه و تو چقدر مته همیشه مهریون بودی ، نتونستم این همه خوبی تو و کثافت بودن خودمو تحمل کنم و زدم بیرون ، مست کردم اینبار بیشتر از همیشه ، تو خونه که پا گذاختم تو بودی و باز اون همه

مهر بونیت و من این چند ماه همه نیازامو سرکوب کرده ، نتونستم ترانه به خدا نتونستم ، نتونستم از تویی بگذرم که زخم بودی و اون همه جذاب ، دیوونت شدم ، دیوونه اون حق هقت تو بغلم ، دیوونه اون همه حیات وقتی که روت نمیشد تو روم نگاه کنی ، ترانه من کثیف بودم ولی اون لحظه من تو رو فقط زن خودم میدیدم ، کسی که مال منه ، کسی که فقط یه حساب پر پول نیست ، داشت کم کم خوب میشد ، چند تا پروسه تونست از اون بدبختی نجاتم بود ، افتاده بودم رو غلتک ، تو خوب بودی ، زندگیمون خوب بود ، نمیدونم کدوم آدم اشغالی نتونست ببینه اون خوشی که تازه افتاده بود به جون زندگیم ، خبر رسید بهت که من واسه خاطر پولت باهات ازدواج کردم ، ترانه کور شم اگه دروغ بگم ولی تو شده بودی جونم ، زخم ، خانوم خونم ، دلم واست میرفت ، با همه بچگیت اونقدر بزرگ بودی که من فقط کنار تو آرام میشدم ، اولین بار که دست روت بلند کردم همون روز بود که فهمیدی و دقم دادی ، میگفتی میری ، من چیکار میکردم ترانه ، منی که تو زندگیم عادت نداشتم کسی رو حرفم حرف بزنه حالا همه چیزم داشت میگفت میره ، د در کم کن من میخواستمت ، من کثافت با همه اشغال بودنم میخواستمت ، موندی ولی حس میکردم اون همه شک تو دلتو ، موندی ولی دیگه اون ترانه خوشحال همیشه من نبود ، شکستمت ، من عوضی توئه جونمو شکستمت ، نخواستم ترانه ، به جون خودت که قد دنیا واسم عزیزه نخواستم که بشکنی ، تینا که اومد کم کم باهش صمیمی شدم ، نه که دختر آویزونی باشه نه ، دوست دختر یکی از رفیقام بود ،

شده بود همدم ، شده بود خواهر ، ولی شک تو دلت بود ، نمی گفتم تا خودت پرسی ، نپرسیدی ترانه عوضش بریدی و دوختی و تنم کردی ، داشتی آب میشدی ولی هیچی نمیگفتی ، وقتی حامله شدی ، وقتی گفتم ، وقتی اشک ریختی و التماس کردی که نندازیمش داغونم کردی ترانه ، چقدر تو چشمت بی رحم بودم که به بچه خودم هم رحم نمیکردم ، تینا و سعید عقد کرده بودن و تو هنوز فکر میکردی من و تینا عاشق همیم ، دِ یه بار پرسیدی سامی این دختره چیکارته؟ لج کردی تو پرسیدن لج کردم تو جواب دادن ، اون روز که دعوامون شد و از پله ها پرت شدی بدترین روز زندگیم بود ، ترانه من نمیخواستم به خدا نمیخواستم به جان عزیزت نمیخواستم ، همه چی به هم ریخت اون آدمایی که تا دیروز یه زنگت هم نمیزدن ریختن دورت و زیر پات نشستن تا طلاق بگیری و من چقدر منتتو کشیدم تا کوتاه بیای و نیومدی ، زوری که نمیتوستم نگهت دارم ولت کردم تا راحت شی از دستم ، چه میدونستم از چاله من در میای میفتی تو چاهی که آقابرگت واست کنده ، بعد از طلاق از ایران زدم بیرون و به سایه گفتم واسه خاطر اینکه بی خیالم شی و راحت زندگیتو بکنی بهت بگه با تینا رفتم ، خبر نداشتم ازت ، حتی اون شادمهر عوضی هم دریغ میکرد از من یه خبر از تو رو، بابا و مامان تو این سه سال نگام نکردن ، شروع کردم به کار ، بهتر از ایران بود ، اینور به اینجور چیزا بیشتر اهمیت میدن ، هدفم شده بود در شان تو بالا اومدن ، فقط دلم به این خوش بود که شادمهر خبری نمیداد از اون آدمی که میتونست رقیبم باشه ، یه سال پیش تینا اومد سر

وقتم با یه شکم بالا اومده ، تینا نبود ، تینایی که بو ادوکلنش همه جا رو میگرفت نبود ، تینای بی خیال گذشته نبود، سعید بعد از مهاجرتشون از ایران با یه دختر فرانسوی ریخته بود رو هم و تینا رو بی خیال شده بود ، تینا بچه رو نمیخواست ، بچه دختر بود ، مته ترسای من و تو ، ترسای بابا ، لنگ این بود که بره آمریکا ، فکرش عین خوره افتاد تو جونم ، اگه تو تا ابد هم بچه نمی آوردی واسم مهم نبود من خودتو میخواستم ولی تو جونت بود و ترسا ، تینا که بچه رو نمیخواست من هم میتونستم با یه کم سند سازی و اون برگه های معاینه ترسای خودمون یه شناسنومه واسه بچه تینا به اسم خودم و خودت بگیرم ، کارای اقامت تینا رو درست کردم و ازش قول گرفتم به حرمت رفاقتمون دیگه دور وبر زندگیم پیداش نشه ، خیالم که از بچه راحت شد افتادم دنبال اینکه تو رو چطور باز به دست بیارم ، منت شادمهرو کشیدن از منت آقابزرگتو کشیدن بدتره ، شادمهرو انداختم تو جون آقابزرگت و خودم از اینور پای تلفن مخ آقابزرگتو به کار گرفتم ، قبول نمیکرد ، میگفت ترانه یه بار زخم خورده دفعه دوم دیگه چیزی از ترانه نمیومه ، قسمش دادم به جون خودت که وجودت وجودمه ، یه بار هم سفر داشتم ایران و یه صبح تا ظهر دلیل و برهان آوردم واسه آقابزرگت تا کاری کنه که تو راهی استانبول بشی ، دلش رضا نبود ولی اینبار برعکس دفعه قبل باورم کرد ، میگفت اینبار تو چشم برقیه که پنج سال پیش نبوده ، شناسنومه ترسا رو که گذاشتم جلوش تیر خلاص بود و اینبار آقابزرگت افتاد تو جونت تا بیای ترکیه ، شبی که اومدی چقدر سخت بعد

از سه سال دوری ازت جلو خودمو گرفتم تا نیام و بغلت کنم ، تا خونه دنبالت بودم و یه شب تا صبح تو ماشین به پنجره تراس اتاق خوابت خیره بودم ؛ بهترین امکاناتو در اختیار گذاشتم ، یکی از بهترین ماشینام ، یه خونه مبله که خودم واسه تک تک وسیله هاش سلیقه خرج دادم ، همه اون مهمونی سال نو فقط واسه خاطر تو بود ، بعد از سه سال که تو بغلم رقصیدی ، که عطر تنت قاطی تنم شد باز دلم ریخت ، دوباره بد برداشت کردی و دل چرکین زدی بیرون ، ترانه اسم حسامو که بردی بدتر از همه این چند وقته خرد شدم ، امیرعلی گفته بود به این پسرعموت مشکوکه ولی من خر دلم خوش این بود که ترانه همیشه میگفته هیشکی تو دنیا جای سامیشو واسش نمیگیره ، اون شب که من مستو تحمل کردی و من بوسیدمت بدتر خرابت شدم ، واسه ترسا مادری میکردی و دل من واسه این همه مادرونه ای که سه سال ازت حروم کرده بودم میرفت ، ترانه وقتی حسام کنارت بود و تو باز واسه خاطر مهدیس ازش گذشتی خیلی دلم گرفت شاید من کمتر از حسام میتوستم خوشبخت کنم ، میدونم بعد از حسام دیگه نمیتونم به بودنت تو زندگیم امیدی داشته باشم ولی تا ابد به امید اینکه مال من میشی به پات میشینم...ترانه من کثیف بودم ولی تو اوج همون کثافتی که دور و برم گرفته بود عاشقت شدم ، ترانه هیچ وقت نشد بگم ولی عاشقتم ، دوست دارم ، می پرستم ، میخوامت ، دیوونت...ترانه .باهام بمون ، بمون تا دنیا رو واست بهشت کنم...خراب تر از این نکنم

بالا بودن حجم اطلاعات وارده به مغزم چشامو سوزند و دلم پر خون شد و
چشام پر اشک

...هق هقم بلند و دلم بیتاب

...ترسای من و سامی

...تینای زن سامی نبوده

...تینای پاش به تخت سامی نرسیده

...من حامله نمیشم و سامی تا ابد ازم بچه نمیخواد

...ترسا مال منه

...اسم من تو شناسنامه

...مال منه...مال من و سامی

گرمی دستش رو دستم و اشک غوغا کرده تو اون سیاهی شب نگاش

جون دلم چراگریه؟ -

هق هق بیشترم و غصه جوونه زده تو دلم

...باور کنم یا نه هرم نفسهاتو

...سرم روی بازوش و شکمم تخت کف دستش

خوابم یا بیدارم؟ تو با منی با من؟

...اشک از گوشه چشمم چکیده و بیشتر بهش چسبیده

همراه و همسایه؟ نزدیکتر از پیرهن؟

...نفسش گردنمو نوازش میداد و دلم چنگ میشد

باور کنم یا نه هرم نفسهاتو

دستش از رو شکمم برداشته شده انگشتاش به پیچ و تاب انگشتم در

...اومد

ایثار تن سوز نجیب دستاتو

...سرمو به بازوش فشرده باز کشیدم اون عطرو تو وجودم

خوابم با بیدارم؟ لمس تنت خواب نیست

...دلم پیچ میخوره از این همه دوری سه ساله

بگو که بیدارم ، بگو که رویا نیست

...لبای چسبیده به گوشم هوشیارم میکنه از این همه رخوت دامنگیر

بگو که بعد از این جدایی با ما نیست

ترانه؟...جان دلم؟...خانومم؟ -

روی اون کاناپه های بزرگ بیشتر به درد تخت خورده تو بغل اون همه عطر

من عاشق هق زده تهش رسیدم به آروم گرفتن تو آغوش اون مرد ملایم

...این چندوقته

.سامی کاش میگفتی ، کاش همون سه سال پیش میگفتی -

- چی میگفتم وقتی تو تو اوج ناباوری بودی و منو آدم حساب نمیکردی ،

.من حتی حالا هم مطمئن نیستم که مقبول بیفتم واست

.سامی سه سال تنهایی من کم نیست -

ترانه ، نفسم ، جبران میکنم ، اونقدر که دیگه ردی هم از اون همه -
سختی که کشیدی تو ذهنت نمونه

سامی من کم حرف نشنیدم ، کم خرد نشدم ، سامی همه زدن تو سرم -
بابت اون دوسال با تو همخونه بودن

جون خاتونت ببخشم -

سامی ما چه کردیم؟ -

به خودمون فرصت دادیم ، با جسمون کنار اومدیم ، من فهمیدم نفسام -
به نفسات بنده ، تو رو نمیدونم ، کاش هم حس من باشی

چرخیده رخ به رخ اون همه جذابیت شده ، سرمو بیشتر به اون بالش من
عاشق فشرده گفتم: چطور میخوای جبران کنی؟

با اون همه اشک دو دو زده تو نگاش ولی بابت غرور نریخته گفتم: من حتی
حاضرم واسه جبران حسامو به تویی برگردونم که یه عمر حق خودم
...میدونمت ، اگه مهدیس نبود مطمئن باش

سامی بحث من حسام نیست -

پس چیه؟ چیه که ترانه من دیگه رنگ نگاش به زلالی سه سال پیش -
نیست ، من ترانه رو هر جور باشه دوست دارم ولی این بغضشو نمیتونم
تحمل کنم

...بغض من بابت اون سه سال -

گفتم جبران میکنم پس حرفی از این سه سال نمیزنیم خانومم ، باشه؟ -
سامی من چطور ببخشمت؟ -

نبخشم فقط باش -

سامی چرا حالا؟ چرا حالایی که من تازه به آرامش رسیدم؟ -

آرامشتو ازت نمیگیرم ، قول میدم ، تو فقط باش -

...سامی یعنی ترسا -

نمیخوایش ؟ اگه نخوای نمیدارم بابت بودنش اذیت شی ، خودم همه -
مسئولیتشو قبول میکنم

چرا حرف یامفت میزنی؟ من ترسا رو حتی با اون همه شکی که بهت -
داشتیم هم گناهکار نمیدونستم چه برسه حالا؟ حالایی که میدونم عمرا
بشه ازش گذشت؟

پس چی؟ تو بگو من همون کارو کنم -

فرصت بده -

چقدر؟ -

تا وقتی با خودم کنار بیام -

بعد از این فرصت امیدی هست؟ -

سامی بذار حسمو درک کنم -

الان نمیتونی درک کنی؟ -

الان...؟ الانی که من تشنه آغوش تو ، تو آغوش تو جولون میدم و دلم واسه
ذره ذره عطر وجودت میره و نفسام با نفسات یکیه و ضربان قلبت با ضربان
قلبم تنظیم شده؟...نه آقا من نمیتونم تو مهمونی این آغوش هیچ چیزی
جر لذت درک کنم

نگامو دیده بغض نگاشو با فروبردن سرش میون خرمن موهام فروبردن
پنهون کرده با اون صدای لرزیده گفت: من بی طاقت چه کنم؟

.سامی ، من خواهش کردم -

- اگه جوابت بعد این فرصت یه نه بود چی؟ -

.مگه این سه سال نتونستیم دووم بیاریم ، بقیه عمرمون هم روش -

- نه نگو که دووم آوردن نباشه ،بله بگو که خود زندگی باشه واسمون ، تو -
.که با من باشی دنیا واسمون بهشته ، خوشی همه تو بودن ما دوتا با همه

.سامی من حالا هیچی نمیدونم -

- ولی من حالا میدونم که چقدر سه سال محتاج عطر نفسات بودم -

.سامی نگو ، بیا خودمون باشیم -

- من خودمم ، سامی سه سال پیش عار میدونست به زبون آوردن عشقشو
ولی سامی حالا روزی صد هزار بار هم که به ترانش بگه میخوادش واسه
خودش کمه

منو میبری خونه؟ -

یه امشبو چون من باش -

...سامی -

انگشت داغش به لبم وصل و نگاه بیتابش تو نگام نشسته گفت: هیش...یه
امشب ، بذار حس کنم که هستی ، که من امید واهی ندادم این سه سال به
خودم

اشکم میچکه از این همه حس تو نگاش و دلم پیچ میخوره از این همه
نازخری ازش بعید

بگو که بیدارم ، بگو که رویا نیست

لباش میچسبه به شقیقم و سرعت اشکای من رکورد شکنی میکنه

خوابم یا بیدارم ؟ لمس تنت خواب نیست

.....

روز اوله روی اون نیمکت همدم شده میشینم و مثلاً نگامو میدوزم به
قایقای تفریحی و اون همه آبی آرامش تو دلم ریخته و واقعییتش فکرم
میره به اون شب اون همه آقا بودن سامی و یه شب تا صبح منو تو بغلش
نگه داشتن به دور از ذره ای توقع بیجا

روز دومه روی اون نیمکت راز دل دونسته میشینم و نگام میره قاطی اون
پسر بچه دنبال سگ پشمالو جلو روم دوئیده و دلم میلرزه واسه دوری از
اون موج آرامش چندوقته ندیدمش

روز سومه روی اون نیمکت قرمز هیچکس جز خودم قدرشو ندونسته
میشینم و نگام دل دل میکنه واسه نگاه به اون دسته پرستوهای تو افق
ناپدید شده و دلم میگیره از این همه سرعت

روز چهارمه روی اون نیمکت رنگ و رو رفته با رگه های قرمز میشینم و
نگام میره سمت اون دختر پسر خنده کنون از قایق پیاده شده و دست تو
دست و شونه به شونه و پر از عاشقی از جلوم رد شده

روز پنجمه روی نیمکت از حضور این چند وقتم خسته میشینم و نگام میره
به پیرمرد روی چند نیمکت دورتر و با روزنامش درگیر و پیرزنی که با

لبخند کنارش میشینه و پیرمرد روزنامه رو کنار گذاشته با لبخند و پر از
موج عشق دلدادگی میکنه با نگاهش

روز ششمه روی نیمکت من هم خسته ازش میشینم و نگام میره به اون
قایق تفریحی و جوونای در حال جشن گرفتن داخلش و اون دختر سفید
پوش ستاره جمع شده و اون مرد مته پروانه دورش گشته

روز هفتمه روی نیمکت نمیشینم و قدمامو کند و بی هدف کنار اسکله
برداشته نگامو میدوزم به اون همه خلوتی و یه عطر خاص میپیچه تو بینیم
و لبخند یه وری رو لبم خط میکشه و من رو به افق وایساده حس میکنم

حضور شو کنارم و زیرچشمی برانداز میکنم اون مرد جذاب و شیک پوش کنارم دست به جیب وایساده رو

خسته نشدی از این همه با خودت کنار اومدن؟ -

تو هم خسته نشدی بسکه همیشه دوقورت و نیمت باقی بوده؟ -

هیچیتو از فرزینا به ارث نبرده باشی این پروویت کپی آقابزرگته -

خوش ندارم کسی پشت سر آقابزرگم حرف بزنه -

از این خبرا هم هست؟ -

میدونی که من جونمه و آقابزرگم و خاتونم ، یکی بگه بالا چشمشون -

ابروئه باید فاتحه خودشو بخونه

ما یه هفته است فاتحه خودمونو خوندیم -

مگه بلدی؟ -

بچه پررو -

با کی بودی؟ حواست هست داری با کی حرف میزنی؟ -

- بالاتر از اینکه طرفم عشق و جون رئیس یکی از معروف ترین برندای ترکیه است؟

- من اون آدمی که تو گفتی رو که نمیشناسم ولی من جون یه آدمم که تازه فهمیدم چقدر مرد بوده و من خبر نداشتم ، تازه میفهمم چقدر عاشق تر شدم ، عاشق مردی مردم ، حالا فهمیدی داری با کی حرف میزنی؟

دستایی دور شکمم حلقه میشه و من آروم کوبیده میشم تخت سینه پهنی که تا ابد پناهمه ، چونش میچسبه به شونه سمت چپم و نفساش موهامو به بازی میگیره

- هیچ وقت نفهمیدم که چه کار خوبی تو زندگیم کردم که تو نصیبم شدی -

- هیچ وقت نفهمیدم چی شد که من راضی شدم پا بذارم به اون تولد -

- اگه نمی اومدی که آقاتون این همه خوشبخت نبود -

...میخندم و میگم

- سامی؟ -

جون دل سامی؟ -

ولم نمیکنی؟ -

مگه وقت مرگم -

خدا نکنه ، سامی؟ -

جون سامی؟ -

اگه یه روز ازم خسته شدی چی؟ -

بدون اون روز رگ گردن سامی زده میشه -

سامی؟ -

بگو عمر سامی -

اگه یه روز دلت بسره واسه یکی دیگه چی؟ -

سامی قبل سریدن یادش میاد با ترانه چقدر پا جاش محکمه تو زندگی -

سامی؟ -

.بگو نفس سامی -

...اگه یه روز -

اگه یه روز چی؟ -

اگه یه روز من نخوامت چی؟ -

.سکوتش و نفسای قطع شدش و صدای لرزونش

اونروز غلط میکنه سامی که جلوتو بگیره ، ترانه من آزاده ، تا ابد ، من -
قفسش نمیشم

لبخند میزنم و نگام میره سمت اون قایقای تفریحی و اون همه آبی و یه
پسر بچه با سگش آروم راه رفته و پرستوهای راهی افق و دختر پسر در
حال سوار شدن به قایق و پیرمرد پیرزن قدم زنون و با لبخند دوستی از
کنارمون گذشتن و جمع جوون تو یه قایق و جیغ و دست و آهنگشون

اگه عاشقت نبودم پا نمیداد این ترانه

بی خیال بد بیماری زنده باد این عاشقانه

ریز میخندم و نگامو بند ژله درست کردن و گوشمو بند پیغامی که رو پیغامگیر رفته میکنم

حالا هی واسه طاقچه بالا بذار... ترانه خانوم؟... عمر من... خانومم... دِ بگم -
 ضعیفه خوشترته؟... یه جوابی بده ، منکه آمار تو دارم که صبح تا حالا
 چپیدی تو خونت و واسه اون جماعت الاف رو سرمون خراب شو داری
 تدارک میبینی... بابا همه میدونن خانوم من کدبانوئه ، دیگه به رخ کشیدن
 که نداره ... خانومم جواب نمیدی؟ حواسم هست که دو روزه هم صداتو
 دریغ کردی هم نگاتو ، خودمونیم تو هم جنی شدی تو این چند سال ، تا
 پریروز که دم اسکله مشکلی نبود چی شده حالا رفتی تو خفا ؟ بعدا به
 حسابت می رسم الان مهمون دارم ، میبوسمت عزیزم

میگی عزیزم و نمیدونی که چطور نیش من تمام بعدی از هم باز میشه و من
 چقدر دلخوش اینم که قراره فردا شب شادی و شادمهر و مهسا بیان ترکیه

سایه که دل از تخت خوابم میکنه با اون موهای درهم و برهم من نمیدونم
 ...امیر به چیش دلخوش جلوم نشسته میگه

چی میگفت سامیار دوساعت آه و ناله راه انداخته بود تو خونه؟ -

مگه من میپرسم تو و امیر به هم چی میگین؟ -

اهکی ، نه بابا ، مته اینکه خبریه -

فعلا که میخوام یه کم ازش دوری کنم ، حس میکنم زیادی پرروش کردم -

بیچاره داداشم -

تو و امیر به کجا رسیدین؟ -

فعلا که تو دوران خوب همدیگرو خر کردنیم تا ببینیم چی پیش میاد -

سایه واست خوشحالم ، امیر لیاقت دوست داشتنو داره -

داداش بدبخت من چی؟ -

مسائلو با هم قاطی نکن -

چرا؟ چرا با خودت روراست نیستی؟ تو نیش با شنیدن صداش میره -

پس چرا این دوریو بیشتر میکنی؟

شاید چون زیادی از هم دور بودیم عادت به این همه نزدیکی ندارم -

باور کنم بحث سر پسرعموت نیست ، نگاش خیلی عاشقانه بود ، قبول -
دارم که سامی یه عمر احساس هم به پات بریزه باز هم جبران این سه سال
نمیشه ولی کاش یه کم بیشتر بهش اعتماد کنی ، شاید مته پسرعموت
نشون نده خاطر خواته ولی منی که این سه سال پا به پاش اومدم حالیمه که
اسمت که میاد داداشم دل و دینش باخته میشه ، اگه میخواستم از ترسا
دور باشی واسه خاطر این بود که سامیو فقط واسه خاطر خودش قبول کنی
نه یه بچه

سایه من باید بیشتر فکر کنم ، سامی هنوزم برای من بهترینه ، شاید تو -
نظر بقیه اینجور نباشه ولی من نمیتونم کسی که واسه خاطرش تو رو همه
وایسادم رو کنار بذارم ولی به این سرعت هم نمیتونم قبولش کنم

پس میخوای سر بدوئونیش -

هی همچنین -

بیچاره داداشم -

ریز خند من و چشم غره خواهر شوهر و نه اون

.....
.....

ظرف سالدو تو یخچال جا داده تلفن زنگ
خورده تا من به خود بجنبم رفت رو پیغامگیر

ترانه ، ترسا حالش بده ، خیلی بده ، ترانه من نمیدونم چیکار کنم ، جون -
ترسا خودتو برسون ، راندمو فرستادم دم خونت ، ترانه زود بیا ، خواهش
میکنم

صدای پر استرس و لرزیدش بند دل میلرزوند و من اولین کت بهاره به
دستم رسیده رو با هل و ولا تن کرده از خونه زده بیرون سوار ماشین
راننده درشو برام باز نگه داشته شدم و هرچی آیه و دعا تو ذهنم رژه رفت
و خونده نخونده جلوی ورودی عمارت پیاده شده دوئیدم طرف دری که
انتظار میرفت خدمتکار مته همیشه به روم باز کنه و باز نشد و من خودم
...دست به کار شدم

تاریکی محیط و تنها منبع روشنایی اون شمعی دنبال هم ردیف شده به
موازات هم و گلبرگای رز کنارشون ریخته و من مات این صحنه مونده و به
خود اومده بابت مریضی ترسای اسم من تو شناسنامش و ازجاده درست
شده توسط شمعا عبور کرده و راه پله های تا حالا ازش بالا نرفته رو بالا
رفته و به طبقه دوم پر از شمع ریز و درشت رسیده و موزیک لایت تو
سکوت موجود خودی نشون داده و من مه و مات این همه زیبایی نور شمع
و گلبرگای رز سرخ همه جا پرپر شده و یادم باز به ترسای مریض افتاده و

قبل از به راه افتادن گرمی حضور آشنایی پشت سرم و صدای من عاشق تو
...گوشم پیچیده

خوشت اومد؟ -

رو پاشنه پا طرف اون همه خوش تیپی و دکمه تا روی سینه باز چرخیده
گفتم: ترسا کو؟ چیزیش شده؟

جور ترسا رو امشب عمه سایه و عمو امیرش میکشن -

مگه ترسا مریض نیست؟ -

تو که اینقدر زودباور نبودی خانومم -

خنده پر از شیطنتش و من تازه دوزاریم بابت این دروغ شاخدار زمین
افتاده و لبخند ناخود آگاه تو صورتم قد علم کرده و نگام باز رو تک تک
اون همه زیبایی لغزیده زیر لب گفتم: دیوونه

قدمای آرومش طرفم و کمک کردنش تو در آوردن اون کت بهاره و تاپ
دکلته سرخابیم و اون شلوار جین دم پا گشاد سرمه ای و لبخند اون به
صورتم

اون وقت این کارا یعنی چی؟ -

خم شده نفس داغ هدیه صورتم کرده نگاشو تو نگام لغزونده گفت: یعنی که خانومم ما دلمون تنگت بود ، مجبور شدم دروغ به هم ببافم تا چشمم به جمال خانومم روشن بشه

لبخند نرم نرمک رو لبم خونه کرده سرمو از اون همه نزدیکی دل به آب انداخته کنار کشیدم و گفتم: اون وقت این دم و تشکیلات یعنی چی؟

دست چپش رو کمرم لغزید و انگشتای دست راستش به بازی گرفت انگشتای دست چپمو و من خندون بابت این همه نگاه پر التهاب دست راست رو شونه پهن مرد تو آغوشش گیر افتاده گذاشته گفتم: به نظرت زیادی هالیوودیش نکردی؟

یادمه تو از فیلمای رمانتیک هالیوودی خیلی خوشت می اومد -

دیگه از چیا خوشم می اومد؟ -

از خیلی چیزا ، ولی مهمترینشون من بودم -

خودشیفتگی تو هیچ وقت نمیتونی بی خیال بشی مگه نه؟ -

نچ ، چون مطمئنم که تو عاشق همین غرورم بودی -

سامی عجیب شدی -

راحت کن خودتو بگو جنتلمن -

اوه ، من آخرش از دست این همه اعتماد به نفست دیوونه میشم -

پس بهتره باهاش کنار بیای -

کمرم میون انگشتاش چنگ شد و نگاهش تا روی لبام سر خورد و چشماش بسته شد و سرش تو گودی گردنم فرو رفت و نفسای کشدارش موهامو به بازی گرفت

سامی؟ -

کمرم بیشتر چنگ شده بعد از یه وقفه چند دقیقه ای از آغوشش بیرونم کشید و صندلی اون میز کوچیک ولی خوشگلو بیرون کشیده کمک کرد روش بشینم و لبای داغشو چسبونده به دستم چشماش بسته شد و بعد از یه مکث چندثانیه زمان بر روبروم اون طرف میز جاگیر شده دستمو از روی میز شکار کرده گفت : دلم تنگت بود

چشمای تبداترش تایید حرف میگردن و سرمن از این همه حرارت ساطع
شده طرفم به زیرافتاده گفتم : این یه شام دونفره است؟

.جای جواب تک خند زد و دل من بیتاب اون تک خند شد

چی بکشم برات؟ -

.فرقی نداره ، هرچی خودت میخوری -

لبخند نقاشی شده رو صورتش و من دلم قیلی ویلی رفته از این همه
.خیرگی و تبداری نگاه

.غذا رو نصفه خورده گفتم: من سیر شدم

.نگام به بشقاب دست نخورده اون بود و لبخند مته نگاهش تبار

.منم سیرم -

دستم از حصار دست من عاشقش بیرون کشیده بلند شدم و نگامو دور
.گردوندم و عطر حضورش باز نزدیکم شد

تو صدم ثانیه روی یه پاش زانو زده دست به جیب برده جعبه مخمل سرخ
رنگو جلو روم باز کرده و رینگ ساده من همیشه عاشق مدلش جلو روم به
تصویر کشیده شده با اون ولوم من عاشق و ته مایه لرزش گفت: با من
ازدواج میکنی؟

نگام بند نگاه لرزونی بود و پاهام نیرو تحلیل داده به زانو دراومدن روبروی
اون همه تواضع من هیچ وقت از مردم سراغ نداشته

پیشونیم چسبیده به پیشونیش چشمامو بستم و حس کردم که رینگ تو
دومین انگشت دست چپم نشست و دستم میون اون همه گرما فشرده شد
خوشبختت میکنم -

دستم دور گردنش حلقه و دست اون کمرمو چنگ زده و من تو اون حجم
عطر و گرما فرورفته

سربالا کرده نگامو دادم به نگاهش و لبامون تو یه لحظه به هم چسبید و
عطش تو وجودم بیداد کرد و نفسای اون آروم شد از راحتی خیال

.....

از بغلش خودمو کنار کشیده گفتم : نکن سامی بذار آماده بشم ، دیرمون شد.

چه مکافاتی داریم از دست اینا ، بابا ز نمی میخوام دلتنگیام رفع شه بابا -
بذار این مهر عقدت خشک بشه بعد ناله نفرین کن -

خودشو رو کاناپه ول داده به من آخرین بررسی از کلکسیون دسرام رو به عمل آورده خیره شده گفت: کدبانویی خانومم ، اصلا از سرشون هم زیاده ، چرا خودتو خسته کردی؟

خنده کرده با نگاه به اون همه جذابیت با کانالای تلویزیون درگیر شده بیشتر ذوق کرده دلم خوش شد به عقد صبحمون تو سفارت و اون همه برنامه مرفحی که امیرعلی و سامی واسه جمع چهار تاییمون چیده بودن .
مهسا بفهمه زنت شدم میکشه منو -

با همه احترامی که واسش قائلم میتونم بگم غلط میکنه ، از این به بعد به خانومم کسی چپ نگاه کنه با من طرفه

بشین اینجا شادمهر هم بذاره با زنش طرف شی -

خنده اون و من چپیده تو اتاقم تا آماده بشم واسه پذیرایی از اون مهمونای
عزیزتر از جون

سنگینی نگاه اون آدم به چارچوب تکیه زده و دست تو سینه جمع کرده رو
حس کرده گفتم : سیر نشدی؟

. نه ، سه سال کم نیست -

خندیده کلاه پفکی لبه دار مخمل قرمز رو موهای بازم کج گذاشته گفتم :
من آماده ام

دستاش دور شونم حلقه شده شقیقم از آتیش لباس گرم شده گفتم :
دوست دارم

از ابراز احساسم سر شوق اومده منو بیشتر به خودش فشرده کنار گوشم با
اون ولوم من عاشق کنش گفتم : نه به اندازه من

.....
.....

..... جوراب عروسک دار ترسا رو تو میچ پاش

درست کرده به سامی ترسا به بغل گفتم : چرا نمیان این سه تا؟

خنده مشکوک سامیو حس کرده سرم بالا اومده به اون چشمای گاهی
بدجنس شده خیره گفتم: چیزی هست که من نمیدونم؟

لباش به گوشم چسبیده گفت : بعضی چیزا هست که فقط من میدونم

صدای هین سایه و امیرعلی مات مونده به یه نقطه منو به رد نگاش متوجه
کرده دهنم باز این همه شوک وارده شد

...سامی -

سامیار - خب به نظرم سوپرایز جالبی بود براتون مگه نه؟

امیرعلی - تو میدونستی

سامیار - خودم کاراشونو راست و ریس کردم

سایه - وای بدبخت شدیم ، از این بعد حکومت نظامیه

سامیار - بهتره با آزادیات خداحافظی کنی دختر خوب

نگامو پر از حس خوب تشکر به نیمرخ اون مرد ترسا به بغل انداخته به
خودم که اومدم میون حجم خوب مادرانه های خاتونم اسیر بودم

از بغل پر عشق خاتون بیرون زده مامان شهره پر از مهر منو به بغل کشیده
 داد سایه دراومد و بابا مهدی سایه و من رو با هم تو بغل جا داده حس
 پدربودن داد و من تهش رسیدم به بغل اون مردی که به اینجا رسیدنمو
 .مدیون تصمیمای زورگویانش بودم

مهسا تو بغلم هق زد و شادمهر اونو از بغلم بیرون کشید و تو بغل مردونه
 من دلم برای ورژن برادرانش تنگ جا داده رو سر همسرشو بوسیده گفت :
 چطوری خانوم خوشگله؟

سامی با ترسای تو بغلش کمی دور از جمع خودی نشون داده ترسا رو تو
 بغل امیرعلی بیکار و خودشو واسه مادرزن لوس کرده انداخته خم شده
 .دست خاتونمو بوسیده گفت : خوش اومدین

نگاه همه مات اون عروسک تو بغل امیرعلی وول خورده بود و نگاه مهسا
 مات اون همه آرامش خاتون با یه ابروی بالا رفته قد و بالای شوهر منو
 دیده زده

مهسا چشم غرشو به سامیار دستشو طرفش دراز کرده رفته فقط سر
 انگشتای اونو لمس کرده با چشاش واسه من خط و نشون کشیده گفت : به
 .به جناب سبحابی ، چه اعجب چشممون به جمالتون روشن شد

سامیار - نفرمایین ، این چشم ماست که منوره مهسا خانوم

شادمهر دست رو شونه سامیار زده گفت: اون که صددرصد ، بهتره بریم
خونه

میون آقابزرگ و خاتون راه رفته نگام به سامی بود که ترسا رو پدرونه و
مهربون تو بغل گرفته خودشو واسه مامان شهره دلش تنگ این پسر یکی
یه دونش لوس میکرد بود

خاتون سر کرده تو گوشم گفت : یه بار به فاروق امیدوار شدم

چی؟ -

خاتون - پسره انگار همچین به دلم میشینه

...خاتون -

خاتون - ماشالا چقدر ترسا خوشگله

ماهه بچم -

خاتون - بچت؟

چیزه...خب...دیگه دیگه -

خاتون - به گوشم برسه زودی وا دادی تیکه بزرگت گوشته

دقش دادم -

خاتون - مونده تا دق کنه ، دختر از خونواده فرزین میخواد اونم نفس من و

آقابزرگشو، حالا حالاها بدوئه

اوا خاتونم -

خاتون - بخوای ناز نکنی دستتو میگیرم برت میگردونم ایران

کجایی خاتونم که ما صبح بله هم دادیم و امیرعلی و سایه هم شاهی

کردن واسه این بله

تو مساله جاگیر شدن تو ماشینا که از همون اول شادمهر و شادی و مهسا

تو ماشین راننده سامی نشستن و سایه به کنار خونواده شتافته شاخ وشونه

امیرعلی رو راه انداخت و به دستور آقابزرگم ما سه تا فرزین تو ماشین

امیرعلی نشستیم و سامی هم اخماش تو هم کشیده شد

توی لابی امیرعلی و شادمهر و سامی حکم باربرو داشته چمدونا رو به
واحداى مربوطه فرستاده کنار ما جمع شدن و سامی هم با چشاش واسم
خط و نشون کشی راه انداخته دوزاریمو واسه عدم کنارش بودن انداخت
زمین

مامان شهره - خاتون بیاین واحد سایه دور هم میشینیم ، هنوز که واسه
خواب زوده

سایه - قرار نیست بریم واحد من ، ترانه تدارک دیده

شائمه - پس چرا اینجاییم؟ بریم من گشتمه

نفسم راحت این شد که من واسه یه گردان تدارک دیده بودم و به مسخره
بازیای سایه بی توجهی خرج کرده بودم

سامی واسم لبخند اومد و شادمهر بهش اخم کرده یه سقلمه نثار پهلوی
اون کرد و دل من تو هم پیچید و سایه متحمل در آغوش گیری ترسا ، ترسا
رو تو بغل من انداخته کنار گوشم گفت : مردم بچه میخوان خودشون هم
نگهش دارن ، والا

بچه پرو ، پادرمیونی جلو بابا مهدی و مامان شهرهم واسه امیرعلی -
میخواهی شما دیگه نه؟

سایه - اصلا خودم ترسا رو نگه میدارم ، تو خیالت از بابت بچت راحت
نفس مامانه -

سایه - زن و شوهر بد بچه رو دارین لوس بار میارینا
مشکلی داری شما؟ -

سایه - نه اصلا من غلط بکنم ، بچه خودتونه
عشق من و باباشه -

سایه - تا جاییکه ما میدونیم عشق سامیار خان شمایی

نفسای گرم سامیار فرصت طلبی کرده بابت عدم حضور همه تو لابی کنار
گوش من و سایه گفت : شک داشتی آبجی؟

سایه - زن ذلیل شدی داداش

سامیار - نفسمه خانومم ، ذلیلش نباشم؟

.سایه - یه کم به این رفیقت یاد بده

سامیار - حالا کی گذاشت تو زن این امیرعلی قزمیت بشی؟

.سایه - داداشم

.سامیار - اون عوضی خواهر منو میخواد بد باید دنبالش بدوئه

.سایه - به اینا میگن داداش

سانیار - دعا تو جون ترانه بکن که داره با چشاش واسم ناز میاد که اذیتت نکنم

.سایه - خب شما هم با خودش حساب کن داداش ، من برم داخل زشته ، شما هم زیاد طولش ندین

...این حرف از دهن سایه بیرون زده صدای مهسا تو خونم بالا رفت که

.مهسا - ترانه کجایی ؟ بیا ببینمت دلم واست یه ریزه شده

فس سامی خوابیده نیش سایه تمام بعدی چاکیده ترسا رو به خنده انداخت
و منم با چشام عشوه اومده لحظه آخر چسبیدن لبای سامیو به شقیقه ام
.حس کردم و دلم غش رفت

دلتنگ ین همه خوبی بوده با اون لیوان سرامیکی گنده نسکافه کنارش تو
اون خونه آراس واسه تنهایی و رفع دلتنگی انتخابش کرده نشستگه گفتم:
.دلم واسه حرف زدن باهات پر میزد

.هلاکت بودم ولی انگار یه خبرایی اینجا بوده -

یعنی میخوای بگی شادمهر قبل اومدن نگفته این سه سال سامی چه -
کرده؟

بگم خوشم نیومده دروغ گفتم ، ولی ترانه حالا چرا یه بچه سرراهیو -
میخواین بزرگ کنین؟ بعدش اگه بچه خودتون به دنیا بیاد واستون سخت
میشه.

ندونستن مهسا و خیلی از آدمای زندگیم و من و سامی حالا حالاها حرف از
.این و اون شنفته

.من و سامی ترسا رو می پرستیم -

- بگم دلم روشن این بود که ته تهش مال همین مسخرم میکنی؟ -
- دلت روشن بود و واسه سامی شاخ شونه می اومدی یه ریز امشب؟ -
- حقشه ، تو این یه سال آخر که پیشم بودی ، که دیدم به چشم خودم که دوریش الکی خندت مینداخت و واقعی گریت ، که دیدم هوز که هنوزه دلت باهاشه ، کمشه این دو قورت ونیمای باقی مونده ماها
- مهسا خیلی دوشش دارم -
- پس قراره پا همه چیش وایسی -
- مگه تو پا شادمهر واینسادی؟ -
- ترانه هیچ وقت شد پشیمون بشی؟ -
- این سوالتو بذارم پای چی؟ -
- ترانه من اشتباه کردم؟ -
- چی میگی واسه خودت؟ -

هیچ وقت شد ته دلت حس کنی واسه شوهرت کمی؟ -

مهسا به زبون آدمیزاد حرف بزن -

اینبار میخوام به زبون خودم حرف بزنم ، من آدم ، من قسم خورده به -
عشق شادمهر حس میکنم اشتباه کردم

دیوونه شدی؟ شادمهر که امشب تا تونست ناز کشید از تو ، بعیده ازش -
بدقلقی کردن

تومون خودمونو کشته بیرونمون مردمو -

مهسا چه کرده این از برادر بیشتر حق برادری به جا آورده؟ -

برادریش دیوونه میکنه مردمو و کاش من خراب برادر بودنش نمیشدم -

...مهسا -

شک که بخوای بکنی فرقی نداره با یه شماره چند وقته رو گوشی -
شوهرت افتاده باشه یا با دیر اومدنای شبای شوهرت تو خونه و سیریش و
لب به غذای با عشق واش پختنه شده نزنه

شک؟ به کی؟ تو مرام شادمهر نارو زدن نیست -

نارو نزده، غلط میکنه اونیکه بگه شادمهرم نارو میزنه، آقاست، آب تو -
 دلم تکون نمیخوره از اون همه هوامو داشتن ولی من که میدونستم با عشق
 شوهرم نشد، من که میدونم دل نداده بهم، وظیفه میدونه واسه خودش
 خوبی بهمو، ترانه کاش این همه کم نبودم

کی گفته تو کمی؟ -

ترانه کاش دختره این همه خوب نبود، ترانه کاش این همه خانوم نبود، -
 کاش این همه از من سر نبود

کدوم دختره؟ -

وقتی شوهرت مشکوک میزنه اولش به رو خودت نیامی سر تو عینهو -
 کبک میکنی زیر برف و خیالتو تخت این میکنی که نه بابا شوهر من اهل
 این کارا نیست بعد میبینی نه انگاری داره بدتر میشه بعد میفتی دنبال
 اینکه ببینی این شکت تا کجا میکشونت... اونوقت عین این فیلما تو یه
 تاکسی میچی و یه صبح تا شب میفتی دنبال شوهرت و تهش میرسی به
 یه خونه نقلی باصفا که بالاشهر نیست و تو یه عمر با همه رفاهت آرزوی
 معماریشو داشتی، شوهرت با اون همه کیسه خرید تو دستش زنگ بلبلی

درو میزنه و بعد چند لحظه یکی عین فرشته ها با یه چادر گل گلی سفید که تا وسط موهای خرمایش کشیده میاد دم در و کیسه های خریدو از دست شوهرت میگیره و شوهرت هم پشت بندش با یه خنده ای که واسه خونه تو کم رو لبش میاد پشت سر دختره میره تو خونه و تو میشکنی ، ولی دلت راضیه ، راضی اینه که دختره کم ازت نداره ، دلت نمیسوزه از اینکه شوهرت بی سلیقگی کرده ، من از اولش هم میدونستم که ته زندگی من و شادمهر میشه این ، اینکه من کنار عزیزتر از خواهر واسه شوهرم بشینم و بگم راز دل این یه ماه رو دلم مونده رو بگم و دلم سبک شه

دلم میرفت به همنشینی نگام بابت اون دونه دونه قطره اشکای چکیده رو گونه اون عزیزتر از خواهر

از کجا مطمئنی ؟ -

اطمینان نمیخواد ترانه ، بالاتر از اینکه شوهرم بعضی شبا واسه خیانت نکردن به عشقش رو کاناپه جلو تلویزیون خوابش میبره و همون نفسای شب تا صبحش تو خواب که فقط سهم من از دوست داشتنشه رو حروم میکنه؟

نگو مهسا ، شادمهر بعیده ازش -

نیست ترانه ، من میدونستم که شادمهرم عاشقم نیست ، دلم خوش بود -
به اینکه اونقدر عشق میریزم تو زندگیمون که واسه جفتمون بس باشه ولی
زندگی من ساعت ی شب برمیگرده خونه و گشش نیست و شام منو
نمیخوره و جلو تلویزیون رو کاناپه خوابش میبره و صبح ساعت هشت
بدون صبحونه ای که من به ساعت وقت صرفش کردم از خونه میزنه بیرون

دل من میگره دل اونو نمیدونم

مهسا چی بگم؟ -

تو گفتی من گوش ندادم ، من جای عاشقش کردن خیال کردم عاشقش -
باشم بسه

مهسا بازم میگم تو از سر اون شادمهری که من قدر داداش نداشتم -
دوسش دارم زیادی زیادی

چه ثمر؟ چه ثمر که شوهرم عشقشو تو خونه نقلی باصفای وسط شهر -
کنار یه دختر موخرمایی چادر گل گلی سفید پیدا میکنه و هروقت از
پیشش میاد خوشه و چشاش از خوشی برق میزنه؟

دل من میگیره اونو نمیدونم

مهسا مته من زود قضاوت نکن ، فرصت بده -

همه رو سامیار ندون ، سامیار اگه الان واست خوبه یه برحه از زندگیتونو -
به فنا داده

اگه اون یه برحه رو به فنا داده دلیل نمیشه که تو کل زندگیتو به فنا بدی -

فنا اینه که من باشم و شادمهر تو حسرت با اون بودن باشه ؟ نه ترانه تو -
مرام من نیست که واسه خاطر خودم سد راه عشقم بشم

میفهمی چی میگی ؟ من مهسایی که کم بیاره نمیشناسم -

بحث کم آوردن نیست بحث سر بار نبوده -

دل من میگیره اونو نمیدونم

.....
.....
همه دور سفره صبحونه نشسته و تعریف از خونه دار بودن من کرده لبخند
خاتون راه انداختن و دل من گرفت از نبودن بچم و شوهرم تو خونم

نگاه شادمهر به مهسایی بود که جا جاخالی کنارش کنار من جاگیر شده بود
و از صبح جز یه سلام صبح بخیر حرفی رد و بدل نکرده بود باهاش

شادی - برنامه امروز چیه؟

امیرعلی - میریم یه گشتی تو شهر میزنیم و اسه نهار میریم خونه سامیار

شادی - ولخرج شده داش سامیارمون

خنده زیریرکیش به من سر پایین انداخته و سنگینی اون همه نگاهو به
خودم کش

شادمهر - بچه چرا تو عادت داری بیشتر از کوپنت حرف بزنی؟

خاتون - اِ شادمهر مادر نگو اینجور به بچم گناه داره

مامان شهره - یکی به این پسره بگه ، هی میزنه تو ذوق بچه

شادی - من فدای شماها بشم

مهسا لبخندشو خواهرونه پاشید تو صورت اون همه شیطنت دخترونه و من
دلَم گرفت اونو نمیدونم

شادمهر - ترانه خانوم خوب دیشب خانوم مارو قر ز دیا حسابمون باشه
و.ا.سه بعدا

پوزخند زیرپوستی مهسا و سایه جای من کل کل کرده با شادمهر و سایه با
لقمه دستش چند دقیقه به مناظره نشسته

امیرعلی - مهسا خانوم چرا ساکتی؟

نگاه آقابزرگ رفت سمت اون جیرجیرکش و نگاه خاتون نگرون شد از
. سکوت شب پرکش

مهسا - خوبم ، یه کوچولو کسلم ، دیشب تا صبح با ترانه حرف میزدیم
. خوابی نداشتم ، اینه که یه کوچولو حال ندارم

باز نگاه شادمهر و مهسای بی توجه به این نگاه

امیرعلی یه چی حالیش شده نگاه نگرون شدشو به من دوخته با اشاره یه
.چی تو مایه های چی شده پرسید و من اشاره زدم هیچی

.....

به اون که کنار امیرعلی و شادمهر کنار بار وایساده منو زیرچشمی نگاه
 میکنه یه نیمچه لبخندغمزه در اختلاطش زده نیش آقا رو باز میکنم و
 سقلمه شادمهر تو پهلوی آقامون نشسته حساب کار دست جفتمون میاد
 بابا مهدی - ترانه ، بابا اینجا بهت خوش میگذره ؟ خوش نمیگذره اون هفته
 با خودمون برت میگردونیم ایران

نگام به سامی افتاده اخمای هفت و هشت صورتشو یه نگاه کرده میفهمم
 حرف بابا جانش به مذاق آقا هیچ مدله خوش نیومده
 حالا ببینم چی میشه ؟ -

چشم غره التماش قاطی دار سامی رو زیرچشمی دیده لبخند بدجنسم تو
 چشم سایه رفته نیشش رو از این همه بدذاتی باز میکنه
 ...خاتون هنوز هم رو نداده به سامی ، عوضش با ترسا خوش اینبار میگه که
 خاتون - آره مادر یه مدت هم بیا خونه ، همه دلشون تنگه برات
 مهسا - ایشالا برمگیرده ولی سری بعدی که ما خواستیم برگردیم

نگاه شادمهر و میبینم به اون لبخند شاید واسش غنیمت شده

.شادمهر اهل خیانت نیست

.شادمهر مرد پا حرفش موندنه

.شادمهر آدم چزون نیست

.شادمهر مهسا چزون نیست

.شادمهر تومنی دوزار تو مرام با همه فرقشه

شادمهر تو چه میکنی؟

شادمهر - حالا دقیقا داداش قراره ناهار چی بخوریم؟

سامیار یه چی در گوش شادمهر گفته شادمهرو به خنده میندازه و امیرعلی

.رو یه لبخند با ژست یه قلب شام پاینشو بالا رفتن

جمع که حالت دو به دویی میگیره مهسا رو یه گوشه گیر آورده رد نگاهشو

...گرفته میرسم به استخر بزرگ تو باغ و میگم که

.مهسا اینجوری نباش دیگه -

لبخند زده سرش به شونه ام تکیه داده زیرچشمی آقاشونو برانداز کرده
گفت : دلم تنگشه

مهسا شادمهر بد نیست -

آقاست -

شادمهر خیلی از کاراشو گذاشته کنار -

مرده که پا قولش وایساده -

...ولی -

ولی افسار احساسش دست خودش نیست -

میخوای چی کار کنی؟ -

برگشتم ایران میفتم دنبال کارای طلاق -

دیوونه شدی؟ -

نه ، تازه دارم عاقل میشم ، من و شادمهر دوتا خط موازی بودیم -

موازی ها هم بعضی وقتا میشکنن -

- نه من اهل شکستنم نه شادمهر ، بیا منطقی باشیم شاید تو و سامیار هم اگه این جداییو نداشتین این همه قدر همو نمیدونستین ، من و شادمهر جدایی میخوایم چون زندگیمونو بسازیم ، هر کدوم جدا ، جدایی تو و سامیار مقدمه بود ولی جدایی من و شادمهر مطمئنا میشه والسلام

تو فقط دیدی هیچ وقت پرسیدی ازش ؟ توضیح خواستی ؟ -

- بحث من اون دختر خوشگله نیست بحث من عدم عشق تو زندگیمنه ، بحث من شادمهریه که نازکتر از گل بهم نیگه و کاش میگفت و عوضش بعد چند ساعت نازمو میکشید ، من عقده کردم ، من الان عقده زندگی فرهاد و نسترنیو دارم که جلو چشم این همه عاشقن

- داری اشتباه میکنی ، شادمهر مغروره ، اهل نازکشی نیست قبول دارم - ولی بعضی وقتا یه کارایی میکنه که وقتی بهش فکر میکنی میبینی از صدتا نازخری ارزشش بیشتر بوده برات

- خوبه که بعضی وقتا به آدم امید میدی ولی من همه فکرامو کردم ، فقط -
یه مشکل کوچولو هست

چه مشکلی ؟ -

.شاید بهت گفتم -

تو محتاج یک لحظه آرامشی ، دیگه خستگی ها تو حاشا نکن

.....

.....

دستم از شدت استرس به عرق کردن افتاده خودمو تو ماشین کشیده بی نگاه به اون و نگاه سوق داده به دور و بر اون کوچه خلوت گفتم : حالا اگه یکی ما رو ندید؟

چسبیدم تخت سینش و فرو رفتن سرش تو فضای خالی بین گردن و صورتم و نفسای گرم من عاشقش یه لبخند نشوند رو لبم

.دلتم تنگت بود -

.ما که همین امروز خونت بودیم -

- دیدنت از راه دور قبول نیست واسه من ، تو رو خدا میبینی واسه اینکه -
دو دقیقه با زنون تنها باشیم باید چه جیمز باند بازی درآریم؟

خندم تو فضای ماشین انعکاس پیدا کرده سرم به سرش تکیه کرده گفتم :
چه تو شکاری امروز؟

نباشم؟ بابا دوروزه دل سیر نگات نکردم ، تا کی این برنامه رو داریم؟ -

- امیدونم ، ولی اگه حساسشون کنیم بدتره ، فقط امیر و سایه میدونن ما
چی کار کردیم

- خلاف شرع که نکردیم ، رفتم عقدت کردم ، بده ؟ -

- در نظر اونا صددرصد -

- فکر کنم بیشتر تو نظر مهسا بد باشه ، نمی بینی چطور میخواد تیکه -
تیکه ام کنه

- نکنه از ترس اون بود که امروز لیوان شکستی ؟ -

غش غش خنده اش و انعکاسش تو فضای بسته ماشین

- نه خانومم ، از خوشگلی خانومم که یادش میره شوهرش با یه غمزش -
دلش میره لیوان شکستم ، پدر سوخته تو چرا این همه خوشگل شده بودی

امروز؟

یعنی قبلا خوشگل نبودم؟ -

.تو همیشه ماه منی -

سرمو به سینهش فشرده با انگشتم خطوط فرضی رو سینهش کشیده صدای
...آرومش با اون ولوم من عاشقو شنیدم که

تضمینی نمیدم که اگه به کارت ادامه بدی جلو خودمو بگیرم و نبرمت -
.خونم؟ دِ لامصب سه ساله عطش تنتو دارم خراب ترم نکن

.سامی بی حیا نشو دیگه -

دستش میون موهام فرو رفته سرمو بالا گرفته لبامو مزه کرده صورتشو تو
فاصله یه سانتی صورتتم نگه داشته نگاه شب رنگشو از نگام نکنده گفت :
من سه سال خواجگی خرج دادم که واسه خانومم بی حیایی خرج کنم

لبام کش میاد و دلم غش میره و قرص میشه و چشمم برق میزنه و سامی باز
لبامو مزه میکنه و منم همراهیش میکنم و دستم باز روی سینهش خط
فرضی میکشه و قلبش زیر دستم نبض میگیره و پهلوهام تو دستاش فشرده
میشه و درد میگیره و من این دردو با جون و دل پذیرا میشم و چقدر مزه
.لبای سامی طعم شراب میده

.....

آقابزرگ خودشو رو صندلی پشت کانترا نشونده رو از نظر گذرونده وقت کشیمو صرف خرد کردن اون کاهو های سالاد کرده گفتم : چرا نمیرین پیش خاتون ؟ این صندلیا سفته اذیت میشین

- یادمه بچه هم که بودی هر وقت دلت یه چی میخواست و روت نمیشد که بهم بگی نگاتو میدزدی و مهربون می شدی و خودتو بند یه کاری میکردی ، حالا بعد این همه سال گذشتن از بچگیت دلت چی میخواد که نگاتو میدزدی و مهربون میشی و خودتو بند یه کار دیگه میکنی؟
- من چیزی نمیخوام -

- سوالمو بهتره درست کنم ؟ بپرسم کیو میخوای جواب راست و حسینی بهم میدی بابا؟

...آقابزرگ -

- آقابزرگت میدونه که تو تا ته دنیات هم دلت با اسم سامیار سبحانی میره -
و نگات هیچ مردیو جز اون نمیگیره

...آقابزرگ -

ترانه بابا این همون پسریه که وقتی اومد خواستگاریت واسه اولین بار به -
 نوئه عزیزدلم گفتم نه ، این همون آدمیه که تو واسه خاطرش واسه اولین
 بار تو روم وایسادی ولی ترانه من مردم ، هم جنسمو میشناسم حتی اگه
 دونسل بعد من باشه ، تهش یکی هستیم ، یه چیه که از مون بگیرن تازه
 میفهمیم چقدر محتاجش بودیم ، وقتی تو رو ازش گرفتم فهمید چقدر
 محتاجت بوده ، نمیگم یادم رفته همه کاراشو ولی بعضی کاراش به مذاق
 من بدجور خوش اومده ، تا ته نیا هم که بشه دلم واسه حسامی نمیسوزه
 که فقط با نگاه عشق بهت میداد ، فرق حسام و این پسره هم همینه ،
 حسام مرد وایسادن نبود ، تو کل زندگیش یه بار جلوم وایساد و گفت
 مهدیس نه ، نگفت ترانه رو میخوام گفت مهدیس نه ، ترانه تو عزیزی اگه تا
 ته دنیات بچه دار نمیشی عوضش این پسره واسه خاطر جمعی خاطرت این
 همه دنگ و فنگ کشیده و یه بچه رو بیمه آینده ای کرده که خودش هم
 بهش اطمینان نداره ، ترانه نمیگم پسره همه چی تمومه ولی وقتی یکی پا
 عزیز کرده من وامیسته تو چشمم میاد ، این پسره واسه خاطر تو کم منت
 منو نکشید ، کم خردش نکردم ، کم نچزوندمش ولی ته تهش به جا کم
 آوردن اون من کم آوردم ، بهش گفتم ترانم از ارث هیچی نمیره مرد تورتو
 یه جا دیگه پهن کن بهم گفت اونقدر به پاش میرزم که غم بی ارثیشو
 نخوره ، ترانه این اون مردی نیست که اون سالو واسه خاطر پول باهات موند
 این مردیه که حالا اگه بی پول هم باشی پات وامیسته و اگه یکی بگه بالا
 چشت ابروئه چششو درمیاره ، میدونی وقتی اون پولو ریختم تو دست و

بال حسام چشاش چه برقی زد؟ عوضش برق چشای مهدیس رفت ، همیشه مهدیس مغرورترین نوم بود ولی اون روز دیدم برق اشکو تو چشاش ، مهدیس هیچ وقت جلو ماها بغض نکرد اون روز جلو چشم لباش از بغض لرزید ، بحث من مهدیس نیست بحث من حسامیه که اونقدر مرد نبود تا اگه بله عقد داد پای بله اش وایسه ، بحث من خودمم که دو تا از نوه هامو بدبخت کردم ، حالا ترانه میخوام راست و حسینی تو چشای منی که از بچه های خودم واسم عزیزتری زل بزنی و بگی دلت با این پسره رضا هست یا نه؟

سرم پایین میفته و نگام زیرچشمی قدوبالای هنوز استوار آقابزرگمو نظری...میگذرونه و میگم که

.شما که خط نگاه منو خوب میخونین خودتون بگین آقابزرگم -

- خط نگاهت اینو میگه که تو تا ته ته دنیا باز هم خاطر این پسره جلمبونو -
میخوای

...آقابزرگ -

قرار نیست ناز دوماذ بخریم ، باید غلامی کنه تا به چشمون بیاد -

خنده ام از این همه استبداد آقابزرگ تا پشت سد لبام میاد و دلم غش
میره و غنچ میره و چشم شکوفه میزنه

.....

.....

جلوی پای خاتون نشسته نیشگونی که خاتون از بازوم درآورده رو حس
کرده خودمو بیشتر به گوشی تو دستش نزدیک کرده شنیدم صدای مامان
شهره رو

مامان شهره - به خدا من شرمنده ام ، اصلا روم نمیشه از تون بخوام مزاحم
باشیم واسه خاطر این پسره

اخمام میره تو هم بابت این پسره از دهن مامان شهره دراومده ، سامی من
اسم به این شیکی رو خودش سندیت کرده که بهش بگن این پسره؟

خاتون - نه شهره خانوم اینا چه حرفیه؟ قدمتون سر چشم

خودمو از شدت ذوقمرگی تو بغل مهسای از اول تلفن از خنده روده بر شده
پرت کرده چشم غره خاتونو دیدم و نیشم براش چاکید

تلفن قطع شده و من هنوز تو بغل مهسا و مهسای هنوز هر و کرش هوا و
خاتون یه بند از بی حیایی من غر زده

مهسا - بچه بیا خود تو جمع کن ، نمیری از ذوق

مهسا دارن میان خواستگاریم -

مهسا - آبرو نداشتی برامون

مهسا به نظرت دسته گل واسم چی میاره ؟ -

مهسا - چه میدونم؟

شادمهر اومده تو سالن ما رو از اون حالت در شان خاندان فرزینی نبوده

بیرون آورد

شادمهر - چه خبره؟

خاتون - هیچی مادر

مهسا - چرا دروغ میگی خاتونم؟ میخوای آبرو داری کنی؟ همه میدونیم که این بی شوهری بد بهش فشار آورده بود دیگه خجالت که نداره، بچه ذوق خواستگار شو داره

شادمهر - خواستگار؟

مهسا - رفیقتون دارن قدم رنجه میکنن امشب واسه امر خیر

شادمهر - غلط کرده، ما دختر به هر کسی نمیدیم

کسی از شما نظر نخواست -

گوشمو کشیده، خنده تا رو لبش اومده، از اون همه پررویی من سر وجد اومده گفت: بچه یه کم حیا داشته باش

گوشمو ول نکنی به سامی میگم حالتو بگیره -

لحن آرومومون و مهسای خندون و زیرچشمی برانداز کردنای شادمهر و خاتون از این همه صمیمیت بچه هاش لبخند زده

شادمهر - که میخوای به آقاتون بگی؟ چشم روشن، اگه گذاشتم امشب تو پاتو تو سالن بذاری که غیرت ندارم

پس علنا اعلام کردی بی غیرتی دیگه نه؟ -

شادمهر - بچه پررو

مهسا - حالا چرا اینجا نشستی ترانه؟ برو آماده شو دیر میشه

چی بیوشم حالا؟ -

مهسا - بازم خوبه از صدقه سر آفاتون کمدت پر لباسه

نه یه چی جدید میخوام -

شادمهر - پولداریه دیگه ، سه سوتنه آماده باشین بریم یه دوری بزیم

گونشو محکم بوسیده خندشو درآورده لبخند مهسا رو به راه انداخته
دوئیدم طرف اتاق و صدای شادمهرو شنیدم که گفت : تحویل نمیگیری
خانوم

نذار این زموئه شکستت بده ، نمیخوام که تسلیم تقدیر شی

.....

.....

جلوتر از اون دوتای هر کدوم بی نگاه به هم نگاشونو به ویتترین بوتیکا دوخته راه رفته ، لباس چشمگیر شدمو با اون انگلیسی درب و داغون طلب کرده زیرچشمی اون دوتا با فاصله رو نیمکت جلوی بوتیک نشسته رو دیده زده دلم خون شد از این همه روابط حسنه

میون اون دوتا خودمو جا کرده گفتم : تو ترکیه گشت ارشاد نیست که این همه فاصله اسلامی رعایت میکنین ، دیوونه ها چرا عین نامحرما نشستین؟

شادمهر خندیده طعم تلخ تو دهنم انداخته گفت : فعلا جا گشت ارشاد تو این مملکت بنده جذام دارم

اینو گفته بلند شده خودشو به بستنی فروشی رسونده نگاه مهسا رو دیدک کش کرد

خوشت میاد بچزونیش؟ -

مهسا - فکر کنم آب و هوا ترکیه بهش ساخته ادا شوهرها رو درمیاره شاید هم چون از لیلش دوره این همه مهربون شده ولی من که یه تصمیم بگیرم پا تصمیم میمونم

بسکه خری -

مهسا - اینو وقتی میخواستم زن شادمهر بشم هم بهم گفتی

یه بار گذاشتم خریدت کنی دفعه دوم نمیدارم ، فکذر کردی طلاق نقل و -
نباته که بریزن رو سرت ؟ میدونی وقتی اسم طلاق میاد روت چندتا
دندون طمع تیز میشه طرفت ؟ حالیه مهسا ؟ اینو منی بهت میگم که با
مهرا طلاق تو شناسنومم تو ایران زندگیص کردم

مهسا - میخوام آدمیت کنم ، میخوام ازش بگذرم تا خاطره خوبی ازم
داشته باشه

شادمهری که من این روزا میبینم داره واسه یه نگاه تو له له میزنه نیازی -
به خاطرت نداره ، همه نیازش تویی

مهسا - حرفات خیلی قشنگن ولی مشکل منم که نمیتونم حرفاتو باور
کنم

بسکه خری -

نزدیکی شادمهر ومهسای با حسرت قریبون قد و بالاش رفته و من دلم
گرفته از این همه خودخوری مهسا

تو محتاج یک لحظه آرامشی ، دیگه خستگی هاتو حاشا نکن

.....

لبخند رو لبم رفته برگشته تا دستم به سینی چایی رفت دستای گنده شادمهر سینی رو برداشته ابروهاش واسم بالا پایین شد و دل من خون شد که این بار هم از چایی بردن خبری نیست

پر حرص سرتاپاشو برانداز کرده با قدمای بلند از کنار اون و نیش بازش و ابروهای بالا پایین شدش گذشته وارد سالن شدم و کنار مامان شهره با اون لبخند خیلی ناز نقاشی شده رو صورتش نشسته سرمو مته این دخترای هیفده هیجده ساله خواستگار ندیده بند اون قالی پرز بلند میون ست مبلم کردم

بابا مهدی - والا همیشه اسم این مراسمو خواستگاری گذاشت بیشتر بله برونه ، جوونا این دور و زمونه که به خواستگاری نمیذارن برسه ، ما هم اومدیم بله رو بگیریم از عروس خوشگلمون

باز هم صد رحمت به روح پرفتوت این سر پایین افتاده که نیش تمام بعدی بنده رو تو طبق اخلاص پیشکش واسه جمع به نمایش نمیذاره

مهسا - ببخشید من یه سوال داشتم از هر دوی اینا ، من میدونم جفتتون عاشق بچه این ولی الان بحث آینده شما نیست آینده ترساست ، خب اگه

تو سالای بعد شما بچه دار بشین سر ترسا چی میاد؟ من دیدم آدمایی ور
که یه بچه به فرزندخوندگی گرفتن و بعد بچه دار شدن خودشون نتونستن
به اون فرزندخونده محبت کنن

نگاه شادمهر و امیرعلی و مهسا بین ما دوتا نوسان پیدا کرده اخم بابا
مهدی و آقابزرگو تو هم کشوند

...سامیار - این اتفاق نمیفته

نگاه مستقیمش به چشمای من و من سرم پایین افتاده از این عیب بدون
چشم پوشی

سامیار - این اتفاق نمیفته چون من هیچ وقت بچه دار نمیشم ، من واقعا از
ترانه ممنونم که با وجود این عیب حاضر شده منو قبول کنه

سکوت افتاده به جون خونه و آقابزرگ زیرپوستی لبخند زده و بابا مهدی با
لبخند یه وریش پپیشو به راه انداخته و خاتون با سرعت و لبخند بیشتر
میوه واسه آقابزرگم پوست گرفته و مامان شهره دستمو به نرمی فشرده و
سایه کنار دستم سر کرده تو گوشم گفت : نه همچین داره از داداشم
خوشم میاد

من...من نمیدونم چی بگم؟ -

بابا مهدی - خب این دو تا برن دو کلوم با هم حرف بزنین

. باز سایه سر کرده تو گوشم گفت : نه که کلا از هم دور بودین

کوبیده شدن آنرجم تو پهلوی سایه هم خفه خونیشو به همراه داشت هم
جمع شدن صورتشو

کنار اون همه جذابیت راه افتاده با اشاره دستش لیدیز فرستی وارد اون
اتاق با اون تخت دونفره تنها روز محرمیت خون به دل سامی کرده شده به
اون که درو پشت سرش بسته و بهش تکیه داده و با نگاه سر تا پامو و جب
کرده و هیزی شده تنها کارش خندیده با لوندی روی تخت نشستته پا رو پا
انداخته با سر انگشت عشوه وار موهامو از پیشونی کنار زده گفتم : خب ؟

کنارم روی تخت نشستته نیمرخمو خیره خیره نگاه کرده گفت : چرا من
اینقده دوست دارم؟

لبخندم وسعت گرفته نگامو کنده از اون پارکت قهوه ای سوخته خیره تو
صورتش گفتم : چرا اون حرفا رو زدی ؟

با دست ، نرم موهامو به دست گرفته و به بینیش برده و نفس عمیق کشیده
و چشم خمار کرده گفت : چه حرفایی؟

سامی تو مجبور نیستی واسه خاطر من خودتو خراب کنی -

دستش دورم حلقه شده ضربان قلبمو ریتم به ریتم بالا برده گفت : باعث و
بانی اون اتفاق منم و تا ته دنیا هم تاوانشو میدم ، ترانه من و تو اونقدر
خوشبخت میشیم کنار همدیگه که نیازی به وجود یه بچه از وجود خودم و
خودت نباشه

من ترسا رو به اندازه ترسای خودمون دوست دارم -

تو قلب تو فقط منم ، اینو یادت باشه -

خندیده از حسادت شوخی قاطیش پشت سرمو به تخت سینه سامی بیشتر
تکیه داده لذت نفسای عمیقشو لا به لای موهام حس کرده گفتم : کی
برمیگردیم ایران ؟

هر وقت دلت خواست میریم و میایم -

واسه همیشه گفتم -

چندسال دیگه ، وقتی جفتمون نگران این نباشیم که حرف و حدیث بقیه -
هم خودمونو اذیت کنه هم ترسامونو

اگه یه روز ترسا بفهمه -

میفهمه ، خودمون بهش میگیم ، تو تولد ده سالگیش ، نمیخوام وقتی از
یه آدم ناتو شنید ضربه بخوره ، خودمون میگیم و بهش باور میدیم تا ته
دنیا اون واسه من و تو از یه بچه خونی بیشتر عزیزه

واسه تو فقط من عزیزم -

تو جونمی ، تو دنیامی ، تو نفسمی ، تو بانوی منی -

بهت گفته بودم؟ -

چیو؟ -

اینکه خوب بلدی راه و رسم خر کردنو؟ -

خنده های من عاشقش و فرو رفتن سرش به عادت همیشش تو گودی
گردنم

- سامی؟
- بگو عمر سامی؟
- من دلم یه مراسم جمع و جور میخواد ، اون سالانداشتیم -
- من میخواستم مفصل باشه -
- نه جمع و جور و خودمونی باشه باحال تره -
- از ایران میخوای کیا بیان ؟
- خونوادمو دعوت میکنم و میدونم نسترن میتونه زیرپای فرهاد بشینه تا -
بیارتش اینجا
- شادمهر میگه عمو فریبرزت و شوهرعمت تو فصلی هستن که زیادی -
درگیر کارخونه ان نمیتونن بیان ، دیگه دوست داری کی بیاد ؟
- دقیقا میخوای به چی برسی؟
- حسام و مهدیس چی؟

پس بگو آقا حسودی کرده -

من به هر چی که فکر تو رو مشغول کنه حسودی میکنم -

گردنمو کج کرده به ابروهای هفت و هشت شدش نگاه کرده خندیدم که اون خم شده بینیمو یه گاز کوچیک گرفته گفت : نخند ، من فقط روی تو حساسم

واقعا غیرتت سر سایه و امیرعلی منو کشته -

خواهرم سه ساله دق کرده تا به این پسره الدنگ برسه نمیتونم که سنگ -
بندازم جلو پاش

راستی میخوام آراس هم باشه -

دعوتش هم نکنیم خودش با سر میاد -

خیلی آقااست -

جون ترانه واسه این بنده خدا لقمه نیچین ، مونده تا با خودش کنار بیاد -

اِ سامی طوری میگی که انگاری ما بنگاه شادمانی داریم -

والا این دو تا رفیق نخاله من از صدقه سر توئه که دارن میرن قاطی مرغا -

بده سر و سامونشون دادم؟ -

ترانه یه چی بگم؟ -

تو که تا حالا گفتی اون یه دونه هم بگو -

لرزیدن سینش بابت خندش و من دلم خوش اون خنده

به نظرت فرهاد منو نمیزنه داغون کنه؟ -

میدونی جدا شدنمون از نظر فرهاد غیر منطقی بود؟ -

غیر منطقی بود و یه پا وایساده بود که طلاق تو از من بگیره؟ -

اون بهم گفت من دو سال تحمل کردم چرا یهو ازت جدا شدم؟ به نظر -

اون ماها یهو بد جاخالی دادیم ، خب همه حق دارن درموردمون نظر بدن

چون جای ما نبودن ، من و تو روزای مذخرفیو گذروندیم

اونروز که جلوی محضر پیادت کردم جونم هم باهات رفت ، سخت بود -

عوضش فهمیدیم تا ته دنیا بدون هم نمیتونیم تحمل کنیم -

ترانه ممنونم ، تو میتونستی با حسام خوش باشی -

حسام برای من یه قسمتی از گذشته ، حالا تلخ یا شیرین -

من چی ؟ تلخم یا شیرین -

تو مزه همون کافی میکسایبو میدی که جلو سریالای ماهواره با هم -
میخوردیم

باز لرزیدن سینش و فرو رفتن سرش تو گردنم و گاز کوچیکش از گرنم و
من دلم غش رفته و تقه به در خورده

بر خرمگس معرکه لعنت -

.....

به مهسای سر تکیه داده به سنگای سرد دیوار زیرچشمی نگاه کرده
فنجون نسکافه رو به دستش داده گفتم : منم این روزا رو داشتم

تو روزای خوش هم زیاد داشتی -

از تو خوش تر؟ -

خوبی سامی اینه که تو اون اوج بی عشقیش هم باز هواتو خیلی داشت -

نه که شادمهر هوا تو رو نداره -

من وظیفه ام ، اون جبران وظیفه میکنه -

مهسایی که من میشناختم این همه منفی باف نبود -

منفی نیستم واقع بینم -

دلت از چی پره؟ -

دلم از خودم پره که حرفتو ارزش نذاشتم و شدم زن مرد بی عشقم -

مهسا شادمهر عوض شده ، اینو منی بهت میگم که زیر و بم شادمهر مته -

خطای کف دستم واسم آشناست

شادمهر احساس دین میکنه اینو منی بهت میگم که شادمهر واسم یه -

کتاب چند دور خونده است

عادتت از بچگی اعصابمو به هم میریخت ، اینکه یه حرفیو نخوای گوش -
بدی گوش نمیدی

ترانه من نمیخوام اشتباه دومم هم بکنم ، اشتباه اولم انتخاب شادمهر -
بود انتخاب دومم نمیخوام بشه موندن با شادمهر

.کاش خدا یه عقلی به تو بده یه صبری به من -

خنده تلخش و فنجون نسکافه لب نزدش کنار من رو اون پله های لابی و
گم شدنش تو پیچ راهرو

.پس از چیزی که میترسیدیم سرمون اومد -

نگام برگشت طرف امیرعلی دست به جیب برده و قصد کنارم نشستنو
کرده و قبلش دست برده فنجون نسکافه رو برداشته و یه نفس بالا رفته

میدونی کار خیلی زشتیه که حرف دوتا خانومو دزدکی گوش بدی؟ -

بی خیال دختر ، شادمهر چه غلطی کرده که مهسای این چند وقته -
مهسایی که من میشناختم نیست

.همون چیزایی که میدونیم ، مهسا عادت به ندیده شدن نداره -

- شادمهر که عوض شده ، شادمهر دیگه اون همه یخ نیست ، حس میکنم -
مهسا رو خیلی میخواد
- منم همین حسو دارم ولی انگاری بوی خیانت میاد -
- برو بابا ، شادمهر هر غلطی که بکنه اهل این یکی نیست ، میشناسمش
دله نیست ، لاشی بودن تو خونش نیست ، شادمهر مرده ، این مرد هم
جدیدا چشاش دودو میزنه واسه زنش
- درد من هم همینه ولی یه چیزاییو مهسا دیده که شاید اگه من و تو هم -
ببینیم باورمون بشه شادمهر و به اون اندازه ای که فکر میکنیم نمیشناسیم
حالا مهسا میخواد چیکار کنه؟ -
- کاری که من سه سال پیش کردم و چوبش هم خوردم -
- شادمهر باید توضیح بده -
- نمیدونم چرا سرنوشت ماها اینقدر عجیبه؟ -
- چون به ما سه تا گره خورده ، مهسا یه چی دیگش هم هست -

روانشناس نشو دیگه ، برو بخواب ، فردا باید بریم گردش -

کی بشه ما هم راحت بدونیم این سایه خانوم مال ماست -

بابا مهدی دختر به هر کسی نمیده ، حالите که؟ -

شهره جون هم بد مدله هوامو داره ، حالите که؟ -

بچه پررو -

حالا همیشه همینجا خواستگاری کنم؟ چه کاریه هلک و هلک همه -
پاشیم بریم ایران واسه یه خواستگاری؟

هر که طاووس خواهد جور هندوستان کشد ، من خسته ام میرم بخوابم -

آره برو بخواب فردا این سامیار دست از سرت برنمیداره -

بچه پررو -

داداش خودمو خوب میشناسم -

خنده رو لبم پشت سد لبم مونده درو پشت سرم بسته خنده رو ولوم پایین
ول دادم

.....
.....
سایه ترسا رو تو بغل سامی گذاشته گفت : یه کم این بچتو بگیر ما راحت با
مادر بچت بازی کنیم

امیرعلی - خوشم میاد همچین دهننونو پر میکنین میگین بازی انگار چه
المپیکی راه انداختین

سایه - حالا از کل تحرک شما آقایون که مختص جلو تلویزیونه اونم سر
شهر آورد بهتریم

شادمهر - ناز نفست سایه جون خوب زدی تو برجکش

سایه - ما مخلصیم

مهسا یه دونه از اون چیپسای تو کاسه رو تو دهن انداخته با اون تیپ منو
به شخصه خفه کن و شادمهر حرص دهش بلند شده توپو بالا انداخته گفت
: سایه بیا دیگه

بازی رو شروع کرده میشنیدیم صدای این آقایونو

سامیار - هوشه مرتیکه بچمه عروسک که نیست اینجور بالا میندازیش

شادمره - بچم بچم راه ننداز یا این عشق عموئه

امیرعلی - چه نیومده صاحب این فنچول ما شد

سامیار - الکی واسه من خودی نشون ندین ، بچم به آراس بیشتر از همتون
عادت داره

شادمهر - بچت هم مئه خودت بی معرفته

توپ رو به مهسا پاس داده نتونسته بگیرتش عقبکی خودشو تو جاده
انداخته تا توپو بقاپه ما رو بی حوصله کرده بابت اون میمون بازباش نگاه
منو کشیده به ترسای تو بغل باباش ملوس شده و منو دیده لباش کش
.... اومده و ذوق کرده و

صدای جیغ سایه و دوئیدن شادمهر و فریاد " یا ابوالفضلش " قلبمو از جا
کنده نگامو نرم نرمک برگردوند طرف شادمهری که مهسا به بغل چشماشو
خون گرفته راننده رو بی خیال داد میزد سر سامیار تا ماشینو راه بندازه

دلَم خون این همه هیجان ترسا رو بیتشر تو بغل فشرده کنار سامی صندلی
جلو نشسته به شادمهر واسه اولین بار اشک رو گوش چکیده و سر مهسا
رو تو بغل گرفته و چپ و راست بوس خرج اون صورت رنگ پریده و
چشمای بسته کرده دیده رو به سامی گفتم : زود باش تو رو خدا

پاش بیشتر به گاز فشار آورده دل من خون تر شد

.....
.....
ترسا تو بغل شادی آروم خوابیده خیالمو از بابتش راحت کرد و سامی کنارم
نشسته لیوان آبمیوه رو واسه تعدیل فشار به خوردم داد و گفت : چیزی که
نشده شلوغش کردین ، بنده خدا اصلا سرعتی نداشت

نگام به شادمهر سر به دیوار پشتیش تکیه داده و چشم بسته بود

کنارش نشسته دست رو شونش گذاشته گفتم : چی کار کردی با مهسا که
اینقد دلش ازت خونه؟

نگاش طرفم برگشته دیدم اون سرخی تا حالا تو چشمش نبوده رو

مگه چی ازم گفته؟ -

قرار من و تو بی محلی به مهسا نبود، بود؟ -

کم گذاشتم ولی در حد گله گذاری نذاشتم -

قرار ما یه خونه وسط شهر و یه دختر خوشگل و خریدای تو نبود، بود؟ -

سنگین تر شدن نگاهش و لبخند کنج لبش و نفس پر صداس

قبل اینکه برم نیویورک یه دخره تو شرکتم چشمو گرفته بود، بعد که -
رفتم نیویورک بالاکل از یادم رفت، بعد عروسی با مهسا تو شرکت دیدمش
حلقه دستش بود، از بچه ها پرسیدم گفتن شوهرش دوماهه زمین گیر
شده، به اسم رفاقت پا تو خونشون گذاشتم و کمک خرجی کردم، یعنی
میگی مهسای من این همه دوستم داره که واسه خاطر من بهم شک هم
بکنه؟

واسه این دختر خانوم بهونه داری واسه بی محلیات چی؟ -

اون دوری میکنه، اون سرد شده، وقتی شب برمیگردم خودشو به -
خواب میزنه، حالا من گناهکارم؟

دل نگرونشی؟ -

جونم داره تا تو حلقم میاد ، هیچ وقت فکرشو نمیکردم یکی جز تو و -
شادی واسم این همه مهم بشه ولی حالا میبینم یکی مهم شده و جنس
مهم بودنش هم جنس تو و شادی نیست

خوشحالم -

دعا کن چیزیش نشده باشه -

نه ایشالا -

اومدن دکتر و هجوم ما سرش و لبخند اون و یه چیزاییو ترکی بلغور کرده

شادمهر - چی میگه این سامیار؟

سامیار ترسا رو از بغل بی حواس شادی بیرون کشیده ریلکس گفت : میگه
هم خودش خوبه هم بچش

من و سایه یه زمان نفس بیرون داده گفتیم : خب خدا رو شکر

یهو نگامون تو هم قفل برگشت طرف سامیار لباسو به گونه ترسا چسبونده
و سایه قبل من گفت : چی ؟ خودش خوبه و کی؟

نگاه سامیار هم مات مونده لغزیده رو شادمهر بدتر از همه ما و من تو حل
معمای آیا شادمهر هر شب رو کاناپه خوابیده یا خیر ، گیر کرده

شادمهر - یعنی چی؟

امیرعلی نیششو مکافات کشیده جمع و جور کرده گفت : فکر کنم داری
بابا میشی

شادمهر - هان؟

سایه سر کرده تو گوش من خنده قاطی لحنش داده گفت : یارو عشقشو
میبره خنگ بازیشو واسه ما میاره

خندیدم و سامی خندید و امیرعلی خندید و سایه خندید و شادی خندید
و شادمهر چپید تو اتاق

.....

خودمو بغل گرفته به زور لبخند رو لبم آورده ، ندونسته این بغض از کجا
آب میخوره چپیدم تو اتاقم

. شادمهر خوشحاله و سامی لبخند میزنه

صدای در اتاق و اون عطر من عاشق و پایین رفتن تشک تخت با وزنش و کشیده شدنم تو بغلش و دراز کشیدنمون و فرو رفتن سرش تو موهام

.نکن سامی یکی میاد -

.صدای لرزیده از بغضم و سامی شوکه خیره بهم

جون دل سامی چشه؟ -

.هیچی ، یهو دلم گرفت -

تو از اون آدمایی نیستی که یهو دلت بگیره ، گل من چشه؟ -

.شادمهر خوشحاله ، خیلی هم خوشحاله ، تو نمیتونی هیچ وقت این -
.خوشحالی رو داشته باشی

.خنده بی صداش و من حرص خورده بابت جدی نگرفتن حرفم

.سامی دارم جدی حرف میزنم -

- منم جدی نیمیگیرم ، من و تو ترسا رو داریم ، من و تو یه بار تجربه این -
.روزا رو داشتیم

من میترسیدم بهت بگم و تو ناراحت بشی از اینکه من حامله ام -

خب اشتباه میکردی خانومم ، بین ترانه اگه قرار باشه تو با شنیدن خبر - حاملگی هر کسی دور و برت اینطور به هم بریزی که داغون میشی پس بیا و یه قرار بذاریم ، هیچ وقت خیال نکنیم ترسا بچه خودمون نیست ، من و تو محبتی که میخواستیم به پای ترسای خودمون بریزیمو میریزیم به پای ترسای حالامون ، من و تو عقده هیچیو نداریم و از همه اون آدمای پشت در هم خوشبخت تریم چون سه تایی تا ابد باهمیم ، قبوله؟

وقتی حرف میزنی دلم آروم میشه ، وقتی حرف میزنی میفهمم که چقدر - بعضی اوقات غیرمنطقیم ، وقتی حرف میزن بدترین قرار دنیا رو هم که بذاری من قبول میکنم چه برسه حالا که دلم خوشه خوشبختی همه سالای با تو بودنمه

گفته بودم بهت؟ -

خودمو بیشتر بهش چسبونده لبامو به گردنش نزدیک کرده چشمام خمار شده گفتم : چیو ؟

اینکه میمیرم واسه عطر تنت؟ -

خنده لوندم و لبام که به پوست گردنش چسبید و دستای اون که کمرمو
سفت تر چسبید و نفسای عمیقش لا به لای موهام

میدونی چقدر سخته دوری ازت و دلخوش بودن به این آنتراکی که پیدا -
میکنیم وسط شلوغ پلوغی این جماعت ؟ کی بشه راحت تو خونم باشی و
مال من؟

لوندی تو جونم افتاده لبام لباشو نشونه گرفته نگاه اون برق زده گفتم : من
همیشه مال توام

لبامون به هم چسبید و دست من میون موهاش و دست اون به کمرم و
نفسای داغ و تند شدش

تقه خورده به در و من و سامی هول روی تخت نشست و نگاه من به گوشه
لب سامی و اون رژ صورتی مونده رو لبش و دستم که نرم گوشه لبشو پاک
کرد و چشمای عصبی اون از وجود مزاحم پشت در و صدای شوخ سایه که
از پشت در گفت : بچه ها بیاین دیگه ، چقدر حرف دارین آخه؟

جلوی آینه لباس نامرتب شدمو تو تن مرتب کرده حس کردم پیچیدن
دستای سامیو دور شکمم و دیدم زوج خوشبخت تو آینه رو و نفسای سامی
باز کنار گوشم داغ شد و تند شد و من خراب شدم

چقدر اینجا خرمگس داره -

قهقهه ام تو دل اتاق پیچید و دستای سامی محکم تر شد و من خراب تر
شدم و....دقیقا ما کی عروسی میکنیم؟

.....
.....
مامان شهره واسه و یارونه این دختر لوس شده مشغول تدارک کشک و
بادمجون بود و خاتون و آقابزرگ در حال رؤیت اون عکس سونوگرافی که
شادمهر هنوز قابی به قول خودش درخور واسش پیدا نکرده بود

با اشاره مهسا تو اتاق اومده کنارش رو تخت نشسته شنیدم که گفت : ترانه
باورم نمیشه ، شادمهر خیلی عوض شده

مهسا تو گفתי یه چیز دیگه هم میخواستی بهم بگی -

سر پایین افتادش و قطره اشک چکیده رو گوش و تو بغل من خودشو جا
داده و صدای لرزیده از شدت بغضش

ترانه این بچه ای که دیروز تا حالا عکسش شده همه چیزم همون -
مزاحمی بود که میخواستم نیاد تو دنیا ، این همونیه که واسه خاطر گذشتن

از شادمهر میخواستم از جوش بگذرم ، ترانه من چقدر خر بودم که فکر میکردم میشه راحت از این بچه گذشت ، ترانه من باورم نمیشه که این هه رذل شده باشم ، ترانه من دیروز صدا قلبشو شنیدم ، ترانه من سه ماهمه ، ترانه من بچمو دوست دارم

دستم دور کمرش پیچید و سر اون تو سینم فرو رفت و من آروم کنار گوشش گفتم : شادمهر همه چیو بهت گفت؟

یه چی بگم نمی خندی؟ -

تو بگو ولی تضمینی در کار نیست -

اصلا به این شوهر من این غلطا رایین هودی نمیاد -

خاک توسرت همه تعریف شوهرشون میکنن تو فقط دم به دقیقه این -
بنده خدا رو خرد کن

فداش شم من ، ولی خب اونکه هنوز دوستم نداره -

آهان اون وقت من تصادف کردم و جون شادمهر تا تو حلقش اومد و جلو -
ماها هوچی بازی در آورد و بیمارستانو رو سرش گذاشت ، به خدا فقط مونده بود کار به روزنامه ها بکشه که همراه سامیار خان یه دیوونه زنجیریه

- حالا چه با شوهرش واسه ما قر میاد -

- میتونم عزیزم شما هم میتونی بتون -

یعنی بچم دختره یا پسر؟ -

نترس دیشب تا حالا این سه تا رفیق بچه ندیده کلا هم واسه پسر -
سیسمونی جور ردن هم واسه دختر ، تازه خبر نداری این شوهرت چه
سفارشای لباسی به شوهرم داده و تاکید کرده اولین مدلشو باید بچه شما
بپوشه

- نه پس همش ترسا لباسای خوشگل کمپانیو بپوشه -

- واسه باباشه کمپانی قربونش برم -

- حالا دقیقا قربون کدومشون ، بابای ترسا یا ترسا؟ -

- جفتشون -

- ولی به شوهرت میگی به بهترین طراحاش بسپاره ، میخوام بچم تک -
باشه

میتروسم رودل کنی شما -

شما نگران من نباش -

مهسا یه کم هم این شوهر تو بچزون ، هی و یار کن -

مثلا الان و یار قره قوروت خوبه ؟ -

آره من خیلی وقته نخوردم -

پس رفتیم تو کارش -

ولی خوب خودتو لوس کردی واسه مادرشوهر من -

میتونم عزیزم ، میتونی بتون -

بچه پررو -

خنده من و تو و مهسا تو حامله ای ، مهسای لوس فامیل حامله است

.....

به طرحی که جلو روم روی میز خودی نشون میداد خیره خیره نگاه کرده
گفتم : دیوونه شدی پسر؟ این خیلی محشره ، زیادی واسه یه مراسم
خودمونی زیادیه

کارت به اینا نباشه ، خانوم من خوشگل باید بیوشه ، مخصوصا که من -
آرزو دارم تو این مراسم بینمش علی الخصوص وقتی مهمونا زدن به چاک

بچه پرروی اومده تا پشت لبم پس زده شده یه چشم غره الکی و مثلا
دلخور واسش اومده دلم غنچ این همه محبتش رفت

چهار روز وقت صرف کردم تا طرحشو زدم -

خودمو تو بغلش جا کرده گفتم : بسکه آقایی

خندیده ، اومد لباسو برسونه به گردنم صدای جیغ جیغ مهسا و خنده سایه
تو فضا پیچیده ما رو تفکیک سازی کرده شنیدم صدای سامی رو که گفت :
اینو ولمون نمیکنن

مهسا - من با تو یکی حرفی ندارم ، مردی که نتونه واسه و یار زنش قره
قوروت پیدا کنه مرد نیست

شادمهر - نه بابا ، آقا اصلا بچه خودمه نمیخوام لوس بار بیاد

سایه - دست تو نیست شادمهر جون ، باید عادت کنی

سامیار - آماده این واسه مراسم؟

مهسا - وای خوب شد گفتم ، سامیار جون من لباس ندارم

سامیار - خب چرا به من میگی به اون نره خر کنار دستت که واست
. شادمهر جوئه بگو

مهسا - راست میگه دیگه ، همه شوهر دارن منم شوهر دارم ، من یه لباس
واسه مراسم ندارم به کی بگم؟

شادمهر - اگه بچه داری تو این همه نق نقو شدن تو رو داره بابا اصلا من
بچه نمیخوام ، حله؟

مهسا - اصلا ما سه تا میریم خرید شما هم دنبال کارا مراسم باشین

سامیار - کاری نمونده ، خودم همه کارا رو راست و ریس کردم

مهسا - به این میگن مرد نمونه

شادمهر - به این میگن زن ذلیل نمونه

خندیده دست سامیار دور کمرو فشرده حس کردم اون همه موج عشق
ساطع شده طرفمو

.....
.....

شادمهر کنارم نشسته ، عینک دودیشو بالای
سرش رو موهاش فیکس کرده به مهسای با ویتترین بوتیک درگیر خیره
گفت : اولاً فکر میکردم مهسا اعصابمو تو زندگی داغون میکنه ، از اون
دسته دخترای لوسه که همه چی واسش فراهم بوده

بعدش به نظرت مهسا چی شد؟ -

یه دختر محکم ، کم اذیتش نکردم ولی یه بارم نق نزد تو جونم -

عوضش این چند روزه تلافی در آورده -

اینا نازه فدات ، منم هم ناز خودشو و هم فسقل بابا رو بد خریدارم -

بابا شدن بهت میاد ، تو همه این سالا واسه شادی بابا بودی ، بابا بودنو -
بلدی ، تو خونته

میخوام یه کم شادی رو آزادتر بذارم ، میخواد کانادا درس بخونه ، به -
نظرت بذارم؟

اونجا که فک و فامیل داری ، پس زیاد سخت نگیر -

آره میخوام هم یه فرصتی به اون بدم هم یه فرصتی به زندگی زناشویییم -
، مهسا با شادی مچه درست ولی میخوام یه کم خصوصی بشه زندگیم وبا
تمام مخالفتم و تعصبم میخوام شادی یه کم طعم استقلالو بچشه

یه مدت بذار اینجا بمونه -

سامیار منو میکشه ،میخوام رو کارای اقامت تحصیلیش تو کانادا کار کنم -
، میخوام این ماهای آخر پیش خودم باشه ، دوریشو عادت ندارم

پس میخوای آدم شی -

روتو کم کن بچه ، ولی ترانه پشیمون نیستم از اینکه حرفای سامیارو -
قبول کردم و فرستادمت اینجا ، خوشحالم برات ، این برق خوشحالی رو
خیلی وقت بود تو چشات ندیده بودم

ممنونم -

برو از اون شوهر زن ذلیلت تشکر کن -

دلت میاد آخه؟ -

جمع کن خودتو ، جمع کن تا آرزو به دل عروسیت نمونی ، اولاً اینقده -
چندش نبودین جفتتون؟

بده خاطر آقامونو میخوام؟ -

بابا آقامون اینا ، خوشبخت شین با این آقاتون اینا -

سامی خودش خوشبختیه -

دستشویی لازم شدم جون آبجی ، ادامش نده -

با کیف به جون شادمهر افتادن و نگاه خیلیا رو با خنده به جون خریدنو
خیلی دوست دارم

.....

.....

کنار فرهاد از اول اومدنش تو خودش فرو رفته نشستگفتم : خیلی دلم
برات تنگ شده بود

دست دور شونم انداخته منو به خودش نزدیک تر کرده روی موهامو بوسیده گفت : واسم قد دنیا ارزش داری نمیگم از انتخابت راضی هستم ولی چون انتخاب توئه سعی میکنم باهش کنار بیام

خوشحالم که اینجا هستی و این بزرگترین لطفت بهمه -

نسترن از اونور سالن صدا بلند کرده گفت : ترانه هنوز دوتا از مهمونات تو راهن

مهسا از بابت ندونستن موضوع شونه بالا انداختن پیشه کرده باز مشغول سرچ اون ستای تخت خواب نوزاد تو اینترنت شد و نسترن خودش گفت : حسام و مهدیس فردا ظهر قبل مراسم استانبولن

مهسا نگاهش رو شادمهر لغزیده ، نگاه شادمهر رو امیرعلی لغزیده ، دست فرهاد دور شونه من سفت تر شده ، نگاه من اول به آقابزرگ از سرچاش بلند و راهی اتاق خوابش شده افتاد و بعد چرخش داده شده طرف سامیار اخم تو هم کشیده و من زوری یه لبخند به اون همه اخم گره دار زدم

فرهاد کنار گوشم گفت : همیشه فکر میکردم مهدیسو همیشه دوست داشت ولی تو این چند وقته خیلی بهتر شده ، یعنی از این رو به اون رو شده ، فکر میکنم هیچکس به اندازه مهدیس نمیتونست واسه حسام خوب

باشه. والا اگه میدونستیم این مهدیسه با عروس شدن اینقده خوب میشه
زودتر فرستاده بودیمش خونه شوهر

.خوشحالم که میان -

فرهاد - ولی من خوشحال نیستم ، من رفیق همه سالای زندگیمو خوب
میشناسم ، حسام داره میاد تا باور کنه که از دستش داری میری ، حسامو
خوب میشناسم ، میدونم که چشش دنبالته ، میدونم که فردا خون به دل
مهدیس میشه ، کاش حسام بتونه فراموش کنه

.همیشه زندگی اونطوری که ماها میخوایم پیش نمیره -

نسترن طرف دیگم نشسته ترسا رو بیشتر به خودش فشرده گفتم : خیلی
نازه ترانه

.دست دراز کرده ترسای مشتاق آغوشمو به آغوش کشده گفتم : بچم ماهه

فرهاد - میدونی دلم هوس چی کرده ؟

هوس چی ؟ -

فرهاد - یه کله پاچه دسته جمعی صبح جمعه به یاد قدیما

.پام برسه ایران پایتم شدید -

خنده نسترن و نگاه شفاف سامی به لبخندم و فرهاد لبخند محو به
خوشبختی من زده و دست ترسا رو نوازش کرده

خودمو بیشتر به سامی چسبونده صداشو با اون ولوم من عاشق شنیدم
...که

.نکن دختر جلو این جماعت کار دست خودم و خودت میدم -

خندیده سر عقب برده نگاه رفت سمت حسام گوشه سالن کنار مهدیس
. و ایساده و رقص دونفره ما رو نگاه کرده

.خوش ندارم نگاهش میکنیا -

.نگام از حسام کنده خیره شد تو نگاه سامی شیطون براندازم کرده

یعنی الان غیرتی شدی؟ -

.سیب زمینی که نیستم ، این همون باباییه که تو رو دوست داره -

.دوست داشت -

داره ترانه ، دوست داره -

سامی داریم میرقصیما، چرا خشن میشی؟ -

لبخند رو لبش اومده بابت این پیچوندن مساله توسط من دستش دور کمرم محکم تر شده کنار گوشم سر کرده و نفس داغش منو داغتر از چیزی که هستم کرده گفت : خیلی خوشگل شدی ، یعنی میشه این جماعت برن و من و تو تنها بشیم و

حرص زده یه نیشگون ریز از شونش درآورده صدای خندشو شنیده ، لبخند تا رو لبم اومد

رقصمونو پایان داده روی اون مبل استیل دونفره نشسته به نزدیک شدن مه‌دیس و حسام نگاه کردیم

مه‌دیس با اون شکم یه کم تو چشمش منو بغل کرده نه به صمیمیت مه‌سا و نه به یخی روزای گذشته خودش ، گفت : خوشحالم که آخرین نوه فرزینا هم سروسامون گرفت

سامی لبخند به نیمرخم زده دست دور شونم انداخته به حسام خیره به این . همه صمیمیت و عشق گفت : خیلی خوشحالمون کردین که اومدین

لبخند یه وری حسام و نگاش باز به این همه عشق تو وجود ما دوتا

با کشیده شدن دستم توسط مهسا از جمع دور شده میون حلقه دخترا
شروع به رقص کرده نگام رفت سمت اون دوتا مرد که راه باغو در پیش
گرفته بودن

یه کم رقصیده خستگی رو بهونه کرده دور از چشم همه خودمو به باغ
رسونده پشت ستون وایساده به اون دوتا که رو صندلیای سفید فلزی
صبحونه نشسته روبروی هم نگاه کرده صداشونو شنیدم

سامیار - من دوشش دارم

حسام - اون واسه من همه اون چیزایی بود که یه عمر خواستم و بهشون
نرسیدم ، تو یه بار فرصت داشتنشو داشتی ، و داری دوباره صاحب این
فرصت میشی

سامیار - چرا فکر میکنی اگه حتی من تو این چند وقته پیدام نمیشد ترانه
راضی میشد که به تو جوابی بده ، ترانه تا ابد فقط یه نفرو میتونه دوست
داشته باشه ، اونم منم ، من واسه ترانه هیچ وقت از خودگذشتگی نکردم ،
از خودگذشتگی نکردم که تهش ترانه دوباره برای من شد

حسام - با اینکه ازت متنفرم تحسینت میکنم ، تو پا پس نکشیدی

سامیار - من به خاطر ترانه هیچ وقت پا پس نمیکشم

حسام - چرا همه دخترای اطرافت تو رو میخوان ؟

سامیار - من همه دخترای اطرافم نمیخوام من فقط ترانه رو میخوام

حسام - برای تو ترانه چیه ؟

سامیار - برای من ترانه همه چیزمه ، میفهمی همه چیز ، ترانه بزرگترین و مهمترین داشته منه ، برای رسیدن به این شب کم سختی نکشیدم ، کم حرف نشنفتم ، کم تو سری نخوردم ولی خودمو کشوندم تا سطح نوه فاروق خان فرزین ، کم نبودم هیچ وقت ولی حالا از همه اونایی که ادعایی واسه ترانه داشتن بالاترم ، بالا ترم تا به آقابرگش بفهمونم ترانه و رای همه داشته هامه

حسام - امشب اومدم اینجا که بگم تویی که داری همه حق منو از زندگیم میگیری حداقل خوشبخت کن

سامیار - ترانه هیچ وقت حق تو نبوده

حسام - بوده ، حتی اون وقتی که واسه خاطر پولش پا جلو گذاشتی ناف بریده من بوده ، ناف بریده منی که اگه زودتر می اومدم الان ترانه با من خوشبخت داشت زندگیشو میکرد

سانمیار - ترانه هیچ وقت با تو خوشبخت نمیشد چون عاشقت نبود ، همیشه و نخواهد شد ، حتی اگه با تو ازدواج میکرد هم یه چی به اسم عادت میونتون جریان داشت ولی من برای ترانه اولین سرباز زدنش بودم از حرف زور خونواده ای که یه عمر عقایدشونو به زور به خورد ترانه داده بودن و براش تصمیم گرفته بودن ، ترانه با من طعم استقلالو چشید ، ترانه با من خوش بود ، ترانه با من فهمید همه چی حرف آدم بزرگایی نیست که عین یه بره رام گوش بدی ، حتی ترانه با همه برگشتنش به زندگی گذشتش و سر به راهیش باز هم قبل از امشب و قبل از دونستن آقابزرگش و بقیه به عقد من دراومد ، میبینی تو هیچ وقت نمیتونستی به ترانه اون چیزاییو بدی که من دادم ، ترانه حتی تو این چند وقته که ترکیه بوده از همه روزایی که بعد از طلاق تو ایران بود هم بیشتر بهش خوش گذشته چون میدونسته که من هستم که اگه یه اتفاقی افتاد پشتش به منی گرم باشه که هیچ کدوم از مردای زندگیش این گرما رو براش نداشتن ، ترانه تا ابد به منی دوست داره تکیه کنه که مطمئنم حاضریم به خاطر دلگرمیش همه کاری بکنم ، معنی عشق من و ترانه همینه ، من و ترانه با هم بزرگ شدیم ، با هم کامل شدیم ، من و ترانه کنار هم بی عیبیم

نفسام آروم و دلم سبک و روحم پر آرامش

حسام - سعی کن خوشبختش کنی

سامیار - تو حتی همین هم بلد نیستی ، اگه بلد بودی امروز جلوی من یه زن حامله نبود که از چشماش حسرت بریزه ، مهدیس خیلی جاها خراب کرده ولی مطمئنم از سر تو خیلی زیاده ، زیاده چون امروز من زنیو دیدم . که بی چشم داشت عاشق شوهرشه

حسام - مهدیسو همیشه دوست داشت و من میخوام که بتونم ولی همیشه عشق اولم ترانه میمونه

سامیار - ترانه برای من عشق اول و آخره ، خوش باشی ، فقط امیدوارم اونقدر مرد باشی که مهدیس و بچش خوشبخت باشن

از کنارش گذشته به من پشت ستون رسیده ، کنارم وایساده گفت : من سنگینی نگاه ترانمو خوب حس میکنم

دستام دور گردنش حلقه ، سرم تو گودی گردنش فرو رفته ، نفسام از بغض خوشی لرزیده ، دلم آروم این همه عشقش شده گفتم : عاشقتم

دستاش دور کمرم حلقه و امنیت آغوشش لمس شدنی تر از همیشه

. مرد من ، کامل کننده من ، من با تو به اوج خوشی رسیدم

همینکه تو چشمای من زل زدی ، نگاهت پناهه دل خسته

همینکه دنیا بهم رو کنه ، همین که کنار منی بسمه

به گلبرگای پرپر روی تخت و خودم تو آیینه نگاه کرده حضور پرعشقش
کنارم حس کرده ، گرمی دستاشو رو بازوهای لختم تو اون لباس دکلمه با
...عشق لمس کرده شنیدم صداشو که

.رمانتیک تر از این بلد نبودم -

باورت شده اولین بارمونه؟ -

.باورم شده امشب هم زخم عاشقمه هم من عاشقمم -

دستامو پرنایز دور گردنش انداخته سرشو پایین تر آورده خیره به اون همه
خواستن نگاهش گفتم : تا ابد ، تا وقتی این نفسا میاد و میره مطمئن باش
.همه امیدم بعد خدا تویی

سرمو به سینش گرفته لبای داغشو به کنار شقیقم چسبونده دلمو بی تاب
تر از همیشه کرده ، سرم عقب کشیده شده لباسو با لبام مزه کرده صدای
زیپ لباسمو شنیدم

واسه من فقط بودنت کافیه ، که هستی کنارم قدم میزنی

بههم حس دلدادگی میدی ، داری لحظه هامو رقم میزنی

.....
.....
با خنده به اون مرد با بالاتنه لخت و یه شلوارک با دختر دو ساله شرش
درگیر خندیده گفتم : برو آماده شو سامی دیر شد

نه ترو خدا من میخوام بدونم این دختره یا پسر ؟ بچه بیا این قاشقو بخور -
دستم تیکه شد ، بمیرم واسه مهگل که این برسه ایران بچه رو سر و ته
میکنه

تو برو آماده شو من بهش غذا میدم ، در ضمن شادمهر نمیذاره کسی -
بچشو سر و ته کنه ، خیالت تخت

- من که میدونم این شادمهره خودش به این بچه من نخ میده تا این نیم -
و جب قد و بالا حرفمو گوش نده
- سامی جان عزیزم ، آقای من برو شما -

...نیش شل شده سامی و تغییر مسیرش به طرف اتاق و صداش که

- فقط چون تو رو خیلی میخواما ، و گرنه من باید با این بچه کار کنم حرف -
باباشو گوش بده

خندیده دستامو واسه ترسا باز کرده پرششو تو بغل پر از عشقم حس کرده
غذا دهنش گذاشته به اون مرد ترانه کش جلو آینه یقشو صاف کرده نگاه
انداخته گفتم : وای دلم واسه همه پر میکشه

جفتم رو کاناپه نشسته لپمو بوسیده گفت : دل شما فقط حق داره واسه
سامی خان پر بکشه

سرمو به شونش تکیه داده گذاشتم باز درگیری بین غذا خوردن ترسا و
- حرص زدن سامی پیش بیاد و باز غرق خوشبختی بشم

بی خیال اذیت ترسا دست دور شونم انداخته گفت : بذار ترسا بزرگتر بشه
- واسه همیشه برمیگردیم

نه ، تو این همه زحمت کشیدی اینجا ، من به همین چند ماه یه بار -
دیدنشون راضیم ، شاید این دور یا به خوشبختیمون بیشتر کمک کنه ،
حداقل حرف بعضیا اذیتمون نمیکنه

باز چسبیدن لباس به شقیقم و دستای من دور ترسای بازیگوش و مو دو
گوشی بسته ، حلقه

همینکه تو اینجا کنار منی ، همین که کنارت نفس میکشم

همینکه تو میخندی و من فقط ، کنار تو از غصه دست میکشم

همینکه تو چشمای من زل زدی ، نگاهت پناه دل خستمه

همینکه دنیا بهم رو کنه ، همینکه کنار منی بسمه

www.romanbaz.ir

پایان

به کانال ما در تلگرام بپیوندید

Join us on Telegram

